

حقایق تلخ
یا
قرآن روی زمین



امان کیوان

نویسنده و پژوهشگر:

حقایق تلخ یا قرآن روی زمین

چهل سال اندیشه، و بیست سال پشتکار

(ناگفته های از: تورات موسی، انجیل مسیح، زبور داوود،
و قرآن محمد)

نویسنده و مُحقق، امان (کیوان)

چاپ سوم: آگست ۲۰۲۴ میلادی

محل چاپ: ونکوور - کانادا

تیراژ: ۲۵۰ نسخه

تایپ: از نویسنده

حق چاپ محفوظ و متعلق به نویسنده است

هر گونه کاپی از بخش های این کتاب با ذکر نام نویسنده

مجاز میباشد.

ISBN 978-0-618-26030-0



9 780618 260300

از فلک بی ناله کام دل نمی آید به دست
شهد خواهی اتشی زن خانه زنبور را

بیدل

دیواگر صومعه داری کند اندر ملکوت
باز دیواست و همان طینت ماضی دارد

ناکس است آنکه به دراعه و دستار کسی
دزد دزد است و گر جامه قاضی دارد

سعدی

خویشتن را بایزیدی ساختند
شرم دارد از درون او یزید
کم بیان کن نزد او اسرار دوست

لاف شیخی در جهان انداختند
نکته گیرد در سخن بر بایزید
چون حقیقت پیش او فرج و گلوست

مولوی

بخش اول - قسمت اول

- فهرست عناوین در این اثر تحقیقی الف
- ب
- ج
- د
- ۷ مقدمه:

- ۱۰..... پیدایش کائنات، و آدم و حوا از نظرتورات موسی، و قرآن محمد
- ۱۲..... • کارشش روزه خدای یهودی، و دست آوردهای خونین او
- ۱۹..... • آدم و حوا در دام شیطان
- ۲۲..... • قرآن، و داستان آفرینش، اما این بار توسط الله نامرئی
- ۲۸..... • هابیل و قابیل، فرزندان فساد پیشه آدم

قسمت دوم: از آدم، تا نوح

- ۳۷..... • سلسه آدم، از شیث، تا نوح فرزند لمک از نظر تورات
- ۴۲..... • طوفان مرگبار نوح، از نظرتورات موسی
- ۴۶..... • قرآن مُسلمانان، اما داستان از نوح یهودی؟
- ۵۷..... • ظهور ادیان اساطیری و خدایان متعدد آنها
- ۶۳..... • ظهور ادیان توحیدی در سه مرحله تاریخ
- ۷۱..... • ظهور مسیح، و آئین جدیدش
- ۷۶..... • محمد، و آئین نوینش
- ۸۱..... • یتیم بچه درمسند پیامبری
- ۸۹..... • نقدی برداستانهای فوق آسمانی، از آدرس زمین

قسمت سوم: از نوح تا ابراهیم

- دعوت خدا (یهوه) از ابرام (ابراهیم)..... ۱۰۹
- عهد خدای یهود با ابراهیم، از نظر تورات..... ۱۱۱
- ابراهیم یهودی، اما فرزندان مسلمانش از نظر قرآن..... ۱۲۰
- پسران یعقوب اسرائیل، و فرزندان فساد پیشه او در قاموس تورات و قرآن ۱۴۶
- داستان پرماجرای یوسف و برادران از نظر تورات..... ۱۵۳
- از چاه کنعان تا زندان فوطیفار از نظر تورات..... ۱۵۹
- از زندان فوطیفار، تا قصر فرعون ۱۶۱
- قرآن و داستان اساطیری یوسف و زلیخا..... ۱۶۷
- نقدی برداستان اساطیری یوسف کنعانی، از داستان یوسف مصری ۱۸۳

قسمت چهارم:

از تولد موسی، تا مرگ نامرادش در نیمه راه کنعان،

توسط خدای اسرائیل

- داستان تولد آن مرد اساطیری، و سفر دریائی وی بسوی مصر از نظر تورات ... ۱۹۱
- قاتل و فراری در مسند پیامبری ۱۹۷
- قرآن و برداشتهای وارونه اش نسبت بمتن اولی آن در مورد موسی ۲۱۱
- عبور بنی اسرائیل از دریای سُرخ، و سفر دریین ابرواتش..... ۲۳۲
- دیدار موسی، با خدای اسرائیل در کوه سینا از نظر تورات..... ۲۴۰
- فرامین ده گانه موسی، بحیث ستون فقرات قرآن محمد..... ۲۴۳
- قرآن و دیدار فرضی موسی با الله مسلمانان در کوه طور..... ۲۵۱
- گوساله طلایی در مسند خدا از نظر تورات و قرآن ۲۵۵
- مقررات مذهبی یهود؛ بحیث قوانین اسلامی در قرآن ۲۶۴
- این بارگاو نرد در مسند الله از نظر قرآن (استغفرالله) ۲۷۹

قسمت پنجم:

- یوشع بن نون، جانشین موسی و عملکردهای خونین اودرتبانی خدای اسرائیل
- تهمت ناروای کتاب مُقدّس، برسکون آفتاب و مهتاب ساکن ۲۸۹
- تهمت ناروای قرآن، محمد برسکون آفتاب و مهتاب..... ۲۹۲
- دوران داوران و پادشاهان بنی اسرائیل از قماش یهود..... ۳۰۷
- خرسواریهودی درمسند پادشاهی ۳۱۹
- قرآن و خرسواران ۳۲۶
- پادشاهان قوم یهود، اما پیامبران اسلام آینده از نظرقرآن..... ۳۴۶

قسمت ششم:

ازکروشِ فارسی، تا عیسی مسیح

- کروش فارسی که بود ۳۶۱
- قرآن عربی، نحمای ساقی رابعزرای یهودی در اشتباه گرفتند..... ۳۶۴
- داستان ایوبِ یهودی از نظرتورات ۳۷۲
- داستان از ایوبِ یهودی، اما آیا تی از قرآن مسلمانان از لوح محفوظ..... ۳۷۴
- خدا در حال فرار، و پسرش در چوبه دار..... ۳۸۳
- این بار فرار یونس یهودی از چنگ خدای اسرائیل..... ۴۰۵
- داستان از یونس یهودی، اما آیات قرآن مسلمانان از آسمان هفتم..... ۴۰۹
- قرآن، یا اساطیرالاولین ۴۱۸
- اضافه گوییهای قرآن، برای ارضای جنسی و آرامش روحی محمدعرب... ۴۲۷
- آخرین اظهارات کتاب یهودیان و آغاز از کتاب مسیحیان ۴۲۸

بخش دوم - قسمت هفتم

اناجیل مسیح، و اعمال رسولان وی

- خوب درخشید، اما زود درگذشت..... ۴۴۵

- دین چیست؟ ۴۴۷
- مسیح کی بود؟ فرزند خدا؟ یا فرزند مریم با کره؟ ۴۵۲
- قرآن مسلمانان، اما آیاتی به زبان عربی از کتاب مسیحیان ۴۶۰
- نجات دهنده دگران، اما خود در چوبه دار ۴۷۸
- داستان مرگ و رستاخیز مسیح ۴۸۲
- نقدی برداستانهای اساطیری انجیل مسیح ۴۸۸
- قرآن، و قدرت نمائی الله نامرئی در مورد معجزات مسیح ۴۹۵

اعمال رسولان، یا بخش دوم انجیل مسیح

- پولس یهودی، یا عمر مسلمانان ۵۱۰
- پولس یهودی چگونه به مسیحیت بازگشت؟ ۵۱۶
- خدای هزار چهره در روئیا یوحناى مسیحى ۵۲۴
- روئیاى یوحناى مسیحى، اما آیاتى در قران مسلمانان ۵۲۸

بخش سوم - قسمت هشتم

- اعمال خونین قدرتهای روی زمین، در تئانی خدایان آسمانی ۵۴۴
- دین و دولت ۵۴۵
- دوستی نامیمون، و عواقب نا گوار آن ۵۵۴
- پیروان مسیح، اما در خدمت امپریالیزم امریکا ۵۶۱
- این بار نیز همان الاغان، اما با پالان جدید ۵۷۲
- حرف اخیر از نویسندگان، و تصمیم از خواننده عزیز ۵۸۲
- منابع مواخذ ۵۸۶

بگو آنچه دانی که فردا قبول است

مقدمه:

خواننده عزیز! انگیزه نگارش چنین یک اثر تحقیقی و احتمالاً پُرماجرا، از لابلای کتب آسمانی مربوط به آئین‌های توحیدی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) این بوده تا حقایق ناگفته را از لابلای این گنجینه‌های اساطیری مملو از جنگ، غارت، فریب، زنا و گناه آنها بدانیم که نه تنها بنیانگذاران آن‌ها آن جنایات را در طول تقریباً ۷ هزار سال بنام و رضای خدایان مرئی و نامرئی‌شان را انجام داده و شکر آن هیولای آسمان و زمین را بجا آورده و می‌آورند، بلکه بطور بیشتر مانده از همان زمان تا امروز آن گونه اعمال زشت و ننگین را خلفِ بد کردار آنها، یعنی پیروان آن سلفِ بدی‌کردارشان را انجام داده و می‌دهند. از این رو نویسنده حقایق تلخ آرزومند است که این اثر افشاگر بتواند طشت رسوایی آن سلفِ نابکار و خلفِ بد کردار را از بام مکه مُسلمانان و بیت المقدس یهودیان پایین انداخته تا نسل‌های آینده از شر این کتب شیطانی نجات یابند. زیرا همین کتب زهراگین و گرگانِ درنده این هر سه آیین‌های توحیدی بوده هستند که برخلاف ادیان بی‌آزار اساطیری این سه دین ننگین و خونین را در قالب ادیان توحیدی روی کار آورده و تاریخ بشریت را برنگ خون انسان نوشتند. پس به امید روزی که نسل‌های آینده از قید ظلمت بیرون آمده و پس از این فریب این کتب شیطانی و گرگانِ درنده آیین‌ها را که با چنگ و دندان شان بر جان و مال انسان بی‌آزار مسلط شده اند نخورند.

هدف اصلی ما در این اثر تحقیقی و افشاگر این است که چرا و چگونه انگیزه چنین یک اثر پُر ماجرا در خاطر نویسنده روشن‌گر خُطور کرد؟ جواب ساده است. چرا که این کتب نام نهاد توحیدی و گویا آسمانی مملو از داستان‌های اساطیری و خود ساخته بنیان‌گذاران ادیان یهودی، مسیحی و مسلمان اند که ما را با هیولای آسمانی شان روبرو ساخته تا ما با آن‌ها دست و پنجه نرم نمائیم. کاری که ما را به اصطلاح همان دلالان دین بر سر پُلِ صراط قرار داده اند. پس گذشتن از پُلِ باریک ترازمو، و تیزتر از شمشیر آن جلادان، و این شمشیر کشان و چماق بدست کارآسان نبوده و نیست. زیرا ما و نویسنده این حقایق تلخ را در دوره بین گویا بهشت و جهنم قرار داده‌اند، که حتی انسان لرزان و هراسان آن جرئت و ایمان به آینده درخشان را

از دست داده و میدهند. پس یگانه راهی که ما را از آن ترس و امید نجات می‌دهد، راه فراگیری علم و دانش امروزی است تا ناشناخته‌ها را که بنام خدا بیان زنده و مرده و انمود شده اند بشناسیم و حق را بر این ابا طیل ثابت سازیم و این لانه های شیطانی را که خود بنام ترساننده و مُرده دهنده و انمود شده‌اند، د فن تاریخ نمایم که خواهند شد.

گرچه خوشبختانه تعدادی از مؤمنین سَلَف و خَلَف این کتب نام نهاد توحیدی نیز از همان آوان تا امروز در مورد این گنجینه های اساطیری خویش در سردرگمی قرار داشته و دارند و ما آن آد مکشان قدرت طلب را در لابلای همین اثر تحقیقی و افشاگر خویش خواهیم دریافت. پس بنا بر آن نسل‌های امروز و فردای ما نیز در این عصر جردیدی که مبارزه علیه خرافات بالایشان فرض است، تا در راه روشنگری نسبت به این کتب شیطانی دریغ نفرمایند و تنها این را با ید بدانند که این لانه های شیطان نیشان به هیچ صورت از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ بر روی زمین پابین نیامده اند. بلکه برخلاف آن ساخته و بافته همان سلف بد کردار عبری و عربی بوده اند که خود را بحیث بنیانگذاران این ادیان خونین توحیدی و انمود ساخته و این گنجینه های شیطانی و خود ساخته را ناشی از الهام و یا وحی خدا بیان مرئی و نامرئی خویش به انسان چشم بسته و انمود ساخته و پس از آن بزور شمشیر و چماق برد گران تحمیل نموده اند. آن هم برای رسیدن بقدرت و منزلت این جهانی و حتی آن جهان نامعلوم. زیرا موضوع خدا شناسی اصلاً در این کتب شیطانی مطرح نبوده و تنها خدا ترسی و یا چنین وعده های پای در هوا برای مؤمنین چشم بسته آنها مطرح بوده، تا آن جاهلان بی دفاع و چشم بسته را از همان عذاب جنهم بترسانند و بنیانگذاران آنها برگزیده شان حکمروائی نمایند. در غیر آن چگونه می توانیم قبول کنیم که گویا انسان بی دین و بی اعتقاد بر روی زمین وجود داشته باشد، که ندارد. زیرا هرانسان خردمند امروز باور و اعتقاد دارد که خالق لایزال وجود دارد، و حتی این خدا بیان زنده و مرده را بوجود آورده اند، نه گویا این هیولای یهودی، مسیحی و مسلمان. پس مسئله اصلی روی رسیدن قدرت بنیانگذاران این ادیان خونین و ننگین بوده، زیرا هدف آن دلالان عمده فروش این ادیان خونین، تنها رسیدن به قدرت و منزلت این جهانی بوده، در غیر آن به معرفی این هیولای آسمانی یهودی، مسیحی و مسلمان چه ضرورتی بود که نه تنها انسان متعرض را نسبت به قدرت

طلبان لرزان و هراسان بسازند، بلکه جهان را در تبتانی آن هیولای آسمانی بخاک و خون کشانده و می‌کشانند، و از جهان نامعلوم دیگری نیز انسان دلیر روی زمین را می‌ترسانند که گویا در آنجا آتش جهنم در انتظارشان خواهد بود. طوریکه اندکی بعد خواهیم دانست که همین ادیان توحیدی از ادیان بی آزار اساطیری مایه گرفته و به مرور زمان و در طول سه مرحله تاریخی به ادیان ننگین و خونین توحیدی تشکل یافته و تدوین شده اند، و اما شوربختانه برخلاف آنها از همان آوان تاکنون برگردیده انسان چشم بسته و بی خبر از حقایق ناگفته در آن موارد حکمروائی نموده و تاریخ جهان را برنگ خون انسان نوشتند، و مسند نشینان هر سه این ادیان خونین را که یک مشت گدایی از قماش یهود و عرب، چون موسی عیسی و محمد فرزند عبدالله بودند بدان قدرت رسا نند. امانسلهای آینده اطمینان داشته باشند که همان گونه بنابر جبر تاریخ و حکم زمان محکوم به زوال خواهند بود. زیرا همین آئین‌های خود ساخته، و اساطیر الاولین اند که مملو از جنگ و خون بوده و اینها نیز بمرور زمان از بین خواهند یافت و انسان آینده با دین جدید و خدائی آشنا خواهد شد که نه تنها این آئین‌های خونین را که هیچ کدام منبع اساسی و منطقی و علمی نداشته و ن دارند، حتی خود بنیان گذاران آنها جز خرسواران و شترچرانان بیش نبوده اند که حتی خدایان دیگری را چون لات و منات، عزاوله را قبل از دین یهود، اسلام و مسیحیت پرستش میکردند، و یکی از خدایان زمان، همین الله محمد است که در مسند بُتّی بنام (إله) تکیه زد، و عرب‌های جاهل او را با جملات عربی چون (اللّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.... و یا گویا کلام او را با حروف مُبهم (الم، ذَالِكِ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ، هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) بازتاب داده و اما بلاخره کاتبان آن همان حی و قیوم را (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) دانسته اند. اما با این‌که این کلام این غیب الله را با (الم) آغاز فرموده اند ولی شوربختانه معنی آن را جز خود این (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) کسی نمیداند تا عرب جاهل به این غیب الله ایمان بیاورند. اما با آن هم سوگمندانه انسان خردمند و عجمی این زمان او را به حیث یک خدای نامرئی بنام الله می‌شناسند و تازی نامه محمد عرب را حیث رهنمای خود قبول نموده و به آن ایمان آورده‌اند. پس شمشیرکشان اسلام عزیز بالاتر از این در مورد این معماهای حل نشده از ما چه میخواهند که گویا ما آن را حل نتوانستیم؟ شرم و ننگ بر کهنه کاران ادیان مملو از ظلمت و تاریکی.

پیدایش کائنات، و آدم و حوا از نظر تورات موسی و قرآن محمد.

خواننده گرامی! این تنها نظر آئین‌های توحیدی و پیروان یهودی، مسیحی و مسلمان اند که از موجودیت کائنات میلیارد‌ها سال و از منظومه‌های شمسی اقل ۶ میلیارد ساله و از زندگی بیش از ۳ میلیارد ساله جانداران روی زمین، از جمله از زندگی انسان دو پا انکار نموده و به اصطلاح عام، دو پا را در یک موزه کرده و با دیده درائی و سُبک سَری خویش این همه موجودات عالم کائنات را نتیجه کار ۶ روزه خدایان زنده و مُرده یهودی و مسیحی و مسلمان خویش میدانند. آن هم با سابقه کمتر از ۷ هزار سال پیش از امروز. پس قبل از اینکه به داستان سرائی‌های گویا ناشی از الهام و یا وحی خدایان زنده و مُرده به جناب موسی، عیسی، و محمّد عرب پرداخته باشیم که چگونه این کتب اساطیری، توأم با اختلافات آشتی‌ناپذیر و غیر قابل حل در اختیار مؤمنین آن‌ها قرار گرفته و پس از آن بزور شمشیر و چماق بر انسان بی دفاع مناطق دور و نزدیک آن سرزمین‌های خدا خیز و پیامبرخیز تحمیل شده اند. پس اجازه دهید تا در رابطه به گویا آفرینش این کائنات دارای بلیون ساله توسط آن خدایان زنده و مرده یهودی و مسلمان، از متون این کتب اساطیری و خود ساخته پرده برداریم. زیرا انجیل مسیح در آن فرضیه اساطیری چندان دخیل نبوده و تنها از زنده گویا مُعجزه آسا و مرگ و رستاخیزی و فرضی مسیح داستان سرائی کرده است. پس ما آن آفرینش شش روزه را از تورات موسی و قرآن محمد خواهیم دانست که چگونه با آنکه اختلافات آشتی‌ناپذیرین هم دارند اما دست به دست هم داده و این جهان پهناور را نتیجه کار ۶ روزه خدایان مرئی و نامرئی خویش دانسته اند. حتّی پیروان یکی از این کتب اساطیری روز هفتم کاری خدای زنده خویش را روز استراحت آن خدای استراحت طلب بنا م (روز سبت) اعلام نموده و آن را برای استراحت وی اختصاص داده، طوری که بندگان نیز آن روز را مقدس دانسته و در آن روز به تفریحگاه‌ها میروند. درحالیکه ما از آن اظهار استراحت طلبانه به وضاحت دریافتیم که اینگونه اظهارات بنیان‌گذاران دین یهود حاکی از ناتوانی خدای زنده شان بوده که حتّی توان کار روز هفتم را نداشته، و همانگونه از عدم موجودیت عینی الله نامرئی نیز دانستیم که شاید چنین آفرینش چشم گیر را درشش روز انجام داده باشد، طوریکه بنیان دین دیگری نیز برخلاف آن اظهارات بیشرمانه خدای زنده یهود، کتاب دیگری بنام قرآن و به

زبان عربی خویش آن استراحتِ خدای زنده یهود را به استهزاء گرفته و خواسته اند که به توانائی الله نامرئی نسبت به یهوه تا کید نمایند درحالیکه او خود بنا بر بیان خود قرآنش غیب الله بیش نبوده و خودش خود را بطور واضح (یُؤمِنُونَ بِالْغَيْبِ) دانسته و آیه را باجملات عربی (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ) را نیز کاتبان عرب تبار آن در تازی نام محمد عرب وارد ساخته و دلیل آورده اند که الله ما نه به استراحت ضرورت دارد و نه هم از کسی زائیده شده و نه او کسی را زائیده است. اما وقتی به سوابق تاریخی بیلیون ها ساله این کائنات و آدم دو پا نظر اندازی شود این همه اظهارات کتب یهودیان و مسلمانان در آن موارد چنان گستاخی فرموده و این کائنات میلیارد ساله و انسان دوپا را از نظر تاریخ و شواهد عینی، حاصل همان کارشش روزه خدایان زنده و مرده شان وانمود ساخته اند. گرچه نه تنها این کتب اساطیری از قدامت تاریخی کائنات و انسان دو پای روی زمین انکار کرده اند، بلکه دست اندرکاران آن ها با دیده درایی خویش از سوابق تاریخی منظومه های شمسی اقل ۶ میلیارد ساله و هم چنان از پیدایش زنده جان های دارای ۳ میلیارد ساله روی زمین، و حتی از زندگی انسان دوپایی که یکی از آن موجودات روی زمین و آسمان بوده انکار کرده اند. درحالیکه اصلاً خود این خدایان مرئی و نامرئی یهودی، مسیحی و مسلمان نیز محصول بیلیون ها ساله دنیای پیش از آن آفرینش ۶ روزه بوده اند که توسط خالق لایزال ما و شما خواننده گرامی و نویسنده حقایق تلخ آفریده شده اند پس نسل های خرد مند امروز و فردای ما چگونه میتوان قبول کرد که به اصطلاح عام، جوجه در نبود تخم از بین آن به پرواز درآمده باشد؟ پس امید است نسل های امروز و فردا در رابطه به خالق لایزال خویش لحظه ای تفکر نما نمایند. اما متأسفانه بنیان گذاران و ایمان داران یهودی و مسلمان به آن نکته متوجه نشده و چنین داستان سرائی کرده اند. اما تنها طوریکه اشاره نمودیم، نویسندگان انجیل مسیح بود ندکه در رابطه به آفرینش کائنات ۶ روزه خدایان یهودی و مسلمان خاموشی اختیار کرده و تنها روی زندگی و مرگ فرضی مسیح پرگوئی فرموده اند. اما برخلاف آن قرآن محمد نه تنها چنین اظهارات تورات موسی را در آن آفرینش مورد تائید خود قرار داده بلکه کاتبان عرب تبار آن همه اظهارات تورات موسی را چون دزدان چراغ بدست و با دیده درائی خویش از آنجا به سرقت برده و آن همه را منحیث وحی این غیب الله به محمد عرب وانمود ساخته

اند، آیاتی را در رابطه به آفرینش کائنات، آنهم بنا بر متن اولی قرآنشان کتاب پیدایش با جملات عربی (إِنَّ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ) در آیه ۲۴ سوره گاو معروف به سوره بقره نوشته و در پایان این آیه رونوشت از کتاب پیدایش، آیه دیگری را با بی حیایی بیش تر خویش وارد این تازینامه نموده و در آن به توصیف غیب الله پرداخته و نوشته اند که (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) پس سوال نقد گونه ما از کاتبان جاهل قرآن این است که چگونه او را با همان توصیف نامرئی بودنش، به طور بیشترمانه (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) یعنی شایسته ترین آفرینندگان دانسته اند.

خواننده گرامی! نویسنده حقایق تلخ تصمیم دارد که در رابطه به ناگفته‌هایی از کتب نام نهاد توحیدی و گویا ناشی از الهام و یا وحی خدایان مرئی و نامرئی در این اثر افشاگر خودهیچ حرفی را ناگفته نماند. اما اینکه شما عزیزان خواننده در آن رابطه چه نظر دارید و یا چه حکمی را نسبت به نویسنده آن صادر میفرمائید، و یا اینکه آن کتب دست نویس یهود و نصارا که اصلاً برای دربند کشیدن انسان در دام شیطانی خویش نوشته اند. ملاک عمل خود قرار داده و در قید ظلمت آن‌ها بسر میبرید؟ سوالی است که جواب آن مربوطه به خود شما خواننده عزیز خواهد بود. اما توصیه دوستانه نویسنده این است که خردمندان زمان نباید از حقایق مربوط به آفرینش کائنات و انسان دو پای بیلیون‌ها ساله انکار نموده و فریب این کتب اساطیری را بخورند، و اما اگر چنان کنند! (وای بر آن‌ها) پس اجازه دهید تا به منظوررهایی از قید ظلمت از این کتب اساطیری تورات، انجیل و قرآن که در این اثر افشاگرما در مقایسه با یکدیگر در نظر داریم. نقل نموده تا نسل‌های آینده از قید ظلمت این کتب اساطیری و خود ساخته یهود و نصارا و مسلمانان تازه به اسلام رسیده بدانند و از آنها رهائی یابند. پس این شما خواننده عزیز، و این هم نخستین اظهارات تورات دست نویس موسی در مورد کار ۶ روزه خدای یهودی تبار در رابطه به پیدایش کائنات و آدم خاکی از کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی.

کارشش روزه خدای یهود، و دست آوردهای خونین او.

مطالب این عنوان را از کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی خواهیم داشت و از آن خواهیم دریافت که چگونه خدای زنده یهودی تبار کمال کرده و در ۶ روز کاری

خود آسمان و زمین و تمام آن چه که به اصطلاح قرآن در بین آسمان و زمین بوده آن همه را گویا در آن ۶ روزاً فریده ولی متأسفانه این خدای قادر و توانا به روز ۷ خسته شده و به استراحت خود پرداخته است. پس ما آن همه خدمات خدای زنده را از باب اول کتاب پیدایش می‌خوانیم و در ارتباط به آن اظهارات بی پایه خدای استراحت طلب یهودی خواهیم دانست و پس از آن از برداشت های کاتبان عرب تبار قرآن از این اظهارات خدای زنده یهود خواهیم دریافت که این غیب الله چگونه در قرآن مسلمانان مدعی آن آفرینش شش روزه و پس از صدها سال از آن آفرینش خدای یهود شده، و هدف اصلی ما نیز همین دعوی خدایان زنده و مرده است که افشاگری روشنگرانه ما در آن موارد یک فریضه عینی ما و شما بوده تا دریابیم که چگونه آن خرسواران و این شترچرانان این جهان پهناور بیلیون‌ها هزارساله را محصول کارشش روزه این خدایان زنده و مرده خویش و انمود ساخته اند. آن هم در زمان‌های کاملاً متفاوت از نظر تاریخی تقریباً شش هزارسال فاصله حکمروائی شان باهم دارند. پس در قدم نخست توجه نمایید به متن اول قرآن رونوشت از کتاب پیدایش یهودیان از کارکردهای یهوه خدای زنده یهود در آن شش روزه.

(وقتی خدا (یهوه) آسمان و زمین را آفرید هیچ چیزی در آسمان و زمین موجود نبود و تنها توده‌های بخار در حرکت بودند. پس خدا برای نخستین بار روشنی را آفرید و آن را روز نامید و تاریکی را که از روشنی جدا ساخته بود شب نامید و به آن ترتیب خداوند روز و شب را آفرید و آن روز نخست روز کاری خدا بود. (کاتبان عرب تبار قرآن رونوشت این کار خدای زنده یهود را توأم با نتیجه کار روزهای بعدی از جانب الله نامرئی دانسته و آن را در سوره بنام (دُخان) یعنی سوره (دُودو) یا همان تاریکی و بخاری که یهوه از آن آسمان و زمین را آفریده کار الله (ج) می‌داند، آن هم طوری که اشاره نمودیم، پس از صدها سال این غیب الله شان به آن اقدام فرموده و جملات عربی (إِنَّ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ) را در پی داشته که ما در آن رابطه افشاگری‌های زیادی خواهیم داشت. اما حال توجه نمایید به نتیجه کار روز دوم خدای زنده اسرائیل از کتاب پیدایش، بخشی از تورات دست نویس موسی، و متن اولی قرآن. (خدا) در روز دوم کاری خود، توده‌های بخار را از هم جدا ساخت و در نتیجه آن آسمان را در بالا و اقیانوس‌ها را در پایین بوجود آورد و از کار روز دوم خود نیز خشنود گردید،

و پس از آن به کارروزسوم خود پرداخت، و در آن روزآبهای زیرآسمان راجع نمود تا خشکی پدید آید و خدا آن خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. پس از آن خدا فرمود: انواع نباتات دانه دار و درختان میوه دار بر روی زمین برویند، و هر کدام از همنوع خود تولید نمایند. پس خدا آنچه که امر فرموده بود چنان شد و از کارروزسوم خود خشنود گردید. (قرآن با استفاده از این متن در این رابطه آیات زیادی در چنانته خود دارد و حتی از درختان بهشت زیاد توصیف نموده و در جملات عربی (جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)... تا قدرت غیب الله را در آن نوشته های خویش به اعراب جاهل به نمایش گذاشته و همچنان از جانب غیب الله (ج) به مسلمانان وعده داده اند که گویا روزی در زیر سایه آن درختان خواهند نشست و با زنان انارپستان ارضای جنسی خواهند نمود و.. پس شما خواننده عزیز اختیار دارید که منتظر آن روز بوده و یا این که به خود بهشت روی زمین می‌سازید؟ اما از نظر نویسنده حقایق تلخ، گمان نمی رود که گویا چنان باغ و بوستا نی با چنان زنان بی حیا در آن جهان نامرئی و بدون تحقق وجود داشته باشند. (و علم ألعلم) پس بهتر است شما زحمت کشان امروز و فردا برای خود درختانی را با انواع و اقسام گوناگون بروی زمین غرس نمایید که نظیر اینها در آن بهشت موعود و پای در هوا وجود نداشته باشند و یقیناً که نخواهند داشت. پس نشاید که منتظر آن روز پای در هوا بوده باشید، طوری که اعراب جاهل با مهارت شیطانی شان با استفاده از کتاب یهودیان از آن درختان نام برده‌اند. اما بطور بی‌شرمانه و برای جلب توجه مسلمانان آتش نفس، از زنان انارپستان و شراب‌های گوناگون در قرآن خود ساخته شان وعده پای در هوا نیز داده اند.

کتاب پیدایش، و متن نخست قرآن از روز چهارم کاری خدای زنده یهود در مورد آفرینش آفتاب و مهتاب و ستاره گان یادآوری نموده و اضافه داشته که آفتاب و مهتاب را برای آن آفرید که روی زمین را در شب و روز روشن نگهدارند، همچنان خدای یهود روز، ماه و سال را نیز در آن روز بوجود آورده که ماه و سال و فصل‌های سال را پدید می‌آورد. (از پیدایش باب اول. (اما کاتبان قرآن با استفاده از این تجارت خدای یهود، در این رابطه آیه را به زبان عربی وارد قرآنش ساختند و آن را با جملات عربی (هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا، وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ سِنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَا لِكِّ بِالْحَقِّ) را در آیه پنجم سوره یونس و پس از یک عمل انجام شده توسط خدای زنده یهود تکرار فرموده اند که اصلاً رونوشتی از همین

کتاب یهودیان بوده ولی بطوربیشترمانه بحیث وحی الله به محمدعرب وانمود شده است. پس ما بنابراین دزدی آشکار آن رهزان کلام الله، به هیچ صورت نمی توان آیات فوق را توأم با آیات سراسر این تازی نامه محمد، ناشی از وحی جداگانه غیب الله دانست. اما اگر مُدعیان دروغین اصالت آسمانی این قرآن رونوشت از کتب یهود و نصارا کدام پرسش نقد گونه داشته باشند. نویسنده حقایق تلخ حاضراست با آن‌ها مناظره علمی رادر هر زمان و مکانی که بخواهند داشته باشد. البته بالاین شرط که شمشیر و چماق رابا خود نداشته باشند.

کتاب پیدایش یهودیان، نتیجه کار روز پنجم خدای زنده یهودی تبار را آفرینش تمام موجودات زنده، اعم از: پرنده گان و چرنده گان و خزنده گان دانسته و اضافه نموده اند که در همان روز پنجم حیوانات اهلی، وحشی و ماهیان دریا را نیز آفرید و از نتیجه کار خود خوش حال شد و سرانجام در روز ششم بود که خدا آدم و حوا انسان را شبیه خود از گل آفرید تا بر حیوانات روی زمین و ماهیان دریا و پرنندگان آسمان و زمین فرمان روائی کند، و در مورد دست یا بی آدم به همسر دلخواه خود برای هم بستنش چنین ادامه داده: خدا انسان راشبیه خود از خاک آفرید و برای وی زنی را از دنده خود آدم بوجود آورد تا با او هم بستر شود و روی زمین را از نسل انسان ها پُر کنند و بالاخره خدا از آن چه که در آن ۶ روز آفریده بودند خوش حال شد و در روز هفتم به استراحت خود پرداخت. (نقلاً از باب نخست کتاب پیدایش، متن اولی قرآن.)

طوریکه قبلاً اشاره نمودیم دست اندر کاران عرب تبار قرآن که میتوان آن‌ها را چهار کُلاهان عرب نامید. این داستان اساطیری کتاب دست نویس یهود یان را در رابطه به اینکه خدای یهود تبار در روز هفتم کاری خود به استراحت پرداخته به استهزاء گرفته اند و دلیل تراشیده اند که گویا الله شان قدرت مندتر از یهوه خدای یهودیان بوده و نیازی به استراحت ندارد. پس بنا بر آن عرب‌های رهن در آن مورد آیه را نیز با جملات عربی (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ لَا صَمَدٌ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ رَا...) در سوره بنام سوره اخلاص جابجا سخته اند تا غیب الله را یکه تاز آسمان و زمین وانمود سازند، و ما آن همه را در ختم این بررسی‌های افشاگرانه خود از آفرینش آدم خاکی، تا راندن او از بهشت آن هم توسط شیطان نیرمند تر از الله شان نیز خواهیم دانست که چه گونه کا تبان قرآن با مهارت شیطانی‌شان از همین کتاب یهودیان بطور بی شرمانه برداشت نموده اند که ما آن داستان درگیری شیطان

آدم و حوا زیر عنوان (آدم و حوا، در دام شیطان) اند کی بعد خواهیم داشت. اما اکنون توجه نما یبید به آخرین مطلب از باب دوم کتاب پیدایش، بخشی از تورات دست نویس موسی که چگونه خدای زنده در فکر ارضای جنسی آقای آدم فرورفته و زنی را از وجود خودش بوجود می آورد و او را در آغوش آدم خاکی قرار میدهد، تا از آنها انسانهای قاتل و جنایتکاری را که عنوان این قسمت بدان نیز اختصاص یافته و نظریه فرشتگان آگاه تر از هردو خدای زنده و مرده یهودی و مسلمان را در آن قتل و جنایت اولاد آدم و حوا در نظر داشته باشید که حتی آنها قبل از این آفرینش نامیمون بخود خدا گفته بودند که نسلهای آدم جنایت کاربرروی زمین خون می دافری نند، و فساد میکنند. اما خدای جاهل ترا زان خرسواران و شترچرانان یهوی و عرب، دوپاه را دریک موزده کرده و برخلاف نظرفرشتگان او را می آفریند و نتیجه آن آفرینش آدم همان می شود که ما در عنوان فوق از آن دست آورد خونین اشاره نمودیم. پس توجه نماید بدان اشتباه خدا در آن مورد.

(هنگامی که خداوند آسمان و زمین را می آفرید هیچ نوع گیاهی بر روی زمین وجود نداشت. زیرا تا آن زمان از آسمان باران نباریده بود و همچنان انسانی موجود نبود تا روی زمین کار کند و از آن روزی بدست آورد. پس خدا اندکی از آب روی زمین را که از قبل موجود بود با گل آمیخت و از آن کالبد آدم را ساخت و پس از آن در آن کالبد روح انسان دم ماند و آدم زنده را بدنیا آورد. سپس باغی را خدا در سرزمین (عدن) به وجود آورد و آن آدم خاکی را در آن باغ ساکن ساخت تا در آن کار کند و از میوه های آن نوش جان نماید. اما تنها او را از خوردن میوه درختی بنام درخت شناخت نیک و بد منع فرمود و... (چهارکلاهان عرب) این گویا مهربانی خدای یهود را که روی زمین از انسان دوپا پُرگردد و در آن کار کنند و روزی بدست آورد نیز این همه اظهارات کتاب یهودیان را پس از صدها سال در قرآن محمد با اندک تفاوت بازتاب یافته و اعراب رهن آن را با جمله عربی (كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ) وارد قرآن رونوشت شان از این داستان ساخته اند که ما روی آن برداشت های دزدانه آنها افشاگری های زیادی خواهیم داشت. اما حال توجه نمائید که در آیات خود ساخته بعدی کتاب یهودیان در آن مورد چه می خوانیم و چگونه آن همه پس از صدها سال وارد تازی نامه محمد شده اند: بلی! طوریکه اشاره نمودیم، آیات بعدی کتاب پیدایش در رابطه به آفرینش آدم خاکی طور بیست که گویا

وقتی آن خدای زنده آدم را از گِلِ آفرید و حوا را از دنده چپ او برون آورد و هر دورا ساکن باغ عدن ساخت. پس از آن از گِلِ روی آن‌ها نهر بزرگی را در آن باغ جاری ساخت و... (چهار کلاهان عرب از آن نهر بزرگ نیز چهار نهر کوچکی رابه نام های دیگری بنامهای جداگانه بوجود آورده اند. اما دست اندرکاران تورات موسی از آن نهر بزرگ چهار نهر دیگری را بنامهای نهر (فیشون، نهر جیشون، رود دجله و فرات) جدا نموده اند تا سرزمینهای دیگری را سیرآب نما یند. طوریکه قرآن محمد از آن چهار نهر کوچک، طلای خالص و مُروارید و سنگ های قیمتی را توسط الله به مسلمانان پدید آورده اند. تا در قدم اول، آدم خاکی و حوای بادی ساکن در آن از آن‌ها درزیب و زینت خویش استفاده نمایند. اما هر دو خدا یان زنده و مرده یهودی و مسلمان، آدم و حواری از خوردن میوه درخت شناخت نیک و بد منع ساخته ولی در عین حال همان خدایان مگار، شیطان را در آن باغ میفرستد تا آن‌ها را فریب داده و بر خلاف امر همان خدایان دسیسه ساز عمل نمایند. (این عمل را در فرهنگ اسلام جبر و اختیار گویند که هم دزد را به دزدی می فرستد و هم صاحب خانه را بیدار نگه میدارد) پس بنابراین اولی قرآن، آدم و حوا به اثر اغوای شیطان از همان میوه درخت ممنوع نوش جان میکند، و بنا بدان جرم آن‌ها از نظر خدای گویا عا دل از آن جا برون رانده شده و بر روی زمین مُستقر میگردد، تا در آن آورگی نه تنها خود آدم و حوا، بلکه اولادشان بر روی زمین کارهای شاقه نمایند و عرق ریزند، و اما بنا بر اراده همان خدا به شکم سیر نگردند. (از کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی و متن اولی قرآن. تورات موسی، داستان همبستر شدن آقای آدم را با خانم حوا نیز طوری بیان داشته که اصلاً از نظر شریعت یهود و اسلام به حیث محارم شرعی همدیگر به شمار رفته اند و نباید با هم، همبستر می‌شدند. اما هر دو کتب مقدس یهود و اسلام هیچ باکی با آن گونه زنا و گناه نداشته و ندارند، که ما از آن گونه گناهان آشکار سلف و خلف یهود و اسلام در بحث های بعدی و از همین کتب نامبارک پرده خواهیم برداشت، و آن همه را تورات و قرآن با گردن بلند بیان داشته که گوئی آب از آب تکان نخورده است. پس توجه نمائید به آن زنای آشکار آقای آدم با خانم حوا: خدا آن آدم خاکی را به خواب عمیق بُرد و از قبرغه او حوای بادی، و یا قُبْرِغئی آفرید و نام او را (نساء) گذاشت و هر دو را با هم همبستر ساخت و از آن‌ها پسری بنام (قاین) بد نیا آمد. آدم بار دیگر با خانم حوا هم بستر شد و این بار پسر دیگری به دنیا آورد و نام او را هابیل

گذشت...) کتاب پیدایش باب اول و دوم.

خواننده گرامی! طوریکه اشاره نمودیم، ما از برداشته‌های قرآن رونوشت از این داستان‌های آفرینش ۶ روزه و آدم خاکی و حوای بادیکه صدها سال پس از آن کارکردهای خدای اسرائیل در قرآن اساطیرالاولین بیان شده در افشای آن توأم با نقدهای خویش بطور مفصل و مستند خواهیم رسید. اما عجالتاً به برداشت دزدا نه کاتبان عرب تبار در رابطه به همین آفرینش خدای یهود می پردازیم که گویا خدای اسرائیل آدم را آفریده و خانم حوا را از قبرغه چپ او برون آورد و نام او را (نساء) گذاشت. اما کاتبان قرآن این داستان اساطیری را با جملات عربی (یا ایها الناس، اتقوا ربکم الذی خلکم من نفس واحدٍ وخلقَ مِنْهُمَا زَوْجَهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِثَاءً) در آیه اول سوره (نساء) پس از صدها سال از آن آفرینش خدای یهود با زتاب داده و هم چنان اظهارات تورات دست نویس یهودیان را که گویا زن از قبرغه آدم آفریده شده نیز تائید نموده اما در عین حال بطور بیشتر ما نه در آن مورد اضافه گوئی کرده اند که زن از قبرچپ آفریده شده و ناقص العقل و ناقص الدین بوده و آن مطلب زن ستیزانه را با جملات زن ستیزانه عربی (نساء کُم حرث لکم، فأتحرث کُم) بازتاب داده اند و حتی آن اعراب جا هل وزن ستیز، با استفاده از همان داستان کتاب پیدایش، نام او را نساء گذاشته اند. پس ما بنا بر این استناد علمی و مستند خویش بار دیگر به وضاحت و صراحت باید نوشت که: هیچ آیه از تازینا مه محمد را نمیتوان ناشی از وحی جدا گانه الله به این مرد عرب دانست.

(سقوط انسان) عنوان باب سوم کتاب پیدایش است و در آن از بیرون راندن همان آدم و حوا از باغ (عدن) بیان گردیده که در فرهنگ اسلام (بهشت) نام گرفته است. اما وقتی به تاریخ علمی جوامع بشری مراجعه شود، باغ (عدن) نیز در منطقه از شمال ایران امروز موقعیت داشته که ما آن را مشخص خواهیم ساخت ولی قرآن آن را در طبقه هفتم آسمان و انمود ساخته و آن را بهشت مسلمان دانسته است که روزی آن‌ها در زیر درختان آن خواهند نشست و خوابید، و آن و عده پای در هوا را این تازینا مه با جملات عربی (جنات تجری من تحتها الا نهار خالدين فيها ابدًا) به این تشنه گان آن شیر و شراب و عسل داده است. پس به منظور اینکه منتظرین آن بهشت موعود خدایان مرئی و نامرئی یهودی و مسلمان ما را متهم به کتمان از این داستان‌های اساطیری و بدون تحقق نساخته باشند، توجه شما خواننده عزیز را به متن اصلی آن جنات عدن قرآن از کتاب یهودیان جلب می‌دارم.

آدم و حوا، در دام شیطان.

وقتی آدم و حوا در بهشت ساکن شدند، خداوند به آنان امر فرمود که شما از میوه هر کدام از درختان را می‌توانید بخورید اما از میوه درختی بنام درخت شناخت نیک از بد را نمیتوان خورد. پس خدا به منظور آنکه آدم و حوا را مورد آزمایش قرار داده باشند شیطان را در چهره مار وارد بهشت ساخت و او را صلاحیت داد تا آنها را فریب داده و با بهانه آنکه گویا با خوردن آن میوه درخت ممنوع آگاه و دانا خواهند شد، و عمر درازی نیز گویا خواهند داشت، آن میوه ممنوع را با آن زن و شوهرش خوراند. پس وقتی آن هردو از آن میوه ممنوع خوردند، هم زمان بدان خود را بطور برهنه در بین باغ عدن دریافتند و ناگزیر با برگ های درخت انجیر، که آن نیز در آن باغ غرس شده بود عورت های خود را (پس و پیش خود را) از شرم خدا پنهان نمودند. اما خدا آنها را توسط چپه دوربین خود از آسمان نظاره میکرد. پس آدم و حوا از شرم خدایشان در آن حالت بی حجابی خویش پا به فرار گذاشتند و میخواستند در بین درختان باغ عدن خود را پنهان کنند. اما خدا از بالا آدم را صدا زد و گفت: ای آدم! چرا خود را از نظر من خدا پنهان میکنی؟ آدم جواب داد: من صدای تورا در باغ شنیدم و از شرم شما خود را پنهان کردم! زیرا برهنه بودم. پس من اکنون حاضرم امر شما خدا را به جا آورم امر بفرمائید! خدا به آدم فرمود: من خدا برایت گفته بودم که میوه آن درخت ممنوع را نباید خورد! اما تو بر خلاف امر من از آن خوردی! آدم آن گناه خود را به دوش حوا انداخت و گفت: این زن را که تو یار من ساختی، او آن را به من داد و من خوردم. پس خداوند از زن (حوا) پرسید: تو چرا چنین کردی؟ حوا گفت: ما ما را فریب داد (شیطان) پس خداوند روبه شیطان نمود و بوی گفت: ترا به شکل مار میسازم و نامت را (ملعون) میگذارم و همراه با آدم و حوا از این باغ عدن برون میرانم و... اما با آن هم بنا بر بیان بعدی کتاب پیدایش که بعداً به آن تماس خواهیم داشت، همین خدا لباسی از پوست حیوان برای وی تهیه می‌دارد و آدم و حوا را در آنجا با حجاب میسازد.) از پیدایش، باب سوم.

خواننده گرامی! اگر قرار باشد که مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن شان مارا متهم بسازند که با کدام استناد آیات فوق کتاب پیدایش را که اصلاً دست نویس یهودیان بوده بحیث متن او لی قرآنشان میدادیم. جواب ما به آن شمشیرکشان دین فروش اسلام و مفسرین قرآن رونوشت از آن این خواهد بود که در آیات ۱ تا ۹

۲۶ سوره اعتراف بدان اقتباس آشکار کاتبان این تازی نامه محمد از مطلب بالای کتاب پیدایش یهودیان بحیث متن قرآنشان نوشته شده. پس شمشیر کشان اسلام عزیز می‌توانند بدان متون اول قرآنشان مراجعه فرمایند که چگونه رهنان عرب آن متن اولی کتاب یهودیان را بطور واضح با جملات عربی چنین نوشته اند: (ویا آدم أُسْكُنْ، أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنْ أَلْطَا مِينَ، فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا، مَا وُورَى عَنْهُمَا مِنْ سَوَاءٍ تَهُمَا، وَقَالَ مَا نَهَكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ الْآنَ تَكُونَا تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ... فَلَمَّا ذَا قَالَ الشَّجَرَةَ بَدَّتْ لَهُمَا سَوَاءٌ تَهُمَا وَطَفِيقًا يَخْصِفَانِ مِنَ وَرَقِ الْجَنَّةِ، وَنَادَتْهُمَا رَبُّهُمَا، أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُفَّاءٌ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ. ترجمه: وقتی الله ما به آدم و زوجه اش حوا امر فرمود که در بهشت ساکن شوید و از میوه تمام درختان آن بخورید، و تنها از میوه آن درخت نباید خورد. (اما متاسفانه این جملات قرآن که بحیث کلام الله عالم الغیب وانمود شده، نام آن درخت را نمیداند و تنها با اشاره بدان با جملات عربی "هذه الشجرة" آن را یاد نموده) ولی شیطان آدم و حوا را با این بهانه که آن‌ها با خوردن آن فرشته خواهند شد توسط گماشته خود شیطان نیرومند تر از خود فریب داد و از میوه (آن) درخت ممنوع بر آدم (ع) و حوا خوراند، و همزمان بدان شرم گاهشان آشکار می‌شود. اما کاتبان رهن و کپی برداران کلام الله، نوشته اند که: پس آن‌ها به چسباندن برگهای درخت پرداختند. (اما الله (ج) طوریکه اشاره نمودیم از چپه دوربین خود از آسمان آن‌ها را گویا دیده و خطاب به آنها صدا می‌زند که: آیا من الله شما را از آن منع نکرده بودم؟ و این را هم گفته بودم که شیطان دشمن شماست. پس آدم و حوا به زبان نا شناخته عربی در جواب الله سبحانه و تعالی گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ... ای پروردگارا! ما بر نفسهای خود ظلم کردیم و بیا مُرْز ما را و رحم کن بر ما. پس پروردگارا (که الله) ترجمه شده در جواب آنها فرمود: بیرون آید از بهشت و جای شما در زمین بوده و همواره با یکدیگر دشمن خواهید بود و بلاخره خواهید مرد و در همین زمین دفن خواهید شد. پس الله ما لباسی را در آنجا برای شان تهیه نمود تا شرمگاه خود را بپوشانند و آن لباس پرهیزگاری برایشان خواهد بود. (حجاب اسلامی) پس آن همه نشانی از قدرت‌های الله ما بوده تا بندگانش در آن مورد فکر کنند، و همان گونه لباس را بر تن داشته باشند.) از متن و ترجمه آیات ۱۹ تا ۲۶ سوره اعراف، قرآن

رونوشت از کتاب پیدایش. پس شما علمای اسلام، مفسرین قرآن، مداحان شیعه و سنی، رما لان، تعویض نویسان، و...! طوریکه در جریان بوده نید، ما این همه زحمات را تا کنون به منظور افشای حقایق ناگفته از قرآن شما انجام داده و انجام خواهیم داد. بنا بران اگر شما دلا لان دین شهادت و یا ایمان گویا اسلامی داشته باشید، پس جرئت نمایید که با ما در آن رابطه که قرآن شما گویا ناشی از وحی غیب الله بوده و در برابر این جمله ما که خدای شما را غیب الله می‌نامیم، و قرآن شما را رونوشتی از کتب یهود و نصارا... پس دلیل بیاورید و این نوشته های ما را علماً و منطقالاً رد نما نید. زیرا خود الله شما در ابتدای سوره گاو فرموده که (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) پس شما شمشیرکشان اسلام خونین چگونه از این همه افشاگری های ما چشم پوشی خواهید کرد؟ زیرا این همان دریدن حجاب اسلامی قرآن تان است که به هیچ صورت آن را با حجاب ساخته نخواهید توانست. پس اگر با حجاب ساخته می‌توانید و ثابت ساخته می‌توانید که این تازینامه ناشی از وحی جداگانه الله به محمد عرب بوده است. لطفالاً با نویسنده افشاگر در این حقایق تلخ، که به حیث قرآن روی زمین شناخته خواهد شد حاضر به مناظره در دفاع از آن شده تا وراثت خویش را که خود را وارثین دین میدانید در قبال آن آدا نموده باشید. در غیر آن لطفالاً دست از سر ما و انسان خردمند ما برداشته و دیگر برای نسل های آینده در مورد اصالت دروغین قرآن تان درد سرنبوده با شید.) از توصیه های نویسنده روشنگرانه نویسنده حقایق تلخ، به جهان اسلام.

اظهارات خشونت بار کتاب مقدس یهودیان در آیات بعدی ۱۴ تا ۱۹ باب سوم کتاب پیدایش بازتاب یافته و آن نیز به نوعی در قرآن کاپی از آن پس از صدها سال تکرار شده و این متن او لی قرآن طور یست که: خدای یهود، از حوا می‌پرسد که: تُرا کی فریب داد؟ حوا در جواب خدا می‌گوید: شیطان در چهره ما آمد و مرا فریب داد. پس خدا ما را ملعون و یک خزنده ی وحشی خواند و خوراک او را خاک روی زمین حواله فرمود، و خود حوا را به درد زایمان مُبتلی ساخت، آدم را نیز یک انسان زحمتکش روی زمین اراده فرمود، و بالاخره برگشت او را به همان خاکی که از آن آفریده شده لازم دانست. پس از آن خدای یهود، لباسی از پوست حیوان برا یشان آماده ساخت تا سطر عورت شوند.) متن اصلی در کتاب پیدایش.

این داستان یهودی همان گونه که ما آن را از این کتاب اسرائیلی ها افشا نمودیم،

نمودیم، در قرآن مسلمانان نیز پس از صدها سال همان گونه است که در آیات بعدی همان سوره بازتاب یافته و متاسفانه توسط همان تازیان عرب، بزور شمشیر و چماق بر عجم چشم بسته تحمیل گردیده است. پس بنا بر این استدلال علمی و مستند خویش بارد یگراز علمای اسلام و مفسرین قرآن احتراماً نه می‌پُرسم که آیا کدام آیه از قرآن تان ناشی از وحی غیب الله بوده است؟ پس امید است علمای جهان اسلام خونین جواب علمی و منطقی بدهند. گرچه ما در لا بلای بررسی‌های خود، از برداشته‌های دزدانه دست اندرکاران عرب تبار قرآن از اینگونه داستان‌های اساطیری کتاب یهودیان افشاگری‌های مُستندی داشتیم. اما با آن‌هم شاید به نظر شمشیرکشان اسلام کافی و نخواهد داشت. پس اجازه دهید تبار دیگر از آن سرقت‌های آشکار سراسر این قسمت از روایت و خود ساخته‌شان از همان‌جای پرده بردارم که در متن اصلی آن کتاب یهودیان از هما نجا آغا زنده و آنطوری بوده که گویا زمین خالی و بدون شکل بود و تنها گویا روح خدای زنده یهودی بر روی توده‌های بخار در حرکت بود و او آن را به حرکت درآورد و از آن دود غلیظ و بخار، آسمان و زمین و... را آفرید و پس از آن، آن خدای زنده اسرائیلی باران آفرین و درختان را بروی زمین غرس نمود و... پس ما برداشته‌های چهارکلاهان عرب را از همانجا افشا می‌داریم که کاتبان رهن قرآن آن همه را از این کتاب یهودیان به سرقت برده و بطور بیشرمانه آن را من حیث وحی الله به محمد عرب و انمود ساخته‌اند. پس آن همه را افشا می‌داریم تا حرفی از آن نیز نا گفته نماند و روزی شمشیرکشان اسلام مارابه کتمان از این حقایق تلخ مُتهم نسازند که گویا ما از معجزات قرآن‌شان چیزی را کتمان نموده‌ئیم و بدان جرم فرمان کُفروا لحاد ما را که اصلاً بدان افتخار داریم صادر نمایند.

قرآن، وداستان آفرینش، اما این بارتوسط الله نا مرئی.

اولین اقدام الله در آفرینش آسمان و زمین، اما با استفاده از تجارب یهوه خدای آدم، همانگونه و از همان زمین خالی و بدون شکل آغاز یافته و آن اینکه روح خدای زنده یهود بر روی توده‌های بخار در حرکت بود... اما این غیب الله (ج) نیز کمال کرده اولاً روشنی را از تاریکی جدا ساخته و شب و روز را بوجود آورده، و پس از آن این جامع الکمالات با استفاده از تجارب خدای زنده اسرائیل، رحمت الیهوه این آفرینش خود را طوریکه اشاره نمودیم. از همانجا آغاز فرموده و جملاتی را بحیث

یک فرمول گویا علمی و یا زمین شناسی و آسمان شناسی درآیه ۱۰ سوره دُخان وضع نموده که معنی آن نیز همان (دود و یا بخار) است و در آن مورد چنین فرموده: فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ. (اما الله کارآزموده ترازیهوه درانتقام جوئی و ایجاد ترس و وحشت بنده گان خود درآیه بعدی ۱۱ همین سوره با جملات عربی (يَعْتَشِي لِنَا سَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ... خطاب فرموده و ترجمه آن طور است که محمد را از آن روز ترسانده تا او نیز بنده حلقه بگوش غیب الله بوده باشد: ای محمّد منتظر روزی باش که دودِ غلیظی در آسمان ظاهر گردد و مردم جهان را فرا خواهد گرفت. پس بدان که آن علامت عذاب دردناک ما به گناه کاران بوده است. تعبیر از کلمه دُخان (دود) در تفسیر آیه فوق همان دودی است که گناه کاران را در روز قیامت فرا میگیرد و بد ماغ کافران داخل می‌گردد، و از سوراخ پشت شان برون می‌آید و... اما اینکه از تعبیر اصلی آن حرکت زمین که قرآن با آن تغییر علمی عیار شده توسط مفسرین آن از همان دودِ تورات موسی (ع) و انمود شده که ما از آن نام بردیم، و یا شاید و طوری که اشاره نمودیم، منظور کاتبان قرآن از آن همان دودی بوده باشد که بحیث ماده اولی و اصلی آفرینش از آن از نظر ساینس استفا ده شده است. زیرا در قرآنشان آمده که: (ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ). یعنی الله ما آسمان را از دود آفریده است. بلی! همین دود یکصد سال قبل از قرآن و غیب الله (ج) یهوه خدای زنده یهود از آن آسمان و زمین را گویا آفریده بود، و صد ها بلیون سال وجود داشت. زیرا خالق اصلی آیین آفرینش شش روزه، بلیون ها هزار سال قبل بوده که این خدایان زنده و مرده و مخلوق آن خالق ما و شما خواننده خرد بوده استفاده نموده اند. پس نظریه این استدلال علمی تاریخی ما که مورد تائید مفسرین قرآن نیز بنوعی قرار گرفته، همان تجارب یهوه بوده و همچنان، نویسنده ادیان شناس در حقایق تلخ خود تاکید میدارد که نه یهوه این جهان پهناور را و ربیلیون ها ساله را آفریده و نه غیب الله در آن زمان وجود داشت، و نه قرآن ناشی از وحی غیب الله به محمّد عرب موجود بود. بلکه این آیات قرآن رونوشت همان جملات نخستین آقای یهوه، از خالق لایزال بوده که رهزنان اعراب آن همه را صد ها هزار سال بعد از آن آفرینش، در این تا زینا مه محمّد بازتاب داده اند، و به هیچ صورت وحی جداگانه الله به محمّد نبوده و نیست. زیرا تورات و قرآن بحیث متون بعدی آن آفرینش بوده که نویسنده تورات، ثمره کار روز دوم خدای یهود و انمود ساخته و نوشته اند که:

یهوه خدای اسرائیل آسمان را از بین توده‌های بخاربه آسانی پا بین آورده بود و اقیانوس‌ها را گویا بر روی زمین آفریده بود (...). چهارکلاهان عرب با استفاده از همان جملات کتاب پیدایش، جملات عربی (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) را ساخته و آن را در آیه ۷ سوره هود بیان داشته و بحیثِ وَحیِ الله به محمد عرب وانمود ساخته اند، و بیشرمانه تراز آن این تا زینامه را بر عجم چشم بسته بزوچماق و شمشیر توسط تازیان عرب تحمیل نموده اند. همچنان دردها آیه دیگر این قرآن کا پی از کتب یهود و نصارا، قدرت غیب الله را در رابطه به آفرینش کائنات به نمایش گذاشته اند، که همه بازگویی از همان کتاب یهود بوده اند، و اما جا لب تراز همه اینکه اعراب جا هل در جدا سا ختن آسمان از زمین از زور بازوی غیب الله استفاده نموده و به وضاحت در آن آیه نوشته اند، که الله ما آسمان و زمین را چون نمیخواستند از هم جدا شوند به زور از هم جدا ساخت. توجّه نمائید به آن زور آزمایی غیب الله (ج) که شمشیر کشان زور آور عرب آن را با جملات عربی (أَوَلَمْ يَرَالَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ) به نمایش گذاشته اند و همچنان در آیات ۹ و ۱۰ سوره فوق نوشته اند که (وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً وَ... اللهُ مَا أَزْأَسْمَانَ آبِ رَا نَازِلِ سَاخْتِ تَا دِرْخْتَانِ رُوی زَمِینِ سِیرَابِ گَرْدَنْدِ وَبِلَا خَرِهْ بَه مَطْلَبِ مُورِدِ نَظَرِ مَا پَرِدَاخْتِهْ وَبَا اسْتِفَادِهْ اَزْ هِمَانِ تِجَارِبِ یِهْوِهْ خَدَایِ یِهْوِدِ، دِرِیَا هَا، وَآ بَهَارِ وَنَهْرِ هَارَا آفَرِیْدِهْ وَآن رَا دِرِآیَاتِ ۶۵ وَ ۶۶ سُورِهْ حِجِ اَزْ هِمَانِ بَابِ نَخَسْتِ کِتَابِ پِیْدَایِشِ بَطُورِ آشْکَارِ بَا حُرُوفِ مُبْهَمِ قُرْآنِشَانِ چِنِینِ آغَا زْ نُمُودِهْ وَادَا مَهْ دَا دِهْ اَنْدِ. (أَلَمْ، اَنْ اَللهِ لَكُمْ مَا فِي الرِّضِّ وَالْفُلُوكِ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ) تَرْجَمِهْ: اللهُ مَا رُوی اَنْ دِرِیَا هَا یِیْکِرَانِ کِشْتِیْ هَا یِ مُسْلِمَانَانِ رَا بَه گَرْدِشِ دُرْآوْرِدِهْ اسْتِ وَ...) دِرْ حَالِیکِهْ اصْلاً اِینِ قَدْرَتِ نَمَائِیِ غِیْبِ اللهُ کَارِ خَدَایِ زَنْدِهْ یِهْوُدِیِ بُوْدِهْ کِهْ اِینِ مَبَارْکِ دِرْ اَنْ زَمَانِ وَحْتِیِ اِینِ زَمَانِ سُرُودِرْکِیِ نَدَا شْتِهْ وَنَدَا رِدِ. پَسِ نَسْلِهَا یِ اَمْرُوزِ وَآیْنِدِهْ اِینِ آیَاتِ رَا چِگُونِهْ مِیْ تُوَانِ نَاشِیِ اِزْ وَحِیِ یِکِ خَدَایِ نَا مَرْتِیِ بِنَامِ غِیْبِ اللهُ دَا نَسْتِ؟

برداشت مشابه دیگر این قرآن رونوشت از داستان کتاب پیدایش، در آیه ۳۰ سوره انبیاء، بحیثِ وَحیِ اللهُ بَه مَحْمَدِ عَرَبِ جَاهِلِ وَانْمُودِ شُدِهْ وَدِرْ اَنْ خُودِ غِیْبِ اللهُ مَدْعِیِ شُدِهْ کِهْ (مِنْ اَللهِ) اَسْمَانِ وَزَمِینِ رَا اِزْ هِمْ جَدَا سَاخْتِهْ اَم، وَدِرْ بَالَا اَسْمَانِ رَا بُوْجُودِ آوْرِدْمِ وَدِرِیَا بَیْنِ هِمْ زَمِینِ رَا، پَسِ اِزْ اَنْ بَرُورِیِ زَمِینِ چِشْمِهْ هَا یِ آبِ

و زنده جانها را به وجود آوردم و درآسمان نیزمه و خورشید و ستارگان را، و هم چنان این ادعا درآیه ۲۹ سوره بقره آن ادعا تکرار شده است. پس آفرین به سوسمارخواران عرب جاهل که حتی همان سلسله مراتب خدای زنده اسرائیل را در آن آفرینش کائنات و آدم، توسط خدای یهود در نظر گرفته و چنین آیت را وارد تا زینا مه محمد ساخته اند. البته با این تفاوت که متاسفانه غیب را نخستین آفریننده دانسته و تمام خدمت جناب یهوه بطور بی شرمانه فراموش کرده اند. توجه نمایید. (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّىٰ هُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ). ترجمه: الله ما ذاتی است که، زمین را با آن چه در آن موجود است آفرید و سپس به آفرینش ۷ آسمان و هر آنچه که در آنها موجود است پرداخته و او عالم حکیم است.) سوره گاو، آیه ۲۹.

اقدام بعدی الله را عرب‌های سوسمارخوار نیز با استفاده از تجارب خدای زنده یهود، در رابطه به آفرینش آدم روی دست گرفته اند، آن هم برای اینکه آدم خاکی خلیفه همان غیب الله بر روی زمین بوده باشد و هم چنان شیطان عالم‌ترو نیرومندتر از او به وی سجده نماید درآیه ۳۰ سوره بقره گاو معروف به سوره (بقره) با جملات عربی (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...) را با زتاب داده‌اند و در آیات بعدی با عین ترتیب به داستان شیطان و آدم و از امتناع شیطان از سجده به آدم خاکی نوشته‌اند... و اما الله سبحانه و تعالی را همگونه خشونت بار معرفی نموده و نوشته‌اند که او دویا را در یک موزه کرد و برخلاف نظریه فرشتگان آگاه تصمیم گرفت و آدم جنایتکار را آفرید و اما شیطان نیرومند به همان تصمیم خود استوار ماند و به آدم خاکی و جنایتکار سجده نکرد و افتخار ابدی را بدست آورد. توجه نمائید بمتن اصلی آن آیات شیطانی در آن موارد: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا... ترجمه: الله خطاب با فرشتگان خود مشورت نمود و فرمود که من الله تصمیم دارم که خلیفه (وکیل) خود را بر روی زمین بیا فرینم، اما فرشته‌ها با آن اقدام الله (ج) مخالفت کردند و گفتند: آیا ما کدام کاستی در عبادت و پرستش تو داریم؟ پس اگر تو الله آدم جنایتکار را بیافرینی او همراه با اولادها پیش بر روی زمین خون میریزانند.) اما الله با جملات عربی در جواب فرشتگان فرمود: (إِنِّي أَعْلَمُ، مَا لَا تَعْلَمُونَ) آنچه که من الله میدانم شما نمیدانید.) اما وقتی عملاً دیده شد که پیشگویی‌های آن فرشتگان

خردمند از آزمون بیرون آمد و همان پسران آدم به کشتاریک دیگر پرداختند و نه تنها تاریخ یهود و اسلام را برنگ خون انسان نوشتند، بلکه تاریخ جهان را به رنگ خون رقم زدند و در نتیجه همان پیشگوئی‌های آن فرشتگان آگاه تر از الله تحقق هم یافت، و از همان آوان تا امروز آن کشتارنا مقدس در بین اولاد آن‌ها ادامه دارد. پس بنا بر آن ثابت شد که الله عالم الغیب نبوده و از آینده نمیدانست. بنابراین این همه ناگفته‌های آند در این اثر تحقیقی ماکه حق را از باطل، جاهل را از عاقل و فاسد را از عادل جدا می‌سازد. گرچه تا جایی فرزندان آن آدم خاکی نیز با فرشتگان کمک نمودند و آن‌ها را در برابر الله و تاریخ خونین و ننگین فرزندان حرامزاده همان آدم خاکی موفق ساخت و جنایت آنها را عملاً به رخ الله کشیدند و ثابت ساختند که حق با فرشتگان بوده نه با غیب الله گویا عالم الغیب.

کاتبان قرآن از کتب یهود یان، اما ناقص و جانب دارانه نسبت به متن نخست قرآن شان در را بطه به آفرینش آبهای روی زمین، آفرینش از آسمان و زمین و دریاهای بیکران و درختان روی زمین و... نیز در طی کارشش روزه الله قدر نمائی کرده اند. در حالیکه بنا بر متن اولی خود قرآن که ما آن همه را از آنجا نقل نمودیم محصول کارشش روزه خدای یهود بوده نه کار این الله نا شناخته در آن زمان. پس کاتبان رهن قرآن بوده اند که این همه آیات قرآن شان را ز کتاب یهود یان اقتباس کرده و آن همه را وارد این تازیانه محمد ساخته و نام آن را قرآن کامل و مبارک گذاشته اند. در حالیکه برداشتهای ناروای آنها در رابطه به گویا برگشت انسان به همان متن نخست قرآن شان برگشته و نوشته اند که برگشت انسان به خاک خواهد بود. اما در حقیقت، سوزا ندن مرده یک عمل علمی و منطقی بشمار رفته و کُره خاکی را از لوث کثافات مصئون نگهداشته و هم چنان از مصرف بیجای مساحت زمین صرفه جویی به عمل می‌آید. اما کاتبان جاهل عرب در ادامه آیات قبلی از همان داستان مُستقر ساختن آدم و حوا در باغ عدن و را ندن آن‌ها توسط همان خدای یهود و حتی طوری که اشاره نمودیم از دفن و برگشت ایشان در زمین نوشته اند، و اما بطور بیشرمانه عین همان کار آن خدای زنده را کار این الله نامرئی خویش در آیه دوم سوره انعام و انمود ساخته و به زبان عربی در آن مورد نوشته اند که: (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّثَمَّىٰ عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ). ترجمه: اوست (الله) که بیافرید شما را از گِل و اوست که زمان مرگ تان را تعیین کرده تا بزودی نزد او باز

گردند، و شما اعراب جا هل در آن شک نکنید، و خود الله در آسمان و زمین است.)
 انعام آیه دوم. پس بدین استناد است که ما قرآن را رونوشت کتاب یهودیان دانسته
 و تجارب الله را نیز در رابطه به آفرینش فرضی کائنات و آدم خاکی، ناشی از همان
 داستان سرایی یهوه میدانیم که اونیز در آن رابطه قدرت نمائی کرده و کاربیلیون‌ها
 ساله دیگران را بطور بیشرمانه، کارشش روزه الله نامرئی وانمود ساخته است.
 پس ما برمیگردیم به اقتباسات بیشتر دست اندرکاران عرب تبار قرآن از کتاب
 یهودیان در مورد قدرت نمائی الله از سوره اعراف، که چگونگی در رابطه به آفرینش
 آدم از خاک، و شیطان را از آتش و برون راندن آنها از همان باغ (عدن) و هم چنان
 اضافه گوئی‌های دیگری نسبت به متن نخست قرآن شان کرده‌اند. در حالیکه چنین
 اضافه گوئی در متن نخست این قرآن ترساننده و مُرده دهنده که گویا شیطان از آتش
 آفریده شده و آدم از خاک، هیچ اشاره نشده است. اما الله برخلاف آن مدّعی شده
 که شیطان را از آتش آفریده و آدم را از گِلِ بویگین، و آن اقتباسات بی‌شرمانه کاتبان
 قرآن که حتی از بی‌حجابی شرمگاه آدم و حوا نیز توسط الله یادآوری نموده‌اند. اما
 طوریکه اشاره نمودیم چنین اضافه گوئی‌ها را وارد قرآن خود ساخته خویش ساخته
 اند. توجه نمایید. (وَلَقَدْ خَلَقَكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِمَلَكَةِ آسَجُدْ و الْآدَمَةَ فَسَجَدَ إِلَّا
 إِبْلِيسَ لَيْكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ، قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدَ وَا... از آیه ۱۱ تا آیه ۲۷ ادامه
 یافته و ترجمه آن چنین است: هر آینه من الله بودم که آدم و حوا را بصورت انسان
 آفریدم و سپس به فرشتگان خود امر نمودم تا به آدم سجده نمایند. پس همه فرشتگان
 به وی سجده نمودند مگر شیطان از آن امتناع ورزید. گرچه من الله برای شیطان
 گفتم: چه چیز ترا مانع ساخت که از سجده به آدم با و ورزیدی؟ شیطان جواب داد
 که من از آتش آفریده شده‌ام و آدم از گِلِ بوی گین، پس من چگونه به این آدم خا
 کی سجده نمایم! پس الله ما شیطان را بدان جرم از بهشت بیرون راند و برایش یا
 دآور شد که: تو لایق باغ عدن نیستی. اما شیطان (ابلیس) به جواب من الله گفت: پس
 مدتی برایم بر روی زمین مُهلت بده تا بنده گانت را اغوا نمایم و در آن صورت هیچ
 یکی از آنها را تو الله ره یا بخواهی یافت. پس الله (ج) به شیطان گفت: درست
 است، من مُهلت دادم ترا و تو هر آن چه که از دستت می‌آید دریغ مکن و از چهار طرف
 بنده گانم را محاصره کن و آنها را گمراه نما! پس الله به آن درخواست شیطان
 موافقت کرد، و اما شیطان از روی طعنه برای الله (ج) گفت: پس من نیز بر سر راه

بنده گانت چون یک رهن عرب با دیه نشین خواهم نشست و آنها را از راه راست (صراطِ مُستقیم) منحرف خواهم کرد. پس از آن الله (ج) نیز به شیطان اخطارگونه گفت: برو! ای شیطان مردود! وقتی بنده گانم را تواراه راست منحرف بسازی من نیز جنهم را از آنها پُرخواهم کرد. (آفرین الله جان! گفته اند: گناه را توکن وتوبه را من! پس شرم بر چنین عدالتِ خدائی شما) اما با آنها که تبان قرآن داستان را با استفاده از کتاب یهودیان در آیه بعدی ۱۸ همین سوره اعراف هما نگونه ادامه داده و نوشته اند که: پس از آن الله (ج) روبرف آدم نموده و همان داستان کتاب یهودیان را تا آیه ۲۲ همانگونه ادامه داده اند که خدای زنده و جبار اسرائیل آدم و حوا را از باغ عدن برون رانده بود و از آسمان توسط چپه دوربین خود آنها را بطور برهنه مشاهده نموده بود، و برای شان صدا زده بود که چرا خود را از نظر من پنهان میدارید! و آنها در جواب خدای زنده یهود گفته بودند که ما از شرم شما خود را پنهان میکردیم. پس از آن که تبان رهن قرآن عین جملات را به زبان عربی به آدم و حوا وارد قرآن نشان ساخته اند. پس ما بنا بر این استناد مستند خویش که حتی یک آیه آن نسبت به متن آن جملات کتاب پیدایش یهود بیان تفاوتی نداشته، و اما مدعیان غین اصالت آسمانی قرآن شان چنین دزدی آشکار کرده اند. پس در صورتیکه اگر سلف جاهلان کدام شک و تردیدی در آن را بطه داشته باشند، لطفاً به متون اصلی هر دو کتب گویا ناشی از وحی الله از نظر قرآن شان مراجعه نمایند، و دیگر موجب الاغ سازی دیگران در آن موارد نشوند که گویا این تازی نامه ناشی از وحی الله بوده و انکار از آن موجب کفر و الحاد تحلیل گران و محققین آنها خواهد بوده است. هرگزنی! پس ما چون روشنگری نموده نه الاغ سازی، بنا بر آن جاهلان عرب و عجم از خالق توانای خویش می‌خواهیم تا از جهالت بیشتر دست بردارند و دیگر موجب هراس افکنی بین انسان‌های دلیر نگردند. زیرا خود آن هراس افکنی معنی تروریزم جهانی را دارد.

هابیل وقابیل، فرزندان فساد پیشه آدم از نظر تورات و قرآن.

کتاب مقدس یهودیان از داستان تولد و قتل ناروای فرزندان آدم و حوا با فعل و انفعالات زیادی بیان داشته و کاتبان عرب تبار قرآن نیز کمال کرده عین آن داستان را با استفاده آشکار از کتاب یهودیان پس از صدها سال در قرآن شان به زبان عربی بازتاب داده‌اند، طوری که ترجمه آیات بعدی قرآن رونوشت نیز

تقریباً همان گونه است که در متن نخست قرآن آمده که بنام کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان یاد شده است. توجه نمائید: وقتی خداوند خا نم حوا را از قبرغه آدم خاکی آفرید و نام او را بنا بر بیان آیه ۲۳ باب نخست کتاب پیدایش (نساء) گذاشت و سپس او را همان آدم خاکی هم بستر ساخت و از آن‌ها پسری بنام (قائن) بدنیا آمد که قرآن او را (قابیل) می‌نامد. پس وقتی اوبه سن جوانی رسید و بیهوه خدای یهود لازم دانست تا آقای قاین با خواهرش که شاید هم پس از وی به دنیا آمده باشد هم بستر شود و از آن دوتن نسل های دیگری بدنیا آید، و... اما اینکه پیش از آن چه داستانهای خونین و نگینی پس از همبستر شدن آن دومی وجود خاکی و بادی اتفاق افتاد، کتاب مقدس یهودیان در آن موارد چنین بیان داشته است. (وقتی آدم با حوا هم بستر شد و پسری زانید و نام او را (قائن) گذاشتند و از خدای خویش اظهار سپاس نمودند. آدم بار دیگر با حوا هم بستر شد و این بار پسر دیگری بنام (هابیل) زانید. کلمه (زانید) نوشته کتاب مقدس بوده اما قرآن آن را (تولد) نامیده طوریکه روز زایش محمد را تولد می‌نامند و مسلمانان آن روز را از همان آوان تا امروز بنام میلاد آن مرد عرب تجلیل میدارند که شوربختانه با تولد آن مرد شمشیرکش، تاریخ جهان اسلام نیز چون تاریخ یهود برنگ خون نوشته شد. ادامه این داستان تولد نا میمون فرزند آن آدم خاکی را کتاب پیدایش، که بخشی از تورات موسی بشمار رفته، و با اندک تفاوت در قرآن محمد بازتاب یافته و آن تفات عطای تحفه گندم و گوسفند به خدا در متن اولی قرآن بوده که صدها سال بعد، در این تازی نا مه محمد، بجای گندم، گوسفند بازتاب یافته است. اما حال ارز متن اولی قرآن خواهیم دانست. (قائن به کشاورزی پرداخت و هابیل هم به گله داری، روزی قاین از حاصل زمین خود مقداری از گندم را به حیث تحفه به خدا تقدیم نمود. هابیل نیز یک رأس از گوسفندان نوزاد خود را کشت و قسمت گوشت نرم و بدون استخوان را به خدا اختصاص داد. اما خدا وند (بیهوه) هدیه هابیل را که گوشت بره بود پذیرفت و هدیه قائن را که گندم ناپاک بود رد نمود. اما خدا چون خوب و خراب را میدانست. بناً هدیه قابیل را رد کرد، و قائن نسبت به برادرش هابیل کینه برداشت و او را به قتل رساند.) نقلاً از باب چهارم کتاب پیدایش.

قرآن هدف از تقدیم آن هدایا را بدست آوردن رضای الله در رابطه به ازدواج با خواهر هابیل و قابل علیه العنه و انمود ساخته و حتی بطور بیش‌رمانه اضافه نموده که خود آدم به فرزندان خود مشورت داده بود که الله از هر کدام شما از آن تحفه

که یک رشوه آشکار بوده را ضی بود، همان یکی باید با خواهر خود ازدواج نماید (هم بسترشود) (الله اکبر) زیرا طوری که اشاره نمودیم هر دو برادران داوطلب خواهر خود بودند. درحالی که موضوع ازدواج گویا شرعی در آن زمان مطرح نبوده که گویا خطبه خود سخته و قرآن عربی در آن ازدواج خوانده شود که ما بعداً از خود قرآن رونوشت، اما ناقص از این داستان خواهیم دانست. اما حال توجّه نمائید به ادامه این داستان ننگین و خونین متن اول قرآن بطور خلاصه و با جملات زنده نویسنده از کتاب پیدایش.

(وقتی قائن برادر خود هابیل را به قتل رساند، خدا او را تهدید نمود و حتی به وی گفت: تو با خون برادرت روی زمین را رنگین کردی! (کاری که فرشته گان خردمند ترا از نظر قرآن آن قتل و فساد را توسط اولاد آدم پیشگویی کرده بودند.) اما با آن هم بنا بر بیان بعدی متن اول قرآن، همین خدایان حامی قاتلان، زاغی را میفرستند تا به قاتل درس پنهان کاری جسد مقتول را بدهد و قاتل نیز از روی عمل کرد زاغ جسد برادرش را دفن میکند که ما به آن داستان قرآنی در آن مورد نیز خواهیم پرداخت. طوری که ادامه از متن اصلی و اولی آن کتاب یهودیان چنان بوده است. توجّه نمائید: (خداوند قاتل را بنا بر آن قتل ناحق ملعون خواند و او را به سرزمین نُود) تبعید نمود. پس قائن در آنجا زنی بنام (لورا) گرفت و از آن زن پسر ی بنام (خنوخ) به دنیا آمد، خنوخ پدر عیراد بود، عیراد پدر لوثیل، لوثیل پدر شائل، شائل پدر (لمک) بود. لمک دوزن داشت بنام های (عاده و ظلّه) و از هر کدام پسرانی بنام های (یا بال و توبال) بدنیا آمدند. یا بال به خیمه نشینی و گله داری پرداخت و توبال به اختراع وسایل موسیقی و سامان مِسی... متن اصلی این قسمت در باب چهارم کتاب پیدایش، مگر ما این سلسله را بنا بر متن اولی قرآن از فرزند سوم آدم بنام (شیث) تانوح از باب پنجم کتاب پیدایش تعقیب خواهیم نمود که چگونه آن سربانند ادیان سامی بنا م (ابرام) را که بعداً (ابراهیم حنیف) لقب گرفت از سلسله (سام) فرزند نوح پس از طوفان روی کار می آورد. تا جهان اسلام و غیر اسلام بدانند که ابراهیم علیه السلام کی بود؟ و آیا او طوری که قرآن مدعی است یک مسلمان پروپا قرص بود؟ و یا یک یهودی معلوم الحال؟ زیرا هدف اصلی و روشنگرانه ما از این بررسی های موشکافانه از این کتب اساطیری (تورات، انجیل و زبور داوود یهودی و قرآن محمد عرب) نیز همین است تا از اصالت دروغین آسمانی این لانه

های شیطانی بدانیم، وهمچنان از اصل و نصب پیشوا یان و بنیان گذاران ادیان توحیدی بدانیم که اصلاً داشته های قرانشان شان از روی زمین بوده و هیچ ارتباطی به آسمان نداشته‌اند. اما با آنهم نویسنده گان آنها نوشته های خویش را به آسمان کشانده و بار دیگر برنگ آسمان بر روی زمین پا بین آورده اند تا برگردانده انسان بیخبر از اصل و نصب از آن‌ها حکمروائی کرده بتوانند. پس این افشاگری‌های ما فقط بخاطر روشنگری نسل‌های آینده بوده، تا نسل‌های غافل و بیخبر از گذشته گان خویش بیخبر نمانند، و بنابراین آغاز این روشنگری وظیفه ما خواهد بود، و اما نسل‌های آینده در دفن و کفن این ادیان ننگین سهم فعال خواهند گرفت. زیرا ما تنها این ادیان خونین را از فیض دانش خویش از آسمان بروی زمین پا بین آورده و اما در فن و کفن آن‌ها رسالت نسل‌های آینده خواهد بود که ما آن را تا جایی برای شان چون همان زاغ هوشیار آسان ساخته ایم، و امید این جسد نیمه جان این ادیان ننگین را نسل‌های آینده بخاک بسپارند. آمین. پس بنا بر همان هدف روشنگرانه خود اکنون به برداشت دزدانه دست اندر کاران عرب تبار قرآن به داستان پسران آدم پرداخته تا حرفی در آن مورد از قرآن رونوشت از آن داستان نیز ناگفته نمانده باشد و در ختم این افشاگری روشنگرانه خود به بررسی‌های بعدی خود در آن راستا زیر عنوان (از آدم تا نوح) از سلسله فرزندان سوم اوبنام (شیث) خواهیم پرداخت که چگونه ادیان سامی از سلسله آدم و نوح بنام (سام) روی کار می‌آیند و تاریخ بشریت را طوریکه بارها اشاره نمودیم به رنگ خون نوشتند، و ما نیز ننگ و شرم را نثار آنها می‌کنیم.) کاتبان جاهل و عرب تبار قرآن در تبانی الله نا مرئی نیز کمال کرده و عین داستان کتاب یهود یان را پس از صدها سال از آن داستان اساطیری و مملو از مرگ خون، دروغ شاخدا ربه محمد عرب اطلاع داده‌اند، و آن را چون تمام داستان‌های سراسر قرآن بطور بیشتر مانده بحیث وحی همان الله نامرئی به این مرد عرب وانمود ساخته اند. اما آن سوسمار خواران عرب آن داستان را که ما از متن اول قرآن شان زیر عنوان (قائین و هابیل) عنوان کردیم. البته با این تفاوت وارد قرآن نشان بازتاب داده اند، ولی ما برخلاف متن اولی قرآن نشان قائین را (قابیل) نام کرده‌اند و هابیل را که گویا مورد قتل ناروا قرار گرفته با همان نام (هابیل) یاد نموده‌اند، و شاید هم خلف آن نویسنده گان قرآن برادر قائین او (قابیل) را کافر بدانند، و اما از نظر نویسنده، هر دو برادران مسلمان ناما بودند. بهر حال اینگونه شیطنت‌ها را آن سوسمار خواران

عرب ز یاد دارند، ولی ما برمی گردیم به اینکه آیا جملاً تیکه در مورد داستان گویا ناشی از وحی الله از نظر قرآن نوشته شده ناشی از وحی غیب الله بوده، و یا کاتبان رهن آن عین جملات کتاب پیدایش یهودیان را وارد قرآن نشان ساخته اند؟ و یا اینکه این جملات گویا ناشی از وحی غیب الله (ج) را یهود و نصارا وارد قرآن مسلمان ساخته اند؟ و یا برخلاف آن طبق ادعاهای ناروای شمشیرکشان اسلام، یهود و نصارا کتب خویش را مطابق به این تازی نام محمد عیار ساخته اند. پس شما خواننده گرامی بحیث شاهد عینی در نظر داشته باشید که ما در آن رابطه از این کتب شیطانیه چه نتایج بدست می آوریم. امید است که شما عزیزان بباریکی های این برداشت به اصطلاح دزدان سرگرد نه توجه نمائید که آیا این داستان قرآنی ناشی از وحی الله به محمد بوده، و یا بتائید از نظر نویسندگان قرآن شناس، در این حقایق تلخ خود، برداشت آشکاری از کتاب یهود یا ن؟ زیرا طوریکه اشاره نمودیم کاتبان قرآن نیز به آن قتل ناروای اعتراف کرده و حتی آن را نخستین قتل ناروای روی زمین نامیده و اما در عین حال آن قتل ناروای را با همان خیره سری خویش مقدس و قربت به الله دانسته اند و بیشتر ما نه تر از آن اینکه خود همان الله را فرمانده اصلی آن خونریزی دانسته که اصلاً از نظر انسان و انسانیت آنگونه خونریزی و لواز حیوان هم بوده باشد نامقدس خوانده شده و نامقدس است. اما متأسفانه قرآن خونین فرمان قتل ها بیل را نیز ناشی از اراده و فرمان الله وانمود ساخته و آن را قربتاً الی الله دانسته و قتل های زنجیره ای نسل های آینده را نیز که توسط شمشیرکشان اسلام و الله پرستان این زمان صورت گرفته و میگیرند، در آیه منفور ۱۱۱ سوره توبه مقدس دانسته و حتی خود الله حامی جنایت کاران نفس و مال جلادان چماق بدست اسلام را توأم با بمب های خود کفای امروز با گردن بلند مورد تائید، و حتی آن اعمال خونین را خریداری نموده اند و آن همه اعمال خونین را در تازی نامه محمد موجب رضای غیب الله سبحانه و تعالی دانسته اند. پس به منظور ثبوت آن لازم بنظر میرسد تا در قدم نخست از خونریزی قابیل قاتل، پرده خواهیم که در آیات ۲۷ تا ۳۲ سوره ما نده قرآن با گردن بلند، اما توأم با شرم تاریخ بازتاب یافته است. توجه نمائید.

(وَأُتِلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ بَنِي آءَ دَمَ بِلْحَقِّ، إِذْ قُرَبًا قُرَبًا نَأْفُقُقُبَلُ مِنْ أَحَدٍ هِمَا وَلَمْ يُنْقَبَلُ مِنَ الْآخِرِ، قَالَ لَا قُلْتُنَّكَ، قَالَ إِنَّمَا يُنْقَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَيْنِ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ....

را از آیه ۲۷ تا آیه ۳۲ ادا ما داده و ترجمه آن آیات چنین است: ای محمد بخوان

داستان پسران آدم را به عربهای جاهل و بیخبر که چگونه یکی از آنها برای خشنودی من الله قربانی نمود و مورد پسند من نیز قرار گرفت؟ اما قربانی آن یکی دیگر که گندم ناپاک بود توسط من الله رد گردید. پس وقتی قربانی ها بیل مورد پسند من الله قرار گرفت، قایل بیل کینه برداشت و به قتل هابیل اقدام نمود. (اما شوربختانه الله سبحانه و تعالی با همان عالم الغیب بودن خود چون نام آنها را نمی‌داند بناً کلماتی را چون (مِنْ أَحَدِهِمَا، وَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخِرِ) را کاتبان قرآن طوری بکار برده و کار الله را آسان ساخته اند. اما با آن هم مفسر آگاه تراز الله است که با استفاده از کتاب پیدایش یهودیان آنها را مشخص ساخته است. طوری که ادامه آن داستان را از آیات بعدی چنین ترجمه شده است: گرچه هابیل به قایل گفت که من کدام گناهی ندارم و الله قربانی پرهیزگاران را قبول میفرماید که منم و من در آن قسمت کدام تقصیری ندارم. پس اگر تو قایل مرا می‌خواهی بکشی، من هابیل حتی دست خود را به سوی تو دراز نخواهم کرد. زیرا من از الله خود میترسم که پروردگار عالمیان است. (باریکی را که نویسنده بدان اشاره نموده در همین جمله نهفته است و آن اینکه اعراب تازه به اسلام رسیده هابیل را در آن زمان یک مسلمان پُر و پُر دانسته که گویا از غیب الله میترسید، و علیه قایل کا فراقدم نکرد.) ولی ما در جواب آنها می‌نویسیم که: شرم و ننگ بر دروغگویان مسلمان نسبت به الله (ج). زیرا که اونشاید هابیل را در آن زمان که آثاری از این قرآن و اسلام نوبنیادشان بنظر نمی‌رسید، مسلمان نامیده باشد. زیرا که هر دوی آن جنایتکاران پسر همان آدم نام مسلمان بوده که دختر خود را در بدل رشوه به الله در اختیار فرزندان یهودی خود قرار میداد. از طرف دیگر در آن زمان نیکه از کلام جناب غیب الله و قرآن عربی محمد خبری نبود. اما با نهم کاتبان این قرآن دوپهلورا برون رفت آن اتهام را علیه قایل دریافت و نوشته اند که: هر انسان با فطرت اسلامی بدنیا می‌آید و پس از آن گویا کفر اختیار میکند. پس قایل نیز مسلمان تولد شده بود و پس از آن کافر شد، اما هابیل (ع) به اسلام خود پابند ماند... پس ما ضمن اینکه به آن دروغگویان علیه الله سبحانهُ لعنت می‌فرستیم که خود با جملات عربی (لعنتُ الله علی الکاذبین) اعلام داشته، و علاوه میداریم که نه شاید الله عالم به اذل و مطلق العنان آن اختیار کفر و اسلام را به بندگانش داده باشد، و همچنان از اتهام دگران سوسمار خواران پرده بر میدارم که چگونه آنها با نهایت بی‌حیایی چنین ترجمه نموده اند: پس (الله) قتل هابیل را توسط

قاتل آسان ساخت و او برادرش (هابیل) را کُشت. (الله اکبر) از ترجمه آیات فوق. آخرین قسمت از این داستان دست نویس اسرا نیلیها نیز برداشت آشکاری از کتاب پیدایش یهودیان بوده اما با این تفاوت که الله حامی قاتلان را درمسند یهوه خدای زنده آدم و یعقوب اسرائیل قرار داده و آن مطلب را در آیات بعدی همین سوره مائده با جملات عربی چنین ادامه داده است: **فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْعَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُزَيِّنَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سُوءَ آخِرِهِ... وَاورد قرآنشان ساخته و ترجمه آن آیات نیز چنین است:** پس وقتی قا بیل برادرش هابیل را کُشت، الله (ج) زاغی را فرستاد و زاغ زمین را در برابر چشمان قاتل کاوید و او نیز زمین را عمیق تر از زاغ کاوید و جسد برادر مقتول خود را در آن دفن کرد و گفت: آیا من از زاغ ناتوان تر بودم که نمیدانستم چگونه این جسد را دفن نمایم؟ پس الله ما آن داستان را برای بنی اسرائیل و (دگر قاتلان راه اسلام) بیان داشت تا هر کسی از آنها کسی دیگری را بناحق بکشد مانند آن است که تمام مردم روی زمین را کشته باشد. (قرآن) اما با آن هم متأسفانه تمام آن توصیه الله (ج) را به بنی اسرائیل در نظر گرفته و نوشته اند که: کافران زمان، بسیاری از پیامبران اسلام، و مسلمانان را کُشتند، و میکُشتند. همانگونه چون زاغ سیاه زمین را کاویدند و مقتول را دفن کردند و یا بجایی مخفی داشتند. (پس آیا مسلمانان آن توصیه الله سبحانه و تعالی را در نظر گرفته اند؟ هرگزنی! و یا اینکه همان گونه چون شیران درنده آدم کُشتند و میکُشتند و میدرند، و چون همان زاغ سیاه زمین را می کاوند، و هما نگونه اجساد مقتولان را دفن و یا مخفی ساخته و می سازند. بلی! همین گونه است و حتی این شمشیرکشان اسلام خونین در کنار جاده‌ها و محل قتل شان اجساد انسان را رها کرده تا طعمه همان زاغان و گرگان درنده شوند. بلی جهاد نامقدس اسلامی همین گونه است که می کُشد و رها میکنند. پس شرم و ننگ بر چنین قاتلین الله پرست.) از متن اصلی آن قتل ناحق. اما با انهم در تفسیر آیات ۳۱ تا ۳۷ سوره مائده تو ضیحات بیشتری در آن مورد داده اند که اصلاً تا آن زمان موضوع آن قتل ناحق به محمّد عرب از نظر متن اولی این قرآن خونین نرسیده زیرا نطفه آن مبارک در آن زمان در شیرشتر هم بنظر نمیرسید. این نویسنده افشا گربه افشای آن درس آدم کشی و هم بستر شدن با محارم از تفسیر آیات فوق، که توأم است با رشوه آشکار به الله (ج) در آن مورد می پردازد. توجه نما ئید: الله سبحانه و تعالی خواست تا داستان دو پسران صُلبی آدم علیه السّلام را به محمّد (ص) بشنواند. زیرا داستان

قابیل از روی حسد بوده و آن این بود که دختری را که آدم علیه السلام میخواست طبق دستور آن زمان در نکاح پسرش (هابیل) در آورد. پس پدرشان آدم (ع) به هردو پسران خود که علاقه مند خواهرشان بودند مشورت داد تا به الله (ج) قربانی نمایند و اگر او قربانی هر کدام را قبول فرمود، دختر از آن او خواهد بود. پس الله (ج) قربانی هابیل را که گوشت بره نازک بود قبول فرمود و از هابیل را که گندم ناپاک بود رد کرد. (این غیب الله سبحانه و تعالی نیز، با آنکه به خوراک و پوشاک نیاز ندارند. اما گوشت بره را با گندم ناپاک فرق کرده می‌تواند. آفرین.) پس قائل نسبت به آن حسد برداشت و برادر خود (هابیل) را کُشت. گرچه آدم علیه السلام از همان ابتدا یقین داشت که قربانی هابیل قبول می‌شود. پس هابیل بدان سبب از الله (ج) سپا سگزاری نمود که آرمان مقدس او را در برابر گوشت بره بجا ساخت و گندم ناپاک برادر کافرش را رد کرد.) از تفسیر آیات فوق. پس بنا بر همین رشوه آشکار است که نویسنده حقا یق تلخ، نیز بنا بر این اظهارات متن و تفسیر قرآن بارد گربه جهان یهود و اسلام احتراماً نه اعلام میدارم که نه تنها آن یک رشوه به الله بود، بلکه هیچ کدام از آیات فوق قرآنشان بجز از تکرار جملات کتاب دست نویس یهودیان در کتب شیطانی آنها چیزی نگری نبوده و اما کاتبان قرآن آن همه اربطوربیشرمانه ناشی از وحی الله سبحانه و تعالی به محمد و انمود ساخته اند. زیرا از نظر نویسنده خالق شناس این همه داستان‌های اساطیری را که به نوعی توسط یهود و نصارا وارد کتاب تورات موسی و انجیل دست نویس چند تن از مسیحیان تازه به ایمان رسیده بوده، که نام و نشان آن نویسنده گان برفرق هر کتاب از آن گویا کتاب مقدس یهودیان و انجیل ضد و نقیض مسیح نوشته شده، و پس از آن توسط خرسواران و شترچرانان یهودی و مسیحی و عرب جاهل وارد تورات و قرآن شده، و نمونه آن برداشت دزدانه در همین داستان قرآنی آدم و حوا و پسرانش بوده و به هیچ صورت نمیتوان قبول کرد که این انسان دوپا با سابقه بلیون‌ها سال بحیث فرزندان آدم خاکی و حوای بادی شناخته شده باشد، و نه این آفرینش شش روزه کائنات و آدم که سابقه تقریباً شش هزار ساله داشته، بحیث نخستین آفرینش ویا اولین آفرینش انسانهای روی زمین شناخته شده که متأسفانه تورات موسی و قرآن محمد به آن تکیه دارند. بلکه خالق لایزال است که هم خدایان مرئی و نامرئی یهودی، مسیحی و مسلمان را آفریده و هم آدم و حوا را آفریده که ما آن آفریننده را آهسته، آهسته در همین اثر تحقیقی معرفی خواهیم

کرد. اما اکنون طوری که قرارگذاشتیم به سلسله بعدی از فرزند سوم آدم خاکی بنام (شیث) پرداخته و تا از سر و کله ادیان سامی توحیدی بدانیم و ما آن سلسله را زیر عنوان ذیل از همان تورات دست نویس موسی و همراهانش نقل خواهیم نمود.

قسمت دوم: از آدم تا نوح سلسله آدم، از فرزند سوم او (شیث) تا (نوح) فرزند لَمک از نظر تورات.

این قسمت از بررسی‌های ما طوریکه شما خواننده عزیز تا اینجا در جریان بوده‌اید، در مورد ادعای بی مورد تورات و قرآن بوده که با تمامی اختلافات آشتی ناپذیریکه بنیان‌گذاران آنها از نظر اعتقادی بین هم دارند، اما هر سه آنها (موسی، محمد، و مسیح) دست بدست هم داده و با یک صدا مُدعی شده اند که گویا خدایان زنده و مُرده شان این جهان پهن آورودارای بیلیون‌ها صد ساله سابقه تاریخی در ۶ روز کاری خویش آفریده اند، و اولی آنها بنام یهوه خدای اسرائیل، در آخرین ساعات کاری روز ششم خود آدم را از گِل آفریده و بوی روح زنده گی داده و.. اما باز هم تورات موسی که ناشی از الهام همان خدای زنده بموسی وانمود شده، سلسله آدم را از فرزند سوم همان آدم خاکی بنام شیث آغاز کرده که اصلاً آن دو پسر فساد پیشه را در جمله اولاد آدم و آفریننده خود نشمرده است. (لا حول الشیطان!!!) پس نویسنده حقایق تلخ بنابر رسالت تاریخی خود آن ادعای بی‌بنیاد و هوایی آن بنیان‌گذاران ادیان توحیدی را در تبنای خدایان مرئی و نامرئی خویش، یکی از سرزمین اسرائیل، و دومی از بیت لحم، و سومی از سرزمین سوزان عرب بر خواسته و با تمامی اختلافات آشتی ناپذیر اعتقادی شان در مورد همان آفریننده گویا واحد، دست و آستین بر زده اند که گویا این جهان پهناور را آن هیولای سه گانه درشش روز آفریده‌اند، اما طوریکه اشاره نمودیم با تفاوت زمانی بین هم. اما با نهم بطور بیشتر مانده در آفرینش آدم از گِل بوگین از همان تجارب خدای اسرائیل استفاده نموده و آب را از زیر زمین دریافته اند که حتی یکی از آنها از نظر تورات موسی، خاکی را که برای ساختن آدم بکار برده و آن را از معبد آئینده سلیمان فرزند داوود برداشته و آن را با آب مخلوط ساخت و آدم را از آن ساخته است. اما برخلاف آن خدای دیگری بنام الله مُدعی شده که آن خاک را از محل کعبه امروزی مسلمانان برداشته، که آن نیز اصلاً محل بت پرستی همان یهودیان بوده و با چنین ادعاهای ضد و نقیض در تورات موسی و قرآن محمّد بازتاب یافته اند. پس از این اظهارات آن هیولای یهودی و مسلمان بطور واضح

برمی آید که هیچ کدام از خدایان شان ماده برتری را نسبت به گل بوگین نیافته اند، و یا نخواستند که آدم جنایت کاربوگین را بجز از آنگونه خاک بیافرینند؟ (و اعلم الله و البهوه) بهر حال! نویسنده حقایق تلخ ضمن اینکه از آن‌ها اظهار سپاس میکند که چنین یک ابتکار شرم آوری را کرده اند، یا دآورمی نماید که به گمان اغلب، بلیونها سال پیش از تولد نامبارک هر دوی این خدایان اسرائیلی و عربی این جهان پهناور توسط خالق لایزال ما آفریده شده و در آن مورد جهان خرد و دانش نیز میداند که ادعای این خدایان از نظر علم و منطق بی بنیاد بوده، زیرا نشاید چنین خدایان مرئی و نامرئی که یکی نیازی به آب و دانه داشته و دیگری خود، در غیابت سرمدی بردوحتی مُرده است، چنین کار بزرگی را انجام داده باشند و بنده گمان چشم بسته آن‌ها از موجودیت عینی بلیونها ساله این جهان پهن آورانکار کرده باشند، و آن آفرینش را محصول کارشش روزه آن هیولای آسمان وزمین دانسته باشند و خود را مورد تمسخر انسان‌های خردمند امروز و فردا قرار داده باشند، و یا اینکه مورد تمسخر قرار بدهند، و آن شرم‌ناگین را برای نسل‌های آینده به میراث گذاشته باشند. آنهم به منظور خشنودی آن هیولای آسمان وزمین. پس از نظر نویسنده، این همان ادعاهای بی اساس بنیان گذاران ادیان خونین و ننگین توحیدی‌اند که علیه آن خدایان زنده و مرده خویش تهمت‌نا روا بسته اند، تا سلطه شیطنی خود را در تبتانی آن هیولای زنده و مرده بر انسان با افتخاری خدا برقرار نموده و قدرت آن خدایان را به نمایش گذاشته باشند. زیرا آن خدایان زنده و مرده بنا بر تعریف شان توان این کار بزرگ را ندارند که گویا انجام داده باشند، آنهم در شش روز کاری خویش. اما با آنهم نویسنده در حقایق تلخ آن‌ها را تا آخرین زمان خدا گردشی و روی کارا مدن ادیان توحیدی یکی پی‌دیگری تعقیب خواهند نمود و نوشته‌های خود ساخته آن عمده فروشان دین را زیر بررسی موشکافانه قرار خواهد داد که در رابطه به قدرت نمایی خدایان شان به قصد حکمروائی خویش وارد تورات و قرآن ساخته اند. پس از اینکه از بحث مورد نظر خود دور نرویم، توجه نمائید به سلسله (شیث) فرزند سوم آدم خاکی در آن راستا از کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی. خواننده عزیز! طوریکه عنوان نمودیم و شما نیز در جریان بوده و هستید. اکنون ایجاب می‌نماید تا در رابطه به سلسله از نسل‌های آینده آن آدم خاکی بدانیم که نسل‌های فساد پیشه اوچه اعمالی را انجام داده که حتی فرشته گان خود همان خدایان مرده و زنده

در آن مورد علیه آن‌ها نظر منفی داده بودند، ولی برخلاف آن این هیولای آسمانی به آن آفرینش‌نا میمون خویش پرداختند و با گردن بلند مدعی شده‌اند که گویا آن‌ها آن جنا‌یتکاران را آفریده است. اما ناگفته نباید گذاشت که ما باید به تأیید از نظر آن فرشته‌گان آگاه تر از آن هیولای آسمانی پرداخته که حتی یکی از آن‌ها بنام یهوه خدای زنده یهودی از آن آفرینش‌نا میمون خود بنابر اظهارات بیشترمانه خود پشیمان شده و آن نسل‌نا میمون را توسط طوفان نابود ساخته است. اما با آن‌هم ما از ناگزیری خود آن سلسله‌ناباب اولی را از سلسله فرزند سوم آدم بنام شیث آغاز نموده و حتی از نام و نشان قابیل قاتل و هابیل مقتول کتمان نموده است. پس لازم بنظر میرسد تا ما نیز از آن سلسله‌نا باب آغاز نموده تا بدانیم که این سلسله ظاهراً دلخواه خدای‌ها بوده‌اند و چه اعمال و کردار ننگین تر از قابیل و هابیل را انجام داده‌اند که خود خدا را به اصطلاح به بینی آوردند و نه تنها او را از آن آفرینش‌نا پشیمان ساخته بلکه او را واداشته تا آن‌ها را توسط طوفان‌نا بود سازد. زیرا خدای زنده نه تنها آن دو پسران‌نا بکار آدم را در مرگ و زندگی از نظر خود‌نا بود کرد، بلکه از تمام نسل‌های آینده از پسر سوم او نیز بستوه آمد و از آفرینش‌نا خود به کلی بیزار آمد. پس ما این سلسله اولی را که خدای زنده آدم بوجود آورده نیز پس از صدها سال در قرآن گویاناشی از وحی خدای دیگری بنام الله عالم الغیب و بحیث وحی این غیب‌الله (ج) به محمد عرب بازگو شده که اصلاً برداشتی از کتب یهود و نصاری بوده است. زیرا هدف اصلی ماعدم اصالت آسمانی همین تازی‌نامه محمد عرب است که اصلاً از روی زمین برخواسته و چون همان اولاد آدم بر روی زمین دفن خواهد شد. زیرا تاریخ بشریت را برنگ خون انسان و حیوان نوشته‌اند. در غیر آن ما کدام دشمنی شخصی با این کتب شیطنانی و نامبارک خونین نداریم. پس شما خواننده خردمند زمان بدان نسل دلخواه اولی از سلسله شیث توجه نماید که به ابراهیم فرزند تارح می‌انجامد.

کتاب مقدس سلسله آدم را طوریکه عنوان نمودیم از نسل شیث از آیات ۲۵ و ۲۶ باب پنجم، از این‌جا آغاز کرده و چنین ادامه داده است: وقتی آدم پس از آن قتل و فرار آن پسرانش باردیگر با همسرش حوا هم بستر شد، پسری بنام (شیث) بد نیا آورد. حوا از تولد آن پسر خوش شد و از خدایش اظهار سپاس نمود که او را بجای هابیل بوی عطا فرمود. آدم در آن زمان ۱۳۰ سال داشت که پسرش شیث

بدنیا آمد، او نیز شبیه پدرش آدم بود. آدم پس از تولد شیث ۸۰۰ سال د یگر زندگی کرد وصاحب پسران و دختران شد و بلاخره درس ۹۰۵ سالگی مُرد. شیث ۱۰۵ ساله بود که پسری بنام انوش ازوی بدنیا آمد، شیث بعد از تولد پسرش انوش ۸۰۷ سال دیگر زنده ماند ودرس ۹۱۲ سالگی مُرد. انوش ۹۰ سال داشت که پسرش قینان بدنیا آمد از انوش نیز پسران و دختران زیادی بدنیا آورد وبلاخره به سن ۹۰۵ سالگی مُرد. قینان درس ۷۰ سالگی صاحب پسری بنام(مهلل نیل) گردید او پس از تولد پسرش ۸۴۰ سال دیگر زنده ماند وصاحب پسران ودختران زیادی شد، ودرس ۹۱۰ سالگی بدیاری عدم پیوست. مهلل نیل، پدربار بود، یارد پدرخونخ. اما خونخ چون یک بنده مرمان بردار خدایش بود وبنا برآن خدا اورا نزد خود چون (عیسی مسیح) ومهدی مسلما نان شیعه به آسمان کشا ند که اولی در آسمان ماموریت دارد وومی در قعر چاه زنده گی دارد، واما شوربختانه هر دواز همان زمان تاکنون بر زمین برنگشته وغیب و غارت اند. (از کتاب پیدایش).

ادامه از نسل گیری خدای زنده یهودی تبار، از سلسله، خونخ طوری بوده که وقتی (خونخ) را خدایش به آسمان می کشاند. اما از پسرش مردی بنام (متوشالغ) بدنیا آمد. از متوشالغ پسری بنام (لمک) بدنیا آمد واز لمک نیز پسری بنام نوح، لمک درس ۷۷۷ سالگی وفات نمود واما ازوی در سن ۵۰۰ سالگی پسر به نام های سام، حام ویافت به دنیا آمدند وخودش پس از طوفان نوح ۳۵۰ سال د یگر زنده گی نمود ودرس ۹۵۰ سالگی به دیار عدم پیوست، واما از پسران وی (سام، حام ویافت) پسران ودختران زیادی بدنیا آمدند، وهمچنان بنابر بیان بعدی کتاب مقدس یهودیان از هر کد ام نسل جدیدی پس از طوفان نام نهاد نوح روی کار آمدند که آن داستان گسترش نسل های بعدی را انده کی بعد از همین کتاب اسرائیلیها آغاز خواهیم کرد که چگونه آن سلسله به مرد دیگری بنام (تارح) میرسد، تارح سه پسر داشت به نام های، ابرام که بعداً توسط خدای یهود (ابراهیم) نام گرفت وپسردوم وی (نا حور) وپسرسوم او بنام (هاران) بود ند واز آن جمله هاران در حین حیات پدرش تارح در کلدانیان کنعان درگذشت واز او پسری بنام (لوط) باقی ماند. ابرام بنا بر بیان کتاب مقدس با خواهر ناتنی خود (ساره) ازدواج نمود که بعداً توسط همان خدای اسرائیل (سارا) نام گرفت، وناحور هم با ملکه دختر برادرش، هاران، بطور گویا حلال چون شیرما درازد واج کرد، وپس از آن تارح پسران وعروسان خود را

همراه با لوط برداشت و از کلدانیان به قصد کنعان نقل مکان نمود و اما او بنا بر بیان کتاب پیدایش، به کنعان نارسیده در شهر (حران) درگذشت و در آنجا بدست فرزندان نش دفن گردید. اما ناگفته نماند که گذشت که پس از آن چه اتفاقی برای نسلهای آینده و پس از طوفان روح داد، او چگونه خدای یهود (ابرام) را بحیث پیشوای امت بزرگ یهود می گمارد، و متأسفانه پس از آن همان ابرام یهودی در آئین اسلام، اشتباهاً به حیث فرزند (آزر) نامیده شده و حتی این بار بحیث سنگ بنای امت بزرگ یهود و اسلام شناخته می شود... مطالبی اند که ما آن همه را از هر دو کتب یهودیان و مسلمانان موشکافی خواهیم نمود که چگونه کاتبان قرن آن همه را از کتب یهود و نصارا بسرقت برده و از آنها استفاده نا جائز برده و از این داستان کتاب یهودیان برداشت ناروای مطبوعاتی نموده و آن همه را بطور بیشرمانه بحیث یک جرم شناخته شده وارد قرآن محمد ساخته اند. آنهم بدان منظور که، تا این تازینامه را بدین طول و عرض و زخامت، بحیث وحی الله نامرئی (ج) با معجزاتش به محمد عرب و انمود ساخته اند. اما شوربختانه آن دزدان سرگرد نه از متن نخست قرآنشان از این گونه جزئیاتی که ما در رابطه به سلسله (شیث) افشا نمودیم، هیچ نمیدانند. اما بطور بی شرمانه آن افراد معلوم الحال یهودی را به آن همه جنایات شان علیه السلام میدادند، و این کاتبان رهن قرآن، تنها آدم، نوح، ابراهیم و فرزندان او را تا جایی میشناسند و از آنها در آیه ۳۳ سوره گاو، معروف به سوره بقره نام برده اند. پس لازم به نظر رسید تا ما آنها را معرفی بداریم، و علاوه بر آن برای معلومات بیشتر مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآنشان اولاً به داستان مرگبار طوفان نوح پرداخته تا بدانیم که آن سلسله نیز چگونه از آن بحر بیکران سربسلا مت برده و اعراب رهن آن داستان را پس از صدها سال وارد قرآن ساخته، ولی ما آن برداشت های آشکار آن رهزنان عرب را افشا می‌داریم، تا پیروان محمد عرب نیز از عدم اصالت آسمانی این تازی نامه بدانند. زیرا هدف اصلی ما همین عدم اصالت آسمانی قرآن و جنایات بنیان گزاران دین بوده که ما برای رضای مخلوق خالق لا یزال انجام داده و خواهیم داد. طوریکه آن رهزنان عرب، از کتب یهود و نصارا، آیه به آیه اقتباس نموده و آن را بطور بیشرمانه تر از آن به حیث وحی الله نامرئی به اعراب جاهل و عجم بیخبر و انمود ساخته اند، و ما آن همه را پس از صدها سال از این قرآن اساطیر الاولین، نسبت به کلام اولی همین الله (ج) افشا می‌داریم، و جمله

عربی (لعنتُ الله على السارقین) را طوری که بارها اشاره نمودیم در آن راستا می نویسم. طوری که آن اعراب جاهل مستحق چنین لعنت اند، و علاوه بر آن هدف اصلی ما همین افشاگری مقدس است تا نسلهای آینده فریب این لانه شیطانی را نخورند. زیرا همان کاتبان عرب تبار آن قرآن بوده اند که قرآن شان را با چنین داستانها به ۱۴ سوره و ۶۲۳۶ آیه و ۷۷۴۳۹ کلمه تدوین نموده و آن همه را با آن همه ضد و نقیض هایش ناشی از وحی الله (ج) وانمود ساخته اند. درحالی که اونشا ید چنان ضد و نقیضها فرموده باشد. پس شما خواننده گرامی منتظر آن ضد و نقیضها بوده باشید، و ما می پردازیم به داستان مرگ بارطوفانِ نوح از متن اولی قرآن کتاب یهودیان که بجز از این کتب خونین نام نهاد توحیدی، در هیچ یک از آثار نویسندگان و پژوهشگران جهان واقعه بنام طوفان نوح بازتاب نیا فته و همچنان در هیچ یک از ادوار تاریخ جهان چنین یک واقعه رُخ ندا ده که کوههای بلند را توأم با احرمهای مصر از آب پوشا نده شده باشد، ولی آثار آن کوها و احرمها کدام آسیبی ندیده باشند و تا امروز نیز خوشبختانه بطور سالم بنظر میرسند.

طوفان مرگ بار نوح از نظر تورات موسی.

بلی! طوری که اشاره نمودیم، (شیث) فرزند سوّم آدم بود که پس از فرزندان قاتل و مقتول آدم به دنیا آمد و ما در بحث قبلی دریا فتمیم که پس از سالها و در چندین دوره از سلسله همان شیث مردی بنام (لمک) سربرون کرد و اوبحیث پدر نوح شناخته شد، و این را نیز دانستیم که اوسه پسر باقی ماند و یکی از آنها در حین حیات پدرشان تارح درگذشت (نه آزر) و حال باید دانست که پس از نوح چه وقایعی رُخ داد. توجه نمائید: از نوح نیز پس از طوفان سه پسر بنا م های (سام، حام و یافث) بدنیا آمدند و نسلهای جدیدی از آنها پید آمد که ظاهراً آنها مورد پسند خدا بوده اند. اما اینکه خدا با آن نسل دلخواه خود پس از طوفان چه معامله رادرپراکنده گی آنها انجام میدهد، آن را بعداً خواهیم دانست. اما اکنون از جریان طوفان مرگ بار نوح باید دانست که چگونه خدای زنده آن نسل نخست را با بهانه های گوناگون، توسط طوفان نابود میسازد، و حتی حیوانات و پرندگان و چرندگان را آن خدای قهار و جبار از روی زمین محو می نماید. اما تنها چند جُفتی از حیوان و پرندگان شمار را در آن کشتی، توأم با نوح و فرزندانش را بحیث بنده گان حلقه به گوش خود آن خدای زنده نگه میدارد تا

از این چند تن افراد انگشت شمار و آن هفت جفت حیوان و پرنده نسل گیری صورت گیرد. اما متأسفانه خدایان زنده و مرده یهود، مسیحی و مسلمان این را میدانستند، و میدانست که بلیون‌ها نوع حیوان و پرنده امروز از نسل کدام یکی از آن حیوان و پرنده انگشت شماری که در آن کشتی زنده مانده بوده‌اند به تولید نسل‌های این تعداد حیوان و پرنده گان بلیونی پرداخته‌اند؟ زیرا نه تنها بمراتب زیادی تر از آن چند جفت حیوان و پرنده، در جهان کنونی ما وجود دارند. زیرا اصلاً خدای قادر و توانای ما تمام زنده جان‌های روی زمین را با قد و اندام زیبا تر از اینها، توأم با حیوانات و پرنده گان گوناگون آفریده است. (اکبرالعلم) در حالیکه آن خدای مرگ آفرین، آن تعداد انگشت شمار را برای نسلگیری گویا زنده نگهداشته بود. تا پس از آن گویا به تولید نسل دلخواه دیگری پرداخته، و ما آن داستان را پس از این داستان طوفان مرگ بار در مورد سرنوشت آن نسل جدید نیز خواهیم داشت که خدا با آنها چه معامله ای ناروای دیگری را انجام میدهد. پس قبل از آن بدین طوفان مرگ بار توجه نمایید که خدای بهانه گیر آن‌ها را به جرم آنکه گویا از او برگشته‌اند، نابود می‌سازد: (در آن زمانی که تعداد انسان‌ها زیاد میشدند پسران خدا از او مرواهی خدا گویا سر باز زدند و مجذوب دختران زیبا رومیشدند و بدون اجازه خدا با هم ازدواج میکردند. پس بنا بر آن بود که خدا فرمود: روح من خدا برای همیشه در وجود آن‌ها نخواهد ماند. زیرا موجودی است فانی و نفسانی، پس خدای آزاده خاطر بنا بر بیان کتاب مقدس ۱۲۰ سال دیگر به آن‌ها فرصت میدهد تا آن‌ها خود را اصلاح کنند. اما چون آنها خود را اصلاح نکردند و بر خلاف امر خدا با هم وصلت کردند و مردان غول پیکر و دلاوران نامداری را بد نیا آوردند پس کتاب مقدس از زبان خدا اعلام میدارد که: بالاخره من خدا دریافتم که مردم غرق در گناه شده‌اند و حتی مرا فراموش کرده‌اند. پس انسانی را که من آفریده‌ام (آدم را) از روی زمین محو میکنم و حتی حیوانات و چرنده گان و پرنده گان را نیز از بین میبرم و از آن آفرینش خود نیز متأسف هستم. پس توای (نوح) از چوب سرو کشتی بساز که طولش ۳۰۰ ذراع و عرض آن ۵۰ ذراع و ارتفاعش ۳۰ ذراع باشد، کشتی در سه طبقه ساخته شود، پنجره نیز داشته باشد تا روشنی وارد آن گردد، در ورودی آن نیز فراموش نشود، زیرا همراه با زن و فرزندان که فرمان من خدا را بجا آورده‌اند داخل آن کشتی خواهید شد تا آب و هوای بهتر و خوشگوار داشته باشند. پس من خدا (یهوه، نه الله. زیرا غیب

الله نا مرئی در آن زمان، تا این زمان نیز شناخته نشده بود، و در آینده نیز شناخته نخواهد شد. اما اودر همان غیابت خود بنوح میگوید: (من غیب الله با تونوح یهودی عهد می بندم که شما را و همراهان گویا مسلمان را در آن کشتی زنده نگه دارم، و اما دیگران را که بر روی زمین فساد می ورزند توسط طوفان هلاک میکنم. (یفسد ون فی الارض) اما نا گفته نماند که شما همراه خود، ۷ جفت از حیوانات حلال گوشت را همراه با ۷ جفت پرندگان و یک جفت از بقیه حیوانات را وارد کشتی ساخته تا آنها نیز زنده بمانند و تولید نسل نمایند، و نسلهای آینده از گوشت و پوست آنها استفاده کنند.) پیدایش باب ششم.

ادامه این هدایات کتاب پیدایش، که اصلاً دست نویس یهودیان زمان بوده و اما اعراب جاهل و رهزن از آن پس از تقریباً ۷ هزار سال استفاده برده و مطالب آن را منحیث وحی الله به محمد عرب و انمود ساخته و ما آن مطالب متن نخست قرآنشان را از باب ۷ و ۸ هفتم آن کتاب یهودیان بدست آوردیم، و آن را بطور خلاصه چنین نقل میداریم. تا استنادی باشد بحیث منبع بی اعتبار قرآن که چگونه عین مطالب را از تازی نامه محمد پس از صد سال خواهیم خواند. پس توجه نمایید که خدای یهودی با نوح در آن حالت ناراضا یتی خود که از آن آفرینش آن نسل ابراز داشته چه پلان مرگباری را در نا بودی آنها به شمول حیوان و پرند روی دست میگیرد.

(نوح آن چه پهوه خدای یهود بوی امر فرموده بودا انجام داد و یک جفت کبوتر را همراه با ۷ جفت از بقیه حیوانات حلال گوشت، و پرندگان را که زاغ نیز شامل آنها بوده همراه با زن و فرزندانش (سام، حام و یافث) داخل کشتی ساخت، و در کشتی را خود خدا بست و بعداً تمام روی زمین را توأم با کوههای بلند زیر آب ساخت و حتی آب ۷ متر از کوهی بنا م (هریرات) بالا پرید و اما کشتی حامل نوح و همراهانش بر روی آب شنا میکرد و تمام جانداران روی زمین را اعم از حیوانات اهلی، وحشی، چرندگان و پرندگان و آدمیان هلاک نمود. اما کشتی حامل آن چند جفت انسان و حیوان و پرند بر سر کوه هریرات نشست.) پیدایش ۷.

فرود آمدن نوح از کشتی از نظرتورات موسی، نه تنها با ترس و هراس آن بندگان خدا همراه بوده بلکه خود خدا از فروکش شدن آب از روی زمین شک و تردید داشت. زیرا نمیدانست که چه اتفاقی در روی زمین رخ داده است. پس: نوح ۴۰ روز دیگر نیز پس از نشست کشتی بر فراز آن کوه منتظر ماند و پس از آن به امر خدایش

کلاغ را (زاغ) از کشتی بیرون پراند. اما زاغ نسبت به نبود زمین خُشک دوباره به کشتی بازگشت، و پس از آن کبوتر را از کشتی بیرون فرستاد و آن نیز برگشت و نوح ۷ روزد یگر صبر کرد و پس از آن همان کبوتر را از کشتی بیرون فرستاد اما این بار هنگام غرب آفتاب بود که کبوتر برگ زیتون را در منقار خود با خود آورد. پس نوح با اینکه از برگشت کبوتر مطمئن شده بود که آب از روی زمین به کلی فروکش کرده. اما با آن هم آن پیامبر بزدل و ترسو بیش از یک هفته دیگر منتظر ماند و بروز هفتم بود که خداوند خطاب بوی فرمود: اینک زمان آن رسیده تا از کشتی خارج شوید و بروی زمین زنده گی نمایید، و همراه با تمام حیوانات و پرندگان و چرنده گان تولید خارج شدند و به گسترش نسل‌های آینده پرداختند. (نقلاً از کتاب پیدایش باب ششم. آیات ۷ و ۸).

طوری‌که ما بارها نوشته ایم و خواهیم نوشت که منظور ما از این درد سرهای خود و شما عزیزان خواننده این است، تا به اصطلاح عام از اصل و نصب این کتب آسمانی و شیطانی به طور مستند بدانیم، که آیا از نظر قرآن و شمشیر کشان اسلام از آسمان هفتم (لوح محفوظ) پایین آمده‌اند؟ یا اینکه اصلاً گنجینه‌ها بی از اساطیر روی زمین اند که توسط بنیان گذاران آئین‌های خونین توحیدی از همین روی زمین جمع آوری شده و با رنگ آسمانی بالای انسان چشم بسته بزور شمشیر و چماق تحمیل شده‌اند؟ پس ما تا اینجا دانستیم که ریشه اصلی این آیین‌های خونین روی زمین در سرزمین اسرائیل و بیت لحم و دور و نزدیک آن سرزمین خدابخیز و پیامبر خیز نهفته بوده و توسط همان بنیان گذاران عبری و عرب به آسمان کشانده شده و بار دیگر از آن مناطق بزور چماق و شمشیر پایین آمده و بالای عرب جاهل و مناطق فلک زده دور و نزدیک دیگر، عرب جاهل، چون ایران شمشیر زده و افغانستان چشم بسته تحمیل شده‌اند. پس به منظور ثبوت هر چه بیشتر عدم اصالت آسمانی این لانه‌های شیطانی روی زمین از لابلای خود همین گنجینه‌های اساطیری باید دانست که آیا برآستی از آسمان پایین آمده‌اند؟ و یا همان دلالات عمده فروش دین یهودی و مسیحی و مسلمان بودند که چنین آیتی را از جانب خدا یان زنده و مرده خویش با جملات عبری و عربی وارد تورات موسی و قرآن محمد ساخته و بر انسان چشم بسته روی زمین تحمیل نموده‌اند؟ در حالی‌که هیچ انسان خردمند زمان به این گونه داستان‌های

اساطیری طوفان و یا دیگر داستان ها اطلاعی ندا شته و باور هم ندارند، که در تاریخ انسان چنین واقعه رُخ داده با شد که بجز از یهودیان و مسلمانان بحر العلوم، کسی دیگر از آن کدام اطلاعی نداشته و ندارند. پس لازم بنظر میرسد تا در این قسمت از افشاگری های خود، شماعزیزان را بداستان قرآنی از آن طوفان مرگ بارخدای دیگری بنام الله که او خود را گویا غفور و رحیم دانسته بدانیم که اونیز به همان بهانه گویا برگشت از وی که خود سرودرک ندارد، چه اعمال مرگباری را در برابر انسان آزاد انجام داده، و در عین حال این را نیز بدانیم که چگونه آن اعراب جاهل آیه به آیه از این داستان اساطیری فوق کتاب اسرائیلی ها رونوشت نموده و آن همه را به حیث وحی همین غیب الله بدیگرا اعراب جاهل وانمود ساخته اند.

قرآن مسلمانان، اما داستان از نوح یهودی

بلی، الله مسلمانان نیز می تواند هم طوفانی از باران بیافریند و هم کشتیرانی نماید و هم یک یهودی معلوم الحال راهمراه بازن و فرزندانش زنده و سلامت نگهدارد، تا آن ها به وی عبادت نمایند و از جانبی گویا عدالت اسلامی را که اگر، گروهی چون آن یهودیان پا بند بدین اجداد شان نبوده و یا از فرمان این غیب الله سرکشی نمایند، ولو اگر بجای هله لولیا، لاله الله را بزبان نیاورده باشند، نا بود خواهند ساخت، و تنها نوح یهودی که زبان او به کلمه لا اله الا الله عربی در طول زنده گیش جاری نشده باید زنده بماند؟ پس این همه استنادی است در رابطه به بازی های طفلانه خدایان یهودی و مسلمان با بند گانشان، که عدم اصالت آسمانی تورات و قرآن را بباد فنا میدهند، زیرا هر دو نوشتی از همان داستان های اساطیری اند که هزاران سال قبل از این گنجینه های اساطیری بر سر زبانها بوده که ما آن همه را در این حقایق تلخ برملا ساخته و برملا خواهیم ساخت، تا جهان اسلام و جهان یهودی و مسیحی بدا نند که کتب اعتقادی شان ناشی از وحی الله و یا الهام خدایا نشان به آن سه تن و چهارتن از خرسوران و شترچرا نان نبوده و نیست. طوری که کاتبان عرب تبار خود همین قرآن با دیده درآیی خویش داستان نوح یهودی را چون دیگر داستانهای کتب یهود و نصارا با جملات عربی، (لقد ارسلنا نوحا الی قومه...) آن هم پس از صدها سال از همانجایی برداشت کرده و همان گونه بیان داشته که یهود قوم یهود را توسط دلالتش نوح، به بنده گی خود دعوت نموده بود و حتی نمی

گذاشت تا آن‌ها نیز حسب دلخواه خویش دوست و همسرانتخاب نمایند، اما آن‌ها با همان شجاعت و مردانگی خویش از او مروناهی این غیب‌الله نیزگویا سرباززدند و ازبنده گی این خدایخودکا مه گویا سرکشی نمودند... اما جالب اینجا ست که کاتبان قرآن بر علاوه آنکه آن مطالب را از همان کتاب پیدایش یهودیان بسرقت برده و آن همه را در آیات ۵۹ تا ۶۴ سوره اعراف بحیث وحی الله ناشناخته و نامرئی در آن زمان و حتی این زمان با زتاب داده اند. بلکه نسبت به سرا سیمگی خویش نتوانستند آن داستان را طوریکه در متن اولی قرآنشان آمده بطور مرتب بیان دهند و آن را در سوره های دیگری بنام: هود، یونس و دیگر سوره‌ها چون داستانهای دیگر تکرار و تکرار نوشته‌اند و آن همه را طوریکه بارها اشاره نمودیم منحصراً وحی الله به محمد عرب وانمود ساخته اند. اما اینکه ما چگونه آن سرقت‌های آشکار و پراکنده قرآنی را آغاز و انجام خواهیم داد. آن را همین اکنون از مهارت مسلکی خویش در رابطه به این قرآن سردرگم خواهیم دانست، که ما چگونه از همان دعوت به روشنگری نسلهای آینده از کدام سوره نامرتب قرآن آغاز می‌داریم. در حالیکه کاتبان سوسمار خوار قرآن این آیات را از کتاب مرتب پیدایش برداشت نموده، اما با این پراکنده گی در سوره های جداگانه بازتاب داده اند. طوریکه قسمت نخست آن را در ابتدای سوره اعراف، که اصلاً ۸۴ مین سوره مکی بوده و اما متأسفانه آن چهار کلاهان عرب آن را در ردیف هفتم قرآنشان جای داده‌اند، و بقیه داستان را در سوره دیگری از کتاب اسرائیلیها نقل نموده‌اند، که ما بدان استناد خود، این قرآن را پراکنده نام کردیم. توجه نمایید به قسمت اول آن داستان و آیه طوفان نوح از سوره اعراف، در آن مورد: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ، فَقَالَ يٰ قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَتَىٰ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ، قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ ۚ تَاللَّهِ لَأُنزِلَنَّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالَ يٰ قَوْمِ لَيْسَ بِي... ترجمه: من الله نوح را بسوی قوم او فرستادم تا او شان را به عبادت از من دعوت نماید و از عذاب روز بزرگ آخرت نجات یابند. اما آنها نه تنها اینکه به تبلیغ نوح که پیامبر من الله بود گوش ندادند، بلکه سران قوم یهود او را یک آدم گمراه خطاب نمودند. گرچه نوح بدفاع خود پرداخت و برای آنها گفت که من از جمله آن گمراهان نیستم و من پیغمبر رب العالمین (نه الله) و از جانب او برای شما (قوم یهود) پیغام آورده‌ام. پس آیا شما تعجب کردید که من از جانب رب العالمین آمده‌ام و شما یهودیان را رستگار سازم؟ (بلی! واضحاً که

نوح یهودی از جانا نب رب العلمین مسلمانان، آن هم پس از صدها سال چگونه بسراغ آنها رفته باشد؟ ویا اوشان را گویا از دین اجدادشان بازگرداند؟ زیرا خود قرآن اعتراف نموده که: قوم یهود نوح گویا تا زه به اسلام رسیده را تکذیب کردند و به تبلیغ وی گوش ندادند. پس بنا برآن الله (ج) نوح را همراه با گویا دیگر مسلمانان وارد آن کشتی ساخت و از طوفان نجات داد و دیگر تمامی کافران را به شمول حیوان و پرند و چرند گان روی زمین توسط آن طوفان هلاک ساخت (متن اصلی با ترجمه و تفسیر آن در آیات ۵۹ تا ۶۴ سوره اعراف).

طوری که ما بارها نوشتیم، قرآن هرگز یک مطلب ویا یک موضوع را به طور منظم و مرتب آغاز و انجام نداده و به اصطلاح بعضی (صد سررا تکرارده ولی یکی از آنها را کلاً نکرده) زیرا این قرآن گویا مرتب و منظم، ادامه این داستان را که می باید در همین سوره اعراف به آخر میرسد. اما آن رانیمه تمام گذاشته و به داستان مردان یهودی دیگری چون: هود، صالح، لوط، و شعیب) پرداخته و داستان طوفان را بفراموشی سپرده است. بلی همین قرآن گویا مرتب و منظم چنین کرده و این بار ما را بدنبال داستان نوح به سوره دیگری که بنام یونس یهودی نام گذاری شده کشانده و سرگردان ساخته است. در حالیکه ما از متن اولی و اصلی این قرآن کاپی از کتاب پیدایش بدین داستان بطور مرتب آگاهی یا فتنیم. بهر حال! توجه نمایید به ادامه آن داستان از آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره یونس. اما با آن هم گمان نمی رود که این قرآن پراکنده ما را به ختم داستان نوح برساند.

(وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ، إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ، يٰ قَوْمِ انكُنْ كَبْرَ عَلَكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمَعُوا مَرْكُمُ وَشُرَكَاكُمْ ثُمَّ..... فَنظَرَ كَيْفَ كَانَتْ نَعْبَةَ الْمُتَّقِينَ ثُمَّ بَعَثْنَا. تا آیه ۷۳ ترجمه: ای محمد! بخوان برای شان (برای اعراب جاهل) اخبانوح را، وقتی من الله اورا به سوی قوم کفارشان فرستادم و او نیز از جانا نب من الله برای آنها چون از فرمان من سرباز میزدند چنین گفت: ای قوم من! اگر تبلیغ من برای شما گران است و بر من غضب هستید! من که به الله توکل کردم و نزد شما آمدم. پس شما هم شریکان خود را گرد آورید و آنچه تصمیم دارید در برابر من انجام دهید. اما اگر مسلمان شوید و به سوی الله من برگردید من نیز با شما کاری ندارم، اما اگر از من نوح و الله من رو بگردانید و بدعوت من گوش ندهید، در آن صورت من نیز هیچ مژدی بطور جریمه از شما نخواهم خواست.) نقلاً. اما با آنها

آن کفّار د لیر زمان آن دعوت نوح(ع) را نپذیرفتند و او را با صدای بُلند گفتند که تویک آدم گمراه هستی. پس همان بود که الله (ج) نیز تصمیم گرفت تا نوح را همراه با اهل و عیالِ مُسلّمانش زنده نگهدارد، و دیگران را همراه با پرنده گان و چرنده گان و خزنده گان روی زمین توسط طوفان نابود ساخت. (آفرین غیب الله جان) متن اصلی در آیات ۷۱ تا ۷۳ یونس که آن نیز ۸۱ مین سوره مکی بوده و متا سفانه در ردیف همین سوره قرآن نا مرتب جابجا شده است.

تا جائیکه ما و شما خواننده عزیز، از این قرآن گویا مُنظم و مرتب دریا فتمیم، ما را این اسا طیرالاولین به چندین سوره ای نا مرتب خود کشا نده، ومی کشاند. زیرا طوریکه اشاره نمودیم سوره اعراف در جمع سوره های مکی بوده و پس از سوره یونس در این قرآن وارونه جا بجا شده، اما اعراب جاهل و سوسمار خوار این بار ما را به سوره دیگری بنام هودِ یهودی کشانده و چندین سوره دگرپیش از آن سوره های اعراف و یونس بوده. پس طوریکه اشاره نمودیم، ما چگونه آن داستان را از هفت آسمان پائین خواهیم ساخت؟ اما از خالقِ لایزالِ خود توفیق میخوایم تا او ما را که رهنمای واقعی بوده توسط خرد و دانش کمک فرموده و از این قرآن گویا بد و ن کجی که خود مدعی آن شده ما را کامیاب سازد. درحالیکه قرآن پراکنده و ناشی از وحی الله جامع الکمالات هیچ یک مطلبی را بدون جست و خیز و کج روی ها به پایان نرسانده و آن همه را بگونه کجدار و مریض ببیند گان الله (ج) عرضه نموده است. طوریکه همین داستان را نویسنده گان آن با جست و خیزها =ی خویش از سوره یونس، بسوره هود کشانده، ولی با آنهم به پایان نرسانده اند که اصلاً از نظر ترتیب واقعی سوره ها آن از نظر (نولد که) مُحقق آلمانی قرآن مسلمانان، آن سوره را قبل بعد از سوره یونس و اعراف در ردیف ۷۱ مین سوره مکی بوده که گویا در اختیار محمد عرب قرار گرفته، ولی ما ناگزیر هستیم تا از توصیه جناب نولد که سرباز زده و با قبول گناه بزرگ به سوره نا مرتب هود سر بزنییم. به هر حال! چنین جست و خیزهای کفرآمیز در این تازینامه محمد زیاد بنظر میرسد. پس ما نیز از ناگزیری خویش، بر میگردیم به راست ساخت قرآن کجدار و مریض از آن حرکتِ شترگونه آن. توجه نمایید به ادامه آن داستان از آیه ۲۵ سوره هود.

(وَلَقَدْ ارسلنا نوحاً الی قومهِ اِنّی لکم نذیرٌ مبین. ان لا تعبدوا الا الله اِنّی اخاف علیکم عذابَ یومِ الیم. فقال الملائکة الذین کفروا من قومهِ ما نراک الا بشراً مثلاً وما نراک

الَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَذِبِينَ... قَالَ... قَالَ... را این قرآن اسا طیرالا ولین تا آیه ۴۹ این سوره هما نگونه تکرار فرموده که صدها سال پیش از این الله یهوه به نوح، چنین هدایات کشتی سازی را با همان طول و عرض و بلندی درس داده بود، و نوح نیز همان گونه در آن زمان به کشتی سازی پرداخت. اما بنا بر متن روشت قرآن ازان کشتی سازی، نوح کار آزموده از نظر الله مورد تمسخر یهودیان زمان قرار گرفته، ولی اوبنا بر توصیه الله به تمسخر کننده گان گفته بود که: الله من میفرماید: زود است بدانید که چگونه او باران سیل آسا را از آسمان بدون ابرنا زل خواهد ساخت. پس شما صبر کنید و صبرکننده گان از جمله پرهیزگاران اند: فاصبرنا لعا قِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ. پس تونوح نیز صبر کن! که چگونه الله توباران سیل آسایی را از آسمان فرود می آورد. پس همان بود که باران سیل آسا فرود آمد و زمین را چون تنور گرم ساخت و آب روی زمین بالا گرفت و همزمان به آن همان گونه که یهوه به نوح فرموده بود، این بار الله (ج) به نوح وحی فرمود که با رکن در آن کشتی، یک جفت از جنس نروماده را از حیوانات حلال گوشت چون گاو، گوسفند، زاغ، کبوتر و همراه با پسران گویا مسلمان خود! اما نه پسر ملعونت (پام) را که: اصلاً (حام) بوده نه (پام) همسرت خانم و اعله را. (زیرا در متن نخست این قرآن از کتاب پیدایش آمده که (حام) پسر نوح چون پدرش را در حین شراب نوشی بی حجاب ساخته بود و او را پدرش معلون خواند.) اما کاتبان قرآن در مورد همسر نوح از خود اضافه گوئی بیشتر مانده نموده که گویا او در مورد الله و اسلام ناشناخته در آن زمان کفر ورزیده بود، و در رابطه به همسر نوح نوشته اند که، او رابطه جنسی و جا سوسی با کافران داشت پس او نباید بدان کشتی بوده باشند. (چه الله دانا و بیبا نیکه حتی نامهای آن گویا ملعونان و زناکاران را از فیض کاتبان جاهل و رهزن عرب میداندست. بالا خره آن جا هلان عرب در قرآن رونوشت اما جانب دارنه خویش در آیه ۴۱ همین سوره هود یهودی و به منظور آنکه خود آن دزدان چراغ بدست را از برداشت دزدانه شان از کتب یهود و نصارا مصئون نگه دارد، و در عین حال نوح یهودی را که گویا یک مسلمان پروپا قرص بوده، چنین آیه رابا جملات ناشناخته عربی (وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرسَهَا، إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ لَرَحِيمٍ) را از زبان آن یهودی معلوم الحال

وارد ساخته و در ادامه آن از توقف کشتی بر سر کوه نا شناخته بنام (کوه جودی) نام برده و اما باردیگر از زبان نوح گفته شده که هیچ کسی از عذاب من غیب الله مصئون نخواهند ماند، و پس از آن از جانب همین غیب الله (ج) اما با استفاده از قدرت جناب یهوه خدای اسرائیل به زمین امر شده که چون کار به انجام رسید، و زمین آب را در خود فروبرد و اکنون باید نوح و همراهانش از کشتی برون آیند. اما نوح (ع) در ابتدای حرکت کشتی از الله (ج) التماس نمود که پسر ملعونش از اهل وی بوده لطفاً او را برگردان تا در آب غرق نگردند. اما الله دانا و بینا، بنا بر ترجمه آیات بعدی این قرآن اساطیر الا و لین آن التماس او را نپذیرفت و به نوح گفت که: به چیزیکه تو نمیدانی حرف نزن و من خودم ترا پند میدهم و لازم نمیدانم که تو با جاهلان باشی و صبر کن که عاقبت نیکوکاران نیک خواهد بود، و از بد کاران بد. متن اصلی با ترجمه آن در آیات ۲۵ تا ۴۹ سوره هود یهودی، اما در قرآن مسلمانان. خواننده گرامی! اگر قرار باشد که از برداشت‌های دزدانه دست اندرکاران قرآن در رابطه به داستان طوفان نوح از کتاب یهود یا ن بیشتر بدانیم که چگونه آن‌ها بطور ماهرانه از هر قسمت آن استفاده ناجا نژبرده و آن همه را بحیث وحی الله نا مرئی به محمد عرب و نمود ساخته اند. پس به مطالبی از آن متن نخست این قرآن از باب نهم کتاب پیدایش در آن رابطه افشاگری خواهیم نمود. زیرا عنوان (عهد خدا (یهوه) با نوح در آن با زتاب یافته و در آن یهوه با نوح عهد بسته که دیگر چنین ویرانگری نخواهد کرد ولی برخلاف آن وعده پا در هوای خدای وعده خلاف از آن با بنده گان روی زمین خود که خود گویا آفریننده آنها بوده چه معامله را پس از طوفان مرگ بار خود کرده است. آن همه را در متن اولی این قرآن کا پی از کتاب اسرائیلیهای زمان خواهیم خواند. توجه نمائید.

خدا، نوح و پسرانش را پس از طوفان برکت داد و به او شان فرمود: شما زیاد و بارور شوید و زمین را پُر سازید، همه حیوانات و خزندگان زمین، پرندگان هوا و ماهیان دریا از شما خواهند ترسید، زیرا همه آن‌ها را من یهوه زیر تسلط شما یهودیانی که بحیث فرزندان من هستم قرار داده ام. قرآن عین جملات عربی (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ رَبِّهِ) را از جانب غیب الله به اعراب جاهل بیان داشته و از اینجا به سرعت بَرده اند و آن را طوری و نمود ساخته اند که

گویا بندگان عقب مانده و مسلمان الله میتوانند آسمان‌ها و هر آنچه که در بین زمین و آسمان اند تسخیر کنند و در بین آسمان و زمین زنده گی نمایند.) در حالیکه مُسلمانان عقب مانده به جز از فرایض و نوافل و واجبات و وضو و نماز و ... بدیگر علوم پرافتخار زندگی مرفه امروز تا کنون دست نیافته اند اما آنچه که امروز در اختیار دارندهم از فیض علم کُفّار اند که حتی آن‌ها را به خانه الله از راه آسمان میرسانند. به همین منوال در رابطه به دسترسی مسلمانان عز یزبه زراعت و مال داری و خوراکی‌های حلال و حرام نیز از آیات بعدی همین کتاب یهودیان استفاده ناروا برده اند، و آن همه احکامی بوده اند که صدها سال پیش از این قرآن و الله مسلمانان، جناب یهوه خدای اسرائیل خطاب به نوح و فرزندانش در آن موارد چنین ارائه فرموده بود. توجه نمائید: خدا به نوح و فرزندانش فرمود: شما میتوانید از غله جات و سبزی جات و از گوشت حیوانات به حیث خوراکتان استفاده نمائید. اما گوشت را با خون آن نخورید. زیرا انسان شبیه خدا آفریده شده است، وقتی کسی انسانی را بکشد، باید قاتل آن کشته شود. (همان ذبح اسلامی، همان خوراکی‌های حلال و حرام و همان قتل انسانی که در آئین اسلام قصاص نامیده شده را در پی داشته است. پس بنا بر این استدلال علمی و مُستند ما هیچ کدام از آیه این قرآن رونوشت و خود ساخته اعراب جاهل را نمیتوان ناشی از وحی جدا گانه غیب الله به محمد عرب دانست پس علمای اسلام و مُفسرین قرآن میتوانند به متون اولی قرآنتان کتاب یهودیان مراجعه نمایند و لطفاً پس از این شرم و حیا نموده از اصالت آسمانی آن گلوپاره نکنند و به اصطلاح عام، دست از سرِ کِل ما بردارند.

آخرین جملات کتاب یهودیان که اصلاً مورد نظر ما در رابطه به افشای برداشت‌های بیش‌رمانه عرب‌های جاهل در مورد همین طوفان نوح بوده و آن این است که: وقتی یهوه به نوح و فرزندانش عهد و پیمان بست و به آنها اطمینان داد که با شما و با نسل‌های آینده شما و حتی با خزندگان و پرنده گان عهد می بندم که پس از این هرگز شما را بوسیله طوفان هلاک نخواهم کرد، و آن وعده بین ما و شما رنگین کمان آسمان است که بین ابرها نمایان میگردد. اما با آنهم همان خدای قسم خورده و وعده خلاف همان بنده گان خود را بنوع دیگری تار و مار نمود که به اصطلاح عام از همان آوان تا امروز، آب در شکم‌شان گرم نیامده و بر روی زمین سرگردان اند. آن سرگردانی همان انشعاب ملل‌ها است که در باب نهم کتاب پیدایش بازتاب یافته

است. منظور ما از این یا دآوری این است که کاتبان قرآن عین و عده خدای یهود را در جای دیگری از همین کتاب اسرا نیلیها به ابراهیم داده و آن را نیز کاتبان رهن کلام الله به سرقت برده و آن اینکه او اصلاً نسبت به نازا بودن سارا و سالخوردهگی خود به ابراهیم امیدواری داده بودند که صاحب فرزند خواهد شد تا وارث مال و جای داد گویا خدادبوی بوده باشد. زیرا اصلاً آن مال و منال از گل روی همسرش سارا توسط فرعون مصر بوی بخشیده شده بود و اوها جر کنیزیکی از آن تحایف فرعون مصر بود که سارا بعداً به ابراهیم بخشید و آن مبارک و علیه السلام با اوبسم الله گفته همبستر شد و پسری بنام اسمعیل از آن‌ها بدنیا آمد. اما طوریکه بارها یادآوری نمودیم، کاتبان رهن عرب همان داستان عهد خدای زنده یهود را از کتاب یهودیان، در آن مورد با پسوند علیه السلام با این جملات عربی (و عهد نا الی ابراهیم واسحق و یعقوب آن طهراً لِّلطَّافِینَ وَالْعَاقِبِینَ وَالرُّكُوعِ السُّجُودِ...) در قرآن خود ساخته خویش بازتاب داده‌اند که گویا وقتی الله با ابراهیم و فرزندانش عهد بست که از دین اجدادشان یهودیت بازگشتند، و آنها را این غیب الله در نمازهای گویا پنجگانه خویش با رکوع و سجده عبادت نمایند. (لا حول و الله از این مهارت شیطان‌ی اعراب جاهل)

خواننده گرامی! طوریکه بارها اشاره نموده ایم، منظور ما از این موشکافی بر ملا ساختن حقایق، نا گفته هایی است که زیاده از هزار و چهارصد سال پوشیده و ناگفته مانده اند. زیرا حقیقت امر این بوده که تمام این افشاگری‌های ما عدم اصالت آسمانی قرآن و کتب یهود و نصارا را ثابت ساخته که اصلاً از داستان‌های اساطیری قبل از این گنجینه های اساطیری سر زبانها بوده، و متأسفانه آن همه را دلالان دین بحیث لالائی پسران شان زمزمه میکنند تا بخواب غفلت بروند. طوری که ساده لوحان زمان چنین اساطیر را، با خواندن و سرودن آنها پسران خویش او را بخواب غفلت برده و میبرند. اما با این تفاوت که آن اساطیر ما قبل از ادیان توحیدی به حیث وحی الله نامرئی و خدای زنده یهودی سروده شدند. اما امروز بحیث و امر و نواهی خدایان مرده و زنده یهودی و مسلمان. پس ما به بررسی خویش به همان خلاف ورزی خدایان زنده و مرده باید اشاره داشته باشیم که آیا آن عهد یکبار پس از طوفان مرگبار نوح با بنده گانش بسته بودند، یا بند مانده اند؟ و یا با بها نه های گوناگون آنها را نابود ساخته اند؟ (جواب آسان است.) و آن اینکه دلیل آن بهره برداری از اینگونه تباهی و پراکندگی بندگان خدایان تفرقه انداز و حکومت کن آنها بوده تا از آن اختلاف

و تباهی بهره بگیرند. طوریکه گفته اند (تفرقه بیا نداز و حکومت کن). پس در در مورد عهد خدای اسرائیل، که آیا آن خدای قسم خورده پس از طوفان چه برنامه ای را روی دست گرفت، در نخستین قدم از متن نخست قرآن، کتاب یهود بیان خواهیم دانست، و پس از آن از قرآن رونوشت از این داستان تفرقه افکنی خدای قسم خورده دیگری بنام الله.

(انشعاب ملل) عنوان باب دهم کتاب پیدایش است و از آن در آن مورد چنین میخوانیم، و همین مطلب نیز پس از صدها سال به حیث وحی الله به محمد عرب و انمود شده است. توجه نمائید: از نوح سه پسر بنا م های (سام، حام و یا فث) پس از طوفان دنیا آمدند و پسران و دختران زیادی نیز از آن ها بوجود آمدند و از آن جمله از نسل (یافت) فرزندان نوح، پسرانی به نامهای (جومر، ماجوج، ماشک و تیراس) دنیا آمدند و از هر کدام از آن ها نیز پسران و دختران بی شماری بجا ماند و در بخش های مختلف دنیا پخش شدند و اقوام زیادی را با زبان های گوناگونی بوجود آوردند.

پسران (حام) نیز عبارت بودند از: کوش، مصرایم، فوط و کنعان، کوش و از آن جمله مرد معروفی بنام (نمرود) از همین سلسله بود که به حیث یک مرد دلاور جهان شناخته شد و بدان ترتیب نسل های حام در قلمرو با بل زنده گی اختیار کردند، و یکی از پسر حام (صید ون) بود که تا امروز منطقه بنام (صید ون) بنام او در تاریخ قوم اسرائیل سرزبانها است. همچنان از نسل (سام) نیز مردی بنام (عابر) بدنی آمد، عابرجد عبرانیان بود و از او پسرانی بنام های (عیلام، آشور، ارفکشاد و ارام) بدنی آمدند و نسل آینده آن سلسله در مناطق مختلف دنیا گسترش یافتند. همانگونه از (حام، و یا فث) پسر نوح نیز نسل های زیادی بدنی آمدند، و روز بروز گسترش یافتند تا بالاخره همه آن نسل جدید پس از طوفان نوح در شهر (بابل) مسکن گزیدند. (نقلاً از (بُرج با بل) عنوان بعدی است در همین باب دهم کتاب پیدایش و ما از آن میخوانیم که چگونه خدای تفرقه انداز بین بنده گانش اختلاف قومی و زبانی ایجاد میکند که حتی آنها از اعمار آن برج بلند صرف نظر میکنند، و خدای تفرقه انداز با استفاده از آن اختلاف به حکمروایی خود ادامه میدهد، و همانگونه الله محمد نیز از آن اختلاف بهره وافر میبرد. توجه نماید بمتن اولی قرآن در آن مورد: وقتی انسان های روی زمین که از سلسله فرزندان نوح بدنی آمده بودند روز بروز زیاد شدند و همه در سرزمین (بابل) جمع شدند و با یک زبان حرف میزدند و با هم زنده گی

مسالمت آمیز داشتند. بالاخره آن‌ها تصمیم گرفتند که شهر بزرگی در آنجا اعمار نمایند و در آن بُرج بلندی نیز بسازند که سرش به آسمان برسد. پس وقتی آنها بکار خود آغا زکردند، خدا دید که مردم با یک زبان سخن میگویند و چنان با هم متحد شده اند که شهر بزرگی ساخته و یک برج بلندی در آن اعمار مینمایند که سرش به آسمان برسد، پس خدا از آن آحاد قومی و زبانی آنها به هراس افتاد که نشاید با آن کارشان روزی بدستگاه آسمانی و بی‌رخنه کنند. پس خدا (خدای ترسو) در ابتدا زبان آنها را مختلف ساخت تا حرف یکدیگر را ندانند و آن اختلاف سبب شد و آنها از اعمار شهر و برج بلند یکه در آن شهر روی دست گرفته بودند دست کشیدند. پس همان بود که وقتی خدا زبان آنها را مختلف ساخت و یکی را به یک زبان و دیگری را به زبان دیگری هم جدا ساخت، پس بدان سبب بود که حرف یکدیگر را نتوانستند درک نمایند. تا اینکه بالاخره نسبت بدان اختلاف شان دست از کار اعمار آن شهر و برج بلند کشیدند، و همان بود که خدا از شر و خطراً پندیده آن‌ها نجات یافت. (آفرین آقای یهوه) متن اصلی در باب دهم کتاب پیدایش.

بلی، طوریکه ما بارها بنا نید از اظهارات انگلیس زمان نوشته نیم و خواهیم نوشت که (تفرقه انداز و حکومت کن) و یا از نظر نویسنده حقایق تلخ (دین و سیاست، هر دو وسیله رسیدن به قدرت بوده و تفرقه اندازی نیز یکی از شیوه های سیاست است.) پس خدا یان تفرقه انداز و حکومت کن نیز یکی پی دیگری از همان سیاست تفرقه انگلیس ما با نه استفاد نموده طوریکه ما از آن به طور مستند بحیث مثال از آن شیطنت ها یادآوری نمودیم که حتی قدرت مندان روی زمین نیز آن شیوه را بکار برده و میبرند. پس بنابراین بود که دست اندرکاران عرب تبار قرآن نیز با استفاده از همین کتاب یهودیان در رابطه به آن تفرق اندازی خدای یهود، اما این بار طوریکه اشاره نمودیم توسط خدای دیگری بنام الله ناشناخته بزبان عربی در متن آیه ۱۳ سوره الحجرات قرآنشان با این جملات غربی جابجا ساخته اند. توجّه نمایید بدان سرقت آشکاران رهزنان کلام یهوه در قرآن محمد: (یا ایها الناس، انا خلقکم من ذکر و انثی و جعلنکم شعوباً و قبایله لتعارفوا، انا کرّمکم عند الله اتقکم. ان الله علیهم خبیر و... بازگوشده و ترجمه آن آیه نیز هما گونه است که ما از متن اولی این قرآن کا پی خواندیم: ای مردمان روی زمین! هر آینه من الله شما را از یک مرد و یک زن آفریده ام (همان آدم و حوا) سپس شما را قبیله، قبیله ساختم تا

یکدیگر را بشناسید. اما گرامی ترین شما نزد من الله کسانی اند که پرهیزگا ر بوده باشند. (پرهیزگاری در ادیان توحیدی، بنده گی و ترس از خدا به شما رفته، نه تقوی و اخلاق انسانی. طوری که بنا بر اظهارات مفسر همین آیه قرآن، نا مهایی چون اقوام (مُغُل، افغان، صدیقی، فاروقی و عثمانی و انصاری برده شده، و آن همه نامهایی اند برای خدا پرستی و ترس از خدا ی ترسا ننده و مُژده دهنده (نه شناخت یکدیگر و نه حتی شناخت اقوام دیگر جهان) و حتی مفسر کار آزموده اضافه نموده که: آن اقوام به آدم و حوای گویا مسلمان منتهی میگردند، تا به الله (ج) شریک نیاورند.) نه اقوام گوناگون جهان نیکه میاید به الله (ج) شریک قائل نشوند و برخلاف آن از پرستش اوسر با زرتند. در حالیکه او خدا یی است که همتا ندارد.) از ترجمه و تفسیر آیه ۱۳ الحجرات، قرآن رونوشت از کتاب یهودیان، اما نا قص و جانب دار نسبت به متن نخست آن. پس بنا بر این استناد است که ما ادیان توحیدی را مربوط به قوم و نژاد خاص دانسته طوری که خود قرآن بدان معترف است که این قرآن عربی، بقوم عرب و ما حول آن نازل شده است. پس با لاترا ز این ضرورتی به تبصره های دیگری ندارد که گویا قرآن به تمام جهان نازل شده، و یا بازتابی از کتب یهود و نصارا نبوده، و همچنان تفرقه اندازی نیز خصلت خدایان یهودی و مسیحی و مسلمان بوده که حتی به حکمروایان روی زمین نیز به میراث مانده، و در آن کدام شک و تردیدی نداریم. زیرا تنها همین دو متن کافی اند که نه تنها خدا یان مرئی و نامرئی یهودیان و مسلمانان، جز تفرقه افکن بیش نبوده و نیستند، بلکه این قرآن نیز طوری که اشاره نمودیم تفرقه افکنان روی زمین را نیز اولوالا مردانسته و اطاعت از آنها را واجب میدانند و این همه استدلال نویسنده قرآن شناس و دین شناس است که برای در بنده کشیدن انسان روی دست گرفته شده و بطور کُل، محصول نوشته های حکمروایان یهود و نصارا بوده و به هیچ صورت ناشی از وحی غیب الله (ج) و یا الهام خدای زنده به یهودیان و مسلمانان نبوده و نیستند. زیرا نام و نشان نویسنده گان آن همه کتب نام نهاد مقدس برفرق آن کتب نوشته شده پس علمای یهودی و مسلمان و مفسرین قرآن میتوانند بنا بر استدلال مُستند ما به کتاب بایبل و یا کتاب مقدس مراجعه فرمایند، و پس از آن به نقد علمی و منطقی ما در حقایق تلخ ما پرداخته و قرآن شان را در مقایسه بدان کتب زیر بررسی بگیرند، و در رابطه به رد این استدلال نویسنده حقایق تلخ، برخورد علمی و منطقی نمایند، و نباید چون چماق داران سَلَف نا

بکارشان، برخلاف ادیان گذشته اساطیری با شمشیر و چماق بما جواب دهند. زیرا ما علاوه بر این اظهارات حقایق تلخ، در آستانه ظهور آن ادیان بی آزار اساطیری قرار داریم، و از خصوصیات آنها زیر عنوان مورد نظر خواهیم دانست.

ظهور ادیان اساطیری و خدا یان بیشمار آنها

گرچه ادیان اساطیری از نظر تاریخ، صدها هزار سال قبل از ادیان خونین توحیدی روی کار آمده اند. اما چون بنا بر دروغ های شاخدار تورات موسی در کتاب پیدایش و قرآن محمد که هر دو با هم تاریخ آفرینش جهان و ظهور انسان را در حدود هفت هزار سال پیش از امروز وانمود ساخته اند و از نخستین انسان دوپا بنام آدم، نوح، ابراهیم و چند تن از سران یهودیان دیگر نام برده و صدها بلیون انسان پیش از آن آدم خاکی و حوای با دی را به فراموشی سپرده اند که گویا همین چند تن افراد انگشت شمار از نسل اینها بودند که گویا به یهوه و الله ایمان داشتند و از خدایان بی آزار قبلی در قالب ادیان اساطیری انکار کرده اند. در حالیکه انسان های اولی این کره خاکی چندین صد خدا و صدها دین داشتند. طوری که قرآن نیز با تقلید از کتاب یهودیان مدعی شده که گویا تنها همان نوح یهودی بود که گویا او را الله به حیث یک مسلمان بسوی قوم یهودی اش فرستاده بود تا آنها را به اسلام نا شناخته در آن زمان دعوت نماید و... پس ما بنا بر همان دروغ های شاخدار تورات خود ساخته موسی و دروغ های مُد دار قرآن رونوشت از آن است که محمد آن را در بغل داشته، و ما نیز ناگزیر شدیم تا در این قسمت از بررسی های روشنگرانه خویش در مورد مایه اصلی این ادیان خونین و ننگین توحیدی موشکافی نماییم. زیرا از نظر نویسنده حقایق تلخ بهترین موقع است تا از سوابق ادیان اساطیری افشاگری نموده و در ادامه آن که گویا خدای یهود و الله مسلمانان نوح را برای دعوت به پرستش از خدایان زنده و مرده شان فرستاده ولی هر دو دست خالی برگشتند، و بلاخره آن آسمان باران فرستاد و بنا بر عدم از اطاعت از یهوه از آنها انتقام گرفت و توسط طوفان آنها را نابود ساخت، و اما آن چند تن از یهودیان و مسلمانان را توأم با حیوانات و پرند و خزنده گان یهودی و مسلمان زنده نگهداشتند، بررسی خواهیم داشت. پس وقتی از این کتب اساطیری سروکله ادیان گویا معلوم گردید، بنا بر آن ما با در نظر داشت تاریخ قبل از این کتب شیطانان در مورد ادیان اساطیری صحبت میداریم که چگونه انسان اولیه و حتی قبل از جناب آدم و خاتم حواء، از ناگزیری به ادیان اساطیری

روبرده بودند، و بنا بر نیاز بعدی، آنهم نظریه جبر تاریخ و حکم زمان بود که این ادیان خونین توحیدی روی کار آمدند. پس رسالت تاریخی ماست تا در قدم اول در این حقایق تلخ خود در مورد ظهور ادیان اساطیری بدانیم تا ریشه اصلی این ادیان خونین توحیدی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) را دریابیم که اصلاً از همان ادیان اساطیری ما به گرفته اند. زیرا در ابتدای بحث خویش به وضاحت نوشتیم که اصلاً آفریننده بنام خالق لایزال وجود دارد که اونه تنها نوح و ابراهیم و... را آفریده بلکه آن خالق لایزال همین خدایان زنده و مرده یهودی و مسلمان بوده که میتوان آن مبارک را خالق جهان صدها بلیون ساله نیز نامید. نه این خدایان مرده و زنده یهودی، مسیحی، و یا الله نا مرئی مسلمانان که گویا اینها این جهان را در شش روز آفریده باشند. پس اگر ما به تاریخ گذشته بلیون ها سال پیش از این آفرینش ۶ روزه وادیان توحیدی نظر اندازیم، بوضاحت درمی یابیم که تعداد ادیان در ادوار گذشته تاریخ و قبل از این ادیان توحیدی به حدی زیاد بوده اند که نیازمندان زمان آنها را ارباب الانواع می نامیدند. نه بنامهای یهوه، پدر آسمانی و یا الله محمد... زیرا طوریکه اشاره نمودیم آن خدایان متعدد، نتیجه دریا فت نجات انسان اولیه از مصائب ناشی از طبیعت بوده که بوی رسید بود. طوریکه ظاهراً این هر سه خدایان زنده و مرده آسمان و زمین بدان هدف در سه مرحله تاریخی و در نتیجه کار علمی تاریخی پژوهشگران تاریخ از خمیر آن خدایان اساطیری مشخص شده اند که اصلاً از همان خدایان متعدد ما به گرفته اند و تعداد آنها بیش از صد هزار برآورد شده بودند، و از بین آن هزاران آئین اساطیری دگر سُر بُرون کرده اند و مهم ترین آن ادیان اساطیری را میتوان (آئین های کهن مصری و سومری، هیتی، ایرانی، هندی، لاتینی و ارمنی و...) نامید که مجموع خدایان آنها را پژوهشگران زمان بیش از هزار تخمین نموده اند دانست. اما طوریکه بارها اشاره نمودیم، علت ظهور ادیان گذشته از نظر پژوهشگران تاریخ، نیاز انسان اولیه بوده که راه نجات خویش را در آن ادیان و خدایان آنها جستجو می نمود، تا اگر او از آن را از مصائب ناشی از طبیعت نجات یابد، که تا کنون نجات نیافته است. پس بنا بر آن پذیرش دین که جمع آن ادیان بوده اصلاً خواست داوطلبانه انسانهای نیازمند روی زمین نبوده، بلکه سیر حوادث طبیعی، و در عین حال حکم زمان بود که انسان نیازمند را مجبور به پذیرش آنها نمودند. پس انسان پیشرفته زمان نیز یکی پی دیگری دنبال همان بازاریا بی برآمد که گویا دین در زیر چتر آن خدایان اساطیری او را از مصائب

گونگون ناشی از طبیعت نجات خواهد داد، و بالاخره انسان پیشرفته تر از او حتی این با ردین را به عنوان راه نجات از عذاب نامعلوم جهنم پذیرفت. پس انسان نیازمند ویی د فاع از مصائب ناشی از طبیعت، یگا نه راه نجات خود را به قبول یک اعتقادی ساخت که گویا او را در این جهان و حتی جهان نامعلوم دیگری که همین دین آن را آخرت نامیده نجات خواهد داد. تا بالاخره این بار همان ادیان اساطیری را پس از چندین دوره تاریخی در قالب سه دین توحیدی شناخت که ما همین اکنون روی تقلیل آن صدها ا دیان اساطیری خواهیم پرداخت که چگونه در آن ادوار تاریخ، به سه دین خونین توحیدی تقلیل یافتند. اما قبل از آن اجازه دهید تا در آن ر استا که چگونه انسان نسبتاً آگاه تر زمان خدای واحد و همه کاره را از بین آن ادیان و خدا یان متعدد اساطیری برمیگزیند و او را به حیث خدای گویا حلال تمام مشکلات خود میدانست. بنا بران مطلبی از اثر ارزشمند زنده یاد شجاع الدین (شفا) در آن رابطه داریم که در سال ۲۰۰۲ میلادی زیر عنوان تولد دگر به بارششم به چاپ رسیده و آن مطلب بحیث واقع بینانه ترین مطلب نسبت به دیگر پژوهشگران تاریخ ادیان به شمار رفته و آن نیز نتیجه پژوهشگران تاریخ در سه قرن گذشته از این نظر زنده یاد شفا بوده که منبع آن را در ختم این نظر مشخص خواهیم ساخت.

(احتمالاً مهم ترین عاملی که ادیان و مذاهب را بوجود آورده اند. ترس از نا شناخته ها بوده است. ترس بشر ابتدایی از نیروهای مقتدر طبیعت بوده که او را در میان گرفته بود، ترس انسان پیشرفته تر از خدایانی که این نیروها در اختیار خود داشتند، و ترس انسان باز هم پیش رفته تر از خدای واحدی بود که بر مجموع این نیروهائیکه (گویا) حکومت میکرد. پس واکنش همه این انسانها در این راستا، چون همان واکنش بومیان (مکزیک) بود که در هنگام کشف قاره آمریکا توسط جهان گشایان (اسپانوی) صورت گرفت و آن زمانی بود که وقتی آنها بومیان مکزیک را سوار بر اسبها یی دیدند که هیچ وقت ندیده بودند، و از لوله های آتش بارتوپها یشان صدای رعد آسا شنیدند که هیچ وقت نشنیده بودند. پس تردیدی نکردند که گویا با خدایان مقدری روبرو شده اند و می باید از آنها پرستش کرد. اما فراموش نباید کرد که این واکنش تنها به مذاهب و خدایان نخستین مربوط نمی شد، بلکه عملاً یهودیت، مسیحیت و اسلام نیز در شکل گیری خود تا حد زیادی مدیون هراس مردم مُتمدن وقت بوده که توأم با ترس از دوزخ و بعد از مرگ، و ترس از آتش سوزان و تازیانه ملائک عذاب و از گزند مارها و عقربها در آن جنهم

برایش متصور و همراه بوده است. پس چنین برداشت‌های ترساننده طبعاً به بسیاری پرسش‌ها نئ که ناگزیر مطرح می‌شد بوده و تا هنوز هم مطرح بوده و پیاسخ قانع کننده برای آن‌ها نیز وجود نداشت، و آن اینکه که اصلاً ناشی از همان ترس انسان از ناشناخته‌ها بوده است. پس بدان ترتیب بود که درپُشت هر یک از آن عناصر ناشی از طبیعت، گرداننده خاصی جا داده شده است. به طور مثال: خدایانیکه ماه و خورشید را به حرکت می‌آورند، خدایان دیگری غلات و میوه جات را میرویانند، و خدایان دیگری که رعد و برق و صاعقه میفرستند و بلاخره به این عقیده شدند که همه آن‌ها زیر فرمان خدا یان مُقتدری‌اند که هم ماه و هم خورشید را می‌گردانند و هم گندم و تاک میرویانند، و همانگونه رعد و برق و صاعقه میفرستند. (از تولد دیگر. ص ۳۶۸).

زنده یاد شجاع الدین شفا در ادامه این بررسی خود در آن رابطه با ادبیات محطاتانه نوشته اما برداشت نویسنده حقایق تلخ، که در برابر اظهار حقایق کدام ترسی ندارد، در همان راستا خواهد بود که همانگونه بطور که دلیرانه با اندک تفاوت چنین مینویسد: بلی! در مبارزه علیه طبیعت غیرمها رومُصیبت باری که همواره با انسان ابتدایی همراه بوده و تا یک زمان کوتاهی با او خواهد بود. زیرا یگانه راه نجات از آن مصائب ناشی از طبیعت را: التماس‌های توأم با تَزَرُّع و اعطای قُربانی و دعاهای گویا نجات بخش بوده که انسان نخستین آن همه را به حیث یک رشوه شرعی به آن طبیعتِ خشن میپرداخت و حتّی انسان نیازمند آن زمان دختران زیبا و نوجوان خود را نثار و ردنیل میکردند تا اگر از خشم مرگبار خود برگردد. طوریکه همان جهالت انسان آن زمان به نسلهای آینده نسبتاً پیش رفته به میراث ماند و به مرور زمان جای آن نیازها را رشوه ستانی به خدایان شان گرفت که حتی پسران خویش را آن انسانهای جاهلِ زمان، چون ابراهیم، فرزند تارح و سنگ بنای آئین‌های توحیدی سامی پسران خود اسحق و اسمعیل را بطور رشوه بخدای بخدای زنده خود جناب (بپوه) قربانی نمود. پس بمنظور اینکه ما از مراحل تدریجی تقلیل ادیان توحیدی بدانیم که چگونه از بین ادیان اساطیری و خدایان متعدد آن‌ها به سه دین توحیدی تقلیل یافت، آن همه را ا نده کی بعد در همین قسمت از بررسی خویش خواهیم دانست. اما قبل از آن باردگر به ظهور ادیان اساطیری و با استفاده از همان تولد دیگر خواهیم پرداخت که ما در معرض شناخت و سوابق تاریخی آن‌ها قرار داریم و زنده یاد (شفا) در آن موارد چنین نوشته است.

(ادیان اساطیری در حدود بیش از پنج هزار سال پیش از امروز در سرزمین‌هایی مربوط به نژادهای مختلف جهان توسط آریائی‌ها شناخته شده اند که بخشی از آن‌ها در طول زمان از بین رفتند و بخش دیگری از آنها همان‌گونه باقی ماندند. دائرة المعارف معتبری زیر عنوان (فرهنگ میتولوژی‌ها) که به همکاری دسته جمعی ۹۷ کارشناسان تاریخ مذاهب در چند سال پیش به چاپ رسیده و مشخصات بیش از ۱۰۰ آئین اساطیری در پنج قاره جهان برجسته شده و از آن جمله، آئین‌های (کهن مصری و سومری، بابلی، اکیدی، آشوری، یونانی و... بودند. آقای (شفا) در صفحه ۲۷۲ از معروف ترین آن ادیان اساطیری نام برده و بلاخره از مجموع آن ادیان اساطیری بطور تخمین از یک رقم قابل ملاحظه نام برده که از بین آن‌ها ادیان توحیدی سر بیرون کرده‌اند، و ما از آن‌ها بطور خلاصه چنین نقل میداریم: عالی ترین آن ادیان اساطیری را در یونان کهن میتوان یافت، و آن همه در میتولوژی پُرآب و تاب، و رنگ شاعرانه یونانی بوده اند که در آن میتولوژی از سه هزار خدای مرد وزن نام برده شده که بسیاری از آن‌ها در معتقدات اساطیری آریائی (هند اروپائی) ریشه دارند، و از همان معتقدات آریائی که به حیث زیر بنای اساسی آئین (مزدائی) ایران کهن نیز شناخته شدند، و بعداً آئین توحیدی (زردشتی) از آن سربرون آورد و تأثیر گسترده را در آئین‌های توحیدی سامی، یعنی (مسیحیت، یهودیت و اسلام) برجا گذاشت. طوریکه (میتراثیزم) از راه امپراطوری روم در شکل گیری آئین مسیح عمیقاً نقش برجسته داشته است.

تحول بنیادی بعدی در تاریخ ادیان، پیدایش خدایان توحیدی بود که استقرار آن‌ها در جای خدا یان اساطیری در بخش بزرگی از جهان باستان روی کار آمدند و یکی پس از دیگری بر سر نوشت ملت‌های بی دفاع و چشم بسته حاکم شدند، و این همان تحوّل بود که می‌بايست تا به امروز نقش بسیار مؤثری را در روند تاریخ بشری ایفا کنند، بدون آنکه الزاماً جنبه مثبت داشته باشند. زیرا درست همین آئین‌های توحیدی بودند که سنت کشتار گروهی از آفریده گان خدا را بدست گروه دیگری بنام خدا برقرار کردند و متأسفانه در آن راستا بیش از شش هزار سال ادامه یافت و بر صفحات تاریخ رنگ خون زدند. آماری که در سال ۱۹۹۴ از جانب یک انستیتوت معتبر بین‌المللی در آن رابطه انتشار یافت حاکی از آن بود که در ۲۰ قرن گذشته جهان بشری بیش از ۱۹۰۰ سال آن در جنگ سپری شده و تنها ۱۰۰ سال آن در صلح گذشته، و از آن ۱۹۰۰ سال، بیش از هزار سال آن در جنگ‌های مذهبی سپری شده

که دو آئین مسیحیت و اسلام عامل آن بوده اند و بحیث همین آمار است که شمار مردان و زنان و کودکانی که در این مدت بنام خدا کشته شدند، بیش تر از مجموع قربانیانی بودند که در جنگ های (بربرهای شمالی، آتیلا، مغل و تارتار و...) در جنگ های مُستعمراتی کشته شده اند.) از تولد دیگر صفحه ۲۷۲.

همینگونه ما از سوابق تاریخی در رابطه به ظهور ادیان اساطیری که در معرض معرفی آنها قرار داریم، ایجاب مینماید تا اضافه از این در آن موارد بنویسیم اما چون هدف ما شناخت ادیان توحیدی و عمل کردهای پیروان این ادیان خونین توحیدی بوده که متأسفانه تاریخ بشریت را به رنگ خون نوشتند. بنا بر آن لازم بنظر میرسد که ما به اصطلاح عام از اصل و نصب این ادیان خونین توحیدی نیز بدانیم تا نسل های خردمند آینده ما بدین لایه های شیطانی دل نبندند. پس بنا بر آن هدف روشنگرانه خود که نسل های آینده نباید پس از این در قید ظلمت این ادیان ظلمت بار بوده باشند، بنابر آن نویسنده و محقق حقایق تلخ در این قسمت از بررسی های روشنگرانه خود به ظهور ادیان توحیدی پرداخته که چگونه از بین ادیان اساطیری، در ادوار مُعین تاریخ، سربرون کردند و یکی جای دیگری را گرفتند و بالاخره به سه ادیان خونین و ننگین تقلیل یافتند. اما ناگفته نماند که مطابق به حکم زمان و جبر تاریخ، ادیان دیگری نیز در آینده روی کار خواهند آمد. اما متأسفانه برخلاف آن تحول تاریخی، یکی از ادیان سه گانه عربی مدعی آن شده که گویا دین اسلام دین آخروجام الکمالات بوده و بنیان گزاران محمد عرب، با دیده درائی خود در آیه سوم سوره مائده قرآنش با جملات عربی (الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ وَا تَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي، وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) را نوشته، در حالیکه همین امروز آئین چهارم و بی آزار نسبت بدین خونین اسلام بنام دین (بهائی) در مملکت کاملاً فارسی زبان ایران ظهور کرده، و در مناطق زیادی از جهان دیگر در حال گسترش است. پس اظهارات فوق قرآن کدام تأثیری در توقف ظهور و گسترش ادیان بعدی نداشته و نخواهد داشت. پس توصیه نویسنده به شمشیر کشان اسلام این است که با آن همه یکه تازی های شان نه تنها جای محمد را همین آقای بها والله گرفت، بلکه منتظر ادیان دیگر و بنیان گزاران ادیان بعدی نیز بوده باشند که بنا بر حکم زمان و جبر تاریخ روی کار خواهند آمد، و یکی دیگر از آن دین بی آزار و خد متگزار به انسان روی زمین، همین دین نویسنده و محقق حقایق تلخ است که پیروان مسلمان و یا یهودی، مسیحی و یا بهائی و... نزد وی کدام تفاوتی ندارد و نخواهد داشت. پس انتظار نسل های آینده در آن

را ستا یک امر ضروری بوده تا قناعت نسل‌های آینده فراهم گردد. زیرا آن همه از نظر نویسنده حقایق تلخ، بنابراین خواست انسان زمان و جبر تاریخ بوده که انسان را وارد به قبول چنین ادیان ساخت، و از جمله ادیان خونین توحیدی که متاسفانه تاریخ بشریت را برنگ خون نوشتند. پس حال می پردازیم به ظهور این ادیان خونین و ننگین توحیدی که چگونه در سه مرحله تاریخ از بین همان ادیان اساطیری سربرون کردند.

ظهور ادیان توحیدی، در سه مرحله تاریخ.

وقتی سخن از ادیان توحیدی به میان می‌آید، تنها سه دین (یهودی، مسیحی و اسلام) را شامل می‌گردند. زیرا تاریخ جهان شاهد سه آزمایش ادیان توحیدی در سه مرحله تاریخی بوده که در طول قرن‌ها یکی پس از دیگری روی کار آمدند و هر کدام از آن‌ها نام یک دین توحیدی را بخود گرفته اند. طوریکه اشاره نمودیم، تاریخ جهان شاهد سه آزمایش در رابطه به ظهور ادیان توحیدی بوده و در طول قرن‌ها این آزمایشات در عرصه ادیان توحیدی سه گانه صورت گرفته است. آزمایش نخست را زنده یاد (شفا) در تولد دیگرش در مصر کهن و در زمان آمنوفیست چهارم و مربوط به قرن چهاردهم پیش از میلاد مسیح و انمود ساخته که فرعون مصر خدای را بنام (آتِن) برگزید و خورشید مظهر او بود و او را خود فرعون مصر بحیث خدای یگانه و گرداننده جهان هستی شناخت و تمام خدایان اساطیری دیگر مصر را از مسند خدائی‌شان فرود آورد، و به ما جهت فرعون مصر نام خود را از آخن، به (آتِن) تغیر داد. اما آن آزمایش با مرگ خود فرعون (خدای مصری) پایان یافت و پس از وی همان آئین کهن مصری بگونه اولی خود بازگشت.

آزمایش دومی در ایران کهن توسط (زرتشت) انجام یافت و این بار او از جمع خدایان آریایی (اهورا مزدا) را از بین خدایان اساطیری بیرون آورد و او را بحیث خدای یگانه شناخت و مظهر او (خیر و شر) بود و (اسپنتا مینو و انگره مینو) بشمول (اهریمن) با بقیه اراکین بلند پایه ایزدان او بودند که اهورا مزدا آن‌ها را در زیر فرمان خود قرارداد، اما این آئین ایرانی بر خلاف آئین توحیدی مصری، (آتِن) بحیث آئین توحیدی آریائی پا برجا ماند و حتی در دوران ساسانی به حیث آئین رسمی شاهنشاهی ایران شناخته شد و پس از آن توسط پیروان آن آئین آریائی تا هند ادامه یافت، و اعتقادشان چنین بود: (پروردگاری که از روز نخست افلاک را با فروغ خود روشن ساخت، و با خرد خویش بدان نظم بخشید، پروردگاریست سرآغاز و سرانجام همه

اشیا، سرچشمه خرد و اندیشه، آفریننده روشنی و پاکی، داور نیک کردار همه مردم جهان، و آنکه جاویدان است از اظهارات زرتشت، گاتا ۳۱.

آزمایش سوّمی توسط قوم کوچکِ یهود، در سرزمین کنعان آغاز شد و بعداً طوریکه قبلاً اشاره نمودیم در قالب دو آئین (سامی) یعنی مسیحیت و اسلام، بخش‌های بزرگی از جهان را فرا گرفت، ویژگی این آئین توحیدی را پژوهشگران قرن ۱۹ بنام ادیان خشونت بار ابراهیمی دانسته اند و دلیل آن این بوده که برخلاف آن دو آئین توحیدی مصری و ایرانی که جایی برای خشونت قائل نشده بودند. اما این دین ابراهیمی شمشیر را ابزار گسترش و استقرار خویش قرارداد و امر کشتار انسان را توسط انسان یک فرضیه دینی اعلام داشتند، ولی برخلاف آن در آئین سوّمی (مسیحت) جانشینان او بودند که برخلاف خواست خود مسیح، شمشیر را به حیث ابزار گسترش آن بصورت فریضه دینی خویش در آوردند. (از صفحات ۳۷۱ تا ۳۷۳ تولّد دیگر خلاصه شده).

مطلب ارزشمند دیگری از اثر آقای (عباسی) زیر عنوان (از میترتا تا محمد) نیز در رابطه به ظهور ادیان توحیدی داریم و ما از آن خواهیم در یافت که خدا شناسی تنها به جهان یهودی و مسیحی و مُسلمان مربوط بوده بلکه خداشناسی، قیامت شناسی، بهشت شناسی و جهنم شناسی و شاید هم عذاب قبر و... شناسی در ادیان آریائی‌ها نیز رایج بوده که بگمان اغلب از همین ادیان خونین توحیدی به میراث مانده، و از آن جمله از آئین زرتشت ایرانی بود که بحیث نخستین جهش و آغازگر این ادیان خونین توحیدی سامی بود و طوریکه اشاره نمودیم از سرزمین ایران کهن سربرون کرد و به قاره هند کشانده شده است. پس ما در این قسمت از بررسی‌های خود مطلبی را در آن رابطه از اثر آقای عباسی زیر عنوان (بهشت و جهنم) داریم که می‌باید آن را یک آئین آتشین نامید و برُخ جهان اسلام کشید، تا بدانند که تنها آئین خونین اسلام ایشان نبوده و نیست که جهنم را در تبتانی الله نامرئی با نسان آماده ساخته و انسان بیگناه را با بهانه‌های گوناگون در آن میسوزاند. اما برخلاف آن انتقام جوئی، همین خدا تعدادی از جنایت کاران و قاتلان انسان بیگناه را در بهشت موعود بر تخت‌های بلند می‌نشاند، و زنان انارپستان را در آغوش آن عیاشان بی دین قرار میدهند. پس توجّه نمایید به سوابق تاریخی آئین زردشت از اثر فوق. (آئین زردشت نخستین آئینی بود که قیامت را بصورت مُشخص تصویر نمود و آقای عباسی در آن مورد چنین نوشته است: انسان و جهان کنونی قیامت بزرگی

را درپیش داشته و بنا بر وعده زردشت، روزی تمام مُردگان از زیرزمین برمی خیزند و در برابر اهورامزدا مورد حساب قرار میگیرند، ترازوی میزان و عدالت در آن روز برداشته میشود و شخص (اهورا مزدا) شائین ترازورا بدست میگیرد و گناهان هر انسان را می سنجد. آنکه گناهان سنگین دارد، د وزخ نصیب میبرد و آنکه گناهانش سُبک و یا هیچ گناهی نداشته باشد جای اوبه (بهشت) است (بهشت) به معنی جایی که بهتر و خوب است. (دوزخ یا جهنم) جایی که (بد) است، و جهنم از (دژ) گرفته شده که در اصل (گَهْم) بوده اما چون در زبان (تازی) (ج) جای (گ) را گرفته و جَهْم تلفظ می شود.) از میترتا تا محمد. صفحه ۴۰.

گرچه ما مطلب ارزنده د یگری از مرجع دیگری در آن راستا داریم، وما بعداً بدان خواهیم پرداخت. اما چون هدف ما از این بررسی در همین گرما گرمی، عدم اصالت آسمانی تورات و قرآن بوده پس اجازه دهید تا از برداشت های عرب های رهن از آئین و فرهنگ فارسیان پرده بردارم که چگونه آن را در قرآنشان جابجا ساخته اند و حتی با این کارشان کتاب فارسیان را نیز بی گزند نمانده اند. پس توجه نمایید به ثبوت آن برداشت های آشکار آن رهنان عرب در رابطه به روز حساب، بهشت و جهنم که چگونه از ترازوی عدالت آقای اهورا مزدا دزد یده اند و آیه را با جملات عربی (ول وزن یومئذین، الحق) وارد قرآن شان ساخته اند که معنی آن همان ترازوی میزان است که از آنجا در قرآن راه یافته و یا جملات د یگری چون: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ را که معنی آن نیز همان ترازوی میزان است که اعمال خیر و شرمؤمنان آئین زردشت را سنجیده، و از نظر قرآن آن اعمال نیک و بد مسلمانان غرق در گناه را غیب الله (ج) حتی به اندازه یک مثقال و یا دانه (خردل) هم وزن میکند، و یا جملات دیگری چون (وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ، وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) را که معنی آن همانگونه است که گویا صاحبان جهنم و صاحبان بهشت آشکاراند و هر کدام بنا بر اعمال شان مکافات و مجازات شان وارد بهشت و جهنم خواهند شد، و اما صاحبان بهشت بطور جاوید در آن خواهند ماند.) قرآن. این همه برداشت های کاتبان عرب تبار قرآن بوده که نه تنها از کتب یهود و نصارا، بلکه از آئین فارسیان نیز استفاده ناروا برده و آن را پس از صدها سال وارد قرآن شان ساخته و بطور بیشرمانه آن همه را به حیث وحی الله ناشناخته در آن زمان تا این زمان به عرب جاهل و انمود ساخته اند و زشت تر از آن، به زور شمشیر و چماق بر عجم چشم بسته تحمیل نموده اند. هم چنان ده ها آیه

دیگر این تازی نامه و یا اساطیر الاوّلین در همین راستای بهشت و جهنم خیالی موجود است که همه و همه را اعراب رهن از فارسیان خردمند گذشته بسرقت برده اند که بلاخره ما سروکله آن آیات آتش باران اعراب جاهل را از آئین فارسیان عجم و از کتب اساطیر یهودیان و مسیحیان دریافتیم که در قرآن محمد عرب را یافته اند. نویسنده خردمند دیگری که نام او با مُخفی از: الف، ب خلاصه شده و لقب داکتر را با خود داشته او نیز اثر جا لبی دارد زیر عنوان (و... انسان خدا را آفرید) آقای دکتور در رابطه به محل زنده گی زردشت به تفصیل نوشته اما خلاصه از بیوگرافی آن مرد آریائی را چنین نوشته است: زردشت، یا زرتشت، یا زرتشت ویا (زرواسترا) دهقان زاده بود از تبار آریائی ها که از میان آن قوم بدنیا آمد. تاریخ و محل تولد او معین نیست و حتی به محل زیست و تاریخ تولد او کدام اشاره نشده اما بعضی از محققین تاریخ تولد او را بین سال های (۶۵۰ تا ۵۵۰ قبل از میلاد مسیح حدس زده اند و عده ئی دیگری چون (اد وارد مایر) تاریخ تولد زردشت را در حدود هزار سال پیش از میلاد مسیح میدانند و از نوشته های آن زمان را که بر روی سینی طلایی نوشته شده و در اکتشافات باستان شناسی دنیای امروز بدست آمده و متعلق به مردی بنا م (آرما منس) برادر (کور ش) یادآوری نموده که مربوط به سال های (۶۴۰ - ۵۹۰) قبل از میلاد بوده است. آقای داکتر الف، ب از آن منبع تاریخی، طوری برداشت نموده که آئین زردشت قبل از قرن هفتم در بین خانواده سلطنتی ایران کهن نفوذ کرده بود و او را بنا بر این استدلال خود پیش از هفت قرن از میلاد مسیح میدانند. اما در رابطه به محل تولد زردشت که در عین حال او را یک مُعلم بزرگ اختلاق نامیده نوشته، اما در مورد محل زیست آن مرد بزرگ نظریات مختلفی داشته که نوشته است، عده ای محل تولد او را شمال غرب ایران و نواحی قفقاز و آذربایجان میدانند و عده ای دیگری محل تولد او را شمال شرق ایران و یا شمال ترکمنستان کنونی حدس زده اند و عده دیگری، کجا و کجا...) خلاصه شده از: ص ۱۶۱ اثر فوق.

مطلب بعدی ما طوریکه عنوان نمودیم نیز در رابطه به ظهور ادیان توحیدی بوده که چگونه یکی پس از دیگری جانشین یکدیگر شدند و برگردانده انسان چشم بسته و نیازمند حکمروائی نمودند و مینمایند. اما بگمان اغلب، بنا بر اظهارات روشنگرانه آقای داکتر، الف که زیر عنوان (خدا در بین النهرین) در آن بازتاب یافته و ما آن را در این حقایق تلخ خود بطور خلاصه چنین نقل میداریم تا بطور مستند بدانیم که چگونه از یک منطقه کوچک به اصطلاح خدا خیزوپیا مبرخیز بین النهرین این

خدا یان توحیدی سر بیرون کرده اند، و باز چگونه در مناطقی شمشیر زده دور و نزدیک دیگری بر مردم آن سرزمین‌های فلک زده تحمیل و مُسلط شدند؟ اما متأسفانه برخلاف آن در مناطق انسان خیز و دانش پروری دگری چون (ژاپان، جرمنی، امریکا، ایتالیا و...) که جهان پهناور را با علم و خرد خویش تسخیر کرده خبری از چنین خدایان زنده و مُرده و همه کاره بنظر نمی‌رسند. پس این همه چراهائی اند که در ذهن نویسنده این اثر افشاگر و تعدادی از باریک بینان زمان ما خطور نموده که جواب آن‌ها را نه سلف بد کردار داده می‌توانند، و نه خلف جنایت کار این ادیان ننگین توحیدی داده خواهند توانست. اما یکی از آن پرسش‌های بدون جواب ما را کاتبان جاهل و عرب تبار قرآن با گستاخی‌های پی‌هم خویش در مورد ظهور دین خونین اسلام در رابطه به ابراهیم یهودی و پسرش اسمعیل کنیززاده است که گویا پدرش ابراهیم آن کنیززاده را به هدایت غیب الله (ج) از کنعان به منطقه بنام (جرهم) و در کنار کعبه کنونی مسلمانان جابجا ساخت تا در آنجا مردم جهان را گویا به عبادت همین الله نامرئی دعوت نماید و برای وی در آنجا که جزئی از بین النهرین بشمار رفته خانه را به نام کعبه (خانه چهار کُنچ) بنا نماید، و ما بدان دروغ شاخدار آن اعراب جاهل از خود همین قرآن اساطیر اولین و رونوشت از تاریخ اعراب خواهیم پرداخت. زیرا آن خانه کعبه اصلاً خانه چهار کُنچ معنی میدهد و از فیض بت پرستان زمان برای بت پرستی شان اعمار شده بود و پس از آن محمد آن را به حیث خانه کعبه و برای گردش مسلمانان تازه به اسلام رسیده برگزید که آن بت پرستان زمان نیز عین همین گردش مسلمانان کنونی را بدوران بتخانه انجام میدادند. پس ما آن اتبکار محمد عرب را با جملات مناسب (اکبر البت) تحسین نموده و یا بعبارت دیگر، با کلمه (اله اکبر) بدان بتخانه احترام می‌گذاریم، و اما فرق آن و این خانه الله این است که حال بنام بتی بنام (اله) در آن سکونت دارد که به الله تغیر نام نموده است. اما قضاوت را به خواننده گرامی واگذار می‌شوم که چگونه و با کدام ارتباط این دو نام را از هم تفکیک و مُشخص خواهند نمود، و بدگران نیز خواهند آموخت که نام اصلی الله مسلمانان عزیز، نام همان بتی است که (اله) نام داشت که می بائیست بجای الله اکبر (اکبر التصویر) در قرآن مبارک جابجا میشد. (وما علینا الا البلاغ) اما این معما را خود شما خواننده گرامی حل نمائید، و اما خود نویسنده حقایق تلخ حل نمود تا اگر مستحق پاداش این جهانی گردند. طوریکه اسمعیل (ع) را نیز آن اعراب جاهل بنوعی از همان قماش و منطقه خدابخیز و پیامبرخیز گویا در آنجا گماشتند تا

محکم کاری بیشتری در آن موارد کرده باشند، که گویا آن بتخانه کفار قریش، هیچ ارتباطی با این خانه الله نداشته، طوریکه تعداد زیادتی از نویسنده گان تاریخ این خانه الله داد خان دانسته هست، زیرا اصلاً مربوط بین انهرین بوده و به حیث منبع ظهورخدایان ادیان اساطیری و توحیدی پیش از هزاران سال از این قرآن اساطیرالاولین شناخته اند. پس ما نیز آن مناطق را بخشی از بین‌النهرین دانسته و نام منطقه خدایزرا بر آن گذاشته ایم. پس در رابطه به آن کودکان خدایان اساطیری و توحیدی بار دیگر به اثر ارزشمند داکتر: الف، ب مراجعه نموده و مطلب کوتاهی را از آن در آن موارد ارایه میداریم. تا ثبوتی با شد به این نام گذاری، که یقیناً بحیث کودکان خدایان زنده و مرده ادیان توحیدی بشما رفته، ولی برخلاف آن طوریکه بارها اشاره نمودیم، از مناطق علم پرور جهان دیگری چون چین و جاپان و افریقا و... خدایزوی پیامبر خیز خبری نیست. توجه نمائید به اصل مطلب.

(بین النهرین) سرزمینی که فراوانی آب و حاصل خیزی آن مُشوق خوبی برای ورود مهاجمین خارجی به آن سرزمین بوده و به همین دلیل بود که زمان حکمرانی سلاطین زمان بر آن سرزمین کوتاه بود. زیرا ساکنین آن همواره مورد هجوم اقوام تازه وارد قرار میگرفتند و آنها را از منطقه، به منطقه دیگری میراندند. پس بنابراین بود که اعتقادات دینی و مذهبی مردم بین النهرین نیز رفته رفته دست خویش گرگونی‌های دیگران قرار میگرفت، و حتی ماهی‌گیری که در نزد یکی رودخانه (دجله و فرات، در خلیج فارس) زنده گی میکردند کلبه‌های نئین خود را به تدریج به سوی قرا و قصبات و بلاخره از ناگزیری به شهرهای بزرگ مُنتقل می کردند و شهرهایی را چون شهر (اورال، اما نی، شهرپور، لاگاش و با بل و...) را بوجود آوردند و از آن جمله همین بین النهرین بود که به گهواری تمدن خاورمیا نه و جایگاه ظهور عقاید و ادیان متعددی مُبدل گردید. خاورمیا نه سرزمینی است که بزرگترین ادیان امروزی را از قبیل، یهودیت، مسیحیت و اسلام در امان خود پرورش داده و آن چه که مردم آن سرزمین را با هم پیوند دادند و بحیث باورهای دینی و مذهبی شان قرار گرفتند و بلاخره مُهم ترین ساختمان‌های بلند بالای آن شهر در خدمت سران مذاهب قرار گرفتند که معروف ترین آن‌ها معبد (زیگورات) بود که از تمامی ساختمان‌های دیگر آن شهر بلند و مُجلال تر بود. (بگمان اغلب ساختمانهای بلند بالای کلیساهای مسیحی و مساجد و منابر مسلمانان امروز با برج‌های بلند آن‌ها نشانی از همان ساختمان‌های آن زمان بوده‌اند). از: صفات ۱۴ و ۱۵

۱۵ اثر فوق (با اضافات اخیر منطقی تاریخی از نویسنده حقایق تلخ)

زنده یاد شفا درتولد دیگرش نیز به یک مطلب دیگری در رابطه به آن منطقه خدا خیزوبا بُرجهای بلند بین النهرین از نظر جغرافیایی تماس گرفته و آن مطلب را در اثر ارزشمند خود زیر عنوان تولد دیگر چنین نوشته است: فراموش نباید کرد که بین النهرین از دیدگاه واقعیت های جغرافیایی و مردم شناسی نیز مجموع مساحت آن برابر با چند کشور عربی و یهودی به حیث یک منطقه مقدس خدا خیز و پیامبر خیز شناخته شده. در حالیکه مساحت این سرزمین های خدا خیز، نزدیک به پنج ملیون متر مربع برآورد شده که از آن جمله ۳۰/۱ از مجموع سرزمین های مسکونی کره زمین را شامل می شوند و مجموع جمعیت آن ها به ۱۵۰ میلیون نفر اند که تنها ۱/۴ حصه از جمعیت ۶ ملیارد نفری کنونی جهان بوده و اما عملاً همین آمار اندک بوده که سه آئین توحیدی بدان منطقه کوچک بین النهرین اختصاص داده شده است. بدون آنکه سایر آفریده گان این جهان پهناور: اعم از سفید و سیاه و زرد و... جای در آن راستا داشته باشند.) از تولد دیگر. صفحه ۲۲۲.

آخرین مطلب نقدگونه ما در رابطه به ظهور ادیان توحیدی مربوط به گویا آسمانی بدون تورات و قرآن، از داستان های روی زمین است که متاسفانه توسط بنیان گزاران ادیان توحیدی به آسمان هفتم و یا لوح محفوظ ارتباط داده شده، ولی خوشبختانه ما آن را تا اینجا گزویل کردیم و دریا فتمیم که هیچ ارتباطی به آسمان نداشته اند. حال نوبت به پُرسش های نقدگونه ما فرا رسیده و آن را خطاب به جهان یهود و اسلام مطرح نموده تا بدانند که آیا سَلَفِ شان چگونه و با کدام مهارت شیطانی خویش این داستان های اساطیری را از سرزمین های بی چون (بین النهرین، ایران و عربستان و مصر و...) به آسمان هفتم کشانده و بار دیگر آن همه را به حیث الهام خدای زنده یهودیان و یا وحی الله نامرئی مسلمانان به سرزمین های شمشیرزده فرود آورده اند؟ پس ضمن آنکه بدان شیا طین روی زمین آفرین گفت، در رابطه به نخستین برداشت آن ها سوالی را از سَلَفِ نابکار آنها مطرح میسازیم که آیا براستی الله عرب تبار و حامی شمشیر کشان تازه به اسلام رسیده عرب، ابراهیم یهودی را بحیث بنیان گزار ادیان یهودی و مسیحی و اسلام نا شناخته در آن زمان دانسته؟ و یا ابراهیم یهودی الاصل بوده که همین الله مسلمان تبار را در آن زمان گویا بحیث یگانه خدای آسمان و زمین شناخته بود؟ و یا برخلاف آن این غیب الله سبحانه و تعالی بزبان عربی در مورد همان ابراهیم یهودی معلوم لحال فرموده که: ماکان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً

ولا ین کان حنیفاً مُسلماً؟) یعنی ابراهیم نه یهودی است و نه نصرانی، بلکه یک مسلمان حنیف است؟ پس شمشیرکشان سَلَف و بم کفانان خَلَفِ اسلام باچه استنادی که نه الله شان در آن زمان به حیث خدای واحد شناخته شده بودونه محمد عرب شان با ابراهیم یهودی هم عصر و زمان بوده و دریک مسجد نیز با این عرب تازه وارد و نا شناخته نماز پنج گانه مسلمانان آینده را ادا نموده بود؟ طوریکه یقیناً آن یهودی معلوم الحال کلمه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و محمد رسول الله را بزبان نیاورده بود! پس چگونه الله (ج) با آن علم اذلی و ابدی خود که همه این استدلال ما را واضحاً میدانست بدان گونه به شما شمشیرکشان اسلام معرفی داشته است؟ ویا آنکه صدها سال پیش از آن یهودی ویا این مرد عرب، به نام محمد و لقب (ص) کسان دیگری بودند که خدای یگانه را به بنده گان چشم بسته زمان خود معرفی داشته بود؟ بلی، علاوه از این چند تن از خرسواران و شترچرانان عبری و عرب نیز کسانی بودند که یک هیولای زمان خود را به حیث خدای واحد دانسته و بدان سبب لقب (خُنفِ را) به خود گرفتند، و ابراهیم یهودی با پیروی از آنها لقب (حنیف) را به خود گرفت. توجه نمایید به اصل مطلب: خُنفِ گروهی بودند که انده کی پیش از ظهور اسلام در مکه مکتب تازه را در زمینه مذهبی بنیاد نهادند که می باید بر پایه پرستش خدای واحدی بنام (إله) متکی باشد. (نه الله) بنیانگذاران آن مکتب چهار نفر از سرشنا سان مکه به نام های (ورقه، ذید، عبیداله و عثمان بودند). آنها بنا بر روایات سنتی آن زمان از یهودیان عربستان سربرون کرده بودند و همچنان بنا بر روایا تی ابراهیم، فرزند تارح نه (آزر) بت پرست نیز در آن هنگام به همکاری آنها به تبلیغ یکتا پرستی پرداخته بود و بدان جهت ابراهیم از سرزمین اعراب بُت پرست طرد شد، و این واقعه زمانی صورت گرفته بود که آن چهارتن نیز بنا بر همان جرم یکتا پرستی از دین اجداد خویش برگشتند و به کوهی چون مشابه کوه (حرا) پناه بردند و جمعاً بنام (خُنفِ) یاد می شدند، زیرا بر آئین جدید یکتا پرستی خویش آن نام را نهاده بودند. پس هنگامیکه افراد قریش، که متولیان سنتی کعبه بودند (در زمان خزاعه) با این عده از دین برگشته گان از در ناسازگاری درآمدند. پس ذید که بحیث ارشد آنها بود در آن غار کوه پناه گزین شدند که بطور سنتی محل گوشه نشینی بود. طوریکه مُورخان عرب در آن مورد نوشته اند که در همین انزوآگاه (غار حرا) بود که محمد بن عبدالله با زید در آنجا از نزدیک آشنا شد و درباره یکتا پرستی با وی به تفصیل گفت و شنود کرد، ولی زید پنج سال پیش از (گویا) بعثت محمد درگذشت. (نقلاً

از ص ۲۳۲، تولد دیگر، شعاع الدین شفا.

بار دیگر بمنظور ثبوت اینکه یکتاپرستی میراثی از افراد و اشخاص ماقبل از اسلام ناشناخته و نونبیاد محمّد بوده و حتی بنیان گزاران این دین ابراهیم که اوبحیث بنیان گزاران بشمار رفته. مطلب کوتاهی از گاتاهای زردشت داریم که چگونه آن مردی از قماش فارسیان خدانشناسی و اسلام شناسی پروردگار شناسی را صدها سال پیش از این اعراب جاهل به فارسیان درس داده بود، و ما آن مطلب را در این مقطع حساس و برای آگاهی بیشتر الله پرستان اسلام نوبنیاد از زبان زردشت بزرگ نقل میداریم. توجه نمایید.

(پروردگار بزرگی که از روز نخست افلاک را با فروغ خود روشن ساخت و با خرد خویش بدان نظم بخشید، پروردگاریست سرآغاز و سرانجام همه اشیاء، و اوسر چشمه خرد و اندیشه و آفریننده راستی و پاکی، و داور نیک کردار همه مردمان جهان است، او همواره بوده همیشه جا و یدان است.) (گاتا، ۳۱). اظهارات قرآن در آن راستا که پس از صدها سال از پروردگار پرستی جناب زردشت بزبان عربی (إِنَّ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالرُّضَىٰ) بازتاب یافته و بحیث و حی الله به اعراب جاهل وانمود شده، و اما به هیچ صورت این آیات عربی ناشی از وحی یک خدای ناشناخته و نامرئی بنام غیب الله به محمّد عرب نبوده و نیست. طوریکه اعراب جاهل در جای دیگری از قرآن خود ساخته شان بطور بی شرمانه در مورد غیب الله چنین نوشته اند: هُوَ الْاَلُّ وَالْاَلُّ هُوَ الْاَلُّ... وَهُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ و... قرآن) پس امید است جهان یهود و اسلام، و حتی مسیحیان عزیز دانسته باشند که خدایان زنده و مرده شان یکه تاز میدان در عرصه ادیان توحیدی نبوده و نباید نسل‌های امروز و آینده را دیگر توسط آن هیولای آسمان و زمین بترسا نند.) و ما علینا الا البلاغ.

ظهور مسیح، و آیین جدیدش.

دین مسیح نیز یکی از ادیان توحیدی (سامی) بشمار رفته و دومین دین توحیدی بوده و بنیان گزاران مسیح دانسته شده و حتی او از نظر مسیحیان عزیز فرزند خدا وانمود شده است. اما از نظر حقیقت تاریخ و اظهارات همین تورات موسی و قرآن محمد که بحیث ناشی از الهام خدا و یا وحی الله همه کاره وانمود شده اند، مسیح را فرزند مریم میداند، و ارتباط فرزند و پدری او با خدا از نظر همین انجیل، تورات و قرآن یک شرک آشکار بوده که برا بریه کفر است. اما با آنهم انجیل مسیح و

حامله شدن مریم با کره را که ظاهراً مطابق به نظر قرآن بودن القای جنسی توسط مرد بوده صورت گرفته، و او را توسط یک فرشته مردی که توسط همان خدای شان بدان منظور فرستاده و مریم را حامله ساخته و فرزندی بنام مسیح بد نیا آورده موافق اند. (استغفر و الله لیهوه) زیرا از نظر نویسنده گویا کافران نظر مسلمانان نیز آن یک کُفر آشکار است که کاتبان قرآن مرتکب شده اند، و آن بدان دلیل است که شاید بی مریم با آن زنای آشکار با فرشته خدا، و یا نعوذُ بالله با خود خدای زنده، مسیح را بدنیا آورده باشد و یا مریم باکره بدون القای جنسی با مرد نامحرمی و لوفرشته الله هم بوده همبستر شده باشد. (استغفر الله) همچنان هیچ منطق علمی در آن زایش بدون القای جنسی مرد بازن وجود ندارد که قناعت خرد مندان این زمان فراهم شده باشد. (و أعلم العلم) اما نکته قابل تدریکه ما از آن نام بردیم، این است که اگر نطفه مردوزن در خارج از رحم زنان با آن شرایط با هم القاء شده باشد و یا شود، بلی امکان دارد که فرزندی برون از رحم ما در بد نیا آیند، و آنها با ید با مردان و زنان صاحب نطفه ارتباط داده شود. پس بدان دلیل است که ما می نویسیم: (وا کبر العلم) اما چون الله جامع الکمالات و بنده گانش با علوم امروزی آشنائی نداشته و حتی کسب چنین علوم را کُفر میدانند. بنابراین ما نیز ارتباط فرزندی مسیح (ع) را با خدایان یهودی و مسیح و حتی الله مسلمان رد نموده و حتی کسانی که بدان اقتفا داند، ما آنها را بیخرد و بی دانش از علوم امروز و فردا میدانیم. آمین. پس از این گونه داستان سرائی کتب آسمانی گذشته صرف نظر کرده و یقین داریم که گناه، گناه است. که نه خدای پدر پدر آن را بخشیده میتواند و نه هم غیب الله مسلمانان. بدون اینکه طبق قوانین این جهانی روی زمین، بما عفو و یا انتقام اعلام نگردیده باشد. پس نباید با این اعتقادات خرافی خویش کسی را گویا کافر و یا مسلمان گفت، تا مجازات و یا مکافات را در پی داشته باشد. پس لازم بنظر میرسد تا برای ثبوت آن خرافات پرستی، بداستان تولد مسیح، این مرد اساطیری، تا مرگ و رستاخیز فرضی او بروی صلیب از اناجیل نام نهاد و ضد و نقیض وی خواهیم داشت. اما قبل از آن لازم است تادلایل این دین گناه شویی و ضرورت آن را بدانیم که اصلاً ما آن را جبر زمان و حکم تاریخ میدانیم. زیرا از نظر نویسنده حقایق تلخ، همان جبر تاریخ است که چنین تحول، تحول بنیادی و یا خدا گردشی را بوجود آورده و آن یک ضرورت تاریخی بود که تاریخ گذشته شاهد آن تحولات است. تا بلاخره چنین یک پسری را تاریخ به حیث فرزند یگانه اش روی صحنه بیاورد؟ این پرسشی

است که نویسنده خالق شناس، آنرا حکم زمان و جبر تا ریخ میدانند که چون آقای یهوه خدای قوم اسرائیل، زیاده از آن نمیتوانست به خواسته های آنها جواب بدهد. پس خدای دیگری توأم با پسر سربکف اش در کار بود تا همان دین نخست یهودی را که ادامه از دین یهود بوده بنام دین تکامل یافته پسرش مسیح روی کار بیاورد و خود در زیر چتر این دین نیز چند سالی برگرده بنده گانش بنام خدای پدر حکمرانی نماید. گرچه جواب این تحلیل ما که آیا پلانی در بین خدایان توحیدی در کار بود؟ و یا اراده و تصمیم آنها بر آن رفته بود تا آن خدای خود کامه بعدی روی کار آید؟ تا با انسان خردمند حکمرانی مطلق العنانه خویش را از همان زمان تا این زمان بیکد یگروا گذار شوند؟ و یا اینکه از روی تصادف چنین یک خداگرد شی بوقوع پیوسته است؟ این همه آیها و چراهایی اند که پاسخ آن را بررسی های ما از لابلای تاریخ گذشته، و از لابلای کتب مربوط به همین ادیان توحیدی خواهیم دریافت. اما حال اجازه دهید تا از یک قسمت کوتاهی از آن پلان قبلاً عیار شده بین خدای در حال فرار و خدای در حال ظهور، توأم با ظهور پسرش که اومتاسفانه به زودترین زمان در چوبه دار جان سپرد، و خود کتاب مقدس از آن پلان قبلاً عیار شده بنوعی پرده برداشته است.

(عمانوئیل) عنوان باب هفتم کتاب اشعیا بوده و از آخرین سالهای روزهای زوال پادشاهان بنی اسرائیل بیان داشته، و در آن مورد خود اشعیا نبی با مشوره خدای در حال فرار از صحنه حکمرانی بر قوم اسرائیل چنین اعلام میدارد: ای خاندان داوود! آیا این کافی نیست که مردم را از خود بیزار ساختید! و حالاً میخواهید خدا را از خود بیزار بسازید؟ پس وقتی چنین است، خداوند (خدای یهود) علامتی را بشما نشان خواهد داد و آن این است که: با کره حامله خواهد شد و پسری بدنیا خواهد آورد و نامش را (عمانوئیل) خواهند گذاشت. پس از آنکه آن سرک از شیر گرفته شود و خوب را از بد تشخیص دهد، سرزمین اسرائیل از دست پادشاهان متعرض متروک خواهد شد، و اما شما اسرائیلیها مصئون خواهید ماند. (نقلاً از کتاب اشعیا).

(انتظار ظهور ناجی (مسیح) عنوان فصل ششم اثر داکتر الف، ب، زیر عنوان (انسان خدا را آفرید) و طوریکه ما در آستانه ظهور دین مسیح قرار داریم، در آن مورد از آن چنین میخوانیم: اضمحلال یهودیان بدست آشوریها و اسارت آن قوم، و از هم پاشیدگی قطعی بنی اسرائیل، موجب ایجاد امید به افراد مایوس آن زمان شد که وعده ظهور ناجی و برقراری مجدد دولت مقتدر یهود را در پی داشته و نمادی از دین

زردشتیان بوده که آن‌ها ظهور (سوشیانت) را بحیث نا جی بشریت می‌دانستند و اما ظهور او را در آخر الزمان تخمین نموده بودند که آن را روز غلبه (اهوارا مزدا) بر اهریمن (شیطان) خوانده بودند. طوریکه مسیح آن لقب را گرفت و به حیث نجات دهنده مسیحیان شناخته شد. هم چنان در تورات موسی نیز، کورش فارسی بحیث شاه شاهان و نجات دهنده یهودیان شناخت شده و او نیز مسیح نام گرفت. علاوه بر آن شائول پسر قیس، و داوود پسری در کتاب یهودیان به حیث نجات دهنده قوم یهود شناخته شده اند. طوریکه مسیح دقیقاً پس از اسارت و بازگشت قوم یهود بود به حیث نجات دهنده فرستاده یهوه، اما بنام (عمانوئیل) به قوم یهود شناخته شد، و او را جناب اسعیا، برخلاف آن دیگران بحیث کسی وانمود ساخته که گویا با قدرت ما فوق طبیعی خود همه دشمنان خود را سرکوب خواهد نمود و حکومت یهوه را زیر نام (خدای پدر) بر فراز کوه صهیون برقرار و صلح و آرامش را در جهان مستقر خواهد نمود، و تا زمانی که از نظر مسیحان عزیز، عدالت در جهان برقرار نگردد مسیح آرام نخواهد گرفت.) نقلاً از صفحه ۲۵۸ اثر داکتر الف، ب. چاپ گمنام.

نویسنده اثر فوق ادا مه این داستان را بجای رسانده که همگونی با همان نظریه علمی و تاریخی را در برداشته و آن اینکه دین وسیله رسیدن به قدرت بوده و نیاز انسان زمان در قبول آن نقش برجسته داشته که اگر دین بتواند نیاز آن‌ها را برآورده خواهد ساخت. پس بنا بر همان اصل بود که نویسنده حقایق تلخ نیز در مورد مسیح می‌نویسد که او با مشوره اشعیای یهودی کاندید گردیده و اما متأسفانه یهودیان زمان او را که مسیحیان عزیز به امید ظهور دوباره آن مرد اساطیری دست به زیر الاشه نشسته اند. اما شوربختانه با گذشته شدن او هیچ یک از آن وعده‌هایی که در انجیل نام نهاد وی در آن رابطه به آنان داده شده بود تحقق نیافت. زیرا رومی‌های یهودی آن گویا نجات دهنده را که چون خود ادعای پادشاهی کرده بود بدار آویختند. آنچه که پدرش خدا پیش‌گویی کرده بود و مسیحیان آن را دلیلی برای آن قربانی آن پسرک میدانند که می‌باید چنان میشد. اما نویسنده حقایق تلخ، در رابطه به آنکه چرا مسیح بروی صلیب قربانی شد می‌نویسد که: اصلاً او میخواست مطابق به همان اهدافی که می‌باید بواسط چنان یک اعتقاد دینی به قدرت برسد و بطوریکه اشاره نمودیم میخواست پادشاه جهان باشد. اما رومی‌ها می‌خواستند آن قدرت و سلطنت خویش را حفظ نمایند و به وی اجازه ندهند تا آن‌ها را از مسند سلطنت برکنار سازد. زیرا مسیح بنا بر بیان واضح آیه ۷۰ باب دوم انجیل لوقا اعلام داشته بود که من

روزی در کنار خدای قا در مُطلق بر سر تخت سلطنت خواهم نشست و تمام جهان را زیر فرمان خود خواهم داشت.) پس همان بود که همه کاهنان اعظم دین یهود فریاد برآوردند و گفتند: اعدا مش کنید! اعدا مش کنید! پس بدان سبب بود که این پسر یگانه خدا سرش را فدای سلطنت ساخت و بروی صلیب جان داد. اما جالب اینجا است که همان پدری و فایز او را بروی صلیب تنها گذاشت و پسرش فریاد برمی آورد که: ثیلی! ثیلی! لَمَّا سَبَقْتَنِي! ای خدا! ای خدا! چرا مرا تنها گذاشتی! و همانگونه بروی صلیب جان داد.

خواننده گرامی! در رابطه به مرگ و رستاخیز فریضی مسیح، توأم با مُعجزه آفرینی آن مرد اساطیری، منتظر افشاگریهای در بخش دوم این اثر افشاگرما خواهید بود، اما ادامه بحث ما روی علت ظهور و پیدایش ادیان اساطیری و توحیدی بوده که ناشی از ترس انسان زمان از نا شناخته‌ها بئده که او را زیر فشار گرفت و اواز نا گزی خود، دین را به حیث نجات دهند خود پذیرفته و هم چنان ناشی از عوامل تاریخی در آن راستای ظهور دین، بخصوص دین مسیح که ما در پی دلیل ظهور آن هستیم نیز تا جائی دریا فتمیم، و علاوه بر آن این را هم تا جایی دانستیم که: دین وسیله رسیدن به قدرت بنیان گزاران آن بوده و سیاست هم روی دیگر این دین ننگین. پس امید است شما خواننده عزیز بدان اصول توجه داشته و آن را بر رُخ دین داران چشم بسته امروز بکشانید که همواره برای نجات خویش در زیر لوای دروغین دین به زبان میاورند. برای رسیدن به قدرت و سلطنت از راه همین دین خونین شان در تلاش بوده و هستند. پس بنابراین این قسمت از بررسی های خویش را به تحویل گیری ادیان توحیدی اختصاص دادیم. تا بدانیم که چگونه بنابراین اصل دیالکتیک، پدیده کهنه جای خود را برای پدیده جدید واگذار میگردد و جای ادیان اساطیری را، ادیان توحیدی میگیرند که خواست انسان نیز در آن مطرح بوده و هست. پس این بار بنابراین حکم زمان و جبر تاریخ، خدای دیگری بنام الله روی صحنه می آید و توسط دلالتش محمد عرب، دین نوینادی را بنام اسلام روی کار می آورد و آن عرب جاهل را به حیث بنیان گزار این دین جدید بسر قدرت میرساند، تا همان فرضیه که دین وسیله رسیدن به قدرت است تحقق یابد، و اما این بار آن مرد عرب با استفاده از همان پلان اشعیای یهودی و خدای در حال فرار از ظهور خود بحیث میراث خوار مسیح از عربستان ریگزار سربرون میکند و مدعی نبوت میشود که گویا وی دست یار نجات دهنده انسان، بنام الله بوده، و اما بر خلاف مسیح که اوبحیث فرزند

خدا قد برافراشته بود. این مرد عرب خود را بحیث محبوب الله و بنیان‌گزاران دین خونین اسلام و انمود ساخت. پس قبل از آنکه از آنکه از کارنامه های خونین این مرد عرب بدانیم، لازم بنظر میرسد تا از سوابق زنده گی وی زیر عنوان (محمد و آئین نوبنیادش بدانیم) بدانیم، و پس از آن بررسی های افشاگرانه و روشنگرانه خود را تا آخرین روزهای زوال خدای زنده اسرائیل و ظهور همان پسرک بدون پدر، اما این بار بنام مسیح پسر مریم در مقایسه به اظهارات دست دوم قرآن محمد در آن راستا ادامه خواهیم داد تا به اصطلاح عام، سیاه از سفید جدا گردد. اما طوریکه اشاره نمودیم، بررسی‌های ما را از اناجیل مسیح نیز در نظر داشته باشید، و حتی بخش دوم آن را بنام اعمال رسولان او نیز در نظر داشته باشید تا مابکمک خالق لایزال خویش آن همه را افشا نموده و حتی در قسمت قسمت سوم این اثرا فشاگر از نماینده گان آن خدایان آسمانی که بحیث سایه آنها دانسته شده اند نیز شما خواننده خردمند را موجب ثواب این جهانی خواهیم ساخت. پس اکنون نوبت به زنده گی لجن زار محمد و آئین نوبنیادش رسیده، تا این مرد عرب را نیز بشناسیم که چگونه این بار از قماش عرب جاهل چنین یک مرد زرنگ در آن خدا گردشی روی کار آمده است.

محمد و آئین نوبنیادش.

داستان تولد محمد، تا جایی به جهان اسلام نا شناخته نبوده و حتی از جزئیات آن هم میداند که به روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال تازی تولد یافته و آن روز را بنام روز مولود آن مرد عرب همه ساله تجلیل میدارند. اما در رابطه به زندگی آن چوپان بچه و شترچران عرب تبار، که مسلمانان عزیز بوی افتخار دارند و ما نیز او را به احترام یاد نموده و هیچ کدام دشمنی شخصی با آن مبارک نداریم. اما عملکردهای خونین او را تاریخ اسلام و تاریخ منطقه در دل خود دارد که از همان آوان چوپانی و در بدری خود، و حتی از همان ابتدای تولدش تا مرگ نا بهنگامش آن انتقام جویی او را حتی خود قرآن و تاریخ ننگین و خونین اسلام آن را افشا نموده نیز نسلهای امروز میداند، ما نیز خواهیم دانست که اصلاً از نظر علمی و منطقی ناشی از همان آوارگی و در بدری آن مرد عقده بدل بوده که ما سوابق او را با استفاده از تاریخ خود اسلام عزیز بطور خلاصه نقل خواهیم نمود که چگونه آن مرد انتقام جویی که در زمان کودکی توسط از خود و بیگانه به مشکل مواجه شده بود و منتظر روزی بود که انتقام خود را در تباری یک قدرت نامرئی آسمانی و در چوکات یک نظام سرکوب

گراز دشمنانش بگیرد، که گرفت. بنابراین آن مرد عرب در آن راستا تلاش ورزید تا بدان مسند برسد و بلاخره خود آن بگیر و بکش به قدرت رساند، و همان گونه که نیت بسته بود به انتقام جوئی خود از دشمنان طبقاتی و مسند نشینی خود پرداخت که آن همه ناشی از همان محرومیت های اجتماعی و تنگدستی و بینوایی او بوده که می بایست چنان عواقب ناگواری را در پی داشته باشد و حتی کتابی را بنام قرآن در ۱۱۴ سوره و ۶۲۳۶ آیه و ۷۷۴۳ کلمه را با خود آورد و آن همه انتقام جویی وی را همان تازی نامه با احکام قتال جهاد و جهاد مقدس بحیث مشکل گشایش، نه تنها حلال بدانند بلکه او را همراه با شمشیرکشان اسلام عزیز موجب ثواب آخرت دانسته و آن همه کُشتارهای بی رحمانه را چون شیرمادر برای آنها حلال و حتی موجب رضای الله سبحانه و تعالی دانست. (وقا تلوا فی سبیل الله، حتی تقیه الی امرالله.) قرآن. بُکشید در راه الله تا فتنه از بین رود. فتنه یی که اصلاً دشمنان مقام و منزلت آن عرب تشنه لب بشمار رفته نه رضای الله. پس طوری که ما نوشتیم، و خواهیم نوشت، انتقام گیری آن مرد عرب را از خود قرآن وی خواهیم دانست تا شمشیرکشان اسلام ما را به کدام توطئه علیه محمد (ص) مُتهم کرده نتوانند. اما اجازه دهید تا قبل از آنکه بداستان زندگی پُرما جرای آن مرد انتقامجواز لابلای تاریخ اسلام خونین بدانیم. پس توجه شما خواننده گرامی را به داستان تولد و زندگی پُرمشقت آن مبارک جلب میدارم، که بلاخره سبب آن انتقام جویی وی گردید.

(محمد، فرزند عبدالله ابن عبد المطلب در سال ۴۷۰ میلادی از مادری بنام آمنه بنت لَهَب، در مکه به دنیا آمد. پدرش قبل از تولد این پسرک بد قسمت و فات یافت. شوربختانه الله مهربا نش نه تنها آنکه او را از مُحبت پدری محروم ساخت، بلکه او را از دیدار پدرش نیز به کلی محروم ساخت و او را اصلاً به چشم ندید. پس مادر بیوه اش (آمنه) این پسرنوزاد بی پدر را بیکی از زنان بی بضاعتی از قبیله بنی سعد که (حَلیمه) نام داشت سپرد تا بحیث دایه از او سرپرستی نماید، و بعداً در آیه ششم سوره طلاق قرآن خود سرپرستی همانگونه یتیم بچه های بی پدر و بی مادر طوری بازتاب یافت که: اگر ما دری نخواهد طفل خود را شیر ندهد، کدام حرجی برای مادرا نشان نیست.) یعنی آن سرپرستی او را نیز رنگ آسمانی داد تا مورد طعنه دشمنانش قرار نگیرد. پس حلیمه که خود نیز یک دایه بی بضاعت بود آن طفل نوزاد بی پدر را که اکنون او را بنوعی میتوان بی مادر دانست زیر سرپرستی خود گرفت، ولی قرار بود که آن یتیم بچه بحیث پیامبر اسلام آینده و از بین اعراب جاهل سربیزون

کند. پس اندکی بعد او را همان الله مهر با نش طوری بی سرپرست ساخت که این بار حلیمه او را از خود دور ساخت و چنان آواره ساخت که می باید در پی انتقام جویی بیشتر برآمده و از گذشته‌ها پشته بسازد که ساخت. پس بنا بر اراده الله (ج) چنان شد که دایه اش حلیمه آن پیامبر اسلام را از خیمه ای به خیمه ای دیگر و از سرپناهی به سرپناه دیگری با خود بکشاند. تا اینکه بالاخره بنا بر روایات سنتی عرب، فرشته الله (ج) چون یک دا کتر مُجرب شکم آن مبارک را از گندگی خالی نمودند و بجای آن، گویا رحمت الله را در شکم او پُر کردند و او را آواره رسالت ساخت. **أما الله سبحانه وتعالى** همان محبوب قلبهای مسلمانان را نه تنها تا آن زمان بی پدر و بی مادر گذاشت، بلکه آن پسرک آواره را که بحیث پیامبر آینده اش بوده باشد از تربیت دایه اش حلیمه نیز محروم ساخت. زیرا خانم حلیمه از هر اساسی که توسط آن عملیات فرشته کدام صدمه روحی ندیده باشد و بجای رحمت الله ارواح خبیثه در وجود آن مبارک لانه نکرده باشد. طوری که مورخین زمان بنابر روایات دینی آن زمان چنین نظر داشته اند. بناً حلیمه پس از چند روز انگشت شمار از ادامه تربیت و حفاظت آن مرد بی پدر و بی مادر در برد ست کشید و او را دوباره به مادرش آمنه سپرد. گرچه عرب‌های زمان بنا بر عقاید خرافی شان در آن مورد، طوری که اشاره نمودیم گمان میکردند که در حین پاره شدن شکم آن پسرک ارواح خبیثه وارد وجود او شده و شاید هم آن ارواح ناپاک در وجودش تا ابد باقی بماند که متأسفانه نظریه اعمال و کردار آن مرد عرب شمشیرکش چنان هم شد. زیرا بجای اینکه او بر امت عربش ترحم نمایند و عفو را نسبت به انتقام ترجیح بدهد، جوی‌های خون را برای بدست آوردن قدرت و منزلت از دشمنان خود جاری ساخت و بالاخره فرار را بر قرار ترجیح داد و از مکه به مدینه فرار نمود که مسلمانان عزیزان را (هجرت) می‌نامند و در آنجا در تبانی الله به ایجاد یک حکومت سرکوبگر اقدام نمود و طوری که یا دهانی نمودیم پس از آن از گذشته‌ها پشته ساخت. **الله اکبر.**

به همه حال! بالاخره محمد (ص) از بخت بد و ناسازگار خود اندکی پس از آن مادرش آمنه نیز که تنها به مدت کوتاهی در آغوش وی باقی مانده بود وفات مینماید و آن پیامبر اسلام آینده در آن مرحله حساس از رشد فکری و جسمی خود بی پدر و بی مادر ماند و متأسفانه بدان ترتیب، از محبت هر دو محروم گردید. در حالیکه آن پیغمبر آخر الزمان در آن سن و سال، نیاز شدیدی به رشد فکری و جسمی داشت. پس از نظر علمی و منطقی نه تنها این که آن عوام مل جوانب منفی را بر رشد شخصیت

و تربیت آن مبارک گذاشت، بلکه او را جیره خوار عموی خود عبدالمطب ساخت. کسی که تا آخرین روزهای زنده گی آن برادرزاده یتیم خود ایما ن نیاورد و هما نگو (إله) خود را با (الله) تازه وارد یکه محمّد تازه به وی ایمان آورده بدان اله (بُت) عوض نکرد. اما با آن همه عوارض جسمی و روحی و نبود تربیت سالم و... که از جانب همان الله مهربا نش بوی رسیده بود، نتیجه آن جزممان انتقام جویی و عّده گشایی چیز دیگری نبوده و بدان سبب ادعای نبوت نمود و عملاً به انتقام گیری در تبانی الله (ج) از دشمنان جا و جلالش پرداخت. زیرا از نظر روانی نیز حق بجانب بود تا دست به چنان یک تحول بنیادی بزند. (که زد) پس آن بنیان گزار اسلام آن عّده گشایی خود را از جایی آغاز کرد که می باید در قدم نخست مُدّعی دریافت رسالت و کتاب آسمانی و ناشی از وحی خدای نامرئی بنام الله میشد. (که شد) و آن همین قرآن خشونت بار وی بود که نه تنها حکم قتال و قصاص و غارت و غنیمت را علیه دشمنان آن مرد انتقام جو صادر فرمود، بلکه پاداش آخر وی را نیز در دنیای نامعلوم دیگری بوی و عده داد. پس بنابر همان احکام خونین تازی نامه وی بود که آن مرد عّده به دل به هرگونه عملکردهای بگرو بکش دست زد و حتی بنابر روایات تاریخی خود اسلام خونین با نزدیکترین دوستانش که آن ها را بحیث صحابه (هم صحبت و هم نظر خود) دانسته بود رحم نکرد و تا آخرین روزهای مرگ خود نه تنها این که شمشیرش را در برابر آن رُقبای تاج و تخت اش غلاف نکرد. بلکه مشوره ای در رابطه تعیین سرد مدار خلافت آینده را تا آخرین روزهای مرگ خود با آن ها مطرح نکرد. زیرا آن مرد تازه به قدرت رسیده چنان مغرور بود که حتی مرگ زود هنگام را به سراغ خود نمیدید.

داستان پس از مرگ آن عرب عّده بدل نیز مملواز کینه و عداوت و شمشیرکشی خود، خلف و سلف وی بوده که همه چون زاغان گرسنه برای بدست آوردن قدرت و خلافت برآمدند، و حتی خلف آن سلف بد کردار نیز تا امروز بین هم همانگونه بر سر قدرت و سلطنت و عمارت، بر سر و گردن یکدیگر میکوبند که همه آن و این تاخت و تازهای قدرت طلبانه شان در آثار نویسندگان تاریخ اسلام خونین و حتی غیر اسلامی بازتاب یافته و خود قرآن نیز گویای آن بوده که ما آن همه را به شمول آدمکشی ها و بم کفانیهای امروز طالبان افغانستان افشا خواهیم ساخت که چگونه آن سلف بد کردار، و این خلف نا بکار در میدانهای مسابقه بُزکشی بر سر قدرت برگزیده عرب و عجم تاختند و می تازند و حتی در بین خود نیز برای بدست آوردن قدرت و سلطنت همد

گررا به انواع گوناگون نیست و نابود کردند و میکنند، که آن همه میراث خونین و ننگین همان کوفتن و کشتن و بستن سلف این‌ها بوده که به خَلَفِ جنایتکارشان تا به امروز به میراث ماند و حتی این حرام زاده‌ها به فرقه‌های مُنْشَعَب از آن‌ها بنام‌های؛ شیعه، سُنی، وها بی، قادیانی و... تقسیم شدند و آن تفرقه افکنی را بحیث یک سُنَّتِ نامقدّس تا امروز حفظ نموده‌اند. در حالیکه خود قرآن یک‌ه تا زشان واضحاً ابلاغ داشته که: *ان الدّین عند الله الاسلام* پس کدام دین دیگری چون شیعه، سنی، وهابی و قادیانی‌اند که گویا بالا تر از این دین الله بوده که بدان نام‌ها یاد شده و هر کدام از مومنین جنایتکاران‌ها برتری یکدگر را تبارز داده و میدهند؟ اما مرغ این تازینامه به اصطلاح، یک لنگ داشته و میفرماید که: *انّ الدین عند الله الاسلام*. خواننده گرامی و خردمند! از اینکه ما آنده کی از بحث مربوط بداستان تولد و زندگی محمّد دور رفتیم، از شما معذرت می‌خواهم، ولی باردیگر توجه شمارا به ادامه زنده گی آن مرد عرب، همانگونه که تاریخ اسلام شاهد آن است جلب نموده، و آنطوری بوده که: وقتی اواز بخت بد و ناسازگار خود پدرش را قبل از تولد خود از دست داد و در آغوش مادرش نیز بیش از یک مدّت کوتاهی قرار گرفت و دایه اش حلیمه نیز او را از خود راند. پس اکنون آن پسرک بی‌پدر و بی‌مادر و حتی بدون دایه ماند و از ناگزیری تحت سرپرستی عمّ خود عبدا لمطلب قرار گرفت، مردیکه تا آخرین روزهای زنده گی برادرزاده تازه به اسلام رسیده خود بوی ایمان نیاورد و در حال کُفریت اش پا بند ماند و در همان حالت درگذشت. پس در همان موقع بود که الله سبحانه و تعالی بر آن پیا مبر آواره و در پدرش رحم فرمود و او را با زنی آشنا ساخت که به اصطلاح عام برای وی (هم خُرما بود و هم ثواب) زیرا او در چنان حالت بدی قرار داشت که هیچ امیددی به آن خُرمای شیرین و ثواب تلخ آخرت نامعلوم نباید داشت. پس ما نیز محمّد (ص) را بنا بر سوابق زندگی اش که به اصطلاح اسلام در بین پُلّ صراط قرار گرفته بود شناختیم که چگونه دوران کودکی و در ببری خود را سپری نمود که می‌بایست شمشیر خود را بر فرق دشمنان جاه و جلال خود حکم فرما می‌ساخت که چنان هم کرد. اما اینکه چگونه به آن مقام و منزلت رسید. همین حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین آن را همین اکنون زیر عنوان یتیم بچه در مسند پیا مبری افشا میدارم (اما اجازه دهید تا به یک مطلب جالبی تما س گیرم که قبل از رسیدن محمد بدست آمنه توسط عبدالمطلب کا فر، آن پیا مبر آینده اسلام عزیز را شیر داده و ما آن مطلب را از مرتبط‌ترین مرجع دینی از زبان امام جعفر صادق نقل

میداریم) توجه نمایید: (امام جعفر صادق علیه السلام فرمته است: وقتی حضرت محمد (ص) متولد شد چند وزی بدون مکیدن شیر از مادر خود حلیمه بازماند و پس ابوطالب آن حضرت را به سینه خود افکند و خدا در سینه او (ابوطالب) شیرجاری ساخت و تا چند روز، پیغمبر از آن شیر میخورد، تا آنکه ابوطالب حلیمه سعديه را پیدا کرد و پیغمبر را برای شیرخوردن بدو تسلیم نمود.) اصول کافی، کتاب الحجه باب تولد نبی (اما اصول کافی توضیح نداده که این جریان قبل از وفات خدیجه رخ داده بود، و یا بعد از وفات او، امید است بحر العلوم های اسلام شیعه جواب قناعت بخش ارائه بدارند)

یتیم بچه در مسند پیامبری.

بلی! چون زنده گی محمد (ص) در منزل عم خود عبدالمطلب نیز ادامه نیافت. پس آن یتیم خوش قسمت به لطف خدایش با زن سرما یه داری بنام خدیجه آشنا شد و او آن پیا مبر اسلام آینده را به سمت چوپان خود پذیرفت، و پس از آن او را به حیث متصدی تجارتی خود گماشت. اما محمد چون محرومیت های زیادی را پشت سر گذاشته بود، وظایف خود را طوری انجام میداد تا اعتماد بیشتری خدیجه را حاصل نماید و بدان سبب بود که چون خدیجه نیازی به چنان مرد جوان و کارکشته داشت تا با او ازدواج نمایند و محمد چوپان در آن زمان نیز آن پیشنهاد را که در خواب و خیالش ندیده بود قبول فرمود و شکر الله (ج) را بجا آورد. زیرا پس از آن ازدواج پُربرکت و مبارک با خانم خدیجه بود که با فرشته الله در کوه حراء آشنا شد، و قرآن عربی را بوی آموخت...

زندگی محمد پس از آن ازدواج پُربرکت رونق قابل ملاحظه ای گرفت و با استفاده از آن فرصت طلایی بود که در حین سفرهای تجارتی خود به مناطق یهودی نشینی چون (شام، سوریه، فلسطین و عراق و...) با یهودیان و مسیحیان تماس حاصل نمود و همانگونه از فیض آن ازدواج مبارک در طی سفرهای تجارتی اش با یهود و نصارا بود که در قرآن خود ساخته خود آنها را اهل کتاب می نامد آشنا شد و بدان واسطه به متون تورات و انجیل اوشان دست یافت و با استفاده از آن کتب دست نویس سران آنها بود که عملاً به ایجاد یک آئین جدید سرکوب گرافتاد و آن را طوری با خود آورد که همان عقده های ناشگفته او را حل نمود و همچنان به حیث مدافع سیاسی

و اجتماعی و حتی مدافع ارضای جنسی خود آن مبارک قرار گرفت که ما آن همه را در تازینامه وی، بخصوص درسوره احزاب قرآنش بازتاب یافته. پس همان بود که آن مرد تشنه به قدرت و نبوت به تمامی آن خواسته های گویا مشروع خود نایل آمد و نه تنها آن دشمنان تاج و تخت خود را قلع و قمع نمود، بلکه به فضل الله (ج) به آغوش زنان عرب و عجم، یهودی، و مسیحی و..... خود را رساند که آن فضل و مرحمت را طوریکه اشاره نمودیم اغلباً درسوره احزاب قرآنش بازتاب خواهیم داشت و اوبا گردن بلند، اما وجدان پائین بدان عمل فرمود و آن همه را چون شیرمادر به خود حلال دانسته اند، که ما به افشای آن از خود گویا قرآن مبارک خواهیم پرداخت.

خوش قسمتی های بعدی آن مرد عرب را که میتوان آن را نیز چون خُرمای و ثواب نامید آن بود که عملاً به آن قدرت سرکوب گری که ما به آن اشاره نمودیم رسید. زیرا از فیض آغوش گرم و نرم و پُربرکت خانم خدیجه (رض) بود که از راه تجارت با اهل کتاب آشنا شد و از آن طریق احکام تورات و انجیل و حتی زبور داوود را آموخت و در نتیجه آن به تمام اوامرو نواهی آن کتب دست نویس یهود و نصرا دست یافت و آن همه را بحیث احکام الله نامرئی در متون قرآن خود جا بجا ساخت و به زبان عربی بنا م قرآن و یا گویا کلام الله تدوین نمود و اضافه از آن آن مرد عیار عرب به مسائل حسابداری و کتاب داری نیز از برکت آن سفرهای تجارتي دست یافت که ما به هیچ صورت نمیتوان او را یک آدم گویا بی سواد دانست. طوریکه مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن آن اتهام بیسوادی را بوی وارد ساخته اند، تا قرآن آن عرب گویا بی سواد چسپ آسمانی پیدا کند، و حتی اولین آیه قرآنش را از روی همان پلان شیطانی، توسط فرشته گویا الله به نام جبرئیل به وی طوی ابلاغ داشته و خود را به اصطلاح عام به کوچه حسن چپ زده و در جواب آقای جبرئیل، که گویا بزبان عربی بوی گفته بود: اِقْرء بِسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... اما محمد در جواب گفته است: ما أَنَّهُ بَقَارَةٌ.. من با سواد نیستم و قرآن را قرائت کرده نمیتوانم... درحالیکه هرگز چنان نبوده بلکه آن یک هنر شیطانی بود که گویا این عرب بی سواد، از همین امروز بفرآگیری علم و قلم پرداخته است. درحالیکه ما عملاً ثابت خواهیم ساخت که قرآن با زتابی از کتب قبلی یهود و نصارا بوده و در جمع آوری مطالب آن ها خود محمد و همکاران قلمی وی که نام های شان بحیث

کاتبان قرآن در آن مُشخص شده، نقش برجسته داشته اند. اما با آن هم شوربختانه همان همکاران قلمی او که ما آن‌ها را چهارکلاهان عرب مینامیم در تدوین این تازی نامه ملاحظات نقد گونه خویش را چون نظریات محمد با سواد در آن بازتاب یافته داشته اند که ما آن ملاحظات آن‌ها را در همین اثرافشاکر خود افشا خواهیم نمود که یکی از آن‌ها داماد خود آن حضرت بنام علی بن ابی طالب بوده. زیرا واکنش های علی، علیه اسلام نسبت به قرآن ثبت تاریخ اسلام است. اما نقش خانم خدیجه را که در جمع آوری مطالبی از تورات موسی و انجیل مسیح در آن برجسته شده نیز نباید فراموش کرد. زیرا از فیض و برکت آن خانم بود که نه تنها محمد (ص) بدان خرمای شیرین و ثواب آخرت دست یافت. بلکه در قرآن سازی نیز دست بالا داشت، و بنا بر اظهارات تاریخ عینی آن زمان از خویشاوندان نزدیک خدیجه بنام ورقه بن نوفل احکام انجیل را آموخت که می باید حق استادی آن یهودیان و نصرانیان راجا می آورد که یقیناً بجا آورده است. زیرا خود قرآنش فرموده است که: مَنْ تَعَلَّمَهُ حَرْفًا فَهُوَ مَوْلَانِي (وما وما علينا الا البلاغ)

مطلب جالبیکه ناشی از الهام خدای پدرو توسط فرشته در انجیل مسیح بازتاب یافته و محمد عرب که تا کنون لقب (ص) وسلم را بخود نگرفته اما اودر طی آن سفرهای تجارتي خود به کتب یهود و نصارا دست یافت و آن را در قرآن خود وارد ساخت و منحيث وحی الله به عرب جاهل وانمود ساخت و سپس آن را تا زیان عرب به زور شمشیر و چماق بر عجم بی خبر و چشم بسته تحمیل نموده اند و متن نخست آن آیات مبارک را از انجیل متی داریم که ما آن را چون مُشت نمونه خروار در این قسمت از افشاگری های روشنگرانه خویش به رخ جهان اسلام عزیز خواهیم کشید و شما خواننده گرامی در آن راستا منتظر برداشتهای سراسر این قرآن از کتب یهود و نصارا نیز خواهید بود، و اکثر آن مطالب به همان سفرهای تجارتي محمد ارتباط مستقیم داشته که از فیض بی بی خدیجه به آن دست یافت و آن مطلب در آیات ۲۱ تا ۲۳ انجیل دست نویس متای باجگیر طور یست که آقای متی در آن آیات عیسی مسیح را بنام عسیای (نا صری) نامیده و آن بدان دلیل بود که وقتی یوسف از ترس هیرودیس، همسر خود را بنام مریم ما در مسیح را همراه با خود مسیح نوزاد از بیت لحم برداشت و به مصر سفر نمود. اما بنا بر بیان انجیل متی، فرشته خدای پدر در حین بازگشت از مصر در خواب یوسف ظاهر شد و به او گفت: بر خیز، و کودک و مادرش

را بردار و به سرزمین اسرائیل بازگرد. زیرا کسی که قصد کشتن پسر ت را داشت و منظورش همان (هیروود یس پادشاه بیت لحم) بود مُرده است. پس یوسف کودک و مادرش مریم را برداشت و راهی سفر بسوی اسرائیل گردید. اما بارد یگر در طی سفر تو سط آن فرشته دریافت که هرکلاس پسر همان هیروودیس جا نشین پدرش شده و او در یهودیه اسرائیل سلطنت میکند. بناً یوسف از پسر هیروودیس نیز ترسید و راهی ایالت دیگری بنام (نا صره) گردید و در آنجا مدتی با مریم و مسیح زندگی اختیار نمود، و بدان سبب مسیح (نا صری) لقب گرفت، و قرآن عین لقب رابه مسیح قایل شده، اما مُفسرین آن آن لقب را طوری و نمود ساخته که گویا مسیح را نسبت به نصرانیت اش نا صری لقب داده اند. در حالیکه چنین نبوده و نیست. پس شما خواننده عزیز به متون اصلی به انجیل متی مراجعه نموده و منتظر برداشتهای ناقص د گر این تا زینامه از انا جیل دست نویس افراد معلوم ا لحال زمان در بخش دوم این اثر افشا گرما بوده با شید.

خواننده عزیز! طوریکه ما قبلاً و عده داده بودیم، که آن همه برداشتهای د ز دانه اعراب ر هزن را در بخش دوم بررسی خویش از انا جیل مسیح افشا خواهیم نمود که چگونه آن همه را آن ر هزنا م کلام گویا الله بطور جانب دارا نه بنفع آئین نو بنیاد اسلام وارد قرآن شان ساخته اند. اما در حقیقت بازتابی از کتب یهود و نصارا بوده که آن مرد زرنگ و با سواد آن همه را به کمک همکاران قلمی خود بسرقت برده اند. همچنان در متن آیه ۷۲ سوره مائده پس از صدها سال زنده گی و مرگ مسیح پسر مریم تهمت شده که گویا او از مسیحیت بازگشته و به اسلام اعراب جاهل رو کرده و آن تهمت را با جملات عربی (وَلَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيْحُ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ اَعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ اِنَّهُ مَن يُّشْرِكْ) و انمود شده و چنین ترجمه شده: هر آینه کافر شدند کسانی از بنی اسرائیل که گفتند: مسیح پسر مریم خدا است. اما خود مسیح در جواب آن ها گفته بود که من الحمد لله یک مُسلمان هستم و شما نیز الله (ج) را بپرستید! خدا نیکیه پروردگار عالمیان است. اما مُفسر کار آزموده تراز الله اصل مطلب را از همانجا آغاز کرده اند، و ما آن را افشا نمودیم که چگونه مسیح نا صری لقب گرفت و پیروان او را نصارا میدانستند. در حالیکه در متن آیه فوق از یهودیان و یابن اسرائیل شکایت شده نه از نصارا و یابن مسیحیان گویا تازه به اسلام رسیده. به هر حال! مُفسر کار آزموده تراز الله موضوع

تثلیث را نیز در تفسیر آیه فوق روی دست گرفته که مسیحیان آن را ورد زبان خویش ساخته و مفسرین قرآن آن را با دروغ شا خدارشان چنین بازگنوده اند: قرآن ما در این آیه ایمان نصارا (مسیحیان) را از جانب الله (ج) توضیح میدارد که چگونه آن‌ها به معیار حقیقت پا بند مانده اند. زیرا تعدادی از آن‌ها از زبان مسیح پسر مریم گفته اند که ما الله مسیح را می پرستیم که ربّ عالمیان است. اما بعضی از آن‌ها تثلیث را زم زمه میکنند و می گویند که مسیح یکی از آن سه است (سه گانه) که نخست خدا، دومی مسیح، و سومی روح القدس، و هر سه را یک خدای واحد میدانند. همچنان نام نصارا بر پیروان مسیح از آن جهت گذاشته که (گویند) مسیح (ع) را نا صری میگفتند. پس پیروان او نصارا نام گرفتند. اما مفسر این قرآن رونوشت آن را نمیداند که به اصطلاح عربها وجه تسمیه آن نام گذاری همان بوده که نویسنده حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین آن را افشا نمود. اما آن رهنان عرب تنها این را میداند که مسح را نا صری میگفتند و بس. پس نویسنده این قرآن روی زمین بر این اظها رات متن و تفسیر آن قرآن جا نب دار اضافه میدارد که بلی! مسیح از نظر عقلی پسر خدا است. زیرا خود همین قرآن چند پهلودر آیه ۲۵۳ سوره بقره مسیح را با روح القدس فضیلت داده که حتی مُرده‌ها را زنده کرده میتواند، و جای خدائی را بنوعی بوی قایل شده، اما موسی و محمد برخلاف او، با مُعجزات ریسمان بازی شان فضیلت کسب کرده اند. پس مسیح به مراتب قدرتمند تر و با فضیلت تر از آن دوی دیگر بوده و در عین حال او را میتوان پسر خدا نامید. زیرا وقتی از نظر قرآن و انجیل، که هر دو ناشی از حی همین الله قرآن و نمود شده اند، مسیح از روح القدس خدا آفریده شده. پس واضحاً نسبت وی با خدا یش فرزندی و پدیری خواهد بود. در غیر آن با ید جهان اسلام و مسیحیت پذیرفته با شند که مادرش خانم مریم زنا کار بوده و این پسرک نیز حرا می بوده است. (استغفر الله والیهوه) پس امید است شمشیرکشان اسلام و یهود دانسته با شند و دست از خشونت علیه دین مسیح دست بردارند، و با اینگونه دشمنی های جانب دارانه و تفرقه افکنانه خویش علیه ملت های گویا بی دین قرار نگیرند. پس بنا بر این توصیه انسان دوستانه خویش، شمشیرکشان و چماقداران یهودی و مسلمان را به اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ دعوت میداریم، و هم چنان کاتبان قرآن را متوجه اقتباسات دزدانه قرآنش از کتب یهود و نصارا ساخته تا بطور مُستند بدانند که حتی یک آیه آن ناشی از وحی الله شان نبوده و دگر به

او امر و نواهی این تازی نامه با ورندا شته باشند. (وما علنا الا البلاغ) اما در رابطه به انکه چگونه آن عرب چوپان زاده و شترچران، اما موقع شناس آیات قرآنش را به نفع یهود و نصاری عیار ساخته است. مرو رگذرای خواهیم داشت از خود قرآن مکی وی و بعداً به جزئیات و ضرورت زمانی آن آیات خوهم پرداخت که این بنیانگذار اسلام، بر خلاف آیات خونین مدتی آن با دشمنان دین و رسالت خود مدارا میکرد، ولی در آیات مدنی چون قدرت مادی و نظامی آن مرد عرب تقویت یافت، دست به شمشیر و چماق زد و آن‌ها را در هر جا بیکه دریافت قلع و قم نمود.

(الله اکبر)

در قرآن مکی، آیات زیادی بنظر میرسد که در را بط به حفظ و احترام عقاید دینی یهودیان و مسیحیان بازتاب یافته اند و حتی تا سال نخست زنده گی محمد در مدینه نیز شیوه آن دام گستری را طوری در پیش گرفت تا اگر بتواند آن‌ها را بدین نوبنیادش دعوت نماید. اما پس از آنکه بُنیه مالی و نظامی آن مرد عرب رونق گرفت، آن ماست مالی‌های وی دقیقاً در زمان جنگ (بدر) تغییر یافت و نخستین تقابل میان مسلمانان و یهودیان در آنها پدید آمد. اما قبله آن‌ها را بنا م بیت المقدس حفظ نمود و نماز پنجگانه خود را توأم با مسلمانان تازه به اسلام رسیده بدان سو ادا نمود، و همچنان آن عرب زرنگ مسیحیان را نیز تا آن زمانی مورد تأیید و حتی ستایش خود در قرآنش قرارداد و آن‌ها را دشمن آشتی پذیر اسلام نوبنیاد خود دانست و حتی الله خود را با خدای یهود و نصارا همتا دانست و به اوشان گفت که خدای شما و خدای من یکی اند و نباید بر سر او دعوی داشته باشیم و رفت و آمد و همزیستی اوبا نصارا نسبت بدان خویشاوندی برایش یک امر عادی بود. اما پس از آن آهسته، آهسته قدرت نظامی آن مرد شمشیرکش در مدینه تقویت یافت و بدان تنا سب جملات خونینی را در تبانی غیب الله (ج) در قرآنش وارد ساخت تا بلاخره در آیات بخشی از قرآن مدنی بر هیچ کدام از گروه یهودیان و مسیحیان رحم نکرد و حتی لحن آیات نرم و گرم زمان مکی قرآنش نسبت به آیات خشونت بار مدنی تغییر یافت که ما بوقت و زمانش آن همه را افشا خواهیم نمود. اما حال اجازه دهید تا از همزیستی محمد (ص) با نصارا که حتی در قرآنش آن‌ها را طوریکه اشاره نمودیم، نسبت به یهودیان مهربان دانسته و در آن راستا روایات تاریخی و حتی چشم دید مسیحیان و یهودیان زمان نیز موجود است که از آن‌ها احکام تورات و انجیل را آموخته، زیرا محمد در آن زمان بر سالت

خود ساخته خود نرسیده بود آن‌ها را اهل کتاب می دانست و تا امروز آن عبارت بین علمای اسلام و مفسرین قرآن معروف است که یهود و نصارا را اهل کتاب میدانند. همچنان تاریخ در رابطه به برداشت‌های محمد (ص) از ورقه بن نوفل پرده برداشته که او یک مرد مسیحی و یکی از نزدیکان خدیجه همسر محمد (ص) بوده و همانگونه از دیگر مسیحیان و یهودیانیکه حتی در سوره قصص و دیگر سوره‌های قرآن از آن‌ها سپاسگزاری صورت گرفته و بنوعی آن‌ها را مسلمان و انمود ساخته و حتی کاتبان قرآن با دروغ شاخدارشان نوشته اند که: که گویا وقتی اولاده آن اهل کتاب در عربستان قرآن را می‌شنیدند، می‌گفتند که ای کاش ما نیز مسلمان می‌بودیم و افسوس کنان گریه میکردند و.. که از نظر نویسنده حقایق تلخ، آنگونه دروغ‌های شاخدار آنها ناشی از همان پاس استادی محمد از مسیحیان بوده تا طبق آیه قرآن که فرموده است: (مَنْ تَعَلَّمَ حَرْفًا فَهُوَ مُؤَلَّئِي) آن حق استادی را بجا آورده است، که می‌باید آن‌ها را بحیث مولای خود ستایش می نمود و آن سپاسگزاری در آیات ۵۱ تا ۵۶ سوره قصص از یهود و نصارا چنین بازتاب یافته است: (وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. الَّذِي نَبَأَ تَيْنَهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذْ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا مَا (بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمُونَ أُولَئِكَ يُيْمِنُونَ أَجْرَهُمْ).. ترجمه: ما (من الله) کلام خود را یکی پس از دیگری به قوم یهود و نصارا و عرب فرستادم تا پندها و نصایح آن را بیاد داشته باشند و به من الله ایمان بیاورند. گرچه پیش از آن نیز به اوشان کتبی را بنام‌های (تورات و انجیل) داده بودم. اما آن کفار سنگدل به هدایات آن‌ها چندان توجه نکردند. اما وقتی قرآن را برایشان فرستادیم، خوشبختانه از بین همان کافران کسانی بودند که وقتی قآن ما را می‌خواندند، و میگفتند که این کتاب حق است و بر راستی از جانب الله (ج) به محمد (ص) نازل شده. حتی میگفتند که ما از پدران و اجداد خویش مسلمان بودیم. اما الله را شکر که امروز بار دیگر از دل و جان مسلمان شدیم. پس الله سبحانه و تعالی به آن گروه وعده نیک داد و روزی این وعده تحقق خواهد یافت. زیرا به سخنان بیهوده کتب قبلی شان گوش نمیدهند و به قرآن کنونی ما برگشتند و یکدیگر را در آن راستا همکاری میکنند. زیرا آنچه که من الله از رزق و روزی برایشان عطا کرده‌ام، آنها نیز از آن زکات میدهند، صدقه میدهند و همچنان از کارهای بد، دوری می‌ورزند و کردار اسلامی را در پیش می‌گیرند. اما تو محمد در نظر داشته باشی که

آنها را تنها من الله اگر بخواهم براه راست آورده میتوانم، نه تو محمد. پس در آن راستا زیاد تلاش مکن.) نقلاً از ترجمه و تفسیر آیات فوق.

نویسنده حقایق تلخ در رابطه به این دروغ شاخدار قرآن اضافه میدارد که نشاید آن خردمندان زمان چنین احمق شده باشند و از آئین اجداد شان که خمیرمایه اصلی این دین نوینیا بوده برگشته باشند، که اصلاً متن دوم آن که تورات و انجیل اند. ایمان آورده باشند، و همچنان از یک خدای زنده خویش که ظاهراً از نظر منطق موجب تسلی آنها بوده برگشته باشند، و به یک خدای نامرئی و ناشناخته در آن زمان تا این زمان ایمان آورده باشند. پس بنابراین استدلال علمی و منطقی نویسنده حقایق تلخ که جایگاه خود را در تاریخ آینده بحیث قرآن واقعی روی زمین حفظ خواهد کرد، آیه را با جملات عربی (لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) نثاران جاهلان و دروغگویان عرب ساخته که علیه الله سبحانه و تعالی اتهام بستند که گویا او به یهود و نصارا گفته است که (خوب است شما از آئین کهنه و بی بنیاد خویش برگشتید و به آئین نوینیا تازی روی آورده نئید.) در حالیکه نظریه اظهارات همین الله (ج) در همین قرآن که به حیث کلام همین الله (ج) وانمود شده فرموده است که: تورات و انجیل را نیز من به موسی و عیسی وحی نموده ام. پس بدان دلیل نباید اعراب جاهل تلاش میورزیدند تا همان اهل کتاب را از دین همین الله برگردانند و بین بندگان الله واحد تفرقه ایجاد نمایند. بناً لعنت الله بر آنها یک امر ضروری و شرعی خواهد بود، و اما اگر علمای اسلام عزیز کدام سوال نقد گونه و پاسخی را حتی با شمشیر و چماق در نظر داشته باشند. نویسنده این حقایق تلخ حاضر است، و با زبان پشتوبه و وضاحت می نویسد که: دا گز، دا میدان.

ما تا اینجا دانستیم که ادیان اساطیری بحیث خمیرمایه ادیان سه گانه توحیدی شناخته شده اند و ظهور آن ادیان اساطیری نیز ناشی از نا شناخته های طبیعت بوده که انسان بی دفاع زمان را در زیر فشار گرفته و او نیز هر کدام از آن طبیعت خشن و ناشناخته را به حیث نجات دهنده خود پذیرفت. طوریکه این ادیان خونین توحیدی در نتیجه گذار و سیر تکامل تاریخی از همان ادیان اساطیری شکل گرفتند و تاریخ بشریت را برخلاف آن ادیان بی آزار اساطیری به رنگ خون نوشتند، و اما طوریکه اشاره نمودیم، همه آن آئین های اساطیری و توحیدی ناشی از ترس انسان بی دفاع از ناشناخته ها بوده اند که انسان را زیر فشار گرفته و راه نجات خویش را در انتخاب آن ادیان و خدا یان متعدد آنها جستجو میکردند، و بالاخره آن سیر

تکامل در عرصه ادیان بجایی رسید که سه خدایان مرئی و نامرئی را نه تنها بحیث نجات دهنده و جامع الکملات از آن مصائب ناشی از طبیعت شناخته شدند، بلکه انسان پیش رفته تر جامعه آن‌ها را به حیث نجات دهنده از آتش سوزان جهنم و عذاب ملائک نیز شناختند. البته با این شرط که اگر انسان منتظر به آن نجات‌های پا در هوا توسط این خدایان زنده و مُرده یهودی، مسیحی و مسلمان بوده باشند، و همچنان از آنها باید اطاعت و پرستش نماید. در غیر آن همان عاصی و همان جنم و همان شلاق و تازیانه فرشته گان عذاب و آب جوشان که همه را همین خدایان برای سرکشان از او امر و نواهی خویش فراهم ساخته اند. اما با آنهم نویسنده حقایق تلخ در آن راستای دین فروشی توسط دلالان آن‌ها در بدل بهشت موعودی که قرآنش آن را یک خرید و فروش بین الله و بندگان در آیه ۱۱۱ سوره توبه بازتاب داده. و اما نویسنده حقایق تلخ، به تمام انسان‌های لرزان و هراسان از آن عذاب جنم و عده قطعی میدهم که روزی از فیض علم و دانش امروزی از چنین عده‌های پای در هوا ترسانند نجات خواهند یافت. اما باردیگر خطاب به خواننده عزیز تأکید میدارم که شما از فیض علم و دانش تان آن همه بلاهای آن جهانی و این جهانی را دفع خواهید کرد و بر همه آن آفات پُشت پا خواهید زد. پس نیا زی بدان خرید یک به قیمت جان تان می‌انجامد ندارید، و آن تنها از فیض علم و خرد شما نسل‌های امروز و آینده مربوط خواهد بود، تا تمامی نا شناخته‌ها را با علم و دانش خویش بشناسید، و دیگر به نا شناخته‌ها ایمان نخواهید آورد و همچنان فریب این کتب اساطیری را توأم با شیطنت‌های دلالان آن‌ها نخواهید خورد، پس امید است شما خواننده عزیز و نسل‌های آینده از این به اصطلاح بچه ترسانک‌های خدایان مرده و زنده و یا هیولای آسمانی نترسید.

(وما علینا الا البلاغ. آمین)

نقدی بر اظهارات کتب آسمانی از آدرس زمین

نقد نخست ما بر آفرینش کائنات و آدم خاکی بوده و آن این است که آیا خدایان مرئی و نامرئی یهودی و مسلمان با کدام منطق علمی شان که یکی از گرسنگی بدرخیمه ابراهیم رفته و با همراهان اسرائیلی اش گوشت گوساله نوش جان میکرد و ساره همسر آن پیامبر خود را با بی حیائی خود حامله ساخت؟ و خدای دیگری بنام الله در غیابت بسر میبرد، و هر دو هیولای آسمان و زمین مدعی اند که آن آفرینش افسانوی کائنات و آدم حاصل کارشش روزه شان بوده است؟ و بندگان خویش را در آن آفرینش

شش روزه کائنات و آدم خاکی اغفال نموده اند. درحالیکه انسان‌های دویا گوشتی با سابقه بلونها صد سال بر روی زمین زندگی دارند؟ و اما این خدایان مرده وزنده با دیده درائی خویش موجودیت این جهانی که خود در آن بسرمیبرند انکار کرده‌اند. درحالیکه جهان خرد و دانش به تائید از این انتقاد ما این آفرینش شش روزه را از سه قرن بدین طرف بحیث نقطه ضعف هر سه آئین توحیدی دانسته و آن را مورد تمسخر خویش قرار داده‌اند. زیرا همین ادیان توحیدی بودند که با این داستان سرائی‌های خویش مانع گسترش جهان خرد و دانش گردیده و در برابر تمامی آن واقعیت‌های مربوط به زمین، آسمان، مه و خورشید و دیگر منظومه‌های شمسی بلیون‌ها صدساله که هنوز هم تعداد آن‌ها ناشناخته مانده انکار کرده‌اند؟ و با دیده درایی خویش جملات نخست تورات را که گویا زمین خالی بود و خدا آسمان را در روز نخست کاری خود آفرید، روز دوم آب‌ها و اقیانوس‌ها را بوجود آورد و روز سوم و... این همه را یهودیان زمان بروی کاغذ سفید ب رنگ سیاه نوشته و نام آن را تورات گذاشته و اعراب جاهل آن همه را کاپی نموده و نام آن را قرآن گذاشته‌اند، و آن را بطور بیشرمانه به حیث ناشی از الهام و یا وحی الله خویش به انسان خردمند تر آن‌ها عرضه نموده‌اند. پس بنا بر چنین اظهارات بی‌پایه تورات موسی، که انجیل مسیح در آن موارد چندان دخالت نکرده، و اما قرآن آن اسطوره‌ها را با اندک تفاوت نسبت به متن نخست قرآن. کتاب یهودیان مورد تائید قرار داده و این جهان پهناور میلیون‌ها ساله را حاصل کار ۶ روزه الله نامرئی و غایب از صحنه کارزار دانسته و همانگونه از آفرینش کائنات بلیون‌ها ساله چشم پوشی نموده و حتی متاسفانه هر دوی این کتب اساطیری یهودیان و مسلمانان، ابراز واقعیت‌های تاریخی را موجب کفر و الحاد دانشمندان امروز و دیروز دانسته و شکنجه و مرگ را بدنبال داشته‌اند، و حتی یکی از علمای بزرگ یهودی بنام (جیمز) کاهن اعظم ایرلندی قرن هفتم با نهایت وقاحت خود اعلام داشته که او بر اساس بررسی‌های خود از متون مذهبی دریافته که این آفرینش ۶ روزه دقیقاً ساعت ۹ صبح روز دوشنبه، ۲۶ اکتوبر صورت گرفته و یهودیان جامع الکمالات آن روز را بحیث تقویم رسمی یهود شناخته‌اند و سال کنونی ۲۰۲۲ میلادی ۵۷۷۶ را سال آفرینش این دنیای پهناور دانسته‌اند که از آن جمله، (۵۷۷۶) ۱۰۷۵ سال فاصله میان آدم و نوح، ۹۱۱ سال و فاصله بین نوح و ابراهیم، و ۱۸۳۱ سال فاصله میان ابراهیم و عیسی

مسیح را تخمین نموده اند. پس ما استفاده از منابع معتبر تاریخی، از جمله اثر ارزشمند زنده یاد شعاع الدین شفا، که زیر عنوان تولد دیگر بچاپ رسیده، و هم چنان با استفاده از منابع معتبر تاریخی دیگری که نویسنده این حقایق تلخ، افتخار آنها را داشته، جواب خواهد داد. اما قبل از آن اجازه دهید تا ما نیز با استفاده از اظهارات آقای جیمز، در کتاب مقدس یهودیان در مورد تاریخ تولد آن آفریدگان گلی و با دی و توسط گویا خدایان شان چند سطر بنویسیم تا اگر پیروان یهودی و مسیح و مسلمان خواسته باشند، روز تولد آن هیولای یهودی و عربی را چون روز تولد مسیح و محمد تجلیل نمایند. پس شما خواننده گرامی رابه همان متن با بیل که زیر عنوان (از آدم تا نوح) در باب ۵ کتاب پیدا یش بازتاب یافته و ما مروری بدان داشتیم جلب میدارم.

خواننده گرامی ما در نظر دارد که اولین جمله آن قسمت در را بطه به بررسی کنونی ما چنین بازتاب یافته است: هنگامی که خدا (بهبوه) تصمیم گرفت تا انسان را شبه خود بیافریند. آدم را از خاک آفرید. (آدم خاکی، شبه خدا) خدا آدم را بر روز ششم کاری خود آفرید و او را برکت داد. اما وقتی آدم بسن ۳۰ سالگی رسید، پسرش شیث از حوا بدنیا آمد. (خواننده گرامی ما در نظر داشته باشد که خدای زنده و یهودی تبار آدم، از آفرینش فرزند ان اولی آدم اکار کرده و سلسله اولاده خود را از فرزن سوم و حتی از دختری که می با ید همسر پسرش هابیل بوده با شد آغاز کرده و تورات موسی آن سلسله را چنین ادامه داده است)

آدم پس از تولد پسرش (شیث) ۸۰۰ سال دیگر زنده مان، و بلاخره گی در سن ۹۳۰ سالگی وفات نمود و کتاب مقدس این سلسله را با مهارت شیطانی خود باید ابهام واضح از نظر تاریخ تولد و مرگ آن سلسله بیان داشته، اما نویسنده حقایق تلخ، از فیض دانش اندک خود تلاش ورزیده تا آن ابهام را رفع سازد، و آن بدین گونه که تولد آدم را بنا بر روزهای کاری خدای یهود، از روز ششم آن روز محاسبه نموده اند. زیرا در ختم آن روز از نظر تورات موسی به استراحت خود پرداخته و بعداً در مورد آفرینش حوا از بدن آدم اقدام فرموده است. پس بنابراین خلقت آدم خاکی با در نظر داشت تاریخ فرضی آفرینش کائنات از نظر کتاب پیدایش و بخشی از تورات موسی، ۵۷۷۱ سال قبل از امروز، اعتبار از تاریخ چاپ این اثر صورت گرفته و جمعاً ۹۳۰ سال عمر کرده است. پس ما آن سله را با ذکر سال تولد و مرگ یک تعداد سران دیگر یهودی و مسیحی، و مسلمان از آدم تا نوح چنین خلاصه می

سازیم. تا روز تجیل آنها به مُمین آنها معین بوده باشد. توجه نمائید. شیث ۱۰۵ سال داشت که از وی آنوش به دنیا آمد، از انوش نیز پسران و دختران زیادی بنیا آمد و در سن ۹۱۲ سال زندگی مُرد. قینان پسر انوش بود و او در سن ۹۰ سالگی پدرش بدنیا آمد و در سن ۹۰۵ سالگی خود درگذشت. به همین ترتیب، بنا بر اظهارات تورات موسی، که قران محمد از آن کدام کدام اطلاعی ندا رد، مهلل نیل پسر قینان بود و از او در سن ۷۰ سالگی مردی بنام (یارد) بدنیا آمد و از وی دختران و پسران بوجود آمد، و خود مهلل نیل در سن ۹۱۰ سالگی خود مرد. از یارد، در سن ۱۲۶ سالگی پسری بنام خونخ بدنیا آمد، و جمعاً ۹۶۵ سال زنده گی کرد و از خونخ در سن ۶۵ سالگی نیز پسری بنام متوشالح بدنیا آمد و خود، در سن ۳۶۵ سال زنده گی کرد، ولی چون مرد با خدابود، پس خدا او را به آسمان کشاند. از متوشالح در سن ۷۸۲ سالگی مردی بنام (لمک) بد نیا آمد، و خود در سن ۹۶۹ سالگی مُرد. نقلاً از کتاب پیدایش، باب ۵.

آخرین فرد از سلسله شیث، نوح، پسر لمک بود و او در سن ۱۸۲ سالگی پدرش بدنیا آمد، اما خود لمک در سن ۷۷۷ سالگی درگذشت. نوح در سن ۵۰۰ سالگی پدرش صاحب سه پسر بنامهای (سام، حام، یاقث) شد و بلاخره در سن ۹۵۰ سالگی پس از طوفان نوح درگذشت. از همانجا.

داستان طوفان نوح را ما نیز در بحث قبلی خود افشا نمودیم، و پس از آن از سلسله پسرانش، ابراهیم بد نیا می آید و او نیز بنا بر بیان کتاب یهودیان از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۹۱ قبل از میلاد مسیح میزیست، و از پسرانش اسحق و اسمعیل نیز در بحث های بعدی ما یاد آوری شده ولی قرآن از آن جزئیات اطلاع کامل ندارد. همچنان کتاب یهود بیان زنده گی داوود و سلیمان را نیز از سالهای ۹۷۰ تا سال ۹۹۰ تخمین نموده و بهمان ترتیب: زندگی و مرگ یوسف پسران یعقوب در این حقایق تلخ ما با استفاده از تورات موسی و قران محمد، در حوالی از تاریخ یاد ها نی شده، و بلاخره زندگی و مرگ مسیح تا زنده گی آخرین مردی بنام ملا کی نبی و حتی طوریکه ما در بررسی های خود بدان زمان تما س گرفتیم، هر چهار صد سال دوران بی خدائی نیز یاد آوری شده و بلاخره به تاریخ تولد محمد عرب و مرگ نا به هنگامش افشاگری صورت گرفته و نویسنده این قران روی زمین بدان افشاگری افتخار دارد.

خواننده گرامی! شما در نظر دارید که ما این قسمت را بگو نه نقد آغاز کرده بود

یم، و اما این خصوصیات مرگ زنده سرا یهود را بارد یگربه منظور خد مت بیشتری به سران دین اسلام و یهود، از تورات موسی تکرار نمودیم. اما زنده یاد شفا در ادامه از برداشت تاریخی خود، که ما در آستانه آن نقد خود قرار داریم، در رابطه به چگونگی آن آفرینش ۶ روزه خدا بیان زنده و مرده یهودی و مسلمان اشاره نموده و به تعقیب آن بداستان آفرینش از نظر کتب توحیدی پرداخته که صدها سال پیش از این کتب شیطانان نزد خردمندان زمان مطرح بوده و زنده یاد (شفا) در مورد آفرینش کائنات و آدم یک سلسله معلومات تاریخی ارائه نموده، و ما آن را بگونه نقد بر اظهارات کتب آسمانی تورات و قرآن چنین نقل میداریم.

(جمله آغازین کتاب پیدایش که در بخشی از تورات موسی بازتاب یافته و در آن آمده که پیش از آفرینش زمین خالی و تاریک بود و روح خدا بر روی لجه تاریک حکمروایی میکرد. همه و همه ترجمه کلمه به کلمه از حماسه آفرینش بابلی است که متن کامل آن راهمراه با توضیحات تاریخی مربوط به آن را در کتاب معروفی زیر عنوان (اسطوره‌ها و سنت‌های ژان بوترو) آشورشناس برجسته قرن حاضر (اغلباً قرن ۱۹) میتوان یافت و زنده یاد (شفا) با استفاده از آن متن حماسه آفرینش و برای استناد بیش تری در آن مورد چنین نوشته است: در آغاز پدید آمدن بنام (آپسو) یعنی آب شیرین و (تیمات) یعنی آب شور، لجه را به نام (جوس) بوجود آوردند و سپس (مردوخ) خدای بزرگ جهان، خود جریان زمان را برقرار میکند و بفکر آفرینش موجوداتی می‌افتد که می‌باید برای خدمت به خدیان آفریده شوند.

اسطوره مربوط آفرینش آدم از خاک و دمیدن روح زنده گی در کالبد وی نیز مربوط بدان منظومه بابلی مُتعلق به ۴ هزار سال پیش بوده و در آن عین همانگونه آمده است که: وقتی الهه (نین تو) اقدام به آفرینش آن افراد خدمتگزار خدا نمود. نخست خاک زمین را با خون یکی از خدایان زمان عجین ساخت و از خمیر آن قالب نخستین انسان را ساخت. همانگونه که در تورات موسی بازتاب یافته و ترجمه کامل آن در منظومه از کتابی بنام (وقتیکه خدا بیان زمان آدم‌ها را می‌آفریدند) بازتاب یافته و آن منظومه توسط (سا موئیل کرمر) در مجموعه از میتولوژی بین النهرین بچاپ رسیده و در آن مجموعه از خلقت آفرینش کائنات در ۷ روز نیز نام برده شده و شرح مربوط به هر روز آن بر روی لوحه از لوح هفتگانه کاوش‌های باستان شناسی در کتاخانه آشوربونی بعل در نینوا ثبت شده است. همچنان اسطوره آدم

وحوا و باغ عدن که از آنها نیز در تورات و قرآن نام برده شده در صفحات بعدی همین تولد دیگر با زتاب یافته، و ما از دامه آن داستان، چون تا اینجا مورد فهم خواننده رموز فهم ما قرار خواهد گرفت صرف نظر نموده و به مطلب بعدی در آن راستا که چگونه کاتبان قرآن محمد و تورات دست نویس موسی از آن داستان اساطیری برداشت زدانه نموده و آن را بحیث الهام خدای زنده اسرائیل، و یا وحی الله ناشناخته و نامرئی در آن زمان تا این زمان به موسی، و محمد، و نمود ساخته اند، و هر دوسران نا بکار عرب و عبری مدعی شده اند که گویا خدایان زنده و مُرده شان آسمان و زمین را در ۶ روز آفریده اند و یکی از آن‌ها بطور بیش‌رمانه مدعی شده که خدا در روز هفتم به استراحت خود پرداخته و دیگری آن را با سبک سری مورد تمسخر خود قرار داده، و آیه (قول هوَ اللهُ أَحَدٌ، اللهُ الصَّمَدُ... لم یلد ولم یولد ولم یکن له کواً احداً) را دلیل آورده است. پس این مطلب نقد گونه ما بر آن داستانهای اساطیری خدایان استراحت طلب و غائب از نظر انسان بوده تا مدعیان دروغین اصالت آسمانی تورات و قرآن بطور مستند بدانند که کتب مبارکشان از آسمان پایین نیامده، بلکه بازتابی از اساطیر ما قبل از این‌ها و مربوط به روی زمین بوده، که پس از صدها سال توسط بنیان‌گذاران ادیان یهود و اسلام، و حتی دین مسیح برنگ آسمانی و ناشی از الهام خدای پدر بر روی زمین کشانده شده اند، و ما آن همه را در همین حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین خود، با جزئیات آن پرواز و فرود این کتب شیطانی بحث‌های جالبی خواهیم داشت. اما اجازه دهید تا قبل از آن مطالب تحقیقی، به مطلب جالب تر از آن را از روی زمین و از اثریک انسان روی زمین بنام مرتضی (راوندی) زیر عنوان (تاریخ تحولات اجتماعی) چاپ تهران ایران داشته باشیم که مطلب مورد نظر ما در راستای آفرینش آسمان و زمین توسط خدای یهودیان و الله مسلمانان بوده، و در بخش نخست آن، عنوان (سرگذشت زمین و موجودات آن) بنظر میرسد و ما از آن مورد چنین می‌خواهیم. توجه نمائید. (کره زمین که امروز جولانگاه انسان‌ها و دیگر زنده جان‌ها است از روزگار قدیم بصورت کنونی نبوده بلکه زیاده از ۲ میلیون سال پیش به شکل توده گداخته و ما یعنی از خورشید بوده که این زمین از آن جدا گردیده است. پس نظریه همان تعامل است که تمامی عناصر این سیاره به صورت بخار (دخان قرآن) و یا گاز تشکل یافته است. آقای راوندی، همانگونه که کتب آسمانی از این نوشته وی استفاده

ناجانزبرده، در آن راستا ادامه میدهد که تا آن زمان آثاری از کوه و دریا وجود نداشت. اما پس از آنکه پارچه از آن توده های گداخته بشکل گاز و یا بخار از آن جدا گردید، پس از آن کُرّه ماه بدین شکل کنونی پدید آمد و آن توده آتشین به مرور زمان سرد گردید و در نتیجه آن ترکیب بود که عنا صرْمُختلف مواد شیمیایی بوجود آمدند و بلاخره به اثر کم شدن تدریجی حرارت کره زمین بود که قشر تازه بوجود آمد و سبب نزول باران بر روی زمین گردید و هوای آلوده و آمیخته به بخار را صاف ساخت و نور آفتاب بر روی زمین تابید.) خلاصه شده از تحولات اجتماعی صفحه ۱۷.

نقد بعدی ما در رابطه با داستان بهشت و یا باغ عدن است که در تورات و قرآن از آنها نام برده شده و نهرهای مملوء از شیر و شکر و مروارید و سنگ های قیمتی و غیره بوده اند و جای استراحت همیشگی برای مسلمانان تشنه لب در آن بهشت موعود معین شده و حتی زنان انارپستان نیز از نظر قرآن اساطیر اولین در آن حضور داشته و در خدمت مسلمانان عزیز قرار خواهند داشت... همه و همه داستان های اساطیری اند که تنها برای دلگرمی مومنین اسلام نسبت به علاقه مندی شان به آن نعمات الهی داد در آن بهشت پای در هوا به اوشان وعده داده شده که روزی گویا به آن نعمات دست خواهند یافت. (إِن شَاءَ اللَّهُ) اما از نظر نویسنده حقایق تلخ، همه داستان های اساطیری اند که بجز ادیان توحیدی، در ادیان دیگر چنین وعده های مزخرف و بی بنیاد به کسی داده نشده، طوری که هزاران ادیان دگر در این کره زمین همین امروز وجود دارند. اما تنها دین یهودی و مسیحی و مسلمان اند که به مومنین خویش چنین وعده های مزخرف را داده اند. آنهم برای مأمنین مربوط به همان منطقه خداخیزی چون اسرائیل، و عربستان ریگزار، و فلسطین. پس نویسنده کافربه هیچ صورت به آن وعده های مزخرف و پای در هوا با ورنخواهد داشت و منتظر آن نیز نخواهد بود. بنا بر این تصمیم انسانی خود با ادای (استغفر الله) بحیث یک انسان قانع به آن چه که در این دنیای نقد و زیبا در اختیار دارد قناعت نموده ولی تلاش خواهد ورزید تا بهشتی را بر روی زمین، برای خود و نسل های آینده ایجاد نماید و امید است همه ما به آن وعده های پای در هوا باور نداشته باشیم و وقت گران بهای خود را در آن موارد صرف نسازیم، و اما لازم میدانیم تا با استفاده از آثار نویسنده گان چیز فهم زمان از آنگونه داستانهای امیدوارکننده و بی ثمر پرده برداریم تا نسل های آینده ما بدانند که

چنین بهشت و آدم و حوا و زنان انارپستان و شیر و شراب ... در آن بهت موعده وجود نداشته که به مسلمانان در آسمان هفتم وعده داده شده، و اما آنچه که نقد و آمده اند در این روی زمین بوده اند. پس برای اینکه ثابت ساخته باشیم که آن همه وعده های خدایان یهودی و مسلمان، جز اساطیر بیش نبوده. توجه شما خواننده عزیز را به اسطوره بهشت روی زمین که دسترسی بدان آسان بوده است جلب میدارم. (اسطوره بهشت (باغ عدن) که در تورات و قرآن از آن نام برده شده و خدایانشان آنها آن را بنابر اظهارات تورات، در سمت مشرق دنیا بوجود آورده و آدم و حوا را در آن ساکن ساخته و از آن جفت خاکی و بادی نسلهای آینده را بوجود آورده، افسانه های دگری از سراسر آن از اساطیر بابلی اند که از راه زمین و آسمان وارد این گنجینه های اساطیری شده و با استفاده از آن وعده های در هوا به مسلمانان داده شده. در حالیکه در اساطیر بابلی آن بهشت در روی زمین قرار داشته و در اساطیر بابلی به نام (ایدنا) یاد شده و در اساطیر سومری بنام (ایدن) و حتی تصویر آن بهشت روی زمین و نهرهای چهارگانه آن بر روی دیوار کاخ سلطنتی با بل و متعلق به قرن هجدهم پیش از میلاد مسیح نقش شده و در اواسط قرن حاضر توسط هیئت باستان شناسی فرانسه کشف شد و آن را همین امروز در موزیم پاریس میتوان مشاهده نمود. همانگونه اسطوره خلقت آدم بصورت خدا از نظر تورات، و هم از نظر قرآن که در آیه ۱۴ سوره المؤمنون با جملات عربی (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) بازتاب یافته خواهد خواند. بنا آن همه اقتباس آشکاری اند از: اساطیر بابلی و سومری که در متن اصلی آن یعنی اساطیر بابلی زیر عنوان (خدا یان و آدمیان به یک صورت بوده اند) بازتاب یافته و در آن اساطیر نیز اعتقادی به زوج نخستین بوده که تقریباً در همه مذاهب باستانی قبیله از ادیان یهودی و مسیحی و اسلام عمومیت دارند. بطور نمونه: مثال: در اساطیر سومری، آن زوج شبه آدم و حوا عبارت بودند از: دوموسی، و اینانا، در اساطیر اکیدی و بابلی بنام مردوخ و سرپینت، و در اساطیر مصری بنام های اوزیس، و ازریس، در اساطیر هندی، بنام برهما و شاکتیس، و در معتقدات اوستایی به نامهای (مشیا و مشیا نگ) یاد شده اند.) از صفحه ۲۴۵ تولد دیگر.

مطلب نقد گونه علمی تاریخی دیگری داریم بر اظهارات بی بنیاد همین تورات دست نویس موسی و همراهانش، و قرآن روی نوشت محمد، هر کدام از آن اظهارات را به نوعی این کتب اساطیر اولین تائید نموده ولی از نظر علمی و تاریخی ادعا

های بی مورد این کتب گویا آسمانی بی بنیاد بوده و در این قرآن روی زمین (حقایق تلخ) آن بهشت موعود از آسمان هفتم بر روی زمین پایین آورده شده تا به دسترس هر انسان قرارگیرد و آن همه داستان های آن گنجینه های اساطیرالاولین را بر رخ جهان اسلام و جهانیان کشیده تا تمام بنیانگذاران ادیان توحیدی بدانند که چگونه آنها از زنده گی بهشت نشینان زمین بطوربیشرمانه انکار کرده اند و آن آفرینش بلبون ها ساله را نتیجه کارشش روزه خدایان زنده و مُرده خویش، آن هم از ۷ هزار سال پیش از امروز به انسان چشم بسته و انمود ساخته و مواد نخستین آن آفرینش را گلِ بوگین توصیف فرموده اند. پس پرسش نقد گونه ما بر اینگونه اظهارات بی پایه کتب آسمانی این است که آیا براستی خدای زنده یهود یا وغیب الله مسلمانان این آفرینش ۶ روزه را انجام داده اند؟ و یا اینکه بنیان گذاران ادیان توحیدی چنان داستان های اساطیری را با دیده درائی خویش بر ضد علم و خرد وارد کتب خود ساخته شان ساخته اند؟ گرچه ما از آثار ارزشمند پژو هشگران زمان، از جمله از اثر آقای علی (وزین خو) که زیر عنوان (دین چیست؟) بنشر رسیده بوضاحت در خواهیم یافت که دست اندرکاران این کتب اساطیری چنین داستان ها را از آنجا به سرقت برده و آن را منحصیث الهام و یا وحی خدایان مرئی و نا مرئی شان در این اساطیرالاولین با زتاب داده اند. پس پا سخ این پرسش ها را از متن اصلی آن داستان آدم خاکی و ابلیس آتشین از نظرتورات و قرآن، در اثر ارزشمند آقای (وزین خو) بدست خواهیم آورد که خوشبختانه به حیث متن اولی این کتب آسمانی شناخته شده و ریشه اصلی آدم خاکی و حوای بادی و ابلیس آتشین در روی زمین بوده و امروز خواهیم دانست که آدم و حوا کی بودند و چگونه با شیطان یا بلیس درگیر شدند و فرزندان آنها چگونه در تبنانی همان شیطان نیرومند بروی زمین خون ریختند و نسل های آینده آن ها تاریخ ادیان جهان را با خون انسان نوشتند. پس شما خواننده گرامی، توجه نمایید به آن داستان آفرینش برادران ها بیل و قابیل، پیش از تورات و قرآن از اثر آقای وزین خواز آدرس روی زمین.

(اهورا مزدا، نخست کیومرث را بیافرید، او ۳۰ سال سرگردان بود تا پسری داشته باشد. اما تا زمان مرگ خود صاحب پسر نشد. تا اینکه بلا خره در هنگام مرگ از او نطفه ئی از وی خارج شد و مدت زیادی آن نطفه در زیر خاک و اشعه افتاب محفوظ ماند، و پس از چهل سال از آن نطفه کیومرث، دو زنده جانی روئیدند و یکی از آنها

که مرد بودبنام (میشا) ود یگری زن بود بنا م (میشا یا) آنها پس از ۵۰ سال آن‌ها با هم ازدواج کردند و بعد از ۹ ماه از آن ازدواج، یک جفت نروما ده دیگری از آنها بوجود آمدند و به مرور زمان به ۷ جفت پسر و دختر رسیدند و پس از آن کلیه نژاد های مختلف از آن جفت اولی بد نیا آمدند. (نقلاً از اثر علی (وزین‌خو) ص ۱۸. پس بدین استناد تاریخی، داستان آفرینش آقای آدم و خانم حوا نیز اغلباً از این جا وارد تورات شده و پس از آن در قرآن راه یافته و اما کاتبان جاهل قرآن طبق عادت همیگشی خویش آن را بحیث وحی الله به محمد عرب وانمود ساخته اند. اما نویسندگان غافل و بیخبر (هر دو کتب اساطیری از این بودند که روزی ریشه اولی و اصلی داستان آدم و حوا توسط یک انسان روی زمین از قماش عجم آن سرقت رهنان عبری و عرب را پس از صدها سال از این دومی وجود خاکی و بادی، چون آدم و حوا، نطفه جناب اهورا مزدا از خاک روپها برون می آید و تمام داستان سرائی آن خرسواران و شترچرانان را بباد فنا میدهند.)

مطلب نقدگونه دیگری که خلقت ۶ روزه کائنات و جناب آدم را که همین تورات و قرآن مدعی آفرینش آن‌ها بدست خدایانشان شده‌اند، نیز این ادعای کتب آسمان اساطیری را بباد فنا داده و آن مطلب را نویسنده حقایق تلخ، از اثر علمی تاریخی عبد الحی ضحاک (گردیزی) توسط زنده یاد محمد آصف (انگ) بدست آورده که سالها قبل بنا م (تاریخ گردیزی) بنشر رسیده و در مراکز علمی و فرهنگی افغانستان بدان نام موجود بوده، که در رابطه به خلقت کائنات در (۶ گنبد) در آن نام برده شده که منطقاً برابریه آفرینش ۶ روزه خدایان توحیدی همگونی داشته که ما نیز با آن نظر آقای (گردیزی) موافق خواهیم بود که شاید نویسنده گان قرآن و تورات آن ۶ گنبد را با ۶ روز در اشتباه گرفته باشند و با جملات عربی که ورد زبان آن اعراب جاهل، و این عجم چشم بسته بوده با کلمات (فی سِتَّةِ ايام، ثُمَّ سَتَوَى عَلَی الْعَرْشِ) خلاصه ساخته اند. زیرا برداشت ما از آن همه داستان‌های اساطیری تورات و قرآن، در رابطه به آفرینش آدم و حوا و کائنات بوده، که گویا از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ این داستان‌های اساطیری پائین آمده‌اند. اما در نتیجه حاصل همان تکامل بیلیون‌ها ساله تاریخی آقای هورمزد خواهد بود که بلاخره به اسرائیل و عربستان رسیده و بعداً در اثر زنده یاد گردیزی در افغانستان بازتاب یافته است. طوری که ما قبلاً از اینگونه جفت متعدد از طرف واکناف جهان دیگری در همین

اثر افشاگر خود نام بردیم.

مطلب نقدگونه بعدی ما که گلیم داستان توراتی و قرآنی را در ارتباط به آفرینش اساطیری آدم و حوا و شیطان با خاک یکسان می سازد. از اثر آقای حسن عباسی داریم که زیر نام (از میترا تا محمد) بنشر رسیده و در بخشی از آن مطلبی داریم زیر عنوان (بشنو افسانه نوین آدم) و ما از آن بدون کم و کاست نقل می‌داریم تا جهان یهود و اسلام بدانند که چگونه آن نا مه‌ای مبارک توراتی و قرآنی پدر بزرگ و مادر بزرگ شان از آدرس روی زمین، به آسمان هفتم و لوح محفوظ کشانده شده و بار دیگر بطور مُعجزه آسا بحیث وحی الله و یا الهام آقای یهوه بروی زمین پا بین آمده و در اختیار موسای عبرانی و محمد عرب قرار گرفته اند. پس ما پیش از اینکه بدان مطلب از اثر آقای حسن عباسی پرداخته و موجب افتخار ما خواهد بود. باردیگر احتراماً نه تذکر می‌دهیم که متأسفانه آن خرسواران و شترچرانان بیخبر از روزی بودند که داستان آدم و حوا از روی زمین سربرون میکند، نه از آسمان هفتم. همچنان جای مسرت است که با لایحه در اثریک مرد عجمی دگری در حقایق تلخ وی سربرون میکند، که حتی از باغ عدن و یا بهشت قرآن در سرزمین ایران کنونی بشما خواننده عزیز اطلاع می‌دهد. توجّه نمایید. (آدم یک بشری بود که در (نجد ایران) زنده گی میکرد، اوبه خاطر خطا های جنسی زیادیکه مُرتکب میشد، از نجد ایران به سرزمین بین النهرین توسط فرمانده شهر (شوش) تبعید گردید. فرمانده شهر شوش که به (رَب) معروف بود آن آدم خطاکار را پیش آن تبعیدش به نوعی مقطوع النسل نمود و سپس با همراه با همسرش (حوا) او را به منطقه ئی بنام (برهوت) در صحرای سینا تبعید نمود. زیرا رَب نمی خواست که آن آدم خطا کار نسل‌های نا با بی را چون خود اوبجا بگذارد. آدم و حوا در آن صحرای بین النهرین تنها نبودند. بلکه انسان‌های نخستین استرالیایی که آنها در آنجا تقریباً ۴۰ هزار سال سابقه تاریخی داشتند و همچنان انسان‌های سُرخ پوست آمریکائیکه از ۵۰ هزار سال پیش در آن صحرای سینا زنده گی میکردند، علاوه بر آنها بومیان سیاه پوست آفریقایی که آنها نیز ده‌ها هزار سال قبل از این آدم و حوائیکه تازه در آنجا تبعید شده بودند زنده گی میکردند، و آدم در آن هنگام تبعید خود با مردی از سیاه پوستان غول پیکر آفریقایی در آنجا آشنا شد که او از یک نوع درختی دارومی ساخت (دوا)، بیش تر آن دو را برای تداوی آنگونه افراد علیل می

پرداخت. پس بنابراین بود که آدم چون توسط فرماندار شوش (مقطوع النسل شده بود از آن حالت صحت یاب گردید و پس از آن تداوی میتوانست که از همسر خود (حوا) تولید نسل نماید، پس بنابراین بود که آن سیاه پوست غول پیکرا آفریقایی نسب بدان تداوی آدم (ابلیس) نام گرفت. پس وقتی آدم از آن مشکل بهبود یافت و با همسرش حوا همبستر شد و نسلهای نابابی را برخلاف نظر (رَب) که همان فرمانده شوش بود بدنیا آورد.) نقلاً از صفحه ۲۰ کتاب میترتا تا محمد، اثر حسن عباسی، پاریس چاپ چهارم، انتشارت هما سال ۷۰۱۴ آریایی میترایی.

آقای عباسی این داستان را طوری ادامه داده که عیناً مشا به همان داستان بهشت آسمانی است که در تورات و قرآن از آن نام برده شده، و اکنون ما باردگرا همان متن نخست آن کتب آسمانی، از اثر آقای عباسی میخوانیم، تا جهان یهود و اسلام بدانند که این داستان روی زمین نیز بحیث منبع نخست قرآن آسمانی شان بوده و به گمان اغلب، کاتبان قرآن از آن اقتباس نموده و منحیث وحی الله به محمد در آن مورد اطلاع داده است. (و أعلم الله والیهوه) پس ما نیز تا کید میداریم که داستان قرآنی آدم و حوا یقیناً از روی زمین برخواسته نه از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ، و نه آن بهشت در آنجا موقعیت دارد. توجه نمایید. (وقتی آن آدم خلاف کار، برخلاف نظر (رَب) که همان فرمانده بزرگ شوش بود و در بین مردم نیز از احترام زیادی برخوردار بود و علاوه بر آن از قدرت اهورامزدايي خاصی چون (مظهر توانایی) برخوردار بود و حتی جایگاه خدا را در بین مردم داشت، زیرا نیروی دیگری را برتر از خود نمی دید. اما آن آدم خطاکار بدون مشورت او به طبابت خود توسط ابلیس پرداخته بود و بعد از مداوا با همسرش (حوا) همبستر شد و به تولید نسل نابابی پرداخته بود. پس بنابراین سرکشی او که از امر (رَب) سرباز زده بود مورد خشم رَب قرار گرفت و او را از آن سرزمین بین النهرین بیرون راند. (همانگونه که خدای یهودیان و مسلمانان آدم و حوا را از بهشت گویا آسمانی برون رانده بود.) متن اصلی اظهارات فوق، در اثر آقای عباسی، زیر عنوان: از میترتا تا محمد صفحه ۲۰ و ۲۲. پس مدعیان دروغین اصالت آسمانی کتب اساطیری شان باید بدانند که بنابراین استدلال عملی تاریخی ما در این حقایق تلخ، که روزی بحیث قرآن روی زمین شناخته خواهد شد، و نویسنده آن به وضاحت می نویسد که: قرآن عربی آن اعراب جاهل به هیچ صورت از آسمان پایین نیامده، بلکه مجموعه از داستانهای

اساطیر بوده که حتی بدان سبب نام (اساطیرالاولین) بر آن گذاشته شده است. زیرا کاتبان آن حتی از نام آن آدم خلافکار را، توأم با راندن اوتوسط (رَب) ایرانی، ودخالته سیاه پوست آفریقایی بنام (ابلیس)، نسلگیری نابابی چون نسل آدم خاکی درقرآن عربی خویش نام برده‌اند. درحالیکه اصلاً آن نام ابلیس عربی نبوده وده ها نام دیگرفارسی وجملاتی چون جنّات عدنِ تجری من تَحْتِها الا نهار... درقرآن خود ساخته شان وجود دارند که ثبوتی براین اند که قرآنشان ازآسمان هفتم ویا لوح محفوظ پائین نیا مده است. (ازنویسنده)

مطلب نقد گونه بعدی ما برداستان توات وقران درمورد طوفان مرگبار نوح است که بنابراین کتب هلاکت بارتوحیدی، بحیث ناشی ازتصمیم خدایان یهود واسلام صورت گرفته که گویا چون بندگانشان ازعبادت وپرستش آنها سرباز زده بودند وبدان سبب، نه تنها این هیولای آسمانی آن بندگان بی دفاع خویش را، بلکه تمامی انسان‌های روی زمین را با تمامی زنده جان‌های روی زمین، اعم از: پرندگان وخرندگان وماهیان دریا توسط آن طوفان مرگبار نابود ساختند، وتنها یک مرد یهودی را گویا بنام (نوح) همراه با چند تن ازوابستگان او زنده نگه داشتند تا بحیث بندگان دربند کشیده، ویا غلامان حلقه بگوش خویش بوده باشند وآن هیولای زنده ومرده را پرستش وعبادت نمایند. اما بلاخره ریشه اصلی آن داستان‌های اساطیری را به اثرجستجوی همین انسان روی زمین دریافتیم که هزاران سال پیش ازآن طوفان مرگباردراختیارانسان روی زمین قرارگرفته ودرنتیجه این خدمات انسان روی زمین، ما نیزدانستیم که چگونه آن داستان اساطیری طوفان نوح یهودی را بنیان گذاران دین وارد کتب اساطیری خویش ساخته اند. آفرین به مهارت شیطانی آن‌ها، اما صد آفرین به پژوهش گران زمان که ریشه اصلی آن داستان‌های آسمانی را ازروی زمین دریافته اند، وما بلاخره ازآثرزنده یا دشجاع الدین شفا که بحیث منبع معتبراین اثرحقایق تلخ بشماررفته، و نویسنده این قران روی زمین نیزبدان مطلب افتخار دارد وآن را بگونه نقد علمی تاریخ بر همان داستان توراتی وقرآنی طوفان نوح ارائه میدارد. توجه نمایید: (وقتی خدایان بزرگ چهارگانه به نامهای (آنو، بعل، نی بیب وانوکی) ازآفرینش آدمیان پشیمان می شوند و با اتفاق هم در یک جلسه پنهانی در کنار نهرفُرات تصمیم میگیرند که باید تمام انسان‌ها را همراه با دیگر موجودات زنده روی زمین توسط طوفانی از آب نابود سازند. ما (آ) خدای

آبها که در آن جمع حضور داشت. قلباً با نابودی نوع بشر و زنده جان‌ها مخالف بود و بدان منظور اوبه طور محرمانه آن تصمیم خدایان را به ساکنین نیزارهای کنار رود فرات خبر میدهد و آن‌ها نیز آن پیام (ا آ) را به ماهی گیری بنام (اُتا نا پیشتیم) میرسانند و به او هشدار میدهد که هرچه زود ترخانه ئی را که در ساحل رود خانه برای خود ساخته است خراب کند و از چوب آن یک کشتی بسازد وزن و فرزند خود را همراه با اثاثیه خود و همچنان با یک جفتی از حیوانات نروماده از جمع چرندگان و پرندگان را در آن کشتی جا دهد تا از آن طوفان مرگباری که در حالت وقوع است نجات یافته و زندگی انسان و حیوان بروی زمین ادامه یابد. زیرا بزودی مرگ به سراغ همه زنده جان‌ها خواهد آمد. پس (اتا نا پیشتیم) آن توصیه خدای آب‌ها را می‌پذیرد و کشتی را به طول ۱۲۰ زراع و عرض ۳۰ زراع می‌سازد و خانواده خود را همراه با چهارپایان و یک جفت از پرندگان و خزندگان منطقه خود در آن کشتی جای میدهد. پس وقتی زمان تعیین شده توسط (شَمِش) خدای آفتاب فرا میرسد. (کلمه (شَمِش) اغلباً (شَمَس) بوده که به زبان عربی در جملات (وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّجْمِ مَسخُوتَات) بکار رفته و اما نحویان و صرفیان در آن تغییرات صرفی و نحوی وارد کرده و از کلمه (شَمِش) (شَمَس) ساخته اند، و کاتبان قرآن آن را در ترکیب آن عبارات آورده اند. طوری که ادامه این داستان اساطیری نیز در آن متن اولی تورات و قرآن با اندک تفاوت بازتاب یافته و آن در این داستان روی زمین همانگونه است که، بلاخره در آسمان گشوده می‌شود و ۶ شبانه روز از آسمان باران سیل آسا می‌بارد و آب روی زمین به جوش می‌آید و در سبیده دم آن شش روز طوفان آرام می‌گیرد و همه آن آدمیان و خزنده گان و پرنده گان روی زمین نابود میشوند و تنها اُتانا پیشتیم و همراهان او در آن کشتی زنده می‌مانند و کشتی بر قلّه کوهی بنام (نِیسیر) نشست میکند. (نه کوه) (هریرات) از نظر تورات، و کوه (جودی) از نظر قرآن. همچنان داستان بعدی در تولد دیگر نیز همانگونه است که در کتب آسمانی با اندک تفاوت بازتاب یافته و آن طوریست که: اُتانا پیشتیم خدای آب‌ها، با آنکه کشتی بر سر آن قلّه کوه نشسته، اما به منظور اطمینان هرچه بیشتر خود کبوتری را از کشتی برون می‌فرستد و همان‌گونه به علت آنکه جایی برای نشستن نیافته است باز می‌گردد، و بعداً اُتانا پیشتیم کلاغی را به همان منظور می‌فرستد ولی این بار کلاغ (زاغ) باز نمی‌گردد و آن وقت کشتی نشینان، اعم از آدمیان و چرندگا

ن و پرندگان از آن کشتی بیرون می آیند و دورتازه‌ای از زنده گی را بر روی زمین آغاز می نمایند.) از تولد دیگرص ۲۸۳.

گرچه نویسنده حقایق تلخ هیچ دشمنی شخصی با کتب اساطیری یهودیان و مسیحیان و مسلمانان نداشته و تنها روشنگری هدف اوست تا رسالت خود را در راه روشنگری نسل‌های امروز و فردا انجام داده باشد. پس بنابراین نویسنده حقایق تلخ به نسل‌های آینده اطمینان کامل میدهد که این تحقیقات مستند علمی و تاریخی وی بیخ و ریشه‌ی داستان‌های اساطیری تورات و قرآن را بر خواهد کند و مدعیان دروغین اصالت آسمانی آن‌ها دیگر حرفی از آسمانی بودن آنها نخواهند داشت. زیرا طوریکه بارها اشاره نمودیم، ریشه آن داستان توراتی و قرآنی در روی زمین بوده نه در آسمان. اما ناگفته نباید گذاشت که امید است نسل‌های امروز و آینده ما این استناد علمی تاریخی نویسندگان و پژوهشگران زمان را به گوش و هوش دلالت دین برسانند و آن‌ها نیز شرم کنند و دیگر از چنین داستان‌های اغواکننده اساطیری دست بردارند و هم چنان نسل‌های آینده آن دلالت دین، و این دین فروشان زمان نیز بهوش آمده و به خرد خویش پیوسته و رسالت تاریخ خویش را برخلاف گذشته گان کوردل شان انجام دهند. طوریکه رسالت تاریخی نویسنده حقایق تلخ نیز همانگونه است که نوح گوشت قربانی را بالای کوره آتش گذاشت تا از بوی آن خدایان لذت برند. پس نویسنده همان کار را انجام خواهد داد، و شمشیر کیشان ادیان توحیدی را چون همان گوشت قربانی به کوره آتش گذاشته تا خاک و خاکستر گردند و حتی مورد استفاده حیوان هم نبوده باشند، چه اینکه خدایان شکم پرست، بوی آن گوشت قربانی نوح را بشنوند و یا به عبارت تورات بمشام خویش برسند. آمین یا خالق العلم و الفرا صت.

داستان بهشت و جهنم، داستان آفرینش طبقات هفت گانه آسمان و مجازات بنده گان در آتش سوزان و آب جوشان نیز در کتب آسمانی تورات و انجیل و قرآن مسلمانان برای کا فرمان آمده اند. همه و همه داستان‌های اساطیری‌اند که بعضی از آن‌ها را ما را از فیض دانش دانشمندان زمان از روی زمین دریا فتمیم و همانگونه داستان آفرینش آدم از خاک و دمیده شدن روح در کالبد او را که آن نیز برداشتی از منظومه بابلی متعلق به چهار هزار سال پیش است که در کتاب (ژان بوترو) دریا فتمیم و آن داستان زیر عنوان (اسطوره و سنت‌های ژان بوترو) به نشر رسیده و قسمتی از آن

طوری‌که اشاره نمود یم در تورات موسی و قرآن محمد بحیث الهام خدای اسرائیل و الله مسلمانان بازتاب یافته اند. اما با این تفاوت بین هم که یهوه و الله خود را در مسند (الله نین تو) قرار داده و ما آن داستانها را برای روشنگری و رضای مخلوق خالق خود از تولد دیگر افشا نموده که اصلاً آن کار (الله نین تو) بود که خاک زمین را با خون یکی از خدایان زمان عجین نموده بود و از خمیر آن قالب اولین انسان را ساخت، و ترجمه کامل آن منظومه در کتابی بنام (وقتی خدایان، آدم‌ها را می‌آفریند) توسط (ساموئیل کومر) در مجموعه میتولوژی بین‌النهرین به چاپ رسیده و قسمتی از آن نیز در صفحه ۲۴۲ همین اثر زنده یاد شجاع‌الدین شفا بازتاب یافته است.

آخرین مطلب نقدگونه ما که اصلاً بنیاد ادیان خونین توحیدی را چون طوفان نوح نابود می‌سازد، در رابطه به انتقام جوی خدایان آسمانی بوده که گاهی توسط طوفان و گاهی هم با نفاق افکنی خویش انسان روی زمین را به جرم سرکشی از عبادت و پرستش خویش مجازات کرده اند. ما آن همه را از اظهارات نماینده خدای یهود داریم که در مارچ ۲۰۱۷ میلادی از آژانسهای اطلاعاتی به گوش جهانیان رسید، و در آن واضح گردید که آن مجازات طوفان و آتش جهنم و... جز انتقام جویی خدایان چیز دیگری نبوده و آن مانند یک عکس‌العمل انسان روی زمین بوده، نه عمل یک خدای با محبت و بخشش از بندگان خود. پس این نماینده خدا پاپ اعظم کلیسای کاتولیک است که آنگونه مجازات دنیوی و اخروی را چنین حل و فصل نموده است، توجه نمائید. (مسئله جهنم و آتش سوزانیکه در تورات بازتاب، نشاید که از نظر عدالت خداوندی چنان بوده باشد. زیرا خدایی که مملو از محبت و مهربانی و گذشت بوده باشد، نشاید که چنین انتقام جویی نماید.) از لابلای آژانس اطلاعاتی ملی و جهانی. پس از این اظهارات جناب پاپ، هریک از بیضه داران آیین‌های مسیحی و مسلمان نیز بوضاحت خواهد دانست که هیچ وقایعی از آنگونه درد و عذاب خدایان زنده و مُرده‌شان که در تورات موسی و قرآن محمد آمده و در آخرت نا معلوم تحقق نخواهند یافت. حتی وعده‌های انجیل مسیح در رابطه برسیدن ایمان داران مسیحی به ملکوت خدای پدر در آسمان، و یا آیه‌های مربوط به وعده‌های عذاب جهنم و یا وعده‌های بهشت و مملو از شیر و شکر و زنان انار پستان قرآن محمد به مسلمانان تشنه لب نیز کدام اساس علمی و منطقی نخواهند داشت. پس نویسنده و مُحقق این حقایق تلخ به تمام نسل‌های امروز و آینده توصیه میدارد که فقط از همین نظر نیک

پاپ اعظم استفاده کرده و از آنگونه عذاب وامیدهای پا در هوا دل نبندند، و خود به زور بازوی خویش در این جهان عینی برای خود و نسل های آینده بهشت روی زمین بسازید. پس افشاگری های ما که از فیض نویسندگان و پژوهشگران خردمند زمان تا اینجا صورت گرفت و ما بدان افتخار داریم که بعد از دقیقاً ۱۴۰۰ سال تازی و بطورکُل، پس از تقریباً ۷ هزار سال حکمروایی ادیان خونین توحیدی در آن راستا از آثار ارزشمند آن ها بهره بردیم. اما بررسی های افشاگرانه ما طوری که قبلاً اشاره نمودیم تا آخرین روزهای فرار خدای زنده و ظهور پسرش جناب مسیح، توأم با بررسی آئین جدید او، در مقایسه با قرآن محمّد ادامه خواهد یافت.

خواننده گرامی! بحث و بررسی بعدی ما از همان فرزند سوم آدم (شیث، تارح پدر ابرام آغاز خواهد شد. زیرا خدای آدم خاکی در کلام نخست خود، تورات موسی آن هردو برادران قاتل و مقتول را عجالتاً از ردیف نسل های آینده آدم حذف نمود، و حتی طوری که قبلاً نوشتیم، از آفرینش نسل قبلی پشیمان شده بود، و بدان واسطه آن نسل ناباب را از نظر خدای یهودی، توسط طوفان نابود ساخت، و حتی خدا وعده با بندگانش وعده نمود که من دیگر آفرینندگان خود را نابود نخواهم ساخت ولی ما دریافتیم که به اصطلاح عام، خدای وعده خلاف (توبه خود را کوبه کرده) و بار دیگر آن نسل دلخواه خود را به بهانه های گوناگون با هم پراکنده ساخت و... پس ما حال بجایی رسیدیم که از آن همه آفرینش های ناعاقبت اندیش خدای یهود، تا جایی دانستیم، و همچنان از وعده خلافی های آن خدای قسم خورده نیز دانستیم، و همچنان از بررسی های بعدی ما از آن داستان های مرگ و نابودی که، بعداً از سر و کله ادیان توحیدی از آن سربرون کرد نیز دانستیم، حال از وقایع بعدی در راستای ادیان سامی، آن آغاز خونین و ننگین باید دانست که اصلاً سرآغاز همان ادیان خونین توحیدی ابراهیمی بوده ولی این بار نام ادیان (سامی) را بخود گرفته و دلیل آن را از همین اکنون خواهیم دانست که چرا؟! زیرا بحث ما از همان سام، فرزند نوح آغاز خواهد شد. پس این شما خواننده گرامی، و این هم داستان نا میمون اولاد آدم از (سام) فرزند نوح، تا ابراهیم، فرزند (تارح یهودی) پس از طوفان نوح پسر لمک.

قسمت سوم ازنوح، تا ابراهیم

خواننده آگاه و خردمند! اجازه دهید تا برای درک هرچه بیش تر شما از بحث های گذشته چند سطر بنویسم که یقیناً تا جایی شما نیز دریافته نید، و آن اینکه: در ابتدا خدای آدم (یهوه) دست و آستین برزده و این کائنات بلیونها صد ساله را درشش روز آفریده و آن هم کم تر از هفت هزار سال قبل از امروز، و... اما دست آندرکا ان تورات، و قرن از اساطیر ما قبل از کتب خود ساخته خویش، سلسله انسان دوپاه روی زمین را از جای آفرموده و همانگونه سابقه صدها بلیون ساله این کائنات را جا هلان عرب، آنهم با استفاده از اساطیر ما قبل از قرآن خود ساخته خویش، حاصل کارشش روزه خدایان یهودی و مسلمان و نمود ساخته و آن همه را هر دو خرسوران و شترچرانان عبری و عرب، در کتب شیطانی خویش به حیث الهام و یا وحی خدایان مرئی و نامرئی خویش به انسان چشم بسته زمان روی زمین عرضه نموده، و با دیده درایی خویش از موجودیت کائنات و انسان دوپای روی زمین و دارای صدها بلیون سال سابقه تاریخی انکار نموده و به طور بی شرمانه انکار نموده و مدعی شده اند که گویا نخستین انسان روی زمین، آقای آدم و خانم حوا بوده، و اما ابلیس را که (شیطان) نام گرفته نسبت به آن دو موجود گلی و بادی نه تنها مُقدم دانسته اند، بلکه آن شیطان نیرومند را از آتش و نمود ساخته، و او را در جمع فرشته گان آسمان دانسته و زشت تر از آن همه، تا ریخ فرضی موجودیت آدم خاکی و حوای بادی را تقریباً ۷ هزار سال پیش از امروز و نمود ساخته اند. در حالی که تاریخ عینی و موجودیت این کائنات و آدم و حوا شاهد بلیونها صد سال پیش از این آفرینشش روزه این خدایان زنده و مرده بوده که اصلاً از نظر انسان خردمند قابل انکار نبوده، و ما نیز نیز تا جایی از این ادعا های بی مورد این کتب شیطانی ادیان توحیدی در بحث قبلی خویش به وضاحت پرده برداشتیم، و حتی در رابطه به خدایان چهارگانه و خدای آفتاب و باران، طوفان و... افشاگری نمودیم که قبل از این ادیان خونین بنام ادیان اساطیری یادمی

شد ندوحتی خدایان آن‌ها را قرآن بنام‌های (ارباب الانواع) یاد نموده است. (همان مصائب ناشی از طبیعت را خدایان خویش بنام ارباب الانواع میدانستند و آنها بودند که خون هیچ انسانی را در زمان حکمروایی شان بنام و رضای خدای خویش نریخته بودند، و یگانه کاریکه انسان چشم بسته آن زمان انجام میداد، رها کردن دختران زیبا بد ریای نیل بود که به حیث تحفه به آن طبیعت خشونت بارها می‌کردند، تا اگر آنها نیز چون قربانی نوح و ابراهیم و تحایف گوناگون دیگر یک به حیث رشوه به خدایان زمان می‌پرداختند. تا از خشونت شان دست بردارند. طوریکه امروز نیز بنام این خدایان توحیدی، نه تنها به قربانی حیوان می‌پردازند، بلکه خون انسان هم‌نوع خویش را بحیث رشوه به این هیولای آسمانی یهودی، و مسیحی، و مسلمان می‌ریزانند، و برخلاف آن خدایان بی‌آزار و ساطیری دوپاره را در یک موزه کرده و آن آفرینش بلیون‌ها صد ساله را حاصل کارش روزه خویش و انمود ساخته و مدعی شده‌اند که گویا این کائنات پهن و نتیجه کارش روزه ما بوده است. بهر حال! ما در بررسی‌های خود از اینگونه ادعاهای بی‌مورد این خدایان مطلق العنان، تا جائی از آدم تا نوح دانستیم که حتی این خدایان بی‌اراده از آن آفرینش فرضی خویش پشیمان شده و دست به نایب‌بودی آن گویا نسل‌نا‌بابی که خود گویا آفریده‌اند توسط طوفان از بین بردند و به تولید نسل دوم پرداختند و آن نسل بعدی را نیز با بها نه‌های گوناگون متفرق و پراکنده ساختند و بلاخره از آن جمله چند تن از افرادی را بحیث بنده‌گان حلقه به گوش این خدایان خود که از آن جمله نوح و ۳ فرزندش به حیث بنده‌گان حلقه بگوش خدای یهودی بودند، و بلاخره یک فردی از آن نسل گویا دخواست خدای اسرائیل به حیث بیضه دارنسل‌های بعدی یهود و اسلام در قالب ادیان (سامی) از نظر این کتب شیطانی شناخته شد و تمام آن گویا نسل‌نا‌باب و جنا‌یتکار یهودی و مسلمان را در خدمت خدایان مرئی و نامرئی قرارداد و خود را به حیث (ابراهیم حنیف) معرفی داشت. اما متأسفانه از همان آوان تا امروز آن حنیف یهودی نه تنها خون پسرش را برای رضای خدای زنده‌اش آقای یهوه ریخت، بلکه پیروان جنا‌یتکار او نیز خون هم‌نوع خود را طوریکه اشاره نمودیم، تا امروز می‌ریزانند. (هله لوتیا، ویا الله اکبر) حال ما بحث و بررسی خود را از همان جا آغاز خواهیم نمود که پس از طوفان نوح یهودی چه وقایعی رخ داده و یا چگونه از نسل این

بیضه دا ریهودی (ابراهیم) را خواهیم شناخت، که بعداً آن یهودی معلوم الحال را چهارکلاهان عرب بحیث یک مُسلمان پروپا قُرص وانمود ساخته، ولقب حنیف را بوی قایل شده‌اند. گرچه شما خواننده عزیز از بررسی ما طوریکه اشاره نمودیم تا جائی از آدم تا نوح میدانند که ما روی کدام بیضه دار صحبت می‌نماییم، اما با آنهم او را مشخص خواهیم ساخت که او چگونه از همان سلسله (شیث) فرزند آدم خاکی پس از چندین نسل دنیا آمد، و پس از آن بحیث بنیان‌گذار ادیان سامی روی کا رامد. همچنان در مورد برادران ابراهیم یهودی نیز یادآوری نمودیم که یکی بنام هاران در حین حیات پدرشان (تارح) وفات نمود، و زواپسری بنا م لوط بجا ماند، و برادر دیگرش بنام (نا حور) بود که ما با آن سلسله زیر عنوان (از آدم تا نوح) عنوان کردیم که با آنها در همین حقایق تلخ خود بی‌شتر آشنا خواهیم شد، که متأسفانه قرآن از آن سلسله چندانی اطلاع ندارد و حتی ما از ادیان (سامی) نیز نام بردیم که زیر سایه همین بیضه دار یهودی بحیث دلالان دین یهود و اسلام روی کار آمدند. پس اکنون توجه شما خواننده گرامی را به گسترش نسل‌های پس از طوفان از سلسله پسران نوح دعوت می‌داریم که چگونه این نسل ناب، تاریخ جهان را برنگ خون نوشتند. تا ما از اصل و نصب آن خدا پرستان و از کارنامه‌های ننگین‌شان، از جمله ابراهیم حنیف بدانیم، که چگونه پدرش تارح (نه آزر) در حین حیات خود آن حنیف در کلدان بنیان‌کنان درگذشت و از او یک پسر بنام (لوط) و یک دختر بنام (ملکه) بجا ماند. اما ابرام که بعداً توسط خدای اسرائیل ابراهیم حنیف لقب گرفت، با خواهر ناتنی خود (سارا) ازدواج نمود و برادرش (نا حور) با ملکه دختر هاران هم‌بستر شد. اما پدرشان طار همراه با دو سرونواسه اش لوط، و عروسانش از منطقه آبی‌وی (کلدانیان) بسوی کنعان کوچ کردند. اما طوریکه اشاره نمودیم اودر شهر (حاران) و نارسیده به کنعان درگذشت و در همانجا بدست فرزندانش به خاک سپرده شد، و اما ابرام و برادرش ناحور، همراه با همسر خود (سارا) و برادرزاده اش (لوط) موقتاً در حران زنده‌گی اختیار کردند. اما آنکه بعداً چه اتفاقی برای آنها رخ داد. نخست از کتاب پیدایش یهودیان خواهیم دانست، و سپس از قرآن محمد. زیرا انجیل مسیح بدان داستانی که کلام علاقه‌نگرفته و تنها از زندگی و مرگ فرضی خود مسیح دانستان سرائی فرموده است. پس بنا بر آن بر ما لازم است تا این همه تحقیقات و موشکافی خویش را در رابطه به اصل و نصب

آبراهیم، آن بیضه دارادیان سا می و نسلهای آینده یهودی و مسلمان بدا نیم که آیا براستی او یک مسلمان پروپاه قرص بود؟ و یا یک یهودی معلوم الحال؟ همچنان این را نیز باید انست که آیا تورات موسی و قرآن محمد، ناشی از وحی غیب الله (ج) به آن خرسواران و شتر چرانان بوده و یا اینکه نه تنها با زتابی از تاریخ اسا طیری، و کتب یهود و نصارا بوده و هیچ کدام اصالت آسمانی ندارد؟ زیرا بنیان گزار اسلام با دیده درائی خود دین نو بنیاد اسلام خود را بر مبنای دین یهود گذاشت و در حقیقت نیز هما نگونه بوده، و آن اینکه دین اعراب جا هل، ادامه از همان دین یهود بوده است. بنا بران ثبوت آن معماهای ناگفته را حقایق تلخ به عهده خواهد داشت. پس این شما خواننده گرامی و خردمند، و این هم داستان دعوت خدای یهودی از ابرام یهودی که بعداً در قاموس اسلام آینده نیز ابراهیم (حنیف) لقب گرفت و بحیث سنگ بنای ادیان توحیدی بشمار رفته است.

دعوت خدای یهودی از ابرام

خواننده گرامی! ما در بررسی های قبلی خود از باب ۱۱ کتاب پیدایش از مرگ (هاران) فرزند تارح یا دهانی نمودیم، و آن این بود که تارح (نه آزر) در حران درگذشت که متاسفاً نه قرآن او را اشتباهاً (آزر) میدانند که گویا پدر ابراهیم بوده، و اما از نام و نشان هاران و نا حور حتی یک کلمه نمیدانند، و همچنان قرآن گویا ناشی از وحی الله عالم الغیب از سکونت ابرام و همراهانشان نیز معلومات ندارد که پدرش در همان حران و در حضور خود ابراهیم وفات یافت و پس از آن چه وقایعی بروی رخ داد. اما طوری که ما قرار گذاشتیم که از جزئیات زنده گی و مرگ آن مرد یهودی را از متن اصلی و اولی قرآن کتاب پیدایش یهودیان آن را افشا خواهیم نمود. حال زمان آن رسیده تا از آیات بعدی باب ۱۲ کتاب پیدایش ادامه آن داستان را بطور خلاصه چنین نقل نمائیم، تا جهان اسلام عزیز بداند که اوکی بود و چگونه و در کجا، و در کدام زمان در حال یهودیت خود بخاک سپرده شد. اما خواننده خردمند ما در نظر داشته باشد که کاتبان جاهل قرآن در مورد او چه برداشت های دزدانه و ناروی خویش از اینجا نیز انجام داده و عین متن این دعوت نامه را که توسط یهوه خدای زنده یهوه به ابرام فرستاده، آن را با جملات عربی در قرآنشان پس از صدها سال، آنهم از جانب غیب الله (ج) با زتاب داده اند، والله نامرئی را میزبان آن مرد

یهوی الاصل وانمود ساخته و حی اضافه داشته اند که الله ما به منظور رفع تنهایی آن یهودی، اسحق و اسمعیل و دیگران را بوی بخشید.... پس در قدم اول توجه نمایید به متن اولی آن قرآن زیر عنوان بالا از کتاب اسرا ئیلیهای زمان.

(وقتی ابرام پس از مرگ پدرو برادرش خود را در(حران) تنها احساس کرد و او در آن حالت مأ یوسی به سر می برد. پس خدای اسرائیل او را به سرزمین کنعان دعوت نمود و برایش چنین فرمود: ای ابرام! حال تو خانه، ولایت و خویشاوندان خود را رها کن و به سرزمینی که من خدا ترا به آنجا هدایت خواهم نمود برو، من ترا پدر امت بزرگی میگردانم و ترا برکت میدهم و نامت را بلند می سازم، تو مایه برکت خواهی بود. اما کسانی را که به تو خوبی میکند آنها را برکت خواهم داد ولی کسانیکه بتوبدی نمایند لعنت میکنم. پس همه مردم دنیا از تو برکت خواهند یافت. پس ابرام بنا برآن دستور خدای یهودی اش حران را در حالیکه ۷۵ سال عمر داشت، به قصد کنعان ترک گفت.) نقلاً از دعوت نامه خدای اسرائیل از ابرام، باب ۱۲ کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی.

جدا شدن لوط از ابرام، آن هم نسبت بدعوی بر سر چراگاه گوسفندان شان که بلاخره سبب را ندن لوط توسط این پدر بزرگ امت یهود و اسلام گردید. اظهارات عناوین بعدی باب های ۱۳ و ۱۴ همین کتاب مُقَدَّس یهودیان بوده که ما نسبت به کینه توزی آن پیامبر بزرگ در برابر لوط، از بازگذاشتن آن داستان خشونت بار صرف نظر کرده و بداستان بعدی باب ۱۵ پرداخته که حاکی از نتیجه آن دعوت یهوه خدای اسرائیل از ابرام یهودی بوده و قرآن رونوشت از این داستان با عین جملات توسط کاتبان رهن آن زبان عربی و از آدرس نا معلوم غیب الله جَلَه جَلَاهُ، پس از صدها سال بازتاب داده اند، و ما به افشای آن برداشت نا روای آنها بر ای روشنگری نسل های آیند خویش خواهیم پرداخت که چگونه آن دزدانان به اصطلاح، سر گردنه بحیث یک جرم مطبوعاتی انجام داده اند. اما اکنون طوریکه یا دهانی نمودیم، وهم چنان از همان عهد شکنی خدای یهودی با ابرام هم نیز از نظر قرآن با ید دانست که کاتبان این تازینا مه دران مورد که ما آن را زیر عنوان (انشعاب) افشا نمودیم، چه معامله خواهد کرد؟ و هما چگونه از برداشت کاتبان رهن قرآن از این داستان نیز باید دانست که هدف اصلی ما نیز در را بطه بعدم اصالت آسمانی قرآن رونوشت از آن داستانهای کتب یهود و نصارا بوده است.

عهد خدای اسرائیل با ابرام از نظرتورات

این مطلب نیز جالب است، و آن اینکه خدای اسرائیل با ابراهیم عهد می بندد و آن اینکه او را در حالی که او د نبال پسر سرگردان بوده، و خدایش او را صاحب پسر خواهد ساخت تا میراث خوار او بوده باشد، و از او نسل های زیاد یهودی بوجود آورد، و آن مطلب را ما زیر عنوان بالا از باب ۵ کتاب پیدایش و بخشی از تورات موسی همین اکنون خواهیم خواند که چگونه خدی تفرقه انداز و حکومت کن بجای یک پسر، دو پسر کنیززاده و اصیل زاده را از همسران اصیل و کنیزی آفریند و از هر کدام نسل های باهم دشمن را بحیث سران یهودیان و مسلمانان سربرون می کنند، که ما آن داستان را همین اکنون از متن اولی قرآن بطور خلاصه نقل میداریم، و پس از آن از قرآن محمد و از همین متن اولی قرآن خواهیم دانست، که چگونه خدایان یهودی و مسلمان تاریخ جهان را با خون انسان می نویسند، و کاتبان قرآن عین این مطلب را برخلاف متن اولی قرآنشان بنوع دیگری در تازی نامه محمد بازتاب داده که گویا الله شان برای شناخت افراد قبایل مختلف با هم پراکنده ساخته، و هم چنان در مورد شک و تردید های ابراهیم نسبت به زنده شدن پس از مرگ آن از ما پیشات را روی دست است. اما در متن اولی قرآن آن آزمایشات طور دیگری است. توجه نماید به مطلب اول، از متن اصلی قرآن، از کتاب اسرائیلیها.

(خداوند در رویای ابراهیم (در خواب) بروی ظاهر شد و به وی گفت: نه ترس، من خدا از تو چون سپر مأمور فطرت خواهم کرد و اجر عظیمی به تو خواهم داد. اما ابرام در حالت رویایش در جواب خدا گفت: تو خود میدانی که من فرزندی ندارم تا مالک جا بیدادم بوده باشم. پس اگر تو خدا برایم چه فایده خواهد داشت؟ زیرا مالک تمام جای دادم مردی بنام (العازر دمشقی) خواهد بود که از روز تولدش به حیث غلام و خدمت گزارم بوده است. خدا در جواب ابرام گفت: من هرگز نخواهم گذاشت که این غلام دمشقی صاحب مال و جایدارت باشد و من خدا ترا صاحب پسری خواهم ساخت که نه تنها وارث مال و جایدارت باشد، بلکه از او نسل های زیادی بوجود خواهد آورد. اما ابراهیم به آن عهد خدا چون سارا نازا بود و خودش هم ۹۹ سال داشت، با ورنکرد. پس خداوند بار دیگر در عالم رویا به وی ظاهر شد و به او طمینان داد و گفت: من همان خدایی هستم که ترا از شهر (کلدانیان) به سرزمینی که همین اکنون در آن زنده گی می کنی رساندم و آن سرزمین را به تو و نسل های آ

بنده ات خواهم بخشید! پس تو چگوچگونه با ورننداری که من تُرا صاحب پسرویا نسل‌های زیادی خواهم ساخت؟ پس همان بود که ابراهیم به عهد خدا باور کرد، اما چندان مُطمئن نبود. پس خدا دید که ابرام به وعده وی چندان با ورمند نیست. بنا بران او را با یک آزمایش دیگری روبرو ساخت و بوی گفت: پس حالا برو، یک گوساله نر ۳ ساله را همراه با یک بز ماده ۳ ساله، یک قوچ ۳ ساله را همراه با یک کبوتر بردار و هر کدام از آن ۳ حیوان نروماده را سرببر و از سرتا پا دو قسمت کن. اما کبوتر را دونصف نکن، و پس از آن من خدا به تو خواهم گفت که چه باید کرد. پس ابراهیم آنچه که خدای یهودی به وی امر فرموده بود انجام داد و لاش خوران را از دور ساخت تا اجساد آنها را نه بلعند و خود به خواب عمیق رفت، و خداوند در همان حالت بروی ظاهر شد و بوی چنین گفت: ای ابرام! نسلی که من خدا وعده گسترش آن را چون ستاره گان آسمان به توداده بودم با ورکن! اما نا گفته نبا ید گذاشت که آن نسل به مدت ۴۰۰ سال در سرزمین بی گانه بنده گی خواهند کرد و تو نیز در آنجا خواهی مُرد و به اجداد خود یهودیان خواهی پیوست، و اما نسل تو از آن سرزمین بیگانه (مصر) برخوردار خواهند خواست و به سرزمین موعود یکه من خدا برای تو وعده داده ام (کنعان) خواهند رفت. پس وقتی ابرام از خواب برخاست. تنور پُر دودی را آتش آ فروخت و هر پاره از آن حیوان و پرنده را با لای آتش گذاشت و آن همه را بحیث قربانی به خدای زنده اش بحیث کباب بریان تقدیم وی نمود و آن روز رانشانی از عهد خدا با خود دانست. (پیدایش باب ۱۵).

مطب جالبی که نویسنده این حقایق تلخ، به آن از همین اکنون اشاره دارد، و آن این است که خواننده عزیز با ید شاهد با شد که خدای زنده ابراهیم از زنده شدن مرده گان در آن کشتار حیوان و پرنده چیزی نفرموده، و اصلاً موضوع بر سر وارث بوده است که ابراهیم د نبال اوسرگردان بود. اما اینکه کا تیان رهن و دزدان چراغ بد ست قرآن این داستان را چگونه به زنده شدن پس از مرگ، آن هم توسط الله مُرده و نا مرئی از این جا به سرقت برده و آیاتی را در آن رابطه جای گزین قرآن خود ساخته شان نموده اند، لطفاً آن همه را در نظر داشته باشد، و ما می پردازیم به ادامه داستان از متن آن قرآن رونوشت و جانب دار به نفع آئین نوبنیا د آ سلام آینده. کتاب پیدایش از تدبیر آینده خدای زنده یهود معلومات میدهد، و آن اینکه که چگونه ابرام را خدای زنده اش صاحب پسر خواهد ساخت. از باب ۱۶ خواهیم دانست. زیرا

سارا چون نازا بود، و خدا لازم دانست تا یک همسر جوان را به آن مرد ۹۹ ساله دریابد. (والله خیر الرا زقین) پس بنا بر آن، تدبیری در کار بود که چگونگی و با کدام مهارت شیطانی، ابرام را صاحب پسر بسازد و از او نسل‌های زیادی که بوی وعده فرموده عطا فرماید و چنان هم کرد... پس خدای کارآزموده نه تنها او را صاحب یک پسر، بلکه او را ازدوما دران اصیل و کنیز، از نظرتورات و قرآن آفرید و از آنها دو آئین با هم متخاصم را که پدرشان او را ظاهراً بحیث بنیان گذار یک دین واحد، و پیشوای تمام عالم جهان و انمود ساخت. اما همین خدای یهود، چنین پلان تفرقه افگنا نه را در پیش گرفت و همان آئین واحد را به دود بین باهم دشمن و آشتی ناپذیر تقسیمات نمود که از همان آوان تا امروز بین پیروان شان جنگ و انسان‌کشی جاری بوده و خواهد بود. آن هم برای رضای همان خدای یهودی و الله مسلمان پرور. زیرا دست اندرکاران قرآن این داستان کتاب پیدایش یهودیان را طوریکه قبلاً اشاره نمودیم از همان جایی که یهوه خدای یهود، برادر و پدر ابرام را از وی گرفت و او را تنها گذاشت و پس از آن او را از سرزمین آبائی اش به کنعان دعوت نموده و در آن جا او را نه تنها آنکه به حیث پدramت بزرگ ساخت، بلکه او را صاحب دو پسر باهم دشمن ساخته که تا امروز بین او و اولاده آنها خون و بر باد می‌جاری است. همه و همه اقتباس دزدانه بنیان گذار اسلام و همکاران قلمی آن مرد زرنگ بوده که ما آن را زیر عنوان (یک دین و دلال) افشا خواهیم نمود. اما اکنون اجازه دهید تا قبل از آن در همین به اصطلاح گرمی از برداشت کاتبان عرب تبار قرآن از آن داستان کشتار آن حیوانات و پرنده از باب پانزدهم کتاب اسرائیلیها بطور مستند پرده برداریم که چگونه آن شک و تردیدهای ابراهیم را برخلاف آن متن نخست قرآنشان، اصلاً در رابطه به وعده خدا نسبت به اعطای پسران آن آزما ییش خونین حیوانات را روی دست گرفته بود، نه در مورد زنده شدن پس از مرگ. اما کاتبان رهن قرآن، و جاهلان عرب، قدرت غیب الله را در مورد گویا زنده شدن مُرده گان به نمایش گذاشته اند. پس امیدوارم این افشاگری مُستند ما جوابی باشد به شمشیرکشان اسلام خونین که همواره یهود و نصاری را متهم ساخته اند که گویا آنها تورات و انجیل شان را دست کاری کرده اند. در حالیکه خود آن رهنان عرب قرآن خویش را برخلاف متن نخست آن، کتب یهود و نصاری عیار ساخته و آن را طوریکه اشاره نمودیم بحیث ناشی از وحی جداگانه الله ناشناخته به محمد

عرب، بنام گویا قرآن کا مل وانمود ساخته اند. توجه نمائید: (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ بَلَىٰ! وَلَا كَيْنَ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي، فَقَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ أَدْعُوا هُنَّ بِأَيْتِكَ سَعِيًّا، وَأَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ترجمه: بیاداً و رای محمد: زمانی را که ابراهیم به (رب) خود، که پروردگار ترجمه شده و منظور آنها غیب الله بوده تا، او گویا به ابراهیم یهودی ثابت بسا ز که چگونه مُرده گان را زنده می سازی؟ بنا بران چهار کلاهان عرب ادا می دهند که: الله (ج) به ابراهیم (ع) فرمود: آیا بدین وعده من الله یقین نداری؟ ابراهیم گفت: خیر! یقین دارم، اما چندان مطمئن نیستم که تو مرده گان را زنده بسازی! پس الله (ج) به ابراهیم (ع) بزبان عربی امر فرمود: قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ) بردار ۴ پرنده را و هر کدام را سربُرو... پس ابراهیم علیه السلام آنچه که پروردگار ما بوی فرموده بود انجام داد. (نه الله) و هر کدام را سربُرید و از بین جدا ساخت و گوشت آنها را یکجا با هم کوبید و کوفته ساخت و هریک از آن کوفته ها را بالای چهار کوه جدا گانه گذاشت، و پس ازان ابراهیم (ع) هر کدام ازان پرنده گان را بنامهای شان صدا زد، و آن کوفته ها زنده شدند و دوان، دوان بسوی ابراهیم علیه السلام پرواز نمودند. پس همان بود که ابراهیم (ع) گفت: حال دانستم که الله من چگونه مُرده گان را زنده می گرداند.) نقلاً از آیه ۲۶۰ سوره گاو، معروف به سوره بقره در قرآن رونوشت از کتاب یهود یان.

رازهای ناگفته ئی که از قرآن کاپی از این کتب یهود و نصارا افشا گردید قابل دقت است. زیرا کاتبان رهن آن شک و تردیدهای ابرام را که قدرت یهوه خدای یهود را به نمایش گذاشته بود که گویا اومیتواند وی را صاحب پسر بسازد، و اما ابرام شکاک به قدرت خدای زنده اش یهوه چندان باور نداشت که وی را اوصا صاحب پسر بسازد... اما این بار اعراب جاهل ان کلام اولی کلام الله از نظر قرآنشان به مسیری دیگری تغیر داده و آن را طوری نوشته اند که گویا ابراهیم یهودی در مورد زنده شدن پس از مرگ، آنها توسط الله نامرئی شک کرده و جمله (قَالَ بَلَاوَلَا كَيْنَ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي) را از زبان ابراهیم یهودی و شکاک وارد قرآن نشان ساخته اند، و برخلاف متن آن، موضوع زنده شدن مُرده گان را مطرح ساخته اند. علاوه بر آن مُفسر کارآزموده آیات فوق در تفسیر خود از نوع آن پرنده گان بالاندک

تفاوت نیز معلومات داده است. کاری که نعوذُ بالله خود الله سبحانه و تعالی نتوانسته در کلام خود آن پرنده گان را به آن نام و نشا نشان به ابراهیم معلومات دهد. توجه نماید. تفسیر: گرچه ابراهیم علیه السلام یقین داشت که الله (ج) مُرده گان را زنده کرده می تواند. اما او عین یقین را (ثبوت) آن را میخواست. پس حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان الله سبحانه و تعالی چهار مُرغ را که عبارت بود نداز: طائوس، خروس، زاغ و کبوتر) را برداشت ابتدآن ها را طوری تربیت نمود تا زبان ابراهیم (ع) را بدانند. سپس هر کدام از آن ها را ذبح نمود و پارچه، پارچه ساخت و هر پارچه از آن ها را همراه با سرهای شان کوفت و کلوله ساخت، پس از آن هر کلوله از گوشت کوفته آن ها را جداجدا بر سرِ چها رکوه جدا گانه گذاشت. پس از آن ابراهیم علیه السلام آن ها را بانام های شان صدا زد (طائوس، خروس، زاغ، کبوتر) پس همان بود که گوشت کوفته شده آن ۴ پرنده گان به حکمت الله (ج) زنده شد ند و دوان دوان نزد ابراهیم علیه السلام پرواز نمودند. پس همان بود که ابراهیم (ع) گفت: حال دانستم که تو برستی الله با حکمت هستی.) متن اصلی در تفسیر آیه فوق. علمای اسلام، مُفسرین قرآن! و در مجموع، جهان یهود و اسلام! آیا شما در رابطه به اصالت آسمانی کتب آساطیری خویش چگونه باور دارید؟ زیرا از نظر خرد و دانش انسان خردمند، این گنجینه های اساطیری شما شمشیرکشان و چماق داران ادیان توحیدی باور خواهند داشت که گویا آن یک واقعه عینی و علمی بوده باشد، و یا ناشی از قدرت خدایان زنده و مُرده شما خرسواران یهودی و شترسواران عرب بوده باشد؟ به خصوص جهان اسلام عزیز بداند که قرآن ناقص و جانب دارشان توسط چها رکلاهان عرب نوشته شده؟ و این همه ضد و نقیض های آن ناشی از الله عالم الغیب و جامع الکمالات و انموده ساخته اند؟ در حالیکه حرف گویا نخست ا و بر خلاف حرف دوم عربی این الله سبحانه و تعالی بوده، و او را نیز همان اعرا جا هل بدین گونه ضد و نقیض ها متهم ساخته، که از نظر نویسنده خالق شناس، یک عمل کُفرآ میز آنهانسبت به الله جامع الکمالات خواهد بود. زیرا از نظر نویسنده خالق شناسی که آنها او را الله میدانند، در اشتباه گرفته اند، و آن اینکه نشاید این الله عالم الغیب چنان ضد و نقیض گویی را در کلام مبارکِ نخست و دوم خود تورات و قرآن کرده باشد. بلی! با اینکه نویسنده این حقایق تلخ، به هر کتب شیطانی با ورندارد، ولی همین جواب آسان و حلالِ مشکلات به شمشیرکشان اسلام کافی

خواهد بود. اما افشاگری‌های روشنگرانه بعدی ما در رابطه به اعطای پسر به ابرام بوده که اصلاً آن وعده را خدای اسرائیل بوی داده بود. اما اینکه آن خدای کارآزموده یهودی تبار چگونه آن وعده را تحقق می بخشد. از خود کتاب مقدس یهود یا ن خواهیم دانست، و پس از آن قرآن رونوشت از این داستان یهودیان، البته با اندک تفاوت و از جانب الله مُشکل گشا. زیرا هدف ما نیز همان سرقت‌های آشکار کاتبان رهن قرآن بوده تا این افشاگری‌های ما حق را از باطل جدا نموده و نسلهای آینده ما بدانند که ریشه اصلی قرآن شمیرکشان اسلام تازی در سرزمین اسرائیل گیرمانده نه در آسمان هفتم و یا لوح محفوظ. پس این شما خواننده خردمند، و این هم داستان بچه دار شدن ابرام از باب ۱۶ کتاب پیدایش، و متن اولی قرآن.

(ساره زن ابرام چون بچه دار نمی شد، پس به آن سبب او را خود سارا همسرنازای ابراهیم با کنیز مصر خودها جرمصری هم بستر ساخت تا پسری بد نیا آورد و وارث مال و جای دادشان بوده باشد. اما وقتی ها جرکنیز از ابرام حامله شد، او نسبت به پیش مغرور شد و سرنا سازگاری را با با نوی خود (سارا) گرفت. بناً سارا از آن ناحیه به ابرام شکایت کرد و به وی گفت: این گناه تو است که این کنیزک مرا تحقیر میکند. پس ابرام به ساره گفت: آنچه که تو در مورد این کنیزک تصمیم می گیری انجام بده! پس سارا با رضایت ابرام و در تئانی خدا که او نیز در آن باره به ابرام مشوره داده بود، هاجرکنیز را در حالیکه حامله بود از منزل برون راند. اما فرشته خدا در صحرا بی بنام (شور) با هاجر و بروشد و از او پرسید: ای کنیز سارا! از کجا آمدی و به کجا می روی؟ ها جر در جواب فرشته از راندن خود توسط سارا و ابرام حکایت نمود، و فرشته او را ضمن توصیه به بازگشت به منزل خود امر نمود، و بوی گفت که نزد با نویش اواز برگردد، ولی بوی اطمینان داد که او حامله است و پسری خواهد زائید و نام او اسمعیل خواهد بود. زیرا نام دو کلمه (سمع) و (ئیل) گرفته شده (سمع) به معنی شنید، و (ئیل) به معنی خدا، پس خدا آه و ناله ترا شنید و به تو این پسر را داد. اما فرشته خدای اسرا ئیل به هاجر اضافه داشت که این پسر تو (اسمعیل) وحشی خواهد بود و با برادران خود (اسحق و دگران) سازگاری نخواهد داشت. او بر ضد همه و برادران وی نیز بر ضد وی خواهند بود.) پیدایش باب ششم، بخشی از تورات موسی و متن اصلی قرآن.) پس ما نیز در رابطه به وحشی بودن اسمعیل (ع) و دشمنی بین اولاده ابراهیم (ع) مطالب جالب و مطابق به همین پیش گویی

فرشته خدا داریم که ما آن را زیر عنوان (اولاده ابراهیم یا مُفسدین فی الارض) نام خواهیم کرد که همین نام گذاری ما را، فرشته خدا در آن مورد تأیید قرار داده و از همان ابتدا به الله مشورت داده بودند که اولاده آدم، بر روی زمین فساد خواهند کرد. پس پیش گوئی این فرشته، و آن فرشته که بخدا مشورت نیک داده بودند، و آن اینکه نباید خدا آدم فساد پیشته را بیافریند، هر دو پیشگوئی فرشتگان خردمند تر از خدا از آزمون نیز برون آمد. بنابراین هیچ کدام از چماق داران و شمشیرکشان دین یهود و اسلام، ما را اگر وجدان سالم داشته باشند از فساد آن مُفسدین فی الارض انکار کرده نمی توانند. اما متأسفانه دویاه را به اصطلاح عام در یک موزه کرده و میگویند که مُرغ ما یک لِنک دارد و یا خاریشتک شان مَخمل بچه است. پس شما خواننده عزیز مُنتظر آن مطالب مورد نظر ما بوده باشید که چگونه یهوه خدای ابراهیم بقربانی شدن پسرش اسحق آمرمیفرماید، والله محمد عرب مدعی شده که اصلاً اسمعیل را بحیث ذبیح الله به قربا نگاه بُرده، نه اسحق را که گویا او ذبیح الله بوده است. اما تورات که بحیث ناشی از همین الله و احد وانمود شده مدعی است که قربانی اسحق را به موسی وحی کرده، ولی بلاخره ما در این حقایق تلخ خویش از متن همین قرآن گویا بدون کجی ثابت خواهیم ساخت، که چگونه الله عادل در این کلام عربی خود از ذبیح الله بودن اسحق بکلی انکار کرده است. پس ما نیز تصمیم داریم تا آن همه مطالب ضد و نقیض را توأم با حفظ احترام به پیروان هر دو آئین یهود و اسلام زیر (یک دین و دودلال) افشا خواهیم نمود. طوری که ما در متن این عنوان در حقایق تلخ خود، کلمات عام (اصیل زاده و کنیززاده را نیز استفاده خواهیم نمود، که خود خدای آنها بدان نامها از همان زمان بحیث سران دین یهود و اسلام انتخاب فرموده است. زیرا هدف نویسنده مُفسد شناس در حقایق تلخ خود آن همه را بطور دلیرانه و مسئولانه بازتاب میدهد و ثابت می سازد که برآستی اولاده ابراهیم مُفسدین فی الارض بوده و در مجموع، از همان آوان بحیث مُفسدین فی الارض عمل کرده اند. پس بقیه داستان را پس از شناخت این پسرک وحشی خواهیم داشت که چگونه خدای تفرقه انداز و حکومت کُن به جای یک پسر وحشی و کنیز زاده، پسر وحشی ترا ز اورا بنام اسحق نیز از همسرنازای ابراهیم سالخورده بحیث فرزند اصیل زاده بدنیای می آورد، و بدان ترتیب، دولت متخاصم و با هم دشمن را از یک پدر، آنهم بحیث بنیان گذاران دین سامی می آفریند.

پس همین اکنون توجه نمائید بتولد دلال دوم بنا م اسحق از نظر همین تورات موسی، و ناشی از وحی الله واحد از نظر قرآن مسلمانان.

(و عده تو اسحق عنواب باب ۱۷ کتاب یهود یان است و ما از آن دران مورد بنام مستعاراً ابرام چنین میخوانیم: ابرام ۹۰ ساله بود که خداوند بر او ظاهر شد و بوی چنین فرمود: من خدای قادر مطلق هستم از ازمین اطاعت کن و آنچه راست است به آن عمل کن و از دروغ پرهیز نما! من خدا نیز با تو عهد می بندم که نسل ترا زیاد کنم و از آنها پادشاهان بوجود بیاورم و سرزمین کنعان را به او شان خواهم بخشید. اما به شرط اینکه خودت ابرام و نسلهای آینده تو قوم یهود باید ختنه شوند. پس خود خدا بدست مبارک خود آن عمل ختنه را طوری انجام داد که از سردگرا براهیم علیه السلام اندکی گوشت اضافی را توسط سنگ تیز برید و سپس نام او را از ابرام به (ابراهیم) تعدیل نمود و همچنان نام (ساره) را نیز (به سارا) تبدیل فرمود و اضافه داشت که پس از این سارا (شهزاده) خواهد بود و او پسری بنام اسحق را خواهد زائید. (اسحق شهزاده، اما اسمعیل کنیز زاده) این است عدالت خدای گو عادل! نه چون شما خواننده عادل ترا از خدای تفرقه اند از حکومت کن. زیرا در کتاب مقدس و متن اولی قرآن آن تفرقه اندازی چنین ادامه یافته است. توجه نمائید: وقتی خدا به ابراهیم وعده پسر دگری داد، او نیز بنا بر آن مهربانی خدای یهود بود و به پاس آن لطف خدایش روبر زمین نهاد و بوی سجده کرد. زیرا از یک طرف او را خدا بدست خود ختنه نمود و از جانبی او را وعده پسر دگری داده بود پس این همه بنا بر همان عهد خدای زنده یهودی به ابراهیم بود که در بدل بریدن گوشت اضافی از سردگرا مبارک تحقق یافت، و از هرد و پسران اود و ملت جداگانه را بوجود آورد. اما نا گفته نماند که همین خدای تفرقه انداز آن پسرک کنیز زاده را در همان کودکی با مادرش هاجر از منزل برون میراند.) به متن اصلی در باب ۱۷ کتاب پیدایش مراجعه نمائید و لطفاً ما را متهم بکدام اتهام علیه خدای تفرقه انداز و آن مفسدین فی الارض نسازید. بلی! طوری که قبلاً اشاره نمودیم خدای یهود میخواست برای یک دین واحد دودلال بیافریند تا میدان جنگ و خون ریزی را گرم کرده باشد. زیرا همین خدای تفرقه انداز در کلام بعدی باب ۱۸ همین کتاب نام نهاد مقدس خود، همراه با دوتن از فرشتگانش به خیمه ابراهیم و سارا می رود، و در آنجا سارای نازا را این بار در حضور خود شوهرش ابراهیم (ع) حامله می سازد و سال هم به محفل نام گذاری

اسحق عملاً شتراک میفرماید. توجه نمائید به متن اصلی کتاب مقدس که چگونه آن خدای زنده نده و کباب خوار آن خانم زیبا و جوان نازای پیا مبرش را حامله می سازد، و کاتبان قرآن نیز عین داستان را زیر (عنوان مهمانان ابراهیم) از اینجا نقل نموده و آن را با گردن بلند بحیث وحی الله به محمد عرب و نمود ساخته اند. (هله لونیاء، والله اکبر.)

می که ابراهیم در بلوطستان زندگی میکرد و روزی به درخیمه خود نشسته بود و ناگهان دید که ۳ تن از افراد ناشناخته بطرف او می آیند. ابراهیم از آنها بگرمی استقبال و دعوت بعمل آورد تا لقمه نانی را درخیمه او صرف نمایند، و سپس به سفر نمود نظر خویش ادامه دهند، و از آنها چنین التماس نمود: ای سروران! تمنا میکنم اندکی با ما بمانید و من میروم برای شستن دست و پایتان آب بیا ورم و لقمه نانی رانیز برای تان خواهم آورد. اما پس از آن ابراهیم دریافت که سفر آنها بسوی شهر (سدوم) بود، جا نیکه لوط برادرزاده ابراهیم در آنجا بسر میبرد و از آن جمله یکی از آنها بنا بر بیان کتاب یهودیان و متن اولی قرآن که بخشی از تو رات بشمار رفته خدا بود و هرسه آنها برای ویرانی آن شهر در حرکت بودند، که ما به جزئیات آن سفر مرگ بار و ویرانگر بعداً خواهیم پرداخت. اما ادامه این داستان نان و کباب طور است که: ابراهیم بمنظور پذیرائی هر چه بیشتر آن ۳ تن رهگذر به همسرش ساره که او داخل خیمه بود امر می کند که از بهترین آرد خمیر کند و خودش گوساله را سرمی بُرد و از گوشت آن کباب بریان آماده میسازد و نزد آنها می آورد... (قرآن به همین دلیل آنها را مهمانان ناخوانده ابراهیم میخواند.) اما از نظرتورات موسی یکی از آن ۳ تن مهمانان خدا بود و او در حین صرف طعام از ابرام می پُرسد: ساره کجا ست؟ ابرام جواب میدهد که داخل خیمه است. خدا بجواب ابراهیم فرمود: ساره حامله خواهد شد و پسری برایت خواهد زایید! در آن هنگام ساره صدای خدای زنده را شنید و در دل خود خندید و گفت: شوهرم پیر، من هم نازا، پس چگونه من حامله خواهم شد؟ اما چون خدای زنده یهودان خنده سارا را شنید و از ابرام پرسید: سارا چرا خندید؟ اما سارا انکار کرد و گفت که وی نه خندیده. پس خدا به ابراهیم و ساره اطمینان میدهد که من خدا هر کاریکه بخواهم آن میشود (کن فیکون) و برای ثبوت این وعده خود سال بعد خواهم آمد و با شما خواهم دید که ساره پسری زائید و من خدا در محفل جشن تولد و نامزدی پسر تان اشتراک خواهم کرد و نام او را (اسحق)

خواهم گذاشت). پیدایش، باب ۱۸ بلی خدای چشم چران بوعده خود وفا کرد و بنا بر بیان باب ۲۱ همین متن اولی قرآن، در سال آینده در جشن تولد اسحق اشتراک میکند و نام او را (اسحق) میگذارد و آن نام را (خنده) معنی میکند. اما اینکه آن خدای زنده و تفرقه انداز و حکومت یهودی پس از آن عطای نا میمون خود چه پلان شیطانی را در پیش میگیرد، ما آن همه را در همین حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین خویش خواهیم دانست. زیرا مطالبی را در پیش داریم زیر عنوان (امتحان ابراهیم) از باب ۲۲ همین کتاب پیدایش یهودیان در آن مورد. اما حال اجازه دهید تا در همین موقع حساس از برداشت دزدانه دست اندرکاران قرآن از مطالب فوق کتب دست نویس یهودیان پرده برداریم که هدف اصلی ما را در برداشته و میخواستیم این تازینامه محمد را که قرآن نام گرفته از آسمان هفتم به روی زمین پائین آورده تا بدست هر انسان بدون ریش و سله و عبا و قبا قرار گرفته باشد. پس توجه نمائید به مطالب زیر این عنوان.

ابراهیم یهودی، اما فرزندان مسلمانش از نظر قرآن

خواننده گرامی! ما تا جایی در بررسی های قبلی خود چون در گرداستانهای تورات موسی و قرآن محمد دریا فیتیم که این کتب اساس طبری از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ در اختیار محمد عرب، و یا آن خرسواران یهودی قرار نگرفته اند، بلکه همه با اندک تفاوت بین هم برای بدست آوردن قدرت و مسند خویش، در تبار نی خدایان مرئی و نا مرئی شان برنگ آسمانی بروی زمین پائین آمده اند و ما نیز این قسمت از بررسی خویش را از فیض دانش خویش از باب ۱۲ کتاب پیدایش یهودیان، در زیر عنوان (دعوت خدا (یهوه) از ابراهیم) افشا نمودیم و با تمام جزئیات آن تا جایی دانستیم، و در عین حال آن را نیز دانستیم که نقش کاتبان عرب تبار قرآن در اینگونه داستان سرائی برجسته بوده، و ما نیز سهم فعال خود را در افشاگری آن سرقت آشکارشان ادا نموده و خواهیم نمود. پس ادامه آن تفرقه اندازی و حکومت کن خدایان موسی و محمد را از همان قسمت از کتاب پیدایش آغاز خواهیم نمود که صدها سال پیش زیر عنوان (دعوت خدا (یهوه) از ابراهیم) آنرا از متن اولی این قرآن افشا نمودیم. اما در اینجا آن چهار کلاهان عرب نیز با آنکه از همان کتاب اسرائیلیها عین آن داستانی را پس از صدها سال در آیات ۱۲۲ تا ۱۴۰ سوره گاو معروف بسوره (بقره)

همانگونه با زتاب داده اند، خواهیم دانست. و اما قبل از آن در ابتدای داستان در آیه ۱۲۲ بقره از روی خوش خدمتی بقوم بنی اسرائیل از برتری آنها نسبت به تمام اقوام جهان، به شمول قوم جاهل عرب، فضیلت و برتری قایل شده اند و آیه را با جملات عربی (یا بنی اسرائیل آذکروا نِعْمَتِي الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَي الْعَالَمِينَ) را نوشته اند، و پس از آن به برداشتهای بی شرمانه خویش از همان دعوت ابراهیم توسط بیهوه در آیات بعدی پرداخته و اما برخلاف متن اولی قرآنشان که در آن اصلاً بیهوه خدای یهود، ابراهیم را نسبت به فوت پدر و برادرش از کلدانیان بسرزمین کنعان دعوت فرموده بود تا او را از تنهائی و غم و اندوه نجات دهد و در آنجا همان خدای زنده ابراهیم او را بحیث پیامبر خود بگمارد و همچنان سرزمین کنعان را به نسلهای آینده وی به بخشید. اما برخلاف آن طوریکه از سرا سر قرآن اعراب جاهل دریا فتنیم. کاتبان رهن قرآن پس از صدها سال آن را طوری بازتاب داده اند که همان ابراهیم یهودی الاصل را ابراهیم حنیف نامیده اند و او را یک مسلمان پروپا قرص و انمود ساخته و دلیل ترا شیده اند که گویا الله (ج) او را بدین سبب که او گویا یک مسلمان واقعی بود صاحب پسران ساخت تا از یکطرف از تنهائی خود از قوم کافر رنج نبرد، و از جانبی امت اسلام گسترش یابد، و بعداً او را بحیث پیشوای امت بزرگ اسلام و بنیان گذار ادیان توحیدی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) شناخته در آن زمان برگزید. (ا کبر الشیطان، از این دروغ شاخدار کاتبان عرب تبار قرآن). اما جالب اینجاست که آن جاهلان عرب با آن همه دروغهای شاخدارشان در مورد ابراهیم. در آیه بعدی ۱۲۳ همان سوره گاه و نوشته اند که او یک انسان دلیر روی زمین بود و اما از غیب الله (ج) گویا می ترسید، و بلاخره او بنا بر آیه (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) بوی ایمان آورد، و در ادامه آن در آیات ۱۲۴ تا آیه ۱۴۰ این قرآن کاپی و اما اضافه گووحتی جانب دار به نفع آئین اسلام آینده نسبت به متن اولی اش کتاب یهودیان پرداخته، و با جملات عربی (وَ اذِ ابْتَلَى اِبْرَاهِيْمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا، قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا يَنْبَأُ لَكَ عَهْدِي اِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ) را بزبان عربی بیان نموده و تا آخرین آیه با جملات (اَنْ تَقُولُوْنَهُ اِنْ اِبْرَاهِيْمَ وَاَسْمَعِيْلَ وَاَسْحَقَ وَيَعْقُوْبَ وَاِلَّا سِبْطًا و...) را بزبان عربی و با استفاده از کتاب یهودیان را تکرار فرموده و بلاخره در آیات ۱۳۴ و ۱۳۴ با جملات نا شناخته عربی (وَقَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارًا تَهْتَدُوا، قُلْ

بَلْ مَلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) نوشته اند، که در آن آیه نه تنها علیه ابراهیم یهودی، بلکه بر خود الله (ج) اتها م بسته اند که گویا آن یهودی الاصل را، الله شان بحیث پیشوای امت اسلام برگزید، و بطور بی شرمانه نوشته اند که او نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه یک مسلمان حنیف و پروپاه قرص بود، و این اظهارات را الله (ج) به محمد (ص) یادمانی نموده است. (این اظهارات شا خدا روئدم دار، آنهم شوربختانه پس از صد ها سال ازگزینش از ابراهیم توسط خدا ی دگری بنا م یهوه) بازتاب داده اند. پس ما به منظور ثبوت این اضافه گوی و دروغ شا خدار قرآن از نظر تاریخ و سوابق ابرام یهودی، توجه شما خواننده خردمند را به خلاصه از ترجمه آن آیات در مورد آن مرد یهودی الاصل از آیات فوق سوره گاو، معروف به سوره بقره جلب میدارم که از همان دعوت نامه یهوه آغا ز شده، اما در اینجا بر خلاف آن متن اولی و اصلی قرآن، میزبان ابراهیم را الله نا شناخته در آن زمان تا این زمان و نمود ساخته، و علاوه بر آن ابراهیم را برای آزمایش با چند چند کلمات عربی دعوت نموده و نیز گویا از آن آزمایش برون آمده است. پس کاتبان قرآن در آن راستا با دروغ آشکارشان چنین نوشته اند. (پس وقتی ابراهیم (ع) از آن آزمایش الله (ج) موفق بد آمد، به او گفت: حال من ترا بحیث پیشوای امت اسلام می گمارم. ابراهیم گفت: آیا از فرزندان من نیز پیشوای امت بزرگ میگرانی؟ الله (ج) بزبان عربی فرمود: قَالَ لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) نه از ستم کاران آنها چون اسحق. پس هنگامیکه الله خانه کعبه را جای امن گردانید و مقام ابراهیم را نیز در آنجا معین ساخت تا او در آنجا نماز گزارد. پس از آن الله ما تنها به ابراهیم و اسمعیل (ع) امر فرمود که آن خانه کعبه را برای طواف کننده گان و عتکاف کننده گان، نماز گزاران رکوع کننده و سجده کننده گان مسلمان پاک سازند. (نه به اسحق، و یهودیان) پس ابراهیم (ع) از الله (ج) ما مسلمانان، بنام (رَبِّ) درخواست نمود و گفت: ای پرو وردگار من! (نه الله) زیرا کاتبان قرآن واضحاً میدانستند که خدای بنام الله در آن زمان شناخته نشده بود، بناً جمله (رَبِّ آجَعَلْ هَذَا بَلَدًا) را بکا برده اند. (آفرین به اعراب جاهل، و اما صد آفرین بنویسنده افشا گر که پس از هزار و چهار صد و یکسال آن دزدی های آنها را برملا ساخته است. اما با آنهم آن جا هلان عرب، ادا مه آن داستان را تا آیه ۴۳ با اضافه گوئی ها و دروغهای شا خدارشان نسبت به متن اولی این قرآن کاپی از آن در مورد همان ابراهیم یهودی

ادامه داده اند، و با لآخره د رایه ۱۴۴ به مسلمانان تازه به اسلام رسیده وسا کن درمکه ابلاغ نموده اند تا آنها با اهل کتاب سا کن درانجا از مدارا کار بگیرند، و خود بنیان گذار اسلام قبله یهود و نصارا را بحیث قبله مسلمانان پذیرفت و الله (ج) به آن مرد عرب امر فرمود و گفت: **فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا تُنْكُمُ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنْ... ترجمه: پس بگران روی ات را همراه با دگر نماز گذاران مسلمان بسوی مسجد الحرام (همان کعبه یهود و نصارا) (که اصلاً جای بت پرستی قریش بود این مسلمانان تازه به اسلام رسیده نیز از همان قماش اند) متن اصلی با ترجمه و تفسیر مفصل تر در آیات فوق سوره بقره.**

جهان اسلام عزیز! این است حقایق تلخ در این قرآن روی زمین که چگونه نویسنده افشا گران را با مهارت علمی خود از برداشتهای کاتبان عرب تبار قرآن شما از همان دعوت نامه خدای یهودی از کتاب پیدایش استفاده ناروا برده اند. زیرا خود این برداشت یک جعل مطبوعاتی بشمار رفته و ما آن را نیز نارا می دانیم، پرده برداشته و باید علمای اسلام و مفسرین قرآن به آن متن اولی قرآشان مراجعه فرمایند تا به اصالت دروغین آسمانی قرآشان بطور مستند بدانند. پس ما مطلب جالبی را در آن راستا از تفسیر آیات فوق داریم که این با مفسرین کار آزموده قرآن، دلایان دین یهود و اسلام را از جانب الله سبحانه و تعالی، و در غیاب او تعالی بحیث سر کرده های صالحین و مفسدین و ظالمین از هم جدا نموده اند و حتی مفسر قرآن توسط آیات خود ساخته خویش، نبوت را از ظالم گرفته و پس از صدها سال به گویا مظلوم وا گذارار شده و آن فیصله خود سرانه را در تفسیر آیه ۱۲۴ همین سوره گا و صادر نموده اند، و اما نویسنده این قرآن روی زمین (حقایق تلخ) در جواب مفسر قرآن طوری فیصله صادر نموده که آن مفسدین فی الارض را بحیث سران دو گروه دین واحد خدایان یهودی و مسلمانان مشخص ساخته، نه صالحین آسمان، و اندکی بعد آنها را با استناد همین تفسیر قرآن محمد معرفی خواهیم نمود. اما اکنون توجه نمائید. به تفسیر آن آیات در آنستا: بنی اسرائیل بسیار مغرور بودند و میگفتند که ما فرزندان ابراهیم هستیم و خداوند به ابراهیم (ع) وعده داده که پیغامبری و بزرگی از آنها باقی بماند و میگفتند، ما اصلاً پیروان ابراهیم هستیم. اما الله سبحانه و تعالی آنها را می فهماند که من کسان را پیا مبر خود می گمارم که نیکوکاران باشند. زیرا ابراهیم (ع) دو فرزند داشت، مدتی آن بزرگی و پیا مبری در اولاده اسحق بود.

اما اکنون که الله ما بر سر قدرت هست. آن میراث پیا مبری و بزرگی به پسر د گرش اسمعیل (ع) مُنتقل می گردد. گرچه خود ابراهیم (ع) درباره هر دو فرزند خود دعا کرده بود که پیا مبر بوده باشند. اما الله (ج) میفرماید که نخیر! اسلام دین و احداست و برای همیشه دین واحد خواهد بود. پس همه پیا مبران و پیروانشان به همین راه و روش دین اسلام باید زندگی خویش را سپری نمود و این یگانه راه تسلیم به احکام من الله، تنها به شما مسلمانان است که این راه را در پیش گرفته ئید و از دین اسرائیلیها بازگشتید.) از تفسیر آیه ۲۴ (سوره گاو.) پس بنا بر همین نصب و عزل آن سران دین یهود و اسلام است که از جانب غیب الله (ج) در قرآن دو پهلوبا زتاب یافته و اما شما خواننده گرامی و خرد مند، منتظر اضا فه گوی های دگری نیز بوده باشید که در این تازینا مه به فروانی بنظر میرسند. زیرا این بار برخلاف آیه قبلی، برای همان پدران مُفسدین و صالحین، ما ست مالی کرده و همان دست اندر کاران قرآن سورئی را بنام همان ابراهیم نام گذاری کرده و در آیه ۳۵ تا ۴۶ آن سوره از زبان همان ابراهیم یهودی را که اصلاً از نظر زمان و مکان با محمد عرب دیدار بعمل نیاورده و کلمه لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ و محمد رسول الله را بزبان نیاورده بود. اما چنین آیتها را بزبان ناشناخته عربی وارد قرآنشان ساخته اند که گویا ابراهیم یهودی همان فرزند صالح خود، اسمعیل کنیززاده و یهودی الا صل را (گویا) صدها سال پیش از اعمار آن بتخانه (کعبه) در شیر خورگی در آنجا ساکن ساخته بود. پس ما از جملات رکیک نسبت به کاتبان جا هل و دروغگوی این تازی نامه صرف نظر کرده و به متن آیات خود ساخته شان می پردازیم، تا جهان اسلام بداند که آنهاچه جفای را در حق بنده گان الله سبحانه و تعالی در رابطه به نفاق افگنی انجام داده اند که نشاید خود الله نسبت به کلام اولی خود تورات موسی ازان راضی بوده باشد. توجه نمائید.

(وَ اذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَمِنًا وَاَجْنِبْنِي وُتَيْئًا اَنْ اَعْبُدَ اِلَّا صِنَامًا رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنْ اِنْسَانٍ. رَبَّنَا اِنِّي اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادِعَ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ، رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّوْأَةَ فَاَجْعَلْ ... را تا آیه ۴۵ با جملات رَبَّنَا، رَبَّنَا ادا ما ده و بلا خره در آیه ۴۶ با نهایت بی حیائی خود الله (ج) پرانه تنها مگار، بلکه اورا مگار مگار ان دا نسته اند.) (آ ستغفر الله) پس توجه نمائید به خلاصه از ترجمه آن آیات: وقتی ابراهیم (ع) به الله (ج) گفت: ای پرورد گان من! (نه الله من! زیرا کاتبان رهن میدا نستند که خدای بنام الله در زمان ابراهیم شناخته نشده

بود. پس جمله (رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا) را بکار برده اند، و تر جمه آن را (ای پرورد گار من!) نموده و از زبان ابراهیم یهودی نوشته اند که ای الله! شهرمکه را جای امن برای من و فرزندانم از من بساز! تا از عبادت بتها دور باشند. (واضحاً که کعبه مرکز بت پرستی بود، و بدان دلیل مترجم آگاه تر از الله، اولاده ابراهیم را از بتان آن بتخانه دور آرزو داشت، تا آنها را به پیروی از غیب دعوت نماید، و بتان را گمراه کننده تر از رب میداند. در حالی که از نظر نویسنده حقایق تلخ، موجود عینی نسبت به یک الله نامرئی به مراتب بهتر بوده اند. (اعلم الحق) اما اعراب جاهل غیب الله را آفریننده تر از بتها میداند. علاوه بر آن مفسر قرآن علیه ابراهیم یهودی و بت پرست تهمت بسته که گویا او به الله ناشناخته گفته است که: خیر! من ابراهیم بعضی از فرزندان خود را که اسمعیل است در آنجا که کعبه مسلمانان آینده است جابجا ساختم تا در آنجا نماز بخوانند. (در همان بتخانه) پس توروzy مُفْت و را یگان بده برای شان. زیرا که تو الله خیر الرّاقین هستی و نهان و پنهان را می دانی، و سپاس از شما که به من پسری بنام اسمعیل و اسحق را در این سن پیری دادی، پس آنها را نماز گزار اراده فرما، و همچنان پدر و مادر را بیامرز. اما مطلب جالب تر از این دروغ شاخدار مفسر و مترجم قرآن در تفسیر آیه ۳۷ این سوره سا نوشته شده و آن اینکه، گویا ابراهیم تنها اسمعیل را در کنار خانه کعبه آینده مسلمانان در شیرخوارگی ساکن خسته است.) از قرآن. در حالیکه همین ابراهیم بی مروّت، همان ها جر و اسمعیل را بنا بر متن اولی و صلی این آیات قرآن ناقص از منزل برون رانده و آنها در آن صحرای سوزان و بدون آب و نه تنها گذاشت، و فرشته خدای یهود بود که در آنجا چشمه آب ویا چاه آب را به ها جر و اسمعیل جاری ساخت و.... که ما آن متن اولی این قرآن کاپی و ناقص را تاجائی افشا نموده و افشا خواهیم ساخت. اما مفسر کارآموده قرآن در همان راستای راندن ها جر و اسمعیل بطور جانب دارانه به نفع اسلام نو بنیاد طوری نوشته که خود الله سبحانه و تعالی شان را در آن راندن بی رحمانه دخیل ساخته و چنین نوشته آند.

(حضرت اسمعیل (ع) همراه با اسحق (ع) و دگراولاده ابراهیم (ع) در شام ساکن بودند. اما ابراهیم (ع) پسر کنیز زاده اش (اسمعیل (ع) را به هدایت سارا و حکم خداوند در شیرخوارگی با مادرش ها جر در آن صحرای خشک ترک گفت. پس تنی چند از قبیله (جرهم) در آنجا آمدند. زیرا خداوند (ج) نظربه تشنگی اسمعیل و بی بی

ها جره فرشتگان خود را ماً مورساخت، تا در آن صحرای سوزان چشمه زم، زم را جاری سازند. (نقلاً درحالیکه اصلانۀ خود این غیب الله (ج) در آن زمان بحیث الله محمد شناخته نشده بود، و نه با اسمعیل و ها جرکنیز بحیث گویا مسلمانان در آن زمان آشنائی داشت. این همه کپی های قرآن اند که نویسنده کپی بردار حقایق تلخ آنها را برمیدارد. اما با آنهم مفسر جانب داری که اصلاً خود اونیز در آن زمان زندگی نمی کرد تا این جزئیات آن داستان خشونت با را بد یگران چنین ارایه بدارد. توجه نمائید: پس از آن خانه بدوشان جرهم در آنجا سرازیر شدند و به اجازه بی بی ها جربه آبا دی پرداختند، پس چون اسمعل (ع) بزرگ شد و با یکی از دختران آن قبیله ازدواج نمود و بدان ترتیب، جائی که اکنون خانه کعبه مبارک واقع است، شهر بزرگی بوجود آمد. (نقلاً از متن و تفسیر خود ساخته آیه فوق سوره هود قرآن. برداشت ناقص این قرآن را در آیات ۷۴ تا ۷۹ آخرین سوره انعام مکی داریم و در آن اشتباهاً پدر ابراهیم (آزر) نامیده شده درحالیکه در متن اولی این قرآن ناقص بنام (تارح) بوده که ما سلسله نصب اورازسام تا ابراهیم از آنجا نقل نمودیم. پس لازم است که بار دیگر به متن اولی این قرآن گویا بدون کجی مراجعه نموده تاجهان اسلام عزیز بدانند که بسا کجی های در این قرآن مبارکشان وجود دارد. اما آنها را چون خود الله کورساخته تا آن کجی ها را به چشم نبینند، و چنین نوشته اند: وَ قَالَ اِبْرَاهِيمُ لَآ بِيهٖ ؤُ زَرِهٖ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا الْهٖةَۚ اِنِّىۤ اِنِّىۤ اَرِيْكَ وَ قَوْمَكَ فِى ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ وَ كَذٰلِكَ... ترجمه: ابراهیم بیدرخود (آزر) نتا رح یهودی گفت: آیا بتان را بحیث خدایانت خود گرفتی؟ پس من ترا و قوم ترا در گمراهی می بینم. پس الله ما به ابراهیم عجائب آسمان و زمین را نشان داد تا یقین کند که الله واحد خدای اوست، و آن عجائب این بود که: وقتی تاریکی شب شد و ستاره گان را دید و الله ما از روی آزمایش بوی گفت: این اند خدایان تو! پس وقتی روز شد، بجای آن ستاره گان بوی آفتاب و مهتاب را نشان داد و بوی فرمود: این اند خدایان تو... اما چون آفتاب در روز و مهتاب و ستاره گان به قدرت الله در شب ظاهر می شد و در روز غائب. ابراهیم به بت پرستان گفت: من از این خدایان بی زار هستم و شما هم به الله واحد شریک نیاورید و از عبادت بتها دست بکشید. زیرا من ابراهیم خنیف نیز بدین باور دارم که آسمان و زمین را الله آفریده و از جمع شما مشرکان نیستم. پس وقتی ابراهیم (گویا) به اسلام رو آورد، الله ما نیز خطاب به محمد (ص) بزبان عربی

فرمود: وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَالْيَا سَ كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ وَاسْمَعِيلَ وَ... را نیز چنین پا داش داده آم، و تا آیات ۹۱ این فضل فروشی الله (ج) به ان یهود یان ادا مه یافته و بلا خره به محمد عرب تا کید فرموده که بتونیزمن الله قرآن را فرستادم که با برکت و تصدیق کننده کتب قبلی موسی و عیسی بوده است.) متن اصلی در سوره انعام.) در حالی که اصلاً این متن قرآن برداشتی از کتاب پیدایش بوده و توأم با اضافه گوئی در آن بازتاب یافته تا قدرت غیب الله را بنمایش گذاشته باشند، آنهم درحالیکه خدائی در آن زمان بنام الله شناخته نشده بود، و بدان دلیل است که مترجم کارآموزده (رب) را پروردگار ترجمه نموده ولی از الله تعریف نموده و بدان ترتیب خود را از سوا لهای قرآن شکن نویسنده حقایق تلخ نجات داده است. اما بیخبر از اینکه روزی کپی های او را بر خواهیم داشت. این است واقعیت های ناگفته از قرآن. پس مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن میتوانند به متون کتاب دست نویس یهودیان، و یا این گویا قرآن کامل و بدون کجی شان مراجعه فرموده و دیگر از داستانهای بی بنیاد این گنجینه اساطیر اولین خویش دست برداشته و موجب الاغ سازی نسلهای خردمند آینده ما نگردند.

نویسنده افشاگر در این حقایق تلخ خود، در مورد چنین اظهارات جانب دارانه قرآن گویا آسمانی محمد که خردمندان زمان آن را اساطیر اولین نام کرده، بالا تر از این چه باید نوشت، تا موجب قناعت شمشیر کشان اسلام خونین بوده باشد؟ پس واضح است که آنها در برابر این استدلال علمی و مستند ما کدام جوابی بجز از چماق و شمشیر نخواهند داشت، ولی ما نیز بدانگونه جوابشان حاضر هستیم. اما شما خواننده گرامی در این رابطه که با متن اولی و دومی قرآن تا اینجا آشنا شده اید چه نظر خواهید داشت؟ زیرا نویسنده این حقایق تلخ، هیچ کدام هدف خصمانی را نه در برابر این تازینامه محمد داشته و نه در برابر کاتبان آن، و نه با مسلمانان امروز. تنها واقعیت های علمی و تاریخی را در رابطه عدم اصالت آسمانی قرآن کا پی از کتب یهود و نصارا افشا میدارم که این نیز کدام جرمی نبوده زیرا تورات موسی و انجیل مسیح، که ما آنها را بحیث متن اولی قرآن محمد تا اینجا ثابت ساختیم و ثابت خواهیم ساخت نیز از نظر همین قرآن کا پی و ناشی از وحی همین غیب الله (ج) شناخته شده اند. پس اگر ما به متن اولی الله کلام (ج) تکیه داشته و قرآن مسلمان را نیز بحیث کلام غیب الله مسلمانان بشناسیم، افشای مطالب از آن نیز خالی از جراین

جهانی بما نخواهد بود. پس امیداست شمشیرکشان اسلام خونین، با ما کدام مشکلی از نظر اعتقادی نداشته باشند. زیرا آن مُشکل تنها با خود الله (ج) خواهد بود. پس در اخیر این همه استناد علمی و منطقی خود که از نسل و نصب موسی و محمد، توأم با کتب خود ساخته شان دانستیم، پس بوضاحت میتوان نوشت که هر که بر الله سبحانه و تعالی اتهام وارد نمایند و کلام اول و دوم او را برای بدست آوردن قدرت و منزلت حسب د لخواه خویش تدوین، تبلیغ و تعمیم نمایند. لعنت همان الله (ج) بر آنها باد که خود فرموده است: لعنتُ الله على الكاذبين، والساقين) و دستهای شان نیز بُریده با د.) طوری که همین کاتبان رهن عرب تبا قرآن در سوره الصافات از جانب گویا الله و از بان ابراهیم یهودی در رابطه به قربانی شدن اسمعیل (ع) چنین دروغ شاخدار نوشته اند، که شاید یک انسان عاقل و بالغی که چون ابراهیم دنبال پسر میگذشت تا وارث مال و منال او بوده باشد، و یا طوری که قرآن اسمعیل را بحیث عصای دست پدر و نامود ساخته، اما همان ابراهیم چنین جهالت کرده باشد و همان پسر یگانه خود اسمعیل، و یا اسحق اصیل زاده را به قربانگاه برده باشد؟ اما متأسفانه کاتبان جاهل قرآن، برخلاف متون اولی قرآنشان در مورد اسمعیل پسر کنیز زاده ابراهیم در آن را بطه و برای تفرقه افگنی بین اولاد ابراهیم که سنگ بنای آیین های توحیدی به شمار رفته چنین نوشته اند. (وقال انی ذاهب الی ربی سیهدین، ربّ هب لی من الصالحین، فبشرناه بغلام حلیم: من ابراهیم بسوی ربّ خود که از روی شیطنت پروردگار ترجمه شده رفتنی هستم و او مرا رهنمائی خواهد نمود، و از ربّ خود درخواست نمودم که یک پسر صالح و نیکوکار برای من عطا فرما! پس الله ما بوی مُژده پسر حلیم را که برده باراست عطا فرمود.) صافات، ۹۹ تا ۱۰۱. این مطلب را قبل از اینکه به متن اولی این آیات از کتاب پیدایش پرداخته باشیم، و بدانیم که از نظر قرآن مسلمانان، اسحق به قربانگاه برده شده، نه اسمعیل، پسر هاجر کنیزی که حتی فرشته او را وحشی خوانده بود که سرسازگاری با برادرانش نخواهد داشت.) اما کاتبان قرآن و مترجمین و مفسرین آن او را غلام حلیم، و ذبیح الله نامیده است.) پس این یک دروغ شاخدار دگریست که نسبت به متن اولی و اصلی قرآنشان علیه الله شان وارد ساخته اند که گویا او در کلام اولی خود اسحق را ذبیح الیهو نامیده، و در کلام دوم عربی خود اسمعیل را ذبیح الله و نامود ساخته است، و ثبوت این دروغ شاخدار کاتبان قرآن بدین استناد ماست که اصلاً ابراهیم

از یهوه پسری را برای آن خواسته بود تا وارث مال و جای داد او بوده باشد، نه آنکه غلام حلیم و یا نبی صالح بوده باشد، طوریکه اعراب جاهل در قرآن خود ساخته شان در مورد اسمعیل کنیززاده مدعی اند. پس آن دروغ دُم داروشا خدا را در مورد قربانی اسمعیل از تفسیر آیات ۹۹ تا ۱۰۱ سوره صافات خواهیم دریافت که از همان قسمت از کتاب اسرا نیلیها به سرقت برده شده و آن طوری بود که: فرشته نام او را از د و کلمه (سمع، وئیل) انتخاب نموده بود. توجه نمائید به متن تفسیر کلام دوم الله در آن مورد تفسیر: دعای حضرت ابراهیم (ع) در مورد اسمعیل (ع) بود که او را پدرش چون یک غلام برده بار بقربا نگاه برده بود، نه اسحق (ع) را و حتی از نام اسمعیل (ع) برمی آید که فرشته خدای اسرا ئیل از دو کلمه (سمع) و (ئیل) بما درش هاجر تعریف نموده بود که سمع به معنی (شنید) و (ئیل) به معنی خدا (الله) پس الله دعای ابراهیم را طوریکه در تورات نیز آمده در مورد اسمعیل قبول شده و الله (ج) او را بحیث غلام حلیم به ابراهیم (ع) عطا فرموده است. از ترجمه و تفسیر آیات فوق. (در حالیکه اصلاً نام اسمعیل را همان فرشته خدای اسرا ئیل گزارش شده بود، در مورد سمع و ئیل نیز بما درش هاجر توضیح داده بود و حتی او را وحشی خوانده بود، و در آن زمان الله (ج) چون امروز غیب و غارت بود، و سرودرک محمد عرب نیز معلوم نبود. اما جالب تر از آن دروغ شاخدار مفسرین و مترجمین قرآن این است که از همان کلمات (سمع) و (ئیل) این اعراب جاهل یا دآوری نموده که این خود یک اعتراف آشکار و بی شرمانه است که بحیث عذریب تراز گناه کاتبان رهن شناخته شده و آن همه را نویسندگان آن عرب جاهل از کتاب یهودیان به سرقت برده اند، و این را نیز گویند: دزد با پشتاره، و یا دزدان چراغ بد تی که آن شرم را به الله (ج) کمائی کرده اند. اما نویسندگان حقایق تلخ افتخار دارند که آن دزدی آنها را پس از هزار و چهار صد و یک سال افشا نموده و دزدان را گرفتار، و محاکمه غیابی نموده است. همچنان نویسندگان حقایق تلخ، وعده میدهند که همین گونه دزدیهای سراسر آن دزدان به اصطلاح سرگرد نه از قرآن شان را افشا خواهد نمود. پس امید است جهان اسلام عزیز دانسته باشد که قرآنشانی به هیچ صورت ناشی از وحی جداگانه الله به محمد نبوده و نیست. پس تهمت علیه الله سبحانه و تعالی گناه بزرگی است که نباید بوی تهمت بست. (وما علینا الا البلاغ)

یک دین، و دو دلال.

بلی، دلالان و سرسپرده گان دین یهود و اسلام خونین! گرچه این عنوان در نظر انسان خرد مند مند، غیرقا پذیرش به نظر میرسد، و آن اینکه چگونه یک انسان عاقل و با لغ، برای حفظ و یا گسترش یک دین ننگین و خونین، چنان و چنین سرسپرده باشد؟ اما متاسفانه همین امروز عملاً دیده می شود که بم کفانان راه اسلام چنان سُبک سری میکند، و حتی گذشته گان شان فرزندان خود را چون ابراهیم، فدای جاه و جلال خود، آنهم در بهشت موعود کره و حاضریه سربریدن پسرانش از نظرتورات و قران شده، در حالیکه خود خدا یان زنده و مرده یهود و مسلمان، خود را محافظین دین خویش دانسته اند. پس چگونه این خدا یان استفاده جو، به عیش و نوش خویش ادامه داده و پسران پیامبران و یا بنده گان خود را زیر تیغ آن قصاص بان بی رحم قرار داده اند؟ پس شرم بر چنین خدایان استفاده جو. زیرا کلام ناشی از الهام و یا وحی همین خدایان آدم کُش اند که لازم دیده اند، تا نه تنها از یک پدر، دو فرزند را دران خون ریزی بحیث دلالان دین یهود و اسلام آینده زیر تیغ پدارن شان انداخته، و علاوه بران از میراث آن خون ریزی، ملت های جداگانه بوجود آورده اند تا از هر کدام از آنها دو گروه متخاصم و با هم دشمن را بیافرینند و آن قربانیان خوش باور، اسحق و اسمعیل اند که گویا تن به ساطور پدرنا مهربان نشان جناب ابراهیم (ع) دادند. در حالیکه ابراهیم یهودی بنا بر کلام اولی همین الله، خواست دار تنها یک پسر شده بود و بدنیاال او چشم درد می گشت تا وارث مال و جا یداش بوده باشد. اما آن خدای یهود و این الله مهربان برای گرمی بازار دین فروشی شان، او را صاحب دو پسر صیل زاده و کنیز زاده بحیث سردم داران دین یهود و اسلام آینده ساخت، تا تاریخ جهان را در قلاب یک دین گویا و احد بنا م دین ابراهیم، بدین ننگین و خونین یهود و اسلام برنگ خون نوشت. پس پیش از آنکه ما از خود کلام عربی آن پلان شیطانی را بدانیم، توجه شما خواننده گرامی را به متن اولی قرآن از کتاب یهودیان دران مورد جلب میدارم، که چگونه آنها بدان هدف یکی پی دگری روی کار می آورند، و بلاخره چگونه از آن سلسله گویا قربانیان، مُفسدین فی الارض بعدی در میدان کارزار ظاهری می شوند. پس توجه نماید به چگونگی ان داستان.

(روزی ساراه مسرا ابراهیم دید که اسمعیل پسر هاجر کنیز، اسحق را اذیت میکرد.

اوبشوهرش ابراهیم چنین گفت: این کنیزوپسرش را از خانه برون کن، زیرا اسمعیل کنیززاده نباید وارث مال و جا یداد تو باشد. این موضوع ابراهیم را چون اسمعیل نیز پسر او بود رنجاند. اما خدا (یهوه) به ابراهیم فرمود: درباره پسر ت اسمعیل و کنیزت هاجر نگران نباش! آنچه که سار گفته بدان عمل کن و آنها را از منزل بران. زیرا توسط پسر دگرت اسحق است که تو صاحب نسل بزرگی می شوی که من خدا (یهوه) وعده آن را بتو داده ام! اما من خدا از این پسر کنیزت نیز نسلی را بوجود خواهم آورد. (برای تفرقه افگنی) از پیدایش ۲۱: ۹ تا ۱۳، بخشی از تورات موسی. قرآن نیز، طوریکه اشاراتی در آن مورد داشتیم، عین دلال آفرینی را توسط الله انجام داده، و کاتبان آن با استفاده از متن بالا، اما بطور جانب دارانه به نفع همان اسمعیل، که گویا او باید سر لشکر اسلام باشد بنا بران چنین آیات تفرقه افگنا نه را نیز کار همان خدایان تفرقه افگن بوده است. توجه نماید به اظهارت قرآن در آن مورد: وَقَالَ إِنِّي ذَا هَبٍّ إلی رَبِّي سَيَهْدِينِ، رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ. پس این همان اسمعیل است که بحیث علام برده بار دانسته شده، و ما او را از تفسیر این آیات معرفی داشتیم، و آن اینکه الله سبحانهُ و تعالی او را ذبیح الله دانسته و نبوت را بوی سپرده، و اما در مورد اسحق در آیه ۱۱۲ همین سوره بطور دگری فرموده و او را در آن آیه با جملات منفور عربی: (وَشَرَّاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ...) اراده فرموده است. پس بنا بر آن از اضافه گوئی نویسنده گان قرآن در آیه فوق، قرآن دوپهلوی، تا اینجا کافی به نظر میرسد، و اما سوال ما از شمشیرکشان اسلام این خواهد بود که! ای جا هلان عرب و عجم! در اینجا کی مقصراست؟ آیا عنوان بلاد را این حقایق تلخ ما، بجا ست و یا خیر؟ بلی! خود خدایان تورات و قرآن مقصراست که برای تفرقه اندازی خود برای یک دین واحد و از پدری که به حیث بنیان گذاران ادیان توحیدی به شمار رفته، دوپسر با هم مخالف از نظر اعتقادی آفریده و پیروان آنها را نه تنها از هم جدا ساخته بلکه آنها را با هم دشمن آفریده است. زیرا گفته اند که: تفرقه انداز و حکومت کن) همچنان یکی از این خدایان تفرقه انداز، الله شما شمشیرکشان است که برای آن اهداف، در آیه ۱۱۸ سوره هود یهودی با گردن بلند، اما وجدان فرورفته فرموده است که: من الله خودم نخواسته ام تا یک ملت واحد روی کار آید و همین گونه اختلاف بین ملت ها تا روز قیامت باقی خواهد بود و هیچ حل نخواهد شد. (هود آ)

یه فوق. پس بنابر همین پلان تفرقه افگانه بوده که اولاً خدای یهودی از یک پدری که ظاهراً بحیث پیشوای امت واحد وانمود شده، ولی دوپسرکنیززاده و اصلیل زاده رابحیث سردم دارانِ دوائین متخا صم می آفریند، و الله مسلمانان نیز بنا بر اعتراف بی شرمانه خود در سوره گاو، نمی خواهد بنده گانش در زیر لوی یک ملت واحد بوده باشند. پس بنا بران ما نیز این قسمت از بررسی خویش را مطابق به همین اظها را ت تفرقه افگانه خدایان زنده و مرده، زیر عنوان بالا افشاگری میداریم. زیرا خود کتاب یهود یا ن و قرآن مسلمانان دا من خدایان شان را بر سرشان بالا کرده و خود را نیز رسوای عالم ساخته اند. پس ما بار دیگر در آن رابطه به متن اولی قرآن از کتاب اسرائیلیها خواهیم پرداخت که چگونه زیر عنوان (امتحان ابراهیم) بازتاب یافته و اسحق را ذبیح الیهوه دانسته، و اما برخلاف آن در قرآن محمد، اسمعیل پسرها جرکنیز را ذبیح الله وانمود شده است. پس اگر منظور خدای تفرقه انداز و شکم پرست یهودی، و یا غیب الله مسلمانان از گوشت یک پسر ابراهیم سیر نمی شد، طوریکه خود کتاب مقدس فرموده که خدای اسرائیل چربو پیه قربانی را خوش دارد، و الله آن میراث ننگین و خونین را به خود و مسلمان شکم پرست گذاشته است. ضرورت قربانی دو پسران ابراهیم چه بوده است؟ و یا اینکه برای خدایان شکم پرست گوشت یکی کافی نبود؟ (پس شرم بر آنها که بدان واسطه سنت خونین را بین انسانهای روی زمین به میراث گذاشتند که از همان زمان تا امروز، نه تنها خون انسان و حیوان توسط انسان ریخته میشود، بلکه توسط انسان خون انسان دگر برای برای رضای این هیولای اسمانی ریختانده میشود.) توجه نمائید به متن هر دو کتب تفرقه افگانه خدایان زنده و مرده یهودیان و مسلمانان در مورد قربانی پسران ابراهیم یکی پی دیگری از تورات موسی و قرآن محمد.

(خداوند (یهوه) در حال رویا به ابراهیم فرمود: یگانه پسر است اسحق را که ا و رابسیار دوست داری به سرزمینی بنام (موریا) بُرده و در آنجا او را بالای کوهی که من خدا برایت نشان خواهم داد به عنوان هدیه برای من خدا قربانی کن، پس ابراهیم الاغ خود را در صبح گاهان پالان کرد و پسرش اسحق را همراه با دوتن از نوکران خود برداشت و بسوی مکانی که خدا بوی نشان داده بود حرکت افتاد، و زمانیکه ابراهیم به آنجا نزدیک شد، نوکران خود را همراه با الاغ خود توقف داد و خودش همراه با پسرش اسحق بیها نه عبادت خدا (یهوه) نه (الله) به آن مکان

رفت.) از پیدایش باب ۲۲. کتاب مُقَدَّس.

ادامه این داستان خونین با فعل و انفعالاتِ خداپرستانه زیادی در باب بعدی کتاب پیدایش بیان گردیده اما خلاصه آن طور است که: در عرض آن سفر بسوی قربانگاه، اسحق از وی میپرسد که پدر! وسایل قربانی را چون هیزم، وسیله آتش افروختن را که با خود داریم. اما گوسفندِ قربانی کجاست؟ ابراهیم جواب میدهد که برّه قربانی را خود خدا تهیه میدارد. پس وقتی پدرش بجای قربانگاه رسید و کارد را برگلوی اسحق گذاشت، در همان لحظه بود که فرشته خدا از آسمان بوی صدا داد و فرمود: ابراهیم! ابراهیم! ابراهیم جواب داد بلی خدایا! خدا به ابراهیم گفت: کارد را بر روی زمین بگذار و به پسرت آسیبی نرسان! حال دانستم که تو فرمان بردار خدایت هستی! زیرا یگانه پسرت را از من خدا دریغ نداشتی. آنگاه ابراهیم قوچی را دید که شاخهایش در جنگل گیر مانده بود و بطرف او شتافت و آن را گرفت و بجای پسر خود بعنوان هدیه برای خدا قربانی کرد. پس همان بود که این بار خداوند از آسمان صدا زد و گفت: بذات خود قسم میخورم که وقتی تو ابراهیم از فرمان من خدا اطاعت کردی و یگانه پسرت را از من دریغ نکردی! پس من نیز نسل ترا چون ستارگان آسمان و ریگهای بیابان زیاد خواهم ساخت تا آنها بردشمنان خود پیروز گردند و موجب برکت تمام اقوام روی زمین بوده باشند.) (پیدایش باب ۲۲.)

(امید است جهان یهود و اسلام در مورد دشمنان ابراهیم، که در عین زمان دشمنان الله از نظر قرآنشان بشمار رفته اند، معلومات خواهند داد. مگر ما بوضاحت می نویسیم که: ننگ و شرم بر آن خدایان تفرقه انداز و حکومت کن. (آمین)

گرچه بررسی های افشاگرانه ما که چگونه دست اندرکاران عرب تبار قرآن از سراسر این داستان خونین، چون دگرداستانهای کتب یهود و نصارا استفاده ناجائز برده اند که از نظر مطبوعاتی بحیث یک جرم آشکار دانسته شده و ما آن مطالب را بطور بیشتر مانده منحصراً وحی الله بعرب جاهل و انمود ساخته اند، و زشت تر از آن اینکه بزروشمشیر و چماق بر عجم چشم بسته آن را تحمیل نموده اند خواهیم پرداخت. اما قبل از آن توجه شما عزیزان نکته دان را با جملات عربی قرآن کاپی از داستان فوق کتاب یهودیان جلب میدارم که یهوه به ابراهیم گفته بود: من حالا دانستم که یگانه پسرت را از من خدا دریغ نکردی و یقیناً که آن روئیای خود را بجا آوری و... اما عربهای رهن عین آن جملات را بزبان عربی (قَدْ صَدَّقْتَ الرَّئِیَا، انا فَدَّ

یناهُ بَذِبحِ عظیم...) اما پس از صدها سال این مطلب را اعراب رهن در قرآنشان بازتاب داده اند. (آفرین بدان رهنان عرب، اما صد آفرین بنویسنده افشاگریکه آن را در این قرآن روی زمین (حقایق تلخ) دقیقاً پس از هزار و چهارصد و یکسال بطور مستند و با همان جزئیات افشا نموده است.

خواننده گرامی! ما تا جایی سروکله ادیان توحیدی و سردمداران آنها را که مملو از جنگ و خون ریزی، کینه و عداوت، حسد و دو بینی بین سران دین یهود و اسلام بوده اند، دانستیم و حتی بین خانواده آن سردمداران ادیان توحیدی و بین پیروان آن عمده فروشان دین ایجاد شده و آن همه جز قدرت طلبی و خود خواهی بین آن هیولای آسمان و زمین و بنده گان چشم بسته آنها چیز دیگری نبوده، طوریکه ما آن همه را همین امروز از عملکردهای خونین و ننگین سلف آن عمده فروشان دین دریافتیم که چگونه در همان آوان بین هم برسروکله یکدگر کوبیدند، و میراث خوران آنها نیز آن همه خون ریزی امروز را از همان قدرت طلبی بنیان گزاران دین یهود و اسلام، آنها برای حفظ قدرت جبروتی خویش انجام میدهند، و تاریخ شاهد است که چگونه آن بزکشان قدرت طلب سلف بدکردار میدان جنگ را گرم ساختند که تا امروز سرد نشده و سرد نخواهد شد، و بدان ترتیب آن میراث خونین و ننگین را بخلاف ناکار خویش بمیراث گذشتند. پس اگر ما از تفرقه افکنی خدایان اینها افشاگری نمائیم، به همان قسمت از داستان خونین تورات موسی و قرآن محمد خواهیم رسید که یکی از آنها همسرنازای پیامبرش را با قدرت کامله خود حامله ساخت، و در نتیجه آن پسری را بنام اسحق برای وی بد نیا آورد، و خدای دیگری بنام الله اسمعیل را ذبیح الله دانسته و اسحق را از نبوت برکنار نمود... طوریکه خدای دیگری بنام خدای پدر نیز مریم با کره را حامله ساخته و توسط فرزند او مسیح یک دین جداگانه را بوجود آورد، و جهان را به سه گروه ناکار شمشیرکشان خدا پرست تقسیم نمود، و با شعار (هله لوثیا، والله اکبر) تاریخ جهان را برنگ خون نوشتند. پس ما از کدام آن خدایان خون آشام سه گان آسمان و زمین افشاگری نمائیم؟ و آن همه برای چی بوده است؟ اما از نظر نویسنده فقط برای تفرقه اندازی و حکومت کُن بود که حتی الله سبحانه و تعالی اسمعیل را در آیات ۹۹ تا ۱۱۱ کلام عربی خود در سوره ا ل صافات بحیث ذبیح الله دانسته، و آن دیگر را ارنبوت برکنار ساخته و ما آن همه تفرقه آگنی ها را زیر عنوان امتحان ابراهیم درمود اسحق

از متن اولی ان فشا نمودیم، و اما همین الله در آیه ۱۲ سوره هود اسحق را نبی صالح دانسته و اسمعیل را در جای دیگری از کلام تفرقه افگانه خود ذبیح الله نام کرده، و آن نبی صالح را طوری که اشاره نمودیم از نبوت برکنار ساخته که ما آن مطلب را از متن و تفسیر آن آیه نقل نمودیم. اما حال برمیگردیم به بررسی های خود از متباقی سوره الصافات، تا از رواداری الله در مورد این ذبیح الله کنیززاده بدانیم، که کاتبان قرآن با استفاده آشکار از کتاب پیدایش در مورد قربانی او چنین نوشته اند. (وَقَالَ إِنِّي ذَا هَبٌ آلی رَبِّي سَيِّدٌ يٰن، رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ). ترجمه: زمانی ابراهیم به قوم کافروبت پرست خود گفت: من بسوی رب خود که پروردگار ترجمه شده رونده هستم و از شما یهودیان مایوس آم، پس الله ما او را از مملکت شام نزد خود خواست. (بنابر همان دعوت یهوه از ابرام) پس وقتی ابراهیم (ع) نزد الله ما حضور یافت و در همان ابتدا او از الله (ج) التماس نمود و گفت: ای پروردگار من! بمن یک فرزند نیکوکار عطا فرما! پس الله ما با جملات عربی (فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ) این پسر حلیم را بوی بخشید، و او همین اسمعیل (ع) است که بقربانگاه برده شده، طوری که از کتاب اسرائیلیها چنان برمی آید. پس بنابر آن ثابت می گردد که دعای وی در مورد اسمعیل (ع) برآورده شده بود و از همین سبب نام او را اسمعیل نهادند. زیرا اسمعیل از دلفظ مرکب شده است. (سمع وئیل) سمع بمعنی شنیدن وئیل هم به معنی خدا. پس الله (ج) دعای حضرت ابراهیم (ع) را شنید و اسمعیل (ع) را بحیث پسر برده بار بوی بخشید. (نقلاً از ترجمه و تفسیر قرآن کاپی از کتاب یهودیان. زیرا کاتبان رهن کلام الله واضحاً از جمله (سمع) و (ئیل) آن فرشته خدای اسرائیل استفاده نموده، اما متأسفانه این شمشیرکشان اسلام عزیز در طول زیاده از هزار و چهارصد سال است که یهود و نصارا را متهم به آن ساخته که گویا تورات موسی، و انجیل مسیح را دستکاری نموده اند. پس شرم و ننگ بر آن، و این دروغگویان. اما جای خوش بختی بما این است که خود مفسرین همین قرآن از تورات کنونی که فعلاً در اختیار نویسنده حقایق تلخ قرار دارد و همین بررسی های خود را از همین تورات و انجیل کنونی تکمیل نموده و ثابت ساخته که چگونه این اعراب رهن از همان جملات (سمع) و (ئیل) بطور بیشرمانه استفاده ناروا نموده و آن را بحیث وحی الله نا شناخته در آن زمان تا این زمان بیک عرب تازی وانمود ساخته اند. پس ضمن اینکه نویسنده حقایق تلخ با این افشاگری

خود افتخار دارد، و ادعای بی مورد شمشیرکشان سلف و خلف اسلام را در مورد اصالت دروغین آسمانی قرآنشان باطل اعلام میدارم. از تفسیر قرآن رونوشت شان از جزئیات آن سیرقت آشکار آنها را چنین افشا میدارد. توجه نمائید: تفسیر: در مورد حضرت اسحق بشارت دگری با جملات (فَبَشِّرْهُ بِأَسْحَقَ نَبِيًّا مِنْ أَلْسَالِحِينَ) در قرآن آمده و بحضرت ابراهیم از جانب الله بشارت داده شده که او با ید نبی صالح بوده باشد، نه ذبیح الله. متن اصلی با تفصیلات جانب دارانه در متن و تفسیر آیات فوق سوره الصفات، قرآن.

خواننده گرامی! طوری که یادمانی نمودیم، کاتبان قرآن در آیات بعدی بنفع آیین نوین یاد اسلام، اما بازم با استفاده از همان کتاب یهودیان، آیاتی را در را بطه غلام حلیم با جملات عربی: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ، فَقَالَ يَبْنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي مَنَامِ أُنِّي أَدْبَحُكَ فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلْتَ مَا تَتَوَّعَدُونَ. را در قرآنشان وارد ساخته و ترجمه آن نیز همانگونه است که: وقتی اسمعیل به سن بلوغ می رسد و می باید که در خدمت پدرش بوده باشد، اما همان پدر نامرادش گویا بوی میگوید: من خواب دیدم و در آن الله (ج) به من امر فرمود تا ترا ذبح کنم! (بگشتم) اسمعیل (ع) در جواب پدرش گفت: آنچه که توبه من امر می کنی من راضی هستم. پس ابراهیم (ع) فرزند خود اسمعیل را بر روی پیشانی بر روی زمین و به پهلو راست انداخت و پس از آن کار در ابگلی او گذاشت و فشار داد. (شاید الله اکبر هم گفته باشد). اما در همان لحظه بود که، گوسفندی از بهشت آمد، اما این بار گوسفند شاخدار در جنگل گیر مانده و مستقیماً آمد وزیر کار پدرش قرار گرفته و بجای پسرش آن گوسفند قربانی شد، و آن پسرک زنده و سلامت ماند. پس در همان لحظه الله (ج) به ابراهیم (ع) صدا زد، و او این بار با زبان عربی به الله ما فرمود: قَدْ صَدَّقْتَ الرَّءْيَا! اَنَا كَذَا لِكَ نَجَزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَدِينَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ. ترجمه: وقتی اسمعیل حکم الله را از دل و جان پذیرفت، پدرش ابراهیم پسرش را بر پیشانی به پهلو راست به روی زمین انداخت تا او را بنا م و رضای الله (ج) قربانی کند. اما الله از آسمان بوی ندا داد که ای ابراهیم! تو راست کردی خواب خود را و من الله نیز چنین پا داش میدهم نیکوکاران را که حتی پسران خود را برای خشنودی من قربانی میکنند، و من نیز بجای پسرت گوسفند را قربانی نمودم. پس این همان امتحان آشکاری است که الله (ج) بنده گان خود را امتحان میکند و سپس

آنها را ثابت قدم می‌شمارد. بنا برآن الله (ج) فرمود که ابراهیم از جمله نیکوکاران ما ست، ولی ما بشارت داد م بوی به پسر د یگری بنام اسحق که اواز جمله صا لحین ماست و بدان ترتیب من الله ابراهیم را برکت دادم. اما اکثر پیا میران من الله از نسل اسمعیل (ع) اند که از قماش عرب بوده و محمد نیز از آن قماش است که به پیا مبری اسلام مبعوث شده است. یعنی آنکه همه اولاده ابراهیم یکسان نیستند. در بین آنها کسانی اند که نام بزرگان خود را روشن میکند، و اما بعضی از آنها سبب ننگ خا ندان خود می شوند. (چون اسحق) پس الله ما از ان جمله نیکوکارانی که دل بزرگان خود را روشن میکنند چون موسی و هارون اند که به اوشان نیز احسان فرموده و آنها را بحیث پیامبران خود گماشته آم و...) متن اصلی با این اظهارات اضافی و بی بنیاد در آیات ۹۹ تا ۱۱۳ سوره الصافات. اما امید است جهان یهود و اسلام دانسته باشند که عنوان بالای بجا بوده و همچنان این را نیز دانسته باشند که کتب شان ناشی از الهام ویا وحی خدایان مرئی و نامرئی آنها نبوده و تنها برای تفرقه افگنی و بهره برداری از آنها توسط بنیان گذاران ادیان خونین و تفرقه افگن و نام نهاد توحیدی نوشته شده اند و کدام اصالت آسمانی نداشته و ندارند. پس در همین موقع لازم به نظر میرسد تا به همان حرف اولی خرد برگردیم، و آن اینکه نشاید یک پدر سرگردان به خاطر داشتن پسر چنین جاهل شده باشد که باز همان بسرش را تنها با یک روئیای در حال مرگ زیر سا طور خود قرار دهد؟ پس به منظور پخته کاری هر چه بیشتر عدم اصالت تورات و قران بواضت می نویسیم که: لعنت الله علی الکاذبین.

مطلب جالبی که تا کنون با این باریکی افشا نگردیده و ما آن را پس از دقیقاً هزار و چهار صد و یکسال افشا میداریم، در رابطه به همین قربانی ابراهیم علیه السلام است که شور بختانه از نظر خود همین قرآن آن را بنوعی ناشی از الهام شیطان دانسته و حتی خود مفسرین قرآن بطور واضح نوشته اند که کفار قبل از اسلام فرزندان خود را بنا بر تحریک شیطان، در پای بتهای خویش بنامهای (لات و منات، اله و نائله و عزا...) برای رفع نیازهای خویش قربانی میکردند، و شاید هم قربانی ابراهیم علیه السلام نیز ناشی از الهام شیطان بوی بوده باشد. (استغفر الله) این کفرگویی دست اندرکاران و مفسرین بیخبر در مورد آن مرد گویا مسلمان حنیف. اما آن اعراب جاهل و این عجم چشم بسته این نمیدانستند که روزی مفسرین بار

ریک بین تراز آنها آن مطلب قرآنی شیطانی شان را برخ جهان اسلام عزیز خواهند کشید و واضحاً خواهم نوشت که (نشاید ابراهیم چنان احمق شده باشد. امامتاسفانه یقیناً چنان احمق بوده است. زیرا که آن علیه اسلام تنها با روئیای خیالی خود فرزندیکانه خود را که خود دنبال آن سرگردان بوده تا میراث خوار جای و جایداش باشد که ازداد سخاوتمندانه فرعون دلیر، وبا ناموس نسبت به ابراهیم، آنهم از گل روی ساراهمسراین سنگ بنای امت یهود و اسلام مایه گرفته بود، و او را زیرساق خود قرار دهد، و همچنیا بنابراظهارات خود قرآن و ناشی از کلام الله، وقتی پسرش بسن بلوغ رسید تا در خدمت پدرش بوده با شد. اما همین گویا الله مهربان در همین کلام خود فرموده که همان پسر خدمت گزارت را قربانی کن! پس این همه استدلال علمی و منطقی نویسنده این قرآن روی زمین است که جواب آن برای سلف و خلف اسلام عزیز و یهودیان محترم کار آسان نخواهد بود، و اما طوریکه قبلاً اشاره نمود یم با چماق و شمشیر جواب خواهند داد. طوریکه شمشیرکشان یهودی و مسلمان آن را در طول زمان حکمروائی شان ادامه داده و میدهند. پس شما خواننده گرامی و خردمند، چون از شمشیر و چماق نباید کار گرفت و روشنگری را در پیش خواهید داشت. پس توجه نمائید بمتن آن آیه قرآن دران مورد که خود الله سبحانه و تعالی بکشتا فرزندان بنده گانش توسط پدرانشان امر فرموده، و اما چون الله در غیابت بسر برده و میبرد. پس یقیناً که ناشی از الهام شیطان بوی بوده زیرا نشاید که از نظر انسان خردمند، ناشی از وحی اوبه محمد جاهل بوده با شد، بناً مفسر آگاه تراز غیب الله نیز آن کشتاری رحمانه را ناشی از الهام شیطان زنده و تو ناوانمود ساخته و بنوعی تائید فرموده که آن آیات فوق قرآن که با جملات و فدیناه بذبح عظیم) توأم بوده ناشی از الهام شیطان خواهد بود و شروع آن آیه را از جای دگری از سوره انعام آغاز نموده اند. (وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا... وَكَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوا هَذَا فَذَرُّهُمْ وَاصْبِرُوا) انعام، آیات ۱۳۶ و ۱۳۷. ترجمه: آنچه که کفار مشرک از قبیل کشت و زراعت و یا محصولات از مواشی شان را در اختیار داشتند، آنها در قدم اول حصه خدا و حصه بت هایشان را جدا میکردند. اما وقتی به یکی از آن دو قسمت از سهم داران که یکی خدا و دیگری شیطان بود کدام آسیبی میرسید، و یا برخلاف آن سهم یکی نسبت بدگری پُر بار تر و قریبه ترمی بود، همان

قسمت پُربا راحصه بُت های خویش میدا نستند، ولی آن را چون خود صاحب آن بُتها بود ند تصاحب میکردند. اما آن قسمت از احصایات و زراعت، و یا چهارپا یا نشان که لاغر و معیوب بنظر میرسید آن را به خدا اختصاص میدادند و دلیل می آوردند که خدا به چنین تحفه معیوب ضرورت ندارد، و آن را نیز بخود میگرفتند.) نقلاً از متن آیات فوق. اما در تفسیر آیه (و كَذَا لِكَ زَيْنَ لِلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ) را یکی از مفسرین معروف جهان اسلام بنام مجاهد در آن مورد تبصره جالب کرده و آن اینکه بجای جمله (شُرَكَائِهِمْ) را که در متن قرآن آمده بشیا طین تعبیر فرموده و نوشته است که همان شیاطین بودند که قتل اولادهای مُشرکین را برای شان مُزین ساخته بود. زیرا آنها پسران جوان خود را دریای بُتها ی خویش از بیم نفقه دادن می کشند، و همچنان دختران خود را از شرم دادن می کشند. پس بنابراین شاید که به ابراهیم علیه السلام نیز شیطان القا کرده باشد که اسمعیل (ع) را بحیث سنت خلیل بکشد؟.... (شاید! زیرا طوری که ما بارها اشاره نمودیم که نشاید خدایان مهربان و انسان دوست چنین یک فرمانی را، آنهم در حال روئیا به پیامبرش داده باشد که فرزند یگانه اش را در زیر ساطور خود قرار دهد و بکشد.) متن اصلی در متن و تفسیر آیه ۱۳۷ سوره انعام.

طوری که ما از داستان قربانی پسران ابراهیم علیه السلام دریا فتنیم که هر دو آئین یهود و اسلام مدّعی قربانی آنها توأم با اختلاف نظر شده اند و هر کدام از آن سرسپرده گان دین مربوط بخود را که یکی اسحق و دیگری اسمعیل بوده بحیث ذبیح الیهوه، و ذبیح الله دانسته اند، و آنها نیز بحیث سرسلسله و یا سربانند دین یهود و اسلام وارد کارزار شده اند، و حتی بقول متن اولی قرآن هر دو اظهارات ضدونقیض، ناشی از وحی همین الله همه کاره و نمود شده که گویا بموسی و محمد ابلاغ شده اند، و همچنان خدای یهودی نیز چنین اراده فرموده بود که از هردوی این پسران ملت‌های جدا گانه بوجود خواهند آورد، و تا امروز آن امتیاز طلبی بین شان حل نشده و همانگونه پیروان آنها بگسترش ملت‌های مربوط به آن مردم داران تلاش میورزند، و متأسفانه در آن راستا هزاران انسان گویا بی دین و بی دفاع قربانی داده و میدهند. (لعنت الشیطان علی القاتلین)

خواننده گرامی! اکنون ما بیک مطلب جالب دیگری از کتاب مقدس یهودیان بر میخوریم، و آن مطلب توراتی، مُستقیماً به همان فرضیه ما که: دین وسیله رسیدن

بقدرت بوده، وهمچنان بتفرقه اندازی خدا یان یهود یان و مسلمانان) ارتباط داشته که خدایا نشان در زیر لوای یک دین واحد، آنهم دین ابراهیمی، و از خود آن بنیان گذار یهود و اسلام، دودلال را بنامهای اسحق و اسمعیل آفرید و آن مطلب در متن اولی قرآن، کتاب اسرا نیلیها طور یست که، فرزندان اسحق، همان کسی که از قربانی شدن سربه سلامت برده بود بنا مهی (عیسو و یعقوب) که هر دو پسوند علیه السلام را با خود دارند و نواده های ابراهیم (ع) بشمار رفته اند، که به منظور دستیابی به قدرت و نبوت حتی در شکم مادرشان خانم (ربکا) در حین زائمان نشان در کشمکش بودند و هر کدام تلاش میورزیدند تا زودتر از یکدیگر از شکم مادر در حال زائمان بیرون آیند و نخست زادگی را که وسیله رسیدن بقدرت بوده از نزد پدرشان اسحق (ع) بدست آورند. پس ما آن مطلب را از باب ۲۵ کتاب پیدایش، بخشی از تورات دست نویس موسی زیر عنوان (عیسو و یعقوب) افشا داشته و بطور خلاصه از آن چنین میخوانیم: اسحق چهل ساله بود که با (ربکا) دختر (لابان) ازدواج نمود. گرچه ربکا نازا بود، و اما اسحق نزد خدا بوی دعا کرد و سرانجام، خداوند دعای او را اجابت فرمود و ربکا حامله شد و حتی بنظر میرسید که دو پسر در شکم مادر با هم کشمکش دارند. پس ربکا از آن کشمکش بفکرافتاد که چرا و چگونه چنین اتفاقی برای وی رخ داده است؟ و در آن رابطه از خداوند سوال نمود و خدای یعقوب که بعداً خودش در یک کشمکش دیگر بنام (کشتی، ویا پهلوانی) با وی روبرو شد و خدا پیش او را بعداً (اسرائیل) لقب داد، و به ربکا، همسر خود گفت: ای ربکا! از دو پسری که در رحم خود داری، از آنها دولت جداگانه بوجود خواهند آمد و یکی از آن ملتها از دگری قویتر خواهد بود، و ملت بزرگ، ملت کوچک را بندگی خواهد پر کرد. پس وقتی زمان وضع حمل ربکا فرا رسید، و پسر اولی بدنیا آمد سُرخ پوست بود و روی بدنش چنان از موبود که گوئی پوستین پوشیده است. بنا بران او را عیسونا میدند. اما همزمان به آن پسردومی از فرج مادرش سر بیرون کرد و او پاشنه عیسو پسر اولی و پوستین پوش را محکم گرفته بود و نمیکذاشت بیرون آید و آن پاشنه گیر را (یعقوب) نامیدند، که بعداً هر دو علیهما السلام لقب گرفتند. اما متأسفانه آن دو پسران با هم همانگونه دشمن بزرگ شدند. زیرا از برخوردهای بعدی آنها واضح گردید، و آن بدین دلیل بود که عیسو چون یک شکارچی ماهر بود پدرش اسحق او را دوست داشت. زیرا از گوشت حیواناتی که عیسو شکار میکرد به پدرش میخوراند. ما ربکا

برخلاف آن یعقوب را دوست میداشت. تا اینکه روزی یعقوب خواست برای خود، آش آماده بسازد و اما در آن لحظه عیسو از شکار برگشت و زیاد گرسنه شده بود و از یعقوب خواست تا یک کاسه از آن بوی بدهد، اما یعقوب یک کاسه آش را دریدل نخست زادگی بوی آفر نمود، زیرا عیسو بزور بازوی خود پیش از یعقوب از شکم مادرش برون آمده بود و قرار بود احوق نخست زادگی داشته باشد، و پس از مرگ پدرش اسحق (ع) باید به مسند نبوت و سلطنت برسد. اما عیسو چون زیاد گرسنه بود نخست زادگی خود را که می باید جا نشین پدرش بوده باشد، در بدل یک کاسه آش به یعقوب فروخت، و بوی قسم داد که دیگر مدعی نخست زاده گی در نبوت و سلطنت نشود.) نقلاً از کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی.

این بود، داستان کشمکشهای آن پیا مبر زاده گان که بر سر قدرت، و توام با تصمیم خدای تفرقه انداز و حکومت کن، در آن کشمکش، و نتیجه آن ایجاد دو آئین متخاصم از آن دو فرزند پیاچه گیرو پو ستین پوش اسحق علیه السلام بود، تا سلسله آنها برون از فرج مادران شان نیز در کشمکش بوده باشند که بودند، و هستند. پس شما خواننده گرامی وقت نماید که اصلاً عامل اصلی این همه کشتارنا مقدس و خون ریزی و کشمکشها بین انسانهای بید فاع امروز، همان خدایان تفرقه انداز و حکومت کن بوده است. زیرا از نظر اعتقادات همان عمده فروشان و پیروان ادیان شیطانی، بنام ادیان توحیدی بود که این کشتار و خون ریزی خدایپرستانه را که ظاهراً هر ظاهر اهر دو آیین توحیدی آنرا حرام دانسته همان فرندان پو ستین پوش و پیاچه گیر بوده اند. زیرا این همه بد بختی در حقیقت برای بدست آوردن قدرت طبقاتی و مسند نشینی آنها بود که توسط همین خدایان تفرقه انداز و حکومت کن روی کار گرفته شده بود. زیرا هر کدما زیروان ظاهر اُخدا پرست آنها برای بدست آوردن قدرت و سلطنت و وزن و زیور چنین خون میریزانند. حتی دین داران واقعی الله پرست امروز برای بدست آوردن آن اهداف نامقدس خویش، بم کفانی می کنند. زیرا قدرت طلبی از نظر علمی و منطقی دو پدیده ننگین و خونین به شمار رفته و یکی از آنها حتی سیاست را جزء اساسی دین اسلام خونین میداند و حتی رسیدن به بهشت را نیز وسیله آن بم کفانی خویش میدانند، که سبب مرگ هزاران انسان بی دفاع آنها گویا بی دین شده و میشود. پس ما طبق معمول مینویسیم که: شرم و ننگ بر آنها.

مطلب بعدی ما که ریشه اصلی، این و آن کشمکش پیا مبرزاده گان یهودی و مسلمانان امروز را برملا می سازد، درجائی دگری و از منبع دگری که اصلاً به آسمان ارتباط نداشته افشا میداریم که صد ها سال پیش از این کشمکش های فرزندان یعقوب علیه السلام که بحیث عمده فروشان دین دانسته شده اند، از همان آوان برسر قدرت با هم دست و گریبان بودند. اما این بار برخلاف آن دوبرادر پیا مبرزاده یهودی، اینها شکم پدر را دریدند و بزور بازوی خود از آن برون آمدند تا نخست زاده گی را از پدرشان کسب کنند. اما اینها را برخلاق کتاب مقدس آسمانی، کتب روی زمین از سر زمین عجم معرفی میدارند. توجه نماید.

(افسانه آفرینش و داستان، پدید آمدن آفریده و آفریده گارد رآئین (زروانیان) شباهت کاملی با آفرینش انسان عصیا نگر و ابلیس، ویا ها بیل و قایل دارد که در ادیان توحیدی با مشخصات مشابهی تذکر یافته و آئینهای نام نهاد توحیدی با گردن بلند بدان آفرینش دوگانه اعتراف و افتخار کرده اند. طوریکه زروانیان در مورد پسران آینده خود چنین گفته اند: آنگاه که هیچ چیزی وجود نداشت و نه آسمانی بود و نه زمین، و نه هیچ یک از مخلوقاتی بود که در آسمان و روی زمین زیست نمایند، تنها موجودی بنام (زروان) وجود داشت. زروان هزار سال فدیها داد تا از او پسری بوجود آید و او را (ارمزد) بنا مد تا او آسمان و زمین آنچه که در بین آنها بوده بیافریند. بنا بر آن، زروان پس از هزار سال فدیها های پیهم خود بشک افتاد و اندوه گین شد که آیا پس از این همه فدیها پسری بنام (ارمزد) خواهد داشت؟ یا اینکه همه رنجهایش بی ثمر خواهد بود؟ و سرگرم آن اندیشه بود و پس از آن دریافت که (ارمزد) و (اهریمن) پسران دوگانه در شکم او (چون خانم ربکا) ظاهر شدند و هر دو (همانگونه) در کشمکش بودند. (لاحول الشیطان!) زیرا ارمزد به جهت فدیها های نیکه داده بود در شکم وی شکل گرفته بود، و اهریمن از جهت شک و تردید های زروان. اما وقتی زروان از آن حالت آگهی یافت و با خود اندیشید که اگر هر کدام از او و شان پیش از دگری از شکم من برون آید، او بحیث ولی عهد من پادشاه خواهد بود. پس وقتی پسر در حال زائمانش، زروان از آن اندیشه پدر آگهی یافت و برادرش (اهریمن) را نیز از آن اندیشه اطلاع داد. (چه اشتباهی) پس اهریمن شکم پدر را درید و پیش از برادرش زروان برون آمد تا پادشاه بوده باشد. پس وقتی زروان او را دید و از او پرسید: تو کیستی؟ که زود تر از زمان معین برون

آمدی؟ اهریمن از روی شیطنت خود گفت: من پسر تو هستم! زروان جواب داد: نی! پسر من بوی دلپذیر دارد و درخشنده است. اما تو بد بو تا ریک و بد بو هستی! پس وقتی ارمزد بوقت مُعین از شکم پدرش زروان برون آمد، زروان او را پسر اصلی خود خواند و پادشاهی را بوی لازم دانست. اما پیردیگرش اهریمن سرِ دعوا را با پدر گرفت و گفت: تو که وعده کرده بودی هر که زود تر برون آید پادشاه خواهد بود؟ پس زروان از ناگزیری خود اهریمن را بمدت هزار سال مُستحق پادشاهی دانست و متباقی زمان را تا آخر الزمان به ارمزد واگذار شد. (از صفحات ۳۶ و ۳۷. از اثر حسن (عباسی) زیر عنوان (از میترا تا محمد).)

خواننده گرامی! ما با استفاده از این داستان اساطیری نه تنها قدرت طلبی را، بلکه داستانهای ناشی از همین اساطیر ما قبل تا ریح را، از تورات و قرآن در رابطه به آفرینش آدم و شیطان و کائنات خواهیم دانست که گویا خدا یان مرئی و نا مرئی یهود و اسلام آنها را آفریده و هم چنان از پاره کردن شکم ها و برون آوردن چشم ها و بمکفای آنها قدرت طلبان مسلمانان امروز که بنام طالبان افغانستان روی کار آمده اند نیز خواهیم دانست، که برآستی دین وسیله رسیدن بقدرت و مسند و خلافت بوده و بنیان گذاران ادیان ننگین توحیدی و دلالات دین یهودی و مسیحی و اسلام نیز عین آن شیوه دریدن و شکم پاره کردن را بدان منظور روی دست گرفته، و اما رضای خدا بهانه شیطنانی شان بوده تا از شیطان نیز باج بگیرند، که گرفتند. پس ما بتمام جهان اسلام بطور آشکار اعلام میداریم که چگونه اشرار بی دین در افغانستان جنگ زده، و دگر ممالک اسلامی، دریدند و بلعیدند، که همه و همه جز بمنظور قدرت طلبی چیز دیگری نبوده و هرگز هم اینگونه احکام خونین از آسمان پائین نیامده اند، تا خون انسان و حیوان روی زمین را بنام و رضای خدا بریزند. اما کاتبان قرآن بطور بیشتر ما نه این کشتار بی رحمانه را با جملات منفور عربی (وقا تلوا فی سبیل اللّٰه) در قرآن خود ساخته شان، آنهم برخلاف این گویا (أرحم الرّاحمین) نوشته اند.

مطلب نقد گونه بعدی ما که داستان ابراهیم و سارا که فرزندان نشان آنها را بخاک می سپارند، از باب ۲۳ تا ۲۵ کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی بوده و حق اولیت را در آن خاکسپاری به همسرا ابراهیم (ع) داده که چگونه و در کجا دفن شد، و پس از آن نوبت از خود ابراهیم خواهد بود که او در کجا و با کدام اعتقاد دینی خود

دفن شد که در طرز زندگی معصیت بار خود کلمه (لا اله الا الله) را بزبان نیاورده بود. چه آنکه (محمد رسول الله) گفته باشد و یا در یک مسجد با این عرب نا شناخته نماز خوانده باشد. بلکه هر دو همسرو شوهر یهودی در حال یهودیت خویش د فن شدند. پس علمای اسلام و مفسرین قرآن جواب دهند که با کدام استناد آن یهود بیان معلوم الحال را مسلمانان پروپا قرص میدانند؟ طوریکه کاتبان جاهل قرآن ابراهیم راناً گاهها نه یک مسلمان حنیف دانسته اند. در حالیکه اصلاً از تاریخ زندگی (حنفا) نمی دانند که خود ابراهیم پیرو آنها بود و ما آن گروه را در همین حقایق تلخ خود بعداً معرفی خواهیم نمود. اما اکنون توجه نما ئید به داستان مرگ و دفن سا را از متن اولی قرآن.

سارا همسر ابراهیم در سن صد و بیست سالگی در منطقه بنام (حبرون) واقع کنعان درگذشت و ابراهیم او را در جایی بنام (مکلفیه) که مربوط به یکی از قوم حیثی ها بود، و آن را در بدل صد مثقال نقره خریداری نموده بود دفن کرد، و از قوم حیثی که به اندازه قبر همسرش بوی دا ده بود ند اظهار سپس نمود. (همان ابراهیم ع) که خدایش تمام سرزمین کنعان را بوی بخشیده بود، اما عملاً به اندازه قبر همسرش در اختیار ندا شت، و بدان جهت از قوم حیثی ها سپاس گزاری نمود و حتی بنا بر اظهارات بیشتر مانه کتاب مقدس به آنها سرتعظیم خم نموده بود. متن اصلی در کتاب مقدس یهودیان.

مرگ ابراهیم، عنوان دگریست در باب ۲۵ همین کتاب پیدایش و ما در آن مورد از آن چنین میخوانیم: ابراهیم پس از مرگ سارا زن دگری بنام (قطوره) گرفت و از او نیز چندین فرزند دنیا آورد و از آن جمله، زمران، یسحاق، مدیان، یسحاق و شوعه و... بود ند و بلاخره در سن صد و هفتاد و پنج سالگی ازد نیا رفت و پسرانش اسحق و اسمعیل او را در کنار سارا دفن کردند و خدا پس از ابراهیم، اسحق را برکت داد و به قدرت و سلطنت رساند. (به اسمعیل چه داد؟ بلی! او را الله سبحانه و تعالی به نبوت رساند و اسحق را بنا بر بیان واضح قرآن که بحیث کلام نا مبارک خود همین غیب الله و نمود شده از نبوت برکنار ساخت.) متن اصلی در کتاب پیدایش، متن اولی همین قرآن. پس علمای اسلام و مفسرین قرآن بالا تر از این چه استدلالی را از ما میخواهند که برای شان ارایه بداریم؟ و به اصطلاح عام: داگز، دامیدان! اما یکی دو مطلب جالب تر از همه مطالب فوق را که اندکی پیش وعده سُریدیم،

از اثر رزشمند زنده یاد شجاع الدین شفا که زیر عنوان (تولد دگر به نشر رسیده، و آن در رابطه به حنیف بودن ابراهیم بوده خواهیم داشت، و پس از آن برمیگیریم به متن اولی قرآن، کتاب پیدا یش یهودیان از باب ۲۹ آن که یقیناً بحیث متن اولی قرآن مسلمانان عزیز بشمار رفته، و آن مطلب مستقیماً از همان حنیف بودن ابراهیم یهودی است، که مسلمان او را بدان نام جعلی یاد مینمایند، پرده بر میدارد، و همچنان از سوابق اولاده او که آنها را مُفسدین فی الارض عنوان خواهیم نمود و آنها چه اعمال زشتی را بریکدیگر روا داشته اند، از هر دو کتب یهودیان و مسلمانان خواهیم دانست. اما ابتدای آن داستا نها را از خود ابراهیم حنیف، و پس از آن از یعقوب اسرائیل خواهیم داشت. اما اکنون توجه نماید به مطلب اول، از اثر زنده یاد شفا، در مورد جناب حنیف.

(حُفَا ء گروهی بود ند که اندکی پیش از ظهور اسلام در مکه، مکتب تازه را در زمینه مذهبی بنیاد نهادند که بر پایه پرستش از خدای واحد بنام (اله) نه الله متکی بود، و بنیان گذاران آن مکتب چهار نفر از سرشناسان مکه بنامهای (ورقه، زید، عبید الله، و عثمان) بودند. (نه عبد الله بن محمد، و نه عثمان بن عفان) در همان زمان بود که بنا بر روایات سنتی و احتمالاً آن چهار رتن توسط یهودیان عربستان برخوردار شدند، و آن روایت حاکی از این بود که چون ابراهیم، نیز که نیای قوم عرب بود، در هنگام اقامت خود در جزیره العرب به تبلیغ یکتا پرستی پرداخت و به همان جهت از طرف بُت پرستان عرب (حنیف) یعنی از دین برگشته لقب گرفت و از آن سرزمین طرد شده بود. و با همان دلیل بود که آن چهار نفر نیز نام حنفا را بر آئین تازه خود نهادند و به تبلیغ یکتا پرستی پرداختند. هنگامیکه افراد قریش، که متولیان سنتی خانه کعبه (همان بتخانه در زمان خزاعه) بودند) با آن عده از این دین برگشته گان سرنا سازگاری گرفتند، زید بن عمر که ارشاداً آنها بود به کوه (حرا) پناه بُرد، غاریکه بطور سنتی محل گوشه نشینی بود، طوریکه موء رخا ن عرب نوشته اند، که در همین انزواگاه (حرا) بود که محمد بن عبد اله (نه بن عبد الله) با (زید) از نزد یک آشنا شد و درباره یک تا پرستی با وی به تفصیل گفتگو کرد، ولی زید پنج سال پیش از بعثت محمد درگذشت. (نقلاً و بدون کم و کاست از تولد دگر، ص ۲۳۲).
خواننده گرامی! آخرین مطلب ما طوریکه وعده گذاشتیم از تورات موسی و متن اولی قرآن محمد بوده و آن این است که ما باید بنا بر آن سوابق ننگین آن مُسند

ین فی الارض بدانیم که پس از آن کشمکش در شکم ما در شان (ربکا) و غصب نخست زاده گی زریعه یک کاسه آش چه ما جرای بین آنها و اولاد های فساد پیشه آنها رخ داد، و بلاخره با ید دانست که آنها چگونه داستان پرماجرای دگری را بنام (یوسف و برادران) آفریدند که قرآن آن داستان ننگین را بنام داستان یوسف و زلیخا بحیث وحی الله به مسلمانان بازتاب داده و بحیث یک منبع جمع آوری پول بین مسلمانان عزیز در آمده است، پس توجه نماید بدان داستان های ننگین و مملو از کینه و عداوت بین آن مفسدین، که بعداً بقوم اسرائیل نام گرفتند. تا آنکه بلاخره از آن سلسله به سفر خروج بنی اسرائیل از مصر، بسرکردگی موسی برسیم، و برداشتهای قرآن محمد را نیز بطور مستند در آن راستا بدانیم.

پسران یعقوب اسرائیل، یا حرام زادگان در قاموس خود شرع یهود و اسلام.

بله! حرام زاده گان! اما سرپسرده گان دین یهود و اسلام. ثبوت آن را از مطالب این عنوان از متن خود تو ترات مقدس و بطور مستند همین اکنون خواهیم دانست. توجه نماید: وقتی مناسبات یعقوب، با برادرش عیسوی پوستین پوش بواسطه فروش یک کاسه آش برای بدست آوردن قدرت و سلطنت برهم خورد، یعقوب که بعداً علیه السلام لقب گرفت، نسبت به تقوی خود از ترس عیسو، بسوی مدیان فرار نمود و در آنجا با مامای خود (دائی) خود بنام (لابان) زندگی اختیار نمود و او، وی را بحیث چوپان خود در برابر هفت سال خدمت چوپانی گماشت و بلاخره در یک عقد نکاح غیر شرعی از نظر همین دین یهود بین اسلام صاحب چهار همسر شد. زیرا دوتن از آنها بناهای (لیه و راحیل) دختران لابان با هم خواهر بودند، و دوتن دیگر، کنیزان آنها بناهای (زلفه و بله) بودند که خوش بختانه اسحق (ع) به اصطلاح عام: یکی خرید و چهارتن برداشت، و آن عقد ناروا و حرام را از کتاب نام نهاد مقدس خواهیم دانست که چگونه اسحق (ع) از آن چهار زن اصیل و کنیز صاحب ۱۲ پسران اصیل زاده و کنیززاده شد، و آنها نیز در تبار خدایان یهودی و مسلمان خود، یک داستان پرماجرای دگری را طوری که اشاره نمودیم بنام داستان یوسف و برادران برپا نمودند که ما بدان سبب آنها را مفسدین فی الارض نام کردیم، و آنده کی بعد بدان داستانی مملو از کینه و عداوت، دروغ و فریب و حتی زنا

وگناه آن مُفسدین فی الا رض خواهیم دانست که حتی یکی از آنها بنام (یهودا) با بیوه فرزندش (تارمارا) زنا نموده است. اما این مطالب و این نام گزاری نویسنده حقایق تلخ را شما خواننده گرامی بنابر عملکرد آن پروپسران اصیل زاده و کنیززاده خواهید دانست و قضاوت خواهید نمود که آیا آنها از گروه مُفسدین اند؟ و یا از گروه صالحین؟ و یا همان حرام زاده هائیکه خود تورات و قرآن بدانگو نه نسل گیری توسط یک شوهر، آنهم پیا مبریهود و اسلام از، دوخواهر و دوکنیزانشان در یک عقد واحد حرام است. طوریکه قرآن چنین عقد ناروا را با جمله (بین اختین، حرام دانسته) است. پس توجه نماید بدان مطلب از باب ۳۰ کتاب اسرائیلیها زیر عنوان (یعقوب، لیه و راحیل را بزنی می گیرد.) و بدان سبب، فرزندان آنها مستقیماً بدان حرام زاده ها ارتباط دارد. (قضاوت از شما خواننده گرامی، افشاگری نویسنده (حقایق تلخ). توجه نماید.

(وقتی یعقوب از ترس عیسوکه نشاید او پس از مرگ پدرشان اسحق مدعی نخست زاده گی شود، از منزل فرار نمود و نزد لابان بشهرمدیان رسید و پس از یک ماه لابان بوی گفت: توکه از خویشاوندان من هستی و من نمیخواهم بطور رایگان بمن خدمت نمایی! پس بگوکه سالان ه چه قدر مُزد میخواهی؟ لابان چون دود ختر جوان بنامهای (لیه و راحیل) داشت و اما چون لیه نسبت بر ارحیل بزرگ تر بود و می با نیست طبق سنت یهود، او پیش از خواهر کوچک وی (لیه) ازدواج می نمود. اما راحیل نسبت به لیه خوش اندام و زیبا بود. بناً یعقوب علیه السلام چشم خود را به راحیل زیبا دوخته بود و به لابان گفت: اگر د ختر کوچکت، راحیل را بمن بدهی من ۷ سال بحیث چوپان شما خواهم بود. پس لابان نیز همان راحیل را که بحیث ما در یوسف و بن یمین از نظر تورات و قرآن شناخته شد در بدل ۷ سال چوپانی بوی وعده داد. اما این که آن پیا م برزاده در ختم هفت سال چوپانی صاحب کدام یکی از آن دوخواهران خواهد شد؟ و یآن بزرگوار، هر دو خواهران را همراه با دوکنیزان شان به اغوش می کشد، کتاب مقدس یهودیان، و قرآن محمد، در تباری یکدیگر چنین جواب میدهد.

(وقتی لابان در ختم آن ۷ سال خدمت یعقوب علیه السلام، مردم محل را دعوت نمود و محفل عروسی او را با راحیل برپا داشت که وعده او را بداماد، داده بود. اما وقتی هوا تاریک شد و زمان آن رسید تا راحیل را بحضرت یعقوب علیه السلام بسپارد.

اما لابان بجای راحیل خواهر کوچک او را بنام (لیه) همراه با کنیزش بنام (زلفه) در آن تاریکی شب بوی سپرد و آن پیا مبرزاده نیز با همان لیه که ظاهراً مورد پسند او هم نبود با عجله خدایرستانه هم بستر شد. (هله لوثیا) متن اصلی در درس بالا. کتاب مقدس آن ازدواج تحمیلی را بر یعقوب از جانب لابان با فعل و انفعالات زیادی بیان داشته اما خلاصه آن طوریست که: وقتی یعقوب (ع) فردای آن شب زفاف خود لیه را در بستر خود دریا فت که بجای راحیل با او همبستر شده و جماع مباح نیز انجام یافته است. (الله اکبر) پس با عجله نزد لابان رفت و بوی در آن مورد شکایت نمود و گفت: این چه کاری بود که در حق من کردی؟ من ۷ سال برای تو کار کردم تا راحیل را بمن بدهی پس تو چرا مرا فریب دادی و لیه را بمن تسلیم دادی؟ لابان در جواب یعقوب گفت: مدتی صبر کن، راحیل را نیز در ختم ۷ سال خدمت بعدی بتو خواهم سپرد. پس یعقوب (ع) چون راحیل را دوست داشت و شکر خدا را بجا آورد و آن قرارداد را قبول فرمود و در ختم ۷ سال بعدی راحیل را نیز همراه با کنیزش (بلهه) به آغوش کشید، و بدان حساب پیامبریهود و اسلام صاحب نه تنها دو خواهران بحیث زنان خود شد که از نظر قرآن جمع آنها در یک عقد حرام مطلق بوده و با آنها همسر شد، بلکه بسم الله و هله لوثیا گفته با دو کنیزان آنها نیز هم بسترو به آن حساب چهار زن اصیل و کنیز را در یک عقد به آغوش مبارک خود کشاند. (والله خیر الرازقین).

داستان تولد پسران یعقوب را با آنکه نویسنده حقایق تلخ چندان علائق بیچنان داستان مفسدین و بنیان گذاران ادیان خونین توحیدی ندارد و خود را تنها یک انسان و در خدمت انسان میداند، و لومسلمان باشد یا یهودی و مسیحی و... حتی آن ازدواج را از نظر خود قرآن مسلمانان یک ازدواج حرام دانسته، زیرا طوریکه از قرآن استناد نمودیم که نباید دو خواهر در یک عقد صورت میگرفت و حتی از نظر دین یهود نیزنا مشروع بشمار رفته طوریکه قرآن چنان ازدواج با دو خواهر را نرا در جمله عربی (جمع اُختین) حرام قطعی دانسته و یقیناً که فرزندان شان را نیز هر دو کتب آسمانی حرامزاده خواهند دانست و ما نیز آنها را نه تنها (مفسدین فی الارض) بلکه از نظر شرع یهود و اسلام، بنا بر حکم الله حرامزاده نامیدیم و حکم الله را بجا آوردیم، و افتخار هم داریم که چنین نام لازم را انتخاب نمودیم. زیرا اسحق علیه السلام از آن ازدواج حرام با چهار زن اصیل و کنیز صاحب ۱۲

پسر حرامزاده شد و پس از آن یک داستان ننگین و خشونت باردیگری را در تاریخ یهود و اسلام آفریدند. پس توجه نمائید که چگونه آن دوازده تن فرزندان اسحق علیه السلام در تبانی خدای تفرقه اندازان چهار زن اصیل و کینزبد نیا آمدند. (وقتی خداوند دید که یعقوب (راحیل) رانسبت به (لیه) بیشتر دوست دارد پس خدا همان لیه را مورد لطف خود قرار داد و او را در نظر آن پیا مبرزاده اش محترم شمرد و او را حامله و بچه دار ساخت و نام پسرش را (رئوبین) گذاشتند. اما خداوند راحیل را همانگونه نازا گذاشت. لیه بار دوم و بار سوم و بار چهارم از یعقوب علیه السلام حامله شد و یکی پس از دیگری صاحب ۴ فرزند بنامهای (رئوبین، شمعون، لاوی و یهودا) گردید، و اما راحیل همانگونه نازا ماند. پیدایش باب ۳۰ بخشی از تورات موسی.

کتاب مقدس در آیات بعدی از کینه و حسد خانم راحیل نسبت به خواهرش لیه که اصلاً اراده خدا نیز به آن دو بینگی بوده، زیرا بدون اراده خدای هیچ برگی از درخت نمی افتد و از جانبی کتاب مقدس در مورد قدرت خدا چنین میفرماید: چون خدا قدرت زایمان را به راحیل نداده بود. بناً (راحیل) کنیز خود (بلهه) را بشوهرش یعقوب پیشکش نمود و خداوند یعقوب را نیز از آن کنیزک صاحب پسری بنام (دان) ساخت، یعقوب بار دیگر با آن کنیزک همبستر شد و این بار صاحب پسر دیگری بنام (نفتالی) شد و بدان ترتیب یعقوب (ع) تا کنون صاحب ۶ پسر اصیل زاده و کنیززاده شده و اما هنوز هم سرگرم هم بستردن خود با آن زنان اصیل و کنیز بوده است.)

ادامه این داستان نسل گیری آن حرام زاده ها و یا مُفسدین فی الارض از آن زنان اصیل و کنیز در کتاب مقدس با گردن بلند چنین ادامه یافته است: بالاخره راحیل از آن تولد های پیهم نازا را حت شد و او با رد یگر همان کنیز خود (بلهه) را به یعقوب پیشکش نمود و از او پسر دیگری بنام (جاد) بد نیا آورد، پس یعقوب چون به اصطلاح دهن مزه شده بود، و با آن کنیزک همبستر شد و این بار صاحب پسر دیگری بنام (اشیر) شد و بدان حساب آن پیامبر بزرگوار تا کنون صاحب ۸ پسر شده اما پلان دارد که بکمک خدایش ۱۲ پسر داشته باشد تا یک درجن بوده باشند. پس بنا بر آن این بار (لیه) کنیز خود را بارد دم به اراده و میا نجی گری خدای یهود به یعقوب علیه السلام پیش کش نمود و او صاحب نهمین پسر بنام (زبولون) شد و اما یعقوب (ع) این بار در همان گرما گرمی بطور خود سرانه با خود لیه همبستر شد و پسری

بنام (یساکار) از او بدنی آورد که بدین حساب ۱۰ پسر صاحب شده ولی راحیل را خدایش همانگونه فراموش کرده و نا ز ما نده است. از کتاب مقدس.

این قسمت این داستان چوچه کشی در کتاب مقدس بجایی میرسد که خدای زنده اسرائیل از خواب غفلت بیدار شده و راحیل نازا را بیاد می آورد و او را در آخرین سالهای زنده گیش حامله ساخت و از او پسری بنام (یوسف) بد نیا آورد که پس از صد ها سال، آنهم در زمان ظهور اسلام سال علیه اسلام لقب گرفت و حال ما میتوانیم او را یوسف علیه السلام نامید. اما در جن پوره نشده است. زیرا خدا می خواست پیا مبرش یعقوب دوازده پسر داشته باشد. پس خدای اسرائیل در این مقطع حساس توجه خود را بسوی تقلی همین اسحق (ع) با پدرنش لابان نموده و آن داستان ننگین چوچه کشی را پیش از اینکه دوازده پسر را تکمیل نماید، آن داستان را فراموش می کند. اما اینکه این داستان تقلی بین لابان و اسحق (ع) چگونه و بر سر کدام موضوع حیاتی صورت گرفت، همین اکنون خواهیم دانست، و در ادامه آن، بداستان چوچه کشی یعقوب علیه السلام از همین باب ۳۰ کتاب مقدس پرداخته و بداستان تولد آخرین پسر یعقوب بنام بن یمین خواهیم رسید. تا دوازده فرزند آن پیامبر بزرگوار تکمیل شده باشد. اما حال نسل گیری از گوسفندان توسط یعقوب علیه السلام.

(معامله یعقوب بالابان) عنوان آیات ۲۵ تا ۴۳ همین باب ۳۰ کتاب پیدایش بوده و از تقلائی آن پیامبر یهود و اسلام آینده با پدرنش لابان پرده برمیدارد که چگونه این پیامبر و پیشوای امت یهود و اسلام توسط گوسفندان نرینه خود از گوسفندان ماده لابان بطور مخفیانه نسل گیری می کند و با آن تقلائی خدا پرستانه خود که حتی نسل حیوان را چون نسل شمشیرکشان دبین گسترش میدهد و بدان سبب زنای گوسفندان نیز در آن نسل گیری صورت میگیرد، و بدان ترتیب گله گوسفندان نرینه خود را زیاد ساخته که بدان دلیل مناسبات وی بالابان بر هم خورد و بلاخره این پیامبر زاده همراه با همان چهار زن و یا زده فرزند اصیل زاده و کنیز زاده از بین آنها نرینه، بسوی کنعان پناه به فراری می گذارد. اما بنا بر بیان همین کتاب نام نهاد مقدس توسط لابان و پسرانش مورد تعقیب قرار میگیرد و بلاخره او را در عرض راه و همراه با نسلها نیکه همسرش را حیل دختر لابان از منزل پدری پرست خود دزدیده بود دستگیر میگرد و بیکی دیگر از سوایی های یعقوب علیه اسلام افزوده می گردد که

در تاریخ یهود و اسلام بحیث یک لکه سیاه در پیشانی آن مبارک باقی خواهد ماند. اما آنکه چگونه آن زنای گوسفندان نروما ده توسط خود یعقوب علیه السلام صورت میگیرد. از بازگنمودن آن نسبت به کراهیت از آن صرف نظر کرده و شما خواننده عزیز اگر علاقه داشته باشید، آن را از کتاب مقدس اسرائیلیها خواهید خواند که توأم است با تولد (بن یمین) آخرین پسر یعقوب، و ما برمیگردیم به داستان فرایعقوب از منزل لابان.

وقتی یعقوب، بنا بر آن تفرقی خود همراه با زنان و فرزندان از بین النهرین پا بفرار گذاشت و بکوهستان (جلعاد) رسید و در آنجا خیمه زد. اما چون لابان او را همراه با افراد خود زیر تعقیب گرفته بود او را در همانجا دستگیر کرد و بگونه تمسخر آمیز توأم با تهدید برایش گفت: چرا مرا فریب دادی و دخترانم، راحیل و لیه را مانند اسیران خود برداشتی و فرار کردی؟ لا اقل نگذاشتی تا نواسه هایم را ببوسم! پس توچه کارا حقا نه ای کردی؟ یعقوب در جواب او گفت: علت فرار من این بود که میترسیدم دختران و کنیزان آنها را بزور نگهداری! سپس لابان چون بُنهایش بسرقت برده شده بود وارد خیمه آن پیامبرزاده شد و به تفتیش پرداخت و در نتیجه بُت های سرقت شده را از زیر پا روپستر دخترش راحیل دریافت و او را نیز تهدید نمود. اما راحیل با سرا فگندگی در برابرش خاموش ماند. (نقلاً از کتاب پیدایش، متن اولی قرآن.

(رویا روی یعقوب بابرادرش عیسو، کشتی گیری یعقوب با خدا، رسوایی (دینه) دختر همین یعقوب اسرائیل (ع) با شکیم پسر حمور، و.. عنا وین ننگین بعدی همین کتاب مقدس اند، ولی ما نسبت به کراهیت از آن داستانهای ننگین نیز صرف نظر نموده و تنها بدستان تولد بن یمین و مرگ مادرش را حیل پرداخته تا از یک طرف تعداد ۱۲ پسر حلال و حرام یعقوب علیه السلام تکمیل گردد و از جانبی مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن نشان بدانند که ریشه اصلی آن در اسرائیل و بیت لحم و... نهفته اند، نه در آسمان هفتم و یا لوح محفوظ، و علاوه بر آن مائین یهودی و مسلمان بدانند که در پشت چگونه انسانهای بی مقدار اقتدا نموده اند، و این همه افشاگری های مُستند و روشنگرانه ما در این قرآن روی زمین خواهد بود که نه تنها موجب افتخار نویسنده این اثر افشاگر خواهد بود، بلکه افتخار نسلهای آینده خواهد شد، و اما برخلاف آن سبب شرم و ننگ مائین یهود و اسلام خواهد شد که آن

مُفسدین فی الارض رابا پسوند علیه السلام ورحمت الله علیه یا دنموده و بدان زانی افتخار هم دارند. پس توجه نمائید به آخرین قسمت از آن داستان ننگین اسحق علیه اسلام از متن اولی قرآن، کتاب پیدا ییش یهود یان که از یکطرف با تولد بن یمین دوازده تن از فرزندان خود را به کمک خدا تکمیل می نماید، و از جا نبی همسرش را حیل را که خود او را حامله ساخته در حین زائمانش به یار عدم می سپارد.

(وقتی یعقوب به متباقی سفر خود را که تا هنوز به کنعان نرسیده اند. دزدی بتهای لابان بود که درد زایمان را حیل شروع شد و سپس وضع حمل نمود، اما وقتی پسرش بدنیا آمد، لحظه بعد خود را حیل چشم از جهان پوشید و تنها همین قدموقع یا فت که نام پسر نوزادش را (بن یمین) بگذارد که تورات او را (پسر غم) نامیده است. زیرا مادرش را در حین تولد خود به دیار عدم سپرد. پس یعقوب و پسرانش را حیل را در منطقه ای بنام (بیت لحم) دفن نمودند که بگمان اغلب همان بیت لحم است که خدای پدر، عیسی مسیح را در آنجا خود به تنهایی و بدون مادر بدنیا آورده است.) از پیدا ییش باب ۳۵. پس بدان ترتیب بود که خدای تفرقه انداز و حکومت کن، نه تنها دو پسر ابراهیم را بحیث دلالتان دین واحد خدای واحد آفرید، بلکه ۱۲ پسر را از یک پدر واحد، و اما چهار زن اصیل و کنیزی آفریند که هر کدام از آنها مدعی تاج و تخت پادشاهی و نبوت شدند و حتی قبل از رسیدن به آن مسند بما برای ننگین دیگری دست زدند و در نتیجه آن هر کدام از آنها به حیث سران ۱۲ قبیله اسرائیل یاد شدند و آن قبایل را در سرزمین اسرائیل بخود اختصاص دادند که تا امروز زبنا مهی همان مُفسدین فی الارض یاد می شوند و افراد آن قبایل را زیر تسلط خویش قرار دادند، و از مردان و زنان هر کدام از آن قبایل در جنگهای ذات البینی خویش استفاده نموده که داستان آن خون ریزی با همان نام و نشان در تورات موسی بازتاب یافته و اما کاتبان قرآن آن قبایل را در قرآن خود ساخته شان از روی کینه نسبت به یعقوب اسرائیل، بنام فرزندان اسمعیل دانسته و از آنها به نیکی یاد آوری نموده در حالی که اصلاً بنا بر افشاگریهای مُستند ما آن قبایل بنام فرزندان همین یعقوب اسرائیل یاد شده و نامهای آن قبایل، چون قبیله: شمعون، قبیله لاوی، قبیله نفتالی، و... یاد می شوند بنام پسران اسمعیل. پس ما به منظور ثبوت آن اعای بی مورد قرآن که گویا فرزندان اسمعیل سران آن قبایل بوده و همچنان به منظور ثبوت این که خود قرآن کاپی آن داستان کتاب اسرائیلیها بوده، ناشی از وحی جداگانه الله به

محمد عرب. بنا بر آن ما نیز نا گزیر هستیم تا به افشای برداشتهای سراسر آن داستان آن مُفسدین فی الارض از همین اکنون پردا خته تا مدّعیان دروغین اصالت آسمانی آن نیز بطور مُستند بدانند که نه تنها اینکه صالحی فی السماء نبود، بلکه قرآنشان ناشی از وحی جداگانه الله نبوده بلکه رونوشت از داستانهای دست نویس کتب یهود و نصارا بوده که رهنان عرب آن را پس از صدها سال از آنجا بسرقت برده و آن همه را بزبان عربی و منحیث الله نا شناخته در آن زمان تا این زمان و انمود ساخته اند، و حتی آن اعراب رهن از همین قسمت از کتاب یهودیان نیز خود را بی بهره نموده اند و اقتباس دزدانه خویش را در رابطه به فرزندان یعقوب اسرائیل در آیه ۸۹ سوره بقره طوری بازتاب داده اند که گویا آنها گویا صالحین فی الارض اند. درحالی که نظریه اعمال و کردار زشت شان که حتی بین هم با هم رحم نکردند و چون پدر بزرگشان ابراهیم که از سروتن خود حفاظت نمود و همسر خود ساره را بقصر فرعون مصر فرستاد، و احضار برمی آید که هیچ کدام از آنها صالحین نبوده اند. زیرا چون گرگان درنده یکدیگر را دریدند، طوریکه یوسف توسط برادران مُفسد اودریده و ربوده شد، که هیچ انسان خردمند از آن انکار کرده نمی تواند و داستان ننگین آنها شاهد آن است که ما به افشای آن همین اکنون خواهیم پرداخت.

داستان پُرماجر ای یوسف و برادران از نظرتوراتِ موسی.

خوا بهای یوسف، عنوان برجسته ئی است در باب ۳۷ کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی، و کاتبان عرب تبار قرآن نیز چون برداشتهای دیگرشان از کتب یهود و نصارا از این داستان اساطیری نیز بهره برده و آن را با خیره سری خویش ناشی از وحی الله نا شناخته به محمد نا تولد شده در آن زمان و انمود ساخته اند که ما تفاهت های هر دو کتب اساطیری را در آن داستان واضح خواهیم ساخت. اما اکنون توجه نماید به متن اولی قرآن، یعنی کتاب یهودیان در آن رابطه.

(یوسف، پسر یعقوب که در آن زمان ۱۷ سال داشت با برادران ناتنی و کنیززاده خود که از مادرانی بنا می های (لیه، زلفه و بلهه) بد دنیا آمده بودند، درگوسفند چرانی با آنها کمک میکرد و ضمناً اگر از آنها کدام خطائی سر می زد آن را به پدر خود یعقوب اطلاع میداد و او نیز آنها را به اثر را پوریوسف مجازات می کرد.

(یک جاسوس معلوم الحال بود.) بنا بر آن یعقوب نیز یوسف را نسبت بد گران

بیشتر دوست میداشت، و او را لباسهای رنگارنگ می پوشاند، و غذاهای بهتری بوی تهیه میداشت، و بلاخره در نتیجه آن دوبینه گی پدرشان بود که برادران نانتی اونسبت به یوسف چنان کینه بردا شتند که حتی نمی خواستند با نرمی با او صحبت نمایند. (پس واضحاً که یعقوب علیه السلام عامل آن کینه توزی بود.) شبی یوسف خواب دید و آن را به همان برادران نا تنی و کینه توز خود بازگنمود و به اوشان گفت: من در مزرعه پدر خویش بافه گندم را در خواب دیدم (خوشه گندم) و یکی از آنها که به من تعلق داشت بالا تر و پُربارتر از خوشه های مربوط به شما بود. نا گهان خوشه گندم پُربار من بیاه استاد و تمام با فهای گندم شما بدوران جمع شدند و به آن خوشه پربار من طوری تعظیم کردند که گوئی به آن سجده میکنند. آنها به یوسف گفتند: آیا تو میخواهی پا دشا شوی و بر ما سلطنت کنی؟ پس آنها نسبت بدان تعبیر قدرت طلبانه یوسف کینه برداشتند اما آن کینه را در دل خود پنهان نگه داشتند. یوسف بار دیگر خواب دید که این بار آفتاب و مهتاب و یازده ستاره آسمان بوی همانگونه تعظیم میکنند که گوئی بوی در حال سجده اند. اما این باریوسف خواب خود را با پدرش در میان گذاشت، و پدرش او را سرزنش کرد و گفت: آیا میخواهی من و ما درت و برادرانت در برابر تو تعظیم، و حتی سجده نمائیم؟ اما با آنهم پدرش یعقوب دران مورد می اندیشید که این قدرت نمائی یوسف عواقب نا گواری در پی خواهد داشت. ادامه این داستان اساطیری و خود ساخته و مملو از خود خواهی یوسف علیه السلام در کتاب مقدس اسرائیلیها و متن اولی قرآن مسلمانان، زیر عنوان (فروخته شدن یوسف) بازتاب یافته ولی ما آن مطلب را زیر عنوان از (از چاه کنعان تا قصر فرعون) افشا خواهیم نمود تا سلسله مراتب داشته و ما از عاقب نا گواری آن بطور مستند بدانیم، و در عین حال آیات کاپی قران کجدار و مریز محمد را از این داستان روان و بدون کجی ساخته اسرا ئیلیها بدانیم. اما متأسفانه کاتبان عرب تبار آن مدعی راست بودن آن شده اند. پس ما بنا بر آن هدف راستی و صداقت خود این داستان را از عملکرد برادران یوسف از زمان گوسفند چرانی بطور خلاصه آغاز خواهیم کرد و تا چاه کنعان خواهیم رساند. توجه نماید.

بلاخره روزی بردا ران یوسف گوسفندان پدرشان را به صحرا بردند تا بچرانند، اما یعقوب نیز یوسف را به تعقیب آنها فرستاد تا از احوال آنها (چون یک جاسوس خدا پرست، به پدرش از هر عمل آنها اطلاع میداد.) اما شوربختانه یوسف آنها را بنا

براین متن اولی قرآن در ابتدا نیافت و با یک مردی روبرو شد و از او پرسید که: برادرانم را در کجا خواهم دریافت؟) او یوسف را راهنمایی نموده و بالاخره پس از سرگردانی خود، یکی از برادران ناتنی خود را بنام (رتوبین) دریافت و او نیز بدگران گفت: این است آن بی ننده خواب پادشاهی (یوسف) پس آنها اولاً تصمیم گرفتند تا او را بکشند اما (رتوبین) بگشته شدن او مخالف نمود ولی با تفاق هم او را بطور برهنه بچاه کنعان انداختند، و خود با خاطر آرام مصرف غذا خوردن خود شدند. اما ناگهان دیدند که تا جران اسمعیلی همراه با کاروان شترانشان که دوی طی را از (جلعاد) بمصر سفر دارند بر سر آن چاه می‌رسند، و یکی از برادران دیگر یوسف بنام (یهودا) دگران را به فروش یوسف بالای کاروانیان مطرح ساخت، و در نتیجه یوسف را در بدل بیست سکه نقره بالای آن کاروانیان به فروش می‌رسانند، و خود آن مُفسدین فی الارض، لباس یوسف را با خون بُزآلوده ساخته و نزد پدرشان یعقوب می‌آیند و بهانه می‌آورند که ما لباس او را در صحرا یا فتنیم و گمان می‌رود که او را گرگ خورده باشد. (خواننده گرامی این قسمت از کلام خدای اسرائیل را و همچنان قیمت فروش یوسف را نظر داشته باشند که چاه بدون آب است و قیمت فروش هم ۲۰ درهم. اما در کلام الله محمد که اوحی مدعی وحی هر دو کتب ضد و نقیض بموسی و محمد شده و ما از قرآن عربی خواهیم دانست که از نظر آن برخلاف متن اولی خود چاه پُرازاب بوده و قیمت فروش یوسف هم، ۱۸ درهم بوده که بدین حساب، دودرهم کمتر از قیمت گذاری خدای اسرائیل است.... اما دران داستان توراتی و گویا ناشی از وحی همان غیب الله (ج) چنین نوشته شده است: (وقتی برادران یوسف (مُفسدین فی الارض) لباس یوسف را نزد پدرشان یعقوب آوردند. اما چون یعقوب میدانست که دسیسه بکار رفته است، و فریاد برآورد و گفت: آری! این جامه پسر من است حتماً جانوری دریده او را خورده، اما لباسش را ندیده است.) (قرآن نیز عین اظهارات یعقوب را تایید کرده و فرموده که: یعقوب خطاب به پسرانش گفته بود که بلی! او را گرگ خورده ولی گرگ مهربانی بود که جامه پسر من را ندیده و یوسف مورد رحمت الله قرار گرفته است.) متباقی داستان را که یعقوب از غم یوسف پلاس پوشید و برای پسرش ماتم گرفت، و قرآن نیز عین جملات را منحیث وحی الله به محمد پس از صدها سال بازگونموده که ما به برداشت دزدانه کاتبان آن از این داستان کتاب یهودیان، با اضافه گویی های شان در راه بطه به قدرت نمائی خدای

دگری بنام الله خواهیم پرداخت. اما تورات موسی و متن اولی قران در این قسمت با آنکه یوسف را تا کنون به مصر نرسانده اما شوربختا نه داستان ننگین دگری را در باب ۳۸ همین کتاب نام نهاد مقدس در پیش گرفته و این بار از زنا ی یکی از همان پسران نا بکار یعقوب علیه السلام بنام (یهودا (ع) با گردن بلند بیان میدارد و او را با این سوابق ننگین آش یک پیا مبرزاده دانسته، ولی ما او را در جمع مُفسدین فی الارض، و از جمع همان ده تن دگر میدا نیم و او را به منظور ثبوت این نام گذاری خویش از متن اولی قرآن همین اکنون چنین معرفی میداریم، تاجهان یهود و اسلام عزیز بدانند که پُشت چنین افرادِ مُفسد و زنا کار بحیث اما مانِ خویش اقتدا نموده اند. اما ناگفته نماند که از متباقی داستان خود یوسف را اندکی بعد خواهیم دانست. اما اکنون توجه تمایید به داستان ننگین برادرش (یهودا)

(در همان زمانیکه یوسف به آن سرنوشت دچا رشد و تا کنون از سفر روی با کاروانیان بسوی مصر خبری نیست. یهودا برا در یوسف نیز منزل را ترک گفت و به منطقه بنام (عدولام) نقل مکان نمود و در آنجا باد ختر کنعانی بنام (شوعه) ازدواج کرد و از او صاحب پسری بنام (عیر) گردید، او با ردگرا از شوعه پسردیگری بنام (اونان) شد. اما وقتی عیر بزرگ شد با یکی از دختران آن منطقه بنام (تا مارا) ازدواج نمود و اما بنا بر بیان واضح کتاب مقدس، چون (عیر) یک شخص شرور بود (که جمع آن اشرا را ویا مفسدین فی الارض است) خدا او را کشت و یهودا همسراو، تا مارا را به پسردگرش (اونام) داد ولی اونام نیز چون شریرتر از عیر بود و نمی خواست پسری بنام برادرشورش داشته باشد، و بنوعی با تا مارا در همبستر شدن نقلی میکرد تا نسلی از او نداشته باشد که بنا م عیر یار شود. (لا حول الشیطان! از اینگونه نقلی این پیا مبرزاده، که زشت ترا ز نقلی پدرش یعقوب علیه السلام است.) بناً خدا آن شریر دوم را نیز کشت و بدان حساب خانم تار مارا بحیث بیوه هر دو پسران اشرا را یهودا علیه السلام بیوه باقی ماند، و خود آنحضرت تنها زندگی اختیار کرد.) نقلاً.

کتاب مقدس این داستان ننگین را طوری ادامه داده تا زمینه زنا ی یهودا علیه السلام را با همان بیوه پسر آتش تا مارا مساعد بسازد و آن را طوری با گردن بلند، بیان داشته که گوئی آن پیا مبرزاده نمیدا نست که با بیوه پسران خود زنا کرده است. توجه نمائید: قضارا که در آن شب و روز همسر خود یهودا نیز وفات

میکند، و روزی او برای پشم چینی گوسفندان خود در همان محلی که خانم تامارا در آنجا زندگی میکرد رفت و برای اولین بار با همسر تامارزن جوانی که روی خود را با چادر (ویا حجاب اسلامی) پوشانده و بر سر راه استاده روبرو شد و یهودا (ع) او را یک زن بدکاره فکر کرد، و بسوی اوشتافت. (وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّاقِينَ) اما کتاب مقدس بمنظور برون رفت از آن مُعمای تاکنون گویا ناگشوده بیان داشته که: یهودا در آن لحظه تاما را با آنکه آنها در مورد حق الجماع بین هم صحبت می کردند. اما او را نشناخته بود. (هله لوئیا) اما تامارا او را از همان آوان شناخته بود، ولی از یهودا علیه اسلام درخواست حق الجماع نمود، و اما قضا را که او چون کدام هزینه نقد نزد خود نداشت، بناً بُرغاله را از گلّه خود به تامارا وعده میدهد که فردا بوی خواهد فرستاد. پس هر دو با هم به منزل تا مارا رفتند و هله لوئیا گفته عمل جماع مبارک را انجام دادند، و پس از آن تا مارا به منظور پلان بعدی خود مُهر و عصای یهودا (ع) را که شاید هم مُهر نبوت آن مبارک بوده با شد به امانت میگیرد، و نزد خود نگه میدارد. زیرا بنا بر بیان خود کتاب مقدس، او را به پسر کوچک اش که در آن زمان نوجوان بود، نگرفت و بدان نسبت علیه او کینه برداشته بود. پس یهودا نیز با اطمینان خاطر، مُهر و عصای خود را نزد تامارا علیها السلام به امانت گذاشت و خود بسوی جایگاه خود رفت، و فردای آن طبق وعده خود بُرزا بدست ناظرش به منزل تا مارا میفرستد، و اما تا مارا به منظور پلان بعدی اش به جای دیگری نقل مکان میکند و نوکر او را نیافت و با بزغاله نزد یهودا (ع) بازگشت. متن اصلی در کتاب اسرا نیلیها. کتاب مقدس آخرین قسمت از داستان ننگین را طوری ادامه داده که: پس از مدتی آن پیامبرزاده دریافت که نی با کسی زنا کرده و حامله شده و باید طبق احکام شرع یهود مجازات شود. اما خود آن پیامبرزاده تا ز کنون نمیداند که آن زن همان تامارا است که خود با او زنا کرده است. پس اعلام میدارد که او را حاضر نمایند. تا طبق احکام دین یهود و حتی اسلام آینده سنگ سار شود و حتی سوزا نده شود. پس وقتی تا مارا بنا بر فرمان یهودا (ع) حاضر گردید تا او را مجازات نماید. در همان لحظه آن زن دلیر با صدای بلند اعلام داشت که: او از صاحب این مردیکه مُهر و عصا ییش نزد وی است حامله شده، و صاحب این عصا و مُهر با او زنا کرده است. (هله لوئیا) پس در همان زمان بود که یهودا علیه السلام با رنگ پریده در حضور تمام حاضرین اعلام میدارد که: این زن تقصیری ندارد، تقصیر از من است که به وعده

خود وفانکرده آم! اما کتاب مقدس از مجازات آن زنِ حامله از خود یهودا علیه السلام چیزی نفرموده، و اما اضافه نموده که: ا و تاما را رابی گناه دانست و از سنگسار شدن و سوزا ندن او صرف نظر کرد و اما او بار دیگر با تامارا هم بستر نشد. (نقلاً مگر کتاب مقدس از نطفه آن علیه السلام با گردن بلند اظهار میدارد که تاما را از آن زناى مباح ر ک دویسر دو قلوب نام های (فارص، وزارح) بدنیا آورد و از هر کدام نسلهای زیادی بوجود آمد، طوری که خدا به ابراهیم (ع) وعده گسترش نسل او را داده بود. بنا بر آن خدا نسل آن مبارک را بدا نگونه زیاد ساخت که وعده ان را به خود ابرا هیم داده بود..) متن اصلی در باب ۳۸ کتاب پیدایش، بخشی از تورات موسی و متن اولی قرآن مبارک.

گرچه نقدهای اخیر نویسنده بر تمام این اظهارات کتاب مُقدّس بجای خود بوده ولی عجالتاً روی این داستان زناى یهودا (ع) با تامارا (رحمت الله علیها) که از نظر تورات و قرآن مبارک از خاندان ابراهیم علیه السلام انداشاره میدارم که می باید یهودیان و مسلمانان از آن زناکاران بدان آلقاب یاد نمایند، و ما نیز به احترام از عقاید شان آن زناکاران خدا پرست را بدان القاب یاد نمودیم. اما جهان یهود و اسلام عزیز بدانند که در پشت چه مُفسدین فی الارض و زناکاران اقتدا نموده اند؟ پس اگر لازم دانند جواب دهند که آیا ناشناسی گویا یهودا (ع) نسبت به تامارا نیز ناشی از آلهام و یا وحی خدایان آنها به اوشان بود و یا اینکه آن پیامبر زاده خود را به اصطلاح عام در کوچه حَسَن چپ زده بود. اما نا گفته نماند که شوربختانه قرآن از این داستان ننگین یا آگاهی ندارد و یا طوری که بارها اشاره نمودیم از شرم اعراب جاهل از آن کتمان نموده طوری که از بعضی داستا نهای ننگین دگر این کتاب مقدس نیز کتمان نموده است، ولی ما هستیم که با وجدان سالم خویش آن همه را از متن تورات افشا نمودیم که بحیث متن اولی قرآن، و ناشی از وحی الله به موسی و انمود شده است. پس از نقدهای افشاگرانه از این کتب شیطانی و حامی زناکاران عجالتاً صرف نظر نموده و تنها یک سوال از مُنمین آنها دارم و آن اینکه: آیا براستی یهودا (ع) تا مارا در زیر آن حجاب اسلامی نشناخته بود؟ همچنان آن مبارک بنا بر بیان دروغین کتاب مقدس، دوباره با تار ما هم بستر نشد؟ پس اگر از نظر جهان یهود و اسلام عزیز در آن دیدار اول در خیابان او را نشناخته بود؟ و یا در حین جماع مبارک با آن زنی که سالها عضو فامیل و بحیث دخترش بوده چه جوابی خواهند داشت؟ در حالیکه در فرهنگ یهودی

ومسیحی زن و مرد درحین جماع خویش خودارا بکلی بی حجاب میسا زند. آخرین سوال نقد گونه ما برجهان اسلام عزیزاین است که: آیا آن حجاب ظاهراً اسلامی مانع زنا وگناه ز نان و مردان مسلمان خواهد شد؟ زیراهمین امروزتعدادی از زنان مسلمان عرب و عجم بدان گونه ریای ظاهراً خدا پرستانه و با حجاب اسلامی، متأسفانه زنا می فرمایند، بخصوص درا یران آخوندی، وحتی عرب جاهل و تازه به سلام رسیده، و دگرمسلمانان عزیزحجاب اسلامی را نه تنها یک امرشرعی میدانند بلکه آن را مانع فحشا میدانند. اما با آن همه زنا وگناه درزیز همان حجاب اسلامی بادای جملات عربی (واللهُ غفورُ الرَّحیم) جواب میدهند؟ بهرحال! اجازه دهید که به یک نکته دگری اشاره نمایم و آن اینکه: آیا عقل سلیم و خرد انسانی قبول خواهد کردکه آن مردآموخته خواراز هم بسترشدن با تمارا صرف نظرکرده باشد؟ طو ریکه کتاب مقدس درآخرین آن جملاتِ ننگین خود بادروغ شاخدارش فرموده که: اوازنکسا رشدن تاما راصرف نظر نمود و اما یاردگربا او همبستر نشد.) پس ما دران مورد باید نوشت که (واللهُ اعلم) پس نویسنده مُفسد شناس از نسل های آینده سازجهان نوین آرزودارم تا لطفاً این واقعیت های حقایق تلخ را که روزی بحیث قرآن روی زمین شناخته خواهدشد به جهانیان برسانند و مابه ادامه از افشاگری خودازداستان یوسف، وبرا درآن همین یهودای زناکار از کتاب مُقدس پرداخته و آن داستان را طوریکه وعده نمود یم، زیر عنوان: از چاه کنعان تا قصر فرعون) افشا خواهیم نمود تا حرفی درآن مورد نا گفته نماند.

از چاه کنعان، تا زندان فوطیفار از نظر تورات

گرچه مطالب این عنوان دریا ب ۳۹ کتاب پیدایش، و متن اولی قران، زیر عنوان (یوسف وزن فو طیفار) بازتاب یافته و ما آن داستان یوسف را نیز از چوپا نی تا چاه کنعان رسا ندیم و بدست کا روانیان سپردیم، بنا بران او را از چاه کنعان تا زندان فوطیفار، شوهر زلیخا از نظر قرآن خواهیم رسا ند که یقیناً پس از د رگیری آن پیا مبرزا ده با زلیخا بدان زندان خواهد رسید، و ما آن داستان را پس از آن چاه کنعان چنین میخوانیم: وقتی یوسف از چاه کنعان در بدل بیست نقره بدست تا جران اسمعیلی اُفتاد، آنها او را بمصر بُردند و پس از آن او را در با زار برده فروشا

ن مصر بالای یکی از افسران نظامی مصر بنام فوطیفار فروختند. اما خدای یوسف (خدای زنده پدرش یعقوب اسرائیل) او را در خانه اربابش فوطیفار برکت داد و اربابش نیز دریافت که خدا با یوسف است و او را مورد مرحمت خود قرار داد، و بلاخره او را بر تمام امور منزل خود حاکم گماشت. (متن اصلی در باب ۳۹). این قسمت را قرآن مدّعی شده که الله او را بدان مقام و منزلت رساند، و ما برخلاف متن اولی کلام اولی خود اضافه نموده که ارباب او مردی بنام عزیز مصر بود نه (فوطیفار) اما با آنهم متأسفانه قرآن از آن عزیز مصر کدام تعریفی ندارد که منظورش فرعون مصر بوده و یا فوطیفار، و ما اینقدر میداند که او یوسف را برای زنش زلیخا خریداری نموده بود که بگمان اغلب همان فوطیفار بود که ما آن ضد و نقیض های کلام الله را از سرا سر این داستان اساطیری بعداً افشا خواهیم نمود. اما دامه این قسمت از آن در این کتاب یهودیان طور نیست که: یوسف چون پسر جوان و خوش قیافه بود، بنا بر آن توجه همسر فوطیفار را جلب کرد و بلاخره روزی همسر فوطیفار ربوی پیشنهاد هم بستن با خود نمود. اما یوسف نپذیرفت و گفت: اربابم بمن اعتماد کرده و حتی مرا قبت توسته پس چگونه من مرتکب چنین عمل زشتی شوم! اما روز بعد، همسر فوطیفار او را به بهانه نئی وارد خانه خود ساخت و از وی بطور جدی خواست و دست به یخن یوسف انداخت و او را با خود کشاند تا با او همبستر شود. اما یوسف پا بفرار گذاشت و بطور برهنه از خانه فرار نمود، و همزمان به آن بود که خود فوطیفار وارد خانه شد و دید که یوسف در حال فرار است و زلیخا لباس یوسف را که در خانه بجا مانده بود بدست آورد و بشوهرش نشان داد. (اما خواننده عزیز در نظر داشته باشد که لباس یوسف بنا بر این متن اولی قرآن پاره نشده و برون از تنش داخل خانه و انمود شده. اما بعداً قرآن آن پیراهن را که در کلام همین الله از آن یاد آوری شده در تن یوسف دانسته و آن را از پشت سر توسط زلیخا پاره و انمود ساخته که ما بدان کلام ضد و نقیض الله خواهیم پرداخت، که چگونه غیب الله (ج) نمود با الله در کلام عبری و عربی خود دروغ گفته است. اما متباقی داستان در این کلام اولی او تعلق طور نیست که: زلیخا به شوهر خود فوطیفار گفت: این غلام عبرانی قصد تجاوز را بمن داشت و من فریاد زدم و او از منزل فرار نمود و لباس خود را اینجا گذاشت. پس وقتی فوطیفار آن سخنان همسرش را شنید، زیاد خشمگین شد و یوسف را به زندان انداخت) نقلاً از آیات ۱۴ تا ۱۸ باب ۳۹ تورات موسی، متن

اولی قرآن.

کتاب اسرائیلیها در رابطه به داستان مُعجزه آفرینی یوسف در زندان نیز چنان غیب گویی کرده و او را بدان واسطه بقصر فرعون رسانده. طوری که قرآن محمد آن همه کُفر آشکارا ناشی از درسهای غیب الله در آن زمان میداند که تا این زمان نیز غیب است، و آن همه دروغ شاخدار در آیات بعدی همین قسمت از متن اولی قرآن، کتاب پیدایش و بخشی از تورات موسی بازتاب یافته و اما طوری که ما بارها یاد آوری نمودم لطفاً، شما خواننده گرامی، باریکی های این دروغ توراتی و آن دروغ قرآنی در نظر داشته باشید. زیرا ما میخواهیم از برداشتهای نا قص کاتبان قرآن محمد بطور مُستند افشاگری نمائیم که هدف مقدس ما را تشکیل میدهد. پس اکنون بار دیگر توجه نمائید بمتن اولی قرآن که چگونه یوسف یهودی با استفاده از فرصت و با کدام مهارت جا دویی اش خود را از زندان فوطیفار به قصر فرعون کافرود شمن سرسخت قوم اسرائیل میرساند، ولی همین یوسف یهوه پرست آبروی همسر اربابش را گویا حفظ کرده و خودش بطور داوطلبانه خواسته است که بزندان برود. گرچه آن داستان اساطیری در این کتاب یهودیان با تفصیلات قدرت نمایانه جناب یوسف در تباری خدای زنده یهودی اش بازتاب داده اند، اما چون ما کدام هدفی از آن قدرت نمائی، آنهم زریعه جادوگری نداشته و نداریم، بناً آن داستان را از باب ۴۰ کتاب پیدایش که زیر عنوان (یوسف خواب زندانیها را تعبیر میکند) بطور خلاصه چنین بازگو می‌داریم تا بدانیم که چگونه خود را طوری که اشاره نمودیم از آن زندان بقصر فرعون میرساند. اما طوری که ما در جستجوی سرقت های کاتبان قرآن از چنین داستانهای اساطیری هستیم این داستان را نیز از همانا آغاز خواهیم نمود، که چگونه رهزنان عرب آن همه را آنجا بطور بیشرمانه بحیث وحی الله نامرئی به محمد عرب وا نمود ساخته اند.

از زندان فوطیفار، تا قصر فرعون.

وقتی یوسف توسط فوطیفار بزندان انداخته شد، پس از مدّت کوتاهی دوتن از زندانیان دگری که یکی ساقی دربار بود و دیگری نانوا دربار، و هر دو بنا بر بی احترامی به فرعون مصر توسط خود فرعون وارد زندان شدند. شبی ساقی دربار خواب دید که خوشه انگور را در جام شراب فرعون می فشارد و آن را فرعون می نوشد،

و تعبیر آن را از یوسف خواست. یوسف خواب اورا که خدای اسرائیل بوی آموخته بود طوری تعبیر نمود که عنقریب از زندان رها خواهد شد و بوظیفه ساقی گری خود ادامه خواهد داد. اما در عین حال یوسف از آن ساقی می گسار التماس نمود که وقتی نزد فرعون برگشت، از بیگناهی وی بفرعون مصر یادآوری نماید تا از زندان رها گردد. (در حالیکه بنا بر اظهارات خدا در همین کتاب مقدس، همین یوسف خودش خواسته بود که به زندان برود تا دلیلی برای بیگناهی همسر اربا بش زلیخا بوده باشد. پس این ضد و نقیض گوئی کلام ناشی از وحی الله عالم به اذل و ابد نیز معمّای دگری اند که بر معماهای پیشمار آنها اضافه شده است.

تعبیر خواب های نان و آبی دربار نیز توسط یوسف، اظهارات بعدی کتاب یهود بیان بوده و آنطور است که: این با رنان وای در خواب خود پرنده گان هوا را دیده که نان پخته را از داخل سبد نان می بلعند که بفرق نا نوا حمل میگردید. یوسف اورا پس از ۳ روز آویخته بدار فرعون تعبیر می نماید و آن تعبیر نیز از موم برون می آید، و در نتیجه ساقی بوظیفه خود گماشته میشود و ناوا بدار کشانده می شود. اما شور بختانه ساقی آن التماس یوسف را بکلی فراموش می کند تا به فرعون از بی گناهی آن مُعبّر و تربیت یافته خدای اسرائیل اطلاع دهد، تا از زندان رها گردد، و یوسف خدا پرست بمدت طولانی در زندان می ماند، تا آنکه شبی خود فرعون خوابهای شوریده می بیند و در آن زمان است که یوسف را خدایش بنا بر نیاز فرعون بیاد ساقی می آورد و اورا بحیث یک فال بین معروف بفرعون مصر معرفی میدارد، و پس از آن فرعون اورا نسبت به نیا ز خود از زندان برون آورده تا خوابهای اورا که گویا فال بینان سراسر مصر تعبیر کرده نه توانسته بودند، حسب دلخواه وی تعبیر نماید، و یوسف زندانی خوابهای شوریده فرعون را که بنا بر بیان متن اولی قرآن طوری بود که: اودر کنار دریای نیل استاده و ۷ گاو قره از رود خانه نیل برون می آیند و شروع به چریدن میکنند. سپس ۷ گاو لاغر از آنجا بیرون آمدند و آن ۷ گاو چاق را بلعیدند، و آنگاه فرعون از خواب بی داری شود ولی بار دیگر به خواب غفلت میرود و این بار ۷ خوشه گندم را روی یک ساقه می بیند که پُر از دانه نه بودند. اما در عین زمان ۷ خوشه لاغر و باد زده از زمین برون آمده و آن ۷ خوشه پُر از دانه را می بلعند. فرعون مصر تمام رمالان و فال بینان سراسر مملکت خود را احضار میدارد، اما هیچ کدام از آنها موفق به تعبیر آن نشده

و فرعون آن همه رامجا زات میکند. پس ساقی دربار، آنها پس از دو سال پیهم بنا بر بیان کتاب پیدایش یوسف را از فیض آن گاوهای چاق و لاغر بیاد می آورد و فرعون نظر میدهد که یوسف یک فال بین برجسته بوده و باید از زندان بیرون بیاید تا خوابهای او را تعبیر نماید. پس فرعون مصر به فوطیفار امر می نماید که سَر و صورت یوسف را اصلاح نموده و لباس جدیدی بر تنش کند و او را در حضور فرعون حاضر بدارد. پس وقتی یوسف از زندان برون آمد و خوابهای فرعون را که گو یا تمام فال بینان دربار و حتی فال بینان و منجمان سراسر مملکت مصر نتوانسته بودند تعبیر نمایند. اما آن غلام عبرانی آن خوابهای فرعون را طوری تعبیر می نماید که: آن ۷ گاو چاق و ۷ خوشه پُر از گندم را نشانی از فراوانی گندم و غله جات در مصر پیشگویی میکند، و تعبیر آن ۷ گاو لاغر و هفت خوشه لاغرانشان خشک سالی میداند که به زودی در سراسر مصر قحطی فراگیر خواهد شد، ولی یوسف آن پیشگویی ها را از جانب خدایش یهوه دانسته و فرعون پیشنهاد مینماید که شخص دانایی را بر امور کشاورزی مملکت مصر بگمارد تا در ۷ سال فراوانی گندم ذخیره کند و در ۷ سالهای قحطی از آن ذخیره استفاده نمایند، در غیر آن مردم مصر از بین خواهند رفت و... پیدایش ۴۱

یوسف شخص دوم مملکت میشود. عنوان آیات ۳۷ همین باب ۴۱ کتاب پیدایش و متن اولی قرآن است، و ما در آن مورد از آن بطور خلاصه چنین میخوانیم: پس فرعون در ختم آن تعبیر یوسف، ربوبی کرد و او را بحیث شخص دوم مملکت در امور زراعت گماشت و آنگشتر سلطنتی خود را به انگشت یوسف کرد و لباس فاخری را همراه با زنجیر طلا بر تن و گردن وی کرد و پس از آن او را بحیث شخص دوم مملکت مصر گماشت. اما نویسنده گان کتاب پیدایش برای پخته کاری بعدی که یوسف چگونه در مصر حکم گردید چنین ادامه میدهند: قضا را زمانی رسید که در کنعان سرزمین آبائی یوسف چنان قحطی رخ داد، و یعقوب فرزند آن کنیززاده خود را بطور طعنه گفت که شما در اینجا نشسته ئید و زود است که تمام فامیل ما از گرسنگی بمیرند. من یعقوب شنیده ام که در مصر غله فروان است و بروید از آنجا گندم خریداری نمائید و به کنعان بیاورید. (از سرزمینی که خدایش آن را بحیث سرزمین حاصل خیز بوی بخشیده بود، اما بنده گانش از گرسنگی می میرند.) پس برادران ناتنی یوسف که بن یمین را پدرشان یعقوب نسبت به

بی اعتمادی خود با او شان همراه ساخت و اندیشه داشت که شاید این را نیز چون یوسف، گویا طعمه کدام گرگ بسازند، بنا بر آن برای خریداری گندم آنها را تنها بمصر میفرستند و همان بود که آنها در آنجا با یوسف روبرو می‌شوند. کتاب مقدس یوسف را به آنها ناشناخته و نامود ساخته، اما ادامه میدهد که یوسف خود را به آنها در سفر آن مُفسدین فی الارض، می‌شناساند، و اما در همان دور اول بطور غیرمستقیم از حال و احوال پدر و برادرش بن‌یامین از آنها سوال و جواب میکند و درمی‌یابد که پدرش یعقوب اسرائیل در حال پیری بسر می‌برد و او زنده است. پس با آنهم یوسف برای محکم‌کاری بیشتری که بن‌یامین را بدردوم با خود بیاورند، آنها را به اتهام آنکه گویا جاسوسان دولت کنعان اند و گویا بدان جرم یکی از آنها را بنام (شمعون) تا بازگشت دیگران زندانی ساخت. اما یوسف علاوه بر آنکه شمعون را بحیث جاسوس نگهداشت، پول گندم را که برادران ناتنی خود گرفته بود، آن را در غیاب آنها داخل کیسه‌های آنها ساخت، و اما حضور برادرکوچک‌شان را بدردوم برای خرید گندم ضروری میدانید. پس وقتی برادران ناتنی یوسف کیسه‌های گندم را در کنعان باز میکنند، پول را در بین یکی از آن کیسه‌ها درمی‌یابد و داستان را با پدرشان یعقوب بازمی‌کنند، و از حضور بن‌یامین در مصر نیز به پدرشان حکایت می‌نمایند. پس یعقوب با آنکه بر فرزندانش کنیز داده و با آن (مفسدین فی الارض) نسبت به جفای آنها در حق یوسف باور نداشت، ولی از ناگزیری آن پرسردوست دشتنی خود را در سفر دوّم به مصر میفرستد و یوسف در آن سفر دوّم، خود را به برادران می‌شناساند و از حال و احوال زندگیشان در کنعان اطمینان حاصل میکند، و درمی‌یابد که همه زنده و صحت‌اند. اما با آنهم یوسف برای معلومات بیشتر خود این بار بن‌یامین را با دسیسه دیگری نزد خود نگه میدارد، و او را برخلاف برستان پول، این جام سیمین را در غیاب آن پسرک بی‌تجربه دربار گندم اوجاب می‌سازد و او را ظاهراً بنام دزد به اطلاع با پشتاره در قید زندان می‌اندازد، و اما او را در خفا نزد خود نگهداشت. (لاحول الیهوه) از آن مهارت‌های یوسف (ع) توجه نمائید به اصل داستان شیطانی در آخرین قسمت از آن داستان خود ساخته از تورات موسی در آن مورد. وقتی برادران ناتنی یوسف از ناگزیری بوعده خویش وفا کردند و این بار بن‌یامین را به اجازه پدرشان به مصر با خود آوردند و یوسف نیز خود را به تمام آنها که اکنون

جما ۱۱ تن شده اند، می شنا ساند واما باز هم طوریکه اشاره نمودیم، بن یمین را بخاطر حضور پدروخا نواده خود، آن جام سیمین را توسط نوکران خود داخل کیسه برادرش بن یمین کرده و او را به اتهام آن جرم ناحق نزد خود، تا بازگشت تمام فامیل نگهداشت که گویا جام سیمین را دزدیده است.) از بابهای ۴۳ و ۴۴ کتاب پیدایش خلاصه شده.

آخرین قسمت از این داستان مملو از دسیسه از باب ۴۵ کتاب پیدایش آغاز شده و تا باب ۴۶ ادامه یافته و ما از آن متن اولی قرآن محمد خواهیم دانست که آیا بر راستی بنی اسرائیل را خدای زنده اسرائیل، و یا الله مرده مسلمانان در مصر جایگزین ساخته اند؟ و یا آنکه همان خدای مصری بنام فرعون دلیر مصر بود که آن تعداد افراد انگشت شماری وطن اسرائیلیها را اوبه فضل و مرحمت خود در آنجا ساکن ساخت، و بهترین منطقه حاصل خیز آن سرزمین را به آنها واگذار شد؟ این سوالی است که خود کتاب دست نویس یهودیان جواب خواهد داد، که محصول نوسنده آن سرزمین است. توجه نماید.

وقتی برادران ناتنی یوسف همراه با بن یمین در آخرین سفر آنها در مصر با هم دید و بازدید نمودند، اوبه برادران ناتنی خود گفت: من همان یوسف هستم که شما مرا فروختید. اما حال شما خود را سرزنش نکنید و آراهِ خدای اسرائیل بود. زیرا من به امر خدای اسرائیل به اینجا فرستاده شده ام و او مرا حاکم مصر ساخته تا مردم مصر را از قحطی نجات دهم. (این قسمت را کاتبان قرآن کاپی طوریکه قبلاً اشاره نمودیم، از همین جا به سرقت برده، و اما برخلاف آن مدعی شده اند که الله نا شناخته در آن زمان یوسف را در آن سرزمین جاه داده است.) و اما ادامه داستان را همانگونه طبق متن اولی قرآن، در مورد آن رهزنان عرب بازتاب داده و آن طور بیست که: آنگاه یوسف، برادر خود بن یمین را در آغوش گرفت و سایر برادران را بوسید و گریست، و طولی نکشید که خبر آمدن برادران یوسف به همراهی پدرشان یعقوب اسرائیل بگوش فرعون مصر رسید. پس او یوسف امر نمود (نه الله) و بوی گفت: به برادرانت بگو که الاغهای خود را گندم بارکنند و به کنعان بروند و از آن طرف پدروخا نواده های خویش را برداشته به مصر بیایند، و من فرعون نیز حاصل حیترین زمین مصر را به آنها خواهم بخشید و آنها در این سرزمین حاصل خیز زندگی خواهند کرد. (نه در سرزمین خداداد و بی حاصل کنعان)

پس آنچه که فرعون به یوسف گفته بود، اوبدان عمل نمود و پدر خود یعقوب را با هر آنچه که در کنعان داشت همراه با پسران و تمام خانواده اش، بجز از خود یوسف که او را فرعون مصر بنام (صفتات) نام نهاده بود، و در مصر زنده گی میکرد. متباقی افراد مربوط به خاندان یعقوب که نامهایشان در باب ۴۶ کتاب سفر خروج درج شده از کنعان به مصر کوچ کردند و تعداد کل آنها به هفتاد تن میرسید همه در مصر جایگزین شدند. (این همان گروه انگشت شماری بود که گویا آنها در آنجا در طی صدها سال بنا بر بیان اساطیری تورات موسی و قرآن محمد چنان زیاد شدند که گویا فرعون مصر از آنها لرزان و هراسان شد. تا بلاخره اوشان را همان فرعون مصر که گویا تا آن زمان زنده مانده بود بکارهای شاقه و مرگبار موظف ساخت و حتی خود آن فرعون که اغلباً در آن زمان زنده نبوده، گویا تصمیم گرفت که پسران نرینه آنها را به قتل برساند، و اما دختران شان را برای خدمت مصریها زنده نگهدارد و... پس همان بود که خدای زنده اسرائیل، که او نیز تا آن زمان گویا زنده مانده بود آن گروه را بنام قوم بنی اسرائیل ساکن در مصر از آنجا بیرون ساخت و به سرزمین موعود کنعان فرستاد، تا در آنجا نه تنها گندم، بلکه شیره و عسل فراوان اند... پس از آن دو... پس طوری که ما وعده نمودیم از زهر دو کتب یهو دیان و مسلمانان افشاگری خواهیم نمود که هدف اصلی ما از این بررسی های موشگافانه ثبوت عدم اصالت اسمانی این کتب اساطیری در این حقایق ناگفته ما بوده که در طول زیاده از ۷ هزار سال تا کنون ناگفته و پوشیده مانده و باید در این عصر طلایی افشا گردند. تا نسلهای آینده ساز ما، بار دیگر فریب این کتب شیطانی و مملو از جنگ و کینه و قتل های زنجیری انسان و حیوان را نخورند. زیرا همین داستانهای خود ساخته این لانه های شیطانی روی زمین اند که بحیث الهام ویا وحی خدایان زنده و مُرده یهودی و مُسلمان به چشم بسته های گذشته و انمود شده و انسان چشم بسته و بی خبر از وقایع آن زمان را نیز در طلسم شیطانی شان افسون ساخته و اکنون هم تعداد زیادی را افسون می کنند. پس راه نجات از این لانه های شیطانی همین افشاگری بوده تا نسلهای آینده ما از قید ظلمت و تاریکی آنها نجات یافته و مصروف رشد و تکامل جوامع بشری خویش گردند. پس بار دیگر تآکید میدارم که همین یگانه راهی است تا نسلهای آینده ما در فضای دوزخ بندگی به خدایان مرئی و نامرئی زنده گی نمایند، و هیچ تشویشی

از روزگویا حساب آن هیولای آسمان وزمین را ندا شته با شنند. پس بنا برآن، حال برای ما فرصت آن رسیده تا از برداشت های کاتبان عرب تبارقرآن از این داستانهای گویا ناشی از وحی غیب الله (ج) به محمد عرب افشاگری نمایم که چگونه آن رهنان عرب با نهایت دیده درائی این داستانهها را از کتب اسرائیلیها بسرقت برده و آن را منحصیث وحی خدا نیکه خودش خود را یؤمنون بلغیب دانسته و اصلاً در آن زمان وحتى این زمان سرود رک ندا شته وانمود ساخته اند، وهمچنان نه محمد این تا زینا مه عربی را در آن زمان در چا نته خود دا شته وهمه را از فیض یهود و نصارا در این قران خود جا بجا ساخته است. پس ما با تمام احترا میکه به عقاید دگران داریم، ولویه بتها وگا وها وگوساله ها وحتى الاغان و شتران شان خویش با وروا اعتقاد داشته باشند و از آنها پرستش کنند، قران را و تورات را کتب آسمانی بدانند، ولی ما از روی درک و رسالت خویش ثابت خواهیم ساخت که حتی یک آیه از این گنجینه های اساطیری ناشی از وحی آن الله نامرئی و یا خدای زنده اسرائیل نبوده و نیست. پس حال توجه نمائید به ثبوت این نظر عملی تاریخی ما که چگونه کاتبان عرب تبارقرآن، عین آن داستانهای را بطور بی شرمانه وارد قرآنشان ساخته اند و علاوه بدان جرم، الله سبحانه و تعالی را با ضد و نقیض هایشان نسبت بمتن اولی کلام الله، یک خدای مختلف المزاج وانمود ساخته اند.)

قرآن وداستان اساطیری یوسف و برادران. اما این بار ناشی از وحی الله به محمد.

بلی! طوریکه عنوان نمودیم، دست اندرکاران قرآن، نه تنها این داستان اساطیری و مملو از کینه و عداوت، دروغ و فریب، قتل و غارت را از کتاب یهودیان و از سرزمین اسرائیل به سرقت برده اند، بلکه این بار آن دزدان چراغ بدست، آن دزدی آشکار خویش را از آسمان هفتم و از لوح به عرب جاهل تراز خودشان وانمود ساخته اند. اما متاسفانه نه تنها اینکه آن را بطور بی شرمانه منحصیث وحی الله ناشناخته و نامرئی به محمد عرب وانمود ساخته اند. بلکه سوره را بنا م یوسف در قرآنشان جا داده وهمچنان برخلاف آن نام همسر آن (فوطیفار) را در تفسیر آیه ۲۱ آن سوره (راعیل) گذاشته اند، واما در تاریخ شفائی اسلام عاشق پرور بنا م (زلیخا) بوده که به حیث معشوقه یوسف (ع) معروف است. پس ما آن داستانهها را

طوری که یا دهانی نمودیم، مملو از دشمنی و کینه را این بار از قرآن کا پی از کتا
ب یهودیان افشا می‌داریم تا بدانیم که آن معشوعه مصری، با این عاشق یهودی
و بی وطن از کجا و چگونه در قلب آن زن شوهردار رخنه نموده و همچنان تفاوت‌های
آشکار در آن داستان چگونه در کلام اول و دوم **اللَّهُ سُبْحَانَهُ** و تعلی در تورات موسی
و قرآن محمد بوجود آمده اند؟ و یا اینکه همین **اللَّهُ جَامِعُ الْكَمَالَاتِ** آن همه را با
همان عدم استقرار فکری خود این داستان اساطیری را به حیث یک **اللَّهُ** مختلف
المزاج با چنین ضدونقیضها و به حیث وحی خود به پیا می‌بران خود موسی و محمد
بیان داشته است؟ و این را نیز باید دانست که برآستی این کتب اساطیری ناشی
از وحی **اللَّهُ** مسلمانان به محمد و موسی یهودی بوده؟ و یا آنکه نه تنها اینکه این
خدایان یهودی و مسلمان مطرح نبوده‌اند، بلکه آن خدای سو می که بحیث پسر خدا
و نزد یک ترین دوست او خود را وانمود ساخته نیز در دین جدید خود بحیث خدای
زنده سه بُعدی نزد مسیحیان عزیز مطرح است. (**روح القدس، مسیح، و خدا**)، که
بدان حساب سه خدایان در ادیان توحیدی مطرح اند. اما جالب آن خواهد بود که از آن
جمله خدایان سه گانه، یکی از آنها بنام **اللَّهُ (ج)** در کلام خود، خود را غائب دانسته
و جملاتی را چون (**يُئْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**) در مورد خود بکار برده و دیگران خود را بحیث
پاس داران زنده و نمک شناس به بنده گانش شناخته اند. پس اکنون ما می پردازیم
به بررسی های مستند خویش از خود همین کلام غیب **اللَّهُ (ج)** در آن رابطه که
چگونه در متن اولی این قرآن مسلمانان، یعنی کتاب اسرائیلیها در مورد یوسف اسرا
ئیلی که توسط فرعون مصر (صفات) وانمود شده اما کاتبان قرآن در آن مورد
کدام تغییری وانمود نکرده و همان یوسف را، یوسف نامیده و تنها علیه السلام را
بروی علاوه کرده اند. تا این داستان اساطیری او مورد توجه و احترام مسلمانان
قرار گیرد. علاوه بر آن طوری که اشاره نمودیم سوره را بنام یوسف در قرآن خود
ساخته شان جا داده اند. تا فال بینی های آن پسرک یهودی را ناشی از قدرت خدای
دگری بنام غیب **اللَّهُ (ج)** وانمود بسازند. اما با آن همه بار یک بینی های آن کا
تبیان عرب تبار قرآن که جز عرب جاهل کسی دیگری نبوده و نیستند. بی خبر از این
روز بودند که یک مرد عجمی در حقایق تلخ خود از برداشتهای دزدانه آنها از کتب
یهود و نصارا پرده بر خواهد داشت و آنها را بی حجاب خواهد ساخت. پس بنابر همین
هدف مقدس افشاگرانه خود از اولین حروف **مُبَهَمِ** قرآن آن رهزنان از همان کتاب

اسرائیلیها در سوره یوسف آغا زمیکنیم وبه ادا مه آن، داستان اساطیری یوسف را در پیش گرفته و آن را درمقا یسه به متن اولی کتاب یهودیان به رخ جهان اسلام عزیز خواهیم کشا ند، تا بدا نند که ریشته اصلی آن اساطیر در سرزمین کنعان نبوده، بلکه در همان سرزمین مصر بوده که به رنگ آسمانی و از همان مصر برون آمده، و بلاخره باردگر از دشت های سوزان سینا عبور کرده و در کنعان اندکی توقف نموده و بلاخره از عربستان ریگزار بحیث وحی الله نامرئی سر برون کرده. پس بنا بران این داستان خود ساخته به سرزمین کنعان هیچ رابطه نداشته وهم چنان به آسمان هفتم ویا لوح محفوظ نیز کدام ارتباطی نداشته است. پس برای ثبوت این نظر خویش، در آن مورد از خود قرآن کاپی از کتاب اسرائیلیها از آیات ذیل خواهیم خواند، که متاسفانه این داستان را کتاب مبین (قرآن) از آسمان هفتم ارتباط داده است.

(الر، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذِهِ الْقُرْآنَ وَ إِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ. إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِ آبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ أَلْشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ. قَالَ يَبْنَئِي لَآ... را این قرآن کاپی تا آخرین قسمت از همان داستان کتاب یهودیانی که آن را بدست خود نوشته اند، اما متاسفانه اعراب جاهل، آن همه را بزبان عربی، واما با اندک تفاوت تا آیه ۱۱۰ هیمین سوره یوسف کلمه به کلمه تکرار فرموده واما این اعراب جاهل ولی کارآموده که میتوان آنها را چهارکلاهان عرب نامید از روی مهارت شیطانی خویش که گویا قرآنتشان ناشی از وحی غیب الله (ج) بوده چنان محکم کاری نموده اند که تنها نویسنده این حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین آن شیطنتها را از روی مسلک خود در رابطه به کتب نام نهاد توحیدی تا جائی میداند، و آن را افشا نموده و افشا خواهد نمود، تا انسان خردمند از نسل آینده بداند که قرآن خود ساخته محمد کلام غیب الله بوی نبوده و نیست. اما آن اعراب جاهل تلاش ورزیده و آن برداشت دزدانه خویش را تا آخرین آیه ۱۱۱ تا زینامه محمد نوشته اند که: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَا كَيْفَ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ... و بدان گونه سوره یوسف را که اصلاً ناشی از برداشتهای کتاب پیدایش یهودیان بوده و ما از آن بطور مستند نقل نمودیم، به آخر رسانده و اما باز هم

آن اعراب جاهل در آ خرین قسمت از آیه خودساخته خویش با دیده درائی نوشته اند که در این قرآن ما هیچ کلمه دروغ نیست. در حالیکه ما دزد این حقایق تلخ خود بارها تا کید نمودیم که این کتاب ما، یعنی حقایق تلخ ماکه روزی به حیث قرآن مبین روی زمین شناخته خواهد شد، برخلاف آن ادعا های آن اعراب جاهل، اثابت خواهد ساخت که نه تنها اظهارات قرآن شان، بلکه اظهارات متن اولی آن کتب یهود و نصارا مملو از داستانهای اساطیری بوده و علاوه بر آن تمام آیات خود ساخته آن، برداشت آشکاری از همان کتب دست نویس یهود و نصارا اند و هرگز روی آسمان را ندیده، و همه دروغ شاخدار یست که اعراب جاهل علیه الله (ج) اتهامات ناروا بسته اند، و ما ثبوت این نظر خود را در ختم اظهارات هر دو کتب گویا آسمانی ثابت خواهیم ساخت که این داستان نیز اساطیری پیش نبوده و پس از هزاران سال در این اساطیر اولین تکرار شده اند. زیرا نشاید که فرعون مصر چنان احمق شده باشد که یوسف یهودی معلوم الحال و بی وطن را که در تاریخ یهود و اسلام بحیث دشمن سرسخت آن خدای عبری و عربی شناخته شده اورا بحیث شخص دوم مملکت خود گماشته باشد. پس این همه استدلال ما را ترجمه آیات فوق همین سوره که تکراری از همان کتاب یهودیان بوده ثابت خواهد ساخت که به هیچ صورت این قرآن ناشی از وحی الله نبوده بلکه بازتابی از همان اساطیر اولین بوده که در متن این اساطیر الاخرین جا بجا شده است. پس این شما خواننده گرامی! و این هم خلاصه از ترجمه از آیه اول تا آیه ۱۱۱ سوره یوسف. ترجمه:

الم، ترجمه این حروف بهم را نه تنها تا امروز علمای اسلام و مفسرین قرآن نمیدانند، بلکه خود محمد نیز معنی این را چون در حروف مبهم و مرموزیکه اکثراً در ابتدای سوره های قرآن نش آمده نمی دانند. پس ما نیز منتظر بماند که روزی خود الله سبحانه و تعالی آن را بما ترجمه بفرماید. اما در آیه آن الر، جملا تی چون: (ءَ رَأَيْتُ الْكِتَابَ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ... ذَٰلِكَ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ كُوكَبٍ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَءً يَتُّهُمُ سَاجِدِينَ... هما نگونه تا آخرین آیه آن سوره بزبان عربی تکرار شده، و اما با این تفاوت که غیب الله را در جای یهوه خدای اسرائیل قرا داده و همچنان همسرگمان فوطیفا را (را عیل) نامیده و اما کاتبان قرآن اورا بطور بی شرمانه بنام (زلیخا) بحیث دختر فلام عا شقانه اسلامی رسوای عا

لم ساخته اند. پس شما خواننده گرامی را به منظور ثبوت آن بردات بی شرمانه آن اعراب جاهل، به ترجمه آیات فوق، بطور خلاصه جلب میدارم تا ما بطور مستند بدانیم که خود غیب الله (ج) چگونه در این کلام عربی خود برخلاف کلام جناب یهوه از خود چنین تعریف کرده و دست یا رش محمد را نیز بدان توصیف خود تحریک کرده است. توجه نمائید.

(این آیات قرآن ما روشن است زیرا من الله این قرآن را بزبان عربی بتو محمد عرب فرستاده ام تا تو بدانی که چه وقایعی قبل از این قرآن رخ داده است. پس الله بدارستان همان مفسدین فی الارض برگشته و به محمد عرب تأکید فرموده که این همه برای این است، تا تو عرب جاهل بدانی که من الله این قصه را برای تو محمد گویا وحی کردم. زیرا تو پیش از این بی خبر از آن بودی) پس داستان را همین گویا الله داننا و بینا و عالم الغیب از همانا نجائی آغاز میفرماید که صدها سال پیش از وی خدای دگری بنام یهوه خدای اسرائیل بموسی یهودی بیان داشته و اما این الله همه کاره آن راهمانگونه به محمد عرب چنین بازگویی کند. توجه نمائید.

روزی یوسف (ع) به پدر خود یعقوب گفت: ای پدر! من خواب دیدم که ۱۱ ستاره آسمان را همراه با افتاب و متهاب به من در حال سجده هستند! پدرش بوی گفت: خوابت را از برادرانت پنهان نگهدار، زیرا شیطان در کمین است و آنها را علیه تو تحریک خواهد کرد. چون قرار است که پروردگارت (الله) برایت تعبیر خوابها را بیا موزاند و نعمت خود را به تو، و آل یعقوب آرزانی به فرماید. طوریکه پروردگارت تو (رَبِّكَ) نه (آلله كَ) آن نعمت را بر ابراهیم و اسحق آرزانی فرموده بود. زیرا پروردگارت تو بسیار مهربان است.) نقلاً از ترجمه آیات ۴ تا ۶ سوره یوسف. متباقی داستان را کاتبان قرآن کاپی از آیه بعدی ۷ تا آیه ۱۵ داستان کتاب پیدایش، در رابطه به همان داستان یوسف و همان برادران ناتنی وی با مهارت شیطانیشان با زتاب داده اند و آن را یک نشانی برای بنده گان سرسپرده الله و انمود ساخته، و اما برخلاف متن اولی آن شان، قدرت غیب الله را به نمایش گذاشته و بنده گان چشم بسته رابه پرستش این غیب الله واداشته اند، و حتی نسبت به بی اعتمادی خود یعقوب اسرائیل که بفرزندان بد کردارش یاد آوری نموده و از زبان آنها نوشته شده که گفته بودند پدر ما در خطای آشکار است، و یوسف را با لا ترا زما دوست دارد....) و از نظر نویسنده حقایق تلخ، درست گفته بودند. زیرا

هماد و بیگی یعقوب (ع) بود که یوسف را بدان سرنوشت بد دچار ساخت، و در عین زمان در تفسیر رایج ۸ از بی سواد محمد یا دهانی شده تا قرآن خود ساخته آن اعراب جاهل چسپ آسمانی پیدا کند، و پس از آن، آن چهار کلاهان ما هروشیطان صفت عرب تبار، این قرآن کاپی خویش را بطور جانب دارانه نسبت به متن اولی آن به کشتن یوسف توسط آن مُفسدین پرداخته و در ادامه با عین نظر آنها برگشته و نوشته اند که: برادران یوسف اولاً تصمیم گرفتند تا او را در جای به اندازیم که پدر ما بوی توجه ببیشتر دارد، و ما او را بطور زنده از بین خواهیم برداشت تا پدر ما متوجه اشتباهاتش گردیده و به ماها نیز مهربانی داشته باشند، و اما آنده کی بعد از آن نظر خود برگشتند و به کشتن یوسف نظر دادند، اما یکی از آنها را برخلاف متن اولی قرآنشان (رتوبین) نا امید که او اصلاً همان یهودا و زنانی با بیوه فرزندان (تا ما را) بوده، و کاتبان قرآن از جانب آن زانی معلوم الحال نوشته اند که او (رتوبین علیه السلام) بکشتن یوسف (ع) مخالفت نمود و بلاخره او را بچاه پراز آب انداختند. (در حالیکه در متن اولی این قرآن کاپی آن چاه سالها بدون آب بوده و پیش از آن بدستان گرگ و پیراهن خونین یوسف، آنهم با استفاده از همان کتاب اس نیلیها پرداخته اند و این داستان خود ساخته و جانب دار خویش را طوری وانمود ساخته اند که گویا یعوب (ع) (نه یعقوب اسرائیل) نسبت به فرزندان ناتنی اش بی اعتماد بوده و برای شان گفته بود که شما بی توجه هستید و نشاید که یوسف را گرگ بخورد و... اما بنا بر بیان بعدی آیه ۱۸ در حین بازگشت آن مُفسدین فی الارض، نزد پدرشان با پیراهن آلوده بخون بُزبرگشته و بها نه آوردند که یوسف را گرگ خورد و ما تنها پیراهن او را بدست آوردیم. نقلاً) اما باز هم کاتبان کارآموده قرآن بتائید از متن اولی قرآنشان اضافه داشته اند که: پدرشان برای آنها گفته بود که چه گرگ مهربانی که یوسف را بلعیده اما پیراهنش را پاره نکرده و... نقلاً. پس این خود نشان میدهد که داستان قرآنی با استفاده از کتاب اسرائیلیها قبلاً عیار شده بود و تنها الله را با مهارت های شیطانی شان بجای یهوه قرا داده اند. زیرا در آیات بعدی به همان متن اولی برگشته اند و از دوستی و مهربانی پدرش یعقوب به یوسف، نسبت به پسران کنیززاده اش اشاره شده و به عین همان داستان کتاب پیدایش که ما آن را دوبینی یعقوب دانسته بودیم دست یافته اند و همانگونه تا آیه ۱۸ آن داستان را تکرار نموده اند. اما طوری که ما قبلاً اشاره نمودیم حتی شما خواننده گرامی را

بحیث شاهد منتظرماندیم، برخلاف متن اولی قرآنشان از چاه پرازاب یاد آوری نموده اند و پس از آن از آیه بعدی ۱۹ همانگونه بداستان کاروانیان پرداخته و آن همه برداشتهای دزدانه خویش را من حیث وحی غیب الله به محمد عرب وانمود ساخته اند. پس بنا براین استدلال علمی و منطقی و مستند ما تا اینجا، هیچ کدام یکی از شمشیرکشان اسلام، ما را که خلف آن مفسدین فی الارا ند در افشای این حقایق متهم ساخته نخواهند توانست. زیرا از یکطرف در کلام اولی الله (ج) کتمانها و تناقضات را وارد ساخته اند و حتی بطور بیشتر ما نه ان را منسوخ اعلام نموده اند. اما در عین حال خود آن سلف بد کردارشان از همان کتاب گویا منسوخ شده در سراسر قرآنشان، بشمول همین داستان استفاده نا جائز نموده اند. پس ما به منظور ثبوت هر چه بیشتر آن برداشتهای دزدانه آن رهزان عرب، توجه شمارا خواننده گرامی را به ادا مه داستان از آیات بعدی این قرآن کاپی: (وجاءت سیارة فأسلوا و اردهم فادلی د لوه، قال یبشری هذا غلام و آسروه بضعة و الله علیم بما یعلمون و شرو ره به ثمن بحس دراهم معدودة و كانوا فیه من الذاهدین و قال... قال... ترجمه: پس وقتی کاروانیان بر سر آن چاه پرازاب آمدند و سفای آنها (سقا ب) د لو خود را در آن چاه انداخت و در بین د لوه پرازاب پسری را دید که با گیسوان درازش از ریسمان آن محکم گرفته بود برون آمد و سقا بد گران گفت: کسی سرما یه را در این چاه پنهان ساخته پس ما نیز با ید اورا پنهان نگهداریم تا کسی با ما دعوی نکند، و الله ما داناست که کی این کار را کرده است؟ پس در همان لحظه که برادران یوسف که د را انتظار آن لحظه بودند، کاروانیان آمدند و اینها اورا بنام یک غلام گریزپا با لای آن کاروانیان در بدل هجده درهم فروختند. (قیمتی که نسبت به قیمت اولی که یهوه خدای اسرا ئیل همین یوسف را به آن کاروانیان در بدل بیست درهم فروخته بود ند. کمتر از این قیمت الله مسلمانان بوده است. آنهم پس از صد ها سال از آن زمان، وه بران به کاروانی که یقیناً کاروانیان آن زمان نبودند. اما در عین حال کاروانیان جاهل قرآن الله خویش را دانا و بینا و حتی گویا عادل نسبت به یهوه خدای زنده یهود وانمود ساخته اند. اما شور بختانه در آیات بعدی همین قرآن مسلمانان، همانگونه آمده است که در متن اولی این تا زینا مه کاپی اما ناقص نسبت بدان آمده است، ولی با ندک تفاوتهای جانب دارانه بنفع آئین نوبنیاد اسلام آن همه را چنین ترجمه نموده اند: عزیز مصر یوسف (ع) را بزن خود خرید و آن داستان را تا آیه

۲۹ برخلاف متن اولی قرآنتان نوشته اند که یوسف را الله ما بدانگونه در مصر جا یگزین ساخت، تا تعبیر خوابها را بوی بیا موزد، زیرا الله ما به آنگونه تعبیر خوابها دست رسی دارد. (اما از نظر نویسنده حقایق تلخ، اوبجز از یک جادوگر بیش نبوده است. زیرا امروز کسانی از جمله غیرمؤمنین یهود و اسلام اند که بالا تر از آن خدا پرستان و حتی با لاتر از خود خدایان مرئی و نامرئی آنها چنان جا دوگری می کنند، و اما کاتبان قرآن با دیده درائی خویش آن جا دوگری را از آیه بعدی ۲۳ بداستان عاشقانه خانم زلیخا با یوسف (ع) پرداخته ولی این بار پیراهن یوسف را در حال فراروی از منزل زلیخا از پشت پاره وانمود ساخته اند، که اصلاً بنا بر متن اولی قرآن آن را در خانه گذاشته بود و خود از منزل پا به فرار گذاشته بود و علاوه بر آن حتی مبالغه و حتی دروغ این قرآن مبارک، یوسف در آن لحظه پدرش یعقوب را گویا در برابر خود در عالم خیال دیده بود که دست به دندان می گزید و غیب الله (ج) را نیز در حضور خود گویا حاضر می نمود. اما کاتبان کار آزموده قرآن در عین زمان از ورود شوهر خانم راحیل، همانگونه مطابق به متن اولی قرآنتان یاد آوری نموده اند و یوسف علیه السلام را در حال فرار وانمود ساخته، و نوشته اند که زلیخا او را تعقیب کرد و یکی بردگری سبقت می کردند، زلیخا دست به پیراهن یوسف (ع) انداخت و در آن گیرودار پیراهن وی از پشت سر پاره شد و آن نشانی بود در بیگناهی یوسف و...) عین همان داستان کتاب یهودیان. اما در اینجا پیراهن در بدن یوسف در تنش بوده و از پشت سر پاره شده است. پس خرد مندان امروز و فردای ما از اینگونه اظهارات ضدونقیض و آشتی ناپذی ریکه حتی دروغهای شاکدار این قرآن را بر ملا ساخته و آن اینکه که یعقوب اسرائیل از کنعان آمده و بطور خیالی در برابر پسرش گویا ظاهر شده و لب به دندان گزیده تا مانع زنا ی پسرش یوسف با زلیخا شود! (قرآن). پس نسلهای امروز و آینده ما آن همه را بحیث ناشی از وحی الله خواهند دانست؟ هرگزنی! اما اگر مسیحیان و مسلمانان عزیز بدان باور اند، و اعتقادشان با تاریخ بسته شده و تقصیر این نویسنده در آن راستا چیست؟ هیچ چیز! پس اگر خواننده عزیز و یا علمای اسلام و مفسرین قرآن در این قضاوت عادلانه ما کدام ملاحظه نقد گونه داشته باشند، و یا با این همه استناد ما آن همه ضد و نقیضها و دروغهای آشکار قرآنتان را ناشی از وحی الله عالم الغیب میدانند، و او را یک خدای جامع الکملات میدانند، کار خود آنهاست. اما با آنهام اگر جهان اسلام از این

افشاگری عا دلانه و مُسندت ما کدام شک و تردید دار ند، لطفاً در قدم اول بمتون ا صلی و کا پی قرآنشان در موارد فوق از آیه اول تا آیه ۲۹ سوره یوسف، در مقایسه با کتاب اسرائیلیها مراجعه فرمایند و پس از آن با نویسنده این حقایق تلخ، در مناظره علمی و مطقی پردا خته، و اما لطفاً بدون چماق و شمشیر با ما روبرو شوند، و ما منتظرشان خواهیم بود. پس ما تا آن موقع به افشا گریهای بعدی خود از همین سوره یوسفِ یهودی در رابطه بداستان بعدی یوسف و برادران مُفسدش خواهیم پرداخت که نویسنده گان قرآن در رابطه به قدرت نمائی غیب الله در آیات ۳۰ تا ۳۵ همین سوره برای حفظ آبروی زلیخا به نوع دیگری، چون دایه مهربان تراز ما در پرداخته که گویا زنان قبیله به او طعنه می دادند که اوبا یوسف زنا کرده، پس الله ما محفل مهمائی را توسط زلیخا برپا کرد و در آن زنان محل را دعوت فرموده و در حین صرف طعام کاردهای بُرآن را بدست آنها داده و در همان زمان یوسف را با گیسوان دراز، و قیافه زیبایش وارد آن محفل زنانه ساخته و تمام زنان از عشق آن پسر زیبا، دستهای خویش را بُریدند و زلیخا خطاب به او شان گفت: چگونه است که مرا متهم به زنا نمودید؟ اگر شما زنان بجای من می بودید، چه می کردید؟ پس همان بود که الله (ج) تمامی زنان رامکاره و خطا کار دانست و... اقرآن. اما همان کا تبان قرآن در آیات بعدی و به تائید از نظر زن ستیزانه الله پرداخته و همه زنانِ جهان را طوری که اشاره نمودیم، مکاره خوانده و حتی از زبان خانم زلیخا، یوسف همسر همان فوطیفار را تهدید کرد که اگر باوی زنا نکند به زندان خواهد افتاد، و در ادامه آن آیات خود ساخته شان، همان اعراب جاهل از جانب غیب الله و به نفع اسلام نوبنیاد محمد نوشته اند که دعای یوسف را الله گویا (ج) قبول فرمود و او را از زنا با زداشت، اما با انهم الله (ج) لازم دید تا یوسف (ع) مدتی بزندان برود، و زنان را، از جمله خانم زلیخا مکاره دانسته و پس از آن کا تبان جاهل، در آیات بعدی ۳۶ در مورد استان زندانیان تازه وارد با جملات عربی: وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَنِيَانِ قَالَ اٰحَدُهُمَا نِي اَرَانِي اَعَصْرُ خَمْرًا وَقَالَ الْاٰخَرُ نِي اَحْمِلْ فَوْقَ رَاسِي خُبْرًا تَا كُلُّ الطَّيْرِ مِنْهُ نَبْأٌ وَاٰنَا نَرَاكَ رَا تَا يٰ صِحْبِي السِّجْنِ اَمَّا اَحَدٌ كَمَا فَيَسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَيَصْلُبُ فَتَا كُلُّ الطَّيْرِ مِنْ رَاسِهِ و... را تا آیه ۴۱ همین سوره یوسف مطابق بمتن اولی قرآنشان ادامه داده اند. اما با انهم قبل از آنکه یوسف بنابراین متن اولی قرآن شان به تعبیر خوا بهای آنها به کمک خدای اسرائیل پردا خته

با شد. اما رهنان عرب، برای محکم کاری اضافه نموده اند که یوسف (ع) از طعام روز بعدی ان زندانیان پیش گوئی نموده و آن را ناشی از آن دانسته اند که گویا یوسف از کیش یهودیان بود و به اسلام آینده، آنهم پس از صدها سال ایمان آورده بود، و ضمناً این رهنان کلام الله برای محکم کاری بیشتر خویش، از یوسف نام برده اند که گویا او به زندان نیان توصیه نموده که: ای یاران زندان! آیا معبودان متعدد بهتر اند؟ و یا الله واحد قهار؟ و پس از آن در آخرین ایه به تعبیر خوابها آن زندانیان توسط یوسف پرداخته که یکی از آنها ساقی بود و آن دگرنان و ابود، و همان گونه از نظر این قرآن، این بار ساقی خواب دیده بود که خوشه انگور رومی فشارد، و ناخواسته خواب دیده بود که مرغان هوا نان پخته را از داخل سبد وی می بلعند، و پس از آن یوسف (ع) خوابهای آنها را این بار به امر غیب الله شان همان گونه تعبیر می کنند که صدها سال پیش از این تعبیر، همین یوسف یهودی به کمک خدای اسرائیل ساقی را عنقریب از زندان رها ساخت و به همان وظیفه ساقی گری اش میگرد، و ناخواسته بار می آویزد. اما جالب تر از همه این تکرار مکررهای قرآن. مطلبی را نویسنده گان عرب تبار آن در آیه ۴۲ همان گونه مطابق به کتاب اسرانیلیها می نویسند که گویا یوسف بطور داوطلبانه به زندان رفته بود، و همچنان همان یوسف از همان ساقی شرابی التماس میکند تا او را به فرعون مصری گناه وانمود بسازد، تا فرعون وی را از زندان رها کند، تا در خدمت فرعون مصر برای تعبیر خوابهاش قرار گیرد. اما با آنهم شوربختانه همانگونه که ما از کتاب اسرانیلیها خواندیم، و آن این بود که ساقی از بی گناهی او پس چندین سال به فرعون مصری دآوری می نماید تا از زندان رها گردد، و اما این با رغیب الله محمد در این کلام عربی خود آن پیام پیرزاده اش یوسف (ع) را همانگونه که فراموشی آن ساقی سپرده و او نیز تا چندین سال دیگر در زندان باقی می ماند. اما جالب تر و حتی مضحک تر از آن اینکه الله (ج) از نظر قرآن، آن فراموشی ساقی را، ناشی از الهام شیطان در این گویا کلام عربی خود میداند و متأسفانه یوسف همانگونه تا زمان زیادی در زندان ماند....) متن اصلی و با تفصیلات زیاد الله پرستانه در آیه ۳۹ تا ۴۲ سوره یوسف.

خواننده گرامی! داستان قرآنی یوسف و زلیخا تا کنون پایان نیافته و ادامه آن را از آیه بعدی ۴۳ خواهیم داشت و آن را چون داستان هزارویک شب تا آخرین آیه

این قرآن اساطیری آلا ولین خواهیم خواند. اما اجازه دهید تا روی جملات آیه قبلی ۳۹ نکات افشا گرانه داشته باشیم که چگونه کاتبان رهن قرآن آن اتهام را علیه یوسف یهودی وارد کرده و نوشته اند که گویا او خطاب به زندا نیها با جملات نا شناخته عربی (یا صحبى السجى ء اربا بٌ متفرقون خیرام الله ا لو ا حد آقها ما تعبد ون من دونه الا اسماء سميتموها انتم ولا ابا نكم) را گفته بود، و ترجمه این آیات خود ساخته را قبلاً از متن اولی قرآن کاپی از این آیات نقل نمودیم که گویا او به آنها گفته بود که: آی یاران زندان! معبودان پراکنده بهتراند و یا لله یکتای قهار؟ درحالی که همین یوسف گویا تازه به اسلام رسیده بنا بر بیان متن اولی همین قرآن گفته بود که من از کیش ابراهیم و اسحق و یعقوب یهودی هستم و تعبیر خوابهای شما زندان را از فیض دانش خدای اسرائیل تعبیر میکنم.) پس اگر مفسرین قرآن کیش او را برای محکم کاری برداشتهای شان از کیش ابراهیم و یعقوب اسرا نیل و دیگران میدانند؟ بلی! یقیناً که چنان است. زیرا اسلام بر مبنای دین یهود بنیاد گذاشته شده خود محمد، بنیان گزار آن نیز از همان قماش یهود بوده. پس این جوابی است از خود قرآن نشان که خود آنها به عدم آسمانی احکام قرآن و دین اسلام نوبنیاد خویش اعتراف کرده اند. طوریکه نویسنده حقایق تلخ کارشان را آسان کرده و بوضاحت می نویسد که، بلی! نشاید که یوسف یهودی از دین اجداد خود و خدای زنده خود برگشته باشد و به یک دین نوبنیاد بعدی والله نامرئی گویا ایمان آورده باشد. (و اعلم الله و آیهوه) این است منطق رسای علمی نویسنده حقایق تلخ.

خواننده گرامی! طوریکه ما وعده سپردیم که این داستان را تا آخرین آیه از سوره یوسف ادامه خواهیم داد تا حرفی از آن ناگفته نماند. پس شما عزیزان گرامی توجه نمائید، به برداشتهای دزدانه دست اندرکاران قرآن از متن اولی قرآنشان که از باب ۴۱ کتاب یهودیان به غارت برده اند، و ما از همان کتاب یهودیان زیر عنوان (از زندان فوطیفار تا قصر فرعون) از متن اولی این قرآن کاپی از آن افشا نمودیم که چگونه یوسف خوابهای فرعون را پیش از صدها سال از این قرآن همین گونه تعبیر نموده بود که گویا به مقام صدر اعظمی از نظرتورات موسی رسیده بود، ولی قرآن کاپی از آن داستان کتاب پیدایش از آیه ۴۳ تا ۱۰۱ همین سوره یوسف یهودی، آیه به آیه ادامه داده و بلاخره در آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ آن همه را کاتبان این قرآن رو نوشت از آن با نهایت دیده درائی خطاب به محمد بی خبر عرب نوشته اند که:

این گفته ها از اخبار رغیب الله بوده و کسی تا کنون از آن جز تومحمد اطلاع ندارند. (در حالیکه صدها سال پیش از این تازینامه محمد، خدا خدای زنده یهود علیه الرَّحْمَةِ به اسرائیلیها این اخبار رغیب قرآنی را اطلاع داده بود.) از نویسندگان پس جهان اسلام عزیز بالا تر از این چه استدلالی در مورد این دروغ خدا در قرآنشان از ما دارند؟ که ما آن اخبار رغیب را کلمه به کلمه افشا نموئیم؟ و یا جهان اسلام چه تعبیری از زبرشتهای کا تیان عرب تیار آن از کتب یهودیان دارند که خود شان بطور واضح عدم آسمانی قرآن شان را به اثبات رسانده اند، که قرآنشان ناشی از وحی رغیب الله (ج) به محمد عرب نبوده است. زیرا متن اولی آن کتب یهود و نصارا حاصل نوشته های چند تن از سران آنها بوده و هیچ کدام استنادی را در رابطه بوحی و یا الهام یهود و الله به موسی را ندارند، و نه خود موسی مدعی آن شده که از جانب یک خدای نا شناخته و حتی مخالف عقاداتش گویا بوی وحی شده است. اما نا گفته نماند که اگر کاتبان خود قرآن کاپی از کتب یهود و نصاری نوشته، و مدعی اند که گویا الله شان هر دو کتب اساطیری را بموسی و محمد ابلاغ فرموده است. جواب آنها این است که: بلی! برای همین اهداف شیطانی آنها بوده تا آن رهنان عرب بتوانند برداشتهای ناروای خویش را از کتب یهود و نصارا شرعاً حلال بدانند و آن همه را به رنگ آسمانی بحیث وحی الله به عرب جاهل عرضه نمایند که چنان هم کردند. بهر حال! سوال ما عجالتاً این است که آیا همین چند آیه کاپی و خود ساخته آن اعراب رهن در رابطه به داستان یوسف (ع) که اصلاً یهودی بوده ناشی از وحی الله به محمد عرب می دانند. و یا طوریکه بارها اشاره نمودیم آن سرقتهای آشکارشان را تا آخرین مطلب از متن اولی قرآنشان ادامه داده اند. طوری که ما پس از هزار و چهارصد و یک سال آن سرآشکارا از آیه ۴۳ همین سوره یوسف در مورد همان خوابهای فرعون مصر، و تعابیر آن خوابها توسط این پسرک یهودی افشا میداریم که آن همه را این قرآن اساطیر اولین با جملات عربی: *يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِ فِي رَأْيِ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ قَالُوا أَصْغَتْ أَحْلَمَ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بِعَلَمِينَ وَقَالَ الَّذِي نَجَّا مِنْهُمَا وَادَّكُرَ بَعْدَ آيَاتِنَا أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُوا يَوْسُفَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ... تا آیه ۱۱۰ طوری تکرار فرموده که نه سرا آن واضح است و نه آخر آن، و همه را چون آرد با آب مخلوط ساخته و از آن خمیر گلچین شور آمده ساخته اند، و بلاخره این قرآن سرد رگم در آیه ۱۱۱ همین سوره یوسف، خطاب به محمد*

(ص) گفته که: این است قصه پیا مبران گذشته که توازان تا کنون اطلاع نداشی، و در قرآن ما سخن دروغ نیست و اما هستند کسانی (چون نویسنده حقایق تلخ) که به این داستان قرآنی شان باور ندارند. در حالی که این قرآن گویا راستگومدعی شده که هیچ نوع کج رفتاری در آن وجود ندارد و یک قرآن روان هست. اما با انهم با چنین پراکنده گی و سردرگمی نسبت به متن اولی خود، داستان خوابهای فرعون را که گویا درباریان فرعون نتوانسته بودند، آن را چنین تعبیر نمایند، و اما برخلاف آن این قرآن گویا بدون کجی با چنین پراکنده آن تعبیر نموده و داستان یوسف و آن مُفسدین فی الارض را، توأم با سفر آنها به مصر، باهم یکجا ادامه داده است. توجه نمائید که چگونه این قرآن و ارونه آن داستان مرتب متن اولی خود را، هما نگونه از هفت گاوکنار دریای نیل آغاز می فرماید. اما اندکی پس از آن مسیر خود را با استفاده از هفت نایبِ اِ هندا الصرّاة الیهوه تغیر میدهند، و اعراب جاهل از همان هفت خوشه گندم و از همان قحطی در مصر آغاز میکند. توجه نمائید: (وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأَخْرِيًا بَسَاتٍ، يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا قَالٍ... قَالَ.. ترجمه: و وقتی پادشاه مصر بدرباریان خود گفت: من فرعون هفت گاو فربه را در خواب دیدم که در کنار رود نیل می چریدند و همزمان به آن هفت گاولا غرامدند و آن هفت گاوچاق را بلعیدند! پس ای یاران دربار! شما خوابهای مرا تعبیر نمائید! آنها گفتند این خوابهای شوریده (پراکنده) اند و ما قادر به تعبیر این گونه خوابها نیسیم. اما یکی از درباریان که همان ساقی رها شده از زندان بود گفت: حال بیا د آوردم آن زندانی را (یوسف را) زیرا او یک شخص مقدس بوده و سیمای چون فرشتگان داشت و یقیناً که یک مُعبر خوبی بوده است. حال من بکمک الله او را از زندان برون می آورم تا خواب شما فرعون مصر را تعبیر نماید! پس همان بود که خود آن شرابی به هدایت فرعون (خدای حقیقی) نزد یوسف (ع) به زندان رفت و به اولین بار آن ساقی به الله با جملات قرآن عربی بوی گفت: **أَيُّهَا الصِّدِّيقُ! اِی د و ست من! بیا با من و خوابهای ناگشوده فرعون را تعبیر نماید!** پس وقتی یوسف به دربار فرعون آمد، و فرعون خوابها خود را نیز بزبان عربی به یوسف (ع) چنین توضیح داد: **أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأَخْرِيًا بَسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ أَلَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ، قَالَ يَزْعُرُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُ إالا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَا لِك سَبْعُ**

شدا دَأْ يَا كُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَا تَى مِنْ بَعْدِ ذَا لِكَ عَا مٌ فِيهِ
 بَغَا تُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ... وَأَنْ آيَاتِ رَا هَمَانْكَوْنَه بَا جَمَلَاتِ نَا شَنَاخْتَه عَرَبِي
 بَه فَرَعُونَ كَا فَرْتَكْرَار نَمُود وَكَفْت: وَقَالَ الْمَلِكُ آتُونِي بِهِ... تَا آيَه ۵۰ آيِن قُرْآن
 عَرَبِي رَا يَوْسُف يَهُودِي بَه فَرَعُونَ مَصْر قَرَأْت نَمُود، وَتَرْجَمَه آن نِيْز عَيْنِ هَمَانْكَوْنَه
 اسْت كَه مَا اَز بَا ب ۴۱ كِتَاب پِيْدَائِيْش يَهُودِيَان نَقْل نَمُودِيْم وَأَنْ طُورِي بُوْد كَه: هَفْت
 گَاوَلَاغْر، هَفْت گَاوِچَاق رَا بَلْعِيْد وَ... اَمَا اَعْرَب جَاهِلِ اِيْن آيَاتِ قُرْآنْشَان رَا بَطُور
 بِي شَرْمَانَه نَاشِي اَز وَحِي جَدَا گَانَه اَللّٰه نَا شَنَاخْتَه دَر آن زَمَان تَا اِيْن زَمَان وَانَمُود
 سَاخْتَه اَنْد. اَمَا مَتَا سَفَانَه تَرْجَمَه اِيْن آيَاتِ كَاپِي هَمَانْكَوْنَه اسْت كَه: آن هَفْت گَاوِچَاق
 رَا نَمَادِي اَز فَرَوَانِي سَالَهَائِي اَب خِيْزِي دَر مَصْر بَه فَرَعُونَ مَصْر تَعْبِيْر نَمُود، وَبِه وَی
 تَا كِيْد نَمُود كَه بَا يَدِ دَر اِن سَالَهَا كَنْدَم ذَخِيْرَه گَرْدَد، وَتَعْبِيْر اِن هَفْت گَا وَلاغْر رَا نَشَانِي
 اَز خَشْك سَالِي دَر آن سِرْزَمِيْن دَانَسْت وَكَفْت كَه مَرْدَم مَصْر بَا يَدِ دَر سَالَهَائِي فَرَاوَانِي
 كَنْدَم ذَخِيْرَه نَمَا يَنْد. پَس فَرَعُونَ خُود يَوْسُف رَا اَوَّلَا بَا دَر آيَه ۵۱ سُوْرَه يَوْسُف بَا
 اِيْن جَمَلَاتِ نَا شَنَاخْتَه عَرَبِي: قُلْنَ حَشَّ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوْءٍ قَالَتْ... سَتَا يَش
 نَمُود وَتَرْجَمَه اِن چِنِيْن اسْت: پَاكِي وَآگَاهِي شَا يَسْتَه اَللّٰه اسْت، وَمَا نَدَانَسْتَه بُوْدِيْم كَه
 يَوْسُف بِيْگَنَاه بُوْدَه، طُورِي كَه اِن زَمَان مَحْفَلِ بَه بِي گَنَاهِي وَی شَهَادَتِ دَاَدَه بُوْدَنْد.
 پَس اَز اِن فَرَعُونَ اَوْرَا بَحِيْثُ مَا مَوْرِكُلِّ زَرَاْعَتِ مَصْر گَمَاشْت، وَهَمْچِنَان دَر تَرْجَمَه
 آيَاتِ بَعْدِي ۵۲ وَ ۵۳ اَز زَبَانِ يَوْسُف نُوْشْتَه شُدَه كَه ا اُونِيْز بَرَعُونَ مَصْر كُفْتَه يُوْد
 كَه: بَلِي! مَنْ بَه عَزِيْز مَصْر (فُوطِيْفَار) خِيَانَتِ نَكْرَدَه اَمْ وَأَنْ يَكِ حِيْلَه زَمَانِ بُوْد.
 گَر چَه نَفْسِ مَنْ يَوْسُف چِنْدَانِ پَاكِ نِيْسْت وَشَا يَدِ اَز جَانِبِ مَنْ تَقْصِيْرِي بُوْدَه بَا شُد
 اَمَا (رَبِّ) يَعْنِي اَللّٰهِ مَنْ غَفُور وَرَحِيْمِ اسْت، شَا يَدِ بِيَا مَرَزْدِ مَرَا... اَز تَرْجَمَه آيَاتِ
 فُوق.

كَاتِبَانِ رَهْزَنِ قُرْآنِ دَر اَدَاْمَه اِن دَاَسْتَانِ بَا اسْتَفَادَه اَشْكَارِ اَز كِتَابِ پِيْدَائِيْشِ بَطُورِ بِيْشَرْمَانَه
 بَه اِظْهَارَاتِ دَلِيْرَانَه فَرَعُونَ (عَلِيْهِ الرَّحْمَةُ) پَرْدَا خْتَه كَه گُوِيَا اَوْبَا جَمَلَاتِ نَا شَنَا
 خْتَه غَرَبِي وَبِرْخَلَاْفِ اَعْتِقَادِ كُفْرِي خُودِ بَدْرِ بَارِيَانِ خُودِ دَر مَوْرِدِ يَوْسُفِ يَهُودِي
 چِنِيْن اَمْر فَرْمُودَه اسْت: وَقَالَ الْمَلِكُ آتُونِي بِهِ اسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلِمَهُ قَالَ...
 قَالَ... قَالِ رَا تَا آيَه ۱۱۱ هَمِيْن سُوْرَه عَيْنِ اِن جَمَلَاتِ مَتْنِ اَوَّلِي اِيْن آيَاتِ كَاپِي
 اَز كِتَابِ يَهُودِيَانِ تَكَرَّر شُدَه وَبِلَا خَرَه كَاتِبَانِ تَا زَه بَه اِسْلَامِ رَسِيْدَه عَرَبِ، تَمَامِ
 خَانْدَانِ يَعْقُوبِ اِسْرَائِيْلِ رَا بِنَا بَرْفِيْضِ وَرَحْمَتِ فَرَعُونَ مَصْر بَدَانِ سِرْزَمِيْنِ حَاَصِلِ

خیزرسانده و آن قوم آواره را که گویا پس از صدها سال به یک قدرت نیرومندی تبدیل شده اند، و حتی همان فرعون را کاتبان این قرآن مبالغه آمیزتا آن زمان زنده و انمود ساخته، و اما با آنهم برخلاف آن لطف فرعون (ع) در آیه ۵۶ از جانب غیب الله (ج) به زبان ناشناخته عربی با یک دروغ شاخداردیگرنوشته اند: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا يَوْسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ..) رسا ند و ترجمه آن برخلاف آن خدمات خدای اسرائیل چنین است: همچننن الله سبحانه و تعالی، یوسف (ع) را در سرزمین مصر ساکن ساخت تا او در هر جائی که بخواهد اقامت نماید. پس الله ما رحمت خود را بروی ارزا نی نمود. قرآن. در حالیکه اصلاً صدها سال پیش از این مهربانی غیب الله شان نسبت به قوم اسرائیل، خدای زنده اسرا ئیل بود که بحیث پاسدار قوم اسرائیل در تورات موسی وانمود شده این همه خدمات را به آن قوم خاص خود رواداشته بود. پس لطفاً شما خواننده گرامی، جهان اسلام را وادارید تا به متون اصلی قرآن کا پی از تورات مراجعه نمایند، و ما نسبت به خستگی خود و شما خواننده گرامی از این داستان هزارویک شب جا نبداری که رهزنان عرب در آیات بعدی ۵۷ آیه ۱۱۰ همین سوره یوسف آن داستان مرتب کتاب یهودیان را، بطور وارونه و سردرگم تکرار و تکرار فرموده اند، و حتی در آیه ۶۵ از جانب غیب الله (ج) نوشته ند که گویا او فرموده است که: مِنَ اللَّهِ، یوسف را در سرزمین مصر ساکن ساخته ام، و در ادامه آن دروغ آشکار نسبت به متن اولی قرآنشان تا آیه ۱۱۰ مرتکب گناه شده اند. زیرا کا تبان جاهل قرآن برخلاف متن اولی این کلام عربی الله بطور وارونه بداستان سفر برادران یوسف به مصر وهم چنان داستان فروش گندم توسط یوسف به آنها، و همان گونه از بازگشت برادران وی به کنعان، دریا فت پول گندم در بین جوالهای آنها، و بلاخره درخواست یوسف از حضور بن به یمن در سفر دوم، و همچنان از جام گم شده و... بطور وارونه بیان شده که توسط یوسف در کیسه بن یمین پنهان شده بود، و او را بدان دسیسه نزد خود بحیث زندانی نگهداشته بود، و یعقوب از آن ناحیه گویا کور شد. زیرا فرزند کوچک اش نیز نیز زندانی شده بود و... را آن جاهلان عرب در این قرآن رونوشت خویش از کتاب اسرائیلیها تکرار نموده اند، و بلاخره از خواب غفلت بیدار شده و همانگونه مطابق بمتن اولی قرآنشان در آیه ۸۷ و در لابلای آن آیات فوق به سفر دوم برادران یوسف پرداخته و این بار نوشته اند که پدرشان یعقوب (ع) به اوشان گفته بود که

شما در مورد برادرتان یوسف تجسس نمائید، و هما نگونه این قرآن کاپی آن داستان کتاب یهودیان را تکرار فرموده و یوسف همه برادران را بر سفره می نشاند و او خود را به آنها معرفی میدارد. اما از زبان یوسف نوشته اند که او به برادران ناتنی خود که نویسنده حقایق تلخ آنها را مفسدین فی الارض دانسته و برای می میگوید: حال دانستید که شما در برابر من یوسف چه عمل زشتی را انجام داده بودید؟ آنها گفتند: آیا تو یوسف هستی؟ یوسف میگوید: بلی! من یوسف هستم والله ما مسلمانان به من این مقام را در مصر انعام کرده، پس یعقوب وفا میل اش بنا بر این متن دوم تورات موسی یهودی، اما برخلاف آن گویا به رهنمایی غیب الله بسوی مصر به حرکت می افتد و در عرض راه بوی پیراهن یوسف به مشام پدرش یعقوب می رسد و... بلاخره این قرآن اساطیر اولین، همانگونه فرزندان یعقوب اسرائیل را که اصلاً از فیض و مهربانی فرعون مصر در آنجا ساکن شده اند. اما این بار آنها را از جانب غیب الله در آن سرزمین ساکن میسازند. اما طوری که اشاره نمودیم، همین کاتبان جاهل و غگو، نسبت به کلام اولی الله که اصلاً فرعون در آن سکونت اسرائیلیها نقش برجسته داشت، ولی برخلاف آن آنها را توسط الله نامرئی و ناشناخته در آن زمان و حتی این زمان وانمود ساخته اند، و در نتیجه برای محکم کاری در آیه ۱۱۱ از زبان همین غیب الله (ج) خطاب به محمد (ص) نوشته اند که: *لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَا... هَرَأَيْنَهُ* در این قصه پیامبران پندی است و تو محمد از آن تا کنون آگاهی نداشتی و دروغ هم نیست. اما هستند کسانی که آن را دروغ می پندارند، و به قرآن ما باور ندارند. پس جای شان در جهنم خواهد بود. (چون نویسنده حقایق تلخ) این جملات ترساننده از واقعیت های منطقی و علمی بوده و ما از همان کاتبان جاهل قرآن اظهار سپاس نموده که از شک و تردید های خردمندان زمان یاد آوری نموده اند، که آن ها به این قرآنشان باور نداشتند، و ندارند. پس ما در ختم این داستان اساطیری تورات موسی و قرآن محمد که اصلاً از لابلای تاریخ گذشته این کتب اساطیری بر سر زبانها بوده و ما آن را از فیض پژوهش گران تاریخ دریافتیم که ریشه اصلی این داستانهای اساطیری از خود همان سرزمین مصر، آنهم پیش از هزاران سال از این کتب آسمانی تورات و قرآن از آنجا برخاسته و پس از آن صدها سال همراه با بنی اسرائیل در آن سفر از مصر همراه بوده، و پس از آن به همراهی اعراب جاهل و تازه به اسلام

رسیده، از عربستان ریگ زا رقد برار افراشته است. پس این شما خواننده گرامی، و این هم ثبوت آیین ادعای ما که چگونه سروکله آن داستا نه‌ای یهودی و عربی، از خود همان مصرسربرون می‌کند.

نقدی بر داستان اساطیری یوسف کنعانی، از داستان یوسف مصری.

بلی! داستانهای فوق توراتی و قرآنی از همان سرزمین مصر به آسمان هفتم گویا پرواز کرده و اما متأسفانه بار دیگر بحیث الهام خدای زنده اسرائیل، و یا گویا بحیث وحی الله نامرئی بنا م‌غیب الله (ج) از آستین موسی و محمد برنگ آسمانی سربرون کرده است. پس نقد اولی خود را بنا بر حفظ حق اولیت براساطیر توراتی در رابطه به داستان پرماجرای یوسف و برادران، که اصلاً از نظر نویسندگان این حقایق تلخ، از دو بینه‌گی خود یعقوب علیه السلام در کتاب اسرائیلیها بوده، و آن اینکه او یوسف و بن‌یمین را اصیل زاده میداند و دیگران را کنیززاده. زیرا پدرشان بالای آن مُفسدین فی الارض درامانت‌داری و صداقت‌باورنداشت و ابوطور آشکاربین آن مُفسدین فی الارض، و یا گویا صالحین فی السماء فرق فاحشی قایل شده بود. درحالی‌که یک یهودی یهوه پرست و یا یک مسلمان الله پرست نباید چنین تفاوتها را بین فرزندان خود و حتی بین فرزندان بیگانه بخود قایل شود.

دلیل دیگری از نظر نویسندگان غیرمعتقد به تورات موسی و قرآن محمد، و یابه عبارت دیگری از این نویسندگان غیرمسلمان و یهودی و مسیحی، اما یک انسان عادی، در مورد پسران یعقوب (ع) سوا لی از ایمان دارن دین یهود و اسلام خواهد داشت، و آن اینکه آن پیا مبرزادگان خویش را، صالحین فی السماء میدانند، یا مُفسدین فی الارض؟ اما درحقیقت امر، آنها پیروان شیطان بودند. زیرا اصلاً اگر به داستان خود ابراهیم، پدر بزرگ آن مُفسدین فی الارض برگردیم، خدای زنده وی درحامله ساختن ما در بزرگ آن گویا صالحین بنام (سارا) همسر ابراهیم بطور نا مشروع دخیل بوده و در حضور همان ابراهیم، پس از صرف کباب گوشت گوسال له در حین مهمانی اشتراک نمود، و سارا را آن خدای کباب خوارحامله ساخت، که در نتیجه آن اسحق، فرندی یعقوب اسرائیل بدنیآ آمد، و همان‌گونه اسمعیل کنیززاده نیز توسط همبستر شدن ابراهیم (ع) باها جرکنیز و بدون کدام خُطبه شرعی بدنیا آمد. پس این دلیل دیگر است که ما اولاده ابراهیم را حرام زاده و مُفسدین فی الارض نامیدیم. بنا بران ما

اولا بخدای ابراهیم از خالق لایزال خود مغفرت می‌خواهیم، و در قدم دوم به خود ابراهیم یهودی، و سپس به یعقوب اسرائیل از خالق لایزال خویش مغفرت خواسته تا او از آن گناهان آنها نسبت بدانگونه زنا و گناه‌شان، که توأم با زنا و گناه و بی‌عدالتی بین پسرانشان درگذرد. (نه از الله) زیرا طوریکه اشاره نمودیم، آن پیشوای امت اسرائیل و پیا میرا سلام آینده بنام اسحق، نباید چنان دوبینگی را بین پسران کنیززاده و اصلیل زاد شده خود قایل می‌شد، تا موجب ماجرای ننگین دیگری چون همین داستان پُرماجرای یوسف و برادران نمی‌گردید، و بلاخره همان طوریکه ما اشاره نمودیم، بحیث مجرمین اصلی چنین یک داستان ننگین نمی‌گردیدند. نقد بعدی ما بر بیان ضد و نقیض تورات و قرآن بوده و آن این است که اولی، آن چاهی را که یوسف در آن انداخته شده بود از نظر تورات موسی بدون آب و انمود شده. اما قرآن محمد آن را پُر از آب میداند، و حتی این عرب جا هل اضافه نموده است که یوسف را کاروانیان در بین دلوخویش طوری برون آوردند که او با گیسوان درازش در بین دلو پُر از آب نشسته بود و از ریسمان آن محکم گرفته بود، و گویا خنده کنان از آن چاه پُر از آب برون آمد، و پس از آن برادرانش او را بنام یک غلام گریزپا به آن کاروانیان در بدل هجده در هم عربی (نه بیست سکه نقره از نظر متن اولی این قرآن) فروختند و حتی مفسر آگاه تراز الله، و محمد، نوشته است که آن هجده در هم را بین نه برادر تقسیم نمودند و یکی از آنها که (رتوبین) علیه السلام نام داشت و به کشتن یوسف مخالفت کرده بود از سهم خود گذشت. پس سؤال نقد گونه ما بر این قرآن گویا ناشی از وحی الله عالم به ازل و ابد، و آن تورات ناشی از وحی همین الله عالم الغیب این است که، آیا اظهارات کدام کتب مبارک و ناشی از از وحی همین الله واحد و یگانه درست بوده است؟ در حالیکه همین غیب الله این قرآن کجدار و مریز را بحیث کتاب مبین و کامل و بدون کجی و انمود ساخته است؟ نقد بعدی ما بر متن اصلی آیه ۲۱ همین سوره یوسف در همین گویا قرآن کامل بوده و آن این است که در آن آیه خریدار یوسف را یک مرد ناشناخته بنام عزیز مصری دانسته و الله (ج) از نام و نشان آن عزیز هیچ تذکری نداده، و نه نام او را (عزیز الله) گذاشته است. اما مفسر این آیه مَبْهَم قرآن آن مرد گمنام را عزیز مصر نام گذاشته و همچنان نام همسرش را خانم (راعیل) و انمود ساخته و این داستان مملو از کینه و فریب را طوری ادامه داده که نه عقل سلیم قبول می‌کند و نه خرد انسان زمان.

طوری که آن جاهلان عرب و مفسرین عجم از زبان گنگِ غیبِ الله خویش طوری نوشته اند که: گویا غیبِ الله عزیز مصر را نسبت به یوسف مهر بان ساخته بود، و او را در آنجا ساکن ساخت. اما بآنهم بنا بر بیان همین قرآن گویا بدون کجی، همان آقای مهربان او را به اثر توطئه خانم راعیل مکاره از نظر همین قرآن بزندان می اندازد. همچنان در این قرآن ضد و نقیض، در جای دیگری آمده که همین یوسف گویا یهودی و تازه به اسلام رسیده، از همان ساقی دربار التماس نموده بود که از بی گناهی او به فرعون اطلاع دهد. که ما بدان مطلب از متن اولی این قرآن کاپی بداند مطلب اشاره نمودیم، که گویا این مُعبرِ الله پرست (یوسف را) از زندان برون آورد تا در خدمت فرعون مصر قرار گیرد. اما شوربختانه همین الله سبحانه و تعالی آن پیام پیاپی مبرزاده را به فراموشی سپرده و آن شرابی با دخالت شیطان آن التماس او را به مدت درازی فراموش می کند. اما مترجمین قرآن بطور بیشرمانه آن فراموشی را ناشی از مداخله و الهام شیطان دانسته است، و با این شهادت دروغ خود، قدرتِ الله را زیر سوال برده است. پس ما از این سردرگمی قرآن گویا کامل و جامع و بدون کجی که بحیث ناشی از وحیِ الله جامع الکمالات و انمود شده چه برداشتی خواهند نمود؟ و یا در مورد مُفسرِ کلامِ الله، آقای محمد حسن دیوبندی، که شوربختانه از نامش پیداست و اغلباً اوبادیه‌ها ارتباط داشته چه باید نوشت؟ زیرا او خود را آگاه تراز الله عالم الغیب و الشهاده و انمود ساخته و کلام او را چنین تفسیر و تحلیل نموده است، طوریکه یکی از خود کلامه های افغان و مقیم در امریکا بنام (داکتر فرید یونس) که تفسیر یونس را با چنان ضد و نقیضهای آشکار بنام خود روی دست گرفته و هر آنچه که از اما مان گویا معصوم شیعه ایران آخوند آموخته در آن تفسیر خود، تعبیر و تفسیر داشته، و کپی های کلامِ الله سبحانه و تعالی را مطابق به زمان و مکان بر میدارد. (آفرین به این آقای مُفسرِ زمان) پس ما از نظر قرآن محمد و تفسیر آقای دیوبندی باید نوشت که: (لعنتُ الشیطانِ علی الکاذبین) با این کُفرگویی و کفرنویسی چنین داکتران و دیوبریستان نکتنی دار، و چلتا ردار ظاهرأً (مسلمان).

سؤال نقد گونه دگر ما بر مُدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن، در رابطه به چنین تضادهای قرآنی، شان نسبت به تورات موسی بوده که متأسفانه هر دو بحیث ناشی از وحیِ الله واحد به یهودیان و مسلمانان و انمود شده، و آن این است که آیا

شما مدعیان درغین اصالت آسمانی درمورد چنین ضد و نقیض های قرآن تان چه نظر دارید؟ و یا اینکه بطور همیشگی یهود و نصارا را با بی حیائی خویش متهم به دست کاری کتب خویش، آنهم برخلاف متن اولی این قرآن کجدار و مریزتان ساخته ئید؟ گرچه ما تا جی میدانیم که شما شمیر کشان و خون خوران، آنها را جواب خواهید داد که شما یهود و نصارا کتب خویش را بکمک شیطان دست کاری نموده ئید؟ تا قرآن شمارا که تازینا مه بیش نیست زیر سوال برند؟ و از همان جهت است که پژوهشگران آن زمان، و این زمان، قرآن محمد را آیات شیطانی نام کرده اند، که بنا بر این استدلال نویسنده حقایق تلخ، به حق بوده و هستند. زیرا شمادروغ گویان تاریخ، این اثر افشاگرما را نیز از جانب شیطان خواهید دانست. درحالی که هیچ فرشته و یا خدای زنده و مرده در این کپی برداری قرآن شما دخیل نبوده و نیست. زیرا به نویسنده این حقایق تلخ، یا قرآنی زمین هیچ گونه الهام و یا وحی از اجزا نب کدام خدا زنده و مرده، و یا توسط کدام فرشته بوی نازل نشده، که گویا خود را چون آن خرسوران و شترچرانان به حیث پیامبر آسمانی بدانند. (آستغفر الشیطان) زیرا نویسنده این حقایق تلخ، تنها از تورات و قرآن کنونی این افشاگریهای خود را انجام داده نه از کلام شیطانیکه او را بحیث شاگرد خونیز نخواهد پذیرفت. همچنان سوال دیگری ما بر ضد و نقیض های قرآن مبارک شما بوده و آن این است که، وقتی از زبان خود زلیخا به شوهرش آقای (فوطیفار) از نظر متن اولی همین قرآن شما گفته شده بود که یوسف بوی قصد تجاوز داشت و من زلیخا داد و فغان برداشتم و او پا بفرار گذاشت، و پیراهنش را در منزل رها کرد. پس قرآن شما مسلمانان که بحیث متن دوم آن در این حقایق تلخ ما ثابت گردید، چگونه الله شما برخلاف آن کلام اولی خود در آیه ۲۵ همین سوره یوسف فرموده که: یوسف من الله را حاضر و ناظر دید، و علاوه بر آن یک کودک شیرخوار در آن لحظه به قدرت من الله بوی ظاهر شد و گواهی داد که او (یوسف) بی گناه است. هم چنان این قرآن مبالغه آمیزی تان فرموده است که یوسف (ع) پدرش یعقوب اسرائیل را نیز در حضور خود دید که دست به ندان می گزید و بوی قهر بود. بناً یوسف (ع) از چنگ آن زن مکاره فرار نمود و آن زن از پیراهنش محکم گرفت و آن را که در تن یوسف بود از پشت پاره کرد، و نسبت به همان چاک پیراهن یوسف از پشت سر وی بود که بی گناهی او ثابت گردید. متن اصلی در قرآن ضد و نقیض) پس ما بنا بر این ضد و نقیض

گوئیهای کتب ناشی از وحی الله علیمُ بذاتِ الصدور، کدما میک از کلام اورا قبول نما ئیم؟ وبهمین ترتیب صد ها ضد و نقیض های و کفرگویی های دگر این کتب گویا ناشی از وحی الله سبحانه و تعالی در قرآن گویا کا مل و بدون کجی شما وجود دارند که ما قسمتی از آنها را در همین قرآن روی زمین خود افشا نمودیم. پس نه تنها از شما شمشیرکشان، بلکه جهان اسلام عزیز جواب علمی و منطقی می خواهیم، وهمچنان سولهای نسلهای امروز و فردا را در رابطه به تعبیر و تآویل قرآن اساطیر اولین به دلالت دین واگذار خواهیم شد. وما علینا لا البلاغ.

آخرین نقد ما برداستان تورانی و قرانی جناب یوسف کنعانی، از اساطیر ما قبل این کتب اساطیری بوده که اصلاً از همان سرزمین مصر برخواست و به هیچ صورت آسمان هفتم و یالوح محفو را ندیده و ما آن داستان روی زمین را طوری که عنوان نمودیم، با استفا ده از اثار زشمنند زنده یاد شجاع الدین شفا که از لا بلای تاریخ روی زمین در آن بازتاب یافته خواهیم داشت که امید است این داستانهای آسمانی را بروی زمین پائین آورده تا در اختیار هرانسان روی زمین قرار گرفته و نسلهای آینده فریب چنین کتب شیطانیه را نخورند که توأم اند با داستانهای هوایی و اساطیری مملو از کینه و عداوت. توجه نما ئید.

(داستان یوسف در مصر و ماجرای عاشقانه او با زلیخا که ۱۴ فصل تورات و ۱۸۰ آیه از قرآن بدان اختصاص یافته اند، از نظر بسیاری از تاریخ شناسانی که این ماجرا را مورد بررسی قرار داده اند. افسانه کاملاً ساختگی دیگری است که بجز در تورات و قرآن، در هیچ مد رکی تاریخی و ادبی و باستانی مصری، با بلی، کلدانی، آشوری، یونانی و... کدام اشارتی به آن نشده وهمچنان تا جائی که تاریخ نشان میدهد، هیچ فرعون مصری و در هیچ دورانی کدام صدراعظم و یا مباشر یهودی بنام یوسف کنعانی تبار نداشته است. زنده یاد شفا در رابطه بدان استناد خود چنین ادامه میدهد: قصه یوسف و زلیخا را که (ولتر) آن را یک زمان یهودی نام داده، و اما بیشتر از آن بر مبنای روایات توراتی در آئین مسیحی و یهودی مورد توجه قرار گرفته، و بر مبنای روایات قرآنی در جهان اسلام، بخصوص در ادبیات و هنرهای زیبای ایران اسلامی مورد توجه قرار گرفته و علاوه بر آن اشارات متعدد الهام گونه حافظ به ماجرای یوسف و زلیخا، در سروده های الهام بخش (گوینته) در (زلیخا نامه) او که در دیوان شرقی وی انعکاس یافته است به نظر میرسد.

طوری که در قرآن نیز هجده بار از آن داستان یاد شده، اما برای نخستین بار اصالت این داستان توسط چندین تن از محققان اروپائی بنام های (بوینگ و هیروت از انگلستان، بولانژه و فره از فرانسه، لسینگ و کلویستوک از آلمان) مورد تردید قرار گرفت و در کلکسیون فلسفی ولتر نیز در آن باره تذکر داده شده که داستان عاشقانه زلیخا و یوسف و انتقام جوئی زلیخا نسبت بوی از آن بابت بوده که گویا یوسف تن به هم خوابی با او نداده، و اما آن داستان در حقیقت یک داستان شناخته شده نیست که سوابق آن را میتوان در مورد داستان عاشقانه (هیپود و فدر، بلروفون، و آستوبه، هیروس و دمازیب، تانیس و پریبه، سیاش و سودا به و... دریافت.) از تولد دیگر، ص ۲۸۶. زنده یاد شجاع الدین (شفا) در رابطه به افسانه تعبیر خواب فرعون نیز در ادامه این بررسی تاریخی خود بطور مستند و مفصل معلومات تاریخی داده و اضافه نموده که: این داستان یوسف و زلیخا هیچ سابقه تاریخی نداشته که گویا یوسف به محض آنکه خواب فرعون را تعبیر کرده باشد و به آن سبب او را به نخست وزیری خود گماشته باشد. زیرا در عقب مانده ترین کشورهای افریقایی و آسیایی، و اروپائی چنین واقعه بنظر نرسیده که یک زندانی، آنهم از قوم بیگانه به نخست وزیری رسیده باشد. بنابراین همه این پژوهشگران بر این عقیده اند که نه تنها این داستان (داستان یوسف و زلیخا) از نظر تاریخی کدام اصالت ندارد، بلکه از نظر واقعیت‌های اقلیمی نیز ممکن نیست که آب نیل در هفت سال پی هم از بستر خود بالانیا مده باشد، و گویا چنین فاجعه‌ئی نا بودی مصر را ببار آورده باشد. بناً داستانهای متعددی که در ادبیات شرقی و غربی درباره یوسف منتشر شده اند و معروفترین آنها رمان زیبای (توماس مان) نویسنده بزرگ آلمانی قرن حاضر است که بنام (یوسف و برادران او) بنشر رسیده و همه روایات توراتی از آن مایه گرفته و طبعاً که هیچ کدام اصالت تاریخی ندارند. اما بعقیده (بولانژه) محقق فرانسوی، داستان یوسف احتمالاً در زمان سلطنت مردی از سلسله (پتلیموس) مربوط به سده های چهارم تا اول پیش از میلاد مسیح نوشته شده و بتورات ملحق شده است. (و همچنان از نظر نویسندگان حقایق تلخ، نیز این داستان صدها سال بعد در قرآن محمد عرب راه یافته، طوری که زنده یاد شفا نیز این نظر را چنین مورد تأیید خود قرار داده است: در سالیان سلطنت مردی بنام (اورگنوس) سومین پادشاه این سلسله بود که شخصی بنام یوسف به مباشرت کل املاک شخصی مصری ها منصوب شده بود. (نه این یوسف یهودی کنعانی،

فرزند یعقوب اسرائیل) از تولد دیگر، شجاع الدین شفا، ص صفحات ۲۸۶ و ۲۸۷. مطلب نقدگونه کوتاه دیگری که ما را به ادامه بحث بعدی خویش، یعنی خروج بنی اسرائیل از مصر پیوسته می سازد، در رابطه به زنده گی یعقوب و فرزندانش در همان مصر است که گویا خدای اسرائیل ویا الله مسلمانان آنها را در آنجا ساکن ساخته اند، و آن مطلب بدین منظور افشا میگردد که ما در بالای بررسی های خویش به آن مطالب اشاره نمودیم و آن این بود که هر دو کتب آسمانی تورات و قرآن مدعی اند که همین چند تن آواره گان بی وطن یهودی را که مجموع آنها را کتاب مقدس تقریباً هفتاد تن دانسته، و آن تعداد انگشت شمار بودند که گویا پس از چند صدسال بین سال چنان گسترش یافتند که حتی فرعون مصر را لرزان و هراسان ساختند، تا بلاخره همان فرعون مصر که دعوی خدائی کرده بود تصمیم گرفت که پسران نرینه آن اسرائیلیهای بی وطن را بکشد و تنها دخترانشان را برای خدمت مردان خویش زنده نگهدارد. تا آنکه گویا موسی اولاً همراه با یهوه خدای اسرائیل تصمیم گرفتند تا اولاً ده آن اسرائیلیها را که زیر ستم فرعون مصراند، از آنجا برون بیاورد و به سرزمین کنعان که گویا جویهای شیرو عسل در آنجا جاری است برساند. سپس الله مسلمانان در زمان کاملاً باهم متفاوت دست و آستین بر میزند و همان موسی مُرده را که بگمان اغلب از نظر تاریخی در آن زمان تصمیم گیری این غیب الله بخاک یکسان شده بودند. اما با آنهم این الله نامرئی و مُرده موسی یهودی را چون (عزیر) یهودی ویا عزرا از نظر قرآن مسلمانان، بارد گریا زنده ساخته، تا موسی بنی اسرائیل را به سرزمین کنعان برساند، و هم چنان در این بازی با عزرا و الاغش، قدرت نامرئی خود را به نمایش بگذارد. طوریکه اشاره نمودیم این غیب الله این بار موسی را پس از صد ها سال از خروج بنی اسرائیل از نظر تورات، بدان منظور نیز زنده ساخته تا آن قوم را که یقیناً آنها در آن مدت مرده بودند، از سرزمین مصر بکنعان برساند، و هم چنان همان فرعون مصر نیز از نظر تورات و قرآن تا آن زمان گویا ساکن شدن آن قوم بی وطن در آن سرزمین زنده مانده بودند. بنی اسرائیل را اجازه خروج از مصر بسوی کنعان بدهد؟... این همه طنزهای نویسنده حقایق تلخ است که می باید برای مُد عیان دروغین اصالت آسمانی یک حقیقت تلخی بوده باشد، که هست. اما امید است جهان اسلام عزیز این حقایق تلخ را درک کرده و جواب این همه مُعمّاها را بطور مستند به ما ارایه بدارند تا بدانیم که گویا ندا ستیم،

و آنها بحق اند، پس بنا بر همین استناد ما ست که آن همه داستانهای اساطیری کتب آسمانی را در این حقایق تلخ خود پس از دقیقاً هزار و چهارصد و یکسال از ادرس زمین افشا نموده ایم. پس باید جهان یهود و اسلام عزیز از خواب غفلت بیدار شوند و لطفاً مَدّا حان مُنبر و کلیسا چنین داستان سرائی نکنند. وما علینا الا البلاغ. پس ما نیز از طنزگوئی و افشاگریهای خود در آن راستاً فعلاً صرف نظر نموده و می پردازیم به داستان آن سفر چهل ساله قوم بنی اسرائیل از مصر بسوی کنعان، البته از کتاب پیدایش و یا متن اولی قرآن اساطیر الاولین، و پس از آن طبق معمول، می پردازیم به برداشتهای کاتبان رهن قرآن در آن موارد که هدف اصلی ما افشای برداشتهای آن رهنان عرب تبار بوده تا جهان اسلام و جهان جدا از قید دین بداند که چگونه تورات یهود یان و قرآن مسلمانان عزیز از منابع روی زمین تدوین شده اند، و آیاتی را ناشی از الهام خدای زنده یهودی و یا ناشی از وحی جداگانه غیب الله (ج) از آسمان هفتم بموسای یهودی و محمد عرب تبار مسلمانان و انمود ساخته اند. پس در قدم اول توجه نمائید بداستان اساطیری تولد موسی و سفر دریائی وی از آغوش مادرش بسوی منزل پدر خوانده اش فرعون مصر.

قسمت چهارم:

از تولد و سفر دریائی موسی، تا مرگ نامرادش در نیمه راه کنعان

داستان تولد آن مرد اساطیری از نظرتورات

خروج، یا سفر خروج بنی اسرائیل، نام دومین کتاب است در عهد عتیق و در آئین یهود بنام کتاب مُقدّس و یا با ییل نیز یاد شده و اما مسیحیان بدان کدام توجه خاصی نکرده اند و تنها به انجیل مسیح که آن نیز چهار انجیل ضد و نقیض بوده و آن را بنام عهد جدید می نامند و بحیث کتاب مقدس خویش آن را پذیرفته اند. اما چون ما اکنون در آستانه بررسی های خود از عهد عتیق یا با ییل یهودیان قرار داریم، بناً از بررسی های خود از آن اناجیل نامنهاد و ضد و نقیض مسیح علیه اسلام عاجالتاً صرف نظر کرده و آن را در بخش دوم این اثر تحقیقی خواهیم داشت. اما در قدم اول در این راستا، بداستان تولد موسی وزنده گی نامراد وی که حتی نتوانست در آن سفر بدان آرمان خود نایل گردد، با ید پرداخت. پس بنا بر این هدف ما، ضرورت است تا از همه اولتر از تولد و سفر دریائی آن مرد اساطیری پرداخته، که چگونه اودر شیرخوارگی بسوی مصر، آنهم از آغوش مادرش بسوی منزل همان فرعون مصر که بحیث دشمن سرسخت قوم بنی اسرائیل، و اسلام آینده شناخته شده است بدانیم. زیرا ما همین جهت اورا مرد اساطیری نام کردیم که بجز از تورات نام نهاد خودش و قرآن کاپی از آن، داستان وی در هیچ یک از کتب تاریخی و اجتماعی جهان دیگری از چنین مردی با چنین گویا معجزات اساطیری وی تذکر بعمل نیا مده است. اما اینکه او پس از آن سفر دریائی خود از آن قعر در بسوی منزل فرعون مصر، چگونه بحیث پیا مبریهوه خدای اسرائیل گماشته شدند، و همچنان جا دو گریها ی چشم گیرش در برابر جا دوگران فرعون چگونه صورت گرفت. و.. همه آن داستانها را از متون این کتب آسمانی، از آدرس زمین خواهیم دانست، و بحث های جالبی خواهند بود که همان هوائی بودن داستان موسی و تورات دست نویس وی ثابت خواهد شد. پس طوریکه عنوان نمودیم، در این قسمت از بررسی های خود به داستان تولد و سفر دریائی آن مرد اساطیری از متن اولی قرآن کتاب اسرائیلیها خواهیم پرداخت، و شما خواننده عزیز با ما از گهواره موسی تا سرزمین مصر و کنعان با تمام جزئیات آن سفر چهل ساله دریائی و بیابانی خواهید بود، و همچنان در ضمن

بررسی های خود طبق گذشته از لا بلای برداشتهای قرآن از این داستان اساطیری توراتی خواهیم دانست، مه متاسفانه به حیث و همانگونه درختم آن از برداشته های کاتبان رهن قرآن از این کتاب گویا ناشی از وحی الهی شناخته و غیب الله از نظر قرآن، در مقایسه به کتاب دست نویس موسی خواهیم پرداخت. تا ما و تمام جهان بدانیم که چگونه این الله عالم الغیب و دانای کل با تغییر نظر و عدم استقرار فکری خود چنین وحی را با ضد و نقیضهای فراوانش در اختیار موسی یهودی، و محمد عرب قرار داده و ما نیز در نتیجه این موشگافی خود از آن لانه های شیطانی بطور مستند خواهیم دانست، که اهداف اساسی نویسنده (حقایق تلخ) را در برداشته و روزی این اثرش بحیث قرآن واقعی روی زمین شناخته خواهد شد، و نتیجه آن هدف این است که نویسنده افشاگران می خواهد پس از تقریباً هفت هزار سال از حکمروائی این کتب شیطانی و مملو از کینه و عداوت، و مملو از خون ریزی انسان و حیوان پرده بر میدارد که توسط چند تن از افراد معلوم الحال عرب از و عبری نوشته شده اند، و نامهای هر کدام از نویسندگان آنها برفرق هر کدام از کتب ۳۹ گاه با بیبل و یا عهد عتیق و عهد جدید به نظر میرسد، و همانگونه از سوابق و چگونگی قرآن محمد نیز، که دقیقاً پس از هزار و چهارصد و یکسال از آن می گذرد افشاگری خواهیم نمود که متاسفانه برخلاف تکامل تاریخی و علمی جهان خرد و دانش بحیث آخرین و کاملترین کتاب یاد شده است. پس ما این افشاگریهای خود را از لا بلای همین کتب گویا ناشی از الهام و یا وحی خدا یان مرئی و نامرئی بطور مستند در پیش داریم، تا موجب رضای مخلوق روی زمین واقع گردد که به یقین رضائیت نسلهای امروز و آینده را دربر خواهند داشت که در این حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین ما افشا گردید، طوری که اشاره نمودیم، روزی این اثر علمی و تحقیقی که چهل سال اندیشته و بیست سال پشت کار را در پی داشته بحیث قرآن روی زمین شناخته خواهد شد. اما نه کاملترین و آخرین کتابی که محمد عرب مدعی قرآن خود خود شده است. پس این شما و این هم ابتدا بررسی ما از مقدمه کتاب سفر خروج، یا متن اولی قرآن.

خواننده گرامی! اولین بررسی ما از مقدمه کتاب سفر خروج بنی اسرائیل از این جهت خواهد بود، تا از آغاز و انجام این تحقیقات خویش بطور درست بدانیم، و ما از مقدمه آن بطور خلاصه چنین میخوانیم. توجه نمائید: کتاب سفر خروج درباره

خروج بنی اسرائیل از مصر بیان میدارد که توسط موسی رهبری خواهد کرد، تا آنها را از مصر به سرزمین موعود کنعان برساند.

در مقدمه این کتاب میخوانیم که ۱۲ فصل اول آن از وضعیت اسفناک بنی اسرائیل در مصر حکایت می‌کند، و سپس از بلاهائی که خدای اسرائیل بر سرزمین مصر خواهد فرستاد بیان میدارد، و به فرعون مصر هوشدار میدهد، تا او را مجبور بسازد که قوم اسرائیل را اجازه خروج بدهد و آنها سفر بیابانی خویش را بسوی کنعان آغاز نمایند، و بلاخره کتاب خروج از بی اطاعتی آن قوم از خدا و از فرزندانش آغاز می‌شود. سفر چهل ساله شان در بیابان سوزان سینا و از صدور فرمان خدای اسرائیل در آن کتاب حکایت شده و آن توسط موسی به قوم اسرائیل بازگو گردیده است. (ما آن فرامین را بحیث ستون فقرات قرآن نام کردیم، و بعداً ثابت خواهیم ساخت که برآستی ستون فقرات این تازینامه بوده اند؟ و یا خیر؟) هم چنان کتاب سفر خروج از قربانی های قوم اسرائیل که برای خدای زنده خویش انجام یافته سخن گفته تا گناهان آنها را که در طی سفر چهل ساله شان مرتکب شده بودند توسط آن قربانیها بخشیده شوند. این همه اظهارات کتاب خروج بوده، و بلاخره در این کتاب مقدس از قربانی واقعی ئیکه خود مسیح خود را بر روی صلیب قربانی نمود یادآوری شده تا خدای پدر گناهان مسیحیان عزیز را عفو نماید، و بدان ترتیب عهد عتیق، یا بائبل به پایان میرسد. (از مقدمه کتاب خروج.)

(برده گی قوم اسرائیل در مصر) عنوان باب اول همین کتاب خروج است و از همان گسترش چند تن از افراد آنگشت شمار از نسل یعقوب اسرائیل بیان میدارد که جمعاً هفتاد تن در آن وارد شده اند، و اما اضافه میدارد که گویا آنها چنان گسترش یافتند که حتی فرعون مصر از آنها لرزان و هراسان شد و بلاخره آنها را بکارهای شاقه و طاقت فرسا گماشت و علاوه بر آن دست به کشتار پسران نرینه آنها زد، تا نسل آنها را به مرور زمان در مصر نابود کند. (این عمل فرعون را اگر واقعیت داشته باشد میتوان (جنساید) نامید. زیرا وقتی برای نابودی نسلهای آینده یک ملت چنان اقدام گردد، و چنان عمل را کسی انجام بدهد (جنساید) نامیده می شود، نه آنکه چند تن از افراد یک ملت، افراد آنگشت شمار ملت دیگری را نسبت به عوامل گوناگونی برای حفظ قدرت و یا بدست آوردن قدرت، آنها را توسط گروهی و یا افراد دیگری، و یا برای رضای خدای شان چون ایمان داران

یهودی، مسیحی، و مسلمان نا بود بسازند، طوریکه یا پیروان مذاهب خشونت بار بار امروزانسا نه‌ای بی شماری را از هر قوم و ملت برای رضای خدای شان قربانی نموده می نمایند. پس از نظر نظر نویسندگان حقایق تلخ، جنساید همان بود که فرعون مصر دست و آستین برزد و با چنان عمل زشت خود، آن غلامان بی وطن را در نطفه از بین برد و زنده های شان را به کارهای مرگبار گماشت و بلاخره متبانی قی اسرا نیلی ها را از مصر برون راند، و پس از چهل سال سفر مرگبار به سرزمینی که سالها پیش خدای زنده اسرا نیل به ابراهیم و اسحق و یعقوب وعده آن را داده بود فرار داد. پس ما اکنون در آستانه همان سفر خروج آن قوم آواره قرار داریم، که توسط موسی آغاز گردیده بود و طوریکه قبلاً اشاره نمودیم، ما این داستان را از تولد موسی و سفر دریائی و بیابانی آن مرد اساطیری آغاز کردیم تا بدانیم که چگونگی او در شیر خورگی به کشتی را نی دست یا فته، و آن سفر دریائی را پان یان داده، و باز به منزل همان فرعون مصر، دشمن سرسخت اسرا نیلیها بزرگ شده، و چگونه به قتل ناروا دست یا فته و بلاخره چگونه بحیث نجات دهنده قوم اسرائیل بشمار رفته، و عجیب تر از آن اینکه چگونه بلاخره به فرار و قتل ناحق به سوی مدیان فرار نموده است؟ پس ما این همه را از کتاب اسرا نیلیها و متن اولی قرآن پس از زیاده از هفت هزار سال بیان میداریم. اما کاتبان قرآن بدین داستان اساطیری پس از هزار و چهارصد سال قبل از امروز دست یا فته اند، و آن را نیز چون دیگر داستانهای کتب یهود و نصارا منحصراً وحی الله به محمد عرب و انمود ساخته اند. زیرا آن همه برداشتهای آن دزدان سرگردن و رهنان عرب تبار قرآن بوده، که متاسفانه آن را پس از صدها سال همان رهنان عرب بزور شمشیر و چماق بر عجم بی خبر از این برداشتهای دزدانه و بی بنیادشان تحمیل نموده اند. پس این شما خواننده گرامی، و این هم داستان تولد موسی و سفر دریائی وی از آغوش مادرش به منزل پدر خوانده خود فرعون مصر، از نظرات نام نهاد همین مرد اساطیری، که متاسفانه پس از صدها سال، طوریکه اشاره نمودیم، کلمه، به کلمه با اندک تفاوت در قرآن محمد به حیث وحی الله نامرئی راه یا فته، و حتی قرآن مسلمانان، فرعون مصر و همسرش را بنام (آسیه) رحمت الله علیها خوانده است. (تولد موسی، عنوان باب دوم کتاب خروج است و ما بطور خلاصه از آن در آن مورد چنین میخوانیم: مردی از قبیله (لاوی) با یکی از دختران آن قبیله ازدواج

کرد و ثمره آن ازدواج یک پسر زیبایی بود و ما درش اورا از ترس فرعون مصر به مدت سه ماه مخفی نگهداشت و پس از آن اورا داخل سبد نئی گذاشت و راهی دریای نیل ساخت. زیرا فرعون پسران نرینه بنی اسرائیل را به قتل می رساند و تنها دختران شان را زنده نگه می داشت. پس بنا بران مادر موسی اورا در حال شیرخوارگی به دریای نیل رها ساخت، اما خواهر کوچک اورا بطور پیاپی ده دنبال آن سبد را حمل برداش فرستاد، تا بداند که بر سر آن پسر نوزاد چه خواهد آمد. کتاب اسرائیلیها ادامه میدهد که: لحظه بعد بود که قضا را دختر فرعون مصر همراه با کنیزش برای آب تنی به کنار دریای نیل آمد و چشمش به سبدی خورد که بر روی دریا شنا میکند. پس کنیز خود را فرستاد تا آن را نزد او بیاورد، وقتی سبد حامل موسی را آن کنیز از رود نیل برون آورد و نزد دختر فرعون رساند، همزمان به آن دختر فرعون سر آن سبد را باز کرد، و دید که یک پسر نوزادی که میدا نست مربوط به قوم عبرانیها است خوابیده و او را برداشت و در آغوش خود گرفت. (عبرانی، و قبطی) دو نام معروفی اند که اولی بقوم اسرائیل، دومی به قوم مصریها مربوط اند. اما کتاب اسرائیلیها ادامه میدهد که خواهر آن طفل نوزاد یکی که تا کنون کسی بروی نام نگذاشته بود، و بنا بران، وقتی خواهر آن طفل عبرانی نزد دختر فرعون آمد و بوی گفت: آیا می خواهی زنی را بیا ورم تا این پسرک را شیر دهد و به تو بزرگش کند؟ دختر فرعون بلی گفت، و پس از آن خواهر آن طفل را، نزد مادر موسی که مادر خود آن دخترک نیز بوده می آورد، و او پسر خود، موسی را در بدل پول شیر میدهد، و پس از جدا شدن از شیر او را دوباره به دختر فرعون تسلیم میدهد. پس همان زمان بود که دختر فرعون نام آن پسر عبرانی را (موسی) گذاشت، و آن نام را (از اب برون برآمده) معنی نمود. کسی که بعداً بحیث دشمن سرسخت همان فرعون قد برافراشت و هم چنان بنا بر بیان بعدی مبالغه آمیز تورات موسی و قرآن محمد، او در منزل همان فرعون بزرگ می شود. طوریکه این قسمت را کاتبان قرآن پس از صدها سال از آن سفر دریا ئی موسی، از جانب الله طوری بازتاب داده اند که گویا الله نامرئی و ناشناخته در آن زمان، گویا خطاب به مادر گننام موسی فرموده بود که: بدیدی! چگو نه من الله پسرت را در حضور چشمانت توسط دشمنان بزرگ ساختم و تو خودت او را شیر دادی؟ اما طوری که قبلاً اشاره نمودیم، کاتبان قرآن با خیره سری خویش نوشته اند که فرعون و همسرش

اورا چون یک زن مسلمان بود و نام او (بیبی آسیه) بود، موسی (ع) را بحیث پسر خوانده خود شناخت و پس از آن او را الله ما بحیث پیا مبر خود گماشت و.... از قرآن) که ما آن همه دروغهای شاخداران اعراب رهن را که علیه الله (ج) وارد ساخته اند افشا خواهیم نمود. اما حال برمی گردیم به همان مطلب مورد نظر خود، الله و آن اینکه اوبا استفاده نوشته های کا تبان عرب از کتاب نام نهاد مقدس از کشتار فرزندان نرینه بنی اسرا ئیل یا داوری نموده، و آن رهنان کلام الله نیز به آن مطلب نهایت مرموز دست یافته و نوشته اند، و آن اینکه: بدان واسطه الله (ج) به ما در موسی وحی کرد که پسرت را داخل صندوق چوبی بساز و او را بد ریای نیل رها کن. (نه در سبب نئی) پس اکنون توجه نمائید بدان مطلب از متن اولی قرآن، کتاب اسرائیلیها، که چگونه از سرزمین اسرا ئیل سربرون کرده و زآستن محمد عز از عربستان به آن اعراب جاهل و بی خبر از آن بازیاب یافته. توجه نمائید. (وقتی مصریها قوم اسرائیل را برده خود ساختند و مأمورانی را بالایشان گماشتند تا آنها را در کارهای شاقه زیر فشار بگیرند، اما برخلاف آن آنها روز بروز افزایش می یافتند و مصریها را به وحشت انداختند. پس بنا بر آن خود فرعون مصر دست بکار شد و برای جلوگیری از گسترش بنی اسرائیل دوتن از قبا بله ها را بنا مها (شُفره، و قُرعه) موظف ساخت تا پسران آنها را بنوعی در حین زائمان به قتل برسانند و دختران شان را برای خدمت مصریها زنده نگهدارند. اما چون آن قبا بله ها از قوم اسرائیل بودند و از خدای شان میترسیدند، و به امر فرعون عمل نکردند و بهانه آوردند که زنان اسرائیلیها مثل زنان مصریها ضعیف نیستند، و خود شان پیش از آنکه ما بسروقت آنها برسیم یکدگر را تولد میدهند و پسران شان را مخفی نگه می دارند.) خروج باب اول.) اما شما خواننده گرامی در نظر داشته باشید که مانه تنها از برداشت دزدانه دست اندر کاران قرآن از این مطلب افشا میداریم، بلکه از تمام داستان کتاب اسرائیلیها بطور مستند پرده خواهیم برداشت، تا شما و جهان اسلام بدانند که قرآنشان ناشی از وحی الله سبحانه و تعالی نبوده و نیست و آیه به آیه بازتابی از همین داستانهای کتب یهود و نصارا بوده است. پس به منظور ثبوت آن برداشت دزدانه کا تبان قرآن از این داستان. توجه شما عزیزان را بداستان زندگی و عملکرد موسای یهودی جلب میدارم، که چگونه پس از فرار از منزل همان پدر خوانده اش فرعون مصر و قتل نا حق یک مصری، به اراده یهوه خدای

اسرائیل به پیا مبری میرسد، و اما غیب الله مسلما نان پس از صدها سال با گردن بلند دست به سینه کوبیده که گویا موسای قاتل و فراری یهودی تبار را بدان مقام و مسند رسانده است. در حالی که آن کار خدا اسرا ئیل بود. تونما ئید بدین مطالب این عنوان اولی قرآن رونوشت آزان

قاتل و فراری در مسند پیامبری.

فرار موسی از منزل فرعون، عنوان آیات ۱۱ تا ۲۵ با دوم همین کتاب خروج است و اما شور بختانه خود همین کتاب مقدس اسرا ئیلیها و قبل از قرآن به قتل و فرار موسی بطور بی شرمانه در آن فرار اعتراف کرده و ما از آن در آن مورد زیر عنوان بالا چنین میخوانیم: سالها گذشت و موسی در منزل فرعون بزرگ شد و روزی خواست که برای دیدن آقا رب خود عبرانیها برود، و اما در طی سفرش در عرض راه دید که یک مرد قبطی (مصری) یک مرد عبرانی را که مربوط بقوم ابودزیرلت و کوب گرفته پس موسی به دفاع از آن عبرانی شتافت و او را نجات داد و آن مصری راتهدید نمود و سپس به سفر خود به سوی مدیان ادا مه داد. اما موسی بار دیگر در جای دیگری دید که همان گونه یک مرد مصری، یک مرد عبرانی را لت و کوب می کند، و اما این بار آن مرد مصری را کشت و خود بسوی مدیان، جایی که مامایش بنام (یترون) در آنجا زندگی میکرد فرار نمود. بلی! (قتل و فرار) پس وقتی موسای قاتل بسوی (مدیان) جائیکه (یترون) در آنجا زنده گی می کرد فرار نمود و اما چون در عرض راه زیاد مانده شده بود، در نزد یکی مدیان بر سر یک چاه آب نشست و این بار دید که چندتن از دختران جوان چوپان می خواهند گوسفندان خویش را سیراب نمایند و اما چوپانان مرد مانع آن دختران می شوند. پس موسی بدفاع از آن دختران جوان پرداخت و مردان را پس زد و آنها توانستند گوسفندان خود را سیراب نمایند. پس وقتی دختران به منزل رسیدند، و داستان را به پدرشان یترون بازگنمودند و بوی گفتند که: یک مرد ناشناسی با اوشان کمک کرده است. یترون یکی از دختران خود بنام (صفوره) را که نسبت به خواهر دیگرش زیبا تر بود دنبال موسی میفرستد تا او را به منزل بیاورد. پس خانم صفوره که بعداً بحیث همسر موسی درآمد در حین بازگشت به منزل، در پیشاپیش آن مرد قاتل و فراری بحرکت افتاد و آن پیا مبریهود و السلام آینده دنبال او بسوی

منزل یترون روان بود. (این قسمت از داستان را تعدادی از نویسندگان رموزفهم، طوری بازتاب داده اند که موسی (ع) در همان زمان به منظره دلخواه عقبی خانم صفوره چشم دوخت و عاشق او شد، پس خداوند نیز همان زن زیبا را نصیب آن مبارک ساخت و پسری بنام (جرشون) از آنها بد دنیا آمد. (هله لوئیا!) پس بنابراین لزوم دید خدا بود که وقتی یترون درمی یا بد که موسی خواهرزاده اوست. پس یترون نه تنها موسی (ع) را بحیث چوپان خود می گمارد، بلکه همان خانم صفوره را که موسی دلباخته او شده بود بحیث همسرش در بدل هفت سال خدمت چوپانی بوی نام زد نمود و از آنها پسری بنام (جرشون) بد دنیا آمد. (والله خیرالآ زقین) قرآن. داستان گزینش آن مرد قاتل و فراری را کتاب مقدس نیز با تفصیلات یهوه پرستانه در باب سوم سفر خروج بیان داشته، و این داستان نیز پس از صدها سال در قران محمد بحیث وحی الله با زتاب یافته اما با این تفاوت که الله را در مسند خدای زنده اسرائیل قرار داده و متباقی داستان را همان گونه که در کتاب اسرا نیلیها بیان شده بازگنوده و آن همه برداشتها را کاتبان قرآن از کتاب یهودیان بحیث وحی الله نامرئی به محمد عرب وانمود ساخته اند، و پس از آن طوریکه بارها اشاره نمودیم شمشیرکشان اسلام آن را بزور شمشیر و چماق بر عجم بی خبر از این برداشت های دزدانه آن عرب جاهل تحمیل نموده اند که ما آن برداشتهای آشکار آن چهار کلاهان عرب را بطور مستند افشا خواهیم نمود، و آن سرقت آشکار تا زیان عرب ثبت تاریخ است. طوری که تاریخ جهان کنونی شاهد آن اعمال زشت آن دزدان به اصطلاح سرگرده و تازیان عرب بوده افشا خواهیم نمود. پس حال توجه نماید به ادامه آن دزدیهای آشکار کاتبان عرب از متن اولی قرآن نشان در را بطه به گزینش موسای قاتل و فراری توسط خدای زنده اسرائیل.

(روزی موسی مصروف چراندن گوسفندان پدرزن خود (یترون) در نزدیکی کوهی بنام (حوریب) بود که خداوند (یهوه) بطور ناگهان فرشته خود را در بین شعله های آتش فرستاد و از بین جنگل بر موسی ظاهر شد. موسی دید که آتش در بین بُته شعله و راست، و اما آن بُته در بین شعله های آتش قرار دارد و نمی سوزد. پس موسی با خود گفت: این عجیب است، و بسوی آتش شتافت، وقتی به آن نزدیک شد و همزمان به آن صدای خود خدا از بین آن آتش برون آمد و خطاب به موسی گفت: موسی! موسی! موسی جواب داد بلی! خدا فرمود: پیش از این نزد یک نیا، زیرا

تودرجائی ا ستاده ئی که مُقدس است. بنام (یا لوادِ مُقدَّسِ طوا) درقرآن ازان جا نام برده شده، و سپس خدای اسرائیل به موسی امر می فرماید که: لطفاً کفش ها یت را از اهایت برون آر! من خدا همان خدای اجدادِ تو ابراهیم، اسحق، و یعقوب هستم که بتوظاهرشدم! موسی چون زیاد ترسیده بود و روی خود را بنوعی پوشا ند، و اما از زیرچشم به خدای خود نگاه میکرد. پس خدا بارد یگر بوی فرمود: من خدا چون از رنج و زحمت قوم خود بنی اسرائیل در مصر آگاه هستم و بدان سبب تصمیم دا رم تا ترا بحیث پیا مبر خود بگمارم و تو آنها را ازانجا که در برده گی مصریها بسر می برند برون آوری و به سرزمین حاصل خیزی که در آن شیر و عسل جاری است برسانی، سرزمینی که در آن قبایل کنعانی، حیثی، آموری، فرازی و حوری و... زنده گی میکنند، برون آری... (بلی! شما خدای حامی اشغالگران سرزمین آن اقوام بید فاع را که هزاران سال در آن سرزمین ها زندگی میکردند برون می آوری و قوم جنایت کار خود را در آن ساکن می سازی! نفرین بر چنین عدالت خدا ئی)

کتاب مقدس یهود یان ادا مه مید هد که: پس ازان خدای زنده اسرائیل، به موسی امر فرمود که همین حالا من خدای ترا نزد فرعون مصر می فرستم تا قوم مرا از مصر برون آوری! اما موسی ازان ما موریت سر بازمی زند و این باری گوید که من توان رویا روئی را با فرعون د لیرا ندارم و من کیستم که بنی اسرائیل را از آنجا برون آورم. اما بارد گر خدای حامی اشغالگران بوی اطمینان میدهد که من با تو موسی هستم. اما بوی چنین تا کید میدارد: با ید این را تو موسی در نظر داشته باشی که وقتی بنی اسرائیل را از مصر برون آوردی در همین کوه سینا مرا عبادت کن و این کوه نشانه ما خواهد بود که من خدا ترا فرستاده ام.) نقلاً پس بنا بر این اظهارات بعدی قرآن این کلمات نیز در آن راه یافته و اما به حیث وحی الله در قرآن به محمد و انمود شده که گویا موسای یهودی با الله نا مرئی مسلما نان چنین گفت و شنود کرده، اما در کوه طور، نه در کوه سینا. (واعلم الله و آلیهوه) بنا بران ما نیز جواب این مُعمّا را از خلف تا زیان عرب و شمشیر کشان اسلام کنونی خواهیم در یافت که الله مسلمان با موسی یهودی چگونه و با کدام اطمینان چنین راز دل کرده و جملاتی را به زبان نا شناخته عربی (انی ان ربک یا موسی! فخلع نعلیک و... را بزبان گنگ خود با او گفته است؟ بد و ن آنکه کا تبان قرآن آن جملات را با استفاده از همان جملات خدای زنده اسرائیل که بوی گفته بود: یا موسی! یا موسی! تودر سرزمین مقدس

استادئی و... را وارد این تازی نامه محمد ساخته اند که، یقیناً چنان هم کردند. پس اگر خلف آن دزدان سرگردنه جوابی دارند، به اصطلاح عام دارند، داگر، دامیدان! اظهارات بعدی کتاب مقدس یهودیان از سرکشی موسی از آن مأموریت اظهار میدارد. یزا خدای اسرائیل می خواست اورا بحیث پیامبر خود بگمارد، و اما موسی از آن مأموریت سربازمی زند. پس یهوه خدای اسرا نیل به وی اطمینان میدهد که من خدا با تو خواهم بود! و بوی باردیگرتا کید میدارد که من با تو هستم و خوا هم بود! پس برو! به فرعون مصر از جانب من خدا بگو که از جانب او فرستاده شده ئی و برایش بگو که مرا خدای آجدام ابراهیم، اسحق، و یعقوب فرستاده است. (نه الله محمد) این نام جا ویدا نی من خدای اسرائیل ست و تمام نسلهای دنیا مرا به این نام می شنا سند و خواهند شناخت. (کا تبا ن قرآن نیز این گونه اطمینان ها را از جانب غیب الله پس صدها سال به محمد داده و با جملات عربی (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، يَا كَ نَعْبُدُ وَايَاكَ نَسْتَعِينُ، إِنَّ لَ لَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا) رابا استفاده از همین اطمینان خدای اسرائیل به محمد عرب اطمینان داده. اما بنا بر بیان بعدی این متن اولی قرآن، یعنی کتاب اسرائیلیهای زمان، با آنهم موسی از آن مأموریت سربازمی زند و این بار از کلالت زبان خود به خدایش بهانه می آورد که اونمی تواند با فرعون د لیر سخن گوید. (کلالت زبانی که همان خدای اسرائیل، و یا الله مسلمانان اورا بدان مَبْتَلَى ساخته است.) اما طوریکه اشاره نمودیم، خدای زنده موسی دست و آستین بر میزند و نه تنها بوی درس معجزه آفرینی را توسط عصا یش میدهد، بلکه برادرش هارون را بحیث سخن گوی وی می گمارد و پس از آن آن دو برا دران را نزد فرعون د لیر می فرستد. طوریکه قرآن کاپی نیز عین این اقدامات خدای اسرائیل را توأم با معجزه آفرینی سا حران فرعون دلیر، پس از صد ها سال به زبان عربی و منحیث وحی الله ناشناخته در آن زمان به محمد ابلاغ نموده، که گویا الله نا مرئی و نا شناخته در آن زمان تا این زمان اورا در آنجا سا کن ساخته است.) پس در قدم اول توجه نماید به متن اولی قرآن در آن موارد. (وقتی خدای اسرائیل، هارون برادر موسی را بحیث سخنگوی گماشت! آنگاه موسی بار دیگر بخدا گفت: اگر افرعون مرانه پذیرد، و به سخنان من با ورن کند که من پیا میرشما هستم، و بگوید که چگونه خدا بر تو ظاهر شد؟ پس من به او چه جواب بدهم؟ خداوند فرمود: درد ست تو چیست؟ موسی گفت: عصا یم است که گاهی بر آن تکیه

می کنم و گاهی هم برگهای درختان را برای بُزهای خود توسط آن می تکا نم! پس خدای زنده اسرا نیل بوی امر فرمود که: به انداز آن را بر روی زمین! وقتی موسی عصای خود را بر زمین انداخت و ناگهان به ما تبدیل گردید، موسی از ترس آن پا به فرار نهاد. اما خدا بوی بار دگر امر فرمود: نترس! آز دُمش بگیر! موسی آن مار را که از عصای گویا بوجود آمده بود از دُم گرفت و مار دوباره به عصا تبدیل گر دید. اما با آنهم موسای بُز دل از آن ما موریت سرباز می زند و این بار طوری که اشاره نمودیم کلاکت زبا نش را بخدا بها نه می آورد چنین میگوید: من سخن ور خوبی نیستم تا با فرعون سخن گویم. پس خدا ضمن آنکه بروی خشم گین می شود، برادرش هارون را بحیث سخنگوی وی می گمارد و بوی تا کید میدارد که توان چه که به فرعون میگوئی به برادرت موسی بگو که بزبانت بلد است، و آن را به فرعون مصر بازگوخواهد کرد. هم چنان خدا برای موسی تأکید میدارد که عصایت را نیز همراهی ببر و من خدا بتونشان خواهم داد که تودر برابر فرعون چه باید کرد.)

خروج باب چهارم. متن اولی قرآن.

خواننده گرامی! طوری که وعده نمودیم که ما این متن اولی قرآن را بحیث معیار بربرسیهای روشنگرانه خود قراردادیم تا عدالت اسلامی و یهودی را بطور درست مراعات کرده باشیم. زیرا اگر قبل از افشای متن اولی قرآن کاپی از برداشتهای کتاب اسرائیلیها، بررسی خویش رازسوره های نامرتب این قرآن انجام دهم، در آن صورت ما از اشتباهات کاتبان قرآن نسبت به متن اولی آن بی خبر خواهم ماند، و از طرف دیگر نتیجه درست از این بررسی های افشاگرانه نه خود نخواهیم گرفت. زیرا طوری که از سرا پای این گنجینه هزارداستان، هیچ یک سوره این تا زینا مه محمد از نظر زمان و مکان و همچنان از نظر لفظ و معنی در این قرآن وارونه جا بجا نشده، پس ما نمی توان آن برداشتهای دزدانه و پراکنده کاتبان آن را بطور درست و مرتب درمقا یسه به متن اولی آن بر ملا سازیم. طوری که قرآن محمد هیمین داستان موسی و فرعون و... را اشتباها در چندین سوره مکی و مدنی بطور نامرتب و بدون ارتباط تکرار و تکرار نموده، و همچنان این قرآن سردرگم، همین داستان معجزه آفرینی آن مرد آفسا نوی را با فرعون مصر، قبل از آنکه از داستان تولد موسی کدام اشا راتی داشته باشد، و او را همانگونه قبل از تولدش به مصر فرستاده و با فرعون دلیر درگیر ساخته و... که ما آن پراکنده گی این قرآن

چون پسرپیش از پدر را در همین داستان اواز خود همین قرآن دانستیم. درحالیکه در متن اولی این تازی نام محمد، اولاً از ازدواج ما در ویدر موسی بیان شده و سپس به تولد و سفر دریائی وی در شیرخوارگی پرداخته، و پس از آن بطور مرتب، به داستانهای بعدی پرداخته است. اما قرآن گویا کامل و بدون کجی، نه تنها آن داستان مرتب را بگونه پراکنده بیان داشته، بلکه سوره های مدنی را بر سوره های مکی مقدم دانسته و در اولین سوره مکی با جملات (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ لَقْحٍ... را در اختیار محمد قرار داده، و طوری وانمود ساخته که گویا الله آن مرد عرب جا هل را از همان آوان بی سواد دریا فته است. زیرا این مرد زرنگ در جواب گویا فرشته وحیی از کلمه عربی (ما آنه بقا رء) استفاده کرده و معنی آن این است که: من این اقرء را خوانده نمی توانم) درحالیکه آن عرب زرنگ از ابتدا با سواد بوده و از فیض همسرش یک تجار معروف زمان گردید. اما کاتبان جاهل قرآنش برخلاف آن در دومین سوره مدنی با جملات عربی (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي.... را در این قرآن کاپی و وارونه جا بجا ساخته اند، که پراکنده گی قرآن را بوضاحت نشان میدهد. پس ما به حرف اولی خود برگشته و آن این است که با این سردرگمی این تازینا مه هرگز نخواهیم توانست که آن داستانی منظم و مرتب کتاب یهودیان را به آسانی در مقایسه با این قرآن و وارونه و سردرگم بطور مرتب زیر بررسی افشاگرانه خود قرار دهیم. پس قبل از اینکه ما به بررسی های خود طبق همان قرار اولی خویش که: اصل را باید بر فرع مقدم دانست و تحقیقات افشاگرانه خود را طوری انجام بدهیم که متن اولی آن، یعنی تورات موسی را اصل قرار داده و آن اصل را با این فرع مقایسه باید نمود. پس بنا بر همان اصل علمی و منطقی، اولاً باید داستان مرتب کتب یهود و نصارا که بحیث متن اولی این قرآن کاپی و پراکنده ثابت شده، و تا اینجا ما آن را بدانگونه انجام دادیم، روی دست گرفت، و پس از آن طبق گذشته از آیات پراکنده این قرآن از سوره های نامرتب آن، بر بررسی های خود را تاجائی مرتب بایده ساخت. پس برای ثبوت اینکه برآستی این قرآن گویا روان و بدون کجی، از دم قبضه فرموده، توجه شما خواننده عزیز و جهان اسلام را در همین داستان موسی و هارون، فرعون مصر و قوم بنی اسرائیل و... در مقایسه با این قرآن پراکنده و رونوشت از آن جلب میدارم. زیرا طوری که اشاره نمودیم، این قرآن و وارونه موسی را برخلاف

متن اولی خود پیش از تولد اش در سوره ئی نا مرتب این تازینامه و حتی در ابتدای آن، همراه با بنی اسرا نیل به صحرای سینا فرستاده و توسط عصا یش آنهارا گویا از دریای سرخ عبور داده و پس از آن در سوره جدا گانه توسط الله به آن قوم تشنه لب بنی اسرائیل آب از سخره سنگ برون آورده، و ده ها مطالب پیش از تولد آن مرداً ساطیری را بحیث وحی الله به محمد ابلاغ داشته است. پس اجازه دهید تا یک مطلب نهایت باریک دیگری را چون پلِ صراط در این تازینا مه تاکنون افشا نشده، و ما آن را در این حقایق تلخ خود، آن هم پس از دقیقاً هزار و چهار صد و یک سال افشامی نمائیم. مثال آن همین آیات و ارونه قرآن است که از نظر تقسیم بندی سوره های ۱۴ گانه آن دارای چنین پراکنده گی بوده و حتی زمان و مکان آن آیات در آن سوره ها از نظر دست یا بی محمد، به آنها یکسان نبوده طوری که اندکی پیش بدان نواقص اشاره نمودیم که آیات مکی آن می باید در قسمت اول قرآن جابجا میشد، و برخلاف آن آیات مدنی قرآن در اخیر آن، و علاوه بر آن تعداد آیات هر سوره نیز در نظر گرفته نشده تا در ریف خود قرار گیرند. به هر حال! از این قرآن سردرگم همان انتظار می رود. پس در آن راستا بدان به مطلب باریک و مورد نظر خود می پردازیم و آن این است که، چگونه کاتبان قرآن آن را چون از کتب یهود و نصارا آموخته اند، همانگونه با مهارت شیطانی خویش شماره آیات قرآنشان را نیز این اعراب جا هل از فیض نویسنده گان همان کتب یهود و نصارا، در ختم هر آیه از قرآنشان شماره گذاشته، و آیات این تازینا مه محمد را چون آیات تورات و انجیل شمارش نموده اند. بطور مثال: یهود یان آیات کتب خویش را توأم با فصل و باب آنها چنین معرفی داشته اند: پیدایش باب ۲۲: ۱۲ و ۱۳. یعنی: مطلب مورد نظر در باب ۲۲ و آیات ۱۲ و ۱۳ کتاب پیدایش بوده است. یا انجیل متی ۲۵: ۲۷ تا ۳۲. یعنی مطلب مورد نظر در باب ۲۵ و آیات ۲۷ تا ۳۲ انجیل متی بوده و این دو مثال تمام کتب گویا کافران از نظر مسلمانان بوده و ما به مثالهای دیگری که کاتبان قرآن از آنها در سراسر قرآنشان استفاده برده و سوره های قرآن شان را حسب شماره ۱، ۲، ۳ شمارش کرده، و همه میدانند که این تقلیدی از کتب یهود و نصارا بوده. اما نا گفته نباید گذاشت که آن جاهلان عرب این آموزش را بطور ناقص در قرآن خویش چنین نوشته اند. بگونه مثال: (نوشته اند که: این مطلب قبلاً در رکوع سوم، سوره ۸ بیان شده و یا به این مطلب در رکوع سوم، سوره فلان و فلان، مراجعه

نمائید، و یا لب، لب، لب... رکوع چهارم، سوره بقره و... و... پس خواننده قرآن گویا روان و بدون کجی باید به مطلب مورد نظر خود، پس از دریافت شماره رکوع در سوره مذکور مراجعه نماید، و پس از آن اگر بتواند، بدان آیه مورد نظرش دست یابد، و یا به پارسی از پارهای ۳۰ گانه که آن نیز به چهار قسمت بنام (ربع) اول، دوم، سوم و چهارم تقسیم بندی شده، و یقیناً دست اندرکاران جامع الکلمات این قرآن کجدار و مریز عامل آن اند. پس خواننده مسلماً عزیز را این قرآن اساطیر اولین دنبال مطلب مورد نظرش از آن چهار قسمت سرگردان ساخته، اما شیعیان عزیز کمال کرده اند و این کلام الله را پاره پاره ساخته و از آن سی پاره پاره چندین پاره کوچک تقسیم نموده و قرآن کامل را با پاره های جدا گانه دریده اند. در حالی که اگر بکارگردان گویا اولی این قرآن پاره، پاره، توسط خردمندان زمان مشوره دوستانه داده می شد، و یا خود الله کاتبان عرب جاهل را به اهدانا الصراط المستقیم دعوت می نمود. چنین اتفاقی در این قرآن پراکنده صورت نمی گرفت. اما حال خیلی دیر است. پس باید قبول نمود که ما را در مطالب مورد نظر خویش، در رکوع چند، و چند سرگردان ساخته و هیچ شکایتی را از الله سبحانه و تعالی، چون اونیز غائب است نداریم، و همچنان از زنده گی کاتبان جاهل قرآن نیز چون زیاده از هزار و چهار صد سال گذشته و یقیناً خود آنها نیز مُرده اند، کدام سوالی نداریم. امامت سفا نه آن مرده گان چنین است. آنها مات ناروائی را علیه الله (ج) در قرآن خود ساخته خویش وارد ساخته و او را یک خدای مختلف المزاج و انمود ساخته اند. (استغفر الله) پس به شمشیر کشان امروز اسلام، با اینکه این توصیه ما برای شان، چون همین ابراز حقایق تلخ است. پس به خلف آنها احترام می نویسیم که خالق لایزال ما آنها و اینها را هدایت کند تا حق را بشنوند و بدان عمل کنند، و از این پراکنده گی قرآنشان در همین داستان موسی در مقایسه با متن مرتب اولی ان باید معذرت خواهی نمایند، و شما خواننده خردمند این پراکنده گی را در نظر داشته باشید، که ما کدام اتهامی را بر آنها وارد نساختیم.

خواننده عزیز! شما داستان ازدواج پدر و مادر گمنام موسی (ع) را که ما از باب دوم سفر خروج آغا ز نمودیم تا باب چهارم کتاب خروج آن داستان را توأم با گزینش و درس های مُعجزه آفرینی موسی فراری و قاتل از نظر کتاب اسرا نیلیها توسط همان خدای زنده اسرائیل دانستید، که چگونه او را یا موسی! یا موسی! صدا می

زد و پس از آن همان خدای کارآ زموده اسرائیلی عصای اورابه ما رتبدیل کرد و موسی از آن می ترسید، طوریکه خدای اسرائیل بوی گفته بود بود که: نترس از دشمن بگیر، و پس از آن کتاب دست نویس یهودیان در آیات ۱۸ تا ۳۱ همان باب چهارم کتاب سفر خروج، موسی و برادرش هارون را نزد فرعون می فرستد و... اما این رانیز در پرداشته با شید که متا سفانه کا تبان عرب تبارقرآن از آن داستان منظم استفاده ناروانموده، و از جاهای مختلف، حتی طوریکه ما نوشتیم، قرآن از تولد موسی آن داستان را پس از صدها سال آغاز کرده و به کجا و کجا رسانده، و بلاخره کا تبان قرآن، آن برداشتهای دزدانه خویش را منحصی وحی الله به محمد عرب وانمود ساخته اند، که ما آن همه را در همین قسمت از بررسی های خویش نیز خواهیم خواند. اما اکنون به ادا مه آن از متباقی داستان فرار موسی از منزل پدر خوانده اش فرعون، خوا هیم نوشت که چگونه خدای اسرائیل اورابه مدیان فرار میدهد و باز چگونه اورادربین آتش بحیث پیا میرخود می گمارد. اما اینکه پس از آن به موسی از نظر قرآن چه اتفاقی خواهد افتاد، ما از برداشتهای پراکنده کا تبان رهزن آن گویا کلام الله بطور مستند خواهیم دانست. پس در قدم اول توجه نمائید، به متن اولی قرآن در آن موارد.

(موسی به مصر باز میگردد) عنوان از آیات ۱۸ تا ۳۱ باب ۴ سفر خروج است و اما قبل از آنکه موسی و هارون نزد فرعون مُشرف گردند، خدای اسرائیل میخواهد آنها را خسته نماید تا از یکطرف خسته شده نزد فرعون حضور یابند، و از جانبی آن قطع گوشت اضافی را از سر ذکر آنها بحیث سنت ابراهیمی به نسلهای آینده یهودیان و مسلمانان عزیز به میراث بگذارد. بنا بر آن خود خدا سر دگر موسی (ع) را در همان آوان قطع می نماید. اما اینکه چگونه از کتاب مقدس یهودیان خواهیم دانست که قرآن مسلمانان نیز آن را بحیث یک سنت ابراهیمی بالای مردان و حتی زنان مسلمان عملی می نمایند، و علمای اسلام نیز، از جمله: آقای عبدالستار (سیرت) و آقای فضل غنی (مجددی) و دیگران به آن قطع گوشت اضافی مردان و حتی زنان همواره تأکید میدارند. اما در مورد قطع آن گوشت اضافی از فرج زنان کدام معلومات خاص نمی دهند، که چگونه و یا توسط سنگ و یا تیغ بر آن ذکر مردان بریده خواهد شد. ما از جزئیات آن شما خواننده گرامی را بدان عمل کرد خدای اسرائیل در آن مورد، پس از زیاده از هزاران سال اطلاع خواهیم داد، که خدا موسی را چگونه توسط

سنگ تیز ختنه فرموده است. توجه نمائید.

(موسی و هارون قبل از رفتن شان نزد فرعون تصمیم می گیرند تا به مصر بروند، اما موسی می خواست قبل از آن نزد زن و فرزندان خود به مدیان برود تا از احوال آنها جویا شود. پس وقتی او پس از دیدار بسته گان خود سرزمین مدیان را ترک نمود. خداوند به او گفت: حال به مصر برو، و آن کسا نیکه میخواستند ترا بکشند زنده نیستند. (منظور خدا فرعون و وارثین ان مقتول مصری بوده.) پس موسی و هارون همراه با خانواده شان با خاطر آرام رهسپار مصر شدند. اما خداوند در بین راه بر موسی ظاهر شد و او را به مرگ تهدید کرد و بوی گفت: تو چرا خود و پسرت (جرشون) را ختنه نکردی؟ پس صفوره همسر موسی (ع) سنگ تیزی را برداشت و شوهرش موسی را ختنه نمود و پوست اضافی سر ذکر آنها را در حضور جلوشوهرش موسی (ع) انداخت و گفت: توبه سبب ختنه نکردن خود و پسرت نزد یک بود ما را به کشتن دهی! پس وقتی موسی ختنه شد، خدا نیز از کشتن بنی اسرائیل منصرف شد، و پس از آن او را همراه برادرش هارون نزد فرمصرفرستاد. اما کتاب مقدس در مورد ختنه هارون چیزی نفرموده است.

(موسی و هارون در دربار فرعون) عنوان بعدی باب پنجم سفر خروج است و ما از آن در آن مورد بطور خلاصه چنین میخوانیم: وقتی موسی و هارون نزد فرعون رفتند و بوی گفتند: ما از جانب خدای اسرائیل آمدیم و پیاپی برای تواز جانب او آوردیم، و او میفرماید که قوم مرا را کُن تا به صحرای سینا بروند و مرا در آنجا عبادت کنند! فرعون در جواب آنها گفت: خدای شما کیست که من به حرفهای او گوش بدهم و بنی اسرائیل را آزاد سازم! من خدای شما را نمی شناسم و بنی اسرائیل را نیزرها نمی کنم. (آفرین به فرعون دلیر) گرچه موسی و هارون زیاد اسرارورزیدند که خدای عبرانیها ما را فرستاده و او خدای اجداد ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. اما فرعون دلیر همانگونه به او جواب داد و گفت: بروید دنبال کارتان و هرگز برنگردید، و پس از آن بود که فرعون به ناظران خود بچیث یک خدای مصری امر فرمود که بعد از این اسرائیلیها را برای تهیه خشت آماده ساخته و گاه را نیز خودشان باید تهیه نمایند. پس موسی و هارون با دست خالی از مصر بازگشتند و نزد خدا از وی شکایت کردند، و خطاب به خدا چنین گفتند: خداوند! تو چرا قوم خود را با سختیها مواجه میکنی! آیا برای همین ما را فرستادی! ازوقی که ما پیغام ترابه فرعون رسا

ندیم و از آن به بعد بر قوم اسرائیل ظلم بیشتری کند و توهم به دادشان نمی رسی! اما خدا بموسی میفرماید: اکنون خواهی دید که من خدا با فرعون چه میکنم! من اورا چنان فشار خواهم داد که نه تنها قوم مرا به رضایت خود رها کند، بلکه من خدا ایشان را به زور از آنجا برون خواهم آورد. من همان خدائی هستم که برای ابراهیم، اسحق و یعقوب ظاهر شدم همان خدای قادر و توانا هستم! من با بنی اسرائیل عهد بسته ام تا آنها را به سرزمین کنعان برسانم و آن سرزمین را برای شان تسلیم خواهم داد. من خدا ناله های قوم خود را در مصر بگویش خود شنیده ام. پس من چنان معجزاتی را به فرعون مصر ظاهر خواهم ساخت تا خودش را ضربه خورج قوم اسرائیل گردد.) خلاصه شده از باب ۵ و ۶. اما نویسنده خالق شناس، باردگر تا نئید میدارد که این همان زور آزمائی خدای اسرائیل با فرعون مصر است که پس از صدها سال غیب الله مسلمانان آن زور آزمائی را روی دست می گیرد و عین آن بلاها را از بلادانی آسمانی خود بر سر زمین مصر میفرستد که ما به آن داستان قرآنی نیز، که با استفاده از همین داستان خدای اسرائیل در آن راه یافته خواهیم پرداخت که غیب الله می خواست فرعون را سالها پس از آن عمل کرد خدای اسرائیل، گویا ضربه خورج بنی اسرائیل ساخته، در حالی که جناب یهوه علیه السلام به موقع لازم فرعون مصر را به اصطلاح خودش به زانو در آورده بود. اما الله سبحانه پس از آن عمل انجام شده از نظر تاریخ به آن قدرت نمائی خود اقدام فرموده است. پس ما جواب این معما را نیز از علمای جهان اسلام و مفسرین قرآن می خواهیم، و اما از بلا آفرینی یهوه خدای اسرائیل از کتاب سفر خروج همین اکنون خواهیم دانست، و بعداً به بلا آفرینی الله خواهیم پرداخت که شاید هم بنی اسرائیل در آن زمان، طوریکه بارها اشاره نمودیم در سرزمین کنعان دفن شده باشند، و این یکی از جوابهای ما به شمشیر کشان اسلام و قرآن خواهد بود. پس این شما خواننده گرامی، و این هم آخرین قدرت نمائی خدای اسرائیل با فرعون دلیر مصر از باب ۷ تا باب ۱۱ همین کتاب اسرائیلیها که به نام موسی و هارون در برابر فرعون مصر آنجا مید، و اما شوربختا این نامی نیز نه کلمه به کلمه پس از صدها سال در قرآن محمد بحیث وحی الله نامرئی بازتاب یافته است.

(دستور خداوند (یهوه خدای اسرائیل) به موسی، عنوان باب هفتم کتاب سفر است و خدا قبل از بلا آفرینی خود به سرزمین مصر، به موسی توصیه می نماید که پیغام

اورا بقوم اسرائیل برساند و پس از آن برای وی تأئید میدارد که به فرعون بگوید که او، و برادرش فرستاده وی اند و با ید قوم اسرائیل را اجازه خروج بدهد. اما موسی بار دیگر بها نه جوئی نموده و از آن سفرسربازمی زند، ولی خدا موضوع را جدی گرفته به موسی اطمینان میدهد که مصری ها خواهند دانست که تو موسی از جانب من خدای قا دروتوانا فرستاده شده ئی و تونباید از فرعون ترسید و روزی اورا من خدا به زانو خواهد در آورد. پس خدا به موسی توصیه میدارد که زیاده از این بهانه جوئی نکند و به هارون در آن مورد نیز هدایت میدهد که قبل از برادرش موسی، او با ید در برا بر فرعون معجزه افرینی نما ید: وقتی موسی و هارون بار دیگر نزد فرعون مصر رفتند، خداوند به آنها امر می فرماید که حال هارون عصای خود را در حضور فرعون بر زمین اندازد و آن مار خواهد شد. (زیرا موسی در زمان قدرت نمائی خدای اسرائیل از مار ترسیده بود و او برایش گفته بود که از دُمش بگیر. پس وقتی این بار عصای هارون به مار تبدیل گردید و همزمان به آن حکیمان و جا دوگران فرعون نیز چنان کردند، و لی ما ربزرگ هارون، مارهای آن جا دوگران را بلعید، و اما با آنهم دل پاد شاه مصر همانگونه که خداوند گفته بود سخت ما ندوبه سخنان موسی و هارون گوش نداد تا بنی اسرائیل را اجازه خروج بدهد. پس این بار خداوند به موسی فرمود: میدانم که فرعون هنوز هم حا ضر نیست تا قوم مرا رها کند، پس من خدا بلای خون را بر سر زمین مصر نازل می کنم و آن این است که فردا تو موسی عصایت را بردار و بر آب رود نیل بزن تا تمام آب آن بخون تبدیل گردد و تمام ماهیان را بکشند، و حتی هیچ فرد مصری از آن یک جُرعه نتوانند بنو شد، و به هارون بگو که اونیز عصای خود را بر تمام رودخانه ها و چشمه ها، جویها و حوضهای مصر دراز کند تا آب آنها نیز به خون تبدیل گردد و حتی آبهای داخل کوزه های مصریها بی گزند نمانند.) نقلاً اما با آن همه خون افرینی خدا توسط عصای موسی و هارون، چون خود خدای فرعون را همانگونه سخت ساخته بود، هیچ کدام تا تیری بر فرعون د لیر نگذاشت. پس خدا یک هفته مُنتظر ماند، و پس از آن اقدام به فرستادن بلاهای گوناگونی چون (بلائی پشه، بلائی مگس، بلائی طاغون، بلائی دَمَل، بلائی تگرگ، بلائی مَلخ، بلائی تاریکی و بلاهای گوناگونی دیگری را بر سر زمین مصر فرستاد و اما باز هم همانگونه دل فرعون سخت ماند که خود خدا آن را چنان ساخته بود. تا بالاخره خدا مرگ تمام پسران ارشد مصریها را اعلام داشت اما آن

بلاآفرینی نیز کدام تأثیری بر فرعون نگذاشت، و خدا پس از آن مرگ پسران ارشد خود فرعون را اعلام میدارد و او را به اصطلاح خود بزا نودرمی آورد، و همان بود که فرعون از ناگزیری خود موسی و هارون را در نیمه شب نزد خودمی طلبید و به آنها چنین می گفت: بروید! هر چه زود تر از سرزمین مصر برون روید و بنی اسرائیل را نیز با خود ببرید، و همانگونه که خدای تان خواسته بود بوی عبادت کنید. زیرا اها لی مصر نیز اصرار دارند تا هر چه زود تر بروید و گم شوید، ولی فراموش نکنید که به من فرعون نیز دعا کنید. پس بنا بر آن امر بود که قوم اسرائیل تگاره های پُر از خمیری مایه شان را درون پارچه های پیچی دند و بردوش خویش بستند و همانطوریکه خدا بموسی گفته بود فرعون را بزا نودر آورد، و حتی بنی اسرائیل نیز مصریها را مطابق به پلان خدا، غارت خواهند کرد و آن بدانگونه که از همسایه های مصری خویش لبا سهای قیمتی، طلا و نقره را که خود خدایی اسرائیل را بنا بر اظهارات بی شرمانه خودش در نظر مصریها محترم شمرد، تا هر چه را از آنها بخواهند برای بنی اسرائیل به امانت بدهند. اما آنه را با خود ببرند. پس توجه نماید بدین اظهارات خدا در آن مورد: من خدا قلب مصریها را چنان نرم می سازم که چه شما بنی اسرائیل از آنها به امانت بخواهید، دریغ نکنند و به شما بدهند. پس توموسی به اوشان بگو که هر آنچه که می خواهند از آنها به امانت بگیرند، ولی در حین خروج شان صبحگاهان از مصر، آن همه را با خود بردارند، و بدانگونه ثروت مصریها را با خود به سرزمین کنعان به غارت ببرید. (این اظهارات غارت گرانه خدا از باب ۶ تا ۱۲ کتاب خروج یهودیان خلاصه شده، و به متن اصلی آن اگر لازم دانید، شما خواننده گرامی خواهید پرداخت. اما ناگفته نماند که از نظر نویسنده حقایق تلخ، همان طلا و نقره دزدی شده از مصریها بود که در صحرای سینا بحیث خدای گوساله درآمدند و بلاخره حق بجای خود قرار گرفت و بحیث گوساله طلائی در مسند همین خدائی اسرائیل قرار گرفت، و شمارا ما را با ادای (هله لونیای) در جریان قرار خواهیم داد. پس ما نیز یک جمله عربی دیگری از قرآن مسلمانان (وجاء الحق و ذهق البلبل، ان الباطل کاذهوقاً) نوشته و آن را اصلاً ناشی از عدالت خالق لا یزال خویش دانسته، و نه ناشی از وحی غیب الله عرب. زیرا آیه الله که ظاهراً خود او چنین سرقتهای حرام دانسته و عدالت را بین انسانهای روی زمین گویا تا مین فرموده. اما در باطن بین بنده گانش بنا م ها و فرقه های مختلف ترقه افگنی

نموده اند. پس ما نیز این بحث را خاتمه داده و به بررسی های بعدی خود که آن مطالب نیز توسط کاتبان عرب تبار آن همانگونه در آن راه یافته و حتی از بلا آفرینی خدای اسرا ئیل از کتاب یهودیان بهره برده اند. اما برخلاف امر قرآنی نشان که دزدی را حرام دانسته، ولی آن دزدان سرگرد نه بدان سرقت کلام الله دست یافتند، و علاوه بر آن طوری که اشاره نمودیم، از کلام اولی الله از اینجا دزدیده اند، و ما نیز بنا بر امر الله بدان دزدان کلام الله لعنت فرستاده و آن را افشا میداریم. زیرا آن کاتبان قرآن بودند که مطالب کتاب یهودیان را از اینجا به غارت برده و بطور بی شرمانه بحیث وحی غیب الله (ج) به محمد عرب وانمود ساخته اند، و پس از آن همان تازیان عرب آن را به زور شمشیر و چماق بر عجم بی دفاع تحمیل نموده اند. (سفر خروج قوم اسرائیل از مصر، مُقرات عید بُسح، وقف نخست زادگان بنی اسرائیل برای خدای اسرائیل، مراسم عید فطیر (که اغلب عید فطر) مسلمانان خواهد بود. همه عناوین بعدی با ب ۱۳ کتاب پیدایش بوده و پس از آن، عنوان دیگری با جملات (ابروآتش) به نظر میرسد و مطالب آن همه عناوین نیز بنوعی در قرآن محمد راه یافته، و اما چون اکثر مسلمانان از این متن اول قرآنی نشان تا جایی میدانند، بناً ما از افشای بیشتر آنها صرف نظر کرده، و تنها از سفر آن قوم آواره در بین ابروآتش نقل خواهیم نمود که بنا بر بیان کتاب اسرائیلیها در طی چهل سال طول کشید، که ما پس از صدها سال در آستانه افشای آن سفر مرگبار قرار داریم. اما کاتبان رهن کلام الله نیز از بین همان ابروآتش را، از همین قسمت کتاب یهودیان استفاده نا جا یزبرده که ما متن او قرآنی نشان را از باب دوم سفر خروج، اندکی پیش نقل نمودیم، و هم چنان از داستان تولد موسی نیز، از باب ۱۲ چهاردهم سفر خروج، تا اینجا بطور مرتب و منظم دانستیم، ولی متأسفانه قرآن وارونه و سردرگم آن همه را چون از هر چمنی، از زمین و آسمان آن داستان را گزوپل کرده، و حتی آن همه را چون فرزند پیش از پدر، بازگوفرموده و همان گونه موسی (ع) را پیش از تولدش به صحرای سینا و کوه طور فرستاده و همانگونه او را پیش از تولدش با ساحران فرعون روبرو ساخته و همچنان با دهها آزمایشات دیگری... چون ریسمان بازی و مبارزاتی و... روبرو ساخته، اما بلاخره عقل الله سبحانه و تعالی بر سرش آمده و در کلام و آرونه عربی خود به وی در آخرین سوره های نامرتب تا زینامه محمد از نظر زمان و مکان به مادر آن مرد اساطیری، در سوره کاملاً جداگانه دیگری بنام

طه وحی فرموده و در آنجا چون خینه پس از عید به ما در گمنام وی با جملات (قُلْ اوحیه الیّ) ابلاغ شده، که بنا بر کلام اولی این الله دا نا و بینا، پسری نام و نشانش را پس از آن همه کارنا مه های اسا طیری وی که تا کنون از نظرمان اولی این قرآن در شکم ما درش بوده و حتی ان را کسی موسی بروی نگذاشته، راهی دریا نیل ساخته است. پس آن همه و همه اظها رات به اصطلاح، پیش ازید رقرآن را، ما در همین قسمت از بررسی های افشا گرانه خود از ناگفته های حقایق تلخ و قرآن کا مل خویش خواهیم دا نست که چگونه دست اندر کاران آن قرآن اسا طیرالاولین با نهایت دیده درائی نویسنده گان آن برخلاف متن اولی و دست نویس اسرا ئیلیها، که ما اند کی پیش از آن بطور مرتب نقل نمودیم، بازگونموده اند، و آن را یک قرآن گویا روان، بدون عیب، و بدون کجی، و ناشی از وحی الله عالم الغیب و انمود ساخته اند، که اصلاً نباید در غیاب الله با آن اوصافش با چنین سردرگمی در کلام وی می نوشتند، و همان گونه پیا مبرش را نیز پیش از تولدش به ریسمان بازی و ما ربازی و... نزد فرعون می فرستند. طوریکه ما آن فرزند پیش ازید را از متن قرآناش ن بزبان عربی، وزیر عنوان ذیل معرفی میدا ریم، و هیچ کدام از شمشیرکشان اسلام به ما ا یرا دم گرفته نمی توانند.

قرآن و برداشتهای وارونه اش نسبت بمتن اولی آن در مورد موسی.

خواننده گرامی! طوریکه تا اینجا ثابت ساختیم، کاتبان قرآن هر مطلب و یا موضوعی را که اصلاً از کتب قبلی یهود و نصارا برداشت نموده اند. اما متأسفانه نتوانستند آن را همانگونه بطور مرتب و اما نت داری، در قرآناش بازتاب دهند. دلیل آن از یکطرف عدم آگاهی کامل آن اعراب جاهل از جزئیات آن کتب بوده، و در عین زمان بعضی از مطالب کتاب یهودیان از نظر اعتقادی با مناسبات و فرهنگ عرب جاهل سازگار نبوده اند و چهارکلاهان عرب آن قسمت ها را کتمان نموده و یا بطور وارونه در قرآناش بازتاب داده اند. اما در عین حال چون هدف بنیان گذار اسلام خوش خدمتی به همان یهود و نصارا بوده و آنها را ظاهراً اهل کتاب دانسته تا آئین جدید خود را بر مبنی آئین یهود تهداب گذاری نماید. بناً با استفاده از نام و نشان سران آن دین مربوط به یهودیان، چون ابراهیم، اسحق، یعقوب اسرا ئیل، و همچنان از نام داوود و فرزندش سلیمان، یوسف، پسری یعقوب، شوهر مریم و همچنان از نام

چند تن از یهودیان دگر بهره برداری نمایند و آن همه را او رد قرآن خود ساخته خویش ساخته، حتی در آن دام پروری، یهودیان را نسبت به تمام جهان، بشمول مسلمانان تازه به اسلام رسیده عرب، فضیلت بیشتر قایل شده و حتی بعضی از سوره های قرآن خود را به نامهای آنها نام گذاری نموده است. بطور مثال: سوره آل عمران یکی از آن به اصطلاح ما ست مالی های محمد به یهودیان است که چون سوره یوسف، یونس، هود و دیگر سوره های تازینامه خود نام گذاری نموده، و اما شوربختانه برخلاف متن اولی قرآن، شخص گمنامی را بنام (عمران) پدر موسی و انمود ساخته، در حالیکه پدر موسی همان کاهن یهودی گمنامی است که او را کتاب سفر خروج و متن اولی این قرآن در جملاتی بنام (مردی از قبیله لای با یکی از زنان آن قبیله ازدواج نمود، و از آنها یک پسر زیبا بنام (جرشون) بدنیا آمد... یادمانی نموده است. اما در این کلام دوم الله از نظر خود قرآن، نه نام خود موسی را میداند، و نه نام پدر و مادرش را و حتی نام او را آن والدین گمنام موسی بنا بر متن اولی قرآن که (موسی) است نگذاشته، و او همان دختر فرعون بود که نام او را (موسی) گذاشت و معنی آن را (از آب برون آمده) تعبیر شده بود. اما کاتبان جاهل قرآن در آیه ۳۳ سوره آل عمران با جملات عربی: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ. نوشته اند. اما در تفسیر آن برای برون آن اشتباه خویش نوشته اند که: بلی! در بنی اسرائیل دوتن بنا مهای (عمران) در قرآن و انمود شده، یکی را پدر موسی و دیگری پدر مریم، ما در مسیح و انمود ساخته است.) نقل از متن و تفسیر آیه فوق.

در رابطه به خوش خدمتی محمد عرب، به یهود و نصارا چندان گسترده نبوده، و تنها ناف دوتن از سرا یهود را به اصطلاح عام چرب کرده و یا به عبارت دگر بر سرشان روغن مالیده اند تا اگر یهودیان دگر به آئین نو بنیاد اسلام نو بنیاد محمد دل گرمی پیدا کنند. بهر حال! از اینکه از موضع اصلی دور نرویم. لازم است تا برداشتهای نامرتب آن جاهلان عرب در این قرآن و وارونه شان نسبت کتاب سفر خروج اسرائیلیها در مورد داستان تولد و گزینش موسی به پیا مبری و.... پرداخته تا بدانیم که چه تفاوتها و سردرگمی های بین متن اول و دوم کلام الله (ج) که خود قرآن مدعی آن بوده بنظر خواهد رسید. توجه نمائید.

اولین برداشت وارونه کاتبان جاهل و عرب تبار قرآن در آیات ۵۱ تا ۷۳ سوره بقره

بنظر میرسد، و اما شوربختا نه از نظر ترتیب نا درست سورهای آن، با اینکه آن جاهلان آن را ذَا لِكَ الْكِتَابِ لَارِيْبَ فِيهِ، وانمود ساختند، ولی متأسفانه یک عیب بزرگی در آن دیده می‌شود، و آن این است که مطالب آن آیات مبارک، طوریکه قبلاً یادآوری نمودیم قبل از تولد موسی در این قرآن گویا لَارِيْبَ فِيهِ با زگوشده و ما همین اکنون آن همه را بگونه مُشْت نمونه خروار افشا می‌داریم که نه تنها پیش از تولد موسی بیان گردیده اند، بلکه با پراکندگی فراوانی نسبت به متن اولی آن، کتاب یهودیان بازتاب یافته. درحالی‌که خواننده عزیزمان در نظر دارد که ما از متن اولی این قرآن وارونه آن همه داستانهایی مربوط به موسی را ما از ادعای مردی از قبیله (لاوی و بنادختری از آن قبیله) آغاز نمودیم و تا تولد وزنده‌گی و مرگ آن مرد اساطیری بطور مرتب نقل نمودیم، و حتی دریا فتنیم که چگونه پس از درسهای مُعْجَزَه آفرینی توسط خدای زنده اسرائیل همراه با برادرش هارون از مصر بدر بار فرعون مصر رسید و بعداً با اوشان تا سرزمین کنعان و مرگ نابهنگام او همراه بوده است. اما اینکه قرآن گویا راست و بدون کجی که نویسنده گان آن مدعی (لاریب فیهِ) آن شده اند، آن داستان مرتب و منظم کتاب یهودیان را به اصطلاح از کجا گزینش کرده از متن و ترجمه آیات ذیل همین قرآن وارونه بطور خلاصه خواهیم دانست که چگونه اوراکا تیان سوسمار خوار آن قبل از تولد و سفر دریائی اش با جملات عربی: (وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهَا وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ) در آیه ۵۱ سوره دوم مدنی بنام بقره و یا سوره گاو، بازتاب داده اند، و حتی الله سبحانه و تعالی را با موسای ناتولده در این قرآن وارونه خویش در کوه طور آشنا ساختند، و وعده ملاقات غیبی الله را در آن کوه ناشناخته طور با وی قرار گذاشته اند، که نه تنها آنکه این مهمان ناتولده شده الله (ج) تولد نیافته بلکه اصلاً تا کنون از مصر برون نیامده و سفر چهل ساله اش را تا کنون بسوی کنعان آغاز نکرده تا بدان کوه برسد. همچنان عین این برداشت ناقص و حتی پیش از تولد موسی در قرآن وارونه، در رابطه گوساله پرستی قوم اسرائیل بازتاب یافته و آن داستان رانیز این قرآن کاپی در آیه ۵۴ همین سوره گاو و با جملات عربی (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أِنَّ كُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِالَّتِي خَلَقْتُمْ فِيهَا أَنْفُسَكُمْ... پس از صد ها سال بیان داشته و به موسای ناتولده شده و ناتولده فرموده که قوم اسرائیل که تورهبری آنها را بدوش داری بر نفسهای خود ظلم کردند و گوساله طلائی را بحیث خدای خویش

پذیرفتند. درحالی که آن گوساله مبارک از نظر همان کتاب مقدس که بحیث متن اولی همین قرآن کاپی از آن بشمار رفته و از همان طلا و نقره مصریها ساخته شده بود که در حین خروج آن قوم غارتگر از مصریها و به هدایت خدای اسرائیل دزدیده بودند، و پس از آن این قرآن وارونه دلیل آن گوساله پرستی را روی دست گرفته و پس از آن در مورد خوراکی های آسمانی بنام ما نده برای آن قوم غارتگر با سرا فگنده پرست بیان داشته و در آن آیات از جانب الله خطاب به آن غارتگران با سرا فگنده گی در قرآن محمد امر شده که بخورید از روزی حلال!!!. اما این قرآن جامع الکمالات اضافه نموده و ما آن سرقت آشکارا افشا خواهیم نمود، و جمله عربی (أَكْبِرَ لِعَجَلٍ) رانیز بران علاوه خواهیم ساخت. اما این قرآن وارونه در مورد آن زمین خواری توسط قوم اسرائیل، بهانه تراشیده و فرموده که آنها چون آن مائده آسمانی را که تنها برفک و برنجک بیش بود برای فردای خود ذخیره کردند. پس همین الله حامی غارتگران آن را بالای شان قطع نموده و پس از آن آنها را سجده کنان به غصب سرزمین اریحا فرستاد تا از سبزیجات آن سرزمین چون تره‌بویا درنگ، پیاز و عدس نوش جان کنند که گویا خواست آن اسرائیلیهای کافر از نظر همین قرآن دسیسه ساز بوده تا از حاصلات روی زمین بخورند. اما کاتبان عرب تبار قرآن بطور بی شرمانه ادامه داده اند که: بنی اسرائیل در آن سرزمین نیز از امر الله ما اطاعت نکردند و گندم آنجا را (جنطه) گفتند و همچنان بجای سرهای خویش با کونهای گنده شان به الله ما سجده کردند، و آن طوری بود که: کونهای خویش را بر زمین زدند و گفتند که اینک ما از الله خود سپاسگزاری نموده و بوی سجده نمودیم. (استغفرالله) اما در حقیقت امر تاکنون این قرآن گویا روان و بدون کجی از داستان تولد خود موسی چیزی نفرموده، ولی ما آن داستان را گویا با علم ناقص خود از نظر همین قرآن گویا کامل، پس از چندین سوره خواهیم دریافت که در آن آیات از تولد و سفر دریا نیایش به مادر موسی، چون خینه پس از عید وحی فرموده است. این است قرآن گویا بدون عیب و بدون کجی که نویسنده گان جاهل آن مدعی آن شده اند.

بلی! طوریکه اشاره نمودیم، ما تاکنون بداستان تولد آن مرد اساطیری نرسیدیم، اما این قرآن و رانه و سردرگم درآیه بعدی ۶۰ همین سوره گاو، از تشنگی قوم تشنه لب در صحرای سینا بیان داشته و به موسای نا تولد شده یهودی تبار از جانب غیب الله (ج)

امر فرموده تا برفرق سنگ سخره توسط عصای چوبی نش بزند و از آن سخره سنگ، نه تنها یک چشمه آب، بلکه دوازده چشمه جاری خواهد شد: **وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ عَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدَدًا...**

ترجمه: وقتی قوم اسرائیل در صحرای سینا از موسی آب خواستند، من الله بموسی امر نمودم که بزن عصای خود را بر آن سنگ سخره، وقتی موسی چنان کرد بجای یک چشمه، دوازده چشمه از آن جاری گردید که به ۱۲ قبیله بنی اسرائیل کفایت میکرد. مطلب جالبی که قرآن در چنین اضافه گوئی هایش، کارنامه های موسی را پیش از تولد اش بنمایش گذاشته و کاتبان جاهل عرب آن مطلب را توأم با دروغهای شاخدارشان در آیه ۵۵ همین سوره گاو نوشته اند، این است که، گویا بنی اسرائیل از موسی ناتولد شده که تا کنون از نظر همین قرآن وارونه و نامرتب آن حتی بدان داستان تولد آن مرد اساطیری اشاره نشده، و اما اعراب جاهل از زبان موسی ناتولد شده نوشته اند که، گویا او با چندتن از همراهان یهودی خود بکوه طور رفته و آنها با جملات ناشناخته عربی چنین تلاوت نموده اند: **وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ عَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدَدًا...** ترجمه: گروهی از بنی اسرائیل در کوه طور بموسی (ع) گفتند: تا الله خود را بما نشان ندهی ما به او ایمان نخواهیم آورد و مسلمان نخواهیم شد. پس الله (ج) از آن درخواست بی جای شان قهر شده و آنها را که ۷۰ تن بودند توسط صاعقه نابود ساخت. (آفرین) اما جالب تر از آن این است که در آیه بعدی ۵۶ نوشته اند که: الله ما باریدگان کافران را زنده گردانید تا از وی شکر گزار باشند، و علاوه بر آن در آیات بعدی در رابطه به سفر بیانی آنها که تا کنون خود موسی سرودرک ندارد. اما آن اعراب جاهل نوشته اند که: الله (ج) برای بنی اسرائیل در صحرای سینا سایه بانی از ابرساخته تا بطور راحت در آن گرمی سوزان سفر نمایند. (متن اصلی در آیات فوق). پس سوال نقد گونه نویسنده این حقایق تلخ از مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآنشان این است که: آیا یک بار هم به قرآن کجدار و مریز خویش نسبت بمتون اولی آن مراجعه فرموده اند؟ و یا اینکه از یکطرف یهود و نصارا را بدستکاری کتب شان طبق این قرآنشان متهم ساخته، و از جانبی در عین حال کاتبان آن آیاتی را به اصطلاح عام، ناف چرب کن یهود و نصارا وارد قرآنشان ساخته تا پاس نمک نموده و بدین نو بنیاد اسلام شان برگردند. زیرا در آیه ۴۷ سوره بقره همان بنی اسرائیل را با

فضیلت ترین قوم نسب به تمام اقوام روی زمین شناخته اند. توجه نما ئید بدان آیه ناف چرب کُن از سوره د گری بنام مائده که آن نیز متاسفانه پیش از تولد موسی نوشته شده: (وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ... قَالَ... که ترجمه آن آیات چنین است: هر آینه موسی (ع) ازدوازه تن نُقبای بنی اسرائیل که نامهای شان در توراتِ موسی (ع) ذکر شده عهد و پیمان گرفت و آنها نیز با آنحضرت (ص) پیمان بستند که بدین اسلام خواهند پیوست و دگران را نیز) بدین اسلام آینده پس از صدها سال دعوت خواهند نمود. (پس آنها را موسی (ع) به ادای نماز و پرداخت زکوة تشویق نمود و او نیز از آنها تعهد گرفت که به پیمان بران الله (ج) از جمله محمد عرب یقین داشته باشند، و در آن صورت الله ما نیز با آن یهودیان خواهد بود و گناهان آنها را خواهد بخشید. (در غیر آن همان عاصی و همان دوزخ) مُفسراً به فوق معلومات بیشتری در مورد محمد عرب داده که صدها سال پس از این داستان، به چنان یک تصادف عجیبی گویا روبرو شده است. توجه نمائید: این یک تصادفِ عجیبی بود که موسی (ع) از بنی اسرائیل چنان تعهد گرفته بود. زیرا عین تعهدِ راحضرت محمد (ص) نیز قبل از هجرت خود (که اصلاً فرا او بود، نه هجرت) گویا ازدوازه تن از نقبای انصار مدینه گرفته بود و آنها نیز با نهایت افتخار با آن حضرت (ص) بیعت کرده بودند. (بلی! موسی پیش از تولدش از نظر متن اولی قرآن شما دروغگویان عرب تباران گویا بیعت کرده، و همچنان انصار مدینه نیز گویا به محمد بیعت کرده بودند. در حالی که الله شما از تولد موسی (ع) در این قرآن مسلمانان تازه به اسلام رسیده، و در آن تورات موسی مدعی وحی غیب الله به محمد عرب، و موسی شده، و اما در متن اولی قرآن شما در آن مورد چنین فرموده. پس از نظر نویسنده حقایق تلخ، آن نیز یک اتفاق عجیبی است که در قرآن اضافه گویند بازتاب یافته، ولی ما بطور آشکار می نویسیم که: لعنتُ الشیطانِ علی اکاذبین.)) بمتن و تفسیر آیه ۱۲ سوره مائده مراجعه شود.

مطلب دیگری که کاتبان الله با پیروی یهودیان یهوه پرست زمان ابراز داشته تا بدان واسطه طوریکه اشاره نمودیم، ناف آنها را چرب کند، تا بدین نو بنیاد اسلام رو آورند، که شوربختانه رونیاوردند، و آن همه دروغ آشکار در آیات ۲۰ تا ۲۵ همین سوره مائده خطاب به موسای ناتولد شده تکرار شده و این آیات مبارک نیز چون آیه قبلی با زتابی از برداشتهای آشکار از باب اول کتاب اعداد همان

یهود یان بوده و اما متاسفا نه بحیث وحی الله به محمّد (ص) وانمودشده و آن آیا ت دام پرورانه به یهود و نصارا، با جملات عربی (وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ! اِذْ جَعَلْ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا و...بازتاب یا فته و ترجمه آن طور یست که: گویا موسای یهودی بقوم بنی اسرائیل گفته بود که: ای قوم من! نعماتِ غیبِ الله (ج) را بیا دآورید که پیامبرانی را چون، حضرت اسمعیل و حضرت اسحق، یعقوب، و یوسف، موسی، و هارون را از بین آن یهود یان بحیث پیامبران خود گماشت، در حالیکه الله به هیچ قوم دیگری چنین نعماتی را تاکنون ارزانی نفرموده است. زیر الله (ج) از بین قوم شما بنی اسرائیل پادشاهان و امیرانی را چون یوسف، سلیمان و دگران بالای شما یهودیان گماشت. پس حال الله میفرماید که اکنون زمان آن رسیده تا شما اسرائیلیها بسرزمین مقدّس کنعان درآئید که منِ الله (گویا) بشما انعام کرده ام و هرگز از آن سرزمین بیرون نیائید. (حلال، چون چون شیرمادر) و ترجمه آیه بعدی طور یست که: اما موسی بجواب الله، خطاب بقوم اسرائیل گفت: پس شما اسرائیلیها قبل از آنکه الله آن سرزمین را بما عملاً تسلیم نماید، ۱۲ تن از سران قبایل بروند و از وضع امنیتی آن سرزمینها که مورد نظر الله (ج) بوده و از وضع امنیتی آن بمن موسی اطمینان دهند. سران اسرائیل در جواب موسی گفتند: ای موسی! گروهی از دلاوران و زورمندان در آن سرزمین اند و ما هرگز نخواهیم توانست در آنجا قدم بگذاریم. اما اگر خودشان بیرون آیند ما با آسانی وارد آن سرزمین خواهیم شد. پس همان بود که ۱۲ تن از افراد بدان منظور انتخاب شدند. اما از آن جمله تنها (حضرت یوشع بن نون، و کالب بن یوقنا) بودند که از الله ما میترسیدند و از امنیت آن سرزمین بموسی (ع) اطمینان دادند و گفتند که بلی! آن سرزمین را الله (ج) بما انعام کرده و ما به آسانی میتوانیم آن را اشغال نمائیم. پس الله (ج) بتمام قوم اسرائیل بزبان عربی امر فرمود: (ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَاِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُمْ عَلَيْهِمْ وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ) ترجمه: پس اگر واقعاً شما قوم بنی اسرائیل بمنِ الله ایمان دارید و بمن توکل کرده ئید، درآئید به آن سرزمینها و شما برمالکین آن غالب هستید!) نقل از قرآن.

گرچه نویسنده افشاگر از متون اولی این قرآن کاپی از چنین داستانهای پیش از تولد موسی که عواقب ناگوار جنگ و غارت قوم اسرائیل را در برداشته به حد کافی بی حجاب ساخته و بی حجاب خواهیم ساخت. زیرا هدف اصلی ما همین عدم

اصالت آسمانی این تازینا مه بوده که می‌خواهیم آن را پس از دقیقاً هزار و چهارصد و یکسال برخ جهان اسلام و غیراسلام بکشا نیم و ثابت سازیم که این تازینا مه محمد، نه راست است و نه روان. اما نا گفته نبا ید گذاشت و این افشا گریهای ما تنها بمنظور رضای مخلوق خالق ما ادا مه خواهد داشت، که تا کنون به اثر تلاش روشنگرانه خویش تا ایجا سروکله این قرآن کاپی و وارونه را در آن را ستا دریا فتنیم که اصلاً این تازینا مه محمد بوده، نه کلام غیب الله و اصلاً از سرزمین اسرا ئیل برخوا سته و به آسمان هفتم گویا پرواز کرده و بار دیگر از عربسان ریگزار و آستین آن عرب جاهل سربرون کرده و پس از آن بزور چما ق و شمشیر بر عجم بیخبر و بیید فاع تحمیل شده است. بناً لازم بنظر میرسد تا به منظور ثبوت هر چه پیشتر این ادعای خود بمتن اصلی مطلب فوق این تازینا مه از باب ۱۳ کتاب اعداد مرا جعه نموده تا مدّ عیان دروغین اصالت دروغین آسمانی قرآنشان بدا نند که افشاگریهای ما برحق بوده، و ما هیچ گونه اتهام ناروائی را چون دست اندر کاران آن برالله سبحانه و تعلق و اردن ساخته و نخواهیم ساخت. توجه نما ئید.

بررسی سرزمین کنعان، عنوان آن باب اول کتاب اعداد بوده و ما از متن آن در آن مورد چنین میخوانیم: خدا وند یعنی یهوه به موسی امر فرمود، تا چند تن از سران اسرا ئیل را بر سرزمین کنعان بفرست، تا آن سرزمین را از نظر امنیتی بررسی نما یند. پس موسی (که از نظر همین قرآن تا کنون تولد نیافته) گفت: بروید و بمن موسی در آن مورد برایم اطمینان دهید. زیرا خدا (یهوه) میخواهد آن سرزمین را بشما قوم اسرا ئیل تسلیم نما ید. (نه غیب الله) بنی اسرا ئیل. در آن زمان از رود اردن عبور کرده بودند و در صحرای (فاران) خیمه زدند و افرادی که خداوند به آن وظیفه بررسی در نظر گرفته بود، عبارت بودند از: شمعون، پسر زکور از قبیله رثوبین. ۲: شافات پسر (حوری) از قبیله شمعون. ۳: کالیب پسر یوئنه، از قبیله یهودا. ۴: یجال، پسر یوسف، از قبیله یساکار. ۵: یوشع پسر نون از قبیله افرا یم. ۶: فطی پسر فواز از قبیله بن یمین. ۷: جدی ئیل پسر سودی از قبیله زبولون. ۸: جدی پسر سوسی از قبیله منسی. ۹: ستور پسر میکائیل از قبیله اشیر. ۱۰: نحی پسر وفسی از قبیله نفتالی. ۱۱: عمی ئیل پسر جا ویل پسر ما کی از قبیله جاد. ۱۲: حولی پسر ماکی از قبیله جاد. پس در همان موقع بود که خدا نام (هوشع) را به (یوشع) تبدیل فرمود و نام پدرش (نون) است. (نون) نقلاً از باب ۱۳ کتاب اعداد، عهد عتیق کتاب یهودیان، متن

اصلی قرآن. پس جهان اسلام عزیز که مدعی اصالتِ دروغین آسمانی قرآن اند. اما متأسفانه الله ایشان از نام و نشان آن جا سوسان خود را نمیداند، و اما کاتبان عرب این تازی نامه بودند، که تنها نام همان دوتن از یهودیان را بنام های (یوشع و یوحنا) میدانند، آنهم با استفاده آشکار از همین کتاب اعداد و دست نویس یهودیان. پس در مورد اصالت دروغین قرآنشان نظربا چنین افشاگری مستند ما در این حقایق تلخ، ویا قرآن واقعی روی زمین چه نظر دارند؟ ویا اینکه شک و تردید هائی دارند که کلام غیب الله را ما نیز گویا دستکاری نموده ایم؟ هرگزنی! زیرا وجود ویا عدم الله سبحانه و تعالی چون خود، در غیا بت بسرمیبرد بر ماکدام تا تیر نداشته و همچنان کلامش نیز حاصل نوشته های اعراب جاهل بوده و ما هیچ کدام دشمنی با این غیب الله (ج) نداریم، تا چون کاتبان قرآن علیه الله تهمت بندیم. پس از مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن کاپی توسط اعراب جاهل، احترامانه تقاضا دارم تا لطفاً یک کلمه در آن رابطه بنویسند که کدام حرفی از این بررسیهای ما در رابطه بعدم اصالت آسمانی قرآن مبارکشان از واقعیت علمی و تاریخی دور بوده ویا استناد ما از کدام قرآن و تورات دگری صورت گرفته است؟ تا ما از اوشان معذرت بخواهیم و بگناه خود اعتراف نمائیم. در غیر آن (شرم و ننگ بر آنانیکه ما را متهم بکفرگویی ساخته که گویا ما از حقایق تلخ قرآنشان کتمان نموده ایم، و ما را بدان جرم کافریه غیب الله میدانند) در حالیکه این قرآن وارونه و سردرگم، اکثراً از داستانهای موسی و برادرش هارون را که چگونه با فرعون گفت و شنود کرد و چگونه با ساحران او معجزه آفرینی نمود و چگونه بنی اسرائیل را توسط عصای گویا معجزه آسایش از دریای سرخ ورود اردن عبور داده و فرعون مصر را گویا غرق نموده است. همه و همه پیش از داستان تولد آن مرد اساطیری در این قرن وارونه و اساطیرالاولین تکرار و تکرار شده اند، ولی بنابر نظریات علمای جامع الکمالات اسلام و مفسرین کپی بردار این قرآن کجدار و مریض، راه برون رفتی را به آن همه تکرار مکررها و سردرگم قرآنشان به آسانی دریا فته اند، و یکی از آنها بنام ارشد (ارشاد) است که در همین قرآن چاپ کابل نوشته شده و نویسنده حقایق تلخ آن را در اختیار خود دارد که او چگونه برای برون رفت از این سردرگمی قرآن چنین نوشته است. توجه نمائید.

(حکم قرآن مکی میتواند در آیات مدینه تحقق یابد، و اما برخلاف آن حکم آیات مدنی

درمکه تحقق یابد، و همچنان حکم نزول هر محلی از قرآن بمردم آن حل مربوط بوده و حتی آیاتی که در بیت المقدس به محمد (ص) نازل شده بمردم بیت المقدس مربوط بوده، و همچنان آیاتی که در شب نازل شده احکام آنگونه آیات بمردم آن محل در شب حمل شده است. اما اولین سوره را که به محمد (ص) نازل شده سوره (آقرء) بوده است.) در حالیکه اصلاً یک مرد خرد مندی از جمع کفار آلما نی برخلاف این نظر مسلمان پروپا قرص، قرآن مسلمانان را از نظر زمان و مکان دست یابی محمد بدان سوره های نامرتب چنین طبقه بندی گویا واقع بینانه کرده است. توجه نمائید: اقرء، ن، مزمل، مدثر، لهب، شمس، سبح اسم ربک، لیل، فجر، والضحی... و... را تا آخرین آیه مکی بنام) و اقرء ناقص محمد ساخته، و سوره فاتحه را که در قسمت اول قرآن نام برده شده و آن را در جمع سوره های مکی دانسته و جمع سوره های مکی را به ۱۲۷ سوره رسانده است. پس از آن سوره های مدنی را از سوره (بقره) آغاز کرده و تا سوره الناس (سوره مردم) معین ساخته است. (از اندوخته های نویسنده.) اما جالب تر از آن اینکه آقای ارشاد چون با تمامی آن زحمات خود ۱۱۴ سوره قرآن را تکمیل کرده نتوانسته، بناً در اخیر آن ارشادات جا هلا نه خود پای یک مرد دیگری را در این تقسیم بندی نادرست سوره های قرآن نامرتب نوشته است که: به روایت از اکرمه (رض) سوره اقرء که اولین سوره در قرآن بوده، در جای سوره (ن) آمده اما در مورد سوره فاتحه کدام معلومات بدست نیست.) متن اصلی در مقدمه تفسیر کابل، چاپ کابل، طبع دولتی، کابل، افغانستان. پس ما بمنظور اینکه شما خواننده گرامی را با ترتیب واقعی سوره های قرآن آشنا ساخته باشیم. در این قسمت از زحمات یک مرد کافر آلمانی از نظر مسلمانان، آقای (نولد که) در آن مورد یاد آوری مینماییم که چگونه آن مبارک سوره های مکی مدنی را از هم بطور مرتب از نظر زمان و مکان از نظر دست یابی محمد از هم جدا ساخته، و سوره های مکی را از: علق، مدثر، لهب، قریش، همزه، ماعون، تکاثر، فیل، لیل، بلد، و... جمع بندی فرموده که جمعاً ۸۶ سوره مکی بوده، و همچنان سوره های مدنی را از: رعد، بقره، بینه، تغابن، جمعه... معین ساخته و جمع آنها را به ۲۸ سوره برآورد نموده که جمعاً به ۱۱۴ سوره معمول قرآن مسلمانان بکلی برا براند. پس این است فرق بین خرد و جهالت، و این است فرق بین کفر و اسلام. پس اگر نویسنده حقایق تلخ، شما خواننده گرامی را از بحث اصلی دور ساخته باشم

معذرت میخواهم، اما امید است مطالب فوق آموزنده باشد، و حال به آخرین مطلب ما که اصلاً مورد نظر ما بوده و آن سردرگمی و برداشتهای وارونه قرآن است که اصلاً بنام تا زینامه محمد، و یا اساطیر اولین نام گرفته و حتی الله سبحانه و تعالی در مورد داستان تولد زنده گی پیا مبرش موسی (ع) سلسله مراتب و ترتیب کلام مبارک خود را در نظر نگرفته است. پس نویسنده حقایق تلخ، با ادای استغفرالله آن کفرگویی را ناشی از نوشته از کاتبان کلام غیب الله میدانیم، زیرا اصلاً آن جاهلان عرب بودند که الله (ج) را با چنین سردرگمی و بی اراده گی متهم ساخته اند. اما بلاخره این حقایق تلخ ما آن جاهلان عرب را به اهدنا الصراط المستقیم دعوت فرموده، زیرا بلاخره داستان تولد موسی (ع) را که توأم است با سفر دریائی وی، در آیه ۳۸ سوره طه نوشته اند، و ما ضمن اینکه از خرد و دانش انسان روی زمین، بخصوص آقای (نولد که) سپاسگزار هستیم، و آن اینکه بلاخره، نویسنده حقایق تلخ از فیض زحمان آن آلمانی و کا فر مبارک دریافت، که الله سبحانه و تعالی داستان تولد پیا مبرش موسی (ع) را در سوره نامرتب طه بیان داشته، و آن همه اظهارات قبلی الله (ج) به اصطلاح عام، پیش از پدربوده اند. اما با آنهم اشتباه الله (ج) در کلام گویا بدون کجی و راست وی بوده و ما با آنهم ادا ما داستان آن پیامبر یهودی اش را از آیه نهم سوره طه، توأم با در سهای معجزه آفرینی پیش از تولد او در رحم مادرش آغاز فرموده و بلاخره عقل الله سبحانه و تعالی بر سرش آمده و در آیه ۱۱ بعدی سوره طه او را پیش از تولدش به پیا مبری برگزیده، کاتبان عرب تبارا و تعالی، در آیه ۱۴ همین سوره طه، و از زبان موسای ناتولد شده با کلمات ناشناخته عربی (لا اله الا انا فا عبُدنی...) را نوشته اند که گویا آن مرد یهودی بنده غیب الله (ج) بوده و نماز پنجگانه مسلمانان را ادا می نمود و... پس از آن در آیه ۱۷ با استفاده از همان کتاب اسرائیلیها بوی درس معجزه آفرینی داده و پس از آن الله غیب سبحانه و تعالی همان زن موسای ناتولد شده را که تاکنون بنا بر همین کلام گویا راست و بدون کجی، آن مرد عرب، در رحم مادرش بوده، و اما او را اعراب جاهل از رحم مادرش نزد فرعون فرستاده و بلاخره همین غیب الله او را در کلام وارونه بعدی این کلام الله، از آیه ۳۸ همین سوره طه به مادر همان موسی وحی میفرماید تا او پسرونوزادش که اکنون دقیقاً طفل نوزاد بوده راهی دریای نیل ساخته و پس از آن همین غیب الله (ج) او را بقتل ناروا و اداسا خسته، و پس از آن همان قاتل و فراری

را به پیا مبری خود می گمارد...) متن اصلی سوره طه. پس ما برخلاف آن اظهارت قرآن وارونه باید بگونه وارونه نوشت. پس ما نیز با همان سر درگمی این قرنِ اساطیرالاولین، با این سردرگمی آن برون خواهیم آمد. لطفاً شما خواننده گرامی به ترجمه آیات فوق توجه نموده و دقت نمائید که الله سبحانه و تعالی چگونه با آن عالم آ لغیب بودنش چنین اطلاع وارونه را در رابطه به پیامبرنا تولد شده اش موسی به پیامبرآینده دگرش بنام محمد وساکن در عربستان میدهد، و پس از آن به مادر موسی چنین ابلاغ میفرماید: وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى! إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آء تِيكُمْ مِنْهَا... إِنِّي آنَا رَبُّكَ فَخَلَعْنَا عَلَيْكَ إِنْكَ بِآ الْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى إِنِّي آنَا آللهُ لِآلَهَ إِلَّا آنَا فَآ عَبْدُ وَآوَأ قَمِ الصَّوآةَ لِذِكْرِي... فَآ لَقَّهآ بِمُوسَى فَآ لَقَّهآ، ... تَا إِذْ بَآ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى قَالَ رَبِّبْشِرْحِ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي آ مْرِي آدَامَه دَا دَه، و بلاخره الله سبحانه و تعالی همین موسی را بنابربیان کلام نامرتب خود دربین آتش به پیامبری برمیکزیند و پس از آن مرد یهودی را بنابربیان آیه ۳۸ همین سوره بمادرگنماش وحی میفرستد تا او را پس از آن همه کارنامه هایش که حتی زبان او را قبل از تولدش گنگ ساخته و اما اکنون او را در شیرخوارگی داخل سبد گذاشته و راهی دریای نیل ساخته تا بمنزل همان حضرت فرعون و همسرش به بی آسیه (رح) که همین الله آن القاب را به او شان قایل شده برساند، و پس از آن او را همین الله جامع الکمالات و ناف زمین و آسمان آن موسای گنگه را همانگونه با استفاده از اراده خدای زنده اسرائیل بقتل ناروا و امیدارد و به شهردیگری بنام مدیان فرار میدهد. پس ما نیز بار دیگر چون احترام الله را در نظر گرفته، و اما به کاتبان قرآن (لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) باید فرستاد که علیه این غیب لله (ج) را با چنین بی دانشی و بی خردی، متهم ساخته و چنین تهمت ناروا را بوی بسته اند و کلام او را با چنین پراکنده گی و ضد و نقیض ها که توأم با قتل ناروا بوده وارد تازیانه محمد ساخته اند. آمین. پس لطفاً شما خواننده گرامی این مطلب وارونه قرآن را به تمام جهان اسلام برسانید: و حتی کلمه (هَلْ تَتَكَبَّرُ) را که خود الله به محمد فرموده که: آیا این خبر موسی برایت رسیده؟ شما خواننده گرامی نیز این خبر افشا گرانه مارا بتمام جهان نیان برسانند. تا از داستانهای اساطیری این اساطیرالاولین اطلاع داشته باشند. طوریکه محمد از آن با چنین کپی بردارما تا کنون آگاهی نداشته، و ما اعراب جاهل از ادرس غیب الله به محمد

جاهل و بیخبرچنین اطلاع میدید؟ ترجمه: من الله خبرموسی را به تو محمد اطلاع میدهم و آن طوری بود که وقتی آتش را دید و اهل و عیال خود را که از میدان برگشته بودند، منتظر ساخت تا اندکی ازان آتش بیاورد تا گرم شوند. اما وقتی نزدیک آن شد ازان آتش صدا برآمد و او را بنام صدا زد و گفت: ای موسی! هرآینه من پروردگار تو هستم (نه الله) بکش پا پوش خود را از پاهایت که در میدان پاک استادئی! (میدان، نه کوه) و من ترا برگزیده ام، پس بشنوا آنچه که به تو وحی میشود. هرآینه من الله تو هستم و نیست معبودی جز از من، پس بنده گی کن مرا و نمازهای خود را دانما و من الله را فراموش مکن. زیرا قیامت آمدنی است اما من الله آن را پنهان نگه میدارم، تا فرصت بندگی بنده گانم میسر باشد، پس تو موسی را نباید کسی از بندگی من منع کند، در غیر آن هلاک خواهی شد و... پس ازان الله با استفا ده از خرد خدای اسرائیل بموسای ناتولد شده از نظر همین کلام الله که تاکنون در آن مورد چیزی نفرموده درس معجزه آفرینی میدهد، و همانگونه با استفاده از درستههای خدای زنده اسرائیل، خطاب به این مرد یهودی و ناتولد شده میفرماید که: چیست در دست تو! موسی جواب میدهد: عصایم هست و من بالای آن تکیه میکنم اما بعضی اوقت برگهای درختان را برای بزهای خود با آن می تکانم، الله فرمود: به اندا زان را بروی زمین، وقتی موسی چنان کرد، ناگهان به مارتبدیل شد و می دوید، موسی از آن ترسید. اما الله بوی فرمود: نترس! بگیر آن مار را و بردار آن را (اما نه آنگونه که خدای اسرائیل بوی گفته بود (ازد مش بگیر!) و اما ادامه آن درسههای معجزه آفرینی الله بموسی همانگونه است که یهوبوی گفته بود: پس حال نزد فرن مصر برو! ولی در نظر داشته باشی ای موسی، که ا ویک آدم سرکش است و با نرمی با اوسخن بگو! موسی در جواب الله گفت: پس زبا نم را بگشا و سینه ام را فراخ بگردان و همچنان بر ایام آسان بساز آن گفت و شنودم را با فرعون تا با اوسخن زده بتوانم! علاوه بران وزیری را از نزدیکانم همراه من بگمار (برادرم هارون را) پس ما نیز برایت تسبیح خواهیم گفت و ترا زیاد یاد خواهیم کرد. زیرا توبه احوال ما بینا هستی. پس الله (ج) ضمن آنکه برادرش هارون را طوری که صدها سال پیش از این الله، خدای زنده جناب یهوه رحمت آلعلم، او را بحیث سخنگوی آن مرد گنگه گماشته بود. اما بنا بر بیان بعدی همین قرآن اساطیر الاولین، پس از صد ها سال او را همراه برادرش هارون یهودی درسههای معجزه آفرینی میدید و آنها گویا از غیب

الله سپا سگزاری نموده و خود را آماده به پرستش گویا الله میدانند، و بلاخره پس از آن همه گفت و شنود الله با موسای ناتولد شده یهودی تا کنون از نظر همین قرآن وارونه، از آیه بعدی ۳۸ به مادر موسی، چون خینه پس از عید وحی میفرستد تا او را در شیرخواره گی راهی دریای نیل ساخته تا بمنزل همان فرعون برساند. توجه نمایند: اِذْ اَوْحَيْنَا اِلَى اُمِّكَ مَا يُوْحَىٰ اَنْ اَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاَقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّجْلِ يَا خُذْهُ عَدُوِّي وَعَدُوَّ لَهٗ وَاَلْقِيْٓتُ عَلَیْكَ مِحْبَةً مِّنِّي و... رَأ تا آیه ۷۳ همین سوره طه ادامه داده و آن داستان را قبل از تولد موسی و سفر دریائی او تا منزل پدر خوانده و مادر خوانده اش حضرت فرعون و همسرش بی آسیه رحمتُ الله علیهما میرساند... (متن اصلی در قرآن وارنه، اما ادامه آن آیات وارونه از قتل ناروای موسی و فرا او به سوی مدیان بیان میدارد، و بلاخره، بگزینش آن مرد اساطیری به پیا مبری می پردازد، و پس از آن هما نگونه او را طبق فرمان خدای اسرائیل، همراه با برادرش ها رون بمصر ارسال میدارد... پس ما آن همه اظهارات الله ناشناخته را دران زمان بطور نهایت خلاصه ترجمه خواهیم کرد تا حرفی از برداشتهای کاتبان قرآن از کتاب یهودیان نا گفته نماند. ترجمه: ما (من الله) به مادر موسی وحی نمودم تا پسرش را داخل صندوق چوبی بگذارو به دریای نیل رها کن، تا دشمنش او را بردارند و در حضور خودت اورا بزرگ کند. زیرا من الله محبت فرزندت را بدل آن انداخته ام تا بتوانم او را در حضور من الله شیرخواهی داد، و همچنان من الله خواهرش را نیز دنبال پسرت از راه خشکه خواهم فرستاد، تا او را از بین صندوق چوبی بردارد که من الله آن صندوق را از مسیر باغ فرعون از دریای نیل داخل باغ فرعون ساخته ام و همسر فرعون (نه دختر فرعون) آن سبد را بردارد و پسرت را بسوی تو برگرداند. (همان داستان کتاب یهودیان، همان سفر دریائی، و همان منزل فرعون. اما این بار داخل صندوق و از راه موری وارد باغ فرعون شده و همسر فرعون او را برمیدارد، و همچنان داستان قتل و فرار آن قاتل را همراه با داستان گزینش وی به پیامبری نیز همانگونه که در متن اولی این قرآن کاپی از آن صدها سال پیش از این بازتاب یافته بود، این قرآن اساطیر اولین تکرار فرموده، و اما این بار از جانب غیب الله (ج) بخود موسی دران چنین نوشته شده است: پس از آن من الله اراده نمودم که تو موسی قتل و فرار نمائی، و بدان سبب ترا به شهر مدیان فرار دادم، تا از گرفتاری فرعون نجات یابی. (آفرین الله جان) پس در مدیان مدتی

درنگ کردی و بازمینِ الله ترانه تنها آنکه بحیثِ چوپانِ پدرزنت گماشتم، بلکه ترا بیامبری خود برگزیدم. (البته بباردوم. زیرا سالها پیش از این اظهارات الله (ج) خدای زنده اسرائیل اورا بدان مقام برگزیده بود.) اما این غیب الله (ج) پس از صدها سال مدعی است که اورا وی به پیا مبری خود برگزیده و پس از آن اورا همراه برادرش هارون با معجزات فراوانی نزد فرعون مصر فرستاده است. اما برایش در آن مورد که اصلاً یهوه اورا نزد فرعون فرستاده و عین آن مشکل موسی را که ابوی گفته بود: من از فرعون میترسم که بر ما تجا و زنکند، و همچنان زبانم را گویا بسازد... را این غیب الله سبحانه و تعالی برای موسی پس از صد ها سال توصیه میدارد که با فرعون سخن نرم بگوید که او یک آدم سرکش است و نشاید که بالای او به برادرش هارون تجاوز نماید و... و... (شاید هم تجاوز جنسی) زیرا متن و ترجمه آیات بعدی این قرآن اساطیر الاولین نیز همان گونه است که در متن اولی این قرآن کاپی در کتاب یهودیان و پیش از صدها سال از این توصیه های حکیمانه غیب الله سبحانه و تعالی چنین بوده که یهوه خطاب بموسی گفته بود: از مارنترس، و از دمش بگیر... اما این بار با اندک تفاوت در این قرآن آمده و اما از دم مار نام نبرده. شاید الله بوی گفته باشد از کمرش بگیر و تنها از فرعون نام برده که شما برادران از اونترسید و با نرمش با او صحبت کنید: الله (ج) بموسی و هارون فرمود: نترسید! من الله با شما هستم، پس بروید بفرعون بگوئید که ما از جانب الله با معجزات فراوانی نزد تو آمده ایم، و سپاس و سلامتی باد کسی را که امر الله ما را قبول کند. (شما فرعون) در غیر آن عذاب جهنم منتظر شما خواهد بود. اما فرعون سرکش در جواب آن برا دران گفت: خدای شما کیست که من بحرف او کنم و بنی اسرائیل را رها کنم! موسی در جواب او گفت: الله ما ذاتی است که ما را صورت داده و تمام علوم جهان نزد اوست، رب ما نه غلط می کند و نه فراموش کار است، از آسمان برای ما باران می باراند و... ده ها قدرت نمائی غیب الله (ج) را برای فرعون بنایش گذاشته، و پس از آن در آیات بعدی ۸۵ همانگونه بداستان جادوگران فرعون پرداخته و آن زور آزمائی را بین موسی و هارون با سا حران فرعون تا آیه ۶۹ این قرآن اساطیر الاولین ادامه داده و بلاخره کاتبان آن علیه آن ساحران و خود فرعون دلیری که مدعی خدائی بوده، اتهام بسته و با دروغهای شاخدارشان نوشته اند که گویا او همراه با ساحرانش به غیب الله (ج) سجده نمود و به الله موسی

وهارون ایمان آوردند. اما مترجم قرآن در آن مورد با مهارت شیطانی خود بجای الله، از کلمه (رَب) در آیات بعدی ۷۰ تا ۷۳ همین سوره طه بزبان عربی چنین نوشته اند: فَأَلَقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا مَنَّا بَرَبِّ هَرُونَ وَمُوسَى، قَالَ أَمْ مَنَّتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ نَأْتِيَكُم بِآيَاتِنَا فَتَقُولُوا لَوْلَا أَنزَلْنَاهُ عَلَيْنَا لَكُنَّا رَبًّا... فَلَا قَطْعَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلافٍ وَلَا صَلْبَانَكُمْ فِي... وبلاخره از زبان سا حران فرعون بزبان عربی گفته شده که گویا آنها گفتند: وَاللَّهِ خَيْرُوا بَقِي... یعنی الله (ناشناخته و نامرئی) به ما بهتر و پابنده است. متن اصلی این همه اظهارات دروغ پردازانه قرآن در آیات ۳۸ تا ۷۳ سوره طه، که توأم با اضافه گوئی جانب دارانه قرآن بنفع محمد عرب، بنیان گذار اسلام، نسبت بمتن اولی آن کتاب اسرا نیلیها پس ما با ر دیگر به تمام علمای اسلام و مفسرین قران احترامانه اعلام میداریم که لطفاً اگر وجدان سالم و ایمان کامل داشته باشند، به جواب این حقایق تلخ ما، اقلأ یک سطر بنویسند که آیا براستی این قرآ نشان ناشی از وحی الله ناشناخته به محمد گویایی سواد عرب بوده؟ و یا بازتابی از کتب یهود و نصارا بوده که خود آن یهود و نصارا آن همه را بدست خود نوشته اند، و نام هر کدام از نویسندگان آن کتب اساطیری برفرق هر کدام از آن کتب جداگانه بطور واضح نوشته شده و همین اکنون در اختیار نویسندگان حقایق تلخ قرار دارند. اما اینکه کاتبان رهن و سوسمار خوار عرب در قران شان نوشته اند که: تورات موسی، انجیل مسیح، و زبور داوود را نیز غیب الله (ج) به اوشان وحی فرموده بی بنیاد بوده، و دلیل آن دروغ شاخدارا این است که برداشتهای دزدانه شان را چگونه رنگ آسمانی بدهند. پس سلف آنها این را بدانند که آن رنگ با زی آنها، و اینها دگر کدام بازار و خریدار خواهند داشت، و این بازار رنگ فروشی پس از امروز بکلی بسته خواهد شد. (وما علینا الا البلاغ)

خواننده گرامی! طوری که ما تا اینجا از لابلای کتب یهودیان و مسلمانان دریافتیم که تنها نویسندگان آن کتب شیطانی و خود ساخته بودند که با دروغهای شاخداران، نه تنها علیه ساحران فرعون و خود فرعون مصر اتهام های ناروا بسته اند، بلکه آنها علیه خدایان شان نیز اتهامات ناروا بسته اند، و ما نباید نسبت بدان کُفر آشکارشان جمله مورد مجازات غیب الله شویم، پس برای گویا نجان از آن گویا آتش جهنم، کلمه منفور (استغفر الله و آلیهوه) را برای جبران این افشاگریهای خویش نثار این هیولای آسمان نموده و نویسنده گان قرآن جاهل و عرب تبار قران را

با این جمله معاف خواهیم ساخت. اما نه اینکه از ان اعراب جاهل معذرت خواهی کرده باشیم. پس از اینکه از اصل مطلب دورنرویم، و آن این است که چون ما در راستای برداشتهای همان نویسنده گان رهن قرآن از کتب یهود نصارا در مورد موسی و فرعون و... قرا داریم و میخوایم با افتخار آن همه را افشا نموده و نسلهای آینده را از شر این لانه های شیطانی نجات دهیم. پس مطلب مورد نظر ما این خواهد بود که آن صدها سال پیش از این قرآن در کتاب سفر خروج اسرائیلیها از مصر. همان خدای اسرائیل بر آن سرزمین بلا کشیده، بلاهای گوناگونی را فرستاده بود، تا او فرعون را حاضر بخروج آن قوم بی وطن خود بسازد، ولی ما حال از قرآن کاپی در آن مورد میخوانیم که الله نامرئی محمد نیز در تباری کاتبان عرب تبار قرآن دست بسینه زده که گویا غیب الله آن بلاها را بر سرزمین مصر فرستاده است. اما ناگفته نماند که این بار الله سبحانه فرعون را طوری بزنا نو درمی آورد که علاوه بر آن بلاهای خدای اسرائیل، دوبلای اضافی را بنا مهای بلا ی (شَبَش، و غوک) بران بلاهای خدای اسرائیل اضافه ساخته و به سرزمین مصر می فرستد، تا امتیای بیشتری را نسبت به یهود کسب نماید. پس به منظور اینکه ما از این بلا فرینی الله سبحانه و تعالی نیز بدانیم، و آن هدف مقدس روشنگری خویش را که در راه بطه به افشای برداشتهای ناروای ان اعراب جاهل بوده و هست. پس در قدم اول بطور مستند آن همه را افشا نموده. اما لطفاً شما خواننده خردمند لطفاً داشته باشید، تا بعداً از متن اولی این قرآن رونوشت از آن، توجه داشته باشید که در سوره ناسرتب اعراف قرآن نشان پس از صدها سال با زتاب یافته اند. تا گویا ثابت سازند که غیب الله (ج) نیز می تواند فرعون را بزنانو در آورد، و اجازه خروج بنی اسرائیل را از آن خدای مصری روی زمین بدست آورد: وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ، فَا سَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَّادَ وَاللَّمَمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا مُجْرِمِينَ... ترجمه: بلاخره کسان فرعون بموسی و هارون گفتند: هرگاه بما معجزه بالا ترا از آنچه که تا کنون انجام دادید بیاورید، و ما نیز در مورد خروج بنی اسرائیل فکر خواهیم کرد. پس همان بود که الله سبحا نه و تعالی خودش وارد میدان شد و بلاهای را چون: بلا طوفان، بلا ملخ، بلا شبش، بلا غوک، و بلا خون و... بر سرزمین مصر فرستاد و در نتیجه فرعون بزاند آمد، و او گویا بزبان عربی خطاب به موسی (ع) گفت: یموسی! ادع لنا

رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ وَلَئِنْ كَشَفْتَ عَنِ الرِّزْلِ نَوْءَ مَنْ لَكَ وَنُرْسِلَ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. ترجمه: ای موسی! دعا کن برای مصریها برب خود خود (نه الله) زیرا طوریکه بارها نوشته ایم، کاتبان حرام زاده میدانستند که خدای بنا م الله در آن زمان شناخته نشده بود، پس در اینجا نیز از روی شیطنت خویش از کلمه (رب) استفاده نموده اند. (آفرین به آن شیاطین. اما صدآفرین به نویسنده شیطان شکن حقایق تلخ، که پس از هزارو چهارصد و یک سال آن شیطنت ها را افشا نموده، و اما باز هم آنها از روی مهارت شیطنانی شان از زبان فرعون و درباریان او خطا به موسی نوشته اند که: بالخره فرعون گفت: ای موسی! اگر این گناهان ما را توبدعاهای خود توسط الله دفع نکنی! ما نیز بتو ایمان نخواهیم آورد. زیرا تو فرستاده الله هستی) (چون قبلاً همین فرعون دلیر برای آن دوبرادر دروغگو گفته بود که بروید من بحرف خدای شما (الله) بنی اسرائیل را رها نمیکنم) پس بنابراین بود که کاتبان قرآن در ادامه آیه فوق، با آنکه فرستادن موسی و هارون بنابراین اراده الله میدانستند. اما تأیید میدارند که فرعون حاضر بخروج بنی اسرائیل نخواهد شد. زیرا الله گویا اورا چنان سرکش اراده فرموده، و علاوه بر آن این را نیز آن اعراب رهن میدادند که گویا بنی اسرائیل اصلاً توسط خدای زنده اسرائیل در مصر جاگزین شده اند. اما با آنهم این رهنان کلام الله پس از صدها سال، در حال غیابت الله خویش بزبان عربی بطور بی شرمانه نوشته اند که: وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِيْنَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ... ترجمه: بدانگونه که ما آن گروه ضعیف بنی اسرائیل را در ریز مین حاصل خیز مصر جا داد. (متن اصلی در آیات ۱۳۲ تا ۱۳۷ سوره اعراف، قرآن).

داستان وعده ملاقات الله مسلمانان با موسای یهودی در آیات بعدی همین سوره نیز با استفاده آشکار از کتاب سفر خروج بنی اسرائیل بازتاب یافته و ارتباط مستقیمی با چنان ادعاهای خدا پرستان یهودی دارد که گویا فرعون مصر بموسی و هارون گفته بود که (از مصر برون روید ولی بمن فرعون دعا کنید.) اما متأسفانه عین همان دروغ آشکار کتاب یهودیان در این قرآن کاپی ازان داستانها بحیث و حی الله ناشناخته و نامرئی به محمد عرب عرضه شده و اما هیچ کدام از آنها، از نظر نویسنده حقایق تلخ، اصالت آسمانی ندارند، و آن همه دروغهای کاتبان تورات و این تازی نامه اند که ما آن را افشا نموده و افشا خواهیم نمود. اما اکنون فرصت آن رسیده تا چند سطر را خطاب به علمای جهان اسلام و مفسرین قرآن

اسلام، این بحرالعموم‌های اسلام شیعه و سنی، و این مدحان و روضه خوانان، رمالان، تعویض نویسان، و جا دوگران، و بلاخره بتمام جهان اسلام نوشته و برای شان هوشدار داده و با وضاحت کامل برای شان اعلام میداریم که: لطفاً در مورد اصالت دروغین آسمانی کتب خود ساخته خویش دگر فریاد و غوغا نکنند، و نسل‌های آینده ساز را بدون درد سرتنها بگذارند. زیرا سراسر قرآن شما بازتابی از کتب یهود و نصارا بوده که تعدادی از سران آنها بدست خود نوشته اند و نام‌های هر کدام از نویسندگان آن کتب اساطیری (تورات، انجیل، زبوردا وود، برفرق آن کتب بنظرمی رسند که در مجموع بنا م با بیبل) و یا کتاب مقدس نام گرفته، و آن کتب دست نویس آنها، طوری که قبلاً اشاره نمودیم همین امروز در اختیار ما و صدها ملیون یهودی و مسیحی و حتی غیر از آنها قرار دارند و یکی از آن‌ها کافران، نویسنده حقایق تلخ بوده، و حتی تاریخ چاپ آنها مربوط به همین عصر ما بوده است. پس علمای اسلام و مفسرین متعصب این قرآن کاپی از همان کتب دست نویس یهود و نصارا باید شرم کنند و بین بنده گان قالدق و آفریننده این خدا یان زنده و مُرده تفرقه اندازی نکنند، و بگذارند که نسل‌های آینده با آزادی و استقلال کامل و بدون از قید ظلمت این کتب شیطانی زنده گی نمایند. زیرا خود الله اوشان را بنا بر بیان آیه ۱۱۸ سوره هود به پیامبر عرب خود فرموده که: *وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ و..*) و اگر من الله میخواستم که یک ملت واحدی بیافرینم که میتوانستم. اما نخواستم. زیرا اراده نمودم تا بنده گانم در اختلاف نظر بوده باشند. همچنان در جای دگر قرآن قشان از جانب خود الله خطاب به محمد آمده که مسئولیت کفر و ایمان دگران کارنداری، فقط تبلیغ مسالمت آمیز و وظیفه توست.) متن اصلی در قرآن محمد. پس این دالان دین کی هستند که بین بندگان خدا تفرقه افگنی میکنند؟ در حالیکه خود الله این اختلاف نظر اعتقادی را موجب رستگاری بنده گان خود و انمود ساخته و شوربختانه آن اراده الله عملاً صورت گرفت و پیا مبران زیادی پس از محمد عرب با نظریات و عقاید مختلفی روی کار آمدند و خواهند آمد که یکی از آنها جناب بها والله (رح) است، که برخلاف دین اسلام، دین جدیدی را روی کار آورد، و هم چنان نویسنده این اثر نیز بحیث پیا مبر روشن گریبا اعتقادات ضد یهودی و نصرانی، و حتی مسلمان اختلاف آشتی ناپذیر داشته و اما در عین حال، مدعی وحی از کدام منبع هوایی نشده. زیرا آن را

یک پیام بی بنیاد میداند و به هیچ صورت اعتبار علمی و منطقی نخواهد داشت. آغا زسفر بنی اسرائیل از مصر، در تبانی خدای اسرائیل، از نظرتورات، عنوان بعدی آن بلا فرینی بوده و ما از عنا وین قبلی تا اینجا نیز دریا فتمیم که خدا یان زنده و مرده یهودی و مسلمان تلاش ورزیده اند تا فرعون مصر را که او خود بحیث خدای زنده در مصر قد برافراشته بود، و در زمان حکمرانی خود توانست که خدا یان اساطیری گویا توحیدی قد، و نیمه قد را بزا نودر آورد. اما این خدایان آئین یهودی و مسلمان دست بدست هم داده و بنا بر اثر تلاشهای مرگبار خویش بنا بر اظهارات خود شان در کتب اساطیر دست نویس مصریها نوعربهان چون موسی و محمد، دریافتمیم که بلاخره فرعون را توسط آن بلا آفرینی به اصطلاح خود شان بزانودر آوردند، و اورا حاضر بخروج بنی اسرائیل ساختند. اما چون ما نقش اولی را در آن بلا فرینی بخدای زنده اسرائیل داده و او بود که از نظرتورات موسی فرعون را بزا نودر آورد. پس ما نیز بدان قدرت نمائی خدای اسرائیل پرداخته، و پس از آن به قدرت نمائی بعدی الله نامرئی که خود در آن مورد دست به سینه کوبیده و بدان افتخار کرده خواهیم پرداخت. پس بنابراین طوریکه عنوان فوق را بدان موارد اختصاص داده و حتی اشارتی داشتیم از بلا آفرینی الله در آن رابطه که چگونه با استفاده از قدرت خدای زند اسرائیل، موسی را از آغوش مادرش بسوی مصر، و بخصوص به منزل پدرخوانده اش فرعون مصر در طی یک سفر دریائی رساند، و پس از آن بفرار از آنجا و بقتل ناروا موفق ساخت، و او را از ترس همان خدای مصری به سرزمین مدیان فرار داد، و در آنجا او را صاحب همسر و پسر ساخت، و پس از آن او را به پیا مبری خود برگزید، و پس از آن او را همراه با برادرش هارون نزد فرعون مصر فرستاد. اما اینکه پس از آن کارنامه های خدایان زنده و مرده، در طی آن سفر چهل ساله چه اتفاقی افتاد، آن همه را از تورات خود ساخته خود همان موسی، و قرآن رونوشت از آن خواهیم دانست، که چگونه این مرد عرب در حال گویا بی سوادی خود پس از صدها سال از آن سفر مدعی شده که غیب الله وی آن کارنامه ها را انجام داده است. پس ما نیز نظر بر سالت تاریخی خویش ناگزیر هستیم تا آیه، به آیه و قدم بقدم آن سفر دریائی و صحرائی را از همان آوان تعقیب نموده تا بدانیم که کدام یکی از این خدایان زنده و مرده به تائید از چنین داستانهای خود ساخته در آن سنا راست گفته اند، و کدام یکی دروغ پرانی کرده اند؟ و یا گویا اینها ان سفر را همزمان با هم

مرا قبت کرده بود ند، و یا اقلاحضوردا شتند، که ندا شتند. پس ما حال با موسی و هارون در قصر فرعون مصر هستیم و از باب ۵ کتاب خروج و بخشی از تورات موسی و متن اولی قرآن، آن گویا دید و باز دید را که توام با سفر چهل ساله بوده، از نظر خود کتاب مقدس آغاز خواهیم کرد، و همانگونه متن دوم آن قرآن محمد را در آن راستا زیر بررسی قرار خواهیم داد. اما لطفاً شما خواننده خرد مند، به تمام باریکی های این کتب گویا ناشی از الهام خدای زنده موسی و یا وحی الله مرده محمد توجه فرموده و ما را در این راه روشنگری نسلهای آینده کمک نموده و با ما در آن سفر چهل ساله همراه باشید.

موسی و هارون، در دربار فرعون (عنوان برجستنی است در باب پنجم کتاب سفر خروج و ما از آن بار دیگر بطور نهایت خلاصه چنین میخوانیم: وقتی موسی و هارون پس از دیدارشان با قوم اسرائیل، به دربار فرعون رفتند و به اولین بار به او گفتند: ما از جانب خداوند (خدای زنده اسرائیل، نه به امر الله مرده) فرستاده شده ایم و پیامی را نیز از جانب او بشما آورده ایم و او می خواهد قوم اسرائیل را رها کنی تا بصرای سینا بروند و برای الله ما در آنجا مرا عبادت کنند. (این همان آرزوی خدای اسرائیل است که بلاخره قوم اسرائیل، گوساله طلایی را بحیث خدای خویش در مسند این خدا قرار دادند. (هله لوتیا) و ما بدان داستان اشاره می داشتیم. اما حال توجه نمائید به ادامه آن داستان سفر از کتاب اسرائیلیها، و در ادامه آن قرآن کاپی از این داستان نیز خواهیم دانست. توجه نمائید: فرعون در جواب موسی و هارون گفت: خداوند شما کیست که من پیام او را قبول نموده و یا شما را بحیث پیامبران او بشناسم، و بنی اسرائیل را رها کنم! موسی و هارون در جواب فرعون گفتند که: که خدای ما از قوم عبرانیها است و او ما را فرستاده تا قوم اسرائیل را اجازه خروج بدهید و... ما هیچ جائی را نگرفت و آن خدای مصری، نه تنها آنکه بفرمان خدای عبرانیها کدام اعتنائی نکرد، بلکه قوم اسرائیل را بکارهای شاقه و سخت تراز گذشته گماشت. (طوری که خود آن برادران را فرعون از دربار خود با سرافکنده گی شان را ند). پس موسی و هارون با گردن خمیده نزد خدای شان برگشتند و این بار از خود خدا زبان بشکایت گشودند، و ما آن شکایت را بنا بر بیان باب ششم همین کتاب مقدس که زیر عنوان (شکایت موسی و جواب خدا) در آن رابطه بازتاب یافته که ما آن شکایت را زیر عنوان زیر عنوان بالا آمده کی پیش افشا

نمودیم، و حال بر میرگردیم بداستان خروج بنی اسرائیل پس از بلا آفرینی خدای اسرائیل بر سرزمین مصر، سرقت آن قوم خدا در صبحگاهان از مصر، و بلا خره عبور از دریای سُرخ بسوی سرزمین کنعان، که قسمتی از آن بلا آفرینی را از قرآن محمد، پس از صدها سال نقل نمودیم، و حال آن داستان را به منظور آگاهی هر چه بیشتر خواننده گرامی از عبور دریای سُرخ، آغاز میداریم، تا بعداً ما آن همه جزئیات برداشتهای کاتبان عرب تبار قرآن را بطور مستند بدانیم.

عبور بنی اسرائیل از دریای سُرخ، و سفر در بین ابرواتش.

عبور از دریای سُرخ، و سفر در بین ابرواتش، عناوین بعدی کتاب اسرائیلیها بوده و در ادامه داستان قبلی با زتاب یافته و حاکی از این است که در همان صبحگاهان و پس از بلا آفرینی خدا بر سرزمین مصر، قوم اسرائیل مصریها را غارت نمودند و تعدادشان به ششصد نفر میرسید از راه کوهی بنام (عمیس) بسوی دریای سُرخ به حرکت افتادند و تغاره های پُراز خمیرشان را نیز با خود برداشتند، و بلاخره آن سفر به چهل سال طول کشید، تا به سرزمین کنعان رسیدند. بنی اسرائیل در طی آن سفر به مُقررات عید، وقف نخست زاده گان و دیگر مقررات مذهبی از همان ابتدا پا بند بودند و بدان عمل کردند. از باب ۱۳.

مطالب بعدی که ما در آستانه افشای آنها قرار داریم، در باب بعدی ۱۴ کتاب سفر خروج بازتاب یافته اند، و پس از سالهای سال عین مطالب در قرآن محمد بحیث وحی الله تکرار شده اند، و ما از متن اولی قرآن کتاب اسرائیلیها بطور خلاصه چنین میخوانیم: وقتی قوم بنی اسرائیل آن سفر خود را از مصر آغاز کردند و با آنکه نزدیکترین راه رسیدن به دریای سُرخ، عبور از سرزمین فلسطین بود. اما خدای اسرائیل مسیر قوم خود را با آنکه نسبت به عبور از سرزمین فلسطین طولانی بود، از راه صحرای سینا انتخاب نمود. زیرا خدای زنده اسرائیل میدانست که قوم او با وجود آنکه مسلح بودند، ممکن است فلسطینیها مانع آنها شده و آنها از ناگزیری به مصر باز خواهند گشت، و علاوه بر آن موسی استخوان های یوسف را که او وصیت کرده بود، تا آن را به بنی اسرائیل با خود برده و در زمین کنعان دوباره دفن کنند، نیز با خود داشت، پس قوم اسرائیل را خدا از راه صحرای سینا هدایت نمود و در حین

روز بوسیله ستونی از ابر، و در شب هنگام بوسیله ستونی از آتش از آنها مراقبت نمود و بدون گزند تا حاشیه دریای سرخ رسیدند و در آنجا خیمه زدند. نقلاً از هما نجا.

عبور از دریای سرخ، یا دریای نیل از نظر قرآن، عنوان بعدی همین باب ۱۴ کتاب خروج است و ما از آن در آن مورد نیز بطور خلاصه باید دانست تا پس از آن طوریکه اشاره نمودیم، از برداشتهای کاتبان قرآن کاپی و خود ساخته عربهای رهن از این متن اولی قرآنیان بطور مستند بدانیم. توجه نمائید: وقتی بنی اسرائیل در منطقه بنام (فم الحبروت) خیمه زدند. خدای اسرائیل) به موسی فرمود: به قوم اسرائیل بگو که بسوی دری سرخ برگردند و در کنار آن خیمه بزنند و فرعون مصرگمان خواهد کرد که چون در پیش روی شما دریا قرار دارد و در پشت سرتان بیابان است، و شما در بین دریا و صحرای سینا گیر خواهید ماند. زیرا من خدا دل فرعون را سخت کرده ام تا شما را تعقیب کند، و علاوه بر آن قوم اسرائیل طلا و نقره مصریها را با خود داشتند. پس فرعون مصر شما را تعقیب، و دستگیر خواهد کرد. بنا بر آن من خدا بارد گر قدرت و بزرگی خود را به فرعون و لشکریانش نشان خواهم داد تا بدانند که من خدای قادر و توانا هستم. (والله على كل شيء قدير) با استفاده از این قدرت نمائی یهوه خدای اسرائیل در قرآن محمد راه یافته، زیرا غیب الله نیز از نظر قرآن دل فرعون را سخت ساخته بود تا بنی اسرائیل را تا دریای سرخ تعقیب نماید و او را با لشکریانش در آن دریا غرق کنند. در حالی که این قدرت نمائی الله، صدها سال پیش از این تا زینا مه محمد، از جانب خدای زنده اسرائیل به نمایش گذاشته بود که ما از آن متن اولی قرآن تا جایی افشاگری نموده ایم. اما در این قسمت از متن اولی قرآن، خدای اسرائیل بدان اهداف مرگبار و دام پرورانه خود برای فرعون، بنی اسرائیل را وادار نموده تا در کنار دریا خیمه بزنند و منتظر عبور از دریای سرخ، و رسیدن لشکریان فرعون باشند. طوریکه اشاره نمودیم الله نیز چنین یک تلک خرس را پس از صدها سال از آن تلکشانای خدای اسرائیل روی دست گرفته است.

(آفرین)

عبور آن قوم سرگردان از دریای سرخ با فعل و انفعالات قدرت نمایانه خدای زنده اسرائیل در همان باب ۱۴ کتاب سفر خروج بیان شده و آن اینکه پس از آن موسی و خواهرش مریم در رابطه بدان معجزه آفرینی موسی توسط عصای چوبین اش سرود پیروزی سرداده و پس از آن توسط عصای موسی آب دریای تلخ را به آب

شرین گویا تبدیل کرده و نویسنده گان کتاب سفر خروج از آنگونه قدرت نمائی هردوخدایان مرده و زنده خویش را زیاد به نمایش گذاشته اند. اما خلاصه آن طور نیست که: وقتی قوم اسرائیل فرعون و لشکرش را از راه دور دیدند که بسوی همان پلان تلکِ خرسِ خدا بطرف اسرائیلیها می آیند و آنها دچار وحشت شدند و از خداوند کمک خواستند و موسی نیز چون زیاد ترسیده بود، مردم بوی طعنه زنان گفتند: چرا ما را به این بیابان کشاندی تا در اینجا بمی ریم! چرا ما را مجبور کردی و از مصر بیرون آوردی؟ ما برایت گفته بودیم که ما را از مصر بیرون مکن زیرا برده بودن مصریها برای ما بهتر از مُردن در این بیابان است. اما خدای اسرائیل در جواب موسی گفت: دگر دعا و التماس بس است! برای قوم اسرائیل بگو که حرکت کنند و تو عصای خود را بسوی دریا دراز کن تا آب دریا شکافته شده و جریان آب قطع شود و قوم اسرائیل بسلامت عبور نمایند و من خدا دل فرعون و لشکرش را سخت ساخته ام تا شما را تعقیب نماید، و اما تو موسی منتظر بمان تا قوم اسرائیل به سلامت عبور نمایند، ولی این را فراموش نکنی که قبل از عبور فرعون و لشکرش، دوباره عصایت را بدان طرف دریا دراز کن تا بار دگر آب جاری گردد و فرعون با لشکرش زیر آب شوند. زیرا من خداوند فرشته دوپهلوی خود را نیز خواهم فرستاد تا در بین مصریها و اسرائیلیها طوری حایل واقع گردد که در مقابل فرعونیان تاریکی ایجاد نماید و اما طرف اسرائیلیها را که در حرکت اند روشن نگهدارد. (بلی!) فرشته دوپهلوی روشن و تاریک خدای اسرائیل) پس همان بود که قوم خدا بسرعت بدان طرف دریا عبور کردند و اما فرعونیان نتوانستند در آن تاریکی عبور نمایند، و بدان گونه خداوند قدرت و جلال خود را بتمام مصریها به نمایش گذاشت و ثابت ساخت که او برستی خدای قادر و توانا است) (آفرین خدای زنده و انسان گش! برستی که توذ و الجلال و الاکرام هستی و تو قادر و توانا هستی زیرا چنین پلان را حتی شیطان نیز طرح کرده نم ی تواند. طوری که کاتبان کلام الله مُرده و نا مرئی را در تازی نامه محمد بنام ذوالجلال و الاکرام و انمود ساخته، و هم چنان او را با جمله منفور عربی (والله علی کل شیءٍ قدیر دانسته اند. (آفرین بر هر دو هیولای آسمان و زمین.) از نویسنده شیطان شناس.

سرود موسی، عنوان بعدی باب ۱۵ همین سفر خروج است، و موسی آن سرود را همراه با خواهرش مریم سروده و پس از آن خود خدای اسرائیل در باب ۱۶ در فکر

گرسنگی قوم خود می افتد، و بلاخره توسط موسی از آن ناحیه بخدای گرسنه تراز آنها التماس می نماید تا برای شان آب دانه از آسمان بفرستد، پس خدای اسرائیل بنام (من و بلدرچین) که الله مسلمانان آن را (مائده آسمانی) دانسته از آسمان میفرستد، و اما بجز از برفک روی زمین چیز دیگری نبوده، و ما به منظور ثبوت آنکه آن غذای آسمانی از کدام نوع غذای دست پخت خدا بیان گرسنه بوده و برای قوم گرسنه در صحرای سینا میفرستد، از متن نخست قرآن خواهیم دانست، و پس از آن سرود ستایش از ان خدای گرسنه خواهیم دانست که چه اتفاقاتی در آن سفر بیابانی روخ داده است. حال توجه نمائید به سرود ستایش از خدای اسرائیل توسط موسی و خواهرش مریم، در آنطرف دریا ی سرخ. توجه نمائید.

(آنگاه موسی و بنی اسرائیل در ستایش از خداوند، همرا با بنی اسرائیل و خواهرش مریم سرودند، و با صدای بلند گفتند که خدا را سپاس که اسب ها و سواران فرعونیان را به دریا افگند، خداوند نجات دهنده ما اسرائیلیها است و ما او را ستایش میکنیم، او جنگنده دلاور است و نامش خداوند است و... به تعقیب آن خواهرش مریم نبیّه نیز در وصف خدا نیز همانگونه سرود و پس از آن قوم بنی اسرائیل به دریای دگری که آب آن دریا تلخ بود رو برو شدند و این بار نیز خدای شان قدرت خود را بنمایش گذاشت و درختی را بموسی نشان داد که یک شاخه آن درخت را دریای خروشان تلخ بیندازد و همه آب آن شربین خواهد شد. پس موسی چنان کرد و تمام آن بحر بی کران به آب شربین تبدیل گردید و پس از آن خدای اسرائیل لطف دگریرا بقوم خود مبذول داشت و این بار برای شان (من و بلد رچین) از آسمان فرستاد. (قرآن آن را با اندک تفاوت لفظی (من و سلوی) دانسته و حتی سورهی را بنام (مائده) بدان اختصاص داده و آن رزق هوایی را از آسمان هفتم فرستاده، و ما از چگونگی آن نان آسمانی غیب الله (ج) بعداً خواهیم دانست، ولی اکنون بچگونگی من و بلدرچین خدای زنده اسرائیلیها در صحرای سینا توجه نمائید، تا ما بدانیم که این چنوع غذایی بوده که تا کنون در (منیوی) ساخته انسان روی زمین با این همه انواع و اقسام غذاها بنظر نمی رسد؟ پس این شما خواننده گرامی، و این هم غذای آسمانی خدای زنده و گرسنه تراز قوم اسرائیل از باب ۱۶ کتاب سفر خروج، که روزی خود اود نبال یک لقمه نان پشت درخیمه ابراهیم و سارا ایستاده بود. اما حال گویا چنین سخاوت مندی میکند.

(من و بلدرچین، یا من و سلوی از نظر قرآن. عنوان بعدی کتاب مقدس بوده و پس از عبور مجزه آسای عصای چوبین موسی و حمایت از فرشته دوپهلوی تاریک و روشن، به قوم اسرائیل فرستاده شده، اما آن مانده قرآنی از نظرتورات موسی طوری بوده که: وقتی بنی اسرائیل بصرای سینا رسیدند، روز ۱۵ ماه دوم پس از خروج شان از مصر بود، و آنها در آنجا چون زیاد گرسنه شده بودند و از موسی و هارون باردگربان به شکایت گشودند و گفتند: ای کاش در مصر می ماندیم و درهما نجا خداوند ما را میکشت! ما در آنجا کنار دیگ های پُرازگوشت نشسته بودیم و هر قدر از آن می خوردیم کسی مانع ما نمی شد. اما حالا در این بیابان سوزانیکه شما برادران ما را در اینجا کشانده اید، نزدیک است ما از گرسنگی بمی ریم. پس خدا توسط موسی آن گرسنگی بنده گانش را درک نمود و برفک و برنجک را بنام (من و بلدرچین) از آسمان فرود آورد و خدا بموسی امر فرمود که حال هر کس میتواند از خیمه هایشان برون برآید و آن را از روی زمین جمع کند و بخورد. اما از آن با خود برده نمی تواند و همچنان خوراک روزا نه شان را به انداز یک (عُومر) با خود برداشته میتوانند، نه زیاده از آن. زیرا من خداغذای فردای شان را نیز خواهم فرستاد.) نقلاً. نا گفته نماند که: (والله خیر الرزاقین) که الله قرآن توسط الله مدعی آن شده و از همین اظهارات خدای زنده اسرائیل برداشت شده و امامت اسفانه بحیث وحی همین الله نامرئی به اعراب سوسمار خوار و جاهل عرضه شده و ما از آن طوریکه وعده نمودیم بزودی خواهیم دانست. اما اکنون توجه نمائید بنوعیت و چگونگی این من و بلدرچین خدای اسرائیل در آن صحرا سینا. (وقتی قوم اسرائیل بنا بر هدایت خدا از خیمه های خود برون رفتند و از آن برفک جمع کردند، اما تعدادی از آنها زیاده از آنچه که خدا فرموده بود برداشتند و موسی نیز در آن مورد زیاد خشمگین شد. پس وقتی آفتاب بروی زمین تابید و متبای آن برفک، که بروی زمین باقی مانده بود آب شد و از آن هیچ چیزی باقی نماند) متن اصلی در باب ۱۶ کتاب خروج.

مانده اسمانی الله مسلمانان نیز طوریکه قبلاً اشاره نمودیم به همین اسرائیلی های کافر از نظر قرآن مسلمانان در آن صحرا سوزان فرود آمده، و برداشت آشکاری است از همین برفک و برنجک خدای اسرائیل ولی این با رالله این خدمت اسلام آن را بنام مانده آسمانی برای ان یهودیان معلوم الحال در زمان انجام داده که

ما از آن نیز خواهیم دانست. اما قبل از آن اجازه دهید که بنا بر اظهارات مرتب کتاب مقدس یهودیان، از خدا ما ت بعدی خدای اسرائیل بدا نیم، که اود یگرچه مهربا نیهای را بقوم خود روا داشته تا از این متن اولی قرآن کد م حرفی نا گفته نما نده و از برداشتهای رهنما نه کا تبا ن قرآن از این داستا نه‌ای اسا طیری بطور مستند نیز بدانیم. توجه نما ئید: جریان آب از سخره سخره، جنگ با عما لیقیها، دوعنا وین پی هم اند در ادا مه اظهارات فوق کتاب سفر خروج، و مطالب آن نیز طوریکه اشاره نمودیم در قرآن محمد راه یافته، و در متن اولی آن طور است که، چگونه قوم دلیر عملیقیها که در آن طرف دریای سرخ زنده گی داشتند و در دفاع از سرزمینهای خویش دربرابر آن قوم اشغالگراسرائیل قرار گرفتند. همچنان مطالبی در رابطه به دیدار (یترون) کاهن مدیان و پد رزن موسی، و تعیین قضا ت توسط موسی، و بلاخره عنوان دگری چون (قوم اسرائیل در کوه سینا) نیز در بابهای بعدی ۱۷ تا ۱۹ کتا ب مقدّس یهود بیان نوشته شده و لطفاً شما خواننده گرامی آن همه را در نظر داشته باشید، که ما یکی پی د یگری از آنها بطور خلاصه افشا گری خوا هیم نمود، و در ادا مه آن از برداشتهای کاتبان قرآن رهن کلام خدا در مورد ما نده آسمانی غیب الله (ج) و د یگر مطالب این کتاب یهودیان خواهیم دانست، تا بارد یگر جهان اسلام و یهود بدا نند که کتب اعتقادی شان از آسمان پائین نیامده و نه خدایان زنده و مُرده آنها چنین خد ماتی را به آن قوم گرسنه و لگام گسیخته انجام داده اند، و نه آنها در طول حیات شان از تهی دل به آن هیولای زمین و آسمان (هله لوثیا) ویا (لا اِلَهَ اِلاَّ اللهُ، گفته اند. چه آنکه (محمد رسول الله) گفته باشند. طوریکه همانگونه خدایا نشان نیز از مرگ و ویرا نگرشان تا آ خرین روزهای فرا رشان از آن دست برندا شتند. پس بنده گان نشان از روی زمانه و ترس از شمشیرکشان و چما قداران این ادیان خونین سر خود را با خدا یا نشان می جنبانند. پس شما خواننده خرد مند نیز به این داستانهای اساطیری با ورندا شته با شید و تنها از با زوی خود نان روزانه و سالانه تان را نه تنها از محصولات روی زمین بردارید، بلکه با خرد و دانش خویش از آسمان و زمین پائین آورید و اما نه چنان برفک و برنجکی که خدایان گرسنه از آنجا گویا فرستاده است. همچنان نسلهای امروز و آینده نیز بنا ید چنان اغفال شوند، و ما برمیگردیم به مطلب مورد نظر خود، از کتاب اسرائیلیها.

(آب از سنگ سخره) عنوان اول آن قسمت از من و بد رچین بوده و ما از آن که

چگونه خدای اسرائیل بارد یگرقد رت خود را بنمایش گذاشته تا بنده گان چشم بسته اوبدا نند که براستی گویا خدای قا دروتوانا، ویا خیرالزرا زقین بوده، ولی این خدا یان گویا عالم الغیب وقا دروتوانا بیخیرازآن بوده اند که روزی درحقایق تلخ ما بحیث یک هیولای روی زمین شناخته خوا هند شد وحتی یکی از آنها بنام ملا غیب الله معروف خواهد شد، واونیزازگزند ما درامان نخواهد ماند. پس ازقدرت نمایی خدای زنده اسرائیل درآن را بطه ازکتاب اساطیری یهود یان بطورخلاصه چنین میخوانیم.

(وقتی بنی اسرائیل به امرخدای شان ازدریای سرخ بسوی صحرای سینا عبورنمودند وپس ازچندین توقف به منطقه بنام (قدیم) رسیدند ودرآنجا نیازی بنوشیدن آب پیدا کردند، اما قطرئی ازآب درآنجا دیده نمی شد. پس باردگرازموسی شکایت کردند و بوی گفتند که بما آب بده تا بنوشیم! اما موسی چندان توجه نکرد و آنها باردگرنسبت به تشنگی خویش فغان برداشتند و بوی تأکید کردند که: چرا ما رازمصربرون آوردی! پس موسی این با رازخدای اسرائیل التماس نمود وازاوبرای قوم خود آب خواست. پس همزمان به آن بود که جناب یهوه بوی امرفرمودوگفت: بردا ربنی اسرائیل را با گله های شان و بجا نیکه من خدا برایت نشان میدهم برو! من خدا نیزدبنال توام آمد ودرآنجا سخره سنگی را برایت نشان خواهم داد و تو عصایت را برآن سنگ بزن تاآب ازآن جاری شودوقوم اسرائیل ازآن بنوشند. پس موسی آنچه که خدا بوی گفته بودعملکرد وازآن سنگ نه تنها یک چشمه، بلکه ۱۲ چشمه آب جاری شد و ۱۲ قبیله اسرائیل ازآن نوشیدند و به گله های خویش نیزنوشانند. (ازباب ۱۷). اما طوریکه اشاره نمودیم، درآیه ۶۰ سوره گاوقرآن محمد نیزهمین جملات فارسی را با جملات عربی: (وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا...) عوض نموده وآن را بحیث متن دوم این کتاب اسرائیلیها پس ازصدها سال بازتاب یافته، و به هیچ صورت ناشی ازوحی الله ناشناخته درآن زمان نبوده و نیست. پس امید است شمشیرکشان خَلْفَ وَسَلَفِ آن جاهلان عرب سوسمارخوار، پس از هزار و چهارصد و یک سال نظربتاریخ چاپ این قران روی زمین ما دانسته باشند که تورات وقرآن نشان جزبا زگوئی ازداستانهای اساطیری چیزی دیگری نبوده اند. پس مدعیان دروغین ازاصالت آسمانی این کتب شیطانی، لطفاً دست بردارند

ود گرنه خود، ونه نسلهای آینده رابه امید آن ۱۲ چشمه آب ازسخره سنگ، ویا آن برفک روی زمین ازتشنگی هلاک کنند. (وما علینا الا البلاغ)

جنگ با عما لیقیها، عنوان بعدی همان قسمت ازسفرخروج بوده، ومطالب آن درقرآن نیزبنوعی بازتاب یافته وآن مطلب درمتن اولی قرآن طوریبست که: وقتی اشغالگران اسرا نیلی که بحیث فرزندان خدا درتورات موسی یاد شده اند، به آن طرف دریای سرخ با ساکنین قبایل آن سرزمینها، ازجمله با قوم عما لیقیها روبرو شدند وخواستند سرزمین آنها را عملاً بنا براتصمیم خدای اشغالگرخویش تصرف نمایند. اما آن ساکنین اصلی آن سرزمینها دربرابراشغالگران خداپرست بپناه خواستند ومانع آن تعرض شدند. پس بنا برآن استادگی دلیرانه آنها بود که آنرویا روئی با جنگ وخون ریزی انجام مید و مسلماً که ازهردوجانب کشته وزخمی بجا ماند که از نظر نویسنده حقایق تلخ، جزشرم و ننگ، بر بنیان گذاران ادیان خونین توحیدی چیزدگری نبود. زیرا تعرض برحریم دگران، خود ننگ وکفر آشکار خواهد بود که متاسفانه ایمان داران ادیان خونین توحیدی مرتکب آن شده اند. پس ما چون از دریای سرخ عبور نمودیم. لازم به نظرمی رسد، تا از جزئیات آن تعرض وخون ریزی های ناروایی که توسط قوم خدا انجام یافته صرف نظر نموده وهمچنان از داستان بعدی باب ۱۸ که در رابطه به دیداریترو، پدرزن موسی وتعین قضات توسط موسی بیان شده، نیز صرف نظر کرده، وتنها بداستان بعدی دیدار موسی با خدای اسرائیل در کوه سینا (نه کوه طور) از نظرتورات موسی پرداخته که بخشی از مورد نظراین بحث ما بوده، وپس از آن از برداشت کاتبان عرب تبارقرآن از داستانهایی فوق کتاب مقدس یهودیان بوده، وما از آن از ابتدا تا کنون پرده برداشتیم، تا بار دیگر جهان اسلام عزیز بداند که قرآنشان ناشی از وحی الله نامرئی نبوده ونیست. طوری که خردمندان امروز وفردا نیز به هیچ صورت نمی توانند آن را بحیث ناشی از وحی غیب الله (ج) به محمد عرب جاهل قبول نمایند. تنها بازتابی از کتب دست نویس یهود ونصاری اند که متاسفانه به رنگ آسمانی از سرزمین اسرائیل برخواسته واز عربستان ریگزار از آستین محمد سربرون کرده است. پس در قدم اول توجه نمائید به متن اولی قرآن، زیر عنوان (دیدار موسی، با خدای اسرائیل) از نظرتورات دست نویس موسی، وپس از آن به متن دوم این داستان از قرآن محمد، بطور مستند خواهیم پرداخت.

دیدار موسی، با خدای اسرائیل در کوه سینا از نظرتورات

(قوم اسرائیل در کوه سینا) عنوان باب ۱۹ سفر خروج بنی اسرائیل است و از دیدار فرضی موسی با خدای زنده اسرائیل بیان میدارد، و اما متا سفانه رهنان عرب نیز به این داستان کتاب اسرائیلیها دست یا فته اند، و آن داستان کُفر آمیز را که متا سفانه موسای یهودی معلوم الحال را با الله مسلما نان در کو (طور) آشنا ساخته اند، در حالی که از نظر علمای اسلام خشونت بار، چون عبد الرَّب رسول سیاف، حرف زدن با کافرا جواز اسلامی ندارد، اما قرآن مسلمانان چنین کُفر آشکار را مرتکب شده و الله سبحانه و تعالی را با موسی در کوه طور هم کلام ساخته اند، و آن ملاقات کُفر آمیز را ندکی بعد خواهیم دانست. اما ابتدای آن ملاقات را همین کنون افشا خواهیم نمود، تا حرفی از این کتب اساطیری نا گفته نمانده باشد و آن اینکه که چگونه عرب های رهن در کلام اولی الله (ج) در همان قُلّتی کوه دست درازی کرده اند و آن ملاقات را با ضد و نقیض ها و کتمان ها نسبت به متن اولی قرآنشان پس از صدها سال به زبان عربی به محمد عرب تکرار کرده اند، و او آن را به اعراب جاهل بحیث وحی الله ابلاغ نموده، و بلاخره این تا زینامه توسط همان اعراب جاهل بزور چماق و شمشیر بر عجم چشم بسته تحمیل شده است. پس به منظور ثبوت هر چه پیشتر آن برداشتهای دزدانه آن تا زیان عرب رهن، توجه نمائید به متن اولی قرآنشان در رابطه به دیدار فرضی بین موسی و خدای زنده اسرائیل در کوه سینا (نه در کوه طور) که آن دیدار فرضی و پشت پرده نتیجه منفی دارد و همان طلا و نقره غارت شد در مسند هر دو خدا یان زنده و مرده یهودی و مسلمان قرار گرفت. (الکبر العجل) پس شما خواننده گرامی! توجه نمائید به متن اولی قرآن در آن مورد. و قتی بنی اسرائیل کوه قدیم را ترک گفتند و به نزدیکی کوه سینا رسیدند و در مقابل کوه اُردو زدند و موسی برای ملاقات با خدا (یهوه) به کوه برآمد، تا با او مشکل بنی اسرائیل را حل نماید و از او در مورد متباقی سفر بنی اسرائیل هدایت بگیرد. پس خدا که خود را در بین کوه پنهان کرده بود موسی را از راه دور دید، همزمان خطاب بوی امر فرمود که: پیش از این نزدیک من نیا و تنهادستور مرا از همان جابش نو آن را به بنی اسرائیل برسان و برای شان بگو که چگونه من خدا شما را مانند عقاب بی که بچه هایش را روی بالهایش از مصر برداشتم و به اینجا نزد خود آوردم! حال اگر مطیع من خدا باشند و عهد مرا نگهدارند، من نیز آنها را از بین همه اقوام د

یگر بحیث قوم خاص خود خواهم دانست. گرچه من خدا مالکِ سرا سرجهان هستم اما شما قوم اسرائیل برای من یک ملت مُقدّس خواهید بود و مرا خدمت خواهید کرد. (بلی! قرآن نیز به این انتخاب خدای زنده اسرائیل موافق هستیم، طوری که در آیه ۴۷ سوره گاه و آ را بزبان عربی ابراز داشته و کاتبان آن با استفاده از همین قسمت آن را وارد قرآنشان ساخته و برای خوش خدمتی محمد برای اهل کتاب ساکن در مدینه، آن اسرائیلیها را با جملات عربی (ببینی اسرائیل آذکروا نعمتی آلتی انعمتُ علیکم و آتی فضلتکم علی العلمین.) در سوره گاو، معروف بسوره بقره بازتاب داده. اما طوری که اشاره نمودیم، کاتبان عرب تبار، آن دیدار فرضی موسای یهودی را با اله نامرئی مسلمانان بحیث وحی این غیب اله به دیگر مسلمانان تا زه به اسلام رسیده عرضه نموده اند. طوری که در متن اولی آن در اینجا چنین آمده است.

(وقتی موسی میخواست بسوی کوه سینا برود و با خدا (یهوه خدای اسرائیل) از نزد یک ملاقات نماید، اما خدا باردگر بوی صدازدو این با ربطور جدی برایش گفت: نزد یک من نیاید! و در آنجا استاده باش و من در بین ابر غلیظی ظاهر خواهم شد و با صدای بلند با تو گفت و شنود می کنم تا قوم اسرائیل نیز صدای من و ترا که توأم با پیام من است بشنوند و باور کنند که تو موسی سی برای من هستی. (این قسمت را نیز کاتبان رهزن قرآن از اینجا به سرقت برده و با جملات عربی (قال لئن ترانی! ولا ین أنظرالی الا جبلی ولا ین أنظرنی الی الجبلی... با زتاب داده و آن همه را اعراب جاهل بطور بی شرمانه بحیث وحی اله نامرئی و ناشاخته در آن زمان عرضه نموده اند. طوری که سراسر این داستان را نیز بنوعی وارد قرآنشان ساخته اند. همانطوریکه ما آن سرقت اعراب رهزن را از متن اولی کتاب اسرائیلیها افشا می داریم. توجه نمائید: (وقتی یهوه خدای اسرائیل، پیام خود را به موسی ابلاغ نمود، و در آن پیام به او شان گفته بود که فردا قوم اسرائیل را برای ملاقات با من خدا آمده کن و برای شان بگو که لباسهای خود را بشویند، و اما بالای کوه نیایند و حتی نزدیک من خدا نشوند. اما اگر کسی نزدیک من شوند کشته و یا سنگسار خواهند شد و یا با تبر و تیشه کشته و پارچه، پارچه خواهند شد. (زیرا یقیناً که سنگ در آن کوه زیا نبوده، اما در مورد تیشه و تبر از علمای یهود و اسلام معلومات خواهیم خواست، و همپنان خدای اسرائیل در ادامه آن اخطا رمرگبار خود تا کید فرموده که ای موسی! این را بدان که آن قان سنگ سارشان مل حیوانات

نیز میشود که حیوانات نیز نباید نزدیک من من بیا یند. اما وقتی شیپور من خدا موسی نواخته شد و آن زمان میتوانید تنها بدامنه کوه نزدیک شوید، نه در حضور من خدا. پس موسی از کوه پائین آمد و آن همه هدایات خدا را بقوم اسرائیل بازگوند و با آنها وعده ملاقات را با خدا به روز سوم تنظیم کرد. متن اصلی در کتاب خروج اسرائیلیها، و متن اولی قرآن.

کتاب اسرائیلیها ادامه میدهد که، ملاقات خدا با موسی بر روز سوم صورت گرفت و اما آنکه روی کدام مطالب صحبت پشت پرده باهم داشتند، باز هم از متن اولی قرآن خواهیم دانست. اما طوریکه صحبت ما روی افشاگریهای از برداشتهای کاتبان قرآن از چنین داستانهای اساطیر بوده باید نوشت که حتی آن رهران عرب بر قله های کوه برآمده و آن داستان ها را پس از صدها سال کلمه، به کلمه از آنجا بسرقت برده و در قرآن محمد بحیث وحی الله نامرئی بازتاب داده اند، ولی ما آن همه را بنا بر رساخت تریخی خود، از آدرس روی زمین افشا نموده و افشا خواهیم نمود، ولی حال اجازه دهید تا ما نیز به قله کوه سینا بالا شده و ادا ما ان داستان دیدار موسی را با خدای اسرائیل از آیات بعدی ۱۷ تا ۲۵ همین باب ۱۹ کتاب دست نویس سفر خروج بطور خلاصه نقل نموده، و شما خواننده گرامی لطفاً توجه نموده که چگونه قرآن، آیه به آیه از کتاب دست نویس یهود بیان در آن رابطه، بدان داستان اولی از اسرائیل به عربستان پرواز کرده و بار دیگر از استین محمد عرب بحیث وحی الله نامرئی برون آمده است. توجه نمائید.

خواننده گرامی! موسی قوم اسرائیل را طبق فرمان قبلی خدای اسرائیل، پس از سه روز برای ملاقات خواست و همه آمدند و دریای کوه سینا ایستادند، و همزمان به آن تمام کوه را دود و آتش فراگرفت. زیرا خداوند در بین ابرو آتش ظهور کرد و تمام کوه به لرزه درآمد و پس از آن صدای شیپور شنیده شد و آن زمانی بود که موسی با خدا سخن می گفت و صدای خدا چون صدای رعد بلند بود و بوی چنین فرمود: تو موسی بار دیگر بقوم اسرائیل بگو که نزدیک من نیایند که هلاک می شوند، پس موسی ضمن آنکه به خدا اطمینان داد که بلی! قوم نزدیک نخواهند آمد، و اما خودش چند قدم نزدیک آمد. اما نه آنطوریکه با هم روبرو بوده باشند، و پس از آن خدا آنچه را تنها در خفا به موسی گفته بود، موسی آن همه را به قوم اسرائیل بحیث او امر و نواهی خدای زنده اسرائیل ابلاغ نمود. (طوریکه آن فرامین خود ساخته

موسی پس از صدها سال بحیث ستون فقرات قرآن محمد به مسلمانان تازه به اسلام رسیده توسط دستیار دگر خدای دگری بنام الله، و به نام محمد و همراهانش به زبان عربی با زگو شد. اما اینکه متن اولی آن اوامرونواهی قرآن، چه بوده و چگونه پس از صدها سال به حیث وحی الله از نظر قرآن محمد دانسته شده، که ما نیز آن را ستون فقرات قرآن خواهیم دانست، و کدام روی کدام موضوعات نوشته شده خواهیم خواند، ولی ناگفته نماند که از نظر نویسنده حقایق تلخ، توسط خود موسی نوشته شده اند. ولی شوربختا نه بحیث وحی الله در قرآن محمد وانمود شده، و ما همین اکنون از آنها خواهیم دانست.

فرامین ده گانه موسی، بحیث ستون فقرات قرآن محمد.

بلی! ستون فقرات قرآن! زیرا ما هر یک از مواد این فرامین خود ساخته موسی را که در ضمن صحبت های مخفیا نه موسی با خدا در آنکوه صورت گرفت، ما آن همه را با هر آیه از قرآن کاپی از این فرامین افشا خواهیم ساخت که شوربختا نه در این قرآن عربی بحیث ناشی از وحی الله به محمد عرب وانمود شده، و ما نیز ثابت خواهیم ساخت که این فرامین ده گانه خود ساخته موسی بحیث ستون فقرات قرآن بشمار رفته اند و در سر تا سر سوره های ۱۴ گانه آن به انواع گوناگونی بازتاب یافته و متاسفانه خود این تازینا مه محمد (ص) در چانته خود بالاتر از آن فرامین چیز دیگری نداشته و ندارد. پس به منظور ثبوت آنچه که ما عنوان کردیم، توجه شما عزیزان را به موادات اصلی آن فرامین خود ساخته موسی جلب میدارم، که بر روی لوايح سنگی در کوه سینا توسط خود موسی نوشته اند، تا هیچ یک از شمشیرکشان اسلام و یا دلالان دین دلیل رد آن قانون سازی موسی را نداشته باشند که، گویا اوبا خدای زنده اسرائیل و یا الله نامرئی مسلمانان صحبت نموده و این قوانین را گویا الله برای وی پس از صدها سال از آن نوشته تا گویا محمد آن را به مسلمانان برساند و نسلهای آینده ما را هزار و چهارصد سال بعدی فریب دهند. در حالیکه اصلاً آن همه فرامین را ما بنا بر استناد علمی و منطقی خویش، که توأم است با اظهارات خود کتاب نام نهاد مقدس، خود موسی نوشته تا بنی اسرائیل را که علیه موسی شورش نمودند، و از یخن او، و برادرش هارون گرفته بودند، که چرا آنها را از کنار دیگهای پُراز گوشت مصریها بدان کوه و صحرا کشانده اند، خا موش ساخته باشد. پس بنا بر همان دلیل بود که موسی بکوه فرار کرد و برادرش

راجای گزین خود ساخت و اما ارتباطات مخفیانه بین آن برادران برقرار بود و همواره از وضع جاری بی‌کدر اطلاع می‌دادند، و حتی در متن اولی قرآن آمده که: قوم بنی اسرائیل از هارون سوال نموده بودند که برادرت گم شد و ما را تنها گذاشت. پس خدائی که ما را به سرزمین حاصلخیز کنعان می‌رساند کجاست؟ پس همان بود که خود هارون به اوشان از همان طلای غارت شده از مصریها گوساله‌طلائی ساخت و برای شان گفت که این است خدائیکه شما را به کنعان می‌رساند....) این همه حقایق تلخ و ناگفته‌هائی‌اند که باید به جهان یهود و اسلام گفته شود که توان شنیدن آن را نخواهند داشت. زیرا هدف اساسی ما از اینگونه روشنگری، جلوگیری از اغسازی انسان‌فردا بوده که موسی و محمد با استفا ده نام خدای زنده اسرائیل و الله مرده آن فرامین ده گانه را برای اغسازی و در بند کشیدن انسان آزاد از قید ظلمت نوشته‌اند. توجه نمایند به متن اصلی آن فرامین موسی به قوم اسرائیل.

خدا (یهوه خدای اسرائیل) با موسی سخن گفت و این احکام را بوی صا در نمود.

* من خداوند، خدای توهستم، همان خدائی که ترا از اسارت و بندگی مصرزاد ساختم. پس تو را یا ندگری، غیر از من (یهوه) درکار نیست.

* هیچ‌گونه بُتی را بشکل حیوان یا پرنده و یا ماهی برای خود بحیث خدای خود درست نکن، زیرا من خدای تومی هستم، من خدای غیور هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند مجازات میکنم و این مجازات، شامل حال فرزندان شان نیز تا نسل سوم و چهارم آنها بوده است. پس کسانی که من خدا را دوست داشته باشند و از دستورات من و پیا مبران من پیروی کنند، آنها را تا هزار پُشت رحمت میکشم. * هیچ وقت از نام من که خدای توموسی هستم

سوء استفاده نکن، اگر نام مرا با بی احترامی بزبان بیاری و یا بنام من قسم دروغ (ناحق) بخوری، ترا مجازات میکنم.

* روز سبت (هفته را) بیاد داشته باش و آن را مُقدّس بدان، در یک هفته شش روز کار کن، ولی در روز هفتم، نه خودت و نه پسر و نه دخترت و نه غلام و کنیزت و حتی مهمانان و چهارپایانت کار کنند، زیرا من خدا در شش روز آسمان و زمین، دریا و هر آنچه که در بین آسمان و زمین اند آفریده‌ام و به روز هفتم به استراحت خود پرداخته‌ام. پس روز سبت را مبارک بدان، طوری که من خداوند آن را مبارک

خواننده و در آن روز استراحت کرده ام.

* پدر و مادرت را احترام کن، تا درس‌زمینی که من بتوبخشیده‌ام، و در آن عمر طولانی داشته باشی.

* قتل مکن، زنا نکن، دزدی مکن، دروغ نگو، چشم طمع به مال و نا موس دگران نداشته باش، فکرتصاحب نمودن غلام و کنیز، گاو، الاغ و مال همسایه را نداشته باش. نقلاً از باب ۲۰ کتاب خروج.

خواننده گرامی! طوریکه ما این فرامین را بحیث ستون فقرات قرآن عنوان نمودیم، پس ثبوت آن را نیز در مقایسه به این فرامین یک امر ضروری میدانیم تا مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن بدانند، که قرآن شان گویا کامل، جامع، بدون عیب، و ناشی از وحی الله نامرئی و داری تمام اوامرو نواهی بوده و حتی هیچ تروخشکی را ناگفته نمانده و هیچ کتابی گویا در تاریخ ادیان، مانند قرآن شان گویا به نظر نمی‌رسد، که چنین معجزاتی را داشته باشند. پس حالا این گویا قرآن کامل را که ما بحیث ستون دین اسلام و انمود ساخته، که هست بنا بر آن ما نیز ادعای بی‌مورد این شمشیرکشان اسلام را در مقایسه با احکام عمده و اساسی و حتی بنیادی موسای زنده و دویاه اسرائیلی زیر بررسی خواهیم گرفت تا بدانیم که آیا به جز این اوامرو نواهی آن اسرائیلی معلوم الحال، ولو اگر توسط خدای زنده‌ئی نوشته شده باشند، چیز دیگری در این قرآن کاپی از آن فرامین به نظر نمی‌رسد. البته بجز از اوامرو نواهی در رابطه بزندگی شخصی محمد و طرز معاشرت وی با گله از زنان، و همچنان آیات خود ساخته مربوط به انتقام‌گیری آن مرد عیاش و انتقام‌جوی عرب و شمشیرکش؟ پس کاتبان رهزن آن بطور واضح از همین فرامین دست نویس موسای یهودی استفا ده نموده و در لابلای آیات قرآن خود ساخته و رونوشت از آنها، نوعی با زب داده و بی‌شرمانه تراز آن، آن همه را منحصی و حی الله بحیث اوامرو نواهی به مسلما نان تازه به اسلام رسیده عرب، آنهم پس از صدها سال بازگنوده اند. پس این شما خواننده عزیز، و این هم ترا زوی میزان نویسنده حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین در آن رابطه که حتی به اندازه دانه خردل از آن کم و کاست نخواهیم کرد. اولین ماده آن ستون فقرات، در راه خدا شناسی بوده و آن را گویا یهوه خدای اسرائیل به موسی اعلام داشته بود که تابوی برگردد، و این خود از نظر نویسنده حقایق تلخ، نوعی از خود خواهی خدا بوده که آن را با جملات (من خدای توموسی هستم،

قادر توانا هستم و....) بحیث فرمان خود بموسی ود گراسرا ئیلیها اعلام داشته و برابر است با کلمه (لا اله الا الله و محمد رسول الله، ویا (لا اله الا هو علی کل شیء قدیر... ما لکل المملک ممّن تشاء و تعزّمّن تشاء و تذّل من تشاء بیّدک الخیر...)) که الله اسلام آینده به محمد، بنیان گزار اسلام آینده ابلاغ شده است، ولی کا تبان قرآن آن را بطوری شرمانه بحیث وحی همین غیب الله به محمودانمود ساخته، وزشت تر از آن اینکه متاسفانه به زروچماق و شمشیر بر عجم چشم بسته تحمیل شده است.

دومین ماده آن ستون فقرات قرآن، یعنی کتاب اسرائیلیها نیز در اولین سوره بنام فاتحه با جملات عربی (أَحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا لِيكَ يَوْمَ الدِّينِ، أَيَاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ...) پس از صدها سال از آن با زتاب یافته و هما نگونه با دیده درائی بحیث وحی الله به عرب جاهل وانمود شده، و همانگونه بر عجم چشم بسته به زور شمشیر تحمیل شده.

سومین ماده آن ستون فقرات قرآن که در رابطه به امتناع از پرستش بُتها توسط خدای اسرائیل، گویا به موسای یهودی ابلاغ شده و آن نیز با جملات عربی (أَلَلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ. در قرآن محمد بازتاب یافته و به هیچ صورت ناشی از وحی جداگانه غیب الله به این عرب جاهل نبوده و نیست.

ماده چهارم آن ستون فقرات قرآن که در مورد مجازات و مکافات، آنهم گویا توسط خدای زنده اسرائیل اعلام شده، و شوربختانه آن نیز با جملات عربی (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ...) در قرآن محمد پس از صدها سال بازتاب یافته، و به هیچ صورت وحی الله نبوده است.

قرآن در رابطه به سوء استفاده از نام خدا که اصلاً همان خدای زنده بنام یهوه بود. اما متاسفانه مسلمانان از آن با سوء استفاده آشکار از نام الله نامرئی در قسم های نا حق مُسلمانان منع قرار داده که قسم خوارن در و غگو و مسلمان نما، و غرق در گناه آن را برای رفع بی گناهی خویش نیز بکار برده تا اگر بی گناهی خویش را معیار آن قسم ناحق وانمود ساخته و از عذاب جهنم در تقلی روزمره شان دست باز داشته باشند.

در مورد احترام به روز (سبت) که در دین یهود روز یکشنبه دانسته شده و بحیث روز تعطیل جهان غیر از اسلام نوبنیاد به شمار رفته، اما برخلاف آن در دین اسلام، روز جمعه انتخاب شده و روز شنبه را که روز استراحت خدای یهود بشمار رفته به استهزا گرفته و حتی کا تبان قرآن آیه را با جملات عربی (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ

الصمد، لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً آ حد.) را در قرآنشان بازتاب داده و طوری وا نمود سا خته اند که الله آنها به استراحت ضرورت ندارد، وحتی استراحت خدای آنها را طوریکه اشاره نمودیم به استهزا گرفته اند، وحتی آیه را با جملات (یا ایُّها الذّین آمنوا فاسعوا الی ذکرِ الله من یومِ الجمعه و ذروا البیع) وارد قرآن کاپی و خود ساخته خویش ساخته اند، و به مسلمانان هشدار داده اند که بشتا بید به نماز روز جمعه و از خرید و فروش در آن روز اجتناب ورزید....

احترام به پدر و مادر، نیز در این قرآن کاپی امر تازه ئی نبوده و نیست و آن نیز با استفاده از همین فرامین خود ساخته موسی در آن راه یافته و کاتبان آن به زبان عربی در آن مورد چنین نوشته اند: ولا تقلُّهُما آفن ولا تنهرهُما و قولهُما... را وارد قرآنشان ساخته و تاکید نموده اند که پدر و مادران را احترام نمائید وحتی (أف) هم در برابر آنها نگوئید تا موجب آزدگی خاطرشان نگردد. امتناع از زنا، دروغ، دزدی و... نیز در قرآن کاپی با استفاده از همین فرامین خود ساخته موسی بازتاب یافته و کاتبان آن از آن ستون فقرات سوء استفاده سوء نموده و همچنان در جای دگری از سوره احزاب قرآن محمد در آن موارد آیه بزبان عربی (ولا تقربوا الزنا، انه فاحشهٌ و...) بازتاب یافته وحتی در مورد زنان خود محمد (ص) بطور بی شرمانه نوشته و زنان خود محمد را واضحاً فاحشه خطاب کرده اند. (استغفر الله) و اما متاسفانه حاکمان شرع اسلام برخلاف آن احکام قرآنی شان مردان زناکار را که عامل اصلی آن زنا و گناه بوده اند بر تخت بلند می نشاندند و آنها را بی گناه دانسته و شلاق نمی زدند. اما زنان بی دفاع را در انظار عام شلاق می زدند، و آن صحنه های شرم آور در میدا نه های محاکمه صحرانی مسلمانان بم کفان طالب از نظر تمام جهان پوشیده نیست. در حالیکه اغلباً خود مسلمانان آتش نفس عامل آن زنا و گناه بوده و تاریخ اسلام و جهان شاهد آن زنا و گناه شان بوده و هست، که چگونه آن اما مان و پیشوایان اسلام با زنان مسلمانان آتش نفس وحتی با اطفال زیرین لواط و زنا می کنند، که آن اعمال زشت آنها در رسانه های جمعی بطور واضح بازتاب یافته، وحتی مردان مسلمان پاکستانی با زنان مرده در قبر زنا نموده اند و آن اعمال ننگین شان در رسانه های تصویری رسانهای جمعی خود پاکستان مسلمان و جهان به نمایش گذاشته اند. (الله اکبر) پس جهان اسلام، این مدعیان دروغین آسمانی ویا عدالت قرآنی شان چه دلایل و استناد بالا تر از این

از ما می خواهند؟ که گویا دین ننگین و قرآن خونین شان ناشی از وحی الله به محمد عرب بوده است؟ هرگزنی! و یا مسلمانان عزیز بطور بی شرمانه دلیل می آورند که شیطان در آن لواط و جماع مبارک شان دخیل بوده والله ما دران زنا و گناه کدام دالتی ندارد. درحالی که همین وکلای مدافع الله، ازده ها جای قرآنشان گفته و میگویند که: بدون اراده الله ما برگی از درخت پائین نمی افتد. پس بدان جهت است که در برابر چنین استدلال علمی و مستند ما این زنا کاران و لواط کاران دست به شمشیر و چماق زده و ما را بنام کافر و ملحدوزندقیق و... متهم ساخته و با نعره ننگین الله اکبر سر می بُرنند. (شرم و ننگ و نفرین بر اینها)

(مُقرراتِ قربانگاه، رفتار با غلامان، قوانین مربوط به مجازات گوناگون، قوانین مربوط به غصب دارائی های مردم بی دفاع، قوانین مربوط به اخلاقی و دینی، قوانین عدل و انصاف، و... همه عناوین بعدی باب های ۲۱ تا ۳۲ کتاب خروج اند و مطالب آن پس صدها سال در قرآن محمد بنوعی بازتاب یافته و همین امر وزعین آن قوانین دین یهود را مسلماً نان تازه به اسلام رسیده بحیث ستون دینی شان با ندک تفاوت پذیرفته اند و بدان عمل نموده و می نمایند. درحالی که آن همه قوانین دین یهود اند که چون دگر قوانین و مقررات مذ هبی اسلام پس از صدها سال توسط چهار کلاهان عرب وارد قرآن شده، و پس از آن به زور شمشیر و چماق بر عجم بی خبر از وقایع تاریخی قبل از اسلام شان تحمیل شده و بلاخره به منظور برون رفت آنکه آن همه گویا ناشی از او مروناوهی غیب الله بوده، و خرد مندان زمان نباید قرآنشان را زیر سوال قرار بربند. بنا بر آن کاتبان عرب تباران برای برون رفت از این سولات قرآن شکن ما، خود بنیا نگذارا سلام را که حامل گویا همین قرآن به شما رفته یک آدم بی سواد و انمود ساخته اند تا این تازینا مه وی چسپ آسمانی پیدا کند. گرچه سلف اسلام زیاد تلاش ورزیدند تا آن چشم دیده های عرب و عجم را که چگونه محمد با سوادوز رنگ از مطالب کتب قبلی یهود و نصارا استفا ده کرد و از آن همه بحیث یک کتاب سرکوب گر بنا م قرآن تدوین نموده، و آیا تی رابد فاع از چشم دیدان خرد مندان زمان که گفته بودند: این قرآن ساخته و بافته انسان بوده، و از آ جمله اشاره به سلمان فارسی نموده اند. اما کاتبان جاهل قرآن دلیل آوردند که خود محمد یک مرد بی سواد، و سلمان فارسی نیز زبان عربی نمی دانسته، پس چگونه بساختن قرآن عربی دست یافته باشند؟ اما این استدلال کاتبان قرآن جا

ئی را نگرفت و خردمندان زمان از همان آوان میدانستند که قرآن بازتابی از کتب قبلی یهود و نصارا بوده، طوریکه جملات و عبارات فارسی در آن چون: عَدَن، جهنم و ابلیس و دیگر لغات فارسی راه یافته اند. بهر حال! از اینکه از موضوع دور نرفته و موسی را به فراموشی نسپاریم، توجه شما خواننده عزیز را به آیه با جملات عربی (وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مُّسْتَوٍ) قرآن جلب میدارم که چگونه کاتبان عرب تباران با مهارت شیطانی شان سوره را بنام (طور) در قرآنشان نام گذاری نموده که اصلاً کوه (سینا) بوده و صدها سال پیش از این قرآن کاپی از آن داستان، موسی را با یهوه خدای زنده اسرائیل در آن کوه سینا روبرو ساخته، که واقع در صحرای سینا و در فاصله دور با هم گویا گفت و شنود نمایند، که منطقاً آن رویارویی فرضی را میتوان تا جایی قبول کرد، زیرا خدای اسرائیل در تورات موسی زنده و انمود شده. اما نشاید که دیدار غیب الله با موسای زنده به صورت عینی و حضوری صورت گرفته باشد. پس راه برون رفت این معمای ناگشوده را نیز کاتبان کارآزموده قرآن دریافته و عین همان جمله کتاب یهودیان را با مهارت شیطانی شان همانگونه نوشته اند که صدها سال پیش خدای زنده اسرائیل بموسی گفته بود: نزد یک نیا و از همان دور با من صحبت کن و من در بین ابرو آتش خواهم آمد و... طوریکه آن جملات خدای اسرائیل از درس الله نامرئی در این قرآن محمد با جملات عربی (وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ، قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَا كُنْ أَنظُرَ إِلَى الْجَبَلِ) در آیه ۱۴۳ تکرار شده و به هیچ صورت ناشی از وحی الله به محمد نبوده و نیست. پس نویسنده حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین چون به اظهارات تورات دست نویس و قرآن کاپی از آن کدام باور ندارد. بناً از تبصره اضافی بر آنها در این مطمع حساس صرف نظر نموده و به برداشتهای مکمل دست اندرکاران قرآن از سراسر آن داستان کتاب یهودیان پرداخته، تا بدانیم که چگونه، آن اعراب رهن آن داستان را همانگونه از جملات فارسی، یا موسی! یا موسی! را با جملات عربی: یا موسی، فُخِّلْ نَعْلَيْكَ و... و... در قرآن خود ساخته خویش وارد ساخته اند. اما اجازه دهید تا قبل از آن افشاگری خود اشاراتی داشته باشیم به نکات اقتباسی دیگر کاتبان قرآن از کتاب یهودیان، و در ادامه به داستان قرآنی که گویا الله نامرئی با موسی دیدار به عمل آورده از همین قرآن رونوشت خواهیم پرداخت. خواننده گرامی! طوریکه تا اینجا از متن اولی قرآن بطور مرتب و مرحله به مرحله

نقل نمودیم و آن طوری بود که وقتی بنی اسرا ئیل بر هبری موسی از مصر بسوی کنعان حرکت افتادند و از دریای سرخ به آن طرف توسط عصای مُعجزه آسای موسی و فرشته دویلهو عبور نمودند، پس از آن من و بلرچین نوش جان کرد ند، آب از سنگ سخره نوشید ند، و پس از آن با عمالیقیها روبرو شد ند و خره از نظر کتاب اسرانیلیها بکوه سینا رسیدند، و... و... اما از نظر نویسنده حقایق تلخ، موسی در حقیقت به بهانه ملاقات با خدای زنده اسرانیل به کوه سینا بالا شد، تا مشکل آن سفر را که همواره مورد طعنه اسرانیلیها قرار گرفته بود، گویا حل نماید. اما خدا بوی اجازه نداد تا او مستقیماً با قوم اسرانیل دیدار حضوری نماید و تنها موسی را در فاصله دور نزد خود خواست و پس از آن خود موسی فرامین ده گانه را بر روی لوحه های سنگی از آدرس خدای اسرانیل نوشت که جمعاً چهل شبا نه روز آن غیابت موسی طول کشید، و قوم اسرانیل از ناگزیری خویش، چون از یکطرف از دیدگ های پراز گوشت مصریها محروم ماندند، و از جانبی در آن صحرای سوزان و در نیمه را بین سرزمین مصر و سرزمین گویا شیرو عسل بدون سر نوشت ما نده بود ند. بناً برادرش هارون را محکم گرفتند، تا خدای شان را حاضر بسازد. زیرا برادرش موسی غیب و غارت شد و قوم اسرانیل خدای را می خواستند تا آنها را بدان سرزمین گویا شیرو عسل برساند. پس هارون همان طلا و نقره غارت شده از مصریها را از آنها خواست و آن را ذوب نمود و از آن گوساله طلایی ساخت و در برابر آن قوم ناراضی و گوساله پرست قرار داد. و ما در آن راستا آنچه تا کنون از هر دو کتب شیطانی و ناشی از اظهارات خدایان گوساله ناگفته مانده بود، افشا نموده و افشا خواهیم نمود. اما اکنون از بازگشت موسی از آن کوه، از نظر تورات موسی افشاگری خواهیم نمود، و آن طوریست که وقتی او از خدای گوساله توسط قوم اسرانیل، که توسط برادرش هارون آغاز شده بود اطلاع یافت و سراسیمه بسوی قوم بازگشت و با خدای گوساله برخورد، و آنها برادرش هارون را زیر فشار گرفتند، و... پس ما آن داستان مرتب و منظم را از کتاب سفر خروج بنی اسرا ئیل تا جائی تعقیب نمودیم، و اما طوری که وعده نمودیم متبقی آن داستان را نیز خواهیم دانست که عاملین اصلی آن گوساله سازی و گوساله پرستی همان بردارن ظاهراً خدا پرست بود ند. پس به منظور ثبوت این نظر نویسنده مُفسد شناس، منتظر افشاگریهای بیشتر در آن موارد بوده باشید، تا بدانیم که قوم اسرانیل از خدای گوساله طلایی چگونه پذیرائی نمودند و بدور آن

رقصیدند و نوشیدند و به آن گوساله عبادت نمودند و... اما حال چون در آستانه افشای برداشتهای کاتبان عرب تبار قرآن از آن داستان دیدار موسی با یهوه و الله قرار داریم، پس ما نیز این بار از برداشت دزدانه آن اعراب جاهل از همانجا افشاگری میداریم که در متن او لی این قرآن رونوشت از آن، زیر عنوان (قوم اسرا نیل در کوه سینا) به موسی از آن تا اینجا نقل نمودیم. پس طوریکه آن همه را بطور پراکنده در قرآن سردرگم باز با زتاب داده اند. پس ما نیز از همانجا مرحله به مرحله آغاز خواهیم نمود، تا جهان اسلام پس از هزار و چهارصد سال بطور مستند بدانند که بیخ و ریشه قرآن شان در سرزمین اسرائیل گیر مانده، نا آنکه از آسمان هفتم ویا لوح محفوظ پائین آمده باشد، و یقیناً که رونوشتی از همان داستانها اساطیری بوده که حتی خود همین تازینامه توسط خردمندان زمان بنام اساطیر الاولین نام گرفته است.

قرآن، دیدار فرضی موسی، با الله مسلمانان در کوه طور.

خواننده گرامی! ما تا جایی از متن اولی این قرآن رونوشت از آن، کتاب اسرا نیلیها دانستیم که فرعون مصر موسی و هارون و هارون را پس از آن بلا آفرینی خدای اسرا نیل نزد خواست و به اوشان گفته بود که بروید قوم اسرائیل را با خود ببرید.... اما کاتبان عرب تبار قرآن از همان دروغ آشکار کتاب اسرا نیلیها در قرآنشان نیز استفاده ناروا برده و از زبان فرعون دلیری که خود در مسند خدائی قرار داشت نوشته اند که گویا اودر آخیر آن زور آزمائی اعلام داشت و برای موسی و هارون گفته بود که: از مصر برون روید، و ما به من عون دعا کنید. اما با آنهم کاتبان جاهل در ادامه آن اظهارات ناروای خویش، به آسمان و زمین جست و خیز زده اند و پس از بلا آفرینی اشتباه دگری امر تکب شده، و همان داستان را بگونه نامرتب نسبت به متن اولی قرآنشان خاتمه یافته دانسته و آیه ۱۳۷ را پس از بلا آفرینی الله (ج) در همان سوره اعراف وارد قرآن شان ساخته و در آن آیه مدعی شده اند که گویا الله شان فرموده است که من الله آن قوم مستضعف اسرائیل را در سرزمین مصر ساکن ساختم و همزمان به آن در همان آیه آنها را از رود نیل عبور داده و پس از آن وعده ملاقات همین غیب الله را با موسی در کوه نا شناخته طور (نه کوه سینا) در مدت چهل روز تنظیم نموده اند. درحالیکه از نظر متن اولی قرآن، چندین

موانعی بر سر راه بنی اسرائیل از مصر تا کوه سینا (نه کوه طور) بجای خود باقی مانده بود و تا آن زمان بدین کوه نا شناخته نرسیده بودند، تا دیدار الله نا شناخته با موسی یهودی مورد نظر بوده باشد، پس ما در آن راستا مروری خواهیم داشت از متن اولی این قرآن بدان موانع. اما آن موانع را کاتبان جاهل قرآن در نظر نگرفته و مستقیماً وعده ملاقات الله نا مرئی (ج) را با موسای زنده و یهودی روی دست گرفته اند، و همزمان به آن به داستانی گوساله پرستی قوم اسرائیل پرداخته اند، و در آن دروغ شاخدارشان یک مردگمنام دگری را بنام (سامری) در آن گوساله سازی و گوساله پرستی دخیل ساخته اند. در حالیکه بنا بر متن اولی این تازی نامه، آن گوساله سازی و گوساله پرستی توسط هارون، برادر خود موسی صورت گرفته بود، و ما برای استناد بیشتر در آن مورد، از متن منظم و اولی این قرآن پراکنده زیر عنوان (گوساله طلانی در مسند خدا) آمده کی بعد خواهیم دانست. اما حال به اظهارات بعدی قرآن کاپی از آیه ۱۰۳ سوره اعراف می پردازیم که چگونه کاتبان جاهل آن در آن موارد از کجا، مانند دیگر داستانهای قرآن شان گزوپل کرده اند، که یقیناً به اصطلاح عام از دم قبضه فرموده تا آنکه بلاخره موسی را با الله در کوه طور هم صحبت ساخته اند؟ پس ما نیز بطوریکه اشاره نمودیم، دست و آستین بر زده عنوان بالا را نسبت بدان دروغ شاخدار کاتبان جاهل قرآن، آنهم به منظور رضای مخلوق خالق لایزال خویش برگزیدیم. پس این شما خواننده گرامی، و این هم دیدار فرضی غیب الله (ج) با موسای زنده یهودی از نظر قرآن کاپی از آن داستان. بلی! قرآن از دم قبضه فرموده و موسی را نظر به اظهارات و آرونه خود که در آیات قبلی سوره اعراف، مربوط به تولد آن مرد اساطیری چیزی فرموده، مگر این قرآن او را با دریان فرعون روبرو ساخته، و پس از آن او را از رحم مادرش بکوه و صحرا کشانده بود. این بار نیز او را همانگونه این قرآن و آرونه قبل از آیات مربوط به تولد او از سوره دیگری بدان پرداخته. اما قبل از آن وعده ملاقات آن مرد اساطیری و ناتولد شده را در آیه ۱۴۲ همان سوره اعراف، با غیب الله (ج) در کوه نا شناخته تنظیم فرموده است. اما نکته با ریک و جالبی را ما در ابتدای این وعده پیش از تولد وی، در آیه ۱۰۲ همین سوره اعراف دانستیم و در آن خود الله فرموده که من در بین اکثر بنده گانم کسی را نیافتم که به وعده خویش وفا کرده باشند. پس حال ما نیز خواهیم دریافت که خود الله بدان وعده خود با موسی وفا کرده و یا

اینکه خود بحیث یک خدای و عده خلاف، ملاقات سی روزه را به چهل روز تمدید نموده و خود موجب آن شده که گوساله درمسند او تعلق قرار گیرد؟ پس ما آن همه را در آن قسمت از افشاگریهای خود از آیه ۱۰۳ تا آیه ۱۴۴ همین سوره اعراف تکرار فرموده و حتی این قرآن اساطیر اولین در آن آیات از ملاقات فرضی الله با موسای یهود صحبت فرموده که نه تنها او تعلق با موسی نداشتند بلکه از جانب خدا یس سنگ باران و در آتش آفکنده شده است. در حالیکه تا کنون از نظر همین کلام و ارونه الله، آن پیا مبر عرب تبارش تا کنون تولد نشده است. ما با نهم چون غزربد تراز گناه، در آیه ۱۴۵ به نوشتن فرا مین ده گانه پرداخته و داستان را این قرآن و ارونه به همان جایی رسانده که موسی از موی سر برادرش محکم گرفته بود و حتی از زائیدن مادرش با چنان یک فرزند ناخلف مشرک افسوس نموده بود و حتی موسی از قهر و غضب خود آن لویا یح فرا مین را شکست نده و... که ما آن همه را پس از ملاقات یهوه باموسی تا اینجا رساندیم. اما متاسفانه این الله جامع الکمالات آن همه کارها را فراموش کرده و با موسی یهودی و ناتولد شده از نظر کلام و ارونه خود و عده ملاقات را با آن مرد یهودی گذاشته، که ما آن داستان پیش از پدر ارمین اکنون از همین قرآن گویا بدون کجی نسبت به متن اولی اش کتاب اسرائیلیها خواهیم دانست که چگونه آن ملاقات پیش از تولد موسی در این تا زینا مه تنظیم شده، و اما با آنهم این الله در کلام عریبی خود قرآن و ارونه از آیه ۱۰۳ سوره اعراف، بدان داستان اقدام نموده است. پس امید است مدعیان دروغین اصالت آسمانی این تازینامه بدان متن اولی این قرآن کاپی اما ناقص مراجعه فرمایند، و ما بدان داستان پیش از پدر، به متن و ترجمه از آیه ۱۴۲ پرداخته که چگونه کاتبان رهزن آن با استفاده از کتاب اسرائیلیها و عده ملاقات آن مرد اساطیری را با الله نامرئی مسلمانان تنظیم فرموده اند. از خود قرآن بشنوید.

(وَوَاعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهُمَا بَعَشْرًا، فَنَمَّ مِيقَتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ، وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي، أَنْظُرْ إِلَيْكَ، قَالَ لَنْ نَرَاكَ إِلَّا بِالْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي.....) را تا آیه ۱۴۷ بعدی ۱۴۷ رسانده و حتی بهمان داستان لوحه نویسی موسی در آیه ۱۴۵ پرداخته و پس از آن این قرآن

گویا ناشی از وحی الهی به همان داستان گوساله پرداخته که ما در آن را بطه نیز از این قرآن وارونه افشاگری خواهیم نمود. اما اکنون توجه نمائید به ترجمه آیات فوق، که چگونه کاتبان قرآن از کتاب اسرائیلیها با اندک تفاوت چنین برداشتهای ناورا کرده اند. تا تمام جها نیان بدانند که قرآن قرن کلام غیب الهی نبوده و نیست. زیرا کاتبان جاهل قرآن با جملات عربی: وَوَا عَدْنَا مُوسَى... را در غیاب الهی نوشته اند، و ترجمه آن آیات کاپی همانگونه است که در متن اولی این قرآن آمده، البته با این تفاوت فاحش و کفرآمیز، که این بار طوریکه عنوان نمودیم، غیب الهی مسلمانان گویا با آن مرد یهودی گویا ملاقات کرده است.

(وقتی وعده خدا با موسی فرارسید، و موسی (ع) برادرش هارون را جایگزین خود ساخت و خود بسوی کوه شتافت. او به برادرش هارون تائید نمود که از این قوم مُفسدِ بنی اسرائیل اطاعت مکن و اینها تبهکاران اند. اما وقتی موسی بوعده گاه خود رسید و در ابتدا با الهی (ج) از راه دور به سخن گفتن آغاز نمود، و بزبان عربی خطاب به الهی (ج) گفت: رَبِّ ارْنِي أَنْظُرًا لَيْكَ؟ آیا من ترا دیده میتوانم! اما الهی که چون بزبان عربی بلد بود فرمود: قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَا كُنْ أَنْظُرًا إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقْرَمَكَ نَهْ فَسَوْفَ تَرَانِي. الهی (ج) فرمود: هرگز نی! تنها بسوی کوه نظر کن و شاید مراد آنجا دیده بتوانی! اما همزمان بدان گفت و شنود غیبی، کوه متجلی گردید و تمام کوه ریزه ریزه شد و موسی (ع) نیز در کنار کوه چارپلاق افتاد و بی هوش شد. اما وقتی موسی (ع) بهوش آمد بزبان عربی گفت: فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ... نه (مؤمنین) ترجمه: موسی پس (ع) از آن دران کوه بحیث اولین مؤمنین اسلام اقرار نمود و من ترا بحیث خدای خود شناختم! پس الهی (ج) در جواب او فرمود: بلی! من نیز ترا بحیث پیا مبر خود ترا بر تمام عالم جهان برگزیدم... و پس از آن موسی بنا بر بیان آیه بعدی ۱۴۵ خود الهی (ج) به نوشتن فرامین آغاز نمود و چنین فرمود: وَكُتِبَ نَا لَهُ فِي الْاَوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَمَوْعِظَةٌ وَتَفْصِيلٌ لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَ هَا بِقُوَّةٍ و... تا آیه ۱۴۷ ادامه داد و ترجمه آن طور است: الهی (ج) به موسی در لواحق سنگی فرامین مربوط به منع تکبر بندگانش (از جمله دروغگویان قرآن و قاتلان و دگران) در آن فرامین نوشت و برای موسی تائید فرمود که، با دیدن این اوا مرونواهی وی اطاعت نماید و... اما شوربختانه خود الهی در آیه بعدی ۱۴۸ اعتراف کرده که قوم اسرائیل در غیاب پیا مبرم موسی از آن زیورات د

ست داشته شان گوساله سا ختنند که نه صدای چون گوساله را داشت و نبا اوشان سخن میگفت، اما آنها آن را بحیث خدای خویش پرستش کردند، و... (پس الله (ج) این اعتراف بیشرمانه را تا آیه ۱۵۴ هما نگونه طبق بمتن اولی این کلام گویا دوم خود، از قهر و غضب موسی در رابطه به آن گوساله پرستی فرموده و همان جمله را که یهوه بموسی گفته بود که چرا شتاب کری و بسوی من در این کوه آمدی!...) هم همچنان الله از شکستنا ند لوایح در آیه ۱۵۵ یاد آوری فرموده، و پس ازان در این کلام وارونه خود از همان ۷۰ تن اسرا ئیلیها که ما آن مطلب را از متن اولی آن افشا نمودیم تذکره داده، که گویا موسی همراه با اوشان بکوه سینا با لاشد ولی آنها خواها ندیدار غیب الله (ج) شدند. اما غیب الله بنا بران گستاخی شان آنها درهما نجا توسط صاعه به هلاکت رساند، اما همزمان به آن باردگر آنها را زنده گردانید تا به زنده شدن پس از مرگ باورکنند و... پس این همه برداشتهای ناروای کاتبان قرآن ناشی از کدام نوع وحی الله سبحانه تعالی بوده که با چنین دروغ آشکار علیه موسی یهودی تهمت بسته و او را چون اشرار افغانستان در کوه با پلا کرده و محمد را از صحرای سوزان عربستان بحیث پیا مبر چماقدار خود گماشته است؟ (لاحول الشیطان) پس ما چون تا جائی از داستانهای گذشته این قرآن اساطیر اولین از سوره های مختلف افشاگری نمودیم و حال ایجاب می نماید تا آخرین مطلب را در مورد بازگشت موسی از آن کوه افشاگری نماییم، و این افشاگریهای خویش را زیر عنوان (گوساله طلائی در مسند خدا) برگزیدیم و آن را بنا بر اظهارات بی شرمانه متن اولی این قرآن افشا نمائیم تا جهان یهود و اسلام بدانند که بلاخره حق بجای خود قرار گرفت و همه این داستانهای اساطیری کتب شیطانی شان تا جائی در این حقایق تلخ بر ملا گردید.

گوساله طلائی، در مسند خدا، از نظرتورات، و قرآن.

بلی! طوریکه نویسنده این حقایق تلخ، بارها در رابطه به عدم اصالت آسمانی این کتب شیطانی و خود ساخته یهودیان، مسیحیان و مسلمانان اشاراتی داشت که روزی حق بجای خود قرار خواهد گرفت، و تا جائی همانگونه هم شد که نویسنده در حقایق تلخ آن حقایق را از آدرس روی زمین افشا نمود. طوریکه اکنون موضوع بر سر همان زیورات غارت شده است که توسط همان اسرا ئیلیهای خدا پرست به

امرخدای شان، و مشوره موسی از مصریها به غارت برده شد، و بلاخره حق بجای خود قرارگرفت و خود ها رون، برا در موسی علیهما اسلام از آن طلا و نقره گوساله طلائی ساخت و آن را بحیث معبود بنی قوم اسرائیل قرارداد تا از شرّ آنها در رابطه به آنکه از غیابت خدا و برادرش موسی شکایت داشتند، نجات یابد و بنا بر همان حکم آیه همین قرآن بود که (وَجَاءَ الْحَقُّ وَذَهَبَ الْبَاطِلُ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ذَهُوْقًا). حق بجای خود قرارگرفت و حتی نقش خود موسی و برادرش هارون علیهما السلام، در آن گوساله سازی و گوساله پرستی بحیث مُشرکین به خدای شان برجسته گردید. اما کاتبان قرآن با مشوره محمد، بنیان گذار اسلام عین مطلب کفرآمیز را پس از صدها سال در مورد الله (ج) بطور بی شرمانه بازتاب داده اند، و اما بی شرمانه تر از آن، بریک مرد نا شناخته در تاریخ اسلام و یهود تُهمت بسته و نام او را (سامری) گذاشته اند که گویا او عامل آن گوساله پرستی قوم اسرائیل بوده، و برای پخته کاری هرچه بیشتر آن دروغ شادخوارشان نوشته اند، که موسی (ع) بر سامری خشمگین شد، و اما پس از آن، او، و قوم بنی اسرائیل از آن عمل خویش پشیمان شدند. پس وقتی موسی از کوه طور برگشت، او بر علاوه آنکه بالای برادرش هارون قهر شد، زیرمیدانست که او عامل اصلی آن گوساله سازی و گوساله پرستی بوده و حتی موسی از قهر خود لوحه های سنگی آن فرامین را بر زمین زد و شکستاند، و حتی طوریکه اشاره نمودیم قرآن، تمام مطالب بعدی متن اولی خود کتاب اسرا ئیلیها را تکرار فرموده و تعداد سوره ها را به ۱۱۴ و تعداد آیات آن را بنا بر اظهارات علمای برجسته اسلام و مُفسرین قرآن، از جمله شیخ بنام قرطبی به ۶۲۳۶ رسانده و کلمات این گنجینه اساطیری چنان زیده اند که حتی کاتبان قرآن، همین داستان گوساله را نتوانسته اند در یک و یا دو سوره خاتمه دهند، آن را در ۸۳ سوره کاملاً جداگانه و غیر مرتب از نظر زمان و مکان بنام سوره طه از سر گرفته و آن داستان مرتب کتاب یهودیان را طوریکه قبلاً اشاره نمودیم با همان عجله نیکه خدای زنده اسرائیل به موسی فرموده بود، والله نیز آن سوال را با همان عجله از موسی نموده که چرا درآمدن خود نزد من الله عجله نمودی، و با لای موسی غضب شد. اما او دلیل آورد که غیابت او موجب گوساله پرستی نشود، که شد. اما با آنکه آن غیابت موسی ناشی از وعده خلافی خود الله بود که آن ملاقات فرضی از سی روز، به چهل روز به درازا کشید، ولی کاتبان جاهل قرآن علیه خود الله (ج) تُهمت بسته

اند که گویا او شخص گمنامی را برانگیخته تا آن قوم را در آن گوساله پرستی امتحان کند. پس آن مرد گمنام را سا مری نام کرده و در عین حال آن رهنان عرب تبا رازروی شیطنت های خویش، همین موسی و هارون را همانم و هم عصر همان سا مری وانمود ساخته اند، که گویا او بود که چنین کُفر آشکاری را مرتکب شده بود، نه موسی و هارون. در حالی که اصلاً از نظر همین کتاب مقدس و همان متن اولی قرآن مسلمانان آینده، خود هارون و موسی عا مل آن شرک آشکار بوده اند. توجه نمائید بدان اتهام ناروا علیه الله (ج) از آیات ۸۳ سوره طه.

(وما أعجبك عن قومك يموسى! قال لهم اولاء على امرى وعجلك آليک ربّ لترضى، قال فانا قد فتنا قومك من بعدك! وأضللهم ألسا مرى فرجع موسى الى قومہ غضبنا سفاً، قال... قال را تا آیه ۹۸ ادامه داده و بلاخره در آیات بعد الله (ج) تلاش ورزیده اند تا وحدا نیت غیب الله (ج) را ثابت سازند، تا بنده گان جاهلش چون اعراب جاهل بوی ایمان داشته باشند، در غیر آن هما عا صی و هما جهنم... اما جالب تر از همه آنکه برای پخته کاری این همه داستانهای اساطیر کاپی از کتاب اسرائیلیها در آیه ۹۹ تا ۱۰۱ همین سوره طه خطاب به محمد عرب از جانب غیب الله (ج) گفته شده که: من این قرآن را از جانب خود برایت وحی کردم. اما کسیکه از آن رو بگرداند، من الله نیز در روز قیامت، همانگونه از او رو خواهم گشتا ند. نقلاً پس ما بمنظور ثبوت آن همه اتهامات و اضافه گوئی های اخطارگونه الله در این قرآن اساطیر الاولین، می پردازیم بمتن و ترجمه و تفسیر آیات ۸۳ تا ۱۰۱ سوره طه، اما ناگفته نماند که این داستان طوری که بارها اشاره نمودیم در این قرآن پراکنده د نباله عقب گرد نیز داشته و ما بدان عقب گرد بسوی اولین سوره این قرآن بنام اعراف خواهیم برگشت و قرآن مبارک را ما نیز از رذم قبضه خواهیم کرد و در آن سوره این داستان را بار دیگر خواهیم خواند. اما اکنون توجه نمائید به ترجمه آیات فوق از سوره طه که از آیه فوق با جملات عربی (وما أعجبك عن قومك يموسى! قال... قال آغاز شده است. توجه نمائید: ای موسی چه، چیز تورا و اداشت که بسوی من الله بطرف کوه طور شتافتی؟ موسی جواب میدهد که: چون قوم اسرائیل مرا اذیت می کردند و همواره از من سوا لهای بی مورد می نمودند، پس من بسوی الله به عجله شتافتم! الله (ج) در جواب موسی (ع) فرمود! من نیز در غیاب تو قوم اسرا ئیل را توسط سا مری آزمودم تا بدانم که به من الله ایمان دارند؟ و یا گوساله را

بجای من درمسند خدائی قرار میدهند؟ (استغفر اَلشیطان) اما متأسفانه من الله دریا فتم که سا مری آنها را گمراه کرد و درآن آزمون، من الله خودم نا کام ما ندیم.) نقلاً از آیات فوق.

ادامه آن داستان قرآنی طور یست که: وقتی موسی از کوه طور بازگشت و اونیز عملاً دید که گوساله طلایی درمسند الله (ج) قرار گرفته و زیاد خشمگین شد و برای قوم اسرائیل گفت: آیا من به شما نگفته بودم که با الله (ج) به مدت ۳۰ شبانه روز ملاقات دارم! (بلی، موسی خان! آن وعده را که شما و غیب الله آن را به ۴۰ شبانه روز به درازا کشاند؟ و موجب گوساله پرستی بنده گان الله گردید. پس مسؤل آن گوساله پرستی کیست؟ (از نویسنده) گوساله شناس.) اما موسی چون کار از کار گذشته بود و گوساله درمسند الله قرار گرفته بود، بنا بر آن بود که موسی بر قوم اسرائیل و برادرش هارون که عامل آن گوساله سازی و گوساله پرستی بود قهر شد، و اما هارون سکوت اختیار نمود، ولی قوم اسرائیل چون میدانستند که هارون عامل آن شرک آشکار بوده به موسی گفتند: ما توسط همان طلا و نقره غارت شده از مصریها بار شدیم، و برای ما توسط برادرت هارون گفته شد که آن را ذوب می کنیم و برای شما خدای گوساله می سازم، و بلاخره به ما گفت که: این است خدای شما که شما را به سرزمین کنعان می رساند. پس موسی در جواب او شان گفت: این که نه صدای چون گوساله دارد و نه با شما حرف می زند تا مشکل شما راحل کند! (غیب الله جان! شما با کدام صدای بلند و رسا با آنها صحبت میکردید؟) پس وقتی موسی نیز دانست که قوم اسرائیل بوی جواب قاطع دادند، و بوی گفتند: بلی! ما می پرستیم این خدای گوساله را.) بنا بر همان بود که کاتبان قرآن نیز در آیات بعدی همین قسمت از کلام عربی، داستان را به همان جاها می رسانند که موسی بر هارون غضب شد، و از قهر لوحه ها را شکست، و از موی سر برادرش هارون گرفت و به سوی خود کشاند و برایش گفت که: ای کاش مادرم ترا با این شرک آشکارت نمی زانید و... و... طوری که خود مفسر قرآن در آن راستا بطور بی شرمانه اعتراف نموده، ولی ما از آن اعتراف بی شرمانه، چون ناشی از اعتراف آشکار مفسرین و مترجمین قرآن بوده است. بناً بطور خلاصه از آن برای ثبوت آن شرک آشکار هارون علیه لسلام بطور خلاصه از تفسر آیات فوق قرآن چنین می خوانیم. تفسیر: وقتی موسی (ع) از کوه طور بازگشت و به گوساله طلایی برخورد، او بالای برادرش

هارون (ع) زیاد خشم گین شد، وحتی آن لوا یحی را که اوامرونواهی الله(ج) روی آنها نوشته شده بود، شکستاند. اما اند پس از آن از خشم خود برگشت و آن لوح شکسته را که در آن پند و نصایح برای گمراهان نوشته شده بود برداشت و نزد آن گمراهان بنی اسرائیل آورد، وپس از آن روبه طرف سا مری کرد و بوی گفت: حال تو چگونه است ای سامری؟ سا مری گفت: من چیزی را دیدم که دگران ندیده و آن این بود که: فرشته خدا جبرئیل را سوار بر اسب دیدم و بنی اسرائیل نیز به دریا درآمدند، پس من سا مری یک مُشت خاک را از زیر پای اسب جبرئیل گرفتم، واما همزمان به آن لشکر فرعون وارد آن دریا شد و... (بلاخره آن داستان سرائی مُفسر قرآن مبارک تا آیه ۹۷ ادامه می یابد و در آیه ۹۸ از زبان موسای یهودی نوشته است که، گویا اوبه زبان عربی گفت: **أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَاءِ لَهُ الْا هُوَ وَسِيعٌ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا و... و... و بلاخره، نویسنده قرآن در آیه بعدی ۹۹ در مورد آن اظهارات گویا عربی آقای سا مری، این بار خود الله (ج) به زبان عربی خطاب به محمد عرب گفت: **كَذَا لِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِّنْ اَنْبَاءٍ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا و قرآن اساطیر الاولین آن داستان نباله دارد آیات بعدی، از مجازات مُنکرین الله وانکار از روز حشر، و همچنان از شفاعت محمد که گویا در روز قیامت از آن گوساله پرستان بیان داشته، و بلاخره در آیات بعدی نوشته شده که الله از آن همه گناهان بنی اسرائیل، که اصلاح خود موسی و هارون عامل ان شرک آشکار بودند، شفاعت خواهد کرد و... و... ادامه یافته ولی ما چون نسبت به بی نیازی خویش به آن شفاعت های پای در هوا، و همچنان نسبت به جلوگیری از وقت گران بهای خواننده که ما موجب کُفر آنها نشده باشیم، صرف نظر کرده، و داستان موسی و گوساله را در همین جا خاتمه یافته دانسته، و اما علاوه مندان می توانند، در آن موارد به سوره طه و سوره اعراف مراجعه نمایند، و ما بطور مستند بدانیم، زیرا بنا چون خدا وعده خلاف بود. بنا بر آن به تفسیر آیات ۸۴ و ۸۵ سوره طه خواهیم پرداخت، تا بدانیم که عاملین اصلی از نظر قرآن کی ها بودند؟ آیا همان موسی و برادرش هارون در آن در آن گوساله پرستی دخیل بودند؟ و یا به نوعی خود موسی و هارون علیهما السلام؟ توأم با شیطان نیرومندتر از آنها؟ زیرا ما نمی خواهیم شک و تردید ها در آن موارد وجود داشته باشد. توجه نمائید: تفسیر: منظور از آیه فوق قرآن این است که: **اللَّهُ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَىٰ بِهِ مُوسَىٰ (ع) فرمود: وقتی تو موسی نزد من الله بکوه طور******

آمدی! من الله قوم ترا (بنی اسرا ئیل را) دریک از ما یش سخت قرادادم، و آن اینکه (سا مری) را واداشتم، تا اودرتبا نی شیطان، آن قوم را اغوا کند. (آفرین الله جان) زیرا به جز از خود الله، کسی آن قوم ویا دگران را اغنا کرده نمی تواند. (از نویسند خدا شنا(س) اما متا سفا نه در تفسیر آیات بعدی همین سوره، شیطان را در تبتانی الله در آن گوساله پرستی دخیل سا خته است. (استغفر الله) طوریکه مفسرین مُشرک به الله در ا دامه تفسیر خویش خویش، به طوری شرمانه و اما غیر مستقیم، شیطان راهمرا با موسی و هارون در ان کُفر آشکا راز نظر خود همین قرآن دخیل سا خته واوشان را چنین معرفی دا شته است. (آستغفر الشیطان) توجه نما ئید به ادا مه آن تفسیر قرآن، از آیات فوق: تفسیر: بعضی گویند که سا مری نیز موسی نام دا شت و برخی به این تصور آند که سا مری یک مرد اسرائیلی بوده، و اما در نظر بعضی دیگر، او از قوم (قبطی) یعنی مصری بود. اما جمهور علمای اسلام و مفسرین قرآن به این نظرا ند که در عصر موسی (ع) یک آدم منافی زنده گی میکرد، و او به اسرفریب خود، در تبا شیطان همواره در صد دآن بود که به آثر فریب و نیرنگ گونا گون خود، پیروان حضرت موسی (ع) را گمراه کند. اما بروایت (ابن کثیر) نام آن منافق در کتب اسرائیله (هارون) نوشته شده و او هم عصر موسی (ع) بوده، و بعضی گویند که آن منافق نیز موسی نام دا شت... نقلاً از تفسیر آیه ۸۵ سوره طه. پس بنا بر این اظهارات واضح متن و تفسیر قرآن واقعاً راست و بدون کجی، که مفسران هم از سا مری نام برده و هم از موسی و شیطان، و حتی بنا بر اظهارات مفسر جامع الکمالات قرآن، سا مری را یکی از پیروان مسیح و انمود ساخته و نوشته است که: شاید از آن جهت او نام خود را (سا مری) گذاشته باشد. زیرا مسیح (ع) را نیز مسیح سا مری می گفتند. اما نویسنده حقایق تلخ در مورد آن اظهارات عامانه مفسر قرآن اضافه میدارد که اوبگمان اغلب، به این جملات فیلسوفانه خود به انجیل دست نویس متی باج گیر دست یافته، و اما بطور ناقص. زیرا انجیل متی مسیح را ناصری خوانده، و اصل داستان اصلی در آن به طور دیگری است. توجه نما ئید: وقتی مسیح همراه با یوسف و مادرش مریم که از ترس کشتن مسیح نوزاد، توسط هیروودیس به مصر فرار نمودند، و مدتی در آنجا زندگی نمودند و پس از آن توسط فرشته سیار خدا دریافت که (هیروودیس) درگذشت و فرزندش (ارکلاس) بجای اودریهودیه حاکم است. پس آنها بدانجا رفتند و در منطقه بنام (سامره)

زندگی اختیار کردند، و بدان سبب بود که مسیح سا مری لقب گرفت) نقلاً از انجیل متی.

به هر حال! قرآن مبارک و مترجمین و مفسرین آن این گونه داستان سرائی ضد و نقیض زیادی دارند و از آن جمله خود همین داستان گوساله سازی و گوساله پرستی است که مفسرین نا به کار قرآن آن را برخلاف متن اولی قرآنشان در سرزمین کنعان و یا در بین قوم عمالیقی ها و انمود ساخته، در حالی که بنا بر بیان متن اولی قرآنشان آن واقعه افسانوی از صحرای سینا، و از نزدیکی کوه (سینا) و حتی قبل از عبور از رود (اردن) و نارسیده به سرزمین کنعان سربرون کرده و تا عربستان رسیده و از قرآن محمد سربرون کرده است. پس سوال ما از مدام دروغین اصالت آسمانی قرآن این است که آیا این اختلافات شان ناشی از وحی و یا الهام کدام خدای زنده و مُرده دگری بوده است؟ و یا چنین تفا سیر اختلافی آنها از کدام قسمت از آسمان پائین آمده است؟ از آسمان اول؟ و یا آسمان هفتم؟ و لوح محفوظ؟ بلکه از سرزمین اسرا ئیل) پس از اینجا ست که ماهیچ کدام از ادعاهای بی مورد شان را نه پذیرفته و نخواهیم پذیرفت. زیرا علمای اسلام و مفسرین قرآن، توأم با دست اندرکاران تورات و انجیل، گرگانی اند که در لباس بره در بین آنسا نها، در جوامع انسانی در آمده اند و آنها را چون دیوهای بیابان می بلعند، و می درند. خواننده گرامی! طوریکه این قسمت از افشاگریهای خود را در مورد گوساله طلایی در مسند خدا، از نظرتو رات و قرآن عنوان نمودیم، و تا اینجا از متن هر دو کتب اصل و کاپی در آن موارد افشاگری روشنگرانه نمودیم، و حتی از مفسران آیات قرآن، از نام و نشان آقای سا مری اشاراتی داشتیم، که چگونه آن جا هلین عرب و عجم چشم بسته این داستان را مربوط به قوم عمالیقی ها و انمود ساخته و حتی مسیح را بطور نا آگاهانه در آن گوساله پرستی به گونی دخیل ساخته اند. اما لازم به نظر میرسد تا ما از جزئیات هر چه بی شتر آن گوساله پرستی از متن اولی این تازینامه محمد باید دانست تا از یکطرف عدم اصالت آسمانی آن ثابت گردد، و از جا نبی عالمین اصلی آن گوساله سازی و گوساله پرستی از متن اولی قرآن اساطیر اولین بطور مستند واضح گردد. توجه نمائید.

(وقتی بازگشت موسی از کوه سینا، نه کوه (طور) به دراز کشید، قوم اسرائیل به دور هارون برادر موسی جمع شدند و بوی گفتند: برخیز و برای ما خدائی بساز تا

ما را به سرزمین موعود کنعان هدایت کند! چون ما نمی دانیم که بر سر برادرت موسی، که ما را از مصر برون آورد چه آمده است. هارون گفت: درست است شما آن گوشوارهای طلا را که از مصر با خود آوردید و اکنون در گوشهای زنان و دختران و پسران شما است، نزد من بیاورید و من آنها را ذوب نموده و از آن خدائی خواهم ساخت تا شما را به آن سرزمین برساند. (خدا ی گوساله شما را برساند) پس هارون آن طلاها را که اصلاً از مصریها به غارت برده شده بودند ذوب نمود و از آن گوساله طلایی ساخت و در برابر آن قوم قرارداد و گفت: این است خدای تان که شما را از مصر برون آورده، و حال شما را به سرزمین شیرو عسل میرساند. (هله لویا) پس خود هارون در جلوان گوساله طلایی یک قربان نگاه ساخت و برای دیگران گفت: فردا همه خواهیم آمد و برای این خدای گوساله جشن خواهیم گرفت و از آن پرستش خواهیم کرد. فردای آن روز بنی اسرائیل به دور آن گوساله جمع شدند و برای آن خدای گوساله قربانی نمودند و خوردند و نوشیدند و دست به کارهای شرم آوردند. اما همزمان به آن خود خدای زنده اسرائیل از آن جریان اطلاع یافت که گوساله در مسند او قرار گرفته و فوراً به موسی امر فرمود و گفت: بشتاب و از کوه پائین برو! چون قوم تو که من خدا آنها را برهنمائی تا از مصر برون آوردم فاسد شده اند. آنها به همین زودی که حتی به سرزمین کنعان نرسیده اند، ولی احکام مرا فراموش کردند، و از من الله منحرف شدند، و برای خود گوساله طلایی ساختند و آن را بجای من خدا پرستش می کنند، و برای آن گویاله قربانی کرده اند، و برادرت هارون بقوم اسرامی گوید که این گوساله همان خدای است که ما و شما را از مصر برون آورده و بر سرزمین کنعان نیز میرساند. (نقلاً از آد رس بالا).

جهان اسلام! شمشیرکشان! چماقداران! جا دوگران و رمالان و... شما که در رابطه به خدا شناسی دست بالا دارید، و همواره خدایان مرئی و نامرئی را بحیث خدایان خویش شناخته نئید! حال در مورد این خدای گوساله چه نظر دارید که بنا بر بیان متن اولی قرآن تان، گوساله در مسند یهوده خدای اسرائیل، والله شما شمشیرکشان اسلام قرار گرفت و عامل اصلی آن گوساله سازی و گوساله پرستی نیز بنوعی موسی و هارون علیهما السلام شناخته شده اند. زیرا خود هارون (ع) برای قوم اسرائیل گفته بود که این است خدای تان که شما را از مصر برون آورد، و به سرزمین کنعان میرساند. پس حال شما مسلمانان دانستید که قرآن گویا کا و بدون کجی شما مسلمانان

عزیز، واضحاً بازبخشی از همان کتاب اسرائیلیها بوده که خود مفسر قرآن شما به آن اعتراف کرده و هیچ شکی هم در آن نیست. اما متأسفانه کاتبان جاهل و عرب تبار قرآن شما بحیث مدافعین دروغین اصالت آسمانی این تازینامه، بطور بی شرمانه از این حقایق تلخ ما انکار نموده و آیاتی را با چنین کفرگوئی نسبت به غیب الله (ج) به محمد گویا بی سواد از جانب غیب الله نوشته و چنین اتهام ناروایی را علیه این الله مُطلق العنان شما وارد ساخته اند. پس شرم بر آنها، ولی توصیه ما برای شما جاهلان عرب و چشم بسته های عجم این است که: امید است شما شمشیرکشان اسلام خونین، با آنکه میدانید الله (ج) غایب است، اما لطفاً او را حاضری ندهید و پس از این از حقایق تلخ، و یا این قرآن روی زمین مایپروی نمائید و آنچه که حق است اظهار بدارید، و شرافت مندانه، اگر داشته باشید، قرآن تان را ناشی از وحی یک خدای نامرئی به یک عرب جاهل ندانید که عذاب جهنم این جهانی در انتظار تان خواهد بود. زیرا شاید که قرآن خود ساخته آن اعرابه جاهل ناشی از وحی چنان یک غیب الله بوده باشد که گویا اوبا همان غیبت اش خالق این جهان و عقل کل بوده باشد، و یا چنین ضد و نقیض گوئی فرموده باشد. پس بهتر خواهد بود که نظرنویسنده خالق شناس، خالق اصلی را آفریننده جهان و هستی عالم دنیا و ملیونها انسان بدانید که پیش از این خدایان زنده و مرده شما زندگی مسالمت آمیز داشته اند، و او را باید پرستش نمائید که بجا خواهد بود. وما عینا الا البلاغ.

ملاقات با خدا در خیمه عبادت، قول خدا با قوم اسرائیل، باز نویسی فرامین ده گانه روی لواح سنگی، هدایای آن قوم گوساله پرست برای خانه خدا، اما خانه خدا، و ساختن صندوق عهد خدا که بعداً در قرآن از آن بنا م (تا بوت) یاد شده و ده ها نوع مقررات دینی و مذهبی یهودیان. شامل عناوین با بهای ۳۳ تا ۶۰ همین کتاب خروج بوده که ما نسبت به نبود علاقه بتمام مطالب آنها صرف نظر کرده و کتاب خروج را که حاکی گوساله پرستی بوده خاتمه یافته دانسته و به مروری از کتاب بعدی بنا م لایوان می پردازیم تا بدانیم که در آن چه خواهیم دریافت؟ و متأسفانه آن همه نیز پس از صدها سال به انواع گونا گونی در قرآن کاپی از آن بازتاب یافته و متأسفانه من حیث وحی الله به محمد عرب و انمود شده اند. توجه نمائید. به خلاصه از آن متن اولی قرآن، در رابطه به بعضی از قوانین دین یهود که در قرآن بنا م قوانین اسلامی در آمده اند.

مقررات مذهبی یهود؛ بحیث قوانین اسلامی در قرآن

لاویان، نام سومین کتاب است در عهد عتیق و بنام بابیل و یا کتاب مقدس یهودیان نیز یاد شده و ما به منظوری که در رابطه به مطالب این کتاب پیش تر بدانیم، قبل از همه به مقدمه آن مراجعه نموده و از آن بطور خلاصه چنین میخوانیم: لاویان، نام سومین کتاب است در عهد عتیق: کلمه لاویان از قبیله (لاوی) گرفته شده که نام یکی از پسران یعقوب اسرائیل بوده و اکثر لاویان بنی اسرائیل از آن قبیله بوده اند. پس موسی در هنگام سفر بیا بنی اسرائیل، این کتاب را نوشته تا مقررات مذهبی را توسط کاهنان در آن سفر مشخص ساخته و قوم اسرائیل بدان عمل نمایند.

هفت فصل اول این کتاب در خصوص قربانی برای رفع گناهان اسرائیلیها اختصاص یافته که در طول سفر چهل ساله شان چون گوساله پرستی و... مرتکب گناه شده اند، و بقیه فصول آن مربوط به خوراکی های پاک و نا پاک نوشته شده. (که در اسلام بنام حلال و حرام یاد شده) و بلاخره آخرین قسمت از کتاب لاویان از روزه (کفاره) و تعهد خدا با قوم اسرائیل سخن گفته و از جانب او به اوشان اطمینان داده شده که وی در آن سفر با قوم خاص خود بنی اسرائیل خواهد بود.) از مقدمه کتاب لاویان، بخش از تورات موسی.

طوری که تا جائی از مقدمه این کتاب برمی آید و مطالب آن نیز چون فرامین موسی بحیث ستون فقرات قرآن جایگاه خود را دارند و قرآن محمد نیز بدون آن مطالب این کتاب یهودیان بدون ستون خواهد بود و لحظه هم به پا ایستاده نخواهد شد. پس ما چون به مقررات اسلامی تا جائی آگاهی داریم، و باید از همین امروز با مطالب متن اولی قرآن عربی شما مسلمانان را آشنا ساخته تا همه موجب ثواب پای در هوای آخرت گردیم. زیرا شاید که نسلهای بی خرد فردای ما از اینگونه قوانین ننگین بهره ببرند، ولی ما باور داریم که تعداد زیادی از نسلهای خردمند امروز و فردا ما با چنین قوانینی بدون تحقق مقاطعه نموده، و به انسان سازی پرداخته تا موجب افتخارشان بوده باشند، و در آن صورت هرگز دست به انسان کشی و حیوان کشی، آنهم برای رضای خدا یا ن شان نخواهند زد، و یا گوساله را بحیث خدای خویش پرستش خواهند کرد و هم چنان نسلهای آینده را به ادای مراسم حج و قربانی در منا و عرفات و... آشنا خواهند ساخت. طوری که متاسفانه اجرای اکثر اینگونه قوانین ننگین و خونین در همین کتاب لاویان بدان خرافت پرستی امر شده و جهان رابه

خاک و خون کشانده اند. گرچه بازگشائی چنین قوانین و مقررات موجب رضای بعضی از مآمنین یهودی و مسیحی و مسلمان خواهد شد، و حتی متاسفانه ما را در این افشاگری روشنگرانه، قربانی ساخته و می سازند، و در بدل آن جنایات شان منتظر بهشت موعود اند. پس شرم برای دلالتان دین. پس اما نیز به منظور اینکه جهان یهود و اسلام دسیسه ساز ما را متهم به کتمان کدام مطلبی از این کتاب لاویا ن نساخته باشند، که گویا چنین قوانین ننگین ناشی الهام و یا وحی خدایان شان بوده، و ماعلیه آنها گویا اتهام بستیم. درحالیکه خود همین بنیان گزاران ادیان توحیدی بطور بی شرع علیه خالق لازیلال ما هزاران تهمت ناروا بسته اند، که گویا او در مورد بنده گانش چنین جفا های را روا داشته است. پس ما نظریه رسالت تاریخی خویش، می خواهیم این مدعیان دروغین اصالت آسمانی تورات و قرآن خود ساخته و رونوشت از کتب یهود و نصارا، رابه هم زیستی مسالمت امیز و حسن نیت نسبت به یگدیگر زندگی نمایند، و دیگران را نیز به زنده گی مسالمت آمیز دعوت نموده، و علاوه بر آن این را نیز شمشیر کشان اسلام عزیز بدانند که همه آن احکام و هدایات خشونت باری که یهودیان اسرائیلی و کاتبان عرب تبارشان از آدرس خدایان زنده و مرده شان در کتب اساطیری خویش نوشته، همه داستانهای اغفال کننده و بی بنیاد بوده و هیچ اصالت آسمانی ندارند. طوریکه قرآن مسلمانان بنام اساطیر الاولین نام گرفته و بجاهم است. اما با آنهم چون الله (ج) چشم و گوش آنها را کروکور ساخته، و همه را بحیث وحی الله نامرئی به محمد عرب و انمود ساخته اند. درحالیکه متن اولی این تازی نامه محمد عرب از کتاب اسرا ئیلیها، چون همان طلا و نقره مصریها توسط اعراب جاهل به غارت برده شده، و طوریکه اشاره نمودیم، این همان اساطیر الاولین، و یا گنجینه از داستان های چون هزارویک شب بوده اند. پس به منظور ثبوت همین هدف مقدس خود با همه احترامی که به دین داران در حقیقت بی دین، و دین فروشان اسلام. لازم میدانم تا آن چه که ما دین داران در این قرآن واقعی روی زمین خویش (حقایق تلخ) تا اینجا سابت ساختیم، این است که، قرآن محمد کلام الله نبوده و عربهای رهن نسبت به الله شان بی احترامی کرده و کلام اول و دوم او را با چنین اظهارات شرک آمیز خویش نسب به خالق لایزال ما (نه این غیب الله) برای منفعت شان بنام تورات و قرآن بازتاب داده اند. پس در این راستا می پردازیم به مروی از این کتاب دست نویس یهودیان، که خود همین کتا

ب نام نهاد مقدس بنوعی بدان اعتراف کرده، که اساطیر پیش نبوده و کدام اصالت آسمانی گویا مُقدس ندارد. طوریکه ما نیز در این اظهارات حقایق ناگفته از این کتب شیطانیه، و خود ساخته آن خرسواران، و شترچرانان یهودی و عرب ادامه خواهیم داد و ثابت خواهیم ساخت که همه مملو از داستانهای بی بنیادند، بنا بر آن برمیگردیم به بررسی افشاگرانه خود از متن کتاب لایوان، و یا کتاب قانون گذاری خدای اسرائیل، که بعداً عین قوانین در قرآن محمد بازنه یافته اند. توجه نمائید.

(قربانی سوختنی، اولین عنوان باب اول کتاب لایوان است و ما از آن در آن مورد بطور خلاصه چنین می خوانیم: خداوند (یهوه) خدای اسرائیل) درخیمه عبادت باموسی سخن گفت و به او چنین فرمود: ستور من خدای قوم اسرائیل برسان و به او شان بگو که وقتی برای من قربانی می کنند، قربانی شان باید گاو، گوسفند، و یا بز باشد.) ناگفته نماند که آن گاو یا گوسفند باید نر و بدون عیب باشد، آن حیوان را در مقابل خیمه عبادت بیاورند، و اگر مورد قبول من خدا قرار گرفت، پس از آن دست خود را بر سر آن حیوان بگذارند و بگذارند و سپس آن را در حضور من خدا قربانی کنند، گوشت آن را قطع، قطعه کنند، کاهنان اسرائیلی هیزم را آماده سازند و کله و پیه آن را بروی آتش برند، و ما قبل از آن دل و روده و پاچه آن حیوان قربانی شده را آب بشویند، تا آن قربانی مورد پسند من خدا قرار گیرد و...) نقلاً از کتاب اسرائیلیا.

این بود نمونه از سراسر این کتاب لایوان، و این بود نمونه از قربانی های مسلمانان در روز و امروز که از فیض همین نوشته های یهودیان زمان، مسلماً نان امروز آن را طبق احکام قرآن کاپی خویش از این داستان کتاب اسرائیلیا انجام میدهند، و بدانگونه خود والله را بطور مستقیم و غیر مستقیم از گوشت و پوست، روده و کله و پاچه آن حیوانات سیرمی سازند. اما کاتبان قرآن، برخلاف این متن خود ساخته یهودیان، این همه مراسم را ناشی از وحی همان غیب الله (ج) به محمد (ص) و از قماش عرب جاهل میدانند و علاوه بر آن، این اعراب جاهل تر از آنها بطور بی شرمانه این تا زینا مه را که باهما نگونه احکام ننگین کتاب اسرائیلیا تدوین نموده و با لای عجم چشم بسته بزور شمشیر و چماق تحمیل نموده و مینمایند. پس ما چون کدام نیازی به آن گونه کله و پاچه برای شکم پر کردن خود نداشته، و هم چنان نیاز به گناه شوائی خویش نداشته، تا در بل آنگونه رشوه های چرب و نرم و خونین نداریم، زیرا هیچ کدام گناهی نداریم تا انسان و حیوان

را بدان منظور از بین به بریم. بنا بران کتاب لا ویان را خا تمه یا فته دا نسته وتنها مرور گزرا ئی خوا هیم داشت به ذکر عنا وین بعدی این کتاب رشوه ستان به خدا یان رشوه خوار، تا جوابی با شد به قربانی ها ونذ ورات مسلما نان از این سنّت های مذهبی یهود یان.

عنا وین بعدی کتاب لا ویان (قربانی سلامتی، قربانی گناه، قربانی جبران، سهم کا هنان در آن قربانی، احکام گوشتهای گویا حلال وحرام، طهارت پس از زمان زنان، روزه کفاره، مجازات گناه کا فران، ومکافات مسلمانان و... بوده ومطالب آن همه عنا وین آن پس از صدها سال نیز در قرآن محمد وشرع اسلام نوبیا د راه را یافته اند. بناً این کتاب را نیز خاتمه یا فته میدانیم واز بازگنمودن تمام آن احکام ومقررات خونین و ننگین آن صرف نظر کرده ومی پردازیم به بررسی افشاگرانه خویش از مطالب کتاب بعدی بنام اعداد، وشاید هم از آن نیز چون، فرار از کتاب لاویان بطورگذ را عبورنماییم.

کتاب اعداد، چهارمین کتاب است در عهد عتیق، وما به منظور اینکه از محتوای آن نیز تا جائی بدانیم که این کتاب روی کدام مسایل دینی قوم بنی اسرائیل داستان سرائی کرده، ویا چگونه احکام مرگبار موسی ویا خدای زنده اسرائیل را برانسان بی دفاع حکمروا ساخته است؟ پس لازم به نظر میرسد که قبل از آن از مقدمه آن بدانیم که بحیث یک رهنمود از مطالب هر کتاب بشما رفته، ودر این کتاب نیز از فرازونشیب سفر بیانی بین مصر بسوی سرزمین موعود، بخصوص ارسال جاسوسان بدان طرف رود اردن بیان میدارد تا وضع امنیتی آن سرزمین ها را دریابند، وبعداً به اشغال خدا پرستانه آن سرزمین اقدام نمایند. پس ما در آن را بطه نیز از مقدمه این کتاب جاسوس پرست باید بیشتر دانست.

در مقدمه کتاب اعداد آمده که دوازده مرد اسرائیلی از صحرای سینا توسط موسی بدان سرزمین مورد نظر اشغال فرستاده شدند تا از وضع امنیتی آن سرزمین بوی معلومات دهند. اما از آن جمله تنها یوشع ویوحنا بودند که از خدای اسرائیل می ترسیدند، وراپور پیروزمندانهموسی آوردند، اما دیگران از ترس انسانهای غول پیکرانجا ترسیدند و... اما این قسمت از آن داستان را قبلاً در حقایق تلخ خود بانام ونشان شان با قرآن محمد افشا نمودیم، وحتی از آیه با جملات عربی (قال رجولان من... را از سوره ما ئده در آن ارتباط نقل نمودیم، وآن رجلان هما یوشع بن نون،

و کالب بن یوقنا بود ند که قرآن از اینجا آن یهود یان را بحیث الله پرستان وانمود ساخته اند. پس اجازه دهید تا به مطلب بعدی از این کتاب اعداد پرداخته و سفر خویش را بسوی سرزمین کنعان کوتاه سازیم. زیرا هادف اصلی از این جاسوس پرستی خدای اسرائیل بوده، تا زمین خواران و اشغال گران در آن ساکن سازد. قرآن عین احکام ننگین را برای رسیدن مسلمانان به مال و منال دگران، ناشی از حکم الله دانسته، طوریکه آن همه بطور واضح از ایاجا در آیه ۱۱۱ سوره توبه بازتاب یافته که گویا مشروعیت آن همه تجاوز را از الله در بدل جان و مال شان خریداری نموده تا در راه رضای او، جان و مال خویش را چون بم کفانان اسلام و قرآن در آن راستا فدا کنند. پس افشاگری های ما که هدف مقدس مانیز همین برده گیری خدایان زنده و مرده بوده، که در راه رضای خویش چنین خون ریزی انسان را توسط انسان دیگر بطور بیشرمانه لازم دانسته اند، و این تنها احکام نامقدس ادیان توحیدی بوده که برخلاف ادیان اساطیری، تاریخ بشریت را به رنگ خون انسان و حیوان نوشته اند، و حتی انسان بی دفاع را برای جنگ نامقدس و خون ریزی و بنده گی برای خدایان شان خریداری نمودم می نماید، پس یقیناً که این افشاگریهای ماخلالی از اجر این جهانی برای خود و نسل های آینده ما نخواهد بود نیست. پس توجه نمائید به متن اصلی آیات قرآن کاپی از کتاب اسرا نیلیها در آن رابطه که چگونه الله بحیث یک خریدار گرم، نفس و مال مسلمانان را در بدل بهشت موعود خریدار نموده و آنها را به اشغال سرزمینهای دگران و کشتار ربنده گان دگرش فرستاده است. توجه نمائید:

إِنَّ اللَّهَ آسْتَرَىٰ مِنْ أَلْمُتُو مَنِينٍ أَنفُسُهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقَاتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي التَّوَارِثِ وَالْآنَجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَ... ترجمه: بدون شک الله (ج) نفس و مال بندگان خود را در بدل بهشت خریده تا آنها در راه خدا نفس و مال خویش را فدا کنند. این نیز در تورات، انجیل و قرآن حق است. (نقلاً از متن و ترجمه آیه فوق. پس از نظر نویسنده در این معامله، الله (ج) در آیه ۱۱۱ سوره توبه که خود خریدار است و بندگان با هیچ کسی نمیتوانند این معامله را فسخ کند. پس جهان اسلام خونین باید دانسته باشد که، کاتبان قرآنشان تا اینجا از داستانهای کتاب یهود و نصارا استفاده ناروا برده اند و این همان آیه خونین و ننگین است که همین امروز، بم کفانان الله پرست واقعی به این امر خونین و ننگین الله (ج) عمل کرده و نفس و مال خویش را در راه رضای او توسط بم های خود کفان فدا

می کنند. پس اگر تعدادی از مسلمانان نکتائی داری که اگر بخواهند این قرآن خونین شان را کپی بردار ی نمایند، و آن را یک کتاب گویا انسان دوستانه و مملو از دوستی و محبت بین انسانها و انموذ بسازند. پس لطفاً به این آیه خونین قرآنشان مراجعه نمایند که حتی خَلَفِ نا بکارشان آن بم کفانی را اسشتها دی نامیده وبه نوعی جا نزدانسته اند. زیرا این بم کفان امروز با چنین اعمال ننگین خویش، خود را برای بدست آن بهشت موعودی کفانند. اما بی خبر از اینکه آن معامله خرید و فروش بین الله و بند گانش از نظر نویسنده قانون دان، یک معامله ناجا نژ بوده، زیرا نفس و مال مسلمانان را الله مکار نقداً از آنها گرفته، ولی وعده بهشت پای در هوا را به بم کفان مسلمان میدهد. در حالیکه از نظر شرع همین اسلام و قرآن ناقص، باید میبچه و ثمن (جنس، و پول) دست بدست بین بائع و مشتری تبادل شوند، نه آنکه جان و مال خریدار را این الله و بائع زرنگ میگیرد، و بهشت موعود و پای در هوا را به مشتری وعده پای در هوا بدهد. و ما علینا الالبلاغ. پس نه تنها قرآن اساطیر اولین، بازتابی از کتب اساطیری یهود و نصارا بوده و ثبوت آن را همین حقایق تلخ بعهدہ داشته و اثبات خواهد نمود. اما متأسفانه جاهلان عرب دوپاه را در یک موزه کرده و این اساطیر اولین را گویا کلام کامل، آنهم از جانب غیب الله (ج) میدانند. علاوه بر آن طوری که اشاره نمودیم، آن بیع فاسد بین الله و مسلمانان تحقق نخواهد یافت. بنا بر این استدلال علمی و مسند خویش خواننده عزیز ما نباید در آن مورد کدام شک و تردید داشته باشد که گویا این تازینا مه محمد عرب، ناشی از وحی یک خدای نامرئی بوده و همچنان در رابطه به وعده غیب الله در رابطه به اعطای بهشت موعود و پای در هوا نیز باید نوشت که آیا آن خدایان زنده و مرده بدان وعده خویش وفا خواهند کرد؟ و یا روزی برای بنده گان نشان آن مکافات اخروی را خواهند داد؟ هرگزنی! طوری که خدای اسرائیل به موسی چنین وعده های پی هم داده بود که گویا: خدایش با او خواهد بود و از او در برابر فرعون حمایت خواهد کرد، و خدای دیگری برایش کار نیست، و به فرعون بگوید که او از جانب خدای ابراهیم، اسحق و یعقوب فرستاده شده و او مرا تنها نمی گذارد و... اما بلاخره او راتنها گذاشت و حتی اجازه ورود به سرزمین مود را بوی نداد، و بلاخره موسی را همان خدای وعده خلاف در نیمه راه بین مصر و کنعان نیست و نا بود ساخت. طوری که خدای پدر، مسیح را در چوبه دار تنها گذاشت و هم چنان غیب الله (ج) دندان پیا مبرش،

محمد را توسط دشمنانش ازدهنش برون آورد، و توان تداوی او را الله وی چون غائب است نداشت. پس نویسنده قانون دان، آنهم قانون شرعی اسلامی آن تهعدا ت خدایان مرئی و نامرئی را با بند گانش بدون تحقق دانسته و حتی آن معامله ناقص بین آنها و بندگانشان، هرگز تحقق نخواهد یافت و یک معامله هوایی و بی بنیاد بوده و امید است علمای اسلام و مفسرین قرآن دانسته باشند، که دیگر به امید آن بهشت پای در هوای خدا بیان و عده خلاف شان نبوده باشند.

خواننده گرامی! اجازه دهید تا به منظور ثبوت آنکه براستی خدای یهود و یا الله مسلمانان در برابر بند گانش بیوفا بوده اند؟ بنا بر آن باردگر توجه نمائید به ثبوت آن بی وفائی خدای زنده اسرائیل در برابر موسی که در آیات ۲۳ تا ۲۹ باب سوم کتاب بعدی بنام تثنیه در آن مورد چنین آمده (وقتی لشکر اسرائیلیها در جنگهای استعماری شان توسط مالکین آن سرزمینهای مورد نظر، با آنکه تا جائی پیروزی حاصل نموده بودند، اما با موانعی روبرو شدند، و حتی از اشغال آن سرزمینهای مورد نظر خویش که قبلاً آن را از نظر امنیتی بررسی نموده بودند. صرف نظر کردند، و بدان سبب موسی نیز از خدا بیش درخواست نمود و گفت: ای خدا وند! من از شما التماس میکنم تا اجازه دهید که من موسی از رود اردن گذر کرده و وارد آن سرزمین حاصلخیزی کنعان شوم، و سرزمین هائی را که تو خدا برای ما بخشیده ئی به چشم خود ببینم! اما خداوند در جواب موسی فرمود: من به سبب گناهان اسرائیلیها قهر و غضب هستم و توازین گونه التماسها از من نداشته باش! تنها بالای کوه (پیسکا) بالا شده و آن سرزمین را از راه دور ببین، ولی هرگز از رود اردن عبور نخواهی کرد. پس از همین حالا تو (یوشع) بن نون را بحیث جانشین خود بگمار و او قوم اسرائیل را برای فتح سرزمینی که تو آن را تنها از اینجا خواهی دید، یسع هبری نماید. پس خدا به موسی چند دیگر فرصت حیات داد ولی او را بنا بر بیان بعدی با ب ۳۴ همین کتاب تثنیه، او را پیش از ورود آن مردنا مراد به آن سرزمین شیرو عسل درنیمه راه چنان نیست و نا بود ساخت که حتی بجز از خود آن خدای جان گیر و قبرکن، کسی دگری جای دفن و کفن آن مرد غوره به دل را تا امروز نمی دانند. پس ما نیز به موسای نا مرد اد اند کی فرصت داده، و آن داستان مرگ وی را پس از یک مطلب مهم تر از آن از همین کتاب تثنیه بیان خواهیم نمود و مرگ او را بحیث آخرین مطلب از همین کتاب اسرائیلیها اعلام خواهیم نمود، تا گلیم غم این مرد اساطیری چون همان دفن

سردگمَش جمع گردد. اما داستانهای اساطیری کتاب مقدس ویا با بیل یهودیان تا آخرین روزهای فرار آن خدای جان گیربنده گانش در صحنه کارزار مرگ و زندگی بادشمنان ادامه خواهد داشت.

مطلب مورد نظری که ما آن را آغاز خواهیم کرد، در رابطه به گوشتهای حلال و حرام یهود و نصار بوده که اصلاً پیش از صدها سال در آیت قران رونوشت از این داستان بحیث فرمان الله گویا حلال خواران باز تاب یافته. اما در این کتاب یهودیان از جانب خدای زنده اسرائیل حلال دانسته شده، و قوم اسرائیل را در آن زمان از خوردن خوارکهای گویا حرام منع نموده بود، که در آن زمان نه این اسلام نوینیا دی بود، و نه این مسلمانان حلال خواری که گویا حلال خواران اسلام امروز از آنگونه خوراکی ها استفاده کنند. طوری که این ها ظاهراً در مورد گوشت مرغ و تخم آن نیز فتواهای گوناگون شرعی و غیر شرعی صادر می نمایند، و لی آن همه را خودشان عملاً بسم الله گفته چون شیرمادرزهرجان خود می کنند، و هیچ باکی ندارند. همان گونه این مسلمانان تازه به اسلام رسیده در مورد میوه حلال، خانه حلال، سرک حلال و پیاده روحلال، و حتی با نک های حلال و حرام فتواهای گوناگون میدهند، و حتی این گویا حلال خواری را به کاران تعلیم میدهند که در این اوا خریکی از سران دولتی کارنا، به مسلمانان فراری، در کارنا داسکن گویا حلال عرضه می نماید و برای تشویش شان در برگیری آنها، اعلام میدارد که ما به مسلمانان تازه وارد خانه حلال میدهم. (شرم بر اینگونه جلب و جذب بم کفانان با اینگونه مهارت شیطان، که روزی از دست آنها ملت شریف کارنا دافغان خواهند برداشت. اما متاسفانه چنین دام گستری می کند.) در حالی که اصلاً صلاحیت این گونه فتوا هارا، تنها علمای اسلام و مُفسد تراز همه دارند، زیرا اسلام عقب گرای شان آن قوانین حلال خواری و حرام خواری را گویا وضع کرده آند.

زیرا طوریکه اشاره نمودیم، این همه حلال خواری را از درسهای خدای اسرائیل آموخته اند. پس ما به منظور ثبوت این استنادی که اصلاً این حلال خواری میراث یهودیان زمان بوده، و به ایشان میراث مانده، توجه نمائید به متن اصلی واولی این گویا حلال خواری مسلمانانی که صدها سال پیش، از جانب خدای اسرائیل به بنی اسرائیل صادر شده و طوریکه اشاره نمودیم به این مسلمانان به میراث مانده، و اما آن همه را آن اعراب جاهل، و این عجم بی حیا بطور بی شرمانه با

ذکر نام یک الله نامرئی و حا می (بنام الله اکبر) نوش جان می کنند. توجه نما یند به فتوای خدای اسرائیل در آن موارد: شما اسرائیلیها، گوشت هیچ حیوانی را که من خدای اسرائیل آن را حرام دانسته ام نباید خورد. اما گوشت حیوانی را چون گوشت گاو، گوسفند، بز، آهو، گوزن، و انواع بزهای کوهی را می توان خورد. همچنان گوشت هر حیوانی که سَمّ شگافته داشته باشد و نشخوارکننده می توانید بخورید. اما اگر هر حیوانی این خصوصیات را نداشته باشد، گوشت آن را نباید خورد و آن حرام است. گرچه شتر و خرگوش سَمّ ناشگافته دارند، اما چون نخشامی کنند، پس گوشت آنها حلال است. اما برخلاف آن، گوشت خوک را، با آنکه سَمّ شگافته دارد و اما چون نشخور نمی کند نباید خورد. حیواناتی که در آب زندگی می کنند، از آن جمله تنها آنهائی که بال و فلس دارند حلال اند، و دگرجا نوران برای شما یهودیان حرام اند. پرندگان چون (عقاب، باز، شاهین، لاشخوار، کرکس، کلاغ (زاغ) شتر مرغ و... همه حرام اند و همچنان حیوانی را که به مرگ خود مرده باشد نیز حرام بوده. (آن تذبحوا بیا سم الله) از اینجا در قرآن مسلمانان یافته و من حیث وحی الله به مسلمانان و انمود شده، پس این همه احکامی که پیش صد سال از شناخت خود الله و محمد و قرآن از جانب خدای زنده اسرائیل بدان قوم صادر شده، همه از فیض یهوه خدای زنده یهودیان اند که مسلمانان ناسپاس آن همه را نا جوان مردانه ناشی از غیب الله خویش میدانند، و علاوه بر آن علیه یهود و نصارا آنها می بندند، که گویا آنها کتبشان را بر ضد قرآنشان دستکاری کرده اند. (شرم و ننگ بر اینها). پس ما ضمن اینکه این گویا حلال خواران اسلام را بمتون اولی قرآن نشان از همین کتاب تثنیه و دست نویس یهودیان دعوت میدارم، که در باب ۱۴ همین کتاب یهودیان بیان شده، علاوه بر آن برای این شمشیرکشان اسلام احتراماً نه عرض میداریم که لطفاً با خواندن این مطلب سبب زحمت و مانع حلال خواران و پاک خواران امروز نسبت بخود نگردیده و خود شما حرام خواران کنونی، پس از این حرام خواران نکنید، طوری که در طول زیاده از هزار و چهارصد سال آن همه را زهر مار خود کرده نید، و حتی شما همین حرام خواران امروز، زمین باغ و بوستان دیگران را چون فُضله مالکین آنها نوش جان کرده و می کنید. اما بطور بیشرمانه شکر غیب الله خویش را بجا می آورید. شرم بر چنین حرام خواران نام نهادی چون تعداد زیادی از مسلمانان امروز.

مطلب مُهم تر از این حلال خواری و حرام خواری را از آیه ۱۴ با ب ۱۸ همین کتاب تثنیه یهودیان داریم و آن مطلب را ما نیز در جمع حرام خواری دانسته، زیرا مسلمانان تازه به اسلام رسیده در آن میراث یهود و نصارا تجاوز کرده اند، و شمشیرکشان اسلام همواره آن مطلب را زمزمه می کنند، که گویا رسالت پیا مبر عرب تبارشان محمد، در کتب قبلی یهود و نصارا پیش گوئی شده که گویا او بحیث پیا مبر اسلام آینده و نامعلوم خواهد بود. اما بنا بر متن اولی و اصلی قرآنشان حقیقت چیز دیگری بوده است. توجه نما ئید.

(و عده ظهور پیا مبر) عنوان باب ۱۸ کتاب تثنیه در عهد عتیق است و ما از آن مطلبی را از زبان خود موسی (ع) در آن مورد داریم که او نیز در همین متن اولی قرآن بحیث پیا مبر الله و انمود شده و تورات نیز ناشی از وحی همین الله (ج) به محمد عرب دانسته شده، و همان خدای زنده اسرا ئیل، خطاب بقوم بنی اسرا ئیل (فر زندان یعقوب اسرا ئیل) چنین گفته: پس گمان نمی رود که اظهارات موسی (ع) از نظر تورات و قرآن دروغ بوده باشد، و ما آن مطلب را بدون کم و کاست چنین افشا می داریم: ای اسرا ئیلیها! شما به سخنان قومهایی که عنقریب سرزمینهای آنها را تصرف خواهید کرد گوش ندهید! آنها که بغیب گوئی و فالگیری و سحرگری و جادوگری عادت کرده اند. پس خدای شما (یهوه) اجازه نمی دهد که به سخنان آنها گوش دهید. خدای شما نیز تصمیم دارد تا پس از من موسی بن عمران، یوشع بن نون را از بین شما اسرا ئیلیها انتخاب نمود، و او پس از من موسی شما بنی اسرا ئیل را به سرزمین موعود هدایت خواهد کرد. بنا بر آن خدای اسرا ئیل برای من موسی گفت: همین اکنون برو، یوشع را عوض خود بگمار و تو موسی پای خود را بدان طرف رود اردن نخواهی گذاشت. پس بنی اسرا ئیل باید از او مرواحی پیا مبر آینده شان یوشع گوش دهند. (نه به او امر و نوا هی محمد نا شناخته در آن زمان) پس هر پیا مبر دیگری که پس از من موسی (البته بدون یوشع و دیگر یهودیان از قماش دیگر (قماش عرب) ادعا کند که پیامش از جانب خدا بوده است، در آن صورت آن پیا مبر (محمد عرب) دروغ گو خواهد بود. زیرا خود خدای اسرا ئیل در متن اولی این قرآن رونوشت از این گفته های موسی است که، پیا مبران و پادشاهان از بین قوم اسرا ئیل خواهند بود. (نه محمد از قوم عرب) متن اولی این قرآن رونوشت از آن، در باب ۱۴ کتاب تثنیه، بخشی از تورات موسی.) پس بنا بر این اظهارات متن اولی

قرآن، مسلمانان تا زه به اسلام رسیده چه د لیلی برا این دارند که پیا مبری از قوم عرب جاهل روی کار آید؟ بلی! او برای ی قوم خودش عرب جاهل می تواند تا جائی مورد قبول بوده باشد. زیرا خود الله در کلام عربی و گویا کا مل خود قوم اسرائیل را بر تمام عالم جهان برتری و فضیلت داده، و از جا نبی الله آینده مسلمانان برای هر قوم، هر پیا مبری را انتخاب فرموده، و از جمله، محمد عرب را بقوم عرب. پس بدان حساب، این عرب جا هل در آن فضیلت شامل نبوده و نیستند. زیرا بنیا نگزار اسلام نوبنیا دشان از قوم اسرائیل نبوده است. ما اگر از قوم یهود بوده باشد، تا جائی میتوان قبول کرد که پیا مبر یهودی بر قوم یهودی عرب نما) (وما علینا الا البلاغ) پس ما ا احتراماً نه به جهان اسلام عزیز عرض میداریم که اگر قرار بود که خدای موسی (ع) محمد عرب را بحیث پیامبر تمام جهان بر میگذاید. در آن صورت لازم نبود که یک مرد جلا دی را چون یوشع پس از موسی و از همان قوم یهود به پیابری و رهبری قوم اسرائیل میگماشت و همچنان، پیامبران دیگری را قبل از محمد به آن قوم معلوم الحال بر نمی گزید. زیرا طوری که اشاره نمودیم، در متن اولی قرآن شان و ا ضحاً گفته شده که نه تنها یوشع، بلکه چندین پیا مبران دگر از قوم اسرائیل توسط یهوه در قالب دین یهود، چون دین مسیح با آئین جداگانه اش روی کار آمدند. اما پس از صدها سال بعد بود که خود محمد عرب آئین اسلام را خود سرانه در قالب همان دین ابراهیم یهودی تبار بنام ادیان سامی (مسیحت و اسلام) بنیان گذاشت. زیرا این مرد زرنگ می خواست، چون مسیح، دین نوبنیا د اسلام خود را در زیر لوای ادیان قبلی تهداب گذاری کند. گرچه از نظر علمی و تاریخی همواره پدید نیو جای پدیده کهنه را گرفته که دین نوبنیا د اسلام نیز شامل آن تعامل تاریخی بوده، و اما نه آنکه چنین جهش بین آن دو پدیده ننگین یهودی و مسلمان رخ داده باشد. و پیش از چندین پیا مبر یهودی، و مسیحی، از قوم و قماش عرب پیامبری بنام محمد روی کار آید، آنهم بحیث پیا مبر آ خبر برای این جهان پهنا. هرگز نی! اما اگر مسلمانان عزیز بنابر بیان آیه مبارکه (وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومیه لیبین لهم، فیصل الله من یشاء ویهدی من یشاء و هو العزيز الحکیم.) را دلیل بی مورد آورده و ترجمه آن همانگونه است که ما قبلاً توضیح دادیم و خود الله نیز آن را تائید فرموده است. توجه نمائید: ما (من الله) پیامبران را از قوم جدا به قوم جدا گانه فرستاده ام، و حتی زبا نشان را مطابق به زبان پیامبرشان در نظر گرفته ام تا احکام مرا برای آن قوم

به زبان خودشان برساند و آن قابل فهم برای شان بوده باشد، و اما اگر من الله گمراه میکنم آن قوم را، آن اختیار من است، و یا کسی را ره یاب میکنم و آن نیز اصلاً از صلاحیت من الله بوده، نه از آن گماشته من بنام پیا مر. آیه ۴ سوره ابراهیم. در جای دیگری از همین قرآن بوضاحت آمده که: ما این قرآن به زبان عربی به مردم مکه و ما حول آن فرستاده ام. بلی! تا جائی قابل فهم است. اما آنطوری که مسلمانان ادعا دارند که گویا از بین قوم عرب جا هل، پیا مبری را برای تمام اقوام مختلف جهان فرستاده و او همین محمد بوده باشد. نا درست خواهد بود. همچنان در آیه ۳۸ سوره دگری بنام رعد از زبان خود الله (ج) خطاب به محمد آمده که من الله بسیاری از پیا مبران را پیش از تو محمد به اقوام مختلف، و از بین آن اقوام مختلف فرستاده ام و حتی زنان را از قوم خود شان در اختیار آنها قرار داده ام. قرآن. پس این استدلال واقعاً یک خدمت ارزشمندی بوده است برای پیا مبران سرسپرده زنان، از جمله حضرت محمد (ص) و داود و سلیمان و دیگران، که کارنامه های ننگین شان در آن راستا ثبت تاریخ دین یهود و اسلام عزیز شده است. بهر حال! چنین پیشگویی های به اصطلاح پیش از پدر چهار کلاهان عرب و یا شمشیر کشان اسلام به هیچ صورت در کتب یهود و نصارا، آنهم توسط خدای زنده یهود بیان نشده که پیا مبری از قماش عرب جاهل روی کار آید. اما طوری که قبلاً اشاره نمودیم، اگر کاتبان عرب تبار قرآن محمد آن را مربوط بقوم خاص عرب میدانند. بلی! تا جائی منطقی خواهد بود. و ما علینا الا ابلاغ.

مطلب بعدی ما که افشای آن را در نظر داریم از باب ۲۱ همین کتاب تثنیه بوده و آن این است که اگر بنیان گذاران دین یهود و اسلام گوساله را در مسند خدایانشان بنا بر بیان تورات و قرآن خود ساخته شان قرار داده اند که ما داستانهای شان را در رابطه به خدای گوساله طلائی افشا نمودیم. اما قبل از آن که ما داستان گوساله نربرنگ زرد، از قرآن محمد آغاز کنیم، توجه شما خواننده عزیز را به برداشت کفرآمیز کاتبات عرب تبار قرآن، با استفاده از متن اولی کفرآمیز قرآنشان کتاب اسرائیلیها، پرده برداشته و آن اینکه این بار آن اسرا ئیلیها گاونر را در مسند خدا قرار دادند. طوریکه قرآن آن گاونر اسرا ئیلیها را پس از صدها سال در مسند الله (خدا) قرار داده اند، و ما آن مطلب را زیر عنوان (گاونر در مسند الله) افشا خواهیم نمود که حتی گوشت آن گاونر اسرائیلی، نه تنها گناه قاتلان را می بخشد.

بلکه مرده را نیز زنده کرده می تواند. (آستغفر الله) اما متاسفانه بنیان گذار اسلام، همین اظهارات کفرآمیز متن اولی قرآنش را با سربلندی و افتخار، وبه مراتب کفرآمیزتر از آن طوری به زبان عربی بازتاب داده که حتی سوره را بنام سوره بقره (سوره گاو) در متن آن نام گذاری کرده و علاوه بر آن طوری که اشاره نمودیم، آن گناه نراسرائیلی های زمان، مرده های مسلمانان را زنده کرده می تواند، و کاتبان عرب تبار قرآن آن گاورا با رنگ زرد مشخص ساخته، و طوریکه اشاره نمودیم، آن را در مستدالله (ج) قرار داده که گویا توسط ضربات پارچه های گوشت آن گا و نر، نه تنها گناهان بندگان غرق در گناهش از بین می برد، بلکه الله این غیب الله خان با ضربات پارچه های آن گا و نر، مرده ها را نیز زنده ساخته میتواند، و محمد عرب جا هل رابدان نوشته کفرآمیز خویش نسبت به الله (ج) که برخلاف متن اولی کلام الله در کتاب اسرائیلیها بوده، در این قرآن ناقص و جانب دار غرق گناه ساخته اند. اما اعراب جا هل آن مطلب را در قرآنشان از آدرس الله شان نوشته اند. پس چنان و چنین اظهارات کفرآمیز موسی و محمد و محمد عرب را که پیروانشان آنها را علیهما السلام و صلی الله علیه لقب داده اند. کدام خدای دیگری آنها را با اینگونه کفرگویی شان خواهند بخشید؟ هرگزنی! پس ما بجز از اینکه اولاً آن مطالب کفرآمیز آنها را از هر دو کتب کفری یکی پی دگری افشا خواهیم نمود. بلکه در اخیر آن اظهارات آن بنیان گزاران ادیان توحیدی، جمله (آستغفر الله و آیهوه) را در برابر آن کفرگویی آنها خواهیم نوشت. پس این شما خواننده عزیز! و این هم مطلب اولی در رابطه به آن گا و نر از کتاب تثنیه، بخشی از تورات موسی در آن مورد، و پس از آن از برداشتهای کفرآمیز کاتبان قرآن محمد، که ما آن را زیر عنوان (این بار گا و نر در در مستدالله) همین اکنون در این حقالخ خویش افشا خواهیم نمود.

خواننده گرامی! پس اجازه دهید تا شماره متن اولی و اصلی قرآن در آن مورد بار دیگر آشنا سازیم و آن مطلب در کتاب اسرائیلیها چنین است: وقتی جسد یک مرده توسط کسی دیگری (نه توسط خدا در سرزمین موعود کنعان پیدا شود) اما قاتلش معلوم نباشد، آنگاه ریش سفیدان محل و قضات از نزدیکترین فاصله بیایند و بدور آن جسد جمع شوند و گوساله را که تا کنون بر آن یوغ بسته نشده باشد (یوغ، همان چوبی است که در حین قلبه کردن زمین برگردن دوگاو گذاشته می شود و اسپار را با خود میکشانند و زمین را نرم میکنند. کتاب مقدس به یکی از آن گاوها

اشاره نموده که آن گا و با ید زحمت نکشید باشد وحتی کتا ب مقدس رنگ آن را مُشخص ساخته که باید برنگ زرد و میانه سِن بوده باشد وچنان یک گاوی را بطوربیشرمانه درمسند خدائی قراردا ده که گویا پارچه های گوشت آن میتواند گناهان اسرائیلی های قا تل را مغفرت کند، واما کاتبان قرآن، گوشت آن گاونررا طوری به نمایش گذاشته اند که گویا توسط ضربات پارچه های آن گاونر، مُرده ها زنده میشوند (آستغفرالله) طوریکه آن مطلب کُفرآمیزپس ازصدها سال ازاین داستان اسرائیلیها. با چنان مبالغه درقرآن مسلمانان تکرار شده وکاتبان جاهل قران نوشته اند که وقتی جسد آن مرده زنده گرد ید، ونه تنها نام خودرا که(عا میل) بود گفت، بلکه ازقا تلان خود نام بُرد که آنها مرا برای بدست آوردن میراث کشته اند. پس لازم به نظر میرسد، تا قبل ازآن ایا ت کُفرآمیزقرانی نسبت به الله (ج) را ازتورات موسی نقل نمایم، تا ثبوتی با شد به بردا شتهای کُفرآمیزکا تبان قرآن محمد، و متن اولی قران محمد چنین است. توجه نمائید.

(اگر کسی ازببین قوم اسرا ئیل توسط کسی دیگرکشته شده با شد، واما قا تلش معلوم نباشد. اولاً با ید مو سفیدان اسرائیلی یک گا وی نررا که تا کنون یوغ نبرده باشد، بجای بَبرند که آب درآن منطقه به منظور کشت وزارا عت جاری نشده با شد. پس ازآن گا ونررا درآنجا بکشد. پس ازآن کا هنان اسرائیلی که نماینده وخدمت گزاران خدای اسرا ئیلی اند همراه با ریش سفیدان آن محل بدورجسدآن گا وجمع شوند، واما تنها ریش سفیدان اسرائیلی بالای جسدآن گا وطوی دستهای شان را بشویند که آب برسرا ن بریزدودرآن لحظه بگویند که:ای خدا ی اسرائیل! دستهای مااین جسد مُرده را نکشته ونهم چشمان ما کسی را د یده نیم، تا بدا نیم که کی اوراکشته است. پس ای خدا، توقوم خوداسرائیل را به قتل ا ن مردبی گناه مُتهم مکن وگناه خون اورا برما مگزار. پس بدین طریق خدای اسرائیل گناه آن قتل را بواسطه کاهنان از شما دورخواهد ساخت.) نقلاً ازبا ب ۲۱ کتا ب تثئیه.

این بودمتن اولی قرآن، واما طوریکه ما وعده نمودیم که از برداشت کاتبان مُشرک قرآن ازاین داستان کُفرآمیزاسرائیلیها نسبت به الله شان درسوره گاو، معروف به سوره بقره قرآن محمد با زتاب یا فته وحتی آن سوره نیزبدان سبب بنام سوره گاو نام گذاری شده، وعین داستان را طوریکه از متن اولی قرآن نقل نمودیم بازگونموده. اما متأسفانه این اعراب جا هل آن گا ونررا دررابطه به زنده شدن پس ازمرگ،

درتبنای الله شان بنمایش گذاشته اند، تا بدان واسطه محمد عرب بتواند با استفاده ازچنین اظهارات کُفرآمیزخود برگرده اعراب جاهل حکم روائی نماید، که گویا از او مرونواهی وی سرکشی نکنند. زیرا پس از مرگشان توسط الله وی زنده خواهند شد و مورد مجازات قرار خواهند گرفت. اما ناگفته نماند که همکاران قلمی آن مردزرنگ در جمع آوری چنین مطالب، در آن قرآن سازی نقش برجسته داشته اند که یکی از آنها ورقه بن نوفل وانمود شده که حتی خود محمد از اند وختهای او از کتب دست نویس یهود و نصارا بهره برده و ما در آن موارد معلومات بیشتر خواهیم داشت که چگونه محمد عرب با استفاده از سفرهای تجارتي اش به مناطق یهودی نشین و نصارا نشین، مطالب تورات وانجیل آنها را وارد قرآن خود ساخته خویش ساخته، از جمله مطلب فوق را بزبان عربی وارد تازینامه خود ساخته، و ما آن برداشت رابه منظور روشنگری بیشتر نسلهای آینده افشا خواهیم نمود. اما قبل از این کُفرگوئی کا تبان قرآن از این گاوکشی، به مطلب روشنگرانه وتاریخی دیگری در مورد نحوه گویا نزول قرآن به محمد عرب خواهیم پرداخت، و آن مطلب را، از اثر ارزشمند و روشنگرانه زنده یاد شجاع الدین شفا زیر عنوان (پس از هزار و چهارصد سال) داریم که آن نیز برداشتی از لغت نامه دهخدا وانمود شده و حتی در آن مطلب حرف قرآن به اندازه کوه قاف دانسته شده و ما در آن موارد باید فکر کرد که چگونه بدان بزرگی وارد قرآن شده اند، و بعداً بداستان آن گاو و نربرنگ و دگرداستانهای اساطیری خواهیم پرداخته. پس توجه نماید بدان مطلب مورد نظر ما در رابطه حروف قرآن به اندازه کوه قاف از مرجع بالا، و در ادامه آن به مطلبی از گاونر اسرائیلی از قرآن عربی.

خواننده گرامی! درباره نحوه ابلاغ قرآن به محمد. (که مدعیان دروغین اصالت آسمانی که آن را نزول میدانند) بحث هایی زیاده بین صاحب نظران اسلام در آن موارد صورت گرفته و نمونه آن بحثهای مختلف القول را ما از معتبرترین منابع، از جمله همین اثر ارزشمند از زنده یاد شجاع الدین شفا میتوان دریافت که بنابر منابع اسلامی با چندین قول و نظر مختلف آرایه شده اند. توجه نمائید: قول اول این است که قرآن را جبرئیل از لوح محفوظ گرفته و آن را اولاً از حفظ کرده و سپس آن را به محمد فرستاده، طوری که هر حرف قرآن به اندازه کوه (قاف) بوده است. قول دوم این است که جبرئیل تنها معنی آن را فرو فرستاده و پیامبران معانی را

آموخته و پس از آن به لفظ عربی وارد قرن ساخته است.

قول سوم این است که معانی قرآن به جبرئیل از جانب خدا القا شده و خود جبرئیل آن را به لفظ عربی خوانده، و پس از آن به محمد فرستاده است. (پس جبرئیل بنا بر قول نویسندگان حقایق تلخ، عربی میدانست.)

قول چهارم این است که خدا (الله) به جبرئیل نامه نوشته و آن نامه را که جبرئیل بصورت یک مرد درآمده بود برای پیامبر ابلاغ نموده است و... بلاخره قول دیگری از صاحب نظران اسلام طوری آمده که: الله با جبرئیل سخن گفته و قرائت قرآن را به زبان عربی بوی آموخته و پس از آن جبرئیل آن را بزمین فرود آورده است... بمتن اصلی این حروف مبارک به صفحه ۹۸ پس از هزا روچهار صد سال، از شجاع الدین شفا مراجعه نمائید، و ما طبق وعده خود به افشای داستان گاونر اسرائیلی از آیات ۶۷ تا ۷۳ سوره گاو، معروف بسوره همان گاو مبارک بنام (بقره) می پردازیم، تا ثبوتی باشد به برداشتهای کفرآمیز کاتبان رهن قرآن از آن داستان، تا بدانیم که این آیات قرآن از کدام نوع از نحوه گویا نزول آن به محمد (ص) بوده، و حروف این آیات بکدام اندازه بوده اند، که حتی مرده ها را زنده کرده میتواند، و اما متأسفانه کاتبان آن با حروف کوچکتر از دانه گندم این آیات را نوشته اند (نه به اندازه کوه قاف) در حالیکه صاحب نظران قرآن این حروف کوچک را با دروغ شاخدارشان به اندازه کوه قاف وانمود ساخته اند که یقیناً آقای جبرئیل و محمد توان وحی هوائی آن را بدان وزن و بزرگی نخواهند داشت پس حال توجه نمائید به افشاگری های مستند ما از همان داستان اساطیری گاونر اسرائیلی ها از نظرتورات دست نویس موسی، که شوریختانه پس از صد ها سال به زبان عربی در قرآن محمد بطور کفرآمیز و زشت تر از آن من حیث والله بازتاب یافته، ولی ما با اظهار (استغفر الله) نسبت به دین اظهارات قرآن مبارک اضافه میداریم تا مورد عفو ما قرار گیرد.

این بارگاو نر در مسند الله، از نظر قرآن. (استغفر الله)

گرچه نویسندگان خالق شناس آن عمل را یک کفر آشکار میدانند نسبت به الله مسلمانان و جهان یهود و اسلام به شمار خواهد رفت که آنها با چنان و چنین کفرگویی تورات و قرآنتشان خود را شرم سار تاریخ ساخته اند پس ما نظریه هدایات کتب

شیطانِ نی‌شان آنها را به اهدا نالِ اصرافِ المُستقیم این‌جها نی دعوت میداریم. اما شما خواننده گرامی برای آگاهی بیشتر از این اظهارات کُفرآمیز قرآن نیز باید دانست تا شما مرتکب چنین کُفرگوئی کاتبان عرب جاهل نشده باشید. پس ما بدان سبب جمله عربی (استغفرالله) را برای جبران آن عمل کُفری عربهای جاهل بکار برده، و می‌پردازیم به افشای آن آیات کُفرآمیز آنها که متأسفانه از آدرس الله سبحانه و تعالی در قرآن خود ساخته‌شان نوشته‌اند. توجه نمائید: (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً، قَالُوا أَتَتَّخِذُنا هُزُوءاً، قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ! قَالُوا... قَالَ، قَالَ... را از آیه ۶۷ تا آیه ۷۳ سوره گوادامه یافته و ترجمه آن آیات کاپی و کُفرآمیز نسبت به الله (ج) همان‌گونه است که گویا جناب جبرئیل به محمد عرب ترجمه نموده و ما نیز همان‌گونه ترجمه خواهیم نمود. اما نه به اندازه کوه قاف، بلکه به اندازه دانه خردل، زیرا ما توان برداشت آن آیات به اندازه کوه قاف را نداریم، و نسبت بدان عجز خود از جهان اسلام عزیز مغذرت می‌خواهیم. امید است که شمشیرکشان اسلام به ما نسبت به بدین افشاگرها کدام انتقادی نداشته باشند. ترجمه: بیا داورای محمد! زمانی راکه شخصی بنام (عامیل) در سرزمین کنعان کُشته شده بود و اما قاتل او معلوم نبود، پس موسی به قوم اسرائیل گفت: ای اسرائیلیها! الله ما میفرماید که شما گاوی را ذبح کنید، تا بدان واسطه قاتل نامعلومی که این شخص را کشته است معلوم گردد (الله نام مقتول را تا کنون نمی‌داند، و او را مفسر این کلام الله (عامیل) می‌نامد و حتی این مفسر آگاه تراز الله، قاتلین او را مشخص ساخته که آنها برادرزاده‌های آقای عامیل بودند، و او را برای بدست آوردن میراث به قتل رسانده‌اند. پس شما خواننده عزیز منتظر آن اظهارات کُفرآمیز مفسرین این آیات قرآن بوده باشید، و ما ادامه می‌دهیم به متبای ترجمه از آیات فوق: بنی اسرائیل از موسی (ع) در رابطه به زنده شدن جسم‌مردم از موسی سوال نقد گونه نمودند و بوی گفتند: تو ما را در مورد زنده شدن آن جسد، استهزای میکنی؟ (مسخره میکنی) زنده شدن یک جسم‌مردم با گوشت گاونرچه رابطه ای دارد؟ (چه قوم خردمندی بود ند!) موسی گفت: من به الله پناه می‌برم که از جاهلان باشم، و شما را مسخره نمیکنم.) پس بار دیگر آن قوم آگاه به موسی گفتند: پس سوال کن از پروردگار خود که ما چه نوع گاوی را بکشیم؟) نقلاً.

ما داستان گاوکشی اسرائیلیها را از متن قرآن رونوشت از آن تا اینجا دانستیم.

اما پس از صد ها سال از آن دا ستان کُفر آمیزی که نشاید گناهان قاتلین توسط آن گاونر بخشیده شود، اما طوری که اشاره نمودیم، محمد عرب پس از صد ها سال به آن قوم جاهل اسر اسرا ئیل، در مورد آن مُرده گاو، آنهم به نما ینده گی از موسی مُرده چنین جواب میدهد. البته با این تفاوت که این مرد عرب از روی مهارت شیطانی خود بجای الله از کلمه (رب) در قرآن خود ساخته خود استفاده کرده و جواب موسی را به زبان عربی به اسرا ئیلیهای زمان میدهند. زیرا آن دزدان چراغ بد ست قرآن میدانستند که خدای در آن زمان بنام الله شناخته نشده بود. پس با استفاده از نام (رَبِّ) که اصلاً همان فرمانده شهر شوش بود و ما او را در همین حقایق تلخ به شما خواننده خردمند معرفی نموده ایم. حال توجه نماید به آیات بعدی این قرآن کا پی از آن دا ستان: قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٍ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ... تا اخیر آیه... ترجمه: موسی در جواب آنها گفت: گاوی را که ذبح میکنید، نه پیر با شد و نه جوان نرس، بلکه میانه سن باشد. اما با آنهم قوم اسرا ئیل بار دیگر از موسی سوال نمودند که این بار از رَبِّ خود سوال کن که رنگ آن گاو چگونه باشد؟ موسی (ع) از جانبِ الله جواب داد: رَبِّ ما میفرماید که رنگ آن زرد با شد، اما نه زرد خیره، بلکه زرد روشن با شد که قوم اسرا ئیل از دیدن آن خوش شوند. آنها با رسوم از موسی (ع) سوال کردند و گفتند: سوابق کاری آن گاونر چگونه باشد؟ موسی از جانب غیبِ الله (ج) جواب میدهد که: آن گاو باید محنت نکشیده باشد، و زمین را قلبه نکرده با شد. پس همان بود که قوم اسرا ئیل در جواب موسی بزبان عربی گفتند: قَالُوا لَآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَمَا كَا دُوا يَفْعَلُونَ. (آیه ۷۱). ترجمه: حال ما دانستیم که سخن درستی را به ما گفتی پس آنها آن گاو را که مربوط به یک مرد نیکوکار اسرا ئیلی تازه به اسلام رسیده بود ذبح کردند. (کشتند) (مسلمان در زمان یهودیان) و گوشت آن را پارچه، پارچه، پارچه کردند، و پس از آن (رَبِّ) نه (الله) به آنها فرمود: حالا آن پارچه های گوشت را بر جسد آن مُرده بزنید و او شان نیز چنان کردند. پس همان بود که جسدِ مرده با ضربات آن پارچه های گوشت فوراً زنده گردید و از قبر برخواست و بزبان خودا قرار نمود که نام، من عا میل است، و مرا برادر زاده ایم برای بدست آوردن میراث کشتند و آنها قاتلین من اند. پس موسی (ع) این بار بزبان ناشناخته عربی به موسفیدان و کاهنان اسرا ئیل گفت: كَذَا لِكَ يُحْيِي آلَ اللَّهِ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ ءيَاتِي... ترجمه: اینگو نه الله (ج) مرده گان را زنده میکند و بدین گونه است قدرت (رَبِّ)

(ما) از ترجمه آیات فوق.

این بوده ف شیطنی کاتبان قرآن ازان گاوکشی اسرائیلیها ی زمان، واین بود اظهارات قرآن اسا طیرالا ولین، وبلاخره آن بود بودبرداشت آشکاران عرب جاهل ازکتاب اسرائیلیها! پس شما خواننده خردمند، خود قضاوت عادلانه نمائید، که چگونه آن رهنان نا بکارقرآن ومدعیان دروغین اصالت آسمانی آن برای ر فع شک وتردیدهائی که از نظر خرد مندان زمان دراین آیات کُفرآمیز وارد شده؟ وبرای برون رفت از آن کُفر آشکارشان پای شیطان را د خیل ساخته ونوشته اند که این آیه ناشی از اغوای شیطان به محمدعرب بوده، وهمچنان درقرآن خود ساخته شان خطاب به اسرائیلیهای ساکن در عرب جاهل چنین نوشته اند. اما آن آیه شیطنی راطوری دراین قرآنشان وا نمود ساخته اند، که گویا ناشی از وحی الله نا مرئی به محمد عرب بوده است. درحالی که اصلاً محمد می خواست که بازمانده گان اسرائیلی های زمان ربا این گونه اظهارات کُفرآمیز شیطنی قرآنش، الاغ سازی کند تا آنها را به دین نوبنیاد اسلام جلب نماید. بلی! منظور محمد الاغ سازی اعراب بوده تا خود بالای آنها به اصطلاح خودش گویا نبوت کند. پس جهان اسلام باید به متون قرآن وکتاب یهودیان مراجعه نموده، وبدان اظهارات آقای سلمان (رُشدی) باورکنند که قرآنشان مملو از آیات شیطنی بوده است. اما شما خواننده گرمی این آیات شیطنی را نیز در اختیار تمام نسلهای امرو زو آینده جهان اسلام وغیراسلام بگزارند، تا آنها بدانند که اگر احیاناً آن دروغهای شا خدارخدای اسرائیل در متن اولی قرآنشان توسط شیطان بوده باشد، پس این آیات نا مبارک قرآن را برای مسلمانان تازه به اسلام رسیده نیز توسط شیطان به آن عرب جاهل ابلاغ شده است. طوریکه خود قرآنش بع نوعی بدین نظر ما اعتراف کرده است. پس چگونه مدا فعین دروغین قرآن بتوانند، قناعت انسانهای روی زمین را با چنین دروغ های قرآن حاصل نمایند، که نخواهند توانست. زیرا نشاید بدون امر خالق لایزال ما وشما عزیزان خرد مند، مُرده ها را یک خدای مرده و نامرئی توسط ضربات پارچه های گوشت گاو نر زنده کرده بتوانند؟ وهمچنان زنده ها را کشته بتوانند؟ زیرا اصلاً همان خالق لایزال ما وشما خواننده عزیز است که هم واره وبدون انقطاع، مرگ وزندگی را یکی پی دگر می آفریند. (وماعلینا الا البلاغ)

آخرین مطلب جالب تر از ترجمه متن بالا در تفسیر آن آیات مبارک داری، و آن در مورد

پوست آن گاونر است، و لازم به نظر می رسد، تا این بار آن دروغ آشکار متن قرآن عربی از تفسیر آن بطور مُستند بدا نیم افشا نمایم. توجه نماید. تفسیر: بلی! گاوی که کشته شد به یک مرد نیک فطرت اسرائیلی مربوط بود و موسی (ع) بوی طلای زیادی داده بود که حتی در پوست آن گا و گنجا نیده می شد و آن یک قیمت گزافی بود که موسی (ع) آن گا و را از یک مرد اسرا نیلی خریده بود. پس وقتی آن گا و را کُشتند، و پارچه های گوشت آن را بر جسد آن مرد مقتولی که عا میل نام داشت کوبیدند، و همزمان آن جسد به حکم الله (ج) زنده شد. (نقلاً از تفسیر آیه ۷۲ فوق نویسنده حقایق تلخ، بار دیگر به جهان یهود و اسلام احتراماً نه اعلام میدارد که نه تنها تورات و قرآنشان با چنین دروغهای شاخدار خویش، مؤده هارا بدان گونه زنده نمایند، بلکه از نظر خود همین قرآن، مدعیان قدرت نمائی توسط ضربات گوشت گا و، مُرتکب کُفر آشکار شده اند، که به خالنه شان ورزیده اند. زیراطوری که ما اشاره نمودیم، هیچ قدرتی به جز آفریننده همین خدایان قدرت طلب ادیان ننگین نخواهند توانست مُرده هارا زنده کرده بتواند. این همه دروغ های شاخدار این کتب شیطانی است، تا انسان خوش بار و آن زمان را، توأم به اغفال نسلهای آینده در این کتب شیطانی بازتاب یافته، تا از ترس مرگ و یا امید به زندگی دوباره به خدایان زنده و مرده شان باور کنند. پس مرگ و زندگی، آنهم با ضربات پارچه های گوشت گاونر اسرائیلیها و یا مسلمانان غرق در گناه، هرگز بخشیده نخواهد شد، طوریکه تورات دست نویس موسی، و متن اولی قرآن محمد چنان ادعای کُفر آمیز را نسبت به خدای شان مرتکب شده اند. اما قرآن محمد یک قدم فرا تر از آن گذاشت، و مدعی شد که چنان یک عمل طفلانه مرده هارا نیز زنده کرده می تواند. (استغفر الله) اما ناگفته نماند که این نظر نویسنده از روی کدام دشمنی با آن خدایان گویا مهره بان نسبت به بنده گان آنها نبوده، بلکه نظر روشنگرانه نیست که نسلهای آینده را از قید ظلمت این کتب شیطانی نجات دهد. اما ضمن این که به عقاید نسل های امروز و فردا احترام داریم. پس باردیگر برای نسلهای آینده تا کید میدارم که لطفاً دل به چنین ادیان خونین و ننگین نام نهاد توحیدی، نه بندند و با چنین دروغهای شاخدارشان باور نداشته باشند. (از نویسنده خالق شناس).

خواننده گرامی! طوریکه در جریان بوده نید، ما داستان مرگ موسای نامراد را به شما وعده داده بودیم، اما تا کنون نسبت به ادامه از بررسی مرتب خویش از عهد

عیق بدان جا نرسیدیم. اما قبل از آن مرگ نا به هنگام موسی، توجه شما عزیزان را به اظهارات بعدی کتاب تثنیه، در رابطه به صد ورقوانین مربوط به ازدواجهای قوم خدا با دختران باکره، قوانین اخراج افرادی از جماعت یهودیان و... جلب میداریم. طوریکه طالیان افغانستان چنان تصفیه کاری را در سال ۲۰۲۱ میلادی در صفوف خود انجام دادند، و اردوی نظامی خویش را از وجود افراد غیر طالی تصفیه نمودند. طوریکه عزرای یهودی و حافظ تورات، زنان یهودی را از غیر یهودی در اورشلیم از هم جدا ساخته بود. همچنان قوانین خشونت بار دیگری را مربوط به دریافت برکت از خدای یهودی نیز در ادامه بررسی های خود داریم که یهوه خدای اسرائیل به قوم خاص خود بنی اسرائیل آن همه را در همین کتاب تثنیه ابلاغ داشته، و اما متأسفانه آن همه قوانین بنوعی پس از صد هاسال در قرآن به محمد بحیث وحی الله ابلاغ شده اند، و بلاخره در باب ۲۲ آن کتاب نام نهاد مقدس بیک مطلب جالب دیگری اشاره شده و آن این است که: اگر شوهر از باکره بودن خود که تازه با او ازدواج کرده شکایت کند، در آن صورت ما در آن عروس، برخلاف ادعای شوهرش باید ثابت کند که دخترش باکره بوده و شوهرش نسبت بوی اتهام بسته است. پس این اظهارات بی شرمانه تورات و قرآن، نمادی از همان اظهاراتی اند که هر دو کتب شیطانی در مورد قربانی های گاو و گوسفندان نر برای خدایان نشان مشخص ساخته اند، و از قسمت های چرب و نرم آن حیوانات بخدا اختصاص داده اند. زیرا طوریکه ما از کتاب مقدس خوانیم که خدای اسرائیل آن قسمت از گوشت نرم و پیه گاو و گوسفند را خوش داشت. اما چون ما کدام نیازی به آن گونه رشوه ستانی ها به خدا یان شکم پرست نداریم. بناً از بازگونی نمودن آن قوانین خونین صرف نظر کرده و تنها طوریکه وعده سپردیم از مرگ معصیت باموسی از باب ۳۴ کتاب تثنیه نقل خواهیم نمود تا گلیم غم آن مرد اساطیری جمع شود، و در ادامه آن از عملکردهای خونین و ننگین جانشین وی (یوشع بن نون) از کتاب نام نهاد او (یوشع) خواهیم دانست که او چه جنایاتی را برای رضای خدایش انجام داده، و قرآن محمد نیز آن جنایات او را با گردن بلند بازتاب داده، اما کاتبان آن بطور نا جوان مردانه آن اظهارات دست دوم قرآنی نشان راناشی از وحی غیب الله به محمد عرب و انمود ساخته اند. پس این شما خواننده گرامی! و این هم آخرین مطلب از کتاب تثنیه، که متأسفانه قرآن گویا ناشی از وحی الله، و یا کاتبان عرب جاهل از این داستان مرگ پیا مبرشا

ن موسی (ع) کدام اطلاعی ندارند، وما آن را چون افشاگری های روشنگرانه خویش، از متن اولی قرآنشان کتاب اسرا ئیلیها افشا میداریم. توجه نمائید. (بالاخره خدا به موسی اجازه داد تا ازد شتهای (موآب) که درمقابل شهراریحا موقعیت داشت سرزمین کنعان را ازراه دورنظرنماید، واما خدا بوی فرمود که من این سرزمین را به ابراهیم، اسحق و یعقوب و عده داده بودم که به فرزندانشان تسلیم خواهم داد، و حال به تواجازه دادم تا آن سرزمین موعود را ازاینجا مشاهده نمائی، ولی پایت را در آنجا نخواهی گذاشت. پس بنا برآن آن خد متگزار خود را طوریکه خود اوراخذ متگزار خود لقب داده بود، در همانجا نیست و نابود کرد که بنا بر اظهارات کتاب مقدس، خود خدا اورا بدست خود، در منطقه بنام (بیت فَعُور) د فن کرد و اما هیچ کسی تا امروز جای دفن و کفن اورانمی داند.) نقلاً از کتاب تثنیه. اما جالب این جا ست که، غیب الله محمد نیز مدعی شده که این کتاب مقدس یهود یان را اوگویا به موسی، چون قرآن به محمد وحی فرموده است. پس ما چون به اظهارات این کتب ا سا طیری که بحیث ناشی از وحی الله عالم الغیب وانمود شده اند، با چنین سردرگمی کدام با وری نخواهیم داشت. تنها خواهیم نوشت که: الغیب عند الله و آلیهوه) متن اصلی در باب ۳۴ کتاب تثنیه.) این بودنتیجه آن همه وعده های چرب و نرم خدا که به همین موسای نا مراد داده بود که او با اوی خواهد بود، و چون سپر از او حمایت خواهد کرد... اما همین خدای وعده خلاف، بر علاوه آنکه بوی اجازه ورود به سرزمین موعود نداد تا پای خود را در آن بگذارد. بلکه اورا چنان نیست و نابود ساخت که حتی جای دفن و کفن آن خد متگزار خود را تا امروز کسی نمی داند. (هله لونیاء، والله اکبر) پس حال می پردازیم به عملکردهای خونین و ننگین این خد متگزار خدا بنا م یوشع بن نون، که با این خد متگزار تازه نفس از طرف خدا یش چگونه معامله صورت گرفته است.

قسمت پنجم

یوشع بن نون، جا نشین موسی و کشتارهای اودرتبانی خدای اسرائیل.

رود اردن بود ند، همزمان به آن یوشع و بنی اسرائیل اطلاع یافتند که جا سوسان آن خبرخوش را به یوشع آورده اند. پس از آن یوشع تدبیر عملی اشغال آن سرزمین را گرفت و بنی را به کومک خدای شان بدان سوسوق داد. تا از آنکه از منطقه بنام (شطیم) پیش رفتند. اما پس از آن یوشع با صد صدای بلند به کاهنان بنی اسرائیل اعلام نمود که: شما کاهنان صندوق عهد خدای تان را بردوش بگیرید و اسرائیلیها دنبال ما حرکت نمایند. (این همان صندوق است که قرآن آن را با جملات عبی (وقال لهم نبیهم ان آية ملكه ان یا نیکم التا بوت فیہ سکینه من ربکم و... درآیه ۲۴۸ سوره بقره پس از صدها سال در رابطه به جنگ شائول با جلیات فلسطینی به محمد تکرار فرموده، و اما شوربختانه شائول پسر قیس را کاتبان جاهل قرآن بنام (طالوت) و پادشاه اسلام ناشناخته در آن زمان نامیده اند، و همان گونه جلیات فلسطینی را نیز اشتباهاً بنام (جالوت) نامیده، و ما آن داستان ناقص قرآن را قبلاً تا جائی افشا نمودیم. ما این داستان در رابطه به عبور از رود اردن در این متن اولی قرآن طور بیست که: خدای اسرائیل به یوشع هدایت میدهد که فاصله بین آن صندوق عهد من خدا و بنی اسرائیل باید موجود باشد و پس از آن یوشع بقوم اسرائیل گفت که خود را توسط ختنه تقدیس نمائید، و پس از آن خدا معجزه بزرگی را برای تان، پس از قطع پارچه از گوشت سرز کرتان نشان خواهد داد. پس در نتیجه آن قطع سرز کر اسرائیلیها بنام ختنه اسرائیلیها بود که وقتی کف پای کاهنان حامل صندوق به آب رود اردن رسید، همزمان به آن جریان آب قطع شد و پس از آن دوازه تن از کاهنان در پیش در پیشاپیش بنی اسرائیل عبور نمودند، و اما از آن دریای خشک ۱۲ عدد سنگ را برداشتند و با خود به سرزمین اشغال شده بردند و در آنجا بحیث یادگار گذاشتند، تا نسل های آینده آن قدرت خدای اشغالگران را بیاد داشته باشند، و از اوسپا سگزاری نمایند.) از کتاب یوشع.

یادآوری نویسنده از این سنگ برداری و سنگ گذاری بحیث یادگار از آن عبور موقفانه بنی اسرائیل ختنه شده در آن زمان این بود که آن داستان نیز مانند همین داستان سنگ حجر الاسود، و یا سنگ سیاه است که بنیان گذار اسلام آن را نمادی

از وحدت قبا یل جنگجوی عرب وانمود ساخته که توسط سران چهار قبیله متفرق در یک چادر گذاشت شد و برای دست رسی تمام قبا یل در یک محل معین گزارشت وبدانگونه نزاع بر سر منطقه ومحل ظاهرأ دفع گردید، و تا امروز مسلمانان از آن سنگ سیاه دیدار واحترام به عمل می آورند، حتی این جاهلان اسلام آن سنگ سیاه را از بهشت آینده مسلمانان میدانند که گویا از آسمان هفتم پائین آمده و آن را خلفِ شان بر چشمهای خویش می مالند. (الله اکبر از این جهالت). اما اینکه قوم اسرائیل در آنطرف رود اردن مطابق به سنت یهود از آن سنگها چگونه پرستش کرده اند، و یا تنها بحیث یادگار گذاشته اند، کتاب مقدس چیزی نفرموده و اما در مورد ختته متباقی قوم اسرائیل، که بعداً بحیث سنت مسلمانان درآمد، در باب ۵ همین کتاب تثنیه چنین نوشته اند.

(وقتی قوم آموریاها و کنعانی ها که در سمت غربی رود اردن و در کنار ساحل دریای مدیترانه سکونت داشتند اطلاع یافتند که اسرائیلیها از دریا عبور نمودند، زیاد ترسیدند و جرئت مقابله با آنها را از دست دادند. در آن موقع بود که خداوند به یوشع امر فرمود که متباقی تمام پسران و بزرگ سالان بنی اسرائیل ختته شوند و برای انجام آن عمل از سنگ تیز باید استفاده شود، و آن محل را که بنی اسرائیلیها در آن ختته شدند (تپه ختته) نامیدند و آن بدان دلیل بود که تمام مردان اسرائیلیها ئی که به سن جنگیدن رسیده بودند، در آن محل ختته شدند و پس از آن همه درخیمه های خود استراحت کردند و خداوند به یوشع فرمود: امروز ننگ ختته نشدن را من خدا از سر شما دور ساختم (آفرین) نقلاً از باب ۵ کتاب یوشع.

تسخیر شهر (اریحا) و پس از آن تسخیر شهر (عی) و بلاخره (قرائت تورات) عناوین بعدی کتاب مقدس اند و ما تنها مروری به آن اظهارات خونین و ننگین، و اما گناه شوی قوم اسرائیل توسط تلاوت تورات را بطور خلاصه خواهیم داشت. زیرا نمی خواهیم خود و شما خواننده گرامی را با تفصیلات زیاد از آن غرق در گناه سازیم، و یا برای کسب ثواب، سرزد کر شما را بدون موجب قطع نما ئیم: پس بنی اسرائیل، نیز بنا بر همان پیشگوئی راحا ب فاحشه که توأم در تبانی خدای شان بود به فال نیک گرفتند و بر آن شهر حمله بردند. ساکنین آن شهر از ترس اسرائیلیها دروازه های منازل شان را بستند تا علیه ناموس شان توسط قوم اسرائیل حمله صورت نگیرد. اما خدای اسرائیل به یوشع (ع) اطمینان داد که من شهر اریحا را

همرا با پادشاه و سربازانش بتو تسلیم میکنم اما شما باید پیش از آن، صندوق عهد مرا بدوش بگیرید و مدت هفت روز بدوران شهرگردش نمایند. پس کاهنان اسرائیلی، در حالیکه شیپورهای خود را مینواختند، دیوار آن شهر از هم فروپاشید و قوم اسرائیل بر آن شهر هجوم بردند و آن را تسخیر کردند. اما آن دوره گردی کاهنان و قوم خدا همانگونه همراه با صندوق عهد خدا تا سه روز ادامه یافت و در آخرین روز همه فریاد برآوردند که: سپاس از خدای ما که این شهر را بما تسلیم داد! خدا نیز با صدای بلند اعلام نمود که: هر چه در این شهر موجود است آن همه حرام اند و همه باید به شمول انسان و حیوان نابود شوند و تنها راحاب فاحشه را با کسان او که با جا سوسان ما کمک کرده بود زنده نگهدارید، و در گرت تمام آن شهر را ویران کردند) پس قوم اسرائیل به آن فرمان خدا عمل کردند و پس از آن بدور یوشع علیه السلام جمع شدند و بر شهر دیگری بنام (عای) که در همسایگی اریحا قرار داشت حمله بردند و عین جنایات را بر اهالی آن شهر نیز روا داشتند، و پس از آن خود یوشع بخدای اسرائیل قربانی نمود. طوری که موسی آنگونه قربانیها را به خدا انعام میداد و گوشت قربانی را بالای سنگهای داغ میگذشت و برای خوردن خدا آماده می ساخت. زیرا خدای اسرائیل، در تورات مبارک موسی فرموده است که: اوپیه های قربانی را، همانگونه که دست پخت خانم، همسر ابراهیم (ع) را دوست داشت، و آن همه را زهر مار خود کرد، و آن زن پیاپی مبر خود را در آن زمان حامله ساخت و اسحق (ع) را از او بد نیا آورد. (هله لوثیا، ویا والله خیر الرّا زقین)

اظهارات جنایت باربعدی کتاب اسرائیلیها، طوری که اشاره نمودیم در رابط به قرائت تورات و قربانی و هدای گوناگون بخدای زنده اسرائیل است که به پاس همان خدمات ننگین شان به همان خدای خویش چون یک رشوه آشکار پیشکش نمودند، و کتاب مقدس آن تلاوت تورات را بحیث جبران گناهان آن اشغالگران بخدای خویش دانسته، و ما پس از صدهال سال از آن گناه شوئی، بمنظور روشننگری نسلهای آینده پرده برداشتیم. طوری که عین چنین رشوه ستانی را کاتبان قرآن محمد، بنوعی در آن وارد ساخته اند و عین رشوه را حتی چرب تراز آن به الله توسط مسلمانان لازم دانسته اند، و آن رشوه را مسلمانان امروز نیز به الله خویش توسط تلاوت قرآن می پردازند. پس آن همه مثال این عین همان رشوه ستانی بخدای اسرائیل است که در قرآن با جملات عربی (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) بازتاب یافته، و اما

یهودیان زمان با تلاوت تورات شان آن گناهان را جبران می نمودند، و مسلمانان امروز نیز با تلاوت قرآن و نماز و روزه و حج و زکات و گردش به دور خانه کعبه که آن نیز اصلاً بتخانه بت پرستان قبل از اسلام بوده گناه شوئی میکنند، و این نیز همان میراث یهودیان است که به مسلمانان تازه به اسلام رسیده و بم کفان امروز باقی مانده و حتی سنت ختنه را که قطع همان گوشت اضافی سرِ کرموسی و دیگران بوده نیز برای رضای الله سبحانه و تعالی، به حیث سنت محمد قطع می نمایند، که ما آن مطلب جالب را آنده کی قبل از این متن اولی قرآن افشا نمودیم، طوریکه اظهارات بعدی همین کتاب یوشع در رابطه به توقف آفتاب و مهتاب به اشاره دست یوشع به امر مرخدای اسرائیل و برای کشتار هرچه بیشتر دشمنان آن خدای حامی جنایتکاران اسرائیلی بوده، و هم چنان آن بازی شیطان با آفتاب در قرآن محمد نیز پس صد سال بازتاب افتاب و حتی در قرآن از گل روی این مرد عرب برای ادای نماز دما دش علی، آفتاب را به عقب رانده که ما به آن آفتاب س آشکارا تبیان قرآن از همین گویا توقف آفتاب و مهتاب، که گویا به اشاره دست یوشع توقف یافته اند، در همین حقایق تلخ خود خواهیم دانست. اما اکنون نوبت از خدای اسرائیل است که این جناب چگونه آفتاب و مهتاب را بمنظور کشتار بیرحمانه هرچه بیشتر ساکنین شهر (عی) توسط جلاد خود یوشع گویا توقف داده، اما آنکه چگونه؟ از خود کتاب نام نهاد مقدس خواهیم دانست.

تَهْمَتِ ناروای کتاب مقدس، برسکون آفتاب و مهتاب ساکن

بلی تَهْمَتِ ناروا! زیرا وقتی اسرائیلی ها به تسخیر شهر (عی) پرداختند و پس از آن برای تسخیر شهر اریحا کمر بستند، و آن را نیز تسخیر نمودند و به آتش کشا نند، پادشاه آنجا را دستگیر نمودند، و بعداً همه ساکنین آن را کشتند. سپس به قرائت تورات پرداختند و چنان وانمود ساختند که گویا از برکت تلاوت تورات بود که آن جنایات را انجام داده اند، و خداگناهان نشان را نیز با تلاوت تورات از آنها رفع خواهند ساخت. زیرا تعداد زیاد مردم آنجا را کشتند و دیگران از ترس آن هجوم مرگبار اشغالگران قوم اسرائیل به سر کرده گی یوشع ترسیدند و بدان سبب متباقی مردم آن شهر با اقوام (ادونیهها، آمونیهها، حبرونیهها، قوم یرموت، و لاکیش...) متحد شدند و مانع هجوم یوشع و لشکریانش شدند که در تبانی خدای آنها پیشرفت می نمود

(ند.)

داستان بعدی را از کتاب نام نهاد مقدس، در رابطه به عنوان بالا از آیات بعدی همین باب ۱۰ کتاب یوشع خواهیم خواند که متباقی مردم شهر عای را چگونه نابود ساخت. گرچه این یک واقعیت عینی و علمی است که وقتی آفریننده اصلی کائنات، انسان و حیوان بوده باشد، که هست. نه لله نا مرئی و یا خدای زنده اسرا نیل، پس خود آن خالق لایزال میتواند آفتاب را توقف داده و یا در حرکت در آورد. نه خدای زنده یهود و یا الله نامرئی مسلمانان، که گویا این هیولای آسمان و زمین آفتاب و مهتاب را در حرکت در آورده باشند، و نه شیطان چنین کاری را کرده میتواند. اما بطور بی شرمانه این هیولای آسمان و زمین این موجودات عالم را، از جمله آفتاب و مهتاب مورد تمسخر قرار داده و فرموده اند که ما آفتاب و مهتاب را در حرکت آورده، و به عقب هم زده میوانیم. طوریکه یک مُشت گدائی از خرسواران و شترچرانان چنین یک اتهام ناروایی را بر سکون ابدی آفتاب و مهتاب وارد نموده اند که گویا به اشاره دست یک جنایتکاری چون یوشع در تبا نی خدای زنده، و یا درخواست یک عرب جاهل در تبا نی یک خدای نامرئی دگری بنام الله چنین گستاخی را مرتکب شده اند. پس ما این ادعا را جُز تهمت ناروا و یا دروغ شاخدار بر خالق لایزال خویش، چیز دگری نمیتوان نام نهاد. پس به منظور آنکه خلف آن خرسواران اسرائیلی و یا شترچرانان عرب ما را متهم به اتهام علیه آن اظهارات کُفرآمیز کتب اساطیری شان نساخته باشند. بنا بر آن توجه شما خواننده گرامی را بحیث یک شاهد راستگودر رابطه به آن اتهامات ناروای کتاب مقدس، که بحیث متن اولی قرآن شناخته شده جلب میدارم.

بلی، خواننده گرامی! طوریکه اشاره نمودیم، عنوان برجسته در باب ۱۰ کتاب یوشع با جملات (آفتاب از حرکت بازمی ماند.) بنظر میرسد و ما از آن در رابطه به آن دروغ شاخدار کتاب مقدس چنین میخوانیم: وقتی آن پادشاهان و مردم شهر (اریحا) و (شهر عای) از ترس اسرائیلیها به هراس افتادند و با هم متفق شدند و همه در برابر یوشع و لشکرانش برخواستند، خداوند به یوشع فرمود: از ایشان نترس! زیرا من خدا آنها را بدست توتسلیم خواهم کرد و هیچ کسی از ایشان را یاری در برابر تو نخواهند بود. پس یوشع در هنگام شب بسوی اردوگاه خود که در منطقه ای بنام (جلعاد، و جبعون) مستقر شده بود شتافت و از آنجا بسوی دشمنانش حرکت

نمود و آنها را که میخواستند مانع هجوم لشکریان یوشع گردند از پا درآورد. پس خدا نیز با استفاده از فرصت، دشمنان یوشع را دچار وحشت بیشتر نمود و همزمان به آن بود که خود یوشع نیز بر جبعونی ها هجوم بُرد و تعداد زیاد آنها را کشت و بقیه را تا گردنه بنام (بیتِ حورون) به عقب راند و هما نگونه به کشتار آنها ادامه دادند. پس وقتی متباقی دشمنان به محل بازگشت شان برگشتند. خداوند در نیمه راه از آسمان بر آنها تگرگ باراند و تعداد زیادی از آنها را خدا توسط تگرگ کشت. (هله لونیای) نقلاً از باب ۱۰ کتاب خونین یوشع، کتاب مقدس.

گرچه این داستان خونین در این کتاب نام نهاد مقدس با تفصیلات مرگبار با گردن بُلند بیان گردیده و ما آخرین مطلب خونین آن که ما آن را عنوان نمودیم در آیات بعدی ۱۲ تا ۱۵ همین باب ۱۰ با زتاب یافته و آن طور است که: خدای حامی قاتلان و اشغا لگران اسرائیلی، آفتاب و مهتاب رابه درخواست یوشع جنا یتکار توقف میدهد تا آن جلادش متباقی مردم جبعون را در طول روز و روشنی آفتاب، و در طول شب در روشنی مهتاب بکشند و از کشتهای آنها پُشته بسازند که ساختند. در حالیکه اصلاً از نظر علم زمین شناسی، زمین است که بد و رآفتاب و مهتاب در حرکت بوده، نه برخلاف آن که گویا آفتاب و مهتاب بدور زمین در گردش بوده باشند، تا فرضیه توقف آنها متصور بوده باشد. پس آن دروغ شاخدار کتاب مقدس را که متا سفا نه ناشی از وحی الله بموسی از نظر قرآن و انمود شده همین اکنون افشا خواهیم نمود. توجه نماید.

(وقتی سربازان اسرائیلی دشمنان خویش را که در حمله قبلی سربه سلامت بُرده بودند تعقیب میکردند و آنها را عا جز ساخته بودند. اما یوشع چون میخواست حتی یک نفر از آنها زنده نماند، پس دستبه حضور خدای اسرائیل بلند کرد و خطاب به آفتاب و مهتاب گفت: ای آفتاب! تو بر فراز کوه جبعون، وای مهتاب! تو بر فراز دره نیلون از حرکت بازمان! پس آفتاب و مهتاب در طول روز و شب از حرکت بازماندند تا آنکه لشکریان بنی اسرائیل دشمن را در روشنی شب نا بود کردند.) اما نویسنده این کتاب نام نهاد مقدس، ادا مه هد که: چنین واقعه ائیکه خدا آفتاب و مهتاب را بخاطر دُعای یک انسانی چون یوشع متوقف ساخته باشد، در تاریخ جهان دیده نشده بود که در تاریخ بنی اسرائیل دیده شد.) نقلاً از آدرس فوق.

این بود آن تهمت ناروای کتاب مقدس، برسکون افتاب و مهتاب. پس اجازه دهید

تا از تهمت ناروای قرآن در تبانی الله و جلاد دگری بنام محمد پُرده برداریم که چگونه دست اندرکاران آئین نوبنیاد آن اعراب تا زه به اسلام رسیده از آن داستان مملو از دروغهای شاخدار کتاب اسرائیلیها بحیث ناشی از وحی الله استفاده برده، و این بار قدرت غیب الله (ج) را در برابر قدرت یهوه خدای اسرائیل بنوع دگری بنمایش گذاشته اند، تا گویا ثابت ساخته باشند که غیب الله محمدعرب نیز در قدرت نمائی از یهوه اسرائیلی کم نبوده و علاوه بر آن مدعی است، که تورات را نیز این غیب الله به موسی وحی فرموده که این الله ما، نه تنها آفتاب را توقف داده میتواند، بلکه از گل روی یک شمشیرکش دیگری بنام علی بن ابی طالب، آفتاب را به عقب نیز رانده میتواند، و همچنان گویا این غیب الله در جنگ بدر علیه مخالفین اسلام آینده از نظر تاریخ ننگین و خونین اسلام، دوشادوش محمد و مسلمانان چماق بدست و تازه به اسلام رسیده اشتراک فرموده و خود همین غیب الله از چماقهای آسمانی را علیه دشمنان اسلام آینده استفاده کرده، و کاتبان آن قرآن آنها را بنام (شهاب الثاقب) یاد نموده اند و حتی طوری که قبلاً هم اشاره نمودیم بدست یارش محمدعرب امر فرموده تا او با استفاده از فرصت برچشمهای دشمنان اسلام از روی زمین خاک بپاشد، تا آنها مصروف ما لیدن چشم های خویش شوند و شمشیرکشان اسلام آنها را سربُرنند. پس بنا بر این اظهارات قرآن محمدعرب، نه تنها اینکه الله (ج) از خدای زنده اسرائیل پس نمانده، بلکه این پیا مبر عرب تبارش از یوشع یهودی نیز در انسان کشی چندین قدم پیشی ورزیده است. پس لازم بنظر میرسد تا آن برداشتهای دزدانه دست اندرکاران این قرآن رونوشت از کتاب یهودیان را از همان داستان یوشع یهودی و در تبانی یهوه خدای اسرائیل، اما این با در تبانی غیب الله بنوع دگری وزیر عنوان دگری از قرآن محمد بدانیم.

تهمت ناروای قرآن، برسکون آفتاب و مهتاب

بلی! کاتبان قرآن با استفاده آشکار از متن اولی کلام خدای زنده اسرائیل، این تهمت ناحق و ناروای با جملات عربی در سوره گاو، معروف بسوره بقره از جانب الله سبحانه و تعالی، آنهم در حال غیابت آتش برسکون آفتاب و مهتاب وارد ساخته اند، که گویا این قادر و توانا نیز چنان کرده میتواند، و اعراب جاهل و برآفتاب و مهتاب ساکن چنین تهمت بسته است. زیرا در آن زمانی که خدای اسرائیل چنان گستاخی

کرده اصلاً نام و نشان این غیب الله و محمد عرب، و حتی اسلام نوبنیاد مسلمانان سرودرک نداشتند، تا اینها نیز از گل روی یک مُشت جنایتکاران عرب تباردیگری آفتاب و مهتاب را توقف داده باشند، و یا به عقب رانده باشند. پس ما نیز ناگزیر هستیم تا این اتهام کاتبان جاهل عرب تبار قرآن را که بر الله (ج) وارد ساخته، و محمد را بحیث شاهد دروغین خویش و انمود ساخته اند، نیز افشا نمائیم تا کدام جاهل دگری از قماش عرب و عجم چنین گستاخی نکند. توجه نمائید به این آیات خود ساخته و رونوشت و سوال قرآن، که توأم است با جواب بی معنی به محمد دران مورد.

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهِلَةِ، قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرَّ بِ أَنْ تَأْتُوا آلِيبُوتَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا كِنَّ الْبِرَّ مِنَ التَّقَىٰ وَأْتُوا آلِيبُوتَ مِنْ أَسْوَاقِهَا وَأَلْقُوا لِلَّهِ لَعْلَكُمْ تَقْلِحُونَ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِيْنَ يُقْتَلُونَكُمْ، وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَلَا... از آیه ۱۸۹ تا آیه ۱۹۴ همانگون بازتاب یافته که اصلاً در متن اولی آن یهوه آن خدمات خونین را بقوم بنی اسرائیل انجام داده بود. اما با این بار این تفاوت که الله در کشتاری رحمانه دشمنان اسلام خونین سهم فعال داشته تا، اوقات نماز و روزه و حج و زکوة مسلمانان آینده را با این دروغ شاخدار خود گویا معین ساخته باشد. ترجمه: ای محمد! اگر کفار قریش از تو در مورد گردش آفتاب و مهتاب می پرسند: تو برای شان بگو که الله من آنها را برای ادای نماز و روزه، و همچنان مراسم مذهبی مسلمانان در وقت و زمانش به حرکت در آورده اند. پس لازم نیست که شما مسلمانان در وقت ادای نمازهای تان گاه و بیگاه از منازل خویش از راه با هم ها وارد مسجد شوید! همچنان وقتی شما با دشمنان اسلام جهاد و قتال می کنید، از حد و اندازه خویش مگذرید و آنها را به اندازه تعدادشان بکشید. (از کم، کم بکشید، و از زیاد هم زیاد) همانگونه در ماه حرام در کنار خانه کعبه آنها را نکشید. اما اگر آنها دست از جنگ برنداشتند و ما نع ورود تان دران خانه کعبه شدند، شما آنها را چنان نابود بسازید که حتی یک تن از آنها زنده نماند. زیرا ما نع شدن از خانه کعبه (همان بتخانه مُشرکین) بدتر از قتل است. (لعنت الله الخالق علی الکاذبین) که مانع شدن از بتخانه، بدتر از قتل انسان است؟ شرم و ننگ بر دروغگو!) متن اصلی در آیه ت فوق سوره گاو (بقره) ادامه این داستان جنگ و قتال را، قرآن خونین به سوره دگری بنام (انفال) کشانده و ارتباط مستقیمی با انفال قرآن داشته زیرا انفال در زبان تازی غنیمت گیری و یا

به عبارت معروف چوروچپا ول است که یقیناً مسلمانان تازه به اسلام رسیده پس از آن قتال نا مقدس در آن جنگ نا مقدس خویش این بار رهنی و کاروان زنی را نسبت بدان جنگ نا بری که الله ازنا توانی بردشمنان اسلام خاک پا شید، زرش داده و عملاً بدان رهنی پرداخته، و اما اینکه آن رهنی از نظر قرآن چه فضیلت خواهد داشت انده کی بعد خواهیم دانست. طوری که از چورد و چپاول اشرار مسلمان نما در افغانستان در طی همین قرن حاضر تا جائی دانستیم. پس الله (ج) آن را چون حرام آشکار در آیه اول سوره انفال قرآن به محمد در جملات عربی از (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاِنْفَالِ، آ غاز میفرماید، و در ادا مه آن به محمد عرب بزبان عربی) لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ بیان میدارد که ان حق الله و محمد است و بطور بی شرمانه آن چور آشکار راحق الله و محمد دانسته، و اما بار دگر آیه خونین دیگری را در آ یا شیطانی (فَا قْتُلُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ) را این قرآن حامی رهنان و قاتلان اضافه نموده، و پس از آن در همان آیه گناه شوئی اسرائیلیها را، پس از آن قتل و غارتشان به تلاوت تورات پرداخته بود ند، همان گونه کاتبان رهن این قرآن، خطاب به محمد و دگر قاتلان تازه به اسلام رسیده نوشته اند که تونیز از خدا و پیامبر وقت من اطاعت کن (أَطِيعُوا لِلّٰهَ وِرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ) و ترجمه این آیات نا مبارک همان گونه است که ما از آن برداشت نمودیم، و آن اینکه آن همه اشغال و خون ریزی، به امر و صلاحیت خدا، توسط بنده گانش صورت گرفته و می گیرد. زیرا با اطاعت و فرمان خدا چنان و چنین اعمال خونین انجا و یا یافته و نجام می یابد. طوری که ما این قسمت را عنوان نمودیم، خواهیم خواند. تارازهای شیطانی این تهمت ناروای قرآن، بر آفتاب و مهتاب از متن کتاب اسرائیلیها بدانیم، و علاوه بر آن از هدف این دروغ آشکار نیز اطلاع بدست آوریم که قرآن در آن دروغ آشکار خود بر آفتاب و مهتاب چه پلان خونین و شیطانی دیگری در پی داشته است؟ پس قبل از آنکه ما از همان آیه اقتباسی قرآن عربی از آیه ۱ تا ۴ سوره انفال بدانیم. پس اجازه دهید تا از هدف نامقدس خود قرآن بدانیم، که مفسرین آن و علمای اسلام خونین آن را شأن نزول نامیده، و پس از آن از آیه ۵ تا آیه ۱۹ همین سوره از متن این قرآن خواهیم دانست. تا از آن دزدی و غارت آشکار مسلمانان تازه به اسلام رسیده از کتاب یهودیان نیز بطور مستند بدانیم.

شان (گویا) نزول قرآن. از نظر مفسرین قرآن: (سوره انفال در مدینه به محمد (ص)

نازل شده و هفتاد و پنج آیه است. زمانی که محمد (ص) بمدت ۱۳ سال در مدینه زندگی رقت باری از نظر مادی داشت، و از جانی مورد ظلم کفار مدینه قرار گرفت. در همان زمان بود، که قضا را کاروان قریش همراه مال و منال زیادی به سرکردگی ابوسفیان و همراه با ۶۰ نفر از قوم قریش و هزار شتر از مدینه رهسپار شام شد، و در همان لحظه به محمد (ص) اطلاع رسید و آن مبارک با صحابه خود، از جمله حضرت مُسَلِم، که بعداً خراسانی لقب گرفت، با ابوبکر و دیگران مشورت کرد و پس از آن بر آن کاروان حمله بردند و ما گمان نمی‌کردند که آن تعدادِ نَدک از مسلمانان، با آن تعداد زیادی از کفار قریش پیروز شوند، و همزمان بدان ابوسفیان نیز علیه محمد صف آرائی کرد و تعدادی از جنگجویان خود را آماده جنگ با آنحضرت ساخت. پس پیامبر اسلام در دوره بین قافله تجارتی و جنگ جویان اسلام قرار گرفت و با آنها مشورت نمود و فرمود که: ما باید یکی از این دو راه را انتخاب کنیم: اول جنگ با لشکر ابوسفیان! دوم غنیمت‌گیری (رهزنی) کاروانیان! پس الله (ج) انتخاب دومی را که رهزنی بود پذیرفت و پیروزی را نصیب پیامبر اسلام دانست و در آن جنگ مقدس ۷۰ نفر از کار قریش کشته شدند، و غنایم زیادی را بدست آوردند... نقلاً متن اصلی با تفصیلات زیاد الله پرسانه در شان نزول آن در سوره انفال.

کاتبان رهن قرآن داستان بعدی را از همان آیه اول با جملات عربی (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ أَغَاظَنُمُوهُ أَمْ لَا يَا مُحَمَّدُ) طوریست که، روزی کفار قریش از محمد (ص) سوال نمودند که انفال چه معنی دارد؟ پس الله (ج) در این آیه بوی می آموزاند که، او برای شان بگوید که (انفال) حق الله و رسول اوست، پس شما جنگ جویان اسلام آن حق آوشان را در نظر داشته باشید، و از من الله بترسید و همچنان به صلح نیز توجه داشته باشید، اگر مسلمان هستید! زیرا مسلمانان واقعی کسانی اند که در این آیات قرآن ما، جنگ و غنیمت‌گیری برای شان حلال خوانده شده و بدان باید عمل کنند، و اما در مورد پیروزی شان به من الله توکل کنند. هما نگونه آنانیکه نماز بخوانند، و از مال و منال شان در راه جنگ برای من الله خرج میکنند، آنها نیز از مسلمانان واقعی اند، و پیروزی آنها در آن راستا یقیناً نزد من الله بوده، و همچنان دشمنان اسلام از بین میروند. (از ترجمه آیات ۱ تا ۴).

مطلب جالب تر از ترجمه آیات مبارک، در تفسیر آن افشا شده و آن چنین است: وقتی جنگ (بدر) بین مسلمانان و کفار آغاز شد و متأسفانه بین اصحاب کرام و جنگجویان

اسلام بر سر غنیمت گیری اختلاف ایجاد شد و جوانانی که نسبت به سالخورده ها بدان غنیمت دست یافتند (بدان چور) و حتی کسانی از آن جوانانی که به خود محمد (ص) روابط نزدیک داشتند خود را در آن چور مستحق میدانستند. اما در قرآن آمده که چون آن جنگ به امر الله (ج) توسط محمد (ص) پیروز شده، بنابراین غنیمت نیز حق الله و محمد بوده، و این حکم در آیات بعدی قرآن ما به تفصیل بیان شده است) از تفسیر آیات فوق.

آیات بعدی این قرآن خونین و چپا و لگرنیز در همان راستا طوریکه خود یا دهانی فرموده که این داستان با یدبه تفصیل بیان گردد. بناً ادامه آیات از عمل بلمثل مسلمانان در برابر کفار رقریش با جملات عربی (کما آخَرَ جَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتٍ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَفَرِينَ) آغاز شده و تا آیه ۱۹ با کلمات عربی (وَاللَّهُ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ) در آن جنگ و غنیمت گیری خاتمه یافته و ما ترجمه آن آیات چور و چپا و ل را مطابق به متن خود همین قرآن چنین افشا می‌داریم. ترجمه: گرچه ظاهراً مسلمانان در آن جنگ ناخشنود بودند. زیرا عملاً بسوی مرگ کشانده میشدند. پس تعدادی از مسلمانان از ترس مرگ خویش در آن جنگ علاقه نگرفتند، و به خانه های خویش برگشتند. در حالیکه پیروزی از آن محمد (ص) و سپاه اسلام بوده و همان گونه هم شد. زیرا نه تنها آنانیکه در آن جنگ اشتراک کرده بود، بلکه الله سبحانه و تعالی نیز مستقیماً در آن جنگ نا برابر عملاً اشتراک نمود و لشکر اسلام دشمنان خویش را کشتند و حتی خود محمد (ص) به چشم های شان خاک پاشید! گرچه آنحضرت ادعا نمود که من آن خاک را به چشم دشمنان اسلام پاشیده ام. اما الله (ج) خطاب بوی فرمود: اصلاً من الله بودم که در آن جنگ اشتراک کردم و دشمنان اسلام را کُشتم. اما تنها خاکی را که ظاهراً تومحمد به چشمان شان پاشیدی تا راه گریز خود را نیابند، در حالیکه اصلاً آن خاک پاشی را من الله کرده بودم تا عطایی باشد از جانب من به شما مسلمانان، زیرا الله شما دانا و بینا بوده و میدانست که وضع بر شما مسلمانان وخیم است، پس آن عطای من الله بودم که دشمنان شما مسلمانان را بخاک یکسان کردم و فتح فیصله کن را که شما مسلمانان می خواستید نصیب شما نمودم. پس بهتر است که شما مسلمانان بمن الله برگردید. زیرا هرگز کسی دیگری بجز از من الله به شما کمک کرده نخواهند توانست و همواره من الله با شما خواهم بود.) خلاصه از ترجمه آیات فوق سوره انفال (جنگ) در قرآن.

گرچه شما خواننده عزیز در رابطه به جنگهای مذهبی تا جایی اطلاع دارید که چگونه شمشیرکشان ادیان خونین توحیدی تاریخ جهان را به رنگ خون نوشتند و از وسایل کشتار جمعی گوناگونی استفاده نموده و می نمایند که حتی امروز جای آن شمشیر و چماق را متأسفانه بَم های خود کفان گرفته است. اما در رابطه بخاک پاشی الله سبحانه و تعالی به چشمهای دشمنان اسلام نیز که خود بدان افتخار نموده و خود را همه کاره در آن آدم کشتی و کور ساختن دشمنان اسلام وانمود ساخته، و در تاریخ ادیان خونین توحیدی بحیث شهکار تمام آن آدم کشتی های نامقدس به شمار رفته و ما نیز تاجائی از آن دانستیم. طوری که آن شهکاری الله را مفسر کاراً زموده کلام الله، بالا تر از آنچه که خدای اسرا ئیل انجام داده وانمود ساخته و آن رازهای شیطانی را مفسرین قرآن نیز درک کرده اند. طوری که همین مفسر قرآن در تفسیر آیات خونین آن با گردن بلند چنین نوشته است. تفسیر: فرار از جهاد اسلامی ویا گریز از آن جنگ مُقَدَّس، گناه بزرگ است. اما وقتی تعداد کُفَّار نسبت به مُسلمانان دو برابر و بر ویا زیاد از آن در جنگ بوده باشند، در آن مورد فقهای اسلام اجازه داده اند تا مُسلمانان از آن جنگ نا بر ابر بحیث یک تکتیک فرار نمایند. طوری که جنگ بدر شدت یافت و مُسلمانان از آن فرار نمودند. پس آنحضرت (ص) چون دگر کدام چاره نداشت، مُشتی از سنگریزه ها را با خاک یکجا ساخت و آن را بسوی سپاه کُفَّار پاشید و همزمان به آن سه بار جمله (شَاهِدَتْ اَلْوَجُوه) را تکرار فرمود، و خود آنحضرت نیز همزمان بدان خاک پاشی پا بفرار نهاد. پس بقدرت الله (ج) آن سنگریزه ها مُستقیماً بچشمان کُفَّار درآمدند و همه آن کُفَّار بمالیدن چشمهای خویش مصروف شدند، و مجاهدین اسلام با استفاده از آن فرصت بر آنها هجوم بُردند، و سرانجام همه آن کُفَّار طعمه مرگ شدند. (الله اکبر) پس الله (ج) به محمد (ص) فرمود: که ظاهراً تو آن خاک را بچشم دشمن افگندی، اما آن قدرت من الله بود که با مُشتی از خاک و مخلوط با سنگ ریزه تمام سپاه کافران را سراسیمه ساختم و پیروزی نصیب شما مُسلمانان شد. (نقلاً از تفسیر آیه ۱۷ سوره انفال). (آفرین به این مهارت های شیطانی غیب الله (ج) که حتی شیطان فکر آن را کرده نمی تواند). اما خواننده گرامی به متن اصلی در سوره انفال، یعنی سوره جنگ و غنیمت گیری قرآن مراجعه نماید، و ما می پردازیم به افشاگری دگر از این قران خونین در آن راستا. کاتبان قرآن از اینگونه شروفسادهای آسمان و زمین را در تبانی شیطان در این اس

طیرالاولین زیاد دارند، و مترجمین و مفسرین آن نیز به اصطلاح عام، سرشیطان را خاریده اند. طوریکه ما بارها اشاره نمودیم که در قرآن خود ساخته شان چنان جست و خیززده اند که یک موضوع متن اولی قرآن شان را در چندین سوره و آیات مختلف تکرار و تکرار نموده اند تا از یکطرف همان اهل کتاب و ساکن در عربستان را بدین نو بنیاد اسلام علاقه مند بسازند و در عین حال تعداد سوره های قرآنشان را به ۱۱۴ سوره و ۶۲۳۴ آیه برسانند و طول و عرض این تا زینامه را یک مُعجزه خارق العاده و انمود بسازند. طوریکه خَلَف آنها چنین ادعا ها را دارند. در حالیکه اکثر مطالب این تازیمانہ محمد، توسط آن اعراب رهن و غارتگر، و یا به اصطلاح دگر، دزدان سرگردنه از کتب یهود و نصاری و اورد قرآنشان شده، بطور مثال: همین دروغ آشکار از کتاب یوشع در مورد آن دوازده تن از اسرائیلیهای جاسوس که ما آن داستان را از باب ۱۳ کتاب اعداد، موسی در این حقایق تلخ افشا نمودیم که چگونه آن ۱۲ تن اسرائیلی سرزمین اریحار را از نظر امنیتی بررسی نمودند و اما کاتبان عرب تبار قرآن، از آن جمله تنها دوتن را به نامهای یوشع و کالیب مسلمان و انموده ساخته اند. در حالیکه نام و نشانی در زمان ظهور این اسلام و آئین نوبنیا داین مرد عرب نبوده و هما نگونه ده ها داستان دگری از آن متن اولی قرآن وارد این تازینامه وی شده اند. پس اگر تورات موسی و قرآن محمد گویا ناشی از وحی الله واحد و همه کاره بوده باشند. پس ضرورتی به تکرار مکرر چنین داستانها در این قرآن گویا کامل و بدون کجی نبوده، طوریکه کاتبان آن پس از صدها سال از جانب همان غیب الله سبحانه و تعالی اینگونه دزدی ها را با ضد و نقیضهای آشکار به محمد عرب بازگونموده اند. پس آن همه برای همان منظور که قرآن محمد را دارای معجزه و انمود بسازند و بدان ترتیب، به آب روی الله سبحانه و تعالی بازی شیطانی نمایند. زیرا لازم نبود که هر دو کلام مبارک، همین الله گویا قادر و توانا را چنان ضد و نقیض افشا بدارند و چنین قدرت نمائی را که اصلاً ناشی از قدرت یهوه خدای اسرائیل بوده توسط محمد عرب در چندین سوره به نمایش بگذارند. پس ما نیز آن همه تکرار مکررها را یک عمل استفاده جویانه دانسته اما به خاطر اطمینان بیشتر خویش به شمشیرکشان اسلام عزیز احترامانه یادمانی می نمایم که سلفنا بکارشان بدان هدف خودخواهانه شان این تازینامه را بدان طول و عرض رسانده اند، تا بدان ترتیب آن را یک کتاب مُعجزه آسا و انمود بسازند. پس ما طوریکه

اشاره نمودیم، از آن تکرار مکررهای این قرآن اساطیری صرف نظر کرده و اما تنها به افشای تهمت ناروای کاتبان آن علیه آفتاب و مهتاب ساکن، آنهم با استفاده از کتب یهودیان و قدرت نمائی خدای زنده یعقوب اسرائیل پرداختیم که چگونه با مهارت شیطانی شان چنین یک دروغ شاخدار ابرسکون آفتاب و مهتاب وارد ساخته اند. آنهم برای ماست مالی بنیان گذار اسلام، تا نشان دهد که الله نیز با آن دروغ بیهوده خدای اسرائیل مُهرتاً نید گذاشته، و اما نویسنده این حقایق تلخ احترامانه به تمام جهان یهودی و مسیحی و مسلمان عرض میدارم که نه چنان یک اتفاقی در تاریخ جهان به وقوع پیوسته و نه کتب شان ناشی از الهام و یا وحی خدایان زنده و مرده آن خرسواران و این شترچرانان بوده، بلکه اساطیر ما قبل از تورات و قرآن اند که به رنگ آسمان بر روی زمین آمده و به حیث گنجینه های اساطیری بازگوشده اند، و متاسفانه نویسنده گان هر دو کتب شیطانی بر آفتاب و مهتاب ساکن تهمت بسته اند که گویا با التماس چند تن از جنایتکاران اسرائیلی و عربی، آفتاب و مهتاب از حرکت بازمانده اند، و یا به عقب زده شده اند. پس حال بجای دیگری از افشاگریهای خویش در آن راستا رسیده ایم که متاسفانه این مطلب نیز از همان جا برخاسته و پس از صد سال، این محمد عرب آن را برنگ آسمانی از آدرس غیب الله وارد تاریخ جعلی اسلام ساخته و ما آن مطلب را این بار از لابلاهای تاریخ قبل از اسلام افشا میداریم که حتی متن اولی این کعبه کنونی مسلمانان، مردی بنام خزاعه بود که بحیث پرده دار آن بتخانه از خاندان قریش بوده، و پس از صدها سال، نه تنها محمد عرب بدان مقام پرده داری تکیه زد، بلکه بحیث پیا مبر اسلام آینده از آن قبیله جاهل سربرون کرد. توجه نمائید که چگونه، اما شما خواننده عزیز این افشاگریهای ما را که در رابطه به دروغ آشکار قرآن برخاسته و از همان بتخانه نیز در نظر خواهید داشت تا شما نیز دین خود را در این راستای افشاگری ادا نموده با شید.

(در قرن پنجم میلادی، تقریباً دو قرن پیش از ظهور اسلام، پرده دارخانه کعبه کنونی مسلمانان، بتخانه مرکزی قبایل عرب مردی بنام (خزاعه) بود که پیش از مرگ خود، دخترش را جانشین خود بحیث متولی و پرده دار آن بتخانه معین کرد، ولی چون آن دختر نسبت به ناتوانی جسمی خود که توان گشودن و بستن در سنگین آن بتخانه را نداشت و از قبول آن مسئولیت سر باز زد. بنا بر این خزاعه آن مقام را برای

برادر کوچک آن دختر و اگذار شد، اما اوبا آنکه توان بستن و گشودن آن در سنجین راداشت. اما پس از مرگ پدرش خزاعه، آن مقام را در بدل یک شراب (مشک) بقصی بن کلاب، شوهر خواهر خود وا گذار شد. قصی بن کلاب، سرخا ندان قریش بود، و بدان ترتیب بود که خا ندان قریش یکی پی دیگری پرده دار آن بتخا نه شدند. (نام قریش در این اظهارات تاریخی زنده یاد شجاع الدین (شفا) در زبان عربی بمعنی ماهی کوسه وانمود شده، و او در ا مه آن داستان در رابطه بدان خانه کعبه کنونی مسلمانان چنین نوشته است. توجه نمائید.

(جا نشین قصی بن کلاب، پسر ار شدش عبدمناف (نه عبد المنا ف) نام داشت و نخسین فرزندش دوقلو (دوگا نه) و پیوسته با هم تولد شدند و طبق روایات سنتی اعراب، بزرگان قریش چاره جوئی کردند و آن دو پسر را که با هم چسپیده بودند توسط شمشیر تیز از هم جدا نمود ند، و پدرشان عبد مناف، یکی راعمر و علا، و دومی راعبد شمس نام گذا شت، اولی (عبد منا ف) نه عبد المنا ف سرسلسله خاندان بنی هاشم شد، و دومی سرسلسله دود مان بنی (امیه) و طبق روایات عرب، یک زن کاهنه ئیکه شاهد آن جریان بوده در همان زمان پیش بینی کرده بود که میان این دو خا ندان تا به ابد شمشیر حکومت خواهد کرد.) نقلاً.

ادامه داستان طور یست که: پس از عمر و علا، پسر ار شد اش که اونیز عبد مناف نام گرفت بسیا د ت قریش رسید، و او چون با یک ضربت دست استخوان شتر را میشکست، بنا بر آن ها شم استخوان شکن لقلب گرفت و باز مانده گانش بنی ها شم نامیده شدند، و پس از مرگ او فرزندش عبد المطلب جا نشین پدر شد که می با ئیست محمد از نسل او زاده شود، ند ر کرده بود که اگر او صا حب ده پسر شود، عزیزترین آنها را بجای گوسفند در منا به پای بتها قربانی کند. (اغلباً به پای بتی بنام (اله) زیر آرائین بت پرستان همانگونه بود که بعداً قرآن محمد بدان اعتراف کرده (ولی محمد ز رنگ الله خود را بجای (اله) در مسند خدا ئی نشانند.) پس وقتی آن ند ر عبد منا ف برا ورده شد، و صا حب ۱۰ پسر گرد ید و کوچکترین آنها را که عزیزترین شان بود، عبد اله نام داشت او را برای قربانی شدن انتخاب کرد، ولی هنگام عمل، بنا بر رسم اعراب، سه با ر قرعه کشیده شد و به خوا ست خداوند. (اله) هر سه با ر قرعه بنام شتر اصابت کرد و بدان ترتیب عبدالله (نه عبد الله) سربه سلامت بُرد و زنده بر آمد، و او بود که پس از مرگ خود صاحب پسری شد، و نام

آن کودک را محمد گذاشت و در خاندان خود او را بزرگ کرد. پس در حقیقت آمر، همان ن خاندان قریش بود که مراسم حج را مقرر کرد و سایر مردم حجاز را بگردش آن بتخانه بنام خانه کعبه مسلمانان تازه به اسلام رسیده واداشتند.) نقلاً از ص ۲۴۲ پس از هزار و چهارصد سال، از زنده یا د شجاع الدین شفا.

حالا امید است جهان اسلام عزیز دانسته باشند که تقدس آن بتخانه، و این کعبه کنونی مسلمان، و حتی تقدس خود الله محمد از کجا بدست آمده و چگونه آن تقدس از (الله) رحمت الشیطان، به الله (ج) انتقال نمود، و این سر کرده عرب نیز محمد الرَّسول الله لقب گرفت؟ پس از جهان اسلام عزیز احترامانه سوال می داریم، و آن اینکه: اگر کدام دلیل مُعجزه آسای دیگری داشته باشند، لطفاً به ما ارایه بدارند تا ما به اهدا ناه الصراط المُستقیم آنها برگردیم. اما شما خواننده عزیز براه اهدا الصراط المُتکثر خویش پابند بوده باشید، و مسئولیت آن را این کوسه عجم و نویسنده حقایق تلخ به عهده خواهد گرفت. زیرا دلیل ما این است که کشتاری رحمانه بین صاحبان اصلی آن بتخانه و میراث خوران مسلمان این خانه کعبه مملو از شرک به خدا بوده و آن را همین اکنون خواهیم دانست که چگونه همان عرب کوسه یعنی، محمد تازه به اسلام رسیده رهزنان خود را ظاهراً برای زیارت از آن بتخانه می فرستد، و در نتیجه آن نه تنها درگیری بین مالکان اصلی آن بتخانه، و کعبه کنونی مسلمانان تازه به اسلام رسیده رخ میدهد و متأسفانه در آن درگیری غارت کاروان قریش و قتل ناروا صورت میگیرد، و بی شرمانه تر از آن اینکه آیه مشکل کشای دیگر را در راه بدان قتل و غارت، از آسمان پائین می آورد و هیچ الزامی را در آن آیه ناه مبارک بالای این آدم کشان و غارتگران تازه به اسلام رسیده قایل نشد و آن جنایات را نسبت به زیارت از آن بتخانه یک امر عادی می پندارد. (لاحول و لشیطان) توجه نمائید به اصل داستان قتل های زنجیره وی مسلمان، از همان اثر ارزشمند زنده یاد شفا. اما تهمت ناروای قرآن را پرسکون افتاب نیز در نظر داشته باشید، و ادامه خواهد داشت.

(سیری در سالهای مدنی محمد، و آیه های مربوط بدان) عنوان برجسته است در صفحه ۱۳۲ همان اثر زنده یاد شجاع الدین شفا، و ما از آن در آن مورد بطور خلاصه چنین میخوانیم: مُهمترین کار محمد در سالهای زندگی او در مدینه بود که بین مرگ و زندگی در آن جامعه نوبنیاد، توسط خود وی آغاز شد. آن روایتی به روایت از ابن اسحق

و این هشام طوری است که، محمد در طی ده سال اول زندگی اش در مدینه ۶۵ بار با مخالفان خود جنگید که از آن جمله ۲۷ جنگ را خود او شخصاً رهبری میکرد و ۳۸ جنگ به رهبری سردارانی که از جانب او مامور شدند انجام یافت و تاریخ شاهد آن است. رقم جنگهایی که توسط خود پیامبر اسلام اداره میشد بنابر اظهارات آقای حسن زاده در کتابش زیر عنوان (از پرویز تا چنگیز) و به استناد برخی دگر از تاریخ دانان اسلام به ۴۸ جنگ میرسد. نقلاً.)

زنده یاد شفا نیز از آن جمله جنگها و یارو یارویی مسلحانه مسلمانان مدینه با قبله نیرومند قریش نیز تذکر داده و از آن جمله اولین جنگ را در جریان واقعه بنام (نخله) نامیده که بین مسلمانان و کفار قریش صورت گرفت. توجه نمائید: پانزده ماه پس از هجرت محمد و دقیقاً در ماه رجب که از نظر اعراب یکی از ماه های حرام سال بود و نمی بائست در آن جنگ و کشتار صورت میگرفت. اما پیامبر اسلام یک گروه ۱۰ نفری را از افراد زبده خود به سرکردگی عبد الله بن جحش بدان ما موریت فرستاد تا راه را بر قافله قریش که با کاروانی از کالاهای فراوان از شام به مکه بازمی گشت، مسدود بسازد. سرهای آن عده را بمنظور اغفال کاروانیان به نشان زائرن به حج تراشید و از همه جهت آنها را (طوریکه (ولها وزن) در فصل (زائرن دروغین سال دوم) در کتاب خود زیر عنوان (نظام شهری محمد) یاد نموده و آنها به نشان رفتن به حج از همه جهت قیافه زوار را بخود گرفته بودند تا کاروانیان با دیدن آنها موجبی برای نگرانی نداشته باشند. بنا بر آن بود که کاروانیان نیز با اطمینان آنکه در ماه حرام مورد حمله قرار نخواهند گرفت و تنها توسط چهار محافظ مکی حفاظت میشد، وقتی زد و خورد غافلگیرانه بین کاروان و زائرن دروغین در گرفت، یکی از آن محافظین کشته شد، و دوتن دگر توسط آن زائرن دروغین اسیر گرفته شدند، و نفر چهارم فرار کرد و ماجرا را به قریش خبر داد، ولی گروه کمکی قریش، با آنکه با شتاب از مکه براه افتادند، اما نتوانستند خود را به موقع به رهنان کاروان برسانند و گروه دوازده نفری مسلمانان فرصت کافی یافتند تا با مال فراوان غنیمت و اسیران به مدینه بازگردند. اما اسیران بعداً در مقابل پرداخت ۶۰۰ درهم فدیة برای هر کدام از جانب خانواده های خویش آزاد شدند.) نقلاً.

جوامع مختلف مدینه و مکه از هر طبقه از با بت آن تجاوی که به سنت مذهبی عموم قبایل عرب، و در امر شکستادن حرمت ماه های حرام وارد آمده بود، بخصوص

خونی که در آن درگیری غارت گرانه ریخته شده بود، اظهارنارضایتی کردند، ولی در همان موقع آیه (خود ساخته محمد) با جملات عربی: *يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ، قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ، وَصَدُّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرَن بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَآخِرَاجُ* *أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ يَقْتُلُونَكُمْ...)* در اختیار محمد قرا میگیرد و ترجمه آن طور است که: ای محمد! کفار قریش از تومی پرسند که جنگ و قتل و غارت در ماه حرام است! تو برای شان بگو که بلی! جنگ در ماه های حرام گناه است. اما بازداشتن از مسجد الحرام و کفر به الله، و برون راندن از آن خا نه کعبه گناه بزرگتر از آن قتل و غارت است نزد الله است. *(لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ آكَاذِبِينَ،* که بازداشتن از آن بتخانه گناه بزرگ بوده نسبت بدان قتل و غارت؟ شرم بشما کاتبان حرام زاده کلام الله.) از نویسنده خالق شناس) اما شما خواننده گرامی به متن اصلی در آیات ننگین ۲۱۷ سوره گاو مراجعه فرموده تا از سوابق آن بتخانه بیشتر بدانید، و ما برمیگردیم بمطالب جالبی در مورد همان اتهام ناروای تورات و قرآن برسکون آفتاب و مهتاب که زیر عنوان بالا افشا میگردد، تا ما جهان اسلام بدانیم که قرآن چگونه این بار برسکون ابدی آفتاب اتهام ناروا بسته و با این دروغ شاخداروحتی دُم دار دگر خود، یک مرد شمشیرکش تازه به اسلام رسیده را از قماش همان یهودیان موفق به عقب زدن آفتاب شده، و ما هم ناگزیر هستیم تا آن افتضاح را نیز افشا نمائیم و گلیم این گنجینه اساطیر اولین را که این بار الله آن معجزه را گویا به محمد روا داشته و آن عرب جاهل نیز آن معجزه را به داماد عزیز خود علی بن ابی طالب بحیث میراث انتقال داده، تا اونیز گویا آفتاب را در وقت ضرورت به عقب زنده بتواند، نه آنکه از حرکت بازدارد. اما اینکه چگونه و در کدام موقع آن دروغ آشکار را بنام معجزه گویا آفریده از اثر علمی تاریخی داکتر مسعود انصاری زیر عنوان (شیعه گری و امام زمان) خواهیم دانست که در سال ۱۳۴۷ خورشیدی با استفاده از معتبرترین مرجع تقلید شیعه گری و از اندوخته های مقلد جهان شیعه بنام (شیخ مفید) به بارینجمنت منتشر شده و بدان حساب هیچ کدام از سلف و خلف شیعه و سنی از آن افتضاح کتمان ویا انکار کرده نمیتوانند، که گویا ما چون کاتبان قرآن علیه الله شان کدام تهمت ناروا بسته ایم. هرگز نی! زیرا آن چکه ما مینویسم، از تاریخ گذشته این ادیان اساطیری بوده که از فیض پژوهشگران تاریخ، از جمله این مطلب جالب بوده که چگونه تورات و قرآن برسکون آفتاب تهمت ناروا را بسته اند، و ما

این مطلب مورد نظر خود را از همان اثر آقای انصاری که زیر عنوان (مُعجزات علی بن ابی طالب) در آن بازتاب یافته افشا خواهیم نمود، که در صفحه ۴۵ اثر خود روی شیعه گری، و از کتاب شخصی بنام شیخ مفید نقل نموده و ما از آن چنین نقل میداریم. توجه نمائید.

(روزی علی بن ابی طالب در خانه محمد بن عبد الله در کنار او نشسته بود و ناگهان جبرئیل بر محمد نازل شد تا پیام الله را به او برساند. در آن لحظه که محمد از زانوئی علی بحیث مُتکا استفاده کرد و در حالت خلسه (بیهوشی) فرورفت و تا زمانی در آن حالت ماند که خورشید غروب کرد، ولی او در آن حالت بیهوشی باقی ماند و علی موفق نشد تا نماز عصر خود را برگزار کند. پس علی از ناگزیری نماز خود را در حالت نشسته و با اشارتی سر بر گزار نمود، وقتی پیام جبرئیل خاتمه یافت و محمد از حالت خلسه بیرون آمد، او از دامادش علی پرسید: آیا نماز عصر را برگزار کرده ئید؟ علی پاسخ داد که آری! من به اشاره دست نماز را ادا نمودم. پس محمد به علی گفت: از الله تقاضا کن تا او خورشید را به عقب برگرداند و تو بتوانی نماز عصر خود را بوقت مُعین ادا نمائی! پس علی از الله تقاضا کرد و خورشید بزمان خود برگشت و او نماز خود را بوقت معین ادا نمود.) نقلاً از اثر فوق.

مطلب دوّمی ما که آن نیز از همین اثر آقای انصاری در همان راستای تهمت به آفتاب بوده و آن طور است که: روزی علی قصد نمود تا همراه با پیروانش از رود (فرات) عبور نمایند. اما بعضی از پیروانش در هنگام عبور از رود فرات نتوانستند نماز عصر را در وقت مُعین برگزار کنند. پس علی از الله تقاضا نمود تا آفتاب به عقب باز گردد و الله نیز تقاضای او را پذیرفت و خورشید به عقب بازگشت و آنها نماز خود را بوقت معین برگزار کردند. اما وقتی آخرین رکعت از نماز خود را ادا نمودند، ناگهان خورشید با صدای وحشتناکی ناپدید شد.) نقلاً از مرجع بالا ص ۴۵.

این بود داستان بازی های طفلانه برگزیده گان خدایان یهودی و مسلمان، که گویا آن هیولای آسمانی، توسط شمشیرکشان و قاتلان انسان و حتی حیوان و... آفتاب و مهتاب را به رقص آورده و به فرمان آنها حسب دلخواه شان توقف، و یا به عقب رانده شده اند. طوریکه همین خدا یان حامی آن دلالان عُمده فروش ادیان توحیدی بطور بیخردانه مُدعی شده اند که گویا آنها همه افلاک و کائنات را در ظرف ۶ روز آفریده و فرمان آن هیولای زنده و مرده در گردش اند. همچنان در کلام عربی

همین الله آسمان و زمین نیز در مورد این افلاک بلیونها صد ساله آمده که گویا زمین و آسمان با هم چسبیده بودند و از هم جدا نمیشدند. اما غیب الله (ج) به زور بازوی خود آنها را از هم جدا ساخت. متن اصلی در قرآن محمد. گرچه این اظهارات کفرآمیز تورات و قرآن از نظر نویسنده تا جایی مورد قبول خواهد بود، و اما نه آنگونه که کاتبان جاهل قرآن و یا آقای شیخ مفید روایت فرموده که، گویا به اشاره دست یک مشفت افراد جنایتکار یهودی و مسلمان چنین اتفاقی افتاده باشد، و مهتاب را با دستهای نا مبارکشان گویا موفق داده و یا به عقب زده باشند. زیرا در ابتدای متن اولی این قرآن نیز با استفاده از علم امروز که، آن هزاران سال پیش از آن تورات و این قرآن اراه شده، آمده که زمین و آسمان از هم جدا شده اند. اما نه به زور بازوی غیب الله. طوریکه قرآن محمد نیز آسمان را دود و انمود ساخته است.)

مطلب نقد گونه بعدی ما که تمام آن آنها مات نا روای کتب آسمانی را بر زمین زده و بخاک یکسان کرده، از اثر دگرزنده یاد شجاع الدین شفا زیر عنوان (تولد دگر) داریم که بحیث منبع معتبری در این حقایق تلخ ما بشمار رفته و نویسنده این اثر روشنگر نیز بدان افتخار دارد و آن داستان (جوردانو) و (گالیله) اخترشنا سان معروف زمان است که در اثر زنده یاد شفا بازتاب یافته و آن اینکه که چگونه آن فیلسوفان زمان با آن اظهارات واقع بینانه خویش که صدها سال پس از آن آنها مات ناروای تورات و قرآن افشا گردیده و اما این یک واقعیت علمی، و برخلاف آن آنها مات ناروای خرسوران و شترچرانان یهودی و عرب، بوده و آن اینکه اصلاً زمین بدور آفتاب و مهتاب در گردش اند، نه آفتاب و مهتاب. تا آن اتهام دروغ آشکار در این کتب شیطانی گویا تحقق یافته باشد. اما متأسفانه، آن دوفیلسوف زمان در برابر کلیسای کاتولیک آن زمان، خود و اسلام آینده به زانو درآمدند، و یکی از آنها بنام زنده یاد (جوردانو) با آن اظهارات واقع بینانه خود جان را توسط کشیان کوردل کلیسای کاتولیک فدا نمود و در کوره آتش بطور زنده جان سپرد. اما دومی بنام (گالیله) در برابر آن پاپ کلیسا ظاهراً ناگزیری از آن نظریه خود که اصلاً زمین بدور آفتاب میگردد، انکار ورزید. زیرا اظهارات آن خردمندان زمان برخلاف کتاب مقدس و کلیسای کاتولیک بوده و بدان سبب آن کوردلان زمان نمی خواستند کتاب دست نویس سلف جنایتکار خویش را که برای الاغ سازی انسانهای آن زمان و حتی این زمان نوشته شده بودند، زیر سوال قرار گیرند و همین اکنون هم در اختیار

خلف شان بنا م کتاب مقدس و یا با بیل قراردارند. اما بالاخره خردمندان این زمان و از همان قماش شمشیرکشان یهود و اسلام، پس از صدها سال از فیض علم و دانش امروزی خویش دریافتند که آن جزاتهام ناروا چیزی بیش نبوده و همچنان داستانهای گناه شوئی این کتب شیطانی نیز کدام اعتباری نداشته و نخواهند داشت. اما متأسفانه طوریکه اشاره نمودیم. (جوردانو) علیه الرحمه جان خود را در آن راه روشنگرانه اش فدای این کتب شیطانی نمود و اما (گالیله) رحمت العلم را کلیسای روم، ظاهراً مجبور به انکار از آن واقعیتی که گفته بود زمین بدور آفتاب می‌گردد، و از ناگزیری در برابر پاپ اعظم وقت زانوزد و ظاهراً گفته بود که دگرگویاچنین کفرگوئی نخواهد کرد. (شرم تاریخ بر آن شیا طین کلیسا و مسجد) اما خوشبختانه بالاخره طوریکه اشاره نمودیم پس از صدها سال بنا بر بیان خود قرآن است که حق را با چنین جملات عربی: وَجَاءَ الْحَقُّ وَذَحَّىٰ الْبَاطِلُ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ذُوهُوَقًا. را در متن خود کتمان نموده و خود پاپ، بطور بیشرمانه اعتراف کرد که حق با گالیله است، و کتاب مقدس او شان اشتباه کرده است. (هله لونیای) توجه نمائید بمتن اصلی آن داستان (جوردانو) دانشمند ریاضی دان، فیلسوف و متفکر اینتالیایی، مربوط به قرن شانزدهم، و یکی از مخالفین فرضیه سکون آفتاب و متهاب بوده و به تأیید نظر عالم دگری بنام (کپرنیک) کائنات را الایتنهای میدانست و از آن نظر پشتمانی می‌کرد و میگفت که اصلاً کره زمین است که بدور آفتاب می‌چرخد، نه اینکه آفتاب و متهاب بدور زمین گردش کرده باشند. پس آن نظریه (جوردانو، وگا لیله) چون برخلاف آناتها مت ناروای کتاب مقدس قرار گرفته بود که گویا یوشع بن نون آفتاب را به اشاره دست خود توقف داده است. پس (جوردا نو) علیه الرحمه بحکم دیوان تفتیش عقاید، که به آنگیزسیون مذهبی معروف بود به محاکمه کشانده شد و جان سپرد. اما گالیله چون در حین محاکمه حاضر به قبول آن فرضیه ناشی از قدرت خدای آن کلیسا گردید که گویا آفتاب بدور زمین در گردش است. بنا بر آن از ناگزیری در برابر کشیشان آن کلیسای خود کامه در سن هفتاد سالگی زانوزد.

دورانِ داوران و پادشاهان بنی اسرائیل از قماش یهود.

داوران، نام هفتمین کتاب است در عهد عتیق است، و ما از آن همانگونه که خود خدای زنده اسرائیل نسبت به بی اطاعتی آن قوم لگام گسیخته به ستوه آمده بود،

نقل میداریم، که چگونه خدای آزرده خا طر، داوران را روی کا رمی آورد تا اگر آن قوم گوساله پرست و سرگردان را زیر فرمان، و یا به عبارت دگر به پرستش خود برگرداند که در طی سفر بنی اسرائیل از وی روگردان و گریزان شده بود ند. اما طوری که ما از عملکرد خود دا و ران دریافتیم، آنها نه تنها آنکه دگران را با خدا آشتی داده نتوانستند، بلکه خود آنها از خدا برگشتند. پس بنا بر همان دلیل بود که در مقدمه کتاب داوران بوضاحت آمده که این کتاب از روی دادهای ۳۵۰ ساله بنی اسرائیل و قبل از دوران پادشاهان بنی اسرائیل بیان میدارد. پس نویسنده حقا یق تلخ نیز بنا بر همان پلان قبلاً عیار شده خدای آزرده خا طراز بنی اسرائیل می خواهد از رازهای نهفته در آن راستا بداند و شما خواننده گرامی را نیز در مقایسه با اظهارات قرآن در آن راستا در جریان قرار دهد. زیرا هدف اصلی ما همین افشاگری روشنگرانه است، تا نسلهای آینده ما نیز آن رازهای دام پرورانه خدای اسرائیل را از این کتب شیطانی بداند و این افشاگری انسان پرستانه ما طوری که بارها اشاره نمودیم از لابلای همین کتب نام نهاد مقدس خواهد بود که بنام کتب آسمانی تورات و انجیل، و قرآن نام گذاری شده و ما کدام د خالتی در آن نداریم. پس امید است خواننده گرامی آن رازهای شیطانی را بداند و د گرفریب این لانه های شیطانی و خدایان این ها را نخورند. پس بنا بر آن هدف مقدس خویش بطور معمول، از مقدمه کتاب داوران خواهیم دانست و پس از آن از جزئیات این کتاب قبلاً عیار شده بین خدا و داوران و پادشاهان بنی اسرائیل از کتاب بعدی عهد عتیق افشاگری خواهیم نمود که چگونه آن همه پس از صدها سال در قرآن محمد راه یافته و به طوری شرمانه بحیث وحی الله نا شناخته و نامرئی وانمود شده که گویا آن همه ناشی از اراده خدا، از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ به موسی و محمد عرب پائین آمده اند، آنهم بگونه ناقص نسبت به یکد گرد در اختیار آن خرسواران، و این شترچرانان عرب قرار گرفته اند. در حالی که ریشه اصلی این کتب اساطیری و خود ساخته درسرزمین اسرائیل و بیت لحم گیر مانده و اصلاً آسمان را ندیده اند و نه آن حروف قرآن که از نظر همین قرآن عربی به اندازه کوه قاف دانسته شده اند، هرگز بدان اندازه نبوده اند، و اگر فرداً بدان اندازه بودند، یقیناً که توان برداشت و تمرکز چنان حروف بزرگ بروی صفحه نازک قرآن گنجایش نخواهند داشت، و ما نیز توان انتقال آن حروف را به نسلهای آینده نخواهیم داشت. پس نظر بهمان دروغ آشکار جاهلان

عرب بوده که چون نتوانستند آن را حمل نمایند، بنائاً آیات بزرگ رابه اندازه دانه خردل (ارزن) در آن نوشته اند، و قرآن شان را با این سُبکی نسبت کوه قاف، به آسمان کشانده و بارد گر بروی زمین پائین آورده اند، آنها هم از سرزمین ریگزار عرب و از استین همان محمد عرب و گویا بی سواد سربرون کرده، و بلا خره طوریکه بارها اشاره نمودیم، همان تازیان عرب آن آیات را که گویا به اندازه کوه قاف بوده اند، از آنجا برداشته و بر عجم چشم بسته بزور چماق و شمشیر تحمیل نموده اند. پس حال بر میگردیم به خلاصه از مقدمه کتاب داوران بنی اسرائیل، و پس از آن به متن دوم آن از قرآن اعراب جاهل پرداخته و بدان آیات چون کوه قاف قرآن رونوشت از آن نیز خواهیم رسید که امید است ما آنها را برداشته بتوانیم.

(کتاب داوران حاوی ۳۵۰ سال رویدادهای قبل از دوران سلطنتی بنی اسرائیل بوده و اما در آن دوره ناکامی که نتوانستند آن قوم رابخدای شان بازگردانند. (شا نول) پسر (قیس) را در نیمه راه آن سفر ناکام توسط یکی از سران داوران بنام (سموئیل) بحیث اولین پادشاه اسرائیل انتخاب نمودند. و اثره داوران که عنوان این کتاب بوده و آن و اثره به رهبران بنی اسرائیل اشاره شده و جمع آن (داوران) است و آنها قوم اسرائیل را قبل از دوران سلطنتی رهبری میکردند و تلاش میورزیدند تا آن قوم لگام گسیخته را دوباره بخدا برگردانند، و اما متاسفانه طوریکه خود کتاب مقدس بدان اعتراف کرده، آنها نیز نتوانستند آن قوم را با خدای شان آشتی دهند، بلکه خود داوران از خدا برگشتند. تا آنکه بلاخره خدای زنده اسرائیل، شائول را توسط یکی از آن داوران بنام (سموئیل) بحیث اولین پادشاه اسرائیل انتخاب نمودند.) از مقدمه کتاب داوران.

اولین بیان باب اول کتاب داوران در رابطه به وقایع پس از مرگ یوشع بن نون، بوده و ما از آن مورد بطور خلاصه چنین میخوانیم: پس از مرگ یوشع، بنی اسرائیل از خداوند سوال کردند و گفتند: ای خدا! اجازه دهید تا مردانی را از بین قبایل ۱۲ گانه بنی اسرائیل انتخاب نمایم که به جنگ علیه کنعانیها بروند. اما نمیدانیم که از کدام قبیله بروند، و یا تمامی مردان هر قبیله را بجنگ بفرستیم! خداوند در جواب آنها گفت: بلی! مردم قبیله یهودا بروند و من خدا سرزمین کنعان را به تصرف آنها خواهم درآورد. پس رهبران قبیله یهودا از قبیله شمعون نیز کمک خواستند و هر دو قبیله اسرائیل بر کنعانیها حمله نمودند و به تعداد ده هزار نفر / ۱۰۰۰۰ /

از کنعانیها را کشتند و پادشاه (ادونیهارا) بنام (با زوق) نیز دستگیر نمودند و پس از آن دست و پای او را بُریدند، و همزمان به آن اسرائیلیهای پیروزمند شهر اورشلیم را تصرف نمودند و اهالی آنجا را کشتند و آن شهر را که بنام شهر خدا یاد میشد به آتش کشیدند. (هله لوتیا) متن اصلی در باب اول کتاب داوران.

گرچه این گونه کشتارهای زنجیرئی مردم سرزمین کنعان در کتاب مقدس، که توسط همین داوران صورت گرفت، دریافتیم که خود یوشع آنها را پیش از مرگ معصیت بار خود در تبانی خدای اسرائیل به ان آدم کشی و انسان سوزی امر نموده بود و اونیز تا آخرین مرحله زنده گی خود از آنگونه کشتارها دریغ نکرد، و آن خون ریزیهای نامقدس در کتاب خود یوشع نیز با گردن بلند بازتاب یافته که به مراتب بیشتر از زمان مرگبار موسی بوده. طوریکه بخش دوم قرآن مدعی آن همه خونریزی های الهی پرستانه نسبت به آیات نسبتاً مصلحت آمیز مکی خود با گردن بلند بیان شده و آن همه ناشی از خون ریزیهای بنیان گذاران ادیان خونین قبلی بوده، و به پیروان دین نو بنیاد اسلام به میراث مانده. طوریکه ما در همین بحث و بررسی خویش آن همه خون ریزیهای بنیان گذار اسلام را از متن اولی قرآن خود ش، کتاب یهود یان میخوانیم که چگونگی فرشته خدای اسرائیل در نقطه ئی بنام (بوکیم) از جلعاد به بوکیم می آید (نام منطقه) و پیام جنگجویا نه خدای حامی جنایتکاران اسرائیلی را بوی میرساند، تا اودست به شمشیر و چماق بزند، و حتی آن فرشته جا سوپروراز جانب خدا به قوم اسرائیل یادهانی میکند که او شما اسرائیلیها را بنا بروعه ئیکه من خدا برای پدرانتان: ابراهیم، اسحق و یعقوب در رابطه به تصرف سرزمین کنعان داده بود، پابند خواهد بود و ساکنین آن سرزمینها را توسط شمشیرکشان خویش از آنجا برون خواهید راند، و خدا شما را بدان سرزمین خواهد رساند. طوریکه خدای حامی آن قاتلان اشغالگردان تصرف با خدا نیز تعهد نمود، که شمشیرکشان بعدی هر دو آیین خونین در برابر آن تعهد از خدایا نشان باید اظهار سپاس نمایند. بنابراین بود که خدا در آن کشتار دشمنان تان با شما کمک نمود. در غیر آن اسرائیلیها را از آن سرزمین بیرون نخواهید ساخت. طوریکه عین بده و بستان بین الله و محمد و شمشیرکشان اسلام چون یک رشوه آشکار صورت گرفته و قرآن حامی جنایت کاران آیه ۱۱۱ سوره توبه را در متن خود در آن راستا دارد و حاکی آن است که خود غیب الله نفس و مال مسلمانان را در بدل جان و مال بنده گانش از اوشان خریده و در عوض برای

شان بهشت پای در هوا را و عده داده که بدان حساب از نظر نویسنده حقایق تلخ، ننتها آن عقد فاسد صورت نخواهد گرفت، بلکه هیچ آیه از قرآن کاپی از آن داستان های خونین و ننگین ناشی از وحی الهه نامرئی نخواهد بود، و تنها کاتبان رهن آن بوده اند که الهه مُرده و نامرئی را بحیث یک خریدار گرم در آن معامله فاسدوانمود ساخته، و با استفاده از کتاب یهودیان بازار او را گرم ساخته اند. زیرا ما در این حقایق تلخ خود بطور مستند ثابت ساختیم که این تا زینامه محمد بازتابی از کتب یهود و نصارا بوده و بجز از چند آیه مربوط به زندگی شخصی وی، در ارتباط به جلوگیری از چشم چرانی اعراب عیاش در رابطه به حمایت از گله زنان آن مردعیاش تر از آنها چیز دیگری نبوده و نیست. اما در رابطه به خدای زنده اسرائیل باید نوشت که همان خدای مهربان، با همان وعده های پای در هوای خود، یوشع را نیز، به مرگ محکوم نمود و او را چون موسی بخاک سپرد، و پس از آن مرگ این خدمت گزاران خدا بود و داوران روی کار آمدند، و آنها تصمیم گرفتند تا بنی اسرائیل را در تبتانی همان خدای اشغالگرشان به آن سرزمین گویا شیرو عسل برسانند. پس بدان منظور بود که داوران را از بین آنها یکی پی دیگری برمیگزینند تا آن قوم لجام گسیخته را پیش از آنکه بدان سرزمین برسند، به بندگی خود برگرداند و پس از آن آنها را بدان سرزمین برساند، و حتی آن دورئی از خدا برگشتگان بدون پادشاهان بنی اسرائیل ادامه یافته بود. اما نه آن قوم بخدای شان بازگشتند، و نه خدا از کشتار بیرحمانه خود دست برداشت. اما آنکه پس از داوران، دوران پادشاهان روی کار می آید، و اما آنکه چه وقایعی در آن پادشاه گردشی در آن سرزمین رخ میدهد. شما نیز ما را تا آخرین قسمت از کتاب مقدس یهودیان از باب سوم کتاب داوران، با ما باشید، البته در مقایسه با اظهارات دست دوم قرآن محمد در آن راستا نیز، تا قرار خدای در حال فرار از آن سرزمین با ما همراهی نمایید، و تافرار خدا از حکمران وی بر مردم اسرائیل و بی خدا در نظر داشته باشید که آن همه را دنبال خواهیم کرد. اما در ابتدای بحث و بررسی کنونی خویش از نصب و عزل پادشاهان بنی اسرائیل در دور داوران خواهیم دانست که چگونه خدای اسرائیل به منظور اصلاح و یا بازگشت قوم اسرائیل بوی، داوران را روی کار می آورد، و اما شوربختانه خود، همان داوران از خدایشان روگردان شدند و همه به بُتهای بعل و آشور، و عطارد و بتهای دیگر رو بردند، تا آنکه آن قوم لگام گسیخته از آخرین داورشان بنام (ثموئیل) درخواست پادشاه نمودند و اوبا مشوره

خدای زنده اش، شانول پسر فیس را بحیت اولین پادشاه شان انتخاب می نماید و بدان ترتیب آخرین فرد از خاندان داوود یکی پی دیگری بر سر قدرت و سلطنت میرسند. اما طوری که اشاره نمودیم، خدای اسرائیل هیچ خدمتی را بجز از ویرانی و بر دباری و حتی ویرانی خانه خود در اورشلیم دریغ نمی کند، و بلاخره فرار را بر قرار ترجیح میدهد و به اصطلاح عام، دوتا میکند. پس ما آن همه داستانهای فرار و قرار در همین حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین خواهیم خواند. اما طور یکه اشاره نمودیم شما خواننده گرامی لطفاً با ما باشید.

(خداوند برخی از قبایل بنی اسرائیل را پس مرگ یوشع در سرزمین کنعان وا گذاشت تا نسلهای آینده را که تا هنوز مزه جنگ را با کنعانی ها نچشیده بودند احساس نمایند، و بوی بازگردند و از اطاعت نمایند. اما شوربختانه آن تلاش خداجائی را نگرفت و بنا بر اظهارات همین کتاب مقدس، جوانان بنی اسرائیل با دختران بُت پرست همان کنعانی ها ازدواج کردند و خدا راهمانگونه فراموش کردند. پس بزرگان آنجا از خدا با خواستند تا داوران را بر آنها بگمارد و خدا نیز اولین داوران را به نام (عتنی نیل) برای شان انتخاب نمود، اما زهم آنها برخلاف توصیه وی، آنها بُت های بُعل و آشیر را پرستش کردند و این بار خدا را بکلی فراموش نمودند. بنا بر آن بود که خدا نیز دست و آستین برزد و بنی اسرائیل را تسلیم دشمن شان بنام (کوشان) پادشاه بین النهرین نمود و پس از عتنی نیل مرد دگری را بنام (آیهو) بحیث دومین داور برای شان انتخاب نمودند، و تا اگر او آن از خدا برگشتگان را بوی برگرداند، و اما این بار نیز آن قوم از اُزبِت پرستی دست برداشتند. پس خدا نیز در برابر آنها بی تفاوت نماند و این بار قوم خود را تسلیم دشمن سرسخت دگرشان بنام (عجلون) پادشاه (موآب) نمود و او آن قوم ناسپاس را در تیبائی (عمونیه) و (عمالیقیها) تارومار کردند، و از کُشته های آنها پُشته ها ساخت، ولی با آنها تعداد زیادی از قوم اسرائیل بدان اعمال زشت شان ادامه دادند، تا آنکه این بار خدا مرد دگری را بنام (شمجر) بحیث داور انتخاب نمود و اما باز هم جائی را نگرفت، ولی خدا نیز از نا گزیر خود پس از عجلون، داوران دگری را روی کار آورد که اگر بنی اسرائیل به اثر تبلیغ اینها بوی باز گردند، و اما شوربختانه باز نگشتند، و بلاخره آن سلسله نی نصب و غزل داوران بنی اسرائیل، تا آخرین فرد بنام (سموئیل نبی) ادامه یافت، و اما باز هم آن قوم لجام گسیخته بخدای آزرده خاطر برگشتند. تا تا آنکه خدا بنابه درخواست

همان اسرائیلیهای بی خدای مردی را بنام (شا ئول) توسط همان سموئیل بحیثِ اولین پادشاه اسرائیل تدهین نمود، ولی این بار نیز آن قوم خداها مانگونه دربی خدائی بُردند، که ما آن همه را در همین قسمت از بررسی افشاگرانه خویش خواهیم دانست. اما اول تراز همه، طوریکه اشاره نمودیم، از اصل و نصب خود سموئیل باید دانست که او کی بود؟ و چگونه او را خدا ی زنده اسرائیل ما نند (اسحق و مسیح یهودی) لاصل از ما در نازا بد نیا آورد، و باز چگونه و در کجا او را بحیثِ پیا مبر خود برگزید؟... پس آن همه رازهای ناگفته را از خود کتاب مقدس خواهیم دانست. البته پس از مرور گزرائی از کتاب بعدی بنا م (روت) زیرا ما با در نظر داشت ترتیب کتب مقدس بررسی های خویش را ادامه مید هیم، و آن اینکه کتاب روت، برخلاف با سوره های پاره، پاره اش، بطول مسلسل در پی کتاب داوران جا بجا شده، و تمام سوابق ننگین سموئیل، و داوود، پادشاه بعدی اسرائیل و پیا مبر اسلام آینده شدر همین قسمت از کتاب روت بازتاب یافته، و حتی از فرند بزرگ اش سلیمان، که اوچه سوابقی ننگین و خونینی را بنا بر بیان واضح خود کتاب اسرائیلیها و قرآن مسلمانان در پی داشته، و آن آن حکیم دانا چگونه عمل نموده و چگونه از نظر متن اولی قرآن از یک ما در معلوم الحال زنا کار بنا م خانم (بَتَشُع) بدنیا آمده که ما از آن داستان ننگین آن پدر و فرزند، بعداً خواهیم دانست که خود داوود، بنابر اظهارات همین کتاب مقدس در آن زنا با بتشع، و قتل شوهرش اورای حیثی دست داشته که حتی نویسنده این حقایق تلخ از بازگنمودن آن داستانهای ننگین و خونین شرم دارد، ولی از ناگزیری از آنگونه اعمال و کردار آن همه از خدا برگشته گان یهودی و مسلمان پرده برداشته، و هیچ گونه اضافه گوئی و یا کتمان از آن داستانهای ننگین نخواهیم کرد. اما حال توجه نمائید به داستان زنی بنا م (روت) از کتاب خود او بنام روت در آن راستا که خود ابراهیم از نسل آن مرد ظاهراً خدا پرست به دنیا آمده، و چگونه آن پدر بزرگش (بوعز) علیه السلام به جان و مال آن زن بی بضاعت دست یافت و از او پسری بد نیا آورد که بحیثِ پدر بزرگ داوود (ع) شناخته شد، و پس از آن به بررسی های خویش از کتب بعدی کتاب نام نهاد مقدس.

(روت) نام هفتمین کتاب است در عهد عتیق و از مقدمه آن چنین میخوانیم: این کتاب از آخرین زمان داوران بحث نموده و خداوند زنی را بنا م (روت) بحیثِ نمادی از خدا پرستی روی کار آورده که چگونه او خود را در اختیار یک مرد خدا پرست

بنام (بوعز) به رضای خدا یث فرار میدهد و خدا از آنها پسری بدنیا می آورد بنام (عبید). و کتاب مقدس ادامه آن داستان را از سلسله همین عبید تا داوود علیه السلام میرساند، طوری که او از این سلسله ناجا نژکه زنی بنام روت و بوعز در خرمنگاه با هم وصلتِ خدا پرستانه نموده بودند بدنیا میآید، و آن داستان را کتاب مقدس با گردن بلند بیان داشته، اما اینکه چگونه آن زن خدا پرست خود را در اختیار (بوعز علیه السلام) قرار میدهد و در نتیجه آن وصلت، پسری بنام عبید یا بد نیا می آید و پس از آن بحیث پدر بزرگ داوود علیه السلام شناخته می شود، آن همه را از خود کتاب مقدس خواهیم دانست، و همچنان به داستان تولد و گزینش سموئیل نیز خواهیم پرداخت که قرآن او را اِشموعیل علیه اسلام مینامد. توجه نمائید.

(روت و نعومی) عنوان برجسته باب اول کتاب (روت) بوده و ما از آن در آن مورد چنین میخوانیم: در زمانی که هنوز پادشاهان بنی اسرائیل روی کار نیامده بودند سرزمین اسرائیل دچار خشک سالی گردید، پس مردی بنام (ابیملک) و از اهالی (افرانه) که در بیت لحم زندگی میکرد از ناگزیری همراه با همسرش (نعومی) و دو پسرش بنام های (ملحون و کیلون) به سرزمین حاصل خیز (موآب) کوچ کرد. اما خود ابیملک، پس از مدت کوتاهی در موآب درگذشت و نعومی همراه با پسرانش در آنجا زندگی اختیار نمود و بلاخره پسران نعومی با دختران موآبی بنام های (روت و عُرْفه) ازدواج نمودند. اما قضا را که آن هردو برادران (ملحون و کیلون) یکی پس از دیگری وفات نمودند. پس نعومی چون شوهر و دو پسر خود را در سرزمین موآب از دست داد. بنابراین او از آنجا به بیت لحم بازگشت ولی به هردو بیوه پسرانش (روت و عُرْفه) اجازه داد که اگر بخواهند میتوانند با مرد دیگری ازدواج نمایند. اما (عُرْفه) بنابراین کتاب مقدس به منزل پدر خود برگشت، ولی (روت) همراه با مادر شوهرش (نعومی) بحیث بیوه در بیت لحم زندگی اختیار کرد. نقلاً.

(روت و بوعز) عنوان باب دوم کتاب روت است و داستان همبستر شدن خانم (روت) را با آقای (بوعز) در تاریکی شب و در بین خرمنگاه گندم، با گردن بلند چنین بیان میدارد: مرد ثروتمندی که از اقارب نزد یک شوهر نعومی در بیت لحم زندگی میکرد. روزی روت از نعومی خواست تا به کشتزارهای بوعز برود و از خوشه های باقی مانده گندم جمع کند، پس نعومی به او اجازه داد و روت به خوشه چینی گندم در مزرعه بوعز رفت، روزی خود بوعز به سر کشتزار خود آمد و ناگهان چشمش به

زن زیبایی اصابت کرد که در مزرعه خوشه چینی میکند. بو عزبه یکی از دهقانان خود گفت: این زن خوشه چین کیست؟ او در جواب گفت: این همان زن موآبی است که همراه ما در شوهرش (نعومی) از مو آب آمده و امروز صبح از من اجازه گرفت تا خوشه گندم به چیند و تا حال مصروف خوشه چینی است و حتی نان و آب را بر لب نرده بو عز نزدیک آن زن جوان و زیبا رفت و او را ظاهراً دختر خود خطاب کرد و پس از چند روزی نه تنها بوی اجازه خوشه چینی در مزرعه خود داد، بلکه او را به رفتن مزرعه دگران منع نمود و تمام مزرعه خود را در اختیار آن زن جوان قرارداد. خلاصه اینکه این داستان با سوء استفاده از نیا زمندی آن زن بی بضاعت بجای رسید که خود بو عز (ع) با آن دختر خوانده خود روت، زیر نام ترخم و مهربانی خدا پرستانه نسبت به آن زن زیبا و جوان، با مشوره نعومی در شب هنگام در خرمنگاه خود هم بسترمی شود و با آنکه او را دختر خوانده، ولی با او زنا میکند، اما بو عز چنان وانمود می سازد که گویا دست خدا در آن زنا آشکارد خیل بوده و نتیجه آن هم بستر شدن مهر با نه و خدا پرستانه گردید، و پسری از آنها بدنیا می آید که قضا را بحیث پدر بزرگ داوود علیه اسلام، پادشاه اسرائیل و پیا مبر اسلام آینده سرببرون می کند. (هله لوثیا، والله اکبر) اما اینکه چگونه آن زنا مبارک صورت گرفت و پسری که بعداً بحیث پدر بزرگ داوود علیه السلام بدنیا آمد. از خود کتاب مقدس خواهیم دانست تا نظر نویسنده در آن د خیل نبوده باشد.

(روت در برابر آن حُسن نظر بو عز که در حال ناشناسی بوی روا داشته بود و او را در مزرعه خود اجازه خوشه چینی داد و لقمه نانی را به دهن او کرد و حتی او را بحیث یک عضو خانواده و دختر خود دانست و از مزرعه دگران نیز او را منع کرده بود. پس بنا بر آن روت آن داستان خدا پرستانه را در حین بازگشت خود از مزرعه به منزل، داستان را به مادر شوهرش نعومی با زگو می کند و نعومی او را بنا بر اراده خدا چنین توصیه حکیمانه نمود: دخترم! اکنون زمان آن رسیده که من یک شوهر برایت پیدا کنم! پس میدانی که بو عز از نزد یکان شوهر من است و تو باید امشب به خانه برنگردی و با او در آن خرمنگاه استراحت کنی، پس همین حالا باید حمام کنی و عطر خوش بوی بوی و بهترین لباس را بپوشی و به خرمنگاه نزد بو عز رفته و در قسمت پایین پای او استراحت کنی! اما نباید بخواب عمیق بروی، و آهسته، آهسته پاپوشهای بو عز را از پایش برون آور، و بعداً خدا برایت خواهد

گفت که با او چکنی... (این بود دست خدا) پس روت نیز آن همه هدایات نعومی را پذیرفت و خود را در شب هنگام بسوی پاهای بوعز کشاند و پا پوش های او را از پا هایش برون آورد و... بوعز نیز چون بیدار و سر حال بوده و شکر خدا را بجا آورد... فردای آن شب مبا رک بسته ای بزرگ از (گندم) را بدوش روت گذاشت و بوی تأکید نمود که نباید از جریان دیشب کسی اطلاع یابد. اما روز بعد خود بوعز با میا نجی گری نعومی، همان روت را بحیث همسر خود گرفت و پس از آن او نظر به تنگی آنها تمام ملکیت میراثی نعومی را که از شوهر و فرزندانش بوی میراث ما نده بود با اندک پول خریداری نمود و بدان ترتیب بحیث داماد نعومی و شوهر روت درآمد، و به ثواب دار دین دارین چون خرما و ثواب دست یافت. متن اصلی در بابهای دوم و سوم کتاب روت.

(نسب نامۀ داوود، پادشاه اسرائیل) عنوان آیات ۱۳ تا ۲۲ باب چهارم کتاب روت است و در رابطه به آن ازدواج سرخرمن، که نه نکاح گویا شرعی در میان بود و نه مهر و محفل عروسی، ولی تنها دست خدا در آن از نظر کتاب مقدس دخیل بوده تا داوود (ع) پادشاه یهود و پیا مبر اسلام آینده از نسل بوعز زناکار بد نیا آید و همچنان او را به مال و جان آن فامیل نعومی و روت بی بضاعت مسلط بسازد که ساخت. بنابراین کتاب مقدس آخرین قسمت از آن داستان را که شوربختانه قرآن آن را کتمان نموده، ولی ما آن را برای روشنگری نسلهای آینده چنین افشا میدارم.

(خداوند در نتیجه آن خدمت خدا پرستانه بوعز، با روت، پسری بخشید که در سرتا سراسرائیل معروف گردید و حتی او نیز بحیث خدمتگزار خدا برای اسرائیل قد برافراشت. پس نام آن فرزند را عبید گذاشتند و پس از چند نسل از سلسله آن پسرک خدا داد سرخرمن، بنام (یسی) پدر داوود رسید، داوود پادشاه اسرائیل بود و فرزند اش سلیمان نام داشت و خدا او را او نیز پس از پدرش به سلطنت اسرائیل رسید. متن اصلی در باب ۱۴ کتاب روت.

خواننده گرامی! حال زمان آن رسیده تا ما نیز متباقی داستان را در رابطه به تولد سموئیل نبی از کتاب داوود افشا نموده، ولی ما برخلاف آن در راه روشنگری انسان پرستانه (نه خدا پرستانه) باید بدانیم که، چگونه و کدام کسی از آن پیامبر یهود، و اسلام تولد یافت، و چگونه داستان داوران خاتمه یافت و شائول تو سبط همان سموئیل بحیث اولین پادشاه اسرائیل برگزیده شد... اما قبل از آن طوریکه وعده نمودیم بدا

ستان تولد و اصل و نصب سموئیل نبی از خود کتاب مقدس باید دانست که قرآن محمد اورا اشتباهاً (اشموئیل علیه السلام) می خواند، و این را نیز باید دانست که او چگونه بدنیا آمد و پدر و مادر آن مبارک کدام مرد خدا پرست ست دیگری بوده که حنا، ماد را اورا به گمان اغلب، آن کا هن در خانه خدا حا مله ساخت؟ طوری که خدای زنده اسرائیل، مادر اسحق (ع) را در حضور شوهرش ابراهیم (ع) حامله ساخته بود... این همه را نویسنده حقایق تلخ، با آنکه یهود یان و مسلمانان آن همه حرام زاده ها را علیه اسلام میدادند. کدام قضاوت خاصی نداشته و ندا رد، و اما خود همین کتب مقدس اصل و نصب سموئیل نبی را چنین افشا نموده است.

(مردی بنام (القانه) از قبیله (لاویان) بنی اسرائیل، همسرانی داشت بنام های (حنا و فننه) اما خدا حنا را نازا ساخت و بچه دار نمی شد ولی (فننه) صاحب پسر بود و همواره حنا را طعنه بی اولادی میداد. پس شوهرش (القانه) حنا را همه ساله برای عبادت به خانه همان خدای زنده و قا در مُتعال می بُرد، تا اگر اورا حا مله ساخته و صاحب فرزند شود. توجه نما ئید: روزی خود خانم حنا بدون شوهرش القا نه به خانه رفت و در زیر لب با اورا زو نیاز می نمود و در مورد پسر از خدای زنده کمک می خواست. اما عیلی چونکا هن و مجاور خانه خدا بود و اونیز چون خود خدا، توان حامله ساختن زنان بی اولاد را به نما یندگی خدایش داشت. پس عیلی، متوجه خانم حنا شد که او با خود صحبت میکند، و او بطور تهدید آمیز به حنا گفت: چرا مَسْتِ شراب به خانه خدا آمدی؟ (خدا خیر کند، خیر! که سر چپه نکند فیر!) حنا در جواب عیلی کاهن گفت: من که مَسْت نیستم و با خدایم در زیر لب صحبت میدارم و از او پسر میخوام. عیلی کاهن که اونیز بحیث د سیار و خد متگزار خدا در آنجا حضور داشت بگونه آمرانه و با اطمینان کامل به حنا گفت: پس آنچه که می خواهی خدا ی اسرائیل برایت بدهد! پس وقتی او به خانه خود برگشت و در همان شب با شوهرش القا نه هم بستر شد، قضا را که در همان شب حامله گردید و پسری زائید و نام اورا (سموئیل) گذاشت و پس از آن لقب (نبی) را بخود گرفت. (هله لوتیا) پس وقتی آن پسرک از شیر جدا گردید، مادرش حنا اورا در همان خانه خدا و نزد همان علی کاهن به خداوند نذر کرد، و اما عیلی سموئیل کوچک را در زیر نظر خود بزرگ ساخت و حتی او را شبانه در نزدیکی خود می خواباند. بالاخره سموئیل نبی بنا بر بیان همین کتاب مقدس دریکی از شب ها و در کنار همان عیلی به پیا مبری

برگزیده شد. (هله لوثیا) اینکه چگونه سموئیل نبی به نبوت رسید. این بار خود سموئیل نبی آن داستان مبارک را در کتاب مقدس چنین بیان داشته و نظر نویسنده حقایق تلخ در آن دخیل نبوده و آن را بدون کم و کاست نقل میدارد. اما شما خواننده گرامی لطفاً به باریکی های خدا پرستانه آن داستان دقت نمائید که چونه آن داستان ننگین در آیات ۲۱ تا ۲۸ باب اول کتاب سموئیل بیان شده، و ما آن داستان را از همان زمان کودکی وی آغاز کرده و تا گفت و شنودهای او با خدا، آنهم در عالم رویا پیش بجای می رساند که گویا او را خدای زنده اسرائیل بحیث پیا مبر بر خود از همان آوان تولد برگزیده است. توجه نمائید.

(روزی القانه، پد رسموئیل، پس از تولد پسرش همراه با قربانی سالیانه خود به خانه خدا رفت. اما هم سرش حنا با آنکه بوی پسر داده بود و برای سپاسگزاری باید به خانه خدا می رفت، اما او بها نه آورد که وقتی (سموئیل) از شیر گرفته شد، آنگاه همراه با بچه به عبادت خدا خواهد رفت و او را در آنجا وقف خواهد کرد. پس وقتی سموئیل از شیر گرفته شد، در آن زمان مادرش حنا او را تنها و بدون شوهرش اقلانه بدن جا رفت، تا آن پسرک وقف خانه خدا نماید و عملاً او را تسلیم همان عیلی کاهنی نمود که او در زمان درخواست حنا بوی اطمینان داده بود که خدا برایت پسر بدهد، که داد. پس از آن خداوند در شبهای خاصی برای سموئیل نبی پیغام های خاصی میفرستاد. تا آنکه شبی به خواب رفت و عیلی کاهن نیز در خیمه عبادت استراحت کرد و صندوق عهد خدا نیز در آنجا قرار داشت و در سحرگاه آن شب بود که خدای زنده اسرائیل سموئیل کوچک را خواند و بوی صدا زد و گفت: سموئیل! سموئیل در جواب آن صدای خدا که فکر میکرد عیلی او را صدا زده جواب داد که: بلی آقا و از جای خود برخواست و نزد عیلی رفت و گفت: چه فرمایشی داری؟ عیلی بوی گفت: من ترا صدا زده ام، برو بخواب! سموئیل رفت و خوابید اما باردگر خداوند او را صدازد و این بار نیز نزد عیلی رفت و از او همان جوابی را دریافت و به خواب رفت. اما سموئیل طبق هدایت عیلی بارسوم آن صدا را شنید، و این بار در جواب آن صدا گفت: خدا یا! بفرما! خدمتگزارت گوش بفرمان تو است! پس همان بود که خدا به سموئیل فرمود: من خدا ترا بحیث پیا مبر خود برگزیدم! و اما در مورد عیلی و خاندان فاسد اوکاری را انجام خواهد داد که سراسر اسرائیل از شنیدن آن بلرزند و آن خواهد بود که من بلاهایی را بر خاندان عیلی نازل

خواهم کرد و تمام خانواده اورامجازات خواهم کرد. زیرا پسرا نش نسبت به من خدا گناه می ورزند و خود عیلی نیز با آنکه به گناهان پسرا نش پی برده ولی مانع آنها نمی شود. پس من خدا اعلام میدارم که خانواده عیلی را که پسرانش بر علاوه آنکه با زنان زیارت کننده زنا میکنند. گوشتهای قربانی را که بنده گانم به من خدا می آورند، آن را بطور خام و پخته و حتی از بین دیگ می دزدند. (بلی! حال باید دانست که نوشته بودیم خدا خیر کند، خیر!... و در عین حال خدا از زناهای خود عیلی زبان گشوده است.) زیرا او از یکطرف از مجازات عیلی و خاندان او اعلام میدارد، و از جانبی بنا بر بیان بعدی همین قسمت از کتاب مقدس، علاوه بر آنکه این خدا از مجازات خاندان عیلی لاف زده بود، صرف نظر میکند، علاوه بر آن فردای آن به فکر صندوق عهد خود می افتد و آن را توسط دیگر خدمت گزاران خود، چون عیلی فاسد از فلسطینی ها و افسس می گیرد، که آن صندوق را قبلاً ربهوده بودند، و اما متأسفانه هزاران کشته و زخمی را در آن و افسس گیری آن صندوق مملوء از طومارهای شیطانی بجا می گذارد که ما نسبت به کراهت از آن داستانهای ننگین و خونین نیز صرف نظر نموده و بخلاصه از داستان نظام پادشاهی توسط همین سموئیل نبی پرداخته و طوریکه بارها یادآوری نمودیم، این داستانهای مملوء از جنگ و خون نیز پس از صدها سال با اندک تفاوت چون در داستانهای کتب یهود و نصارا در قرآن محمد بحیث وحی الله ناشناخته به عرب جاهل عرضه شده که ما به آن اقتباس بی شرمانه کاتبان عرب تباران را پس از ختم این داستان خواهیم پرداخت، و حال توجه نمائید به خلاصه بی از متن اولی قرآن در مورد گزینش شاه نول خرسوار، از باب هشتم کتاب دست نویس اول سموئیل.

(وقتی سموئیل نبی بزرگ شد، و به بحیث داور بنی اسرائیل ایفای وظیفه می نمود، بلاخره اوبه سن پیری رسیده بود و او پسران خود را که بنام های (یوئیل، و ابیا) بودند بحیث داوران بنی اسرائیل یکی پی دیگری نیز گماشت. اما آنها نظریه سوابق ننگین شان که خود خدا بدان اعتراف کرده به جای آنکه بین مردم اسرائیل عدالت را بیاورند، به اخذ رشوه از آنها پرداخته و حق را باطل، و باطل را حق جلوه میدادند. پس قوم اسرائیل از خود سموئیل که تا آن زمان زنده بود، درخواست نمودند تا بر آنها پادشاه بگمارد، پس همان بود که خداوند (شاه نول) پسر (قیس) را توسط همین سموئیل نبی بحیث اولین پادشاه اسرائیل بر میگزیند و او را از خرسواری به

سلطنت میرسا ند. اما این که چگونه آن خرسواریهودی به سلطنت میرسد، ما آن داستان را نیز بطور مستند و خلاصه از اوّل کتاب سموئیل خواهیم خواند و پس از آن طبق معمول، به برداشته شدن کتاب از این متن اولی قرآن شان کتاب یهودیان پرده خواهیم برداشت که هدف اصلی ما از این افشاگری، خدمت انسان دوستانه و روشنگرانه بوده که دقیقاً پس از هزار و چهارصد و یکسال در این حقایق تلخ ادا میگردد، و ما آن مطلب را بنا بر سوابق شائول، زیر عنوان خرسواریهودی درمسند پادشاهی افشا میداریم.

خرسواریهودی درمسند پادشاهی.

بلی! وقتی سموئیل پسران خود را بحیث داوران اسرائیل گماشت، تا آنها اگر این بار بین مردم عدالت را تأمین کنند، اما برخلاف آن آنها به اخذ رشوه و بی عدالتی بین مردم اسرائیل پرداختند. بلاخره مردم از پادشاه شان سموئیل خواستند تا برای شان پادشاه تعیین نماید و اگر این بار پادشاه بتواند عدالت را بین شان تأمین نماید. گرچه سموئیل در همان آوان گفته بود که پادشاه شمارا به خدمت خویش خواهند گماشت و پسران تان را به جنگهای مستعمراتی خواهند فرستاد و به شما خدمت خواهند کرد و حتی فرزندان شما را در خدمت خود خواهند گماشت و اما بنی اسرائیل بدان امر موافقت کردند و گفتند که ما حاضریم در راه خدا جنگ کنیم، اما بنا بر اظهارات بعدی کتاب مقدس، آن داوران نیز کدام خدمتی را برای بنی اسرائیل انجام ندادند. بلکه با اعمال و کردار زشت شان ادامه دادند تا اینکه خود خدا نیز به ستوه آمد و آن قوم لگام گسیخته را یکی پس از دیگری توسط همان سموئیل عزل و نصب نمود تا آنکه بلاخره همان سموئیل، بنا به درخواست مردم و به هدایت همان خدای زنده به گزینش اولین پادشاه بنام (شائول) اقدام نمود که زیر همین عنوان بدان داستان نیز از همین کتاب مقدس بطور مستند، و اما خلاصه نقل خواهیم نمود. تا بعداً از برداشته شدن کتاب از این داستان اسرائیلیها با همین جزئیات بدانیم و ثابت سازیم که کتاب تباران قرآن مطالب را پس از صدها سال به مسلمانان تازه به اسلام رسیده به حیث وحی الهی ابلاغ نموده، و نه تنها آنکه آنجا هلان عرب آن داستان را نوشت کتاب اسرائیلیها را ناشی از وحی الهی به مجد ابلاغ نموده،

بلکه بنا بر متن اولی قرآنشان یک خرسوار را در مسند پیا مبری گماشته، و پس از صدها سال همین قرآن شخص دگری را نیز از قماش شترسوار در مسند پیامبری خدای دگری بنام الله گماشته، و ما آن همه برداشت های دزدانه کاتبان قرآن عربی را با اندک تفاوت با این داستان عبری ها خواهیم دانست، و بعد قضاوت خواهیم نمود که سراسر آیات قرآن ناشی از وحی الله نامرئی نبوده، بلکه رونوشتی از همین متن اولی از کتاب اسرا ئیلیها بوده است.

خواننده گرامی! طوری که اشاره نمودیم، این قسمت از بررسی های ما از باب ۹ کتاب اول سموئیل و متن اولی قرآن بوده که زیر عنوان (سموئیل، شائول رابحیث پادشاه تدهین میکند) در آن بازتاب یافته و آن انتخاب به هدایت مستقیم خدای اسرائیل توسط سموئیل نبی صورت گرفته و در آن پای جبرئیل ویا میکائیل و... دخیل نبوده و ما مطالب آن عنوان را بطور خلاصه چنین نقل میداریم که شوربختانه خود کتاب مقدس عنوان فوق ما را تأیید میدارد که خرسوار به مسند پادشاهی رسیده است.

(قیس، یکی از مردان ثروتمند قبیله (بن یمین) بود روزی الاغ خود را (خر خود را) گم کرده بود و پسرش شائول راهمراه با یکی از نوکران خود برای دریافت آن الاغ توظیف نمود و آن تمام سرزمین بن یمین را گشتند ولی آن خر را نیافتند و بلاخره تصمیم گرفتند تا دست خالی به خانه برگردند. اما نوکر به شائول گفت: یک مرد خداپرستی در این شهر زندگی دارد و هر آنچه او بگوید همان می شود، و آن نظر نوکر نیز درست از آب برون آمد. بنا بر آن شائول به سراغ آن مرد رفت، تا از وی دریا بد که الاغ شان در کجا است. پس هر دو بسوی مردی که نام محل زندگی او را تا کنون نمی دانند رفتند اما قضا را با یک دختر کوچکی رو برو شدند و از او پرسیدند که آن مرد خدا کیست؟ و در کجا زندگی دارد! دختر برای آنها گفت: آن مردم مقدس را مردم آن شهر بنام (رائی) یعنی (نبی) می شناسند و سوالهای مردم را از جانب خدا جواب میدهد و همین امروز برای قربانی برای خدایش بالای آن تپه خواهد آمد. پس شائول و نوکرش بسوی آن مرد خدا پرست که همان سموئیل بود رفتند و دیدند که او در همان روز به شهر خواهد آمد و مراسم قربانی را برپا میکند و مردم منتظر او بودند تا اجازه سربریدن حیوان قربانی را به آنها بدهد. پس شائول و نوکرش نیز منتظر او ماندند. اما خداوند یک روز قبل به سموئیل پیغام فرستاده بود که مردی از قبیله بن یمین را بنام شائول نزد او خواهد فرستاد. اما با آنهم سموئیل

نبی آن پیام خدا را فراموش کرده و شا ئول که درحضورش قرارداد نمی شنا سد. اما باردگر خدا به سموئیل میگوید: این همان مردی است که درباره اش بتو گفته بودم! ولی با انهم آن پیا مبرفراموشکاری که خودغیب میگوید، شائول را نمی شناسد، تا آنکه خود شا ئول از آن نبی مُعجزه آفرین می پُرسد: آیا شما سموئیل نبی هستید؟ سموئیل بلی میگوید و اما او قبل از درخواست شا ئول در مورد الاغها یش بوی اطمینان میدهد که (الاغها) اکنون در اختیار پدرش قیس اند. اما آ کنون میخواهد ظرف پُراز روغن زیتون را بر سر شائول تا کنون نا شنا خته بریزید و او را بحیث اوّلین پاد شاه اسرائیل تدهین نماید، و پس از آن با هم معرفی شد ند، و سموئیل او را به حیث پاد شاه بنی اسرا ئیل برگزید.) از باب ۹ و ۱۰ اول سموئیل خلاصه شده. کارنا مه های خونین شا ئول، پس از آن گزینش او بحیث اولین پاد شاه اسرا ئیل، اظهارات بعدی کتاب مُقدّس بوده و داستان ننگین و خونین او را با گردن بلند بیان داشته که چگونه شا ئول خرسوال قبا یل (عمونیا و جلعا یها) رازیرسلطه اسراییلیها در آورد و چشمان مخالفین خود را از کاسه سر برون آورد، و آن همه خون ریزیهای آن اولین پادشاه قوم خدا در باب ۱۱ سموئیل اول با زتاب یافته و تا آ خرین سخنان مرگبار آن مرد خرسوار در رابطه به عزل و مرگ خودش توسط همان خداود ستیارش سموئیل ادا مه یافته ولی جالب این است که بنا بر بیان بعدی کتاب مقدس، خدا به سموئیل فرصت حیا ت میدهد تا پس از شا ئول خرسوار، این با ریک مرد شیرکشته و خرس کُشته را بنا م داوود پسر یسی بیت لحمی بحیث د وّمین پادشاه اسرئیل بگما رد. اما آنکه خدا چگونه و با چه بها نه شا ئول خرسوار را از سلطنت عزل می سازد تا بجای او، آن چوبان بچه پادشاه اسرائیل با شد، و ما آن همه را از با بهای بعدی کتاب اوّل سموئیل خواهیم دانست، و پس از آن از قرآن رونوشت از این داستانهای نصب و عزل پاد شاهان بنی اسرائیل خواهیم دانست، تا از یکطرف از داستانهای اساطیری این گنجینه اساطیری بدانیم، و از جانبی از اساطیر الا ولین، یعنی قرآن محمّد بدا نیم که شوربختا نه آن همه را کاتبان عرب تبار آن بحیث وحی الله پس از صدها سال بوی ابلاغ نموده اند. اما در قدم اوّل از متن اوّل قرآن کاپی از کتاب یهود یان در آن موارد با ید دانست که خدای قا تل و شکم پرست اسراییلی او را به جرم آنکه طلا و نقره و گوسفندان چاق و چله و دگر اشیای قیمتی و غنایم جنگی را به خود نگه داشته و اما گوسفندان لاغر را به خدایش احتصاص داده

و بدان جرم او را توسط همین سموئیل از سلطنت عزل میدارد. توجه نمائید به این پیغام ننگین خدای شکم پرست و زراند وزبه شائول. (روزی سموئیل به شائول گفت: خداوند مرا فرستاده تا تو را متوجه بسازم که باید پس از این از او مرو نواهی خدای قدا رطاعت کنی و آن همه را در نظر داشته باشی! او برایت امر فرموده بود که قوم عمالیقیها را قتل عام کن! زیرا وقتی خدا آنها را از مصر برون آورد و میخواست بسرزمین موعود برساند. اما عمالیقیها مانع قوم بنی اسرائیل شدند و نگذاشتند از سرزمینهای شان عبور نمایند. پس خدا میفرماید که توشائول عمالیقیها را بدان جرم قتل عام کن و برای آنها رحم نکن بلکه زن و مرد طفل شیرخوار آنها را بشمول گاو ان و گوسفندان، شتران و الاغانشان نابود کن! اما تو شائول آنها را قتل عام نکردی، و تنها طلا و نقره و گوسفندان چاق و چله را از آنها گرفتی و به خود نگهداشتی، اما گوسفندان لاغر و مریض آنها را بقتل رساندی! پس تو چرا او امر من خدا را در نظر نگرفتی و آن غنا یم چرب و نرم را که سهم خدا و مردم دران بود بخود نگهداشتی؟ شائول در جواب سموئیل گفت: من که از او امر خدا اطاعت کردم و تمام عمالیقیها را کشتیم و (احاج) پادشاه آنها را به غل و زنجیر کشاندم. اما بهترین گوسفندان و گاو ان را اصلاً سپاهیان من گرفتند. اما خدا بوی گفت: من به اطاعت از او ا مرم خشنود میگردم. اما توازان سرپیچی کردی، پس بنا برآن لازم میدانم که داوود پسر (یسی بیت لحمی) را بجای توبحیث پادشاه اسرائیل انتخاب نمایم و حتی از گزینش توشائول متاسف هستم. پس سموئیل به منظور فراهم آوردن قناعت خدا در آن پادشاه گردشی به شائول ابلاغ میدارد تا علیه دشمنان خدا اقدام نموده و لشکریان خود را که شامل دوهزار اسرائیلی، و ده هزار سرباز از یهودا بودند که بر عمالیقیها حمله برده و آنها را نابود بسازد. اما شائول برای جبران آن اشتباه خود این بار به کشتار دسته جمعی انسانهای بی گناه و بی دفاع پرداخت، بدان گونه که خدا بوی امر فرموده بدان عمل نمود و مردان و زنان آنها را به قتل رساند. اما با زهم گوسفندان چاق را بخود نگهداشت، و گوسفندان لاغر و مریض را برخلاف میل خدا، بوی اختصاص داد. پس بنا برآن خدا شائول را با آنکه در کشتار انسانها از وی راضی بوده ولی او را بنا بر تعلقیش، توسط سموئیل عزل میدارد و بجای او داوود چوپان بچه را به پادشاهی برمیگزیند. طوری که خود کتاب مقدس در آن مورد چنین اعتراف بیشرمانه نموده است. توجه نمائید.

(وقتی شا ئول و سپاهش در آن جنگهای مُستعمراتی برخلاف دستورخدا، بهترین گاوها وگوسفندان را همراه با چاق ترین برّه های قوم عمالیقی ها به خود زنده نگهداشت. اما آنچه که بی ارزش بود آن را به خدا اختصاص دادند. پس خداوند بسموئیل نبی گفت: من از آن تصیم خود درمورد عزل شا ئول بر نمی گردم و متاسفم که من یک شخص گمنامی را بحیث پادشاه اسرائیل انتخاب نموده ام. پس بدان سبب بود که خدا این بار همان سموئیل را وظیفه میدهد تا بجای شائول یکی از پسران (یسی بیت لحمی) را بحیث پادشاه اسرائیل تدهین نموده و ظرف پُر از روغن زیتون را بر سر او بریزد. اما چون داوود هفت برادر داشت و سموئیل نمی دانست کدام یکی از پسران یسی بیت لحمی را تدهین نماید و علاوه بر آن سموئیل از شائول میترسید که چگونه در حین حیات او جانشین او را تدهین کند. بناً خدای کارآزموده بوی چنین درس شیطنت میدهد: سمو سموئیل به خدا گفت: من چگونه این کار خطرناک را انجام خواهم داد؟ اما خدای مکاران بوی فرمود: آن کدام کار مُشکلی برای من نیست، توگو سموئیل ساله را بقصد قربانی با خود ببر و بگو که من آمده ام تا برای خدا قربانی کنم. پس از آن یسی را به محلّ قربانگاه دعوت کن و من خدا در آن فرصت بتو خواهم گفت که تو کدام یکی از پسران او را برای پادشاهی تدهین نمائی. پس وقتی پسران یسی آمدند چشم شائول به پسر بزرگ او بنام (الیاب) افتاد که شاید خدا همین پسر یسی را در نظر داشته است. اما خداوند به سموئیل فرمود: نی! من مانند انسان فکرنمی کنم که به قد بُلند الیاب نگاه کنم، این نیست پس سموئیل نبی تمام پسران یسی را احضار نمود ولی هیچ کدام از آنها مورد پسند خدا قرار نگرفت. تا اینکه سموئیل از خود یسی پرسید وگفت: بجز از اینها پسر دیگری داری؟ یسی جواب داد بلی! من یک پسر کوچکی نیز دارم و او مصروف چراندن گوسفندان است. پس سموئیل او را که همان داوود بود خواست و ظرف پُر از روغن را بر سر او ریخت و او را برای پادشاهی تدهین نمود، اما برای آنکه سموئیل از مشخصات و قد و اندام آن پسرک بطور درست بداند. خدای اسرائیل برایش در آن رابطه معلومات کافی میدهد. (که عین معلومات را پس از سالهای درازی با همین خصوصیات، الله مسلمانان به محمد عرب جاهل اطلاع داده که ما به آن برداشت کاتبان رهن قرآن از ابتدای این داستان خواهیم پرداخت، و آن همه را به طور مستند بر رخ جهان اسلام عزیز خواهیم کشید، که قرآشان رونوشتی از کتب یهود و نصاری بوده است.

اما ادامه این اظهارات خدا ی اسرائیل طوریست که: سموئیل آن پادشاه قد کوتاه و اما شیرکُشته و خرس کُشته را که از اظهارات خود داوود بوده اولاً بحیث محافظ شائول میگمارد، و سپس بحیث چنگ نواز او توظیف می گردد. (این قسمت را تاریخ نویسان از دل بستگی عاشقانه شائول بدان چوپان بچه وانمود ساخته اند.) طوری که پس از آن او را بنا بر بیان کتاب مقدس بحیث یک پهلوان فلسطینی بنام جلیات روی میدان می آورد، و بلاخره آن چوپان بچه بر جلیات پی روز میگردد، و توسط همان شائول خرسوار و در حال عزل، داوود را در تبتانی خدای اسرائیل و میا نجی گری سموئیل به سلطنت می رساند. توجه نمائید به این قسمت از داستان چنگ نوازی داوود (ع) برای شائول از کتاب دست نویس سموئیل که شوربختانه طوری که اشاره نمودیم پس از صدها سال با اندک تفاوت در قرآن محمد به حیث وحی الله راه یافته. توجه نمائید به متن اولی قرآن در آن را بطه.

(زمانی رسید که روح خدا از شائول دور شد و بجای آن روح پلید وارد وجود او شد و او را سخت عذاب میداد. تا اینکه بعضی از نزدیکان شائول بوی مشورت دادند تا یک چنگ نوازنده ماهر را پیدا کنند و او در حین حضور آن روح پلید در وجود شائول، بر سر او چنگ بنوازد تا آن روح پلید از او دور شود. پس یگانه چنگ نواز ماهر، داوود پسریسی بود که او را بحیث چنگ نواز شائول انتخاب نمودند. پس شائول نیز، زچون داوود یک پسر خوش قیافه و زیبا بود از وی خوشش آمد و او در هر موقعی که روح پلید بر شائول ظاهر میشد، او چنگ می نواخت و روح پلید از شائول دور میشد.) از اول سموئیل، و متن اولی قرآن.

(داوود و جلیات) عنوان برجسته باب ۱۷ اول سموئیل است و در رابطه به پهلوانی آن چنگ نواز ماهر، با جلیات فلسطینی و رسیدن وی به پادشاهی بیان داشته و ما از آن بحیث متن اولی قرآن چنین میخوانیم: (وقتی فلسطینیها لشکر جنگی خویش را در یهودا جمع نمودند و در آنجا اردوزدند. اسرائیلیها نیز در لشکر جنگی خود راراً در نزدیکی درئی بنام (ایلام) گرد آوردند و در مقابل فلسطینیها اردوزدند. پس در همان زمان بود که روزی از اردوی فلسطینی ها یک پهلوانی بنام (جلیات) بیرون آمد و به اردوی اسرائیلیها با صدای بلند اعلام داشت که: ای نوکران شائول! چرا برای جنگ صف آرایی نموده ئید؟ پس اگر چنین است یک نفر از پهلوانان زبده تان به میدان بیاید و با من (جلیات) مقابله نماید، و اگر او مرا شکست داد، تمام اردوی شما

به اردوی ما فلسطینی ها تسلیم شود، و ما گرمِ جلیات اورا شکست دادم همانگونه اردوی شما بما اسرا نیلیها تسلیم باید شد. پس وقتی سپاه اسرائیل آن اعلام جلیات را شنیدند همه لرزان و هراسان شدند. گر چه شائول اعلام نموده بود که اگر کسی بر جلیات پیروز شود من دخترم (عدسه) را در عقد نکاح او خواهم درآورد و علاوه بر آن خانوادهاش را از تمام مالیات دولتی معاف خواهم ساخت. اما با آنهم کسی حاضر به مبارزه با جلیات فلسطینی نگردد. تا اینکه بلاخره داوود چوپان بچه و چنگ نواز شائول حاضر میدان پهلوانی شد. اما شائول بوی زیاد اسرار نمود که چون او یک پسر کوتاه قد و نوجوان است و نبا ید با آن پهلوان غول پیکر روبرو شود. اما داوود خود را یک پهلوان ماهر و حتی شیرگشته و خرس گشته در حین چوپانی خود دانست و بوی گفت که من گوسفندان زیادی را از دهن شیروخرس برون آورده و کشته ام، و این فلسطی کیست که بخدای زنده ما اسرائیلیها توهین میکند. پس شائول زره خود را با آنکه با قد و اندام او برابر نبود به داوود داد و او همراه با یک فلاخن (پلغمان) و ۵ عدد سنگ که از میان دریای اردن برداشته بود بدست گرفت و با اولین فیر خود جلیات را از پا درآورد و پس از آن سرش را از تنش جدا کرد، و وقتی فلسطینی ها پهلوان خود را کشته دیدند و از میدان جنگ فرار نمودند، و همزمان به آن اسرائیلیها اردوی فلسطینها را غارت کردند. نقلاً.

مطلب جالبی که تمام اصالت این داستان توراتی را به باد فنا می دهد، در ختم این پهلوانی از همان قسمت از کتاب اسرائیلیها داریم و آن طوریست که: محافظ داوود بنام (ابنیر) سر بریده جلیات را همراه با خود داد و نزد شائول می برد. اما شائول از محافظ خود (ابنیر) می پرسد که: این جوان کیست که سر جلیات را نزد من آورده است؟ ابنیر پاسخ میدهد که: بجان تو قسم که نمیدانم این پهلوان کیست! پس شائول از خود داوود پهلوان می پرسد که ای جوان تو کی هستی؟ داوود جواب میدهد: من پسر غلامت یسی بیت لحمی هستم! پس شائول نه تنها آنکه آنده کی پیش او را بحیث داماد خود پذیرفته بود، و لباس زره خود را بر تن او کرده بود، بلکه او را منتظر سلطنت اسرائیل ساخته بود. اما شور بختانه کتاب مقدس و ناشی از وحی الله به موسی با چنان تجاها می فرماید، نم دانم کیست؟ و در آن مورد در جای دیگری از همین کلام خدا چنین گفته شده که: با آنکه داوود بحیث محافظ و چنگ نواز شائول ایفای وظیفه می نمود و نزدیک ترین دوست با هم بودند. اما پس از آن چنان کینه و عداوت بین

شائول و داوودا یجاد گردید که حتی به ریختن خون یکدیگر منتظر بودند.) متن اصلی در اول سموئیل. اما چون نویسنده حقایق تلخ از بازگوکردن مفصل آن مطالب ضد و نقیض ناشی از الهام خدای زنده و ناشی از وحی الهی نامرئی مسلمانان به ستوه آمده، بناً از آن صرف نموده و طبق وعده خود به اقتباسات کاتبان رهن قرآن از داستانهای اساطیری فوق پرداخته تا جهان اسلام بدانند که قرآنشان مملو از داستانهای اساطیری کتب یهود و نصارا بوده، نه ناشی از وحی غیب الهی (ج) از آسمان هفتقم و یا لوح محفوظ. پس ما بمنظور ثبوت این ادعای خود به بررسیهای افشاگرانه خود از سرقت های کاتبان این قرآن آساطیرالالین زیر عنوان (قرآن و خرسوران) پرده بر میداریم تا حرفی از آن ناگفته نماند، و ما نیز موجب ثواب این جهانی بوده باشیم.

قرآن و خرسوران

بلی! قرآن و داستان خرسوران، اما این بار ناشی از وحی الهی عالم الغیب و دانای کُل به محمد عرب پس از صدها سال از آن اقدام خدای اسرائیل. زیرا محمد نیز از فیض کاتبان عرب تبار قرآن دست و آستین برزده و عین آن داستان کتاب یهودیان را پس از صدها سال تکرار فرموده اند. اما متأسفانه برخلاف متن اولی قرآنشان که آن نیز کلام همین الهی و انمود شده، و خود این تازینامه مدعی است که تورات دست نویس موسی نیز چون این قرآن محمد، به موسی ابلاغ شده است. در حالی که اصلاً دست نویس یهودیان بوده و در آن طوریکه انده کی قبل از آن نقل نمودیم، سموئیل پسر حنا را بحیث داور بنی اسرائیل گماشته بود و او شا ئول را از خرسواری به سلطنت گماشته بود، و همچنان خدای اسرائیل، جلیات فلسطینی را با داوود پرسی در مسابقه پهلوانی آزما پیش نموده بود و در نتیجه آن، نه تنها داوود خرسور را به سلطنت رسانده، بلکه آن چوپان بچه را داماد شائول ساخته بود. اما کاتبان این قرآن رونوشت از آن نیز، آنچه که ما از متن اولی آن انده کی پیش خواندیم، آن همه را پس از صدها سال به محمد بحیث وحی الهی ابلاغ میدارد. اما با آنهم آن اعراب جاهل و مفسرین قرآن روشت از آن، سموئیل پسر حنا را (اشموئیل علیه السلام) و پیا میرا سلام ناشناخته و انمود ساخته اند. پس ما آن همه را طوری که شما خواننده گرامی در جریان بوده و اکنون نیز توجه خواهید داشت که چگونه ما آن همه را برای

رضای مخلوق خدا از سوره (گاو) معروف بسوره بقره چنین افشا میداریم.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلْفٌ حَذِرَ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَا كِنَّ أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ...) ادامه یا فته و بلا خره درختم آن آیه با مهارت شیطانی شان خطاب به محمد عرب نوشته اند که: تِلْكَ آيَةُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ... پس ما ترجمه آن آیات را بدون کم و کاست همین اکنون خواهیم داشت که چگونه آن اعراب رهن تمام آن متن اولی قرآنشان را از کتاب داوران بنی اسرائیل در این آیات تکرار نموده و بحیث وحی الله به محمد عرب وانمود ساخته اند. البته با این تفاوت که غیب الله (ج) را بجای یهوه خدای زنده اسرائیل قرار داده و همچنان طوری که بارها تذکر دادیم برخلاف متن اولی قرآنشان به نفع آئین نوبنیاد اسلام اضافه گویی کرده اند. تا اگر بنیان گذار اسلام بتواند بازماندگان همان یهودیان را با استفادی ناروا از همان داستان خرسوران به جنگ نامقدس گویا اسلامی جلب نماید پس این شما خواننده عزیز، و این هم ترجمه آیات فوق قرآن رونوشت از همان کتاب داوران بنی اسرائیل، امیداست شما خواننده گرامی بحیث یک قضاوت کننده بی طرف در این مورد قضاوت نمائید و برای رضای مخلوق خالق لایزال خویش، این همه را به رخ جهان اسلام عزیز به کشانید و غیب الله (ج) را اگر بوی ایمان دارید، حاضر شمرده و اعتراف نمائید که اظهارات فوق وی نیز ناشی از وحی جداگانه او تعلق به محمد عرب نبوده، بلکه کاپی از کتاب دست نویس یهود و نصارا بوده که ما اندکی پیش آن را از کلام اولی وی افشا نمودیم.

اما این بار عین همان داستان در این قرآن اساطیر الاولین طوری ترجمه شده که یک حرف آن ناشی از وحی غیب الله به محمد عرب نبوده و نیست. ترجمه: آیا ندیدی ای محمد، کسانی را از امت های گذشته (یعقوب (ع) معروف به اسرائیل! وقتی آنها از پیا مبرشان (اشموئیل علیه السلام) نه (سموئیل پسر جنا) درخواست پادشاه نموده بودند... اما با آنکه او برای شان گفته بود که پادشاه شما را همراه با پسرانتان به جنگ خواهد فرستاد، ولی قوم بنی اسرائیل در جواب پیامبرشان (اشموئیل (ع) بطور واضح گفته بودند که بلی، ما حاضریم علیه دشمنان دین خویش به جنگیم و جان های خویش را فدا خواهیم نمود. اما وقتی با آنکه هزاران تن از آنها به امر الله ما و پادشاه مسلمانان شان (طالوط علیه السلام) نه (شاول خرسوار) پسر (قیس) رابه

جنگ فرستاده شد. اما آنها برخلاف وعده خویش از بیم مرگ ترسیدند، و در خانه های خویش پنهان شدند و بجنگ نرفتند. پس الله (ج) آنها را در همان خانه های شان کُشت و بار دیگر زنده گردانید تا ثابت نماید که او مُرده گان را نیز زنده ساخته میتواند. پس شما جنگجویان اسلام نباید از مرگ بترسید! بروید در راه الله (ج) جنگ کنید، ولو اگر کُشته هم شوید. زیرا الله (ج) شما را اضافه از آنچه که از دست داده نیدچند برابر واپس خواهد داد، طوری که آن قرض شما را الله ما دوچندان میدهد. (از کدام بود چه و از کدام فصل و با ب؟)

ترجمه بعدی آیات فوق قرآن کا پی از کتاب یهود که سلف آن اشرار یهودی و مسلمان نما، گویا بنام خدای شان می جنگند و... توجه نمائید به نکات جالبی از اقتباسات جانب دارانه شترچرانان عرب، از همین کتاب یهودیان بنفع اسلام نوبنیاد شان که اصلاً از نظر همین قرآن قابل استفاده نبوده و آن را منسوخ میدانند. اما با آنهم از آن کتاب اسرائیلیها بطور بی شرمانه درین تفسیر آیات فوق طوری نوشته اند که گویا الله ناشناخته در آن زمان، این خرسواران یهودی را به جهاد اسلام دعوت فرموده بود، و اما طوری که اشاره نمودیم، آنها از آن جهاد گویا اسلامی سرباز زدند. بناً غیب الله آنها را بدان جرم کُشت و بار دیگر زنده گردانید تا قدرت خود را بنمایش بگذارد. (اما اگر مُفسرین امروزی آیات را که با جملات فوق (لَمْ تَرَهُ إِلَىٰ آلِ ذِي قَرْيَةٍ إِذْ يَحْتَضِرُكَ مُرْسِلَتُهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا) همانگونه مطابق به متن کتاب یهودیان ترجمه شده، که در آن صورت جهلان اسلام و مترجمین قرآن رونوشت از آن داستانها به هیچ صورت این نویسنده حقایق تلخ را به جرم افشاگری از آن ترجمه دور از حقیقت، کافر و مُلحد بدانند. زیرا ما آنچه که به اصطلاح عام، دردیگ بود، در کا سه برون آوردیم. اما اگر چنان آنها می را بر ما وارد سازند، ناشی از جهالت و بی خردی شمشیرکشان اسلام خواهد بود، و بلا خره موجب مجازات این جها نی خواهند شد، که آن نیز به افتخار موجب افتخار نویسنده حقایق تلخ خواهد بود.

ادامه تفسیر ناقص توسط مُفسر کار آزموده، که موجب نفرین نسلهای امروز و آینده خواهد بود. خطاب به مسلمانان زمان بوده و با سرافگنده گی می نویسد که: حکا یِتِ فَوْقِ قُرْآنٍ مَا نِيزِیْکِیْ اَز حِکَا یَا تِ اَمْتِ هَا یِ قَبْلِیْ بُوْدَه (اسا طیر الاولین) که آنها از دشمنان دین شان ترسیدند، و به جنگ نه رفتند و حتی از ترس آنها به خانه های خویش کناره گیری نمودند و توکل بنقدیر الله ما نکردند. (کدام الله؟ کدام مسلمان؟)

در آن زمان؟ کدام پیا مبر اسلام نا شناخته از قماش عرب جاهل، در آن زمان؟ و یا کدا م اسلام و...) اما مفسر بد کردار، چون بدان استناد متن اولی قرآن تا جائی اطلاع دارد و آن دروغ آشکار خود را بطور بی شرمانه و بیگونه ناقص چنین ادامه داده. توجه نما ئید: پس آن یهودیان ترسو، در همان خانه های شان توسط الله ماکشته شد ند و پس از هشت روز به امر الله ما ودعای پیامبرشان (اشموئیل) علیه السلام زنده شدند. (در حال ی که آن علیه السلام، سموئیل پسر جنا، و آخرین داور بینی اسرائیل بود، و همچنان طوریکه اشاره نمودیم، اسلام و یا جهاد نامقدس اسلامی در آن زمان اصلاً مطرح نبود، تا آن پیا مبر خدای زنده اسرائیل آنها را بدان جهاد گویا اسلامی دعوت کند، و علاوه بر آن، او همان سموئیل پسر جنا بود، نه (اشموئیل) از قماش عرب که گویا اسرائیلیهای افسار گسیخته را به جهات نامقدس و خونین اسلام ناشناخته جلب و جذب می نمود. اما مفسر این تازینا مه محمد بطور بی شرمانه می نویسد که: ذکر این مثال قرآنی ما به منظوری این بوده که مسلمان در جهاد مقدس با کفار، و قتال فی سبیل الله نباید ترسید. زیرا آنها (آن یهودیان) از جان و مال خویش می گذشتند و هر چه در اختیار داشتند در راه الله فدا می کردند. زیرا الله (ج) خود فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَوْلَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ) سوره توبه آیه ۱۱۱. قرآن.

مفسر دا م پرور قرآن در راه بطه بدان برده گیری انسان بید فاع توسط غیب الله برای کشتن انسان چنین ادا مه داده است: پس وقتی واضح شد که حیات و ممات در قید قدرت الله (ج) بوده است. پس شما مسلمانان با کافران در راه دین الله (ج) باید بجنگید و آنچه که از مال و جان دارید آن را فدا کنید و آن چون قرضی خواهد بود که الله سبحانه و تعالی آن را برای مسلمانان دوبرابر و حتی اضافه از آن میدهد. از متن و تفسیر آیات ۲۴۳ تا ۲۴۵ این بود هد ف نامقدس شمشیر کشان اسلام که آیات عربی را با استفاده از کتاب یهود یا ن آن همه را بحیث وحی الله وانمود ساخته اند. در حالی که جز سرفتن ناروای مطبوعاتی چیزی دیگر نبوده و علاوه بر آن یک اتهام ناروایی دیگر نیست بر الله (ج) که گویا او در کلام اولی خود نه تنها آن جنگ قدرت طلبانه شائول خرسوار را با فلسطینی ها یک امر گویا اسلامی دانسته، بلکه اسرائیلی ها را گویا به دفاع از اسلام نا شناخته در آن زمان دعوت فرموده، و همچنان علیه الله غفور و رحیم شان نیز تهمت بسته اند، که گویا او آن یهودیان

راکشته و بار دیگر زنده ساخته تا قدرت خود را به نمایش بگذارد، و اما در عین حال الله جامع کمالات را با همان تعریف غیب الله بودن اش چنان یک خدای نادان وانمود ساخته اند که، نام شائول خرسوار را که خود همین غیب الله در کلام اولی خود او را (شائول) نامیده، و اما در کلام دوم عربی خود او را (طالوت) می نامد، و همزمان به آن در این کلام عربی وی جان و مال مسلمان آینده را فدای اسلام نامید، و نا معلوم ساخته است. در حالیکه او تعلی در آن زمان بنام الله شناخته نشده بود، و علاوه بر آن، بنا بر ادعای همین اعراب رهن، الله غفور و رحیم وانمود شده که از نظر نویسنده حقایق تلخ، او در آن غیب دائمی اش، نشاید چنان جبر و اختیار را بر بنده گانش اختیار کرده باشد. پس ما به منظور رضای همین غیب الله (ج) باید نوشت که (لعنتُ الله علی الکا ذبین) پس اگر کدام عالم دین و یا مفسر قرآن این لعنت الله (ج) را از سلف و خلف اسلام و قرآنشاند دور ساخته می توانند، و یا توان آن را دارند، با ما در آن راستا مناظره علمی ترتیب داده و ما حاضریم تا با اینها استدلال علمی و منطقی نمائیم.

داستان بعدی کتاب یهودیان را چهار کلاهان عرب، در رابطه به مرگ و زندگی، در جنگهای مستعمراتی، که اصلاً بنا بر متن اولی قرآنشاند، بنی اسرائیل از همان سموئیل پسر جنا درخواست پادشاه نموده بودند، و او برای شان گفته بود که پادشاه شما و پسران شما را بجنگ خواهند فرستاد و... نیز این کا تبان رهن عرب بی گزند نمانده و آن در آیه بعدی ۲۴۶ با جملات عربی (إِذْ قَالَ لِنَبِيِّ لَهُمْ آبَعَثْ مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ، قَالَ تَكْرًا رَنَمُودَ، وَأَنْ رَا نِيْزْمَنْحِيْثُ وَحَى اللّٰهَ بَهِ مُحَمَّدَ عَرَبٍ وَانْمُودَ سَاخْتَهَ اَنْدِپَسِ جَهَانَ اسْلَامَ عَزِيْزٍ! كَدَامَ آيَهَ اَزْ قُرْآنِ شَمَا نَاشِيْ اَزْ وَحَى اللّٰهَ نَامْرُئِيْ دَرَا يَنْ دَا سْتَانَ خَرْسَوَارَانَ بُوْدَه؟ يَا اَيْنَكَهَ اَصْلًا بَا زْتَابِيْ اَزْ كِتَابِ يَهُودِيَّانِ بُوْدَه كَهْ نَامِ وَنَشَانَ نُوَيْسِنْدَهْ گَانَ اَنهَآ رَا دَرْمَوْقِعِ وَزْمَانَشَ افْشَا نَمُودَهْ اَيْم؟ پَسْ اِگَرْ شَمَشِيْرَ كَشْتَانَ اسْلَامِ بَجَزَا چِنْدَ آيَهْ مَرْبُوطِ بَزَنْدَگِيْ مُحَمَّدِ وَهَمْسَرَانَشَ، اَنهَمْ دَر رَابَطَهْ بَهْ اَرَامَشْ خَا طَرِ اَنْ مَبَارَكِ دَر مَعَا شَرْتِ جَنْسِيْ اَنْ حَضْرَتِ بَا گَلَهْ اَزْ زَنْانَشِ دَرَا يَنْ تَا زِيْنَ نَامَهْ وَی؟ كَهْ دَر سُوْرَهْ اَحْزَابِ، وَ بَعْضِيْ اَزْ سُوْرَهْ هَايْ دِيْگَرِ نُوْشْتَهْ شَدَهْ تَا گَاهِ وَبِيْ گَاهِ بَدُوْنَ مَزَا حَمْتِ عَرَبِ هَايْ جَا هَلْ بَا زَنْانِ بِيْ شَمَارْ خُودِ اَرْضَايِ جَنْسِيْ بَفْرَمَا يَدِ. اَزْ قُرْآنِ. پَسْ مَابَا تَا نِيْدَا زْ اَمَادَگِيْ خُودِ حَاضِرِيْمِ تَا بَهْ شَمَشِيْرْ كَشْتَانَ اسْلَامِ جَوَابِ دَهِيْمِ. زِيْرَا اَيْنِ هَمَهْ حَقَائِقِ نَا كَفْتَهْ اَنْدِ، كَهْ دَرَا يَنْ حَقَائِقِ تَلْخِ، يَا قُرْآنِ

روی زمین بازتاب یافته، و اما اینکه مُفسرین و مترجمین قرآن اینها را چگونه تعبیر و تفسیر نموده می‌نمایند، مربوط به خودشان شناخته شده چنین آیات خاصی در آن و نصارا که بحیث متن اولی این قرآنشان شناخته شده چنین آیات خاصی در آن نیامده که یهوه برای ارضای جنسی خود چنان تدابیری را گرفته باشد. درحالی که متباقی آیات سراسر قرآن محمدا را تبیان عرب تبار رهن از آنجا برداشت نموده و بداند چگونه آن همه را بزبان عربی و منحیث وحی الله نامرئی به محمد عرب وانمود ساخته اند. پس ما ضمن اینکه شرم و ننگ را چون همان آیات خاص الله برای کاتبان قرآن لازم می‌دانیم، بلکه دلیل نثار این لعنت را بر دروغگویان علیه الله ارایه میداریم و آن اینکه: نشاید الله (ج) در کلام خود بدانگونه فحاشی سخن زده باشد. پس منتظر جواب از جانب علمای اسلام و مفسرین قرآن خود ساخته و اضافه گو، در آن راستا خواهیم بود.

مطلب بعدی را که ما از ترجمه آیات فوق نقل نمودیم، نیز به منظور روشنگری و ثبوت آنچه که تبیان قرآن از کتب یهود و نصارا بطور بی‌شرمانه برداشت نموده اند، و آن را نیز ناشی از وحی الله به محمد وانمود میدار ساخته اند خواهد بود، و ما آن آیات کجدار و مریز را در این حقایق تلخ خود برای رضای مخلوق خدا افشا می‌داریم، تا جهان یهود و اسلام عزیز بیدارند که اصلاً داستان پهلوانی داوود پرسی است که با جلیات فلسطینی برای رسیدن به قدرت بوده، و صدها سال پس از آن قدرت نمائی، در قرآن محمد قدرت طلب باز بتاب یافته و اما متأسفانه بنام های نا شناخته (طالوت و جالوت) و از آن شیرکشته و خرس کشته با لقب علیه اسلام نا شناخته در آن زمان نام برده اند. همچنان داستان بعدی آن چوپان بچه را که او بنا بر متن اولی این قرآن منتظر قدرت و سلطنت مانده بود، همچنان بحیث داستان ما در سائول شناخته شده بود، و... و... کاتبان رهن قرآن آن داستان متن اولی قرآنشان را نیز بی‌گزند نمانده و تا جائی بدان دست یافته، و آن را در تازی نامه محمد بازتاب داده اند که ماجزئیات آن را اندکی پیش از متن اولی قرآنشان نوشتیم که چگونه از چوپانی به چنگ نوازی، و بلاخره با جلیات فلسطینی (نه جالوت) کافر از نظر قرآن) روبرو شد و... اما همان تبیان رهن کلام الله، با آنکه عین آن داستان را در آیات فوق قرآنشان از آنجا به سرقط برده، ولی متأسفانه آن را به بیراه کشانده و موضوع جهاد نامقدس و ننگین و خونین اسلام آینده را در پیش گرفته اند، که ما آنها را از این قرآن کجدار و مریز،

به اهدنا الصراط المستقیم رهنمائی خواهیم کرد که اصلاً آن داستان‌ها در رابطه به همان داستان‌های قوم اسرائیل و جواب سموئیل مربوط بوده، و ماناگزیر هستیم تا این آیات ناقص قرآن را نیز بطور مستند افشانمائیم. تا جهان اسلام بداند که نه تنها قرآنشان ناشی از وحی الله نبوده، بلکه رهزنان عرب اکثر مطالب متن اولی قرآنشان را از کتاب اسرائیلیها از دم قبضه فرموده اند. زیرا این قرآن وارونه پیش از آنکه بنابر متن اولی خود که یهوه خدای اسرائیل توسط همان شا ئول خرسوار، اسرائیلیها را به جنگ علیه دشمن خویش سوق داده بود، و آنها را در نحوه نوشیدن آب مورد آزما یش خود قرار داده بود... اما کاتبان رهزن کلام الله آن داستان راست و بدون کجی اسرائیلیها را در آیات ۲۴۳ تا آیه ۲۵۲ سوره گاو، معروف به سوره بقره با جملات عربی از آدرس غیب الله به محمد عرب بازگنموده اند و شائول خرسوار را بحیث یک مسلمان پروپاقرص وانمود ساخته، و پس از آن به طرز نوشیدن آب نهرتوسط لشکریان اسرائیلی پرداخته و از تعداد بی شمار آنها را مطابق به همان انتخاب یهوه خدای اسرائیل با اندک تفاوت نسبت به تعداد بی شمار دشمنان نشان به ۱۳ تن زیاده از آن تعداد برای جنگ با کافران برگزیده، که در آن از دیاد نیز الله را آن جاهلان عرب نسبت به یهوه ضعیف نشان داده اند. زیرا آن خدای دلیر توسط ۳۰۰ تن دشمن دین یهود را شکست داده بود. پس پیش از آنکه ما آن سرقت آشکاران راهزن عرب را از متن اولی قرآنشان افشا نمائیم تا جوابی باشد برای مسلمانان تازه به اسلام رسیده عرب پس شما خواننده گرامی را بحیث یک قضاوت کننده غیر مسلمان دعوت نموده تا به آیات کاپی اما ناقص از آن متن اولی، با جملات عربی قرآن در آن راستا توجه نمائید.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالَ لِنَبِيِّ لَهُمْ آبَعَثْ لَنَا مَلِكًا، نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا؟ قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِنَا وَابْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا... تا اخیر آیه. ترجمه: آیا ندی ای محمد! وقتی پس از مرگ موسی (در زمان یوشع بن نون) بنی اسرائیل پس از موسی علیه السلام به پیامبرشان (ا سموئیل علیه السلام) گفتند که بما پادشاه مقرر کن تا در راه رضای الله بجنگیم! ا سموئیل علیه السلام به اوشان گفت که آیا حاضر هستید که اگر الله شما را امر جنگ بدهد و شما جنگ کنید؟ بنی اسرائیل در جواب او گفتند: بلی، ما راجه شده که در راه الله ناشناخته جنگ

نکنیم! اما وقتی پادشاه بر آنها گماشته شد. (شائول) تعداد زیاد آنها از جنگ روگشتا ندد، بجز تعداد اندکی از آنها. پس پیا میرشان اِشموئیل علیه السّلام (نه سموئیل پسرِ حنا، وداوربنی اسرائیل) طالوت را نه (شا ئول پسر قیس را) به امرالله ما (نه امرخداى اسرائیل) بحیث پادشاه مُقرر نمود. اما آنها این باربهاهانه آوردند و خودرا از نظر مال و منال و قدرت و شوکت از آن پادشاه شان که او یک مُسلمان واقعی بود برتر دانستند، و به گزینش او مخالفت کردند (به گزینش شائول خرسوار و یهودی، نه مسلمان، که ما آن جزئیات را اندکی بعد از متن اولی این قرآن افشا خواهیم نمود. طوریکه ادامه این داستان قرآنی نیز تا جا ئی همانگونه است که در متن یهودی آن آمده، اما حال ادامه ترجمه قرآن: اِما اِشموئیل علیه السلام در جواب آنها گفت: پادشاهی در مال و منال و قد و اندام نبوده و نیست بلکه در علم و دانش اوست. پس الله ما آنچه که بخواهد آن را انجام میدهد و آنکه را او پسندید، همان را بحیث پادشاه تعیین میکند و مُلک خود را در اختیار او قرار میدهد. پس همان بود که بنی اسرائیل قناعت کردند اِما خواستند از نام و نشان آن پادشاه مسلمان که طالوط نام داشت شدند. (نه شا ئول یهودی خرسوار) پس الله ما برای اِشموئیل علیه السلام فرمود که بگو برای شان که: نشان طالوت همان است که او همراه با صندوق عهد خدا (الله) خواهد آمد، صندوقی که تیرکات زمان موسی و برادرش هارون در آن جا بجا شده و فرشتگان آن صندوق را برشانه های خویش حمل میدارند.... پس وقتی طالوت با لشکریانش به میدان آمد و آماده جنگ بادشمنان (گویا) اسلام شد. الله (ج) به طالوت فرمود: من لشکریان ترا طوری آزمایش میکنم و آن اینکه باید من الله بدانم که آنها چگونه از نهری که پیش روی آنها قرار دارد آب می نوشند؟ یا آب را با کف دست شان به دهن خود می برند و به اندازه یک کف دست می نوشند؟ و یا دهن خویش را چون سگ به روی آب نهر برده و بیش از یک کف دست مینوشند؟ پس وقتی آنها که تعداد شان به هزاران تن میرسید، تنها، ۳۱۳ تن از آن نهر به اندازه یک کف دست آب نوشیدند و دیگران برخلاف امرالله زیاده از آن طوری نوشیدند، و دهن خویش را بروی آب نهر گذاشتند.) از ترجمه و تفسیر آیات فوق قرآن.

ادامه از ترجمه آیات بعدی قرآن جانب دار نسبت به کتاب یهود، نیز همانگونه است که واضحاً با آن کلام اولی این الله در اختلاف اند. طوریکه در جمله بعدی از متن اولی خود با اضافه از ۱۳ گویا مجاهدین اسلام ناشناخته در آن زمان نام برده شده

و مابه منظور ثبوت آن ضد و نقیض این قرآن، به متن اولی قرآن خواهیم پرداخت. اما اکنون توجه نمائید به ادامه از ترجمه قرآن رونوشت از آن: پس وقتی همه به سفر خویش به سوی جبهه جنگ حرکت نمودند، همه از حرکت بازماندند، و گفتند که ما توان جنگ را با لشکریان جالوت کافر را نداریم. اما تنها آن عده افراد یک به اندازه یک کف دست آب نوشیده بودند، استوارماندند و چنین گفتند: گرچه ما نسبت به لشکر دشمن کم هستیم اما می توانیم آنها را به امرالله (ج) شکست دهیم زیرا الله با ما صابران است. پس وقتی لشکر جالوت کافر با آن تعداد اندک از مسلمانان روبرو شد، و از الله (ج) در آن جنگ نا برابر استقامت خواستند. پس الحمد لله که آن لشکر زیاد جالوت کافر را توسط همین تعداد اندکی از مسلمانان شکست دادند، و داوود (ع) که در آن جنگ شرکت داشت، جالوت کافر را که سر لشکر آنها بود کشت. (قرآن اصل تعداد جانبین را نمی داند، تا این تعداد اندک مسلمانان را مشخص سازد. اما مفسران غیرواقع بیان، آنها پس از صدها سال چنین ادامه داده است: (پس اگر الله (ج) آن جنگ را دفع نمی کرد، هر آینه اسلام تباه میشد، ولیکن الله ما چون مهربان است و چنان نشد. این است نشانی از قدرت من الله بتو محمد. پس تونیز، از جمله همانگونه پیا میران دلیر من الله هستی و نباید از جنگ با دشمنان اسلام به ترسی و از آن فرار کنی! پس من الله این داستان را به منظور اینکه تو پیا مبر دلیر من هستی بتواطلاع دادم تا مسئولیت آینده ات را در جهاد و قتال اسلامی در نظر داشته باشی. (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) نقلاً از متن و ترجمه آیات فوق کاپی قرآن از کتاب یهودیان در سوره بقره (سوره گاو)

مطلب بعدی در این قرآن پراکنده و ناقص از کتب یهود و نصارا در آیات بعدی همین سوره گاو با زتاب یافته و الله سبحانه و تعالی در آن آیات عربی فضیلت پیامبران گذشته خود را معین ساخته، و افشای آن نیز خالی از ثواب نبوده. زیرا قرآن فضیلت عیسی مسیح (ع) را نسبت به موسی (ع) و محمد (ص) واضحاً مقدم دانسته و در آیه بعدی ۲۵۴ همین سوره گاو با جملات عربی: (تِلْكَ الْرُسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ ءَ تَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَتِ وَ آتَيْنَاهُ بَرُوحًا لَقَدْ سَلَّوْا لِلَّهِ... آمده و در آن آیه مبارکه از فضایل پیا مبران گذشته یهودی و مسیحی و مسلمان نام برده شده که از نظر علمی و منطقی نیز درست بوده. زیرا فضیلت مسیح در آن آیات با روح القدس، از جانب خود خدا تا کید شده،

اما فضیلت موسی و محمد به اثر سحر و جادو، مار با زی و وریمان بازی شان و انمود شده پس فضیلت روح القد وس نسبت بدان گونه مدّاری گری، ویا آفتاب بازی درین محمد، بالا تر خواهد بود. اما چون نویسنده حقایق تلخ کدام نظر خاص و جانب دارانه را در آن رابطه نداد و نمی خواهد بین پیا میران و امت های گذشته و آینده تفرقه افکنی نماید، بناً قضاوت را به علمای اسلام و مفسرین قرآن وا گذار شده و تنها به خلاصه از متن و ترجمه آن آیات تفرقه افکنانه پرداخته تا جهان یهود و اسلام عزیز بدانند که مسیح پسر مریم (نه پسر خدا) بر موسی و محمد فضیلت دارد. پس ما از تبصره اضافی در آن موارد صرف نظر کرده و به تفسیر آیه بعدی سوره بقره در مورد همان پادشاه گردشی یهودیان پرداخته تا از مهارت شیطانی مفسرین آگاه تر از الله سبحانه و تعالی بدانیم که چگونه و با کدام مهارت خویش همان داستان کتاب داوران اسرائیل را در مورد آن مردم معلوم الحال بنام (جلیات فلسطینی) در قرآنشان بنام جالوت و طالوت نوشته اند و آن همه را بطوری شرمانه منحیث وحی الله بازتاب داده اند و حتی از جزئیات آن متن اولی قرآن خویش نمی داند، و آن اینکه چگونگی داوود اوود، جالوت را که اصلاً جلیات فلسطینی بوده کشت و سر بریده او را نزد طالوت (که او نیز شاوول خرسوار بوده) آورد. اما کاتبان قرآن آن همه را بطور ناقص و بحیث وحی الله به محمد عرب و انمود ساخته اند، مگر از نظر نویسنده حقایق تلخ، آن همه یک دروغ آشکار بوده، که افشای آن به یهودیان و مسلمانان تلخ خواهد بود، و آن دروغ آشکار را خود مفسر در تفسیر آیه فوق افشا میدارد. زیرا طوری که اشاره نمودیم، الله (ج) را از یک طرف در تعداد سنگهائی که گویا داوود بر فرق جالوت فیر نموده دروغ گو کشیده اند، و از جانبی تعداد افراد جنگجوی اسلام را نسبت به متن اولی کلام الله (ج) کمتر نشان داده، و تعداد گویا مسلمانان را زیاده از تعداد یهودیان و انموده ساخته اند که ما آن تفاوت آشکار را در همین قسمت از بررسی های خویش از متن اولی قرآن برجسته خواهیم ساخت. اما پیش از آن توجه نمائید به اظهارات دروغین مفسر قرآن از متن آیات فوق قرآن در مورد آن سنگها که گویا خود صدا برداشته و حتی بسم الله در آن زمان روی آنها نوشته شده بود. توجه نمائید. تفسیر: وقتی آن ۳۱۳ نفر در مقابل جالوت کافر صف آرائی نمودند، حضرت داوود (ع) با پیروانش برادر خود شامل لشکر طالوت بود (لشکر نه طالوت، نه شامل خرسوار) پس وقتی لشکریان اسلام به سوی آنها حرکت می کردند پای

دا وود(ع) به سه عدد سنگ اصابت کرد و آن سنگ ها صدا برداشتند و گفتند که بردار ما را تاجالوتِ کافر را بکشیم! پس حضرت (اشموئیل علیه السلام) نه سموئیل (پسر حنا) پدر حضرت داوود(ع) را نزد خود خواست و بوی گفت: پسرانت کجا اند؟ داوود(ع) هر شش پسر خود را (همان پسرانیکه ما نامهای اصلی آنها را قبلاً از متن اول این قرآن ناقص افشا نمودیم.) اما کاتبان قرآن پس از صدها بطور نا قص در آن مورد یادآوری نموده که: داوود به اشموئیل گفت: این اند پسران من! اما با آنکه آنها قد و اندام مناسب داشتند مورد قبول اشموئیل (ع) قرار نگرفتند و از آن جمله تنها دا وود(ع) که قد کوتاه داشت و گاه گاهی گوسفندان پدرش را می چراند حاضر سا خت و در همان ابتدا مورد قبول اشموئیل (ع) قرار گرفت و از او پرسید: آیا تومی توانی جالوت را بکشی؟ او جواب داد: آری! پس داوود (ع) مقابل جالوت استاد و همان سه قطعه سنگ را که بسم الله بر روی آنها نوشته شده بود، در فلاحن نهاد و بر جالوت کا فر که سرپناه با زره پوشانده شده بود و جز پیشانی او برهنه مانده بود فیر کرد و هر سه سنگ به امر الله ما مستقیمآبه پیشانی آن کافر اصابت کردند و از قفا پیش برون آمد ند.(الله اکبر) پس بدانگونه لشکریان اسلام، بر آن کافران فیر و زدند.(نه پیروز) و پس از آن واقعه بود که طالوت دختر خود را به داوود علیه السلام ازدواج نمود و اما چون رشته زندگی طالوت بپا یان رسید و بجای او داوود (ع) پا دشاه شد.(پادشاه اسرا ئیل) پس از این آیات قرآن ما برمی آید که جهاد اسلامی همیشه ی بوده و در آن رحمت و احسان بزرگ الله (ج) نهفته است. اما بی خردان میگویند که جنگ کار انبیا جار نیست.) نقلاً از تفسیر آیه فوق قرآن.

خواننده گرامی! ضمن اینکه ما از اهداف ناروای کاتبان قرآن و اسلام نو بنیاد از آن داستان کتاب داوران بنی اسرائیل دانستیم، که آن داستان نه به جهاد نامقدس اسلامی تعلق داشت و نه ادامه این جهاد نامقدس بطور استمرار در نظر بود، تنها نابود ساختن فلسطینی ها در نظر ربود که خدای اسرا ئیل میخواست قوم خاص خود را بسرزمین کنعان مسلط سازد که گویا شیر و عسل در آن گویا جاری است، علاوه بر آن در مورد آن سنگهای بسم الله خان باید نوشت که آن سنگها از نظر متن اولی این تازینامه از بین رود ا رودن برداشته شده بود، و داوود پسریسی یکی از آن سنگها را در فلاحن گذاشت و بر جالوت گویا کافر فیر کرد. اما کاتبان رهن قرآن پس از صدها سال به آن داستان یهودیان دست یافته اند که اصلاً بنیان گذار اسلام شا

ن بدانگونه زندگی شیرو غسل نیاز داشت و چنین یک متن دارای شیرو غسل را بنام قرآن ازان داستان کتاب داوران ساخت و به شمشیرکشان اسلام نوبنیاد عرضه نمود، تا خود و اعراب جاهل بدان دلگرمی پیدا کرده و درآنگونه انسان کشی دست داشته باشند، و ثواب دارین نصیب شوند، و آن اینکه، یکی رسیدن به مقام و منزلت این جهانی بوده، و دیگری طوریکه اشاره نمودیم، رسیدن به بهشت موعود آن جهانی و با زنان انارپستان. پس ما نیز بنا برهدف افشا گرانه خود از متن اولی این داستان قرآنی از کتاب اسرا ئیلیها افشاگری نموده تا موجب رضای انسان زمان بوده باشند، و همچنان بطور مستند بدانیم که در این تازینامه و یا قرآن اساطیر الاولین چگونه آن داستان های اغفال کننده بازتاب یافته، و آیا کدام آیه از این دو کتب یهودیان و مسلمانان، گویا ناشی از وحی الله به محمد بوده اند؟ و یا همان داستان خدای اسرائیل، و همان نوشیدن آب از نهر؟ اما با ضافه از ۱۳ تن گویا مسلمانان، آنهم پس از صدها سال پیش از این الله نا مرئی و عرب تبار، خدای اسرا ئیل مدعی اصالت آسمانی آن داستان شده. اما اعراب جاهل، دوپاه را در یک موزه کرده و با شمشیر و چماق به ماجواب میدهند که گویا قرآنش از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ بروی زمین پائین آمده؟ پس ما بنا بر حکم قرآنش با آن جاهلان سلام کرده و کوچه بدل میکنیم، نه زبان. زیرا ما حاضریم تا با آن جاهلان با زبان و قلم جواب بدهیم، و علاوه بر آن ما در مناظره علمی با آنها حاضریم. البته به شرط آنکه بدون با چماق و شمشیر حاضر شوند. پس این شما خواننده عزیز، و این هم متن اولی قرآنش از کتاب داوران بنی اسرائیل، در مورد نوشیدن آب این بار از نهر الله، امید است شما خواننده خردمند این هردو متن را برخ جهان اسلام کشیده تا بدانند که قرآنش ناشی از وحی غیب الله به محمد عرب نبوده و نیست.

(جدعون) سر لشکر اسرائیلیها، مدیانی هاراشکست میدهد) عنوان برجسته باب هفتم کتاب داوران بنی اسرا ئیل است و از کارنامه ی مردی بنام جدعون اسرائیلی در برابر مدیانی های آنطرف رود اردن بیان میدارد که در هم سایگی سرزمین موعود کنعان قرارداد شدند و ما از آن در آن مورد برای ثبوت برداشت فوق رهنان کلام الله اولی چنین نقل می نمائیم: وقتی جدعون همراه با سپاهش به سوی مدیا نیا حرکت کرد و تا چشمه ای بنام (حَرود) پیش رفت و در آنجا اردو زدند. مدیانی ها نیز در برابر سپاه اسرائیلیها در درئی بنام (موره) صف آرائی کردند. خدا نیز بنا

بران رویا روئی (خدای زنده اسرا نیل) به جدعون اسرا نیلی فرمود: تعداد جنگجویان شما زیاد است، من خدا نمی خواهم با این تعداد زیاد در برابر جدعونیاها به جنگم، زیرا مردان جنگ جوی شما شاید بگویند، ما بودیم که سپاه بزرگ مدیا نی ها را شکست دادیم. پس کسانی که از جنگ می ترسند همین اکنون به خانه های خویش برگردند. پس بنا بر آن بود که بیست و دوهزار سر باز اسرائیلی به خانه های شان برگشتند و تنها ده هزار نفر باقی ماندند. اما خداوند بارد گریه جدعون گفت: هنوز هم تعداد شما زیاد است، و این بار آنها را من خدای اسرائیل از نحوه نوشیدن آب از نهریکه در پیش روی شان قرار دارد می خواهم آزمایش کنم تا بدانم که چه تعدادی از آنها برآستی جنگ میکنند و بردشمن پیروز می شوند. پس خدای اسرائیل به جدعون امر می فرماید که آنها را به کنار آن نهر برده و پس از آن من خدا (یهوه) آنها را در نوشیدن آب آزمایش خواهد کرد. (قلاً) پس و ما نتیجه آن آزمایش را بنا بر بیان بعدی آیات ۵ تا ۲۵ کتاب اسرائیلیها چنین دریافتیم، و جهان اسلام عزیز و مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن شان بدانند، که اصلاً متن اولی آیات فوق قرآنشان چنین بوده است. توجه نمائید. (وقتی سپاه اسرائیلی در کنار آن نهر می رسند تنها ۳۰۰ نفر آب را با کف دست بدهن آوردند و آنها چون یک انسان آب نوشیدند. اما متباقی ۹۷۰۰ تن دهن شان را روی آب نهرها دند و مانند سگ از آن نهر آب نوشیدند، پس از آن خدا به (جدعون) امر فرمود که: من خدا بوسیله همین ۳۰۰ نفر مدیانی ها را شکست خواهم داد. پس بقیه را به خانه های شان بفرستد. پس همان بود که جدعون همراه با همان ۳۰۰ نفر آن لشکر بزرگ مدیا نی ها را شکست داد.) (هله لونی) نقلاً از باب هفتم کتاب داوران.

این بود متن اولی و اصلی آن آیات فوق قرآن، این بود، داستان اولی این قرآن کاپی از آن، که کاتبان عرب جاهل آن را با اضافه از ۱۳ تن جنگ جویان اسلام نسبت به خدای اسرائیل قدرت الله را به نمایش گذاشته اند. در حالیکه اصلاً از نظر نویسنده حقایق تلخ، بنا بر متن اولی این قرآن، چهار رکلاهان عرب جاهل بوده اند که، الله خویش را که او خود را (والله علی کل شیء قدیر) و نمود ساخته، و اما برخلاف آن آیه از کلام اولی الله شان در کتاب اسرائیلیها ضعیف تر از جناب یهوه خدای اسرائیل نشان داده اند. علاوه بر آن او را نسبت به کلام اولی اش دروغگو و نمود ساخته اند و این آیه را با جملات عربی: (فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ

بِنَهْرَفَمَنْ يَشْرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي ... را که ما از آن نقل نمودیم بحیث وحی این غیب الله خویش برای اعراب جاهل عرضه نموده اند پس امید است شمشیرکشان اسلام دانسته باشند که نه تنها کاتبان قرآنشان در حصه خود الله (ج) جفا کرده اند، بلکه این آیه از قرآنشان را نیز با استفاده از ده کتاب دست نویس اسرائیلی ها، بحیث وحی الله ناشناخته در آن زمان وانمود ساخته اند. پس کسانی که در این ضد و نقیض های کلام الله شک داشته باشند، لطفاً به متن اصلی در هر دو کتب آسمانی، مراجعه فرمایند، و ما برمی گردیم به داستان به سلطنت رسیدن داوود پسر یسی در نتیجه آن پهلوانی با جلیات فلسطینی از کتاب داوران بنی اسرائیل، که قرآن او را نیز متا سفانه (جالوت) نامیده اما قبل از آن از مرگ معصیت بارشا ئول، اولین پادشاه اسرائیل خواهیم دانست نا گلم این خرسوار جمع گردد.

(مرگ شائول و پسرانش) عنوان باب ۳۱ کتاب اول سموئیل است و ما از آن در آن موارد چنین میخوانیم: وقتی فلسطینیها، با اسرائیلیها وارد جنگ شدند و اسرائیلیها را شکست دادند و کسانیکه از آنها زنده مانده بودند از جنگ با فلسطینیها فرار کردند و در دامنه کوه (جبعون) و در حین فرارشان تلفاتی زیادی دادند، و خود شائول و پسران وی (یوناتان، ابیاناب و ملکش) را فلسطینی ها محاصره کردند و آنها را کشتند و اما خود شائول را زنده نگذاشتند. پس وقتی زندگی برشا ئول تنگ آمد و به محافظ خود امر نمود تا وی را توسط سلاح خودش بکشد. اما محافظ از آن امر شائول سر باز زد. پس خود شائول سلاح خود را برداشت و خود را با لای آن انداخت و بدان طریق خود را کشت. (نقلاً از باب ۳۱ کتاب اول سموئیل نبی، بخشی از تورات موسی. اما متاسفانه با آنکه این داستان نیز طوریکه اشاره نمودیم، بحیث ناشی از وحی الله واحد و همه کاره به موسی وانمود شده، ولی همین الله در کلام عربی خود قرآن از این جزئیات آگاهی نداشته تا در آن رابطه وضاحت بیشتر بدهد. پس ما نیز آن بی تفاق و بی توفیق را با ابراز جمله خودش (والله غفورا لرحیم، و توأم با والله اعلم) به فراموشی سپرده، ولی چون در این بحث ما اصلاً خدای زنده اسرائیل و اردآن جریان بوده. بنا بر آن بررسیهای بعدی خود را از کتاب دوم سموئیل آغاز نموده که عموماً از جنگهای ذات البینی اسرائیلیها با فلسطینیها و عمالیقیها و دیگر مخالفان حکایت می کند، و اما قرآن چون بداند چگونه جنگهای خونین علاقه داشته، و بناً ما اشاراتی از آن در آن موارد خواهیم داشت، و ضمناً

از کاتبان عرب تبار قرآن نیز ابراز امتنان نموده که از خون ریزهای کتاب مقدس در قرآن رونوشت از آن یا داوری نموده اند. هم چنان برای آن رهنان عرب آفرین گفته که چگونه با مهارت شیطانی شان بدان داستان خونین متن اولی قرآنشان دست یافته اند.

(داوود، و بَنَشْبُع) عنوان باب ۱۱ دوم سموئیل است در کتاب مقدس، و در آن از زنا و قتل آشکار و ناروا، توأم با عملکردهای ننگین آن علیه السلام با گردن بیان داشته، که چگونه آن چوپان بچه تازه به سلطنت رسیده دخترشائول را که در بدل پیرزوی خود بر جالوت فلسطینی به آغوش خود کشید، و علاوه بر آن با زن شوهرداری بنام بَنَشْبُع ارتباط نامشروع برقرار نمود و بلاخره کار، به زنا با او کشید و همزمان بقتل ناروای شوهری گناه آن زن پرداخت. پس این همه حقایق تاریخی را شما خواننده گرامی در همین حقایق تلخ، ما خواهید دانست و لطفاً آن همه را بر رخ تمام جهان رسانده و ثواب این جهانی بدست آورید.

(اولین بهار سال اول سلطنت داوود پادشاه اسرائیل بود که او قشون اسرائیل را به فرما ندهی (یوآب) به جنگ علیه عمالیه فرستاد و خود او در قصر سلطنتی خود، در اورشلیم به استراحت پرداخت. اما روزی در هنگام عصر بود که او برای هواخوری با لای بام قصر سلطنتی خود برآمد و این طرف و آن طرف را نظاره می کرد و ناگهان چشم آن پادشاه اسرائیل، و پیاپی بر اسلام آینده به یک زن زیبایی که در همسایگی قصر سلطنتی زندگی میکرد و مصروف حمام کردن بود افتاد. پس داوود، پاد علیه السلام در پی دریافت روابط فامیلی آن زن زیبا برآمد تا بداند که اوزن کی، و یا خواهد بود ختر کی است، و بلاخره اطلاع یافت که نام او (بَنَشْبُع) همسریکی از محافلین خودی بنام (اورای حیثی) بوده که شوهرش در جبه جنگ علیه دشمنان اسرائیل می جنگید. پس پادشاه بدو تا خیر محافظ خود را به منزل خانم بَنَشْبُع می فرستد و او را به قصر سلطنتی خود میطلبد و آن عاشق خدایپرست در همان گرمای گرم با او هم بستر می شود.) (والله خیر الرازقین)

کتاب مقدس یهودیان که بحیث متن اصلی قرآن محمد شناخته شده ادامه آن داستان ننگین را بجایی می کشاند که بَنَشْبُع از آن زنای آشکاران پادشاه اسرائیل و پیاپی بر اسلام حمله میشود و پیغامی بوی میفرستد که چنین شده است. پس داوود علیه السلام برای اینکه به اصطلاح عام، برف با خود را بر بام دگران انداخته با

شد، به شوهر او (اوریای حیثی) پیغام میفرستد که از وظیفه نظامی اش با آنکه اوبا دشمنان اسرا نیل، در زیر فرمان همین پادشاه می جنگد با زگرد و برای چند شب به منزل خود با همسرش عیش و نوش نماید و یقیناً که با او همبستر خواهد شد، و نطفه‌ئی که از این چوپان بچه و علیه السلام گرفته به حساب اوریای حیثی محسوب خواهد شد. اما اوریای وطن پرست از رفتن بخانه خود صرف نظر کرده و شب را نزد محافظان قصر پادشاه سپری می نماید. پس وقتی داوود درمی یابد که اوریای به منزل خود نرفته، این با او را ضمن یک نامه خاص را به سر لشکر اسرائیلیها بنام (یوآب) میفرستد و در آن نامه می نویسد که او را به خط اول جبهه جنگ بفرستد تا کشته شود. پس بنا بران اوریای شوهر، همان بتشیع درجه جنگ کشته می شود و همزمان با آن داوود علیه السلام همسر او را که حتی یک هفته از مرگ شوهرش نگذشته به قصر سلطنتی خود خواست و او را علاوه بر زنان دیگرش، به آغوش خود کشاند.) از دوّم سمو نیل، باب ۱۱. کتاب مقدس.

داستان بعدی آن زناى آشکار داوود علیه اسلام، که با قتل اوریای حیثی توأم بوده و نطفه حرام او در رحم بتشیع بجا ماند و از آن پسری تشکل یافت. در همین قسمت از کتاب مقدس بازتاب یافته و آن طور است که: چون خدای زنده اسرا نیل بنا بر علم بی حساب خود، دانسته بود که آن طفل زنازاده بوده، پس او را در همان رحم مادرش به نوعی نابود می سازد. اما با آنهم آن خدای مهربان بجای آن پسر حرام زاده پسر دگرگویا حلال زاده را بنام سلیمان با پسوند علیه السلام از همان بتشیع بوی می بخشد که متأسفانه این پسر نیز عیاش تراز پدر قد برافراشت و به حیث پادشاه بعدی و حکیم جهان یهود و اسلام از نظر تورات و قرآن شناخته شد، و او نه تنها علیه السلام لقب گرفت بلکه زیر نام خدا پرستی، دلباخته زنان بی شمار بت پرست گردید که بلاخره از خدایش روکشتاند... این همه را ما از کارنامه ی ننگین آن حکیم ظاهراً خدا پرست از خود تورات و قرآن خواهیم دانست. اما حق اولیت آن افشاگری را به پادشاه در آن علیه السلام، بنام (آمنون) میدهیم که چگونه آن علیه السلام دگر با خواهرش (تارامارا) زنا فرموده و آن مطلب را از باب ۱۳ همین کتاب دوم سمو نیل نبی افشا میداریم، و پس از آن برمیگردیم به آخرین مطلب معصیت بار پدر این زناکاران خدایپرست، تا بطور مستند بدانیم که چگونه این تورات مبارک آن همه را با گردن بلند بیان داشته، و هم چنان قرآن گویا راست و بدون کجی از آن

جنايات آن زانيان و جانبيان خدا پرست كتمان نموده ولى تنها از علم و حكمت و عدالت آن جنايتكاران بيان داشته كه متاسفانه نام پدر را در آن عياشى روشن نگه داشته اند. (الله اكبر) پس ما بنا بر همان حق اوليت از نظر خود كتاب مقدس، به داستان زناى آمنون، پسر داوود عليه السلام، و برادر سليمان عليه اسلام پرداخته، و از شما خواننده گرامى احتراماً نه تقاضا دارم تا به اين داستان زناى آمنون. با خواهرش (تا مارا) عليها السلام، كه به گمان اغلب دختر همان بتشيع و خواهر سليمان (ع) بوده توجه نمايد. كه متاسفانه از نظر همين كتاب مقدس، در زمان حيات پدرشان آن زناى نامبارك صورت گرفت و ما خواهيم دانست كه چگونه آن زناى مبارك، با بها نه شيطانى، صورت گرفته است. (استغفر الله و اليهوه)

(آمنون پسر داوود، سخت دلباخته خواهرش (تامارا) شد و در عشق اوبى مارگرديد. زيرا به خواهرش كه دختر باكره بود به نظر مى رسيد، و حتى از عشق او در بستر مريضى افتاد (اگر با كره نمى بود مشكل حل بود) اما آمنون يك دوست مكارى داشت و اوبوى مشورت داد كه وقتى پدرش به عيادت وى آمد، از او تقاضا كند كه خواهرش تامارا از وى سرپرستى نمايد و بدان بهانه ميتواند با او هم بستر شود. پس وقتى آن تقاضاى او توسط داوود (ع) پذيرفته شد و روزى تا مارا غذاى برادرش را به اطلاق آمنون (ع) آورد، برادرش نوكران خود را از خانه برون راند و از خواهرش درخواست همبستر شدن نمود. (هله لونيئا) گرچه تا مارا بوى زياد اسرار نمود كه نبايد برادرش آمنون با او زنا كند. اما آمنون (ع) چون خدا بوى، چون محمد (ص) قوت جنسى زياد داده بود او اين (ع) آن التماس خواهرش را در نظر نگرفت و جبراً با او زنا كرد، و اما پس از آن بنا بر بيان كتاب مقدس و يا متن اولى قرآن و مشكل گشاى مسلمانان، عشق آمنون به نفرت تبديل شد و خواهرش را كه اكنون به اصطلاح بيوه شده از خانه برون راند و بار ديگر با او هم بستر نشد... متن اصلى اين مطلب مبارك در باب ۱۳ كتاب دوم سموئيل نبي، و ما نظريه احترامى كه به پيامبران و بزرگان خدا داريم، داستان بعدى مربوط به قتل اين زانى توسط برادرش سليمان نيز افشا خواهيم نمود.

خواننده عزيز! ما تا اينجا از عملكردهاى ننگين برگزيده گان خداى يهودى و الله مسلمانان دانستيم كه آنها نه در برابر خود رحم كردند و نه بر بى گانه گان، بلكه براى ارضاي جنسى مباركشان از محارم خود نيز در يغ نفرموده اند و زهر جان خود را

در آن زنا و گناه ریختند. همچنان آنها برای رسیدن به قدرت نیز از خون ریزی های انسان و حیوان دریغ نکردند. زیرا زن و زیوردراد یان ننگین توحیدی یک اصل اساسی خدا پرستانه به شمار رفته. زیرا ما بارها نوشته ایم که دین وسیله رسیدن به قدرت است و سیاست هم سکه دگر این دین ننگین. پس ما نباید از آن دین داران بی دین و این ادیان فاسد توقع داشت باشیم، تا به انسان نیازمند خدمت نمایند و یا در برابر انسان و حتی حیوان مهربانی داشته باشند، که ندارند، و تاریخ شاهد آن خون ریزی و زهر پاشی این مُمَنین بی دین بوده است. پس ما نیز از اعمال زشت آن بی دینان خدا پرست، تا آخرین روزهای زندگی معصیت با رَسَلَفِ زنا کارشان از کتاب اول پادشاهان بنی اسرائیل با یاد دانست که خود داوود (ع) تا آخرین لحظات زندگی مرگبار خود به اصطلاح عام کُنْجاره خواب می دید، و پس از مرگ وی، از زندگی معصیت بارتراز عملکردهای ننگین پسرش سلیمان (ع) باید دانست، و به همان ترتیب جنایات آن دین داران یهودی و مسیحی و مسلمان را ما یکی پی دگری از لابلای کتب ننگین و خونین شان، به رو رخ جهان نیا ن خواهیم کشید. اما اینکه بلاخره به کجا خواهیم رسید، شما خواننده با عزت و با وجدان منتظر خواهید بود، و ما اکنون توجه نمائید به آخرین روزهای ننگین آن مرد پیر از کتاب اول پادشاهان بلی! ما در ابتدای این داستان خرسواران اسرائیلی از همان قسمت از عزل و نصب آن خدا پرستان یهودی و مسلمانان، زیر عنوان (داوران و پادشاهان بنی اسرائیل) نقل نمودیم که توأم با داستان ننگین خود داوود و بتشبع و پسران و دخترانشان بود. اکنون آخرین مطلبی داریم زیر عنوان (داوود پادشاه در سن پیری) که قرآن بوی پسوند علیه السلام داده و ما آن مطلب ننگین زیر را از متن اول قرآن میخوانیم، و پس از آن به عملکردهای ننگین پسرانش در تبنای خدای اسرائیل خواهیم پرداخت. اما دقت و توجه، رسالت شما خواننده گرامی است. توجه نمائید به مطلب اول.

(داوود پادشاه بسیار پیر شده بود و هر قدر که او را با لحاف می پیچاندند گرم نمی آمد و می لرزید. درباریان بوی مشورت دادند که اگر یک دختر جوان و زیبایی در آغوش پادشاه پیر بخوابد، صحت یاب خواهد شد. پس پادشاه پیر و لرزان آن نظرنیک را پذیرفت و درباریانش در سراسر کشور اسرائیل گشتند تا دختر مورد نظری را پیدا کنند و در آغوش او بخوابانند، و سرانجام دختر زیبایی را درباریان او بنام (ابیشک) و از اهالی (شونم) بوی انتخاب کردند و او را نزد پادشاه آوردند

و مورد پسند اونیز قرار گرفت، و اما ظاهراً اورا بحیث خد متگزار آ داوود گما شتند. اما آن پادشاه پیر اسرائیلی و پیامبر اسلام آینده اورا بدون کدام مجوز شرعی در آغوش خود خوابا ند. (الله اکبر، و هله لوتیا. در حالیکه خَلَفِ آن زانیان که بحیث وارثین اسلام دانسته شده اند. اما آن دخترک نامحرم را از نظر همین تورات کنونی و قرآن آینده در آغوش آن پادشاه نامحرم یهود و پیا مبر اسلام قرار دادند. اما اینکه تا کدام اندازه آن زناکاران بدان امر خدای شان پایند ما نده، و یا برآستی آن علیه السلام با آن دخترک هم بسترنشد؟ و تنها گویا برای گرم شدن خود اورا در آغوش خود خوابا نده است؟ و اعلم الله و ا لیهوه) پس ما به منظور دریا فت حقایق نسبت بدان زناکاران و قا تلان یهودی و مسلمان، از اعمال ننگین پسر زنا کاران پادشاه یهود و پیا مبر اسلام، بنام (ادونیا) جلب می دارم که چگونه اوبلا خره در تبنانی مادرش همان به تشبّع و پسر ارشد اش سلیمان کشته میشود. اینکه چرا و بکدام جرم، از خود کتاب مقدس خواهیم دانست.

(ادونیا، برادر سلیمان، پیش از مرگ زودرس پدرش، مدّعی تاج و تخت سلطنت گردید و تلاش زیا دورزید تا بدان مقام برسد ولی نتوانست بدان مقام برسد، و بالاخره از برادرش سلیمان در تبنانی یکی از خدا پرستان اسرائیلی بنام (یوتان نبی) تقاضا نمود تا اورا بحیث ولی عهد پدرش انتخاب نماید، ولی آن درخواست ادونیا نیز مورد قبول برادرش سلیمان قرار نگرفت. پس ادونیا چون از سلطنت محروم ماند. بناً چشم خود را به همان دوست دختر پدرش (ابیشک) دوخت و این بار به ما درس بَنَشْبُع پیش نهاد نمود که پس از مرگ پدرش با او هم بستر شود. (استغفر آلیهوه) اما بنا بر اظهارات بعدی کتاب مقدس یهودیان، نه تنها اینکه آقای ادونیا نتوانست آن دوست دختر پدرش را به آغوش خود بکشاند، بلکه سر خود را توسط برادرش سلیمان (ع) و رقیب سلطنت اش برباد داد. توجه نمائید. به اصل داستان.

(وقتی داوود وفات نمود و پسرش سلیمان به سلطنت رسید. ادونیا بار دیگر از بَنَشْبُع درخواست نمود تا به سلیمان بگوید که بوی اجازه دهد تا با ابیشک هم بستر شود. بَنَشْبُع آن درخواست ادونیا را به پسر بزرگ خود سلیمان بازگونمود و سلیمان بنام خدایش جناب یهوه، قسم خورد که همین امروز برادرش ادونیا باید کشته شود. پس همان بود که او یکی از جلّادان خود را بنام (بنا یا) دستور داد تا سر ادونیا را از تنش جدا کند، و بنایا نیز چنان کرد و سر ادونیا را در یک مهمانی مجلّی که خود سلیمان

برپا داشته بود از تنش جدا ساخت.) نقلاً از دوم پادشاهان کتاب مقدس.

درخواست سلیمان از خدا ی یهودی آتش در رابطه بدوستی او با فرعون مصر، داوری عادلانه سلیمان در رابطه با دوتن از زنان فاحشه، مقامات مجلل دربار سلیمان، حکمت و عظمت سلیمان در رابطه به جمع آوری باج و خراج از اقوام مختلف، و آمادگی او برای ساختن خانه خدا از آن باج و خراجی که با حکمت و مهارت شیطانی جمع آوری نموده بود... همه عناوین بعدی دوم پادشاهان بوده و همانگونه کارهای نیک و زشت دگران حکیم خدایپرست نیز اظهارات بعدی کتاب مقدس بوده که حتی خدایش او را موفق ساخت تا دختر فرعون مصر را که بحیث دشمن سرسخت دین یهود و اسلام شناخته شده به آغوش بکشد، و بلاخره آن پادشاه اسرائیل و پیا مبر اسلام به ملکه (سبا) آن زن آتش پرست دست یافت و در نتیجه، آن زنای آشکار آن حکیم بد عمل که بنا بر لطف خدایش جمعاً صاحب ۷۰۰ اصیل و ۳۰۰ زن کنیز شد و با همه همبستر گردید و بلاخره بنا بر همین کتاب مقدس، سبب دور شدن وی از خدایش شد که خود خدا از دست آن حکیم بد عمل فغان برداشت و او را با مرگ معصیت بارش نا بود ساخت. این اظهارات بی شرمانه نیز، زیر عنوان جدا گانه در همین کتاب نام نهاد مقدس باگردن بلند بازتاب یافته، ولی ما از یکطرف نسبت به نبود وقت کافی، و از جانبی نسبت به کراهیت و نفرت از بازگومودن آن مطالب صرف نظر کرده و از آن جمله تنها به یکی دو مطلب از آن عناوین خواهیم پرداخت تا مطمئنیم یهودی و مسلمان از سوابق ننگین آن پادشاه و پیامبرشان بطور مستند بدانند و شرم کنند و دیگر از حکمت و عظمت و حتی از اسلامیت و یهودیت آن مرد عیاش و فحاش حرف نه زنند. پس توجه نمائید به اولین مطلب در رابطه به دیدار سلیمان از ملکه سبا از دوم پادشاهان و متن اولی قرآن، در همان راستای قرآن و خرسواران، که در ادامه آن از قرآن نیز خواهیم خواند.

(دیدار سلیمان با ملکه سبا، عنوان باب دهم کتاب اول پادشاهان بوده و ما از آن در آن مورد بطور خلاصه چنین میخوانیم: وقتی ملکه سبا شنید که خداند. (خدای اسرائیل) ببیند خود سلیمان حکمت خاصی داده بود، ملکه تصمیم گرفت که به دیدار آن حکیم رفته و با وی در رابطه بطرح مسایل دشواری صحبت نماید. پس ملکه سبا با کاروان شتر همراه با سواران و یارهای مملو از طلا و جواهرات و عطریات به شهر اورشلیم آمد. سلیمان نیز به همه آن سوالات ملکه سبا که نهایت مشکل

هم بود جواب داد و ملکه سبا حکمت سلیمان را همراه با کاخ زیبای سلطنتی، خوراک شاهان، تشریفات درباریان، آعم از ساقیان، خادمان، فرّاشان و... را از نظرگذراند و مات و مبهوت ماند. پس ملکه سبا به سلیمان گفت: حال باورمیکم که هرچه را من در مملکت در مورد توشنیده بودم همه راست بود و خوشا بحال این قوم اسرائیل، خوشا بحال درباریان شما که سخنان تراسمی شنوند. پس من ملکه سبا نیز حاضرم تا خدای ترا ستایش کنم که او ترا به سلطنت اسرائیل رسانده است.) از باب دهم، اول پادشاهان.)

نویسنده حقایق تلخ در آن موارد و در همین مقطع، آن دروغ شاخدار کتاب مقدس را بکلی رد کرده و به وضاحت می نویسد که نشاید ملکه سبا آن همه شان و شوکت و عظمت خود که پیش از دوهزار سال از میلاد مسیح در تمدن های عربستان جنوبی، و تمدن های بین النهرین، مصر و صبا نیان سلطنت می کرد، و از آن جمله معروفترین آن پادشاهان گذشته (ساراگون دوم) بود پس از آن همین ملکه سبا بحیث یک پادشاه دلیر آن سرزمین ها شناخته شد. حاضر شده باشد که به خدای زنده این حکیم عیاش، بنام یهوه و یا غیب الله ایمان آورده باشد. اما متاسفانه نویسندگان کتاب مقدس با چنین دروغ آشکار مدعی آن شده اند. پس بنا بر آن با استفاده از اظهارات خود غیب الله سبحانه و تعالی که فرموده است: لعنتُ الله علی الکاذبین (چیز دیگری در آن موارد نخواهیم نوشت و برای ثبوت اینکه خلف آن خرسواران یهودی، و شترچرانان و شمشیرکشان اسلام نتوانند بر ما ایراد بگیرند. می پردازیم به شرم ساری بیشتر آن حکیم یهودی که چگونه از همان خدائی که گویا ملکه سبا بوی ایمان آورده بود، دور شد و از او روگشتاند و به زنان بت پرست بازگشت. این همه را که دیگر سران خدا پرست یهود شامل این افشاگری ما ست از همین کتاب مقدس بطور مستند، و زیر عنوان ذیل خواهیم دانست.

پادشاهان عیاش قوم یهود، اما پیامبران اسلام آینده از نظر قرآن.

مطالب این عنوان را در ابتدای بحیث از کتاب مقدس، و بعداً از قرآن رونوشت از آن خواهیم خواند که یکی پی دیگری با فاصله زمانی در کتب آسمانی با گردن بلند بازتاب یافته و اما داستان آن زناکاران ظاهراً خدا پرست، ولی در حقیقت از خدا برگشته گان را چون قرآن کتمان خواهیم کرد، و برخلاف آن همه را

از متن اولی آن زیر عنوان دورشدن سلیمان بطور مستند چنین افشا میداریم. (علت دورشدن سلیمان از خدا) عنوان باب اول پادشاهان است و ما در آن مورد از آن چنین میخوانیم: سلیمان پادشاه اسرائیل، به غیر از دختر فرعون، دل به زنان دگری نیز بست، او برخلاف دستور خدایش زنانی را از سرزمین قوم های بُت پرست، ما نند: سرزمین موآب، عمون و آدوم، صیدون، و قوم حیتی و دیگر اقوام بُت پرست به زنی گرفت. درحالی که خدای زنده اش او را از زنان و مردان بت پرست دور نگهداشته بود و به وی فرموده بود که با این قومهای بُت پرست هرگز وصلت نکنند. اما سلیمان اسرائیلی برخلاف امر خدا از آن اقوام ۷۰۰ زن اصل و ۳۰۰ کنیز را برای خود گرفت و آنها او را به تدریج از خدایش دور ساخت، طوری که او به سن پیری رسید و بجای آنکه از خدا (از خدای زنده اسرائیل) از دل و جان پیروی کند، برخلاف آن به پرستش بُتها روی آورد و از بُت‌های گوناگونی بناهای (عشاروت، الهه صید و نیها و عمو نیها) پرستش میکرد، و بدین ترتیب سلیمان بخدا گناه ورزید و از خدا دور شد. (نقلاً از کتاب اسرا ئیلها بنام کتاب مقدس. شورش بین قبایل شمالی اسرائیل علیه سلیمان، آنهم به تحریک پسرش بنام (رحبعام) و عکس العمل پسر دگرش بنام (یربعام) علیه برادرش رحبعام، که بگمان اغلب هر دوی آنها از نسل همان بتشعب بودند و مدعی سلطنت شدند، اظهارات بعدی کتاب مقدس است. پس بنا بر آن شورش بین طرفداران آنها که خاصه بنیان گذاران ادیان خونین توحیدی اند، در سراسر اسرائیل بود، آن شورش آغاز شد و ما با میانجی گری چند تن از سران مذهبی آن درگیری موقتاً توقف یافت و اما تا زمان مرگ داود و رسیدن سلیمان بر تخت پادشاهی در آن درگیری قدرت طلبانه هزاران تن از انسانهای بی گناه کشته و زخمی گردیدند که مسئولیت آن چون بدون اراده خدا هیچ برگی از درخت نمی افتد، بدوش خود خدا و آن شمشیر کشان دین خواهد بود، و ما بدان سبب از بازگومودن آن جریان خونین و ننگین صرف نظر نمیکنیم، زیرا نشاید که در امور داخلی خدا مداخله کرده و مرتکب گناه شویم. پس به جای آن به نکات مهم تروپرمعصیت تراز آن می پردازیم و آن این است که: وقتی بنا بر بیان اظهارات تورات و متن اولی قرآن، خدای زنده اسرائیل از آن جنایتکاران و زنا کاران یهودی بی زار آمد و از آنها روگشتاند، و ما آن قسمت را زیر عنوان فرار خدا و پسرش در چوبه دار افشا خواهیم نمود. طوری که متاسفانه خدای دگری بنام الله

سبحانه و تعالی در کلام عربی خود از آن برگشته گان خدای زنده اسرائیل به نیکی یاد فرموده و کاتبان آن در مورد همان داوود قاتل و زناکار را، همراه با پسرزنا کارتر بنام سلیمان، از جانب غیب الله (ج) تهمت نا روا بسته اند که گویا او همان پدر و فرزند یهودی وفا سد را در قالمب همین دین اسلام آینده بحیث پیامبران خود برگزیده و به اوشان گویا علم و حکمت و سلطنت بخشیده، آهن را چون موم در دست داوود نرم ساخته و به پسرش سلیمان زبان مُرغان و مُورچگان را آموخته، وزی د ن با د را بفرمان آن عیاش و از خدا برگشته قرارداد، و بلاخره ملکه سبا را به آغوش آن حکیم بدعمل خوابانده است و... پس سوال نقد کونه ما بطور احتراماً نه از خود غیب الله (ج) این است که چگونه به آن عربهای جاهل فرصت آن را داده تا او را چنان یک خدای بی اراده و بی ناموس به جهان اسلام وانمود ساخته اند، طوریکه اودر همان غیابت اش قاتلان و زناکاران را بحیث پیامبران خود گماشته؟ و این الله جا مع الکمالات نتوانست تا دست و قلم آن دزدان کلام خود را قطع نماید؟ طوریکه خود وی در کلام دوم عربی خود نسبت بدانگونه مجازات ا مرفرموده که دست دزدان با ید قطع گردد. همچنان این الله عادل و جا مع الکمالات عرب تباران اعمال زشت آن پدر و فرزند را در نظر نگرفته و برخلاف آن چنین یک گزینش نامیمونی را لازم دانسته است؟ پس ما نا گزیر هستیم تا به منظور ثبوت اینکه، و آن برای آنکه هرگز خلف آن کاتبان جاهل قرآن کدام تهمت ناروائی را علیه ما در مورد آن خود سری های الله وارد ساخته نتوانند. بنابراین از متن و ترجمه سوره (نمل) یعنی سوره مورچه در آن موارد افشاگری خواهیم نمود که حتی از گل روی آن حکیم عیاش، سوره را بدان نام در آن نام گذاری نموده که گویا سلیمان زبان مورچگان را میدانست و... پس این امتیازاتی اند که دزدان عرب در غیاب الله به آن حکیم از خدا برگشته قایل شده اند. پس شما خواننده عزیزان را بدان گزینش نامیمون از خود کلام الله مسلماً نا ن دعوت خواهیم نمود، و شما قضاوت خواهید کرد که گزینش آن پدر قاتل و زانی، و پسر عیاش او که حتی بدون جواز شرعی د خترفرعون را در آغوش خود خواباند و از هر دو خدای زنده و مرده دور شد، و اما بی شرمانه ترازان همین قرآن حامی زناکاران وفا سدان، برای آنها چنین حاتم بخشی نموده است؟ توجه نمائید؟ (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ لَاحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ

دا وودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَطَقَ الطَّيْرِ وَأَتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ
 لَفَضْلٌ لِمُبَيِّنٍ وَخَشِيرٍ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ... حَتَّى...
 راتا آیه ۴۴ سوره (مورچه) ادا مه دا ده وما ترجمه آن آیات را چون مورچه
 زیر نظر خواهیم داشت و آن را همانگونه ترجمه خواهیم نمود که ما به اندازه
 مورچه از آن چیزی کم و اضافه نکرده ایم. اما قضاوت را به شما خواننده گرامی
 خواهیم سپرده که آیا این اوصاف از نظر شریعت اسلام و یهود، شایسته چنان افراد
 مُفسد خواهد بود؟ و یا آنکه کاتبان قرآن با اینگونه اتهامات ناروای خویش الله (ج)
 را رسوای عالم ساخته اند؟ زیرا آن دزدان کلام الله در غیاب اوتعلی (ج) چنین
 اتهام ناروایی را وارد ساخته اند. توجه نماید. ترجمه: به تحقیق الله (ج) به دا
 وودو سلیمان علم منطق، سیاست، و سلطنت را عطا فرموده و آنها نیز در آن موارد
 از الله ما شکرگزاری نمودند. اما بسیاری از بندگان الله (ج) نمی دانند. (بجز از
 اعراب جاهل و عجم چشم بسته و بی خبر از این حقایق تلخ) پس الله سبحانه و تعالی
 سلیمان را با خاطر آگاهی بندگان خود، جا نشین پدرش داوود ساخت و حتی بوی زبان
 مرغان و مورچگان را آموخت و او با افتخار خود به قوم اسرائیل گفت: ای مردم
 اسرائیل! الله برایم زبان مرغان را آموخته و من به آن افتخار میکنم و این یک
 فضیلت آشکاری است که الله بمن داده است.) از ترجمه آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مورچه.
 بلی! طوریکه اشاره نمودیم قرآن مسلمانان این گونه یهود پرستی را ادامه داده
 مگر ما هنوز به آخرین آیه آن در آن راستا نرسیدیم، ولی متأسفانه شمشیرکشان
 اسلام، بنا بر اظهارات بی بنیاد خویش علیه ما خالق پرستان افشاگر، در بسیاری
 از چنین موارد تهمت ناروا بسته اند که گویا ما از آن معجزات آن حکیم بی عمل
 نمیدانیم و یا کتمان نموده ایم. در حالی که ما اصلاً از بازگوش نمودن چنین داستان
 آن جنایتکاران شرم داریم. زیرا اکثر این آیات را در آن راستا عرب های جاهل
 و سوسمار خوار از باب دهم اول پادشاهان همان یهود یان بنی اسرائیل به سرقت
 برده اند، و حتی همانگونه از حضور پرنده گان نزد سلیمان و غیابت جناب (هُدُودُ)
 که در بین آنها حضور نداشت در آیات بعدی این تازی نام محمد پس از صدها سال
 بازتاب یافته، و کاتبان قرآن رونوشت از آنها دلیل غیبت آن را به سلیمان طوری
 ارایه داشته اند که گویا آقای هُودُودُ به حیث یک پرنده به مملکتی پرواز کرده که حتی
 خود سلیمان بدانجا با همان تخت آسمانی خود سفر نکرده و ندیده، و تنها هُودُودُ بوده

که پیا می از ملکه سبا بوی آورده وهم چنان از فرمان برداری جن وانس از آن حکیم عیاش وبد عمل، و از حضور زود هنگام ملکه (سبا) نزد این مرد عیاش، و از زندگی مجلل و حکمت او حکایت کرده، که ما آن همه سرقت های آشکار آن رهزان عرب را در آن موارد اندکی پیش از کتاب یهود بیان افشا نمودیم، و در آینده نیز افشا خواهیم نمود، که چگونه آن همه به زبان عربی وارد قرآن شده، و بطور بیشرمانه بحیث وحی الله نامرئی به محمد عرب عرضه شده. انهم به منظور اینکه بنیان گزار اسلام بتوانند توسط آن ماست مالی هایش یهودیان را بدین نوین یاد اسلام جلب نماید. پس کاتبان قرآن با استفاده آشکار از کتاب یهودیان آن داستان هُدهد را چنین ادامه داده اند: وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنْ آلْحَيِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا تَوَعَّىٰ وَاذِ الْأَنْمِلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا الْأَنْمِلُ آدْ خَوْلَا أَلْبَيْتِ... ترجمه: روزی سلیمان لشکریان جن و انس را دسته، دسته جمع نمود و پس از آن آنها را چون یک سپاه نظامی منظم ساخت تا سفر خویش را زیر فرمان سلیمان (ع) آغاز نمایند و بلاخره بجای رسیدند که مورچهگان از منازل خویش بروی زمین برآمدند و به استقبال سلیمان (ع) استادند، و او به مورچهگان امر نمود که: درائید به منازلتان که چون لشکر ما شعور ندارند و شما را زیر پا نکنند! اما اگر این لشکریان بی شعور چنان کنند من آنها را عذاب سخت خواهم نمود. پس مورچهگان آن توصیه حکیمانه سلیمان (ع) را پذیرفتند و به دگران نیز توصیه نمودند که از منازلشان برون نیایند. سلیمان (ع) نیز از آن درک مورچهگان تعجب کرد و تبسم نمود و بحیرت افتاد و بزبان نا شناخته عربی در آن زمان گفت: وَقَالَ رَبِّ اوزعنی آن آشکر نعمتک آلتی... و ترجمه آن چنین است: ای بمان (نه الله من) زیرا کاتبان جاهل قرآن با همان جهالتشان میدانستند که خدای بنام الله در آن زمان شناخته نشده بود، و اما متباقی داستان را از آدرس غیب الله خویش چنین ادامه دادند. توجه نمائید: سلیمان (ع) از الله (ج) سپاسگزاری نمود که چنین نعمتی را به من و پدر و مادرم (داوود زنا کار و همان خاتم نبی) پس روز دگر سلیمان پرنده گان و جنیان را جمع کرد، و اما دید که در جمع آنها هُدهد حضور ندارد. پس سلیمان (ع) از غیابت او خشمگین شد و گفت: هر آینه عذاب خواهم کرد او را! اما اندکی بعد، هدهد حضور یافت و آن پرنده خطاب به سلیمان گفت: من در طی این غیابتم سراسر دنیا را سفر کردم که آن را توتا کنون توانستی انجام دهی و من از یک زن زیبا برای اطلاع آورده ام

که در زیبایی هم تا ندارد، او یک پادشاه نام داری است و تخت سلطنتی او چنان زیبا است که تونظیر آن را تا کنون ندیده ای، اما متأسفانه رعیت او به آفتاب سجده می کنند و شاید آن را شیطان برای شان آراسته ساخته باشد و الله (ج) را که شما سلیمان (گویا) به او ایمان دارید نمی پرستند. هُدهُد از اینگونه اوصاف زیبا دی را از آن زن زیبا به سلیمان بیان داشت، طوری که سلیمان علیه السلام به آن زن زیبا علاقه مند شد و... پس الله (ج) در آیه ۲۹ از زبان سلیمان (ع) به هُدهُد اخطارگونه گفت: پس من تو را امتحان می کنم که آیا در مورد آن زن زیبا راست می گویی؟ و بدان منظورنا مه را بنام الله بزبان عربی (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) به ملکه سبا نوشت و در آن نامه از او خواست که نزد وی به اورشلیم بیا ید. از قرآن مترجمین و مُفسرین قرآن به حیثِ گویا شاهدان عینی، در غیاب آقای هُدهُد، حتی غیاب الله آن داستان را به منظور آنکه قدرت غیب الله را در تبنای شیطان که زیر فرمان سلیمان بوده به نمایش گذاشته باشند بنا بر آن آن رهزنان عرب جا هل، در آیات بعدی همین سوره مورچه نوشته اند که: تخت سلطنتی ملکه را قبل از رسیدن او به اورشلیم، از مملکت سبا توسط جن هائی که زیر فرمان او بودند، و از علم اذلی الله نیز برخوردار بوده اند، طوری آن را از راه آسمان آوردند که ساختمان آن تخت را سلیمان (ع) چون یک نجار کارآموده تغییر داد که حتی خود ملکه سبا از آن تغییرات نمی دانست و پس از آن سلیمان (ع) گویا جرأت نمود و بوی گفت: چگونه است که تو ملکه خود را یک زن هوشیار میدانی اما از تغییرات تخت خود نمی دانی؟.. نقلاً. قرآن اساطیر اولین در رابطه به تحایفی که ملکه سبا با خود آورده بود نیز بی تفاوت نمانده، و در آیات بعدی آمده که: سلیمان (ع) آن تحایف او را چندان پسند نکرد و برایش گفت که نیازی به آن ندارم و الله من بهتر از اینها برایم عطا فرموده، و برخلاف آن برای ملکه سبا چندین برابر تحایف قیمت بها را بخشید و... پس از آن ملکه سبا را برای قدرت نمائی خود به قصر خود دعوت نمود، اما او با همان دانش خود فرق صَحْنِ بلورین قصر سلیمان را با آب نیله گون آن کرده نتوانست و پا چه های تُنْبَانِ خود را بالا زد تا گویا از آن دریای نیله گون گذر کند، سلیمان باردیگر از نادانی ملکه نسبت بخود، اظهار داشت و گفت: چگونه است علم الله من که بمن ارزانی فرموده است و... (بلاخره کاتبان عرب تبار قرآن از زبان همان ملکه دلیرمجوی آتش پرست، در آخرین آیه مبالغه

آمیزوجانب دارانه خویش با جملات نا شناخته عربی اتهام ناروای دیگری وارد ساخته که گویا آن زن آفتاب پرست چنین گفته است: *قالت رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* (از متن و ترجمه آیات فوق قرآن کاپی و مبالغه آمیز نسبت به متن اولی آن در آیات خود ساخته ۱۷ تا ۴۴ سوره نمل. نویسنده این قرآن روی زمین باردگروبا حفظ احترامی که به انسان مسلمان و غیر مسلمان دارد، اضافه میدارم که نشاید، چنین وقایعی در تاریخ اسلام و یهود به وقوع پیوسته باشد که مورچه گان زبان آن مرد عیاش و از خدا برگشته را که، بدان ننگ و شرم سلیمان خود تورات ناشی از وحی الله سبحانه و تعالی بدان اعتراف کرده و یا این قرآن عربی آن را تا نید فرموده باشد. همچنان نشاید که آن ملکه سبا آن جملات ناشناخته عربی را به زبان آورده باشد... پس این همه اظهارات نویسنده قرآن شناس است که بحیث یک واقعیت علمی و تاریخی آن را برملا ساخته و در طول هزار و چهارصد سال بدین طرف با اینگونه استناد افشا نگر دیده و بلاخره این حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین وی است که آن واقعیتها را به رخ جهانیان میرساند و مدعیان دروغین اصالت آسمانی تورات و قرآن مبارک می توانند به متون اصلی کتب خود ساخته شان در مقایسه با یکدیگر مراجعه نموده و شرم کنند کلام گویا غیب الله شان را با چنین افتضاح شان به نمایش نگذارند. یا دهانی نویسنده حقایق تلخ، در رابطه به اینکه اینگونه افشاگری های خود را که از لابلای خود کتب نام نهاد توحیدی روی دست گرفته و می خواهد با در نظر داشت سلسله مراتب در عهد عتیق و یا با بیل یهود آن این بررسی های روشنگرانه خود را به جهان یهود و اسلام و مسیحی ارایه بدارد. پس بنا بر آن کتب بعدی در عهد عتیق بنا م های (اولو دو م پادشاهان، اول تواریخ، و دو م تواریخ) اند که عموماً تاریخ خونین اسرائیلیهای اشغالگر را با ساکنین یهودا، سوریه و فلسطین و دیگر مناطق فلک زده بیان میدارد که اغلباً توسط همین سلیمان عاشق پیشه اسرائیلی آن جنگهای خا نمان سوز صورت گرفته اند، و ما طبق عنوان بالا در افشای آن اعمال ننگین پادشاهان اسرائیل و پیا مبران اسلام آینده کمر بسته ایم. طوریکه بلاخره در آخرین قسمت از باب ۳۶ کتاب از دوم تواریخ، و از آخرین پادشاه فراری اسرائیلی بنام (صدقی) نام برده شده که نه تنها به شکست آن اشغالگران می انجا مد بلکه به ویرانی خانه خود خدای ویرانگر در اورشلیم می انجا مد و حتی از فرار خود خدای

زنده در کتاب اشعیا و ظهور گویا پسرش بنام مسیح در آن خدا گردشی کا ندید داده شده. اما آقای اشعیا با در نظر داشت حکم زمان اورا (عما نویل) نام کرده وما آن همه پلا نهایی قبلاً عیار شده بین خدا و اشعیای یهودی را درمقا یسه با قرآن محمد، یکی پی دگری افشا خواهیم نمود. اما قبل از آن با انکه بدان داستانهایی آن خداگردی بپردازیم، توجه شما خواننده عزیز را به اظهارات این از خدا برگشته آقای سلیمان از کتب امثال سلیمان، جامعه، و عزل های همین پادشاه حکیم و از خدا برگشته طبق نوبت در پیش داریم. پس اجازه دهید تا از الفاظ زشت این حکیم بدعمل نسبت به خدای اسرائیل، در مورد (اورشلیم) که در کتاب مقدس بنام شهر خدا یاد شده افشاگری نمائیم و نسبت به آن کفرگویی سلیمان (ع) اورا به خاک بسپاریم و به داستهائی بعدی آن گنجینه اساطیری پرداخته و بالاخره از فرار خدای در حال فرار از دست بندگان بنی اسرائیل، زیر عنوان مشخص و مربوط بدان فرار پرده خواهیم برداشت. تا حرفی از کتاب مقدس یهودیان ناگفته نمانده باشد. (امثال سلیمان، جامعه، و غزلهای سلیمان، سه کتب پی هم اندر عهد عتیق، و نویسنده آنها همین سلیمان بد زبان و بدعمل و انمود شده و از نصایح پدرش داوود قاتل و زنا کار بوی در آن حکایت شده، و اما متاسفانه از بی اطاعتی آن مرد عیاش از آن نصایح یادآوری شده و آن نصایح پدرش، با همان بد زبان او در اشعار مُقتضح وی خلاصه افشا می‌داریم، ولی ما نسبت به کراهیت از آن الفاظ و عمل آن مرد عیاش، تنها به چند مثال از آنها پرداخته و طوری که اشاره نمودیم اورا نسبت بدان اعمالش طبق فرمان خدایش به خاک خواهیم سپرد. اما علاقه مندان میتوانند در آن راستا می توانند به کتب فوق او مراجعه فرمایند. اولین بیان باب اول کتاب امثال سلیمان، زیر عنوان (ارزش مثلها) بازتاب یافته و خود سلیمان در آن نوشته که: نخستین قدم برای کسب دانش، خداترسی است، کسی که حکمت و ادب را خوار می‌شمارد احمق است، و در ادامه آن خطاب به جوانان نوشته که: ای جوان! نصیحت پدرت را بشنو! و از تعلیم مادرت روگردان مباش! زیر سخنان ایشان سیرت ترا مانند جواهر زیبا خواهد ساخت. پادشاه حکمت، عنوان باب ۲ آن کتاب است و در آن خطاب به جوانان نوشته که شاید منظورش پسر خود وی بوده باشد و آن نصایح چنین اند: ای جوان! اگر به سخنانم گوش بدهی و از من اطاعت کنی! آنگاه خداوند را خواهی شناخت و اهمیت

خدا ترسی را خواهی آموخت و... پس از این قبیل نصایح حکیمان در آن کتاب به طور فراوان به نظر میرسد، و حتی در نصایح بعدی خود خطاب به پسر خود نوشته که: ای پسر من! به سخنان حکیمانه من گوش کن و به بصیرت من توجه نما! آنگاه خواهی دانست که چگونه رفتار و کردار درست داشته باشی!.... زن بدکاره چرب زبان است و سخنان او مانند عسل شیرین می باشد، ولی عاقبت، جز تلخی و درد چیزی برای تو نخواهد آورد. زیرا چنان زنان بد کاره ترابسوی مرگ و جهنم می کشاند. زیرا آنها از راه راست خدا منحرف شده و نمی دانند به کجا میروند. (همان زنانی که خود او را از خدایش دور ساخت. اما این حکیم بدگران پند میدهد و خود ش.... هم چنان آن حکیم بد کردار، در باب ۱۰ کتاب خود خطاب به پسرش نوشته که: پسر عاقل پدرش را شاد می سازد. اما پسر نادان باعث غم مادرش میگردد، و.... او چنین نصایح حکیمان را تا ختم کتاب امثالش ادامه داده، و همانگونه آن حکیم بد عمل و بد زبان در کتاب بعدی خود بنام (جامعه) نیز چنان نصایح حکیمانه نموده و حتی در آن زندگی را بی هوده دانسته و عیش و عشرت را حماقت. اما جالب این است که همین کتابی که حاصل نوشته خود او بشمار رفته با نهایت سرافکندگی زیر عنوان (دور شدن سلیمان از خدا) با گردن بلند چنین بیان داشته است. (سلیمان پادشاه به غیر از دختر فرعون، دل به زنانی دیگری نیز بست، و برخلاف دستور خداوند، زنانی را از سرزمین های بت پرست، مانند سرزمین موآب، ادوم، صیدون و حیثی ها به همسری گرفت. در حالیکه خداوند او را از آن عمل و آن گونه زنان دور داشته بود تا با آن اقوام وصلت نکند. اما او برخلاف امر خدا با آن زنانی که تعدادشان به ۷۰۰ زن کنیز و ۳۰۰ زن اصیل می رسید و جمعاً بالغ به هزار زن بودند، وصلت نمود تا بلاخره آنها او را از خداوند دور ساخت، طوری که او به پیروی رسید و بجای آنکه از خدا پرستش نماید، به بت های بنا مهای (عشاروت، الهه صیدون، و ملکوم، و بت نفرت انگیز عمونیهها روبرو از آنها پرستش نمود و آنها چون خدایش ستایش کرد... (هله لوثیا، والله اکبر) متن اصلی در کتب فوق نام نهاد مقدس. آخرین افشاگری های ما در مورد بد زبانی آن حکیم بد عمل، از کتاب غزل های آن مرد از خدا برگشته بوده آنکه نویسنده این حقایق تلخ از بازگونموندن آن آلفاظ ننگین آن حکیم بد زبان دوری گزیده ولی به منظور آگاهی پیروان او، مشتم نمونه خروار از یکی دوسروده شرم آور سلیمان (ع) نقل میدارم

تا اینها شرم کنند و دنبال چنین یک انسان بد زبان اقتدا نکنند، و نمازهای گذشته خویش را با زگردا نند، و لولقب علیه السلا را نیزدا شته با شد. (سلیمان دروصف شهراورشلیم ویا شهرخدا، خطاب بدان شهرچنین غزلِ مُبتذ ل وعا شقا نه نوشته است. توجه نما ئید: ای د ختراورشلیم! من سیاه ام اما زیبا هستم زیرا مرا آفتاب سوزانده و سیاه ساخته است. پس ای محبوبه من! بگوکه امروزگله آت را کجا می چرانی! درهنگام ظُهرگوسفندان را کجا می خوابانی! زیرا من نباید برای یا فتن ات سرگردان شوم. (آ درس، نمره تلفون!) ای محبوبه من! توهمچون ما د یان های عرابه های فرعون، زیبا هستی! (د خترش نیززیبا بود که ترا کره الاغ خود ساخت) پس من سلیمان نیزگیسوان با فته ورخسارترازی نت می بخشم، وهمچون جواهر، گردن ترامی آرایم! پس من برایت گو شواره های طلا با آویزه های نقره خواهم ساخت.) متن اصلی درکتاب مقدس. سلیمان (ع) درباره دخترآن شهرخدا نیزدرکتاب مقدس چنین سروده است: خواهرکوچکی دارم که سینه ها یش هنوزبزرگ نشده اند. اگرکسی به خواستگاری اوبیاید من چه خواهم کرد؟ اگر او یواری بود برای او بُرجهای نقره می ساختم و اگردرمی بود باروکشی ازچوب سرواورا می پوشاندم.) نقلاً ازسروده های عا شقا نه ومفتضح سلیمان علیه السلام درکتاب مقدس. خواننده گرا می! اگرما ازمطالب مُزخرفِ د یگری ازاین متن اولی قرآن بگذریم وبه خود قرآن کا پی ازآن مُزخرفات مراجعه نما ئیم، درآ یات ۳۰ تا ۳۳ سوره ص آن تا زینا مه مطلب مُضحک تراز همه افتضاحات درمورد همین سلیمان یهودی، دررابطه به اسپ های مجاهد اسلام آینده افشا شده که چگونه آن مبارک درتربیت آن اسپ های مجاهد خودچنان مصروف میشود که نمازفرض الله (ج) رافراموش می کند وازوی قضا می گردد. همچنان مطلب بعدی درآن راستا ازآیه بعدی ۳۴ دررابطه به هم بسترتشدن آن مردعیاش وفحاش، با همان زنان بُت پرستی که بلا خره اورا ازخدایش دورساخت، و... و... این همه مطالب مُضحک درآ یات فوق سوره ص قرآن وبه خصوص ازهمبسترتشدن سلیمان (ع) با ۷۰۰ زنان اصیل و ۳۰۰ زنان کنیز، آنهم به منظور تولد فرزندان مجاهد اسلام آینده ازآن زنان بت پرست، به محمد عرب وحی شده، و مُسلمان چشم بسته آن را با گردن بلند، از آدرس الله می خوانند و بدان واسطه خودرا نیزبه

زنان انارپستان بهشت می رسا نند، واما آنکه آیا از روی کدام د لیل از آن زنا آشکار سلیمان(ع) مجا هدین اسلام آینده از آن زنان بت پرست بد نیا نیا مد ند، ویا سلیمان چگونه نماز عصر خود را در تربیت آن اسپهای مُجاهد از دست داد و هیچ خیالی نیلورد. آن همه را یکی پی دگری از خود قران مجاهد پرور خواهیم دانست، که در حقیقت، امر قرآن آ شرار پروردان زنا و گناه بوده وهست. توجه نما نید. (وَوَهَبْنَا لِدَا وُودٍ، سَلِيمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ، إِذْ دَعُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّغِينُ الْجِيَادُ، فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ) دا این قرآن تا ایه ۳۳ ادامه یافته وترجمه آن چنین است: الله ما سلیمان را به دا وود (ع) بخشید، و او یک بنده نیکوکار ما بود. (کدام نیکوکاری؟ جواب این سوال ما را ترجمه آیات فوق خود قرآن داده که بجز شرم و ننگ چیز دیگری بوی ارمغان نداشته، و ما آن را برای آرامش خا طر مُئمنین یهودی و مسلمان از زبان خود الله چنین افشا میداریم. ترجمه: سلیمان به من الله توجه خا صی داشت. اما به جای من الله به اسپهای خود توجه زیاد داشت وقتی اودرحین ادای نماز عصر به تربیت اسپ های مجاهد خود پرداخت و در محبت آنها چنان فرورفت و مصرف ما لید پُشت و گردن آنها شد که حتی نماز خود را فراموش کرد. (الله اکبر) زیرا سلیمان بنا بر امر شما الله گفته بود که من محبت اسپ ها را نسبت به نماز مقدم دا نسته ام (فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبُ الْخَيْرَ عَنْ ذِكْرِي) پس وقتی سلیمان از خدمت آن اسپ های جهادی خود که یال و دم آنها را شانه میزد فارغ گردید، دید که نماز عصر او قضا شده است. گرچه نماز پیا میرا سلام نیز در جنگ خند ق چندین مرتبه قضا شده بوده، زیرا اونیز چون اسپ های سلیمان، مُجاهد راه اسلام بود. پس بنا بر آن سلیمان (ع) در آن لحظه به ارا کین خود گفت: پس حال که نما ز فرض من قضا شده و کار از کار گذشته است، پس باردگران آسپهای جها دی را بیا ورید تا این بار سر و گردن و ساقهای آنها را پاک کنم. (بلی نسبت به ادای نماز فرض الله، ما لیدن اسپ های مجاهد، به مراتب فضیلت دارد.) متن اصلی این اظهارات الله، در آیه ۲۴ سوره ص قرآن محمد. اما توجه نما نید به اظهارات بی شرماه آیه بعدی همین قرآن در رابط به همان زنای آن علیه اسلام و نتیجه منفی از آن به حُکم خدای حقیقی ما شما(آفریننده و گرداننده جهان.(خالق لا یزال ما که الله نا مرئی محمد به نتیجه آن زنای اشکار سلیمان اعتراف بی شرمانه نموده است.) (وَلَقَدْ فَنَّا لِسُلَيْمَانَ وَأَقْبَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّ جَسَدًا، ثُمَّ أَنَا بَ قَالَ رَبِّ آغْرِ لِي وَهَبْ لِي

مُلْكَاً لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي أَنْتَ الْوَهَّابُ. آیه ۳۴ سوره ص. ترجمه: منِ الله بارد گرسلیمان را آ زمودم، واین بار جسد مُرده یک طفل نوزاد را در بسترش انداختم. (آقرین الله خان! اما از جزئیات آن آزمایش معلومات لازم ارایه فرموده و مُترم قرآن آن را چنین افشا نموده است: سلیمان (ع) تصمیم گرفت وحتی بنام الله (ج) قسم یاد نمود که با یکصد زن خود همبستری شوم تا از هر کدام از آنها جمعاً یکصد مجاهد راه اسلام تولد یا بند. اما در نتیجه آن هم بستر شدن بی بسم الله، از آن صد زن تنها یکی از آنها حامله شد و الله (ج) یک جسد مرده را چون گوشت گنده در بسترش انداخت. (لاحول الشیطان!) زیرا در حدیث شریف آمده که سلیمان (ع) در آن همبستر شدن خود بسم الله نگفته بود. گرچه اکثر مُفسرین در آن رابطه چندین روایت دارند. اما روایت اصلی این است که سلیمان (ع) از آن ترک بسم الله ناراحت شد، و از الله پوزش خواست و الله نیز با آنکه سلیمان (ع) الله (ج) را توسط خدمت از اسپهای خود فراموش کرد. اما با آنهم بوی پادشاهی مملو از علم و حکمت بخشید، و او را از فرزندان مجاهد اسلام، محروم ساخت. زیرا در حین آن جماع با آنها بسم الله نگفته بود.) نقلاً از متن و ترجمه آیه فوق قرآن مجاهد پرورتوجه نمائید: گرچه نویسنده حقایق تلخ، در رابطه این اظهارات بی شرمانه قرآن، از چنین اعمال معصیت بار سلیمان یک کلمه اضافه میدارد و آن خالی از اجر این جهانی بما نخواهد بود، و آن جمله این است که نویسنده اشرار شناس، از خالق توانای خود اظهار سپاس می کند که بسم الله را در آن زنا ی آشکار به فراموشی سلیمان علیه السلام سپرد. در غیر آن اگر آن پیا مبر اسلام در آن زنا بسم الله می گفت، صدها هزار اشراری دین و با بسم الله از آن زنان بد نیا می آمد و جهان را بخاک و خون می کشاند. پس کار خوب در آن زنا ی بی بسم این بوده، که خوشبختانه بسم الله نگفته بود.) (از نویسنده.) نویسنده اشرار شکن و قرآن شکن در ادامه این مطلب زنده و اشرار شکن خود، با مرگ مصیبت با رآن مرد عیاش و بی بسم الله پرداخت تا روی اهداف مقدس خود، نه تنها گلیم غم این مرد زنا کار جمع گردد. بلکه جهان از سوا بق ننگین این اشراری بی بسم الله، از خود قرآن بداند، طوریکه ما دانستیم. توجه نمائید: سلیمان به مدت چهل سال بر تمام قلمرو اورشلیم و اسرائیل سلطنت نمود و بلاخره مُرد، و او را در شهر اورشلیم که بنام شهر پدرش داوود یاد شده دفن کردند و پسرش رحبعام به جای او پادشاه شد و پس از مرگ او نیز جنگ و خون ریزی قدرت

طلبانه، اما زیر عنوان خدا پرستی بین بند گان خدای اسرائیل آغاز شد که متا سفانه تا امروز بین بند گان گویا کا فرومسلما از نظر خدا یان استفاده جونیزادا مه دارد.) خواننده گرامی! قرآن از این گونه جزئیات مرگ پیا مبرگویا الله چندان اطلاعی ندا شته تا مآن را درمقا یسه بدان چون دگرآیات کاپی از کتب یهود ونصارا ندافی نمائیم، پس باید کتاب اول پاد شاهان اسرائیل را با همین مرگ معصیت بارسلیمان پسر داوود، خا تمه داده ومتباقی مطا لب خونین را که در دوم پاد شاهان واز اول تواریخ در رابطه به جنگ های ذات البینی قوم اسرائیل، با آنکه کدام علا قه بر آن مطالب خونین نداریم، اما از ناگزیری خویش مروری بر آنها خواهیم نمود. تا ثبوتی باشد از جنگ وکشتاری رحما نه آن بند گان تشنه به قدرت وسلطنت ، وپس از آن آ زفرامین مرگبار خدای در حال فرار و ظهور یک مرد کا ملاً جدا از آن قماش یهود یان را بنام کورش فارسی، از قماش فارسیان کارآموده از همین کتاب مقدس نقل خواهیم نمود تا بطور مستند بدانیم که چگونه بنا بر همان حکم زمان وجبر تاریخ، یک تحول بنیادی در تاریخ یهودیان روی کار می آید و مسیر خود را موقتاً از یهودیت تغیر داده واین باریک نماینده خدا از قماش فارسیان بحیث نماینده خدا روی کار می آید. اما مطالبی که در رابطه به ظهور پسر خدای یهودی الاصل، بنام مسیح، وتوام با بازگشت اسرائیلیهای فراری از بابل وهم چنان داستان (عُزرا) را که اندکی بعد خواهیم خواند، که قرآن اورا اشتبهاً (عُزیر) نام کرده وپسوند علیه السلام را به اوداده به جای خودبا قیست، وآن همه را از متون ضد ونقیض هر دو کتب گویا ناشی از وحی الله واحد خواهیم دانست که چگونه آن مرد یهودی را الله همه کاره در کلام عربی، همراه با الاغش توسط الله نامرئی و خود مُرده مسلمانان کُشته، وپس از صد سال هردورا زنده ساخته تا قدرت همان غیب الله (ج) رابه نمایش گذاشته باشند. پس آن همه راشما خواننده گرامی در نظر داشته با شد که از نظر نویسنده حقایق تلخ، روی آن مطالب مهم دقت فرموده، واز آن جمله ویرا نی خانه خدای یهودی در اورشلیم (بیت المقدس) که توسط با بلیان ویران گردید، وقرآن مسلمانان آن را ملکیت مسلمانان تازه به اسلام رسیده دانسته، وآن را همراه با شهر اورشلیم ویا شهر خدای یهودیان نیز، چون مُرده ها تشبیه نموده که گویا عُزرا آن شهر مُرده را که چون مرد گان افتاده بود، دوباره زنده فکر نمی کرد که اعمار گردد. پس همین الله نامرئی اورا همراه الاغش نیز کُشت وپس

از صد سال دوباره توسط همان غیب الله (ج) که اونیزمرده است آن شهرمرده را گویا زنده ساخت... این همه اظارات بی بنیاد قرآن اند، که در متن اولی قرآن، کتاب خود عزرا، نوشته شده، درحالی که اصلاً موضوع مردن وزنده شدن آن شهر مطرح نبوده، و عزرای یهودی الاغی هم ندا شت تا آن را الله همرا با صاحب اش کشته باشد، و پس از صد سال زنده ساخته باشد. بلکه عزرای یهودی در مورد اعمار دوباره آن شهرویرانه فکرمی کرد. پس شما خواننده گرامی منتظر آن گویا مرگ وزندگی عزرا با الاغش در طی بررسی ما ازهر دو کتب آفسا نوی و بی بنیاد تورات و قرآن بوده باشید. اما اکنون توجه نمائید به داستان ویرانی، یا گویا مردن آن خانه و آن شهر خدا بنام اورشلیم، و پس از آن توجه نمائید، به ظهور مرد دگری بنام کورش فارسیان از قماش فارسین آتش پرست، که چگونه همان بیت المقدس را اودوباره اعمار وزنده می سازد که مسلمانان د پروز و امروز در آن هیچ سهمی ندا شته اند. طوری که مدعی ملکیت آن خانه خدای اسرائیل شده اند. (سقوط اورشلیم) عنوان باب ۳۶ دوم تواریخ است، و ما از آن در آن مورد بطور خلاصه چنین می خوانیم. توجه نمائید: (وقتی تمام رهبران، کاهنان و مردم یهودا نسبت به اعمال قبیح شان که بُتها را پرستش میکردند و خانه خدا را در اورشلیم نجس ساختند و به انبیای خدای شان اعتنا نمی کردند و حتی آنها را مسخره میکردند و به پیام انبیای خدا گوش نمی دادند، خداوند (یهوه) نیز بر آنها برآشفته شد و پادشاه بابل را بنام (نبوکد نصر) به ضد آنها برانگیخت و او تمام مردم یهودا را به شمول پادشاه آنها بنام (صدقیا) تسلیم با بلیها نمود و آنها وارد خانه خدا شدند و به کشتار پسران و دختران یهودیان پرداختند و پس از آن پادشاه بابل را با تمام اشیای قیمتی خانه خدا به بابل بُرد و شهر اورشلیم را همراه با قصرهای آن به آتش کشیدند و نابود کردند. افرادی را که بابلی ها زنده بدست آورده بودند به حیث اسیران با خود بردند و زنده نگهداشتند. اما خود پادشاه بابل را در آنجا به طوری رحمانه کشتند.) از دوم تواریخ. با در نظر داشت شت از این داستان تاریخی یهودیان، متأسفانه مسلمانان قرآنی، با اینکه برای بدست آوردن همان اورشلیم، بنام بیت المقدس سرهای خود را می کفانند و اسرائیلیها را همین امروز برای بدست آوردن آن خانه خدای یهود سنگ باران می کنند، و اما طوری که اشاره نمودیم، این مسلمانان سرکفان در اعمار دوباره و یا تهداب گذاری آن خانه خدای گویا مسلمانان هیچ سهمی نگرفته اند. اما برخلاف

آن بی وفا و بی خود، و الله تازه به اسلام رسیده عرب در آن راستا، خدای در حال فراریهودی و بی خا نمان برای اعمار و با زسازی آن خانه ویرانه که خود خدا او را ویران ساخته بود. اما طوری که اشاره نمودیم، یک مرد دلیری از قبا فارسان دست و آستین برزد و آن شهر و خانه ویرانه خدای یهود را دوباره اعمار نمود، و پس از آن، آن قوم آواره بدا نجا برگردند و دین یهود را دوباره احیا نمایند و یقیناً که ا فختار آن به فارسین دلیر برگشت. پس ما در آن مورد که چگونه بنا به فرمان آزادی بخش همان مرد دلیر از قماش فارسین بنام کورش بزرگ آن قوم بی وطن خدا از با بل برمی گردند، قراردادیم و همین اکنون آن همه را از کتاب عزرای یهودی و حافظ تورات موسی خواهیم دانست، و در ادامه آن به بررسی های افشا گرانه بعدی خود از همین گویا کتاب مقدس یهودیان خواهیم پرداخت.

قسمت ششم:

ازکوروشِ فارسی، تا عیسی مسیح

کوروشِ فارسی کی بود؟

بلی! این مرد فارسی زبان، همان کوروش بزرگ است که در تاریخ ادیان توحیدی، بحیث نجات دهنده قوم یهود، به فرمان نجات بخش همان کوروش فارسی، درکتا ب عزرای یهودی و حافظ تورات در عهد عتیق با زتاب یافته، و ما به نقل مُکمل آن اندکی بعد خواهیم پرداخت. اما اجازه دهید تا قبل از آن از زندگی و کارنا مه های این مرد یهودی (عزرا) در راستای احیای دین یهود، و اعمار دوباره خانه خدای یهودی، اما در تبنانی کورش بزرگ بدانیم. تاپس از آن از برداشت های کاتبان قرآن از این داستان فارسیان و یهود یان نیز با ید دانست، که حتی به حریم این مرد گویا غیر مسلمان تجاوز کرده و او را یک مسلمان پروپا قرص وانمود ساخته، و علاوه بر آن او را طوریکه عنوان نمودیم، با پسوند علیه السلام یاد نموده، و اما او را نسبت بگویا بی اعتقادی اش در مورد زنده شدن پس از مرگ، آنهم توسط الله نامریی با الاغش توسط الله محمد کشته و پس از صد سال، او را بالاغ اش گویا دوباره زنده گردانیده اند. تا گویا قدرت غیب الله راد رابطه به زنده ساختن مُره ها به نمایش بگذارند. پس در قدم اول توجه نمائید به اظهارات یهودیان از مقدمه کتاب عزرا.

(عزرا هم کاهن بود و هم کاتب تورات، و هم پژوهشگر. او مردم را به بازگشت به خدای یهودیان دعوت می نمود، آنها در طی سفر چهل ساله از مصر بسوی کنعان از وی روگشته اند بودند. (سفریکه حقایق تلخ آن جریان را تا جای باز کرده است.) عزرا همراه با بسیاری از یهودیانی که پس از سقوط اورشلیم، در سال ۵۳۶ پیش از میلاد به بابل برده شده بودند، و یکی از آنها همین عزرا بود که بلاخره بنا بر فرمان سال ۵۸۶ کورش کبیر به سرزمین خویش بازگشتند، و نخستین گروه از آنها که تعداد شان به ۵۰ هزار تن میرسید، به رهبری زروبا بل وارد اورشلیم شدند، و به بازسازی خانه ویرانه خدا و شهرویرانه اورشلیم پرداختند.) نقلاً از مقدمه کتاب عزرا.

پس از کوروش، مرد دیگری بنام داریوش بود که عزرا پس از ۸۰ سال از بازسازی خانه خدا، همراه با ۲۰۰۰ خانواده به اورشلیم بازگشت و او پس از ترمیم دوباره

خانه خدا به تلاوت تورات پرداخت و همچنان زنان یهودی را که با غیریهودیان ازدواج کرده بودند از یک دگر جدا ساخت. (هله لونیای) این نظریه عمل یک یهودی پروپا قرص است که زنان و شوهران را که از نظر کتاب مقدس، صاحب پسران و دختران خدا شده بودند از هم جدا ساختند. (طوری که قرآن نیز چنین ازدواج ها را حرام می داند. زیرا منبع آن طوری که تا کنون ثابت ساختیم، همین کتاب نام نهاد مقدس یهودیان بوده که چنین گستاخی هارا در برابر زنان بی دفاع انجام داده و میدهند. اما در عین حال، قرآن عربی، همان عذرای زن ستیزوبی عا طفه یهودی را عذیر علیه اسلام میداند که ما بعداً به آن اقتباس ناقص و جانب دارانه قرآن رونوشت از آن داستان را خوا هیم پرداخت. اما حال توجه نمائید به فرمان نجات بخش کوروش بزرگ، از قماش فارسیان (من کوروش، امپراطور پارس، اعلام میدارم که خدای آسمانها تمام ممالک جهان را به من بخشیده و به من امر فرموده که برای اودر شهر اورشلیم، واقع دریهودا خانه بسازم. پس از تمامی یهودیانی که در امپراطوری من زندگی دارند و اگر بخواهند، می توانند که به وطن شان اورشلیم برگردند، و خدای اسرائیل همراه آنها باشد.) نقلاً از فرمان رهایی بخش کوروش بزرگ پس ما نیز تاجائی که از متن فرمان دانستیم، و این را نیز دریافتیم، که متأسفانه یهودیان عهده بدل و مسلمانان کینه توز نسبت به کوروش بزرگ و اثرات این فرمان رهایی بخش اودر راه خدمت بخدا، تا جائی انکار کرده و اظهار نمی دارند که چگونه گویا خدای شان یک مردی از قماش فارسیان در عرصه اعمار خانه خدای یهودی تبار و مسترد کردن تمام اشیای قیمتی آن خانه ویرانه این خدای بی خانمان را دوباره مسترد نمود، که نبوکد نصران همه را به بابل برده بود و پس داد و هم چنان موانعی که در اعمار خانه خدا توسط تعدادی از یهودیان ساکن در اورشلیم وضع شده بود. در زمان مرد دلیردگری بنام داریوش و از همان قماش فارسیان به حیث امپراطور بعدی رفع گردید و بازسازی خانه خدای اسرائیل دوباره آغاز شد. پس لازم به نظر میرسد تا ما نظریه رسالت تاریخی خویش از خدمات فارسیان دلیری که دین و هویت یهودیان را در تاریخ ادیان ابراهیمی زنده ساخته اند، سپاس گزاری نمود، و هم چنان از متن فرمان داریوش از باب ۶ کتاب عزرا باید دانست که چگونه اودران راستا برای یهودیان زمان خدمت نمود. توجه نمائید.

(وقتی کار بازسازی خانه خدا در زمان کوروش توسط یک تعداد از مخالفین ساکن

در اورشلیم متوقف شده بود و تا سال دوم سلطنت داریوش پادشاه پارسیان نیم کاره ماند و بعداً به میانجی گری (حجی) و (زکریا) که تازه از بابل به اورشلیم بازگشته بودند کاربازسازی آن خانه دوباره آغاز شد. اما با آنهم با مخالفت های ذات البینی یهودیان ساکن در اورشلیم مواجه شدند، ولی داریوش فارسی در آن مورد فرمان دگری صادر نمود تا هرچه زود تر آن خانه خدا را که جای قربانی و عبادت به خدای یهوداست باید اعمار گردد. طوری که در متن آن فرمان از طول و عرض و بلندی آن خانه تذکریافته که طول آن خانه خدا ۶۰ زراع با شد، بلندی دیوار آن در سه ردیف از سنگهای بزرگ بوده با شد، و روی کار آن را به اندازه یک ردیف از چوب سرو پوشانده شود، و تمام هزینه آن از خزانه پادشاه پرداخته شود، و همچنان تمام ظروف قیمتی آن اعم از: طلا و نقره و مسی را که نبوکد نصر از خانه خدا به بابل برده بود، دوباره به اورشلیم بازگردانده شوند، و در همان خانه خدا گذاشته شوند.) نقلاً از فرمان داریوش، پادشاه پارس.

اظهارات بعدی کتاب عزرا، در رابطه به کار عملی آن خانه ویرانه در اورشلیم بوده و ما از جزئیات آن صرف نظر کرده، و اما از نقش زکریا و حجی در آن مورد طوری آمده که ما در مقایسه آن از برداشت های ناقص و جانب دارانه کاتبان قرآن رونوشت از آن نیز پرده بر میداریم، که چگونه آن عربهای رهن به آن داستان های یهودیان دست یافته اند. اما شوربختانه بطور وارونه و به نفع این اسلام آینده بحیث وحی الله به اعراب جاهل و عجم بی خبر و انمود شده. پس ما با افشای آن از یکطرف عدم اصالت آسمانی قرآن عربی را به رخ تمام جهان اسلام خواهیم کشید، و از جانبی از دروغ شاخدار کاتبان آن علیه عزرا و الاغش پرده بر میداریم که او را آن اعراب جاهل با یک مرد زنده دگری بنام نجمیای یهودی و ساقی دربار نجمیا پادشاه پارس در اشتباه گرفته اند. زیرا اصلاً این مرد ساقی و فراری ارتباطی به عزرای یهود و بدون الاغ نداشت، و اما کاتبان جاهل قرآن آن هر دو را توسط الله ناشناخته و نامرئی خویش کشته اند، و بار دیگر پس از صد سال زنده ساخته اند. پس از علمای اسلام و مفسرین قرآن احترامانه می خواهیم تا به متن اولی قرآنتان به کتاب عزرای یهودی مراجعه نموده، و پس از آن به برداشت دزدانه محمد و همکاران قلمی وی پردا تا به این حقایق تلخ ما دست یابند. در حالیکه آن هر دو کتب اساطیری بحیث ناشی از وحی الله سبحانه و تعالی به موسی

یهودی و این مرد تازه به اسلام رسیده عرب وانمود شده، که در آنصورت می باید در آنها چنین دروغ شاخدار دیده نمی شد. اما هر دو کتب شیطان، در حقیقت مجموعه از داستا نه‌ای اساطیری اند که برای در بند کشیدن انسان در سلطه حکمروان آن بنیان گزاران ادیان خونین نوشته شده اند. پس جهان اسلام عزیز بدانند که نشاید الله (ج) در کلام مبارک عربی خود چنین دروغ آشکار گفته باشد، و یک پیام بر فراری خود را همراه با الاغش کشته باشد، و بارد گویا زنده گردانیده باشد. تا قدرت نامرئی خود را که خود، در حال غیابت بسر می برد، آن همه را به جاهلان عرب به نمایش گذاشته باشد. پس نویسنده این قرآن روی زمین اضافه میدارم که یگانه مرجع افشای آن اساطیر اولین که قرآن محمد نام گرفته، همین حقایق تلخ ما خواهد بود که روزی بحیث قرآن واقعی روی زمین شناخته خواهد شد. پس توجه نمائید به اظهارات کتاب اسرائیلیها در مورد عزرائی کاهن و یهودی. (در زمان سلطنت (اردشیر) پادشاه پارس، مردی بنام (عزرا) در بابل زندگی میکرد که از دوران سلطنت نبوکد نصر در آنجا آواره بود. او از جمله علمای دین یهود بود و کتاب تورات را که خداوند بوسیله موسی به قوم اسرائیل داده بود بخوبی میدانست. عزرا تصمیم گرفت تا به اورشلیم برود، بنا بر آن اردشیر نامه بوی نوشت و در آن نامه به تمام خزانه داران خود که در عرض راه بابل تا اورشلیم موقعیت داشتند، امر نمود که به این آواره گان یهودی کمک نمایند. پس وقتی عزرا که در آن نامه بحیث عالم شریعت خدای اسرائیل معرفی شده بود بابل را بقصد اورشلیم ترک گفت و همزمان به آن همراه با عده ای از یهود یانی که شامل کاهنان، لایویان و خدمت گزاران خانه خدای اسرائیل بودند به اورشلیم رسید و در آنجا به مطالعه تورات و تبلیغ دین یهود پرداخت. پس اردشیر ضمن آنکه به عزرا و همراهان نش سهولیت را در آن سفر فراهم ساخت و آن اشیای قیمتی از طلا و نقره و سامان مسی خانه خدا را که نبوکد نصر به بابل برده بود، دوباره بوی تسلیم نمود. علاوه بر آن تحایفی از قبیل هدایای گوناگونی را چون خوراکیها و گوسفندان در اختیار آنها قرارداد تا در خانه خدا به مصرف برسانند.) از آیات ۱۰ تا ۲۸ باب هفتم کتاب عزرا.

قرآن عربی، نجمیای ساقی را با عزرائی یهودی در اشتباه گرفته.

(بازگشت به اورشلیم) عنوان بعدی باب هشتم همین کتاب عزرا بوده، و ما از زبان

خود وی در این حقایق تلخ خود، پس از صدها سال در مورد اورشلیم ویرانه یهودیان با تفصیلات گویا خدا پرستانه آن مرد یهودی، بطور خلاصه چنین میخوانیم. اما شما خواننده خرد مند و دور از جهل از این کتب شیطانیه تورات و قرآن باید قضاوت نمائید که چگونه این داستان شیطانیه ساخته شده، و چگونه به نسل های آینده عرضه شده، و بلاخره چگونه توسط یک انسان خرد مند زمان، چون همان خانه خدا در این حقایق تلخ، به آتش کشیده شده و بلاخره به نابودی ابدی تاریخ سپرده شده است. پس شما خواننده گرامی آن همه را از کتاب نام نهاد مقدس بخوانید.

(وقتی عزرا به اورشلیم می رسد و به اولین بار کاهنان و سران یهودی را که قبل از وی به اورشلیم رفته بودند جمع می نماید، و با آنها در مورد بازسازی خانه خدا که توسط بابلیان ویران شده بود صحبت می نماید، و در نتیجه، به کمک مادی و نیروی فزیک یهودیان آن خانه ویرانه خدا و شهر اورشلیم را دوباره اعمار نمودند، و بنا بر آن داستان اسرائیلیها که اصلاً یهودیان زمان در جریان وقایع بودند، نه خود عزرا ی گویا مسلمان از نظر زمانی به اصطلاح مسلمانان به شهادت رسیده بود، و نه الاغش. زیرا ما مطلبی را از گزارشات خود نحمای و از خود کتاب وی داریم که به حیث یک مطلب زنده در کتاب اسرا ئیلیها بازتاب یافته، و اما کاتبان رهن و عرب تبار قرآن آن مطلب زنده را بطور غیر واقع بی نانه در قرآن خود ساخته خویش بازتاب داده اند، و همین نحمای و ساقی دربار پادشاه پارس را همراه با الاغش زنده اش، با عزرا ی کاهن و بدون الاغ در اشتباه گرفته و توسط الله مُرده و نامرئی که خود در کلام خود (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) وانمود شده، کُشته اند، و باردگر آن اعراب جاهل، آنها را توسط همین غیب الله خویش زنده گردانیده تا قدرت این هیولای نامرئی را در رابطه به زنده شدن گویا پس از مرگ به نمایش گذاشته اند. پس شما خواننده عزیز نیز خواهید دانست که چگونه آن اعراب جاهل الله (ج) را در کلام اولی و دومی وی با چنین نظریات مبالغه آمیز و حتی دروغ آشکار خویش، چون خودشان دروغگو وانمود ساخته اند که از نظر همان مسلمانان تازه به اسلام رسیده رعراب رهن نیز، چنین دروغ پرا نی آن یک کُفر آشکار است، نسبت به غیب الله خویش، و بدان سبب ما (آستغفرالله) را طبق معمول در مورد آن جاهلان اظهار داشته و توجه شما خواننده گرامی و خرد مند را به اظهارات خود نحمای زنده از کلام اول الله در آن مورد جلب میدارم.

(منِ نحیای در ماه بیستم سال سلطنت (اردشیر) پادشاه پارس در کاخ سلطنتی (شوش) بحیث ساقی دربار وظیفه انجام میدادم که یکی از برادران یهودی من بنام (حنانی) با چند نفر دیگر به دیدن من آمدند. من در رابطه با کسانی که از بابل به اورشلیم بازگشته بودند پرسیدم، و آنها از وضع زندگی مرگبار آنها برایم حکایت کردند و علاوه بر آن از وضع خراب اورشلیم نیز برایم گفتند که تا هنوز حصار آن شهر و دروازه های آن همانگونه ویران باقی مانده اند. پس وقتی منِ نحیای آن خبر را شنیدم زیادگریه کردم و حتی چند روزی از شدت ناراحتی نان نخوردم. پس از حضور خدای آسمانها التماس نمودم که تو عظیم و امین هستی و من خدمت گزار تو هستم، پس تودعای مرا درباره بندگان یهودی ات قبول فرما! وقتی تو خدای اسرائیل تورات خود را توسط موسی به ما رساندی و ما از آن اطاعت کردیم، و... پس لطفاً این التماس مرا قبول فرما و به مردم اورشلیم رحم کن! اما جوابی را از خدای اسرائیل در آن روز نشنیدم، ولی روز بعد بود که منِ نحیای شراب را در جام شراب پادشاه پارس می ریختم و اما خودم در غم و اندوه غرق بودم. شاه از آن حالت من پرسید و گفت: چرا غمگین هستی من که ترا چنین ندیده بودم! من با آنکه از آن سوال پادشاه ترسیده بودم ولی در جواب او گفتم: پادشاهها! تا ابد زنده بمانید! وقتی شهریکه اجدادم در آن دفن اند ویران شده باشد و تمام دروازه هایش سوخته باشند. پس چگونه من غمگین نباشم! پادشاه از من پرسید: درخواست تو از من چیست؟ آنگاه به حضور خدای اسرائیل دعا کردم و بعداً از پادشاه پارس احتراماً نه التماس نمودم که اگر پادشاه راضی باشد و به من لطف و مرحمت ارزانی فرماید و مرا به سرزمین یهودا بفرستد تا آن شهر ویرانه را بازسازی کنم خوش خواهم شد. شاه درحالیکه ملکه در کنار او نشسته بود با رفتنم موافقت کرد و علاوه بر آن نامه ئی را به حاکمان نواحی رود فرات نوشت تا کسی مانع آن سفر من نشوند، و او مرا همراه تحائف زیادى به اورشلیم فرستاد. پس وقتی بسرزمین یهودا به سلامت رسیدم، تا ۳ روز خاموش ماندم و روز چهارم بود که خودم سوار الاغ شدم و از چند تن دگری که با خود برده بودم و خواستم تا بدوران شهر ویرانه اورشلیم بگردم و از آن دیدن نمایم. پس وقتی ما از دروازه آن شهر ویرانه بیرون شدیم و ناگهان وارد یک چشمه اژدها شدیم و الاغ من نتوانست از آن خراب ها عبور کند. پس ناگزیر بسوی درّه (قدرون) رفتیم و از آنجا آن حصار ویران شهریکه هیچ گمانی نداشتم دوباره اعمار گردد، دیدن نمودم و خیلی نا امید شدم و پس از راهی

که آمده بودم با زگشتم.) از باب دوم کتاب نحما.

قسمت بعدی این اظهارات نحما نیز با تفصیلات یهوه پرستانه زیادی بیان شده و اما خلاصه آن طور است که: نحمای یهودی از پلانی که گویا خدای اسرائیل با وی طرح کرده بود، و او آن را تا آن زمان مخفی نگه داشته بود، و در حین بازگشت خود آن را با کاهنان و رهبران یهودی و بزرگان قوم اسرائیل در میان می گذارد و در نتیجه تصمیم میگیرند که حصار آن شهر را به کمک مالی و نیروی فیزیکی خویش دوباره اعمار نمایند و آن شهر خدا را از آن رسوایی نجات بدهند و چنان هم کردند و نه تنها حصار آن شهر ویرانه را، بلکه خانه ویران خدای خویش را دوباره اعمار نمودند، و طوری که قبلاً اشاره نمودیم عزا را به تلاوت تورات در آن پرداخت. پس بنا بر این اظهارات کتاب مقدس و متن اولی قرآن، غزرای کاهن نه الاغی داشت و نه خود و الاغش توسط خدای نامرئی دیگری بنام الله کشته شده اند. بلکه این نحما بود که سوار بر الاغش به دور شهر ویرانه بطور زنده و سلامت دیدن نموده بود، و دوباره به سلامت برگشته بود. اما او گمان نمی کرد که آن شهر ویرانه دوباره اعمار گردد. اما اینکه کاتبان جاهل قرآن کاپی و ناقص از آن داستان زنده چگونه برداشت ناروایی کرده اند و یک دروغ شاخداری را نسبت به الله سبحانه و تعالی وارد ساخته اند که گویا او در کلام اولی و دومی خود چنین ضد و نقیض گوئی فرموده، تا گویا ثابت سازد که آن غیب الله عرب تبار انسانها و الاغان را هم کشته میتواند و هم گویا زنده کرده میتواند. پس توجه شما خردمندان زمان را به آیات خود ساخته کاتبان قرآن در آن راستا جلب نموده و امید است جهان اسلام عزیز نیز بداند که این آیات قرآنی نشان نیز چون سراسر آن ناشی از وحی غیب الله (ج) نبوده، بلکه اظهارات آن یک کفر آشکاری است که کاتبان آن نسبت به الله (ج) مرتکب شده اند که گویا الله (ج) نیز در حق خود چنین کفر گوئی فرموده است. (استغفر الله)

(أَوَكَا الَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، قَالَ إِنَّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا، فَأَمَّا تَهُ اللَّهُ مَا نُهُ عَامٌ، ثُمَّ بَعَثَهُ، قَالَ كَمْ لَيْثٌ؟ قَالَ لَيْثٌ، قَالَ... قَالَ آدَامَهُ يَافْتَهُ وَتَرْجَمَهُ أَنْ دَرَانُ مَوْرِدٌ چنين است: آيا ندي اي محمد! آن شخصي را كه از يك شهر ويرانه و روبه زمين گذر ميكرد! او هيچ باو در نداشت كه آن شهر ويرانه دوباره آباد گردد؟ پس الله (ج) مُردگان را چگونه زنده خواند ساخت؟ پس الله (ج) آن شخص را با آن شك و ترديد هائيش در رابطه به زنده شدن پس از مرگ،

درهما نجا همراه با الاغش کشت ، وپس از ۱۰۰سال آن هردورا(عزرا وا غش) زنده ساخت. (نقلاً از متن وترجمه آیات فوق. اما طوری که نویسنده حقایق تلخ، نیزمیخواهد ثابت سازد که قرآن کلام الله نبوده وبازتابی ازکتب یهود ونصارا است که به رنگ آسمانی به عرب جاهل عرضه شده، واین داستان قرآنی نیزدروغ بیش نیست. بنا برآن درادا مه این دروغ آشکارکاتبان قرآن به ترجمه آیات بعدی این تازینامه محمد پرداخته تا آن داستان متن اولی آن را تا آخرین حرف یهوه خدای اسرائیل، ازاین غیب الله بدانیم که چگونه دست اندرکاران آن با استفاده ازمتن کلام اولی الله با اندک تفاوت، وآن اینکه اعراب جاهل عزرای یهودی را (عزیر) نامیده اند، وپسوندعلیه آسلاام را نیزبوی قایل شده اند. توجه نمائید. بدین افتضاح قرآن. (وقتی آن شخص گمنام و الاغش دوباره زنده شدند، اوباورنمی کرد که ۱۰۰ سال ازمرگ خود والاغش سپری شده باشد وتصورمیکرد که تنها یک روزویا پاره ای ازروزخوابیده است. پس الله (ج) خطاب به آن مرد گمنام با جملات عربی (فَنظُرَالِي طَعْمًا مِكَ وَشَرًّا بِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَآ نَظُرَالِي حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ ء آيَةً لِّلنَّاسِ الْاَعْظَامِ و... فرموده ودرآن آیات الله به عزرای یهودی میفرماید که: نخیر! تو صد سال مرده بودی، واگرباورنداری بسوی آب ودا نه ات نظرکن که همه تغییریافته وبه استخوانهای الاغت نظرکن که چگونه همه خاک وخاکسترشده اند. پس الله (ج) استخوانهای الاغش را درحضورخود اوازگوشت الاغگونه پوشاند وهمزمان بدان بوی فرمود: پس حال توا زاین همه علامت قدرت من الله باید بدانی که چگونه استخوانهای الاغت را درحضورخودت با گوشت پوشاندم وزنده گردانیدم وآن را بحرکت درآ وردم! پس من الله مُرده ها راچنین دوباره زنده میگردانم. (الله مُرده، و قدرت زنده ساختن دیگران؟ ده بکجا، ودرختان درکجا! متن وترجمه آیه ۲۵۹ درسوره بقره قرآن.

مطلبی را که ما ازکلام خود غیب الله سبحان وتعلی نقل نمودیم وبطورواضح ازآن دریا فتمیم که شوربختانه خوداودرمتن کلامش به جزئیات آن داستان پی بُرده وحتى نام آن مرد یرا که بدست نامرئی خود کشته ودوباره گویازنده ساخته تا کنون بوی واضح نبوده وهمچنان الله عالم الغیب، نه نام آن شهرویرا نه را میداند، ونه نام الاغش مبارک پیا مبرش را که می باید چون نام الاغ خود این پیا مبرعرب اش محمد میدانست. زیرا درتاریخ اسلام عزیز، الاغ وی (حَمِير) نامیده شده وهم چنان

طوریکه اشاره نمودیم، الله وی (ج) نام آن شهر را نمی داند و تنها با جملات عربی (اوکا اَلذی مَرَّ عَلَی قَرِیَّةٍ وَهِيَ خَاوِیَةٌ عَلَی عَرُوشِهَا) به محمد بی خبر آن را معرفی داشته است. اما خوشبختانه مفسر کار آزموده و آگاه تراز الله (ج) بوده که آن داستان مُبهم متن قرآن را با استفا ده از همین کتاب یهودیان، به نا منهای (عُزْرَا وَنَحْمِیَا) بطور واضح بازتاب داده، که آن نیز اصلاً حاصل نوشته ها و چشم دید انسان زمان بوده و جناب مفسر آن را همانگونه تفسیر نموده، اما با آنهم بگونه ناقص. توجیه نم آئید.

تفسیر: شخصی که از آن شهرویرانه گذر کرده بود هرگز گمان نمی کرد که دوباره آن شهر اعمار گردد. اما مفسر کار آزموده کلام الله آن ابهام را طوری حل نموده و می نویسند که: شخص گمنام عزیز (ع) بود. (اما نه عُزْرَا ی کاهن و از جمله اُسْرَا ی بخت اَلنصر بود نه خود (نبوکد النصر) پادشاه بابل) و ادامه میدهد که او بیت المقدس را ویران کرد و اشیای قیمتی خانه خدا (یهوه) را همراه با اُسْرَا ی جنگی یهود با خود برد و یکی از اُسْرَا ی جنگی همین عزیز (ع) بود که وقتی از اسارت رهایی یافت و جانب وطن خود روان گردید و در عرض راه به یک شهر ویرانه برخورد و با خود گفت: آیا خدا وند (ج) چگونه ساکنان این شهر را که همه محوشده اند زنده خواهند ساخت؟ (نه الله (ج) و همچنان فکر کرد که این شهرویرانه چگونه آبا د خواهد شد؟ پس الله ما روح او را در همانجا از وی گرفت و خَرَش را نیز کُشت (در اینجا مفسر کار آزموده قرآن از الله نام برده و چنین ادامه داده است: (الله (ج) بار دیگر آن هر دو را در طول ۱۰۰ سال در آنجا مخفی نگهداشت و هیچ کسی هم به آن طرف گذرنکرد تا از احوال مرگ آنها اطلاع یابد. پس وقتی بخت النصر در آن مدت صد سال مُرد و به جای او پادشاه دیگری روی کار آمد و پادشاه بعدی آن شهر ویران را (بیت المقدس را) دوباره اعمار نمود. (آن مرد کوروش بود، ولی مفسر قرآن نام او را متاسفانه نمیداند و یا از روی کینه از او نام نبرده است. اما متباقی داستان را با استفاده از کتاب عزرا با اضافه گوئی های قدرت نمایا نه غیب الله خان طوری تفسیر میدارد، که عُزْرَا ی کاهن را طوری که قبلاً اشاره نمودیم، عُزیر میداند و پسوند علیه السّلام را بوی قائل شده و آن شهر گمنامی را که خود الله نتوا نسته آن را مشخص بسازد، هم بیت المقدس... توجیه نمائید.

(در همان زمان بود که اعمار مُجدد بیت المقدس آغاز گردید و الله سبحان و تعالی

عزیر علیه السلام را بنا بر همان شک و تردیدهایش در رابطه به زنده شدن بعد از مرگ، همراه با خَرش کُشت، و پس از صد سال آنها را دوباره زنده ساخت و آب و دانه اش را نیز همانگونه تَر و تازه در پهلویش نگهداشت و استخوانهای پوسیده الاغ او را نیز که به هر طرف افتاده بود، در حضور دُعزیر علیه السلام جمع کرد و از گوشت الاغ گونه پوشاند و زنده ساخت.) نقلاً از تفسیر آیات فوق کلام مُبهمِ الله. در حالی که این داستان قرآنی در همان زمانِی به وقوع پیوسته بود که بنی اسرائیل از اسارت بابل نجات یافته بودند و در آن شهر جدیدی که عزیر کاهن و حافظ تورات در اعمار آن سهم گرفته بود ساکن شدند و... همین گونه مفسرین قرآن رونوشت از داستانهای کتاب یهودیان را همانگونه به طوری شرمناک نه چنین به پا می‌نمایند: وقتی عزیر علیه السلام دوباره زنده شد، و آن شهر را نیز به کمک یهودیان آنجا دوباره اعمار نمود، پس از آن به تلاوت تورات پرداخت و دگران را نیز بسوی الله سبحانه و تعالی دعوت می‌کرد.) متن اصلی در تفسیر آیات فوق. (بلی! تلاوت تورات یهودیان. اما دعوت بسوی غیب الله مسلماً نا ن)

تذکره بیشتر نویسنده در آن راستا این خواهد بود که این تفسیر تقریباً مشابهاً به متن اولی این قرآن بوده که بحیث یک شهکار در رابطه مُستند سازی آن با اضافه گویی های ناشی از وحی الله توسط دست اندرکاران عرب تبار آن نوشته شده، و اما غیب الله را در برابر قدرت نمائی خدای اسرائیل و یهودیان قرار داده اند. پس ما نیز این کپی برداریهای خویش را از این قرآن کجدار و مریز نیز بحیث لگامی به دهن دلالتان دین و شمشیر کشان سلف و خلف اسلام خواهیم دانست که چگونه آن دزدان چراغ بدست از کتاب یهود و نصارا استفا ده ناجائز برده و آیا تی را از آدرس غیب الله شان وارد تازی نامه محمد ساخته و تها سیر جانبدارانه را نیز بر آن علاوه نموده اند که حتی الله را نسبت به کلام اولی اش، نعوذُ بل شیطان دروغگو و نمود ساخته اند که گویا در یکی از کلام خود او را عزیرای یهودی و حافظ تورات دانسته، و در کلام عربی دیگر خود همان مرد گمنام را عزیر علیه السلام و پیا میر اسلام آینده و ناشناخته در آن زمان نامیده و او را همین الله جامع الکمالات به جرم گویا آن شک و تردید هایش نسبت به زنده شدن بعد از مرگ همراه با الاغش کشته و دوباره زنده ساخته است. تا گویا ثابت کند که غیب الله نیز مردگان را زنده ساخته میتواند. در حالی که اصلاً طوری که ما قبلاً نوشتیم، این عزیر مسلمانان، در متن اولی قرآنشان در مورد

اعمار دوباره شهر اوشلیم شک و تردید داشته که چون مردها بر روی زمین افتاده بود... اما همین گویا الله تورات، همان عُزرای یهودی را در کلام عربی دیگرش اشتباهاً عُزیری نامد، و شمشیرکشان اسلام بوی پسوند علیه السلام قایل شده و او را به قدرت الله نامرئی همراه با الاغش کشته و بار دیگر زنده ساخته اند. در حالیکه آن شهر مُرده اورشلیم، بکمک یهودیان دلیر، برخلاف اعتقاد اسلام و قرآن دوباره آباد شده و عُزرای کا هن دران به تلاوت تورات موسی پرداخته است. (نه به تلاوت قرآن و یا عبادت به غیب الله) اما با آنهم کاتبان جاهل این تا زینا مه دران مورد قناعت نکرده و با دیده درائی بیشتر خویش در آیه بعدی همین سوره گاو، پای ابراهیم یهودی را که اصلاً آن شک و تردید هایش نیز در مورد پسر داشتن خود بود، و آن اینکه نشاید در حال پیری خود و سال خوردگی همسرش سارا صاحب پسر گردد، نه در مورد شک و تردید هایش نسبت بزنده شدن مردگان توسط غیب الله، اما اعراب جاهل برخلاف آن، موضوع مرگ وزنده گی را در میان کشیده اند و آیه را با استفاده آشکار از کتاب اسرا ئیلیها با جملات عربی (وَ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ... قَالَ اَغَاذُكَرْدَه كَه مَا مَتْنِ اَوْلَى اَيْنِ اِيَه رَا اَنْدَكِي قَبْلَ، در همین حقایق تلخ خود افشا نمودیم. اما طوری که اشاره نمودیم، کاتبان رهن قرآن چنین آیاتی را بحیث ناشی از وحی الله نامرئی و نا شناخته در آن زمان تا این زمان وارد تازیانه محمد ساخته اند، و بیشرمانه تراز آن اینکه آن را بر عجم بی تجربه زورچماق و شمشیر تحمیل کرده اند. پس ما نیز از روی رسالت تاریخی خود، بوضاحت با دید نوشت که: شرم و ننگ نثار آنها باد که علیه الله سبحانه و تعالی شان با این ضد و نقیض گوئیهای شان اتهام ناروا بسته اند.) از نویسنده حقایق تلخ (استر) نام کتاب بعدی در عهد عتیق بوده و از تأثیر گذاری دین یهود، با لای گویا همان پاریسیان د لیر دوران هخامنشی ایران بیان داشته و آن را چون داستان عزرا با چنان مبالغه بیان نموده که گویا یک دختر بی وطن یهودی و نا شناخته در آن آوارگی خودب حیث همسر شاه ایران بنام (خشا یارشاه) درآمد و در نتیجه آن ازدواج مُعجزه آسای آن دخترک بی وطن یهودی بآن شاه معروفی که کارنامه های اوزبان ز دخا ص و عام بوده سبب شده که گویا آن دختر آواره بی وطن، هزاران یهودی دگری از مرگ حتمی در آن سرزمین نجات داده است. پس ما بنابراین لغات شاد خداتورات موسی که شوربختانه قرآن کدام اطلاعی از آن ندارد

تا ثرخویش را ابراز میداریم، وحتی ما از با زگونمودن آن داستان از متن اولی آن صرف نظر نموده، و خواننده علاقه مند می تواند به متن آن داستان مملوا زدروغ تورات در کتاب استرمر اجمعه نموده و ما می پردا زیم به بررسی کتاب بعدی بنام (ایوب یهودی) و بعداً از اقتباسات کاتبان قرآن از آن داستان اساطیری که عربهای جاهل اورا نیز چون عزرای یهودی با پسوند (علیه السلام) دانسته و آن داستان اساطیری کتاب یهودیان را منحصی وحی الله مسلما نان تازه به اسلام رسیده، به محمد عرب عرضه نموده اند. پس ما آن داستان را نیز از متن هر دو کتب اساطیری تورات و قرآن افشا خواهیم نمود. تا جهان یهود و اسلام بدانند که داستانهای کتبشان از آسمان پائین نیامده، بلکه از سرزمین اسرائیل و بیت لحم از آستین موسی و عیسی سربرون کرده، و بعداً بزبان منفور عربی از زیر قبای محمد از آن سرزمین سوزان عربستان برون آمده اند. پس این شما خواننده گرامی! و این هم داستان ایوب خاکی یهودی، با شیطان آتشین، که چگونه از نظر متن اولی قرآن با هم درگیر شده بودند، و اما پس از صد ها سال از آن درگیری بحیث گویا صلح اسلامی در قرآن اساطیرالاولین عربها بازتاب یافته است. پس توجه نمائید بدان متن اولی قرآن از کتاب ایوب.

داستان ایوب یهودی، از نظر تورات.

ایوب، نام کتاب بعدی است در عهد عتیق و از رنج و غم یک یهودی ثروتمند و پیهوه پرست بنام (ایوب) سخن میگوید که چگونه او عاشق خدای زنده اسرائیل شده و اما خدا پیش اورا در تبانی شیطان رنج و زحمت زیاد میدهد، و بلاخره آن مرد پیر را شیطان نیرومند بزا نودرمی آورد که حتی او به مرگ خود راضی می شود. اما با آنها بنا بر بیان کتاب مقدس یهودیان آن عاشق سرسپرده از خدا پیش دست بر نمی دارد، و اما شیطان را که اونیزیکی از آفریننده گان برومند و فرستاده خدای تورات و قرآن و نمود شده آن مرد مرد مریض و ناتوان را در تنگنا قرار میدهد... پس بلاخره بنا بر بیان اساطیری آیات ۴ تا ۲۲ باب اول کتاب ایوب، خدای زنده اش اورا در برابر شیطان قرار میدهد که گویا خدا دوست خود را همواره مورد آزمایش خود قرار داده و اورا با شیطان درگیری سازد، و او از دست شیطان فغان بر میدارد.

طوری که قرآن مسلمانان را نگونه افرا د را محبوب الله میداند، ولی وقتی ما از متن اولی قرآن از کتاب ایوب دریا فتیم، اصلاً دست شیطان در آن درگیری دخیل بوده که ما آن د خالت شیطان نیرومند را در آن بازی شیطانی خدای اسرائیل همین اکنون از کتاب مُقدس یهودیان خواهیم دانست که حتی مورد تائید قرآن محمد نیز قرار گرفته است. توجه نماید: (روزی فرشتگان در حضور خدا (یهوه) گردآمده بودند و شیطان نیز در جمع آنها حضور داشت. (بلی شیطان نیز از نظر قرآن مبارک یکی از فرشتگان مُقربِ الله به شمار رفته. پس حضور آن شیطان بزرگ نزد نزد خدای اسرائیل نیز ضرور بوده طوری که الله مسلمانان آن شیطان را با سلیمان روبرو ساخته و شیطان نیرومند را چنان قدرت و صلاحیت عطا فرموده، تا از خدای اسرائیل در آن راستا چنین سوال و جواب نماید. طوری که این سوال و جواب شیطان با خدا پس از صدها سال در قرآن محمد بحیث وحی الله ناشناخته و نامرئی بزبان عربی به حیث وحی خدای دگری بنام الله بازتاب یافته است. توجه نماید به ادامه آن بازی شیطانی از متن اولی قرآن.

(خدا (یهوه) در آن گردهمایی از شیطان پرسید! آقای شیطان کجا بودی و چند روز است که سر و درکت معلوم نیست؟ شیطان بخدا پاسخ داد: من در سر اسر روی زمین مأموریت دارم و مصروف کار شیطننت خود هستم و آن را با سر بلندی انجام میدهم، خدا از او پرسید: آیا بنده من ایوب را دیدی؟ من خدا مثل وی شخص درستکار رو خدا ترسی را به روی زمین ندیده ام. شیطان در جواب خدا گفت: بلی، خدا ترسی او ناشی از مال و منال و فرزندان بی شماری است که تو خدا بوی بخشیده ئی! پس اگر تمام دار و ندارش را از او بگیری و آنگاه خواهی دید که بطور آشکارا بتو کُفر خواهد گفت. خدا در پاسخ شیطان فرمود: برو هرکاری که میخواهی در مورد آن بنده ام ایوب انجام بده و تمام مال و اولاد او را از وی بگیر ولی بخود او کدام آسیبی نرسان. پس شیطان از بارگاه خداوند رفت و با شیطننت های خود آغاز نمود، و در ابتدا ۷ پسر و ۳ دختر ایوب را همراه با ۷ هزار گوسفند، ۳ هزار شتر، ۵۰۰ جفت گاو و همراه ۵۰۰ الاغ ماده و نوکران او را با شیطننت های گوناگون از بین بُرد، ولی با آنکه ایوب مرگ خود را نسبت به آن زندگی مرگبارش آرزو داشت. اما شیطانی او را بنا بر التماس خدا از شیطان زنده نگهداشت. بلاخره شیطان رنجهای ایوب را بجایی رساند که، همان خدا شیطان را برای رنج های بیش تر ایوب فرستاد

و اورا ناگزیر ساخت تا بخدا یش چنان فغان بردا رد که حتی از آفرینش خود ازوی شکایت نمود و حتی خود را نفرین کرد، و اما دوستان ایوب اورا بنا بر بیان کتاب مقدس و تا ئید قران، آن مصائب را ناشی از قدرت شیطان دانسته اند و خود اورا یک آدم گنه کار نسبت به خدایش دانستند. اما خدا چون بازی شیطان را در نظر داشت که اصلاً دست اودر آن بای د خیل بوده، بناً به ایوب اطمینان میدهد که به حرفهای اغفال گرانه دوستانش نسبت به بی توجهی خدا اعتنا نکند و با چنین پخته کاری هایش اورا بخود برگرداند و بنده حلقه بگوش خود بسازد، و اورا به صبر و حوصله مندی توصیه نمود، و پس از آن بین ایوب و دوستانش در آن موارد سوال و جواب آغاز میگردد، تا آنکه آن حوصله مندی ایوب شهره عالم یهود و اسلام گردد، و خدا نیز چون آن بنده خود را به اصطلاح عام از پشت توبه داده بود. بلاخره اورا حاضر به بنده گی خود و ادا شت، و پس از آن تمام آن مال و اولاد اورا که توسط شیطان از بین برده شده بود، همین خدای شکست خورده اسرائیل بوی چندین برابر اضافه از آن گویا واپس میدهد و بدان ترتیب این کتاب شیطانی ایوب در مانده را در آن قدرت نمائی خدای زنده یهود از پا درمی آورد، و داستان را بپایان میرسد....) پس اگر شما خواننده گرامی در این بازی شیطان با ایوب، در تباری خدا کدام شک و تردید داشته باشید، لطفاً بمتن اصلی کتاب ایوب مراجعه نمائید که بحیث متن اولی قرآن بشمار رفته، ولی ما از آن کدام حرفی را کتمان و آیا اضافه نکرده ایم، و حال می پردازیم به برداشت کاتبان قرآن از این داستان شیطانی کتاب اسرائیلیها، زیر عنوان ذیل.

داستان، از ایوبِ یهودی، اما آیاتی از قرآن مسلماً آن از لوح محفوظ

بلی، این بار آیاتی از قرآنِ مسلمانان از لوح محفوظ! نه از سرزمین اسرائیل!!! پس آفرین به عربهای سوسمار خوار با این مهارت شیطانی شان که حتی در امور داخلی شیطان و الله در آسمان هفتم مدخله کرده اند، و از درگیری ایوب یهودی با پسوند علیه السلام، آیاتی را ساخته اند. اما متأسفانه از منبع اولی خویش کتاب یهودیان برداشت دزدانه نموده، و ایوب (ع) را هما نگونه با شیطان، و الله درگیر ساخته. اما صد آفرین به نویسنده افشاگر حقایق تلخ که آن دزدی آشکاران رهنان کلام الله را بالاخره از کتب یهود و نصارا و پس از صد ها سال در این اثر تحقیقی خود، دقیقاً

زیاده از ۱۴۰۰ سال آن شیطنت های آنها را برملا ساخته است. زیرا هدف نویسنده این قرآن روی زمین که هرگز مدعی وحی هوائی آن نشده افشاگری روشنگرانه نموده، و این روشنگری به منظور نسلهای آینده بوده نه آن آزمایشهای الهه پرستانه و یهوه پرستانه ایوب علیه اسلام با شیطان نیرومند. زیرا ما هرگز خواننده عزیز و یا فرد دیگری را ولومسلمان باشد و یا به اصطلاح کافر، به صبر و حوصله مندی در برابر دسیسه های شیطانی دلالت دین آزمایش نخواهیم کرد، و یا قدرت خدایان مرئی و نامرئی را به نمایش نخواهیم گذاشت، تا نسلهای امروز و فردا را بدان ترتیب اغفال کرده باشیم. زیرا ما خدمت به انسان را به مراتب برتر از بندگی و عبادت به آن هیولای آسمان و زمین میدانیم. اما متأسفانه نویسندگان کتاب یهودیان و کاتبان قرآن مسلمانان بوده اند که به منظور قدرت نمایی خدایان زنده و مرده شان، ایوب یهودی را نمونه آن الاغ سازی ساخته و او را با شیطان نیرومند مواجه ساخته اند. (شرم بر آن خرسوران و شترچرانان) طوریکه کاتبان قرآن با چنان مهارت شیطانی شان که غیب الهه (ج) را بجای خدای زنده یهودیان قرار داده و ایوب بی دفاع را با شیطان نیرومند در آن درگیری مواجه ساخته اند. پس ما طوری که عنوان نمودیم، آن آیات شیطانی را به زبان عربی منحیث وحی الهه در آن ارتباط وارد قرآنشانی ساخته اند. پس توجه نمائید به این آیات عربی قرآن محمد که ما آن همه را بحیث متن دوم کتب یهود و نصاریه اثبات رساندیم، و ما برای رضای انسان روی زمین از آن افشاگری میداریم، و یکی از مثالهای آن همین برداشت آشکار آن رهزنان عرب بوده که در سوره انبیاء قرآنشانی از کتاب ایوب یهودی اقتباس شده و منحیث وحی الهه نامرئی به محمد عرب ابلاغ شده است. توجه نمائید.

(وَایُوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِيءٌ الضُّرُّوۡا نْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِيۡنَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّوۡا ءٍ تَتَّبِعُهُ اَهْلُهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُم رَحْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعٰبِدِيۡنَ. آیات ۸۳ و ۸۴ سوره انبیاء. ترجمه: بیا د آوری محمد! وقتی ایوب (ع) بر ب خود (الله) نداد و گفت، که ای پرورد گار! به من رنج و مصیبت رسیده! (کاتبان قرآن در این آیه شیطانی از الهه نام نبرده اند و اما مترجمین آن او را (رَب) ترجمه نموده و از همین جهت است که ما شیطنت های آنها را کمتر از خود شیطان نمیدانیم. زیرا آنها به وضاحت می دانستند که خدای با این صفات در آن زمان و حتی از این زمان بنام الهه شناخته نشده بود، و ما در آیه دیگری از سوره بنام (ص) هم از الهه نام برده اند

و هم نقش شیطان نیرومند را در قرآنشان نسبت به الله (ج) برجسته ساخته اند که ما به آن آیات شیطانی نیز خواهیم رسید، و شاید هم آن شیطنت ها بدان دلیل بوده باشد که خود الله سبحانه و تعالی نقش شیطان را در آن بازی برجسته دانسته که حتی تمام اختیارات روی زمین را همین قرآن در رابطه اغفال بند گان الله بوی واگذار شده طوریکه شیطان بزرگ مال و منال ایوب را از نظر هر دو کتب اساطیری از بین برده میتواند، و علاوه بر آن بندگان الله را اغفال کرده می تواند. اما بار دیگر دست اندرکاران قرآن از روی مهارت شیطانی شان در آیات زیادی از قرآن محمد، الله را نه تنها (رب) و نمود ساخته، بلکه پروردگار ترجمه نموده اند. اما مترجمین و مفسرین قرآن ترجمه این آیات شیطانی را برخلاف نظر الله از زبان خود ایوب یهودی چنین نوشته اند توجه نمائید.

(وقتی رنجها و زحمات ایوب (ع) توسط شیطان رسید، او خطاب به الله (ج) گفت: ای (رب) در آن رنج و زحمتی که به من رسیده کمک کن و تو که ارحم الراحمین هستی، پس رَّب (الله) نیز درخواست او را اجابت کرد و آن مصائب را از وی دور ساخت و اهل و عیال ایوب (ع) را که از دست داده بود دوباره بوی عطا نمود.) قرآن سوره انبیاء ۸۳ و ۸۴، قرآن.

گرچه ما تا اینجا از نوشته های کاتبان این قرآن کاپی اما جانب دار بنفع الله و آئین نوبنیاد محمد به وضاحت دریافتیم که از یک طرف از روی شیطنت شان لله را (رَب) نامیده اند، و اما پروردگار ترجمه شده، و از جانبی از نقش شیطان در این واپس دهی توسط خدای اسرائیل کتمان شده. زیرا آن چهار کلاهان عرب برای محکم کاری بیشتر خویش طوری و نمود ساخته اند که گویا ایوب میدانست که آن مصائب از جانب الله بوی رسیده، و او میتواند آن را رفع سازد. در حالی که خود الله اختیار آن مصائب را طوریکه قبلاً اشاره نمودیم به شیطان داده بود و حتی از وی التماس نموده بود که تمام مال و منال او را نابود بسازد، و تنها خود ایوب را زنده نگهدار. اما با آنهم ایوب خوش باور پشت غیب الله و یهوه را محکم گرفته بود، و از آنها گویا روگردان نبوده است.

مطلب دیگری که ما بارها نوشته ایم که نویسندگان قرآن هیچ مطلبی را در یک سوره به پا بیان نرسانده و از آن جمله همین داستان ایوب است که آن را در سوره انبیاء در نیمه راه رها کرده و متبقی آن را در یک سوره نا مرتب دگری از نظر زمان

و مکان بنام سوره (ص) روی دست گرفته اند و آن را با استفاده از همان کتاب ایوب از آیات ۴۱ تا ۴۴ سوره ص با جملات عربی چنین ادامه داده اند.

(وَ اذْ كُرِعِدْنَا اِيُوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنِّى مَسَّنَى الشَّيْطٰنُ بِنُصْبٍ وَعَذَابِ اَرْكَصَ بِرَجْلِكَ هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ اَشْرَابٌ وَ وَّهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَ ذِكْرًا لِاُولٰى اَلِّى الْاَلْبَابِ وَ حُذِّبِيْكَ... ترجمه: یا د کُن بنده مارا ای محمد! وقتى اوصدا برداشت وگفت: ای پرورد گارا! (نه الله) به من از جانب شیطان رنج و زحمت و زحمت رسیده! پس پرورد گار ما (الله) برایش گفت: با پا هایت لگد بزن بر زمین را و از آن چشمه آب سرد جاری خواهد شد و تودر آن آب چشمه غسل کُن و کمی از آن نیز بنوش! پس پرورد گار ما بدانگونه ایوب را از آن غم و اندوهی که از جانب شیطان بوی رسیده بود. (نه توسط الله) صحت یا ب ساخت و، همچنان زن و فرزندان او را که شیطان آنها را زیر خا نه اش کرده و مرده بودند، ولی از روی رحمت خود برایش دوچندان زیاده از آن عطا فرمود و همچنان برای ایوب (ع) امر فرمود که: بگیریک شاخه از چوب نازک را وزن خود را طوری لت و کوب کُن، که استخوانش نشکند.

پس هرآینه ربّما (الله ما) ایوب را یک مرد صبور در یافت که به هدایات او تعلق گوش میداد و همواره بسوی الله می شتافت. (نقلاً از ترجمه آیات سوره ص. در قرآن. مطالب جالب تر از متن این آیات خشونت بار وزن لت کُن را در تفسیر آیات گذشته از سوره انبیا داریم و ما ان را چون یک تیرو نشان از لابلای هر دو مطلب از سوره های فوق، در تفسیر آن آیات این قرآن دوپهلوی بطور خلاصه نقل میداریم. تا از یکطرف از متن زن ستیز قرآن از سوره بالابدانیم، و از جانبی از راه برون رفت از آن قسم ایوب از این سوره ص بدانیم که حتی به عذت و منزلت الله سبحانه و تعلق لطمه وارد شده که می باید آن کا تبا ن عرب جاهل و بدکردار به زبان عربی (استغفر الله) از الله شان مغذرت خواهی میکردند. زیرا در تفسیر آن آیات شیطانی از جانب الله چنان زن ستیزی صورت گرفته که ما بجای استغفر الله، استغفر الشیطان را برای نویسندگان نثار کرده و علاوه بر آن ننگ و نفرین را نیز برای شان می فرستیم.

زیرا چنین متن و تفسیر زن ستیزانه را در قرآن خشونت بار شان نوشته اند. پس برای ثبوت اینکه چرا ما برای شان نفرین کرده ایم. توجه شما خواننده عزیز ابدان جلب میدارم. تفسیر: حق تعلق ایوب علیه السلام را هر چیز در این دنیا عطا فرموده بود، و اما الله (ج) او را در یک امتحان قرارداد و همه مواشی او توسط شیطان از بین برد

وزن و اولادهایش نیز تباہ شد ند و علاوه بر آن ایوب (ع) به مریضی مرگباری که اصلاً توسط شیطان عاید حال او شده بود از بین رفتند. (نه تو سطر الله) پس او ایوب از الله (ج) شکایت نمود و از او خواست تا به وی کمک نماید، و الله (ج) بوی امر فرمود که بپای خود زمین را لگد بزن و از آن آب جاری خواهد شد و از آن به نوش و غسل کن. پس ایوب (ع) چنان کرد و سبب شفای وی گردید. اما چون تمام افراد خانواده اش را شیطان زیر سقف خانه کرده و گشته بود. پس الله توانا از فضل و رحمت خود بوی دوچندان از آن زن و فرزند عطا فرمود. تا دگران از آن قدرت الله (ج) پند گیرند، و به الله رجوع نمایند. اما حضرت ایوب (ع) چون از آن ناحیه زیاد قهر بود و در حال مریضی خود قسم یاد نموده بود که گرازان مصائب و از آن مریضی خود نجات یابد، زن خود را صد چوب خواهد زد. (گناه زن در آن مصائب ناشی از قدرت شیطان چه بوده است؟) اما مفسر کار آزموده تر از شیطان آن قسم نا حق را که اصلاً زن ایوب کدام تقصیری نداشت چنین چاره جوئی نموده است: پس وقتی ایوب علیه السلام صحت یاب گردید، و برای آنکه حانث قسم نگردهد زن خود را بطور آهسته با یک چوب نازک، صد چوب زد و آن مشکل قسم را حل و فصل نمود). نقلاً از تفسیر آیات فوق.

این مطلب خشونت با روزن ستیزا نه را یکی از علمای برجسته اسلام خشونت باریکه اونیز بحیث شیطان زمان خود شناخته شده بنام آقای عبدالستار (سیرت) برجسته ساخته، و او بر علاوه آن مطلب زن ستیز قرآن را در آن رابطه در موعظه های تلویزیونی و مساجد به مسلمانان، نیز مطابق به همین آیه قرآن زن لت کن تکرار و نموده می نمایند. بلکه این عالم جهان اسلام در مورد ختنه زنان نیز بی تفاوت مانده و بانها بیت بی حیائی ابراز داشته که گویا قرآن شان در مورد زن کدام خشونت ندارد و تنها آن لت و کوب برای تأدیب زنان در قرآن گفته شده که شوهرانشان اولاً جای همبستر شدن خود را از آنها جدا سازند، و اما اگر زن به امر شوهر خود تن نمی دهند تا با اوگاه و بیگاه همبستر شود، او را شوهرش یکصد چوب بزنند، البته طوری که استخوانهایش نشکند. (از اظها رات بیشر ما نه آقای (سیرت) و دگران در تلویزیونهای برون مرزی، از جمله تلویزیون پیام افغان، که آن نیز بنام پیام شیطان معروف است از لاس انجلس پخش شده. پس شما خواننده گرامی به سخنان این عالم جهان اسلام خشونت بار به آدرس فوق مراجعه نمایید،

در طی سالهای ۲۰۲۱ میلادی بدین طرف پخش شده و فعلاً در آنجا موجود است. جهان اسلام! شما از این بالاتر از ما در رابطه بخشونت قرآن تان نسبت به زنان و خواهران و مادران خویش، چه استدلالاتی خواهید داشت؟ و یا اینکه شما هم دلیل می آورید که، آن صد چوب نسبت بسرکشی زنان از هم خوا بگمی با شوهرانشان کافی نیست؟ و تاکید میدارید که با دید شوهران مسلمان نشان آنها را هزاران چوب بزنند؟ بلی! شاید تعداد تان همین گونه جواب بدهید که گویا شوهر حق شرعی بالای زنان بی دفاع خویش دارند که گاه و بیگاه با آنها ولومریض هم باشند جماع نمایند؟ و اما اگر آنها از امر سرکشی نمایند، صد چوب با دید زده شوند؟ پس شما علمای جهان اسلام عزیز! بی شرمانه جواب بدهید که گویا چنین نبوده و گویا بر کلام الله تان ما تهمت بسته ایم؟ لطفاً با ما در روئیا روئی حاضرینا ظره علمی و منطقی گردیده. اما اگر قرار باشد که ما و نسلهای آینده را به این قرآن خونین و خشونت بار بر گردانید، هرگز نخواهید توانست. زیرا ما نه تنها آن تا زینامه را یک کتاب خشونت بار میدانیم، بلکه رونوشتی از کتب یهود و نصاری بوده و ما از متن اولی آن در این حقایق تلخ خود آن همه را افشا نمودیم، که جز اساطیر بیخ نبوده و تنها برای سرگرمی و ترساندن انسان دلیر تدوین شده، تا این انسان زمان را بخواب و خیال بهشت موعود برده و خود بنیان گزارن دین، به عیش و نوش خوش مصروف بوده باشند. بلی! اما شمشیرکشان اسلام شاید طبق همیشه و بطور بی شرمانه دلیل می آورید که یهود و نصاری کتب خویش را برخلاف بعضی آیات پر و پاوه قرص قرآنی گویا تغییر داده اند؟ بلی! همین جواب همی شگی شما الاغان و جاهلان عرب و عجم خواهد بود که در طول زیاده از هزار و چهارصد سال در آن موارد را به داشته و آن گونه اتهام ناروا را علیه اهل کتاب وارد ساخته و می سازند. پس با ما نیز نظریه این جهت شمشیرکشان اسلام، یک جمله را بزبان رسای فارسی با دید نوشت که: (شرم و ننگ بر آنها!) و می پردازیم به بررسی بعدی خود از (زبور) داوود، پادشاه اسرائیل و پیامبر اسلام آینده و ناشناخته در آن زمان که ما آن مرد زانی و قاتل رادر همین حقایق تلخ خود قبلاً معرفی نمودیم، و حال باید بدانیم که او در زبور دست نویس خود و همکاران قلمی آتش چگونه از آن گناهان معصیت بار خود ندامت کشیده و از خدای اسرائیل کمک خواسته است؟ اما شوربختانه آن کتاب گناه شویی را مسلمانان عزیز، چون دیگر کتب مملو از گناه و زنا ناشی از وحی الله شما شمشیرکشان اسلام دانسته اند.

در حالیکه آن همه کتب شیطانی، بشمول همین زبور داوود، حاصل نوشته های چند تن از سران افراد معلوم الحال بوده که نامهای اوشان بحیث نویسندگان هر کدام از آن کتب، چون نویسندگان همین زبور داوود، بفرق هر کدام از آنها نوشته شده و ما لحظه بعد آن همه را افشا خواهیم نمود، و اما جای تاسف اینجا ست، که هیچ کدام از این اکتماهای شیطانی زبور داوود نزد خدای شان پذیرفته نشد و در مورد بندگانسان بی تفاوت ماند. پس این شما خواننده گرامی! و این هم ثبوتی از آن بی تفاوتی خدا در برابر جانیان و قاتلان یهودی و مسلمان.

(مزامیر، از زبور داوود، ۱۹ همین کتاب است در عهد عتیق، و ما قبل از آنکه به یکی دو مزموران بطور نمونه بپردازیم، اجازه دهید تا از مقدمه آن بدانیم که این گنجینه گناه شوی توسط کدام خدای زنده و یا مرده، بجز از چند تن جنایتکاران و زناکاران معلوم الحال یهودی نوشته شده و طوریکه قبلاً اشاره نمودیم با خواندن آن گویا، گناهان آن یهودیان و مسیحیان غرق در گناه و یا شمشیرکشان اسلام، بخشیده خواهند شد؟ هرگزنی! توجه نما ئید.

(کتاب مزامیر بخشی از کتاب مقدس بوده و جمعاً آن که از آن جمله ۷۰ مزموران را خود داوود نوشته، ۲ مزموران را پسرش سلیمان، ۱۲ مزموران را یک مرد یهودی بنام (آساف) نوشته و ۹ مزموران را چند تن از افرادی از خاندان (قورح) نوشته و بلاخره یک مزموران را موسی برشته تحریر در آورده است. سرودهای زبور داوود، حاکی از التماس هایی اند که قوم اسرائیل از خدایشان نموده تا اگر او گناهان این ها را نادیده بگیرد و خواسته های آینده شان را بر آورده بسازد) از مقدمه زبور داوود.

بلی! طوریکه ما قبلاً اشاره نمودیم، وقتی به نتیجه آن سرودها در تاریخ یهود مراجعه شود، خدای زنده آنها هیچ خدمتی در آن موارد به اوشان انجام نداده، و تا آخرین روزهای حکمرانی خود از آنها حمایت نکرد و نه آن بندگان لگام گسیخته اسرائیلی بوی بازگشتند، که ما آن همه جنگ و آتشتی را بین خداوند گانش از همین کتاب مقدس تا جایی دانستیم و همانگونه تا آخرین روز فرار خدا از آن کشت و خون نیز افشا خواهیم نمود. طوریکه بارها اشاره نمودیم که الله مسلمانان نیز بر سر مسلمانان کدام گلی رانزده و همانگونه از همان آوان تا امروز، این مسلمانان عزیز، دانه درخاشاک می پالند، و از استعمال کلوخ استنجا و... بیرون نیا مده اند.

پس بنابراین چون ماکدام امیدویازی از این خدایان زنده و مُرده یهودی، مسیحی و مسلمان نداریم. پس از بازگنومدن آن همه التماس های پای دره‌های ۱۵۰ گانه زبور داوود صرف نظر کرده و تنها از یکی دو مزمور آن چون مُشت نمونه خروار نقل میدارم تا ثبوتی باشد به بی تفاوتی خدای اسرائیل در آن راستا و بندگان اونیز در آن مورد بطور مستند بدانند که خدایان زنده و مرده شان تا کنون آرزوهای شان را برآورده نساخته و در آینده هم نخواهند ساخت، نمونه آن بی تفاوتی خدای اسرائیل را در برابر خود داوود، از مزمو ۵ او خواهیم دانست که یکی از مزامیر ۱۵۰ گانه کتاب وی بوده، تا بدانیم که چگونه او در حضور خدایش فغان برمیداشت اما متاسفانه خدای بی عاطفه اش بوی توجه نکرد. پس لطفاً شما خواننده گرامی بدون آنکه نیا ز خود را به خدایان غافل ابراز بدارید که جایی را نخواهند گرفت. توجه نماید به التماس های بی نتیجه خود داوود، از آن خدای غافل.

(ای خدا وند! به سخنان من گوش بده و به ناله و فریاد من توجه فرما، ای خدای من! بفریادم برس، زیرا من در حضور تو در این صبحگاهان دعا میکنم ولی تو صدای مرا نمی شنوی! پس تا چه زمانی انتظار خواهم کشید تا جواب مرا بدهی و... مزمور ۵ کتاب اول. اما طوری که یادمانی نمودیم، چون خدای غافل فریاد آن بنده و پیا مبرش داوود در مانده رانشنید، پس او در مزمور بعدی خود از آن خدای خواب بُرده بطور جدی التماس نمود. اما خدای خواب بُرده تنها التماس وی رانشنید، بلکه صدای دگرانی که نیز بحیث پیامبران او یاد شده اند نشنید، و آنها را از ظلم و استبداد دشمنان نجات نداد. تا آنکه بلاخره داوود در مزمور بعدی خود از تمام درمانده گان بنی اسرائیل تقاضا میکند تا بطور دسته جمعی با دول و سُرنایان خدای خواب بُرده شان التماس نمایند. البته این بار با ساز و آوازی که در شریعت طالبانی اسلام امروزی در فغانستان حرام دانسته شده، ولی بنده گان یهودی همین خدا چنین التماس میکنند: (ای مردم اسرائیل! خداوند راستایش کنید و او را در خانه مُقدس خودش (بیت المقدس) ستایش کنید، ای مردم، توانایی و عظمت بی نظیر او را در آسمان ها با دول و سُرنایان ستایش کنید، خدا را با صداهای بلندتان ستایش کنید و تا جان در بدن دارید، او را ستایش کنید، ستایش کنید! ستایش کنید! و ستایش کنید!) نقلاً از مزمور ۱۵. اما با آنهم خدای بی عاطفه بدان داد و فغان بندگانش با دول و سُرنایان نیز کدام توجهی نه کرد، و حتی بکلی آن همه قوم بی دفاع اسرائیل را فراموش

کرد، و خود خدا این بارطوری که ما در این بررسی خود در زمان فرار آن خدای در مانده قرار داریم، پا به فرار گذاشت و جای خود را به فرزندش مسیح وا گذاشت. اما طوری که ما نتیجه آن فرار را بنا بر حکم زمان و جبر تاریخی در آن خدا گردشی دریافتیم، و آن این است که حتی فرار خدای زنده اسرائیل نیز شامل آن تحول بنیادی تاریخی بوده که حتی خدایان را یکی پی دیگری و امیدارد تا از میدان کارزار جنگ و گریز، فرار و قرار نمایند، و ما آن همه فرار و قرار را از اظهارات کتاب مقدس یهودیان را در مقایسه با قرآن مسلمانان خواهیم دانست، که چگونه آن خدایان زنده و مرده یکی پی دیگری بنا بر همان حکم زمان و جبر تاریخ، فرار را بر قرار ترجیح میدهند، که ما آن شرم را در این قسمت از افشاگری خویش، از کتاب اشعیا خواهیم دانست که بنام یک مرد یهودی دگری بنام (اشعیا) نام گذاری شده و لقب نبی را نیز با خود داشته و در مقدمه کتابش از آن شرساری یادآوری شده، و او پیش گوئی های زیادی را در رابطه به آینده اسرائیل، و حتی آینده خود نموده که روزی جای او را پسرش مسیح خواهد گرفت، و ما در آن مورد قبلاً اشاراتی داشتیم که ظهور آن پسر ک نیز بنا بر حکم تاریخ و جبر زمان صورت گرفته، و اما اکنون جناب اشعیا اورابنا بر نبودن شرایط زمانی بنام (عما نوئیل) و بحیث پسر مریم کاندید میدهد، و اما بعداً همین عما نوئیل، بحیث فرزند خدا نزد مسیحیان عزیز شناخته میشود. پس نویسنده حقایق تلخ نیز لازم میداند تا عنوان این قسمت از بررسیهای افشاگرانه خود را (خدا در حال فرار، و پسرش در چوبه دار) انتخاب نماید، و از خواننده گرامی احترامانه التماس می نمایم که تا آخرین کتاب عهد عتیق با ما بوده باشد، ولی ما آن پیشگوئی های پیش از پدر را که توسط اشعیا صورت گرفته، و آن پیش گوئی پیش از پدر از نظر شرع یهود و اسلام یک کُفر آشکار نسبت به خدا بوده است. زیرا نباید کتاب مقدس، و قرآن در امور داخلی خدایان زنده و مرده یهودی و مسلمان خویش طوری دست درازی می کردند که حتی نصب و عزل خود آنها را در اختیار خود می گرفتند. آن همه را ما پس از هزارها سال ملامی سازیم. از جمله، این پیش گوئی کُفر امیز این یهودی معلوم الحال را بنام اشعیا چنین افشا می داریم که اواز نظر قرآن مسلمانان مرکب چنین یک کُفر آشکار شده، و اما نویسنده حقایق تلخ آن واقعیت تاریخی را در نظر گرفته و نه تنها از تغییر و تکامل جهان به امر خالق لایزال خود سرکشی خواهد نمود، بلکه با بررسی های علمی خود بدون چنان کُفر گوئی خود

ادامه خواهیم داد، و ثابت خواهیم ساخت که چگونه یک پدیده جدید، جای پدیده کهنه را اشغال می کند و چنان یک تحول بنیادی را به شمول خداگردشی بوجود می آورد که حتی خدایان را نصب و عزل میدارد. اما طوری که اشاره نمودیم، متأسفانه کتاب مقدس برخلاف آن اصل تحول بنیادی، از آن واقعیت تاریخی علمی، انکار کرده و بر مبنای داستان های اساطیری چنین پیش گوئی های کفرآمیز نموده و خدای زنده را از صحنه برون رانده و پسرش را بجای او در مسند خدائی قرار داده است. اما با آنهم جای تأسف این است که بلاخره همان خدای پدر، آن پسرک یگانه خود را توسط دشمنان دین نوبنیا دش با کفرگوئی خودوی به دار آویخته است.

خدا در حال فرار، و پسرش در چوبه دار.

اشعیای یهودی که اونیز پسوند نبی را با خود دارد، در ابتدای کتاب خود یک سلسله پیشگوئی های قبلاً عیار شده او، و خدای زنده و در حال فرار صورت گرفته و بلاخره آن پیشگوئی های پلان شده را در رابطه به ظهور مسیح، بحیث کا ندید آینده و حتی بحیث پسر خدا اعلام نموده، و اما زمان معین ظهور او را در آخرین کتاب عهد عتیق بنام کتاب ملاکی معطل نگه داشته، و پس از چهار صد سال سکوت، از دوران بی خدائی از فرار تا به قرار آن خدای آینده پردا خته، که ما به آن مطا لب خواهیم رسید و آن همه را با تفصیلات بیشتر در رابطه به ظهور این عماما نوئیل در اناجیل دست نویس یک مُشت افراد معلوم الحال دیگری خواهیم داشت اما بعداً بنام مسیح پسر مریم خواهیم دانست، نه بنام عماما نوئیل، و این را نیز خواهیم دانست که چه گونه خدای پدر آن ولی عهد خود را صد ها سال پیش از آن زمان بنام عماما نوئیل، توسط اشعیای می گمارند و یک دوره دگری را در تاریخ یهود و در قالب ادیان (سامی) آغاز میکند، و همچنان بنیان گذار اولی آن ادیان خونین را طوری که ما قبلاً از آنها نام بردیم همان ابراهیم فرزند تا رح یهودی و انمود ساخته اند، و اما پس از تمام این ادوار تاریخ، کاتبان قرآن همان ابراهیم را شتبا ها فرزند (آزر) میداند. اما حال توجه نماید به کا ندید مسیح توسط اشعیای نبی در این پیشگوئی خود. زیرا برای جلوگیری از سراسیمه گی یهودیان زمان که آنها نمی خواستند وارث دین شان مسیح بحیث پسر خدا یشان بوده باشد، بنام (عمانوئیل) معرفی نموده است. گرچه آنگونه محافظه کاری و چند دستگی پس از ظهور مسیح نیز بوجود آمد

و تا همین امروز بین شان چندین فرقه در زیرچتریک کلیسای مسیح ظاهراً تشکل یافتند، و اما حال کتاب مقدس او را از قماش یهود یان و حتی نزدیک ترین هم پیمان اشعیای یهودی مُشخص ساخته و او را فرزند مریم باکره می نامد و بعداً یک قدم فراتر گذاشته و سلطنت زمین و آسمان را بوی واگذار می شود، طوری که بعداً خود مسیح نیز در برابر یهودیان افراطی، خود را پاد شاه آسمان و زمین دانست، و بدان واسطه آنها او را به چوبه دار کشا ند. گرچه کتاب مقدس این همه پیشگوئی های قبل از وقت و بعد از وقت را در قید اراده خدای زنده و یا خدای پدرانجام میداد. در حالی که اصلاً نویسندگان کتاب مقدس در آن نقش اساسی داشتند. اما از نظر نویسنده این حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین، همان حکم زمان و جبر تاریخ بوده که این و آن همه فرار و قرار خدایان زنده و مُرده یهودی و مسیحی و مُسلمان را ناشی از همان حکم زمان و جبر تاریخ میدانند که در طی آن چنین تحول بنیادی پدید آمد و پدید آمد، که چگونه پدیده نو، جای گزین پدیده کهنه گردیده و مسلماً که در آن فرضیه تاریخی، خدا گردشی نیز شامل بوده است. پس بنا بر همان اساس بود که اشعیای یهودی چون خود در جریان زمان قرار داشته و او با مشوره خدای زنده اسرائیل، اولاً داوود را از شاخه نوریس از کُندی بوسیده درخت خاندان یهود دانسته که روزی گویا از آن کنده بوسیده، شاخه تازه برون خواهد آمد، یعنی بدان معنی که از خاندان همان قاتل وزنا کار... مسیح (ع) ظهور خواهد کرد، و سپس به مطالب مورد نظر خود پرداخته و به داستان تولد مسیح از دختری کره بنام مریم، به (عما نوئیل) نوشته، و بالاخره انجیل متی همین عمانوئیل را پس از صدها سال از خاندان داوود و ابراهیم بنام مسیح و پسر مریم دانسته که مابدان سلسله در بخش دوم این اثر خواهیم پرداخت که مربوط بدان قسمت اختصاص یافته است. اما حال اجازه دهید تا از اظهارات جناب اشعیای بدا نیم که در مقدمه کتابش در مورد حامله شدن مریم باکره پیش گوئی نموده، که ما آن محافظه کار ری پلان شده جناب اشعیای را با خدای زنده یهود چنین بر ملا می سازیم.

(در زمانی که (احاز) پادشاه سوریه و (قَفَح) پادشاهان اسرائیل بر اورشلیم حمله کردند، و اما نظریه موانعی نتوانستند آن را تصرف نمایند. پس خداوند بمن اشعیای فرمود: تو همراه با پسریت به دیدن احاز نبی رفته، و برایش از جانب من خدا بگو که وقتی من خدا تصمیم بگیرم، حتماً آن پلان خود را عملی می سازم. در غیر آن تلاش

شما بی هوده است. (کُن فیکون را نیزالله، درقرآن محمدلاف زده ومعنی آن این است که: هرچه اوبخواهد، همان میشود) طوریکه خدای یهود درادامه آن پلان قبلاًعیار شده با اشعیا چنین پیغام میدهد: پس تواسعیا درمورد ظهور مسیح پسر مریم به احاز پادشاه سوریه وقفح، پادشاه اسرائیل بگوکه روزی باکره حامله خواهد شد وپسری بدنیا خواهد آورد ونامش را (اعما نوثیل) خواهند گذاشت. اما قبل از آنکه آن پس از شیرگرفته شود وخوب وبدرا از هم تشخیص دهد، من خدا سرزمین این پا دسাহانی که شما مردم یهودا از آنها وحشت دارید متروک خواهند شد. پس تواسعیا از جانب من خدا به احاز، پادشاه یهودا نیز هشدار بده وبرایش بگوکه اورا همراه با قوم وخا ندا نش به بلایی بزرگی د چارخواهم ساخت وامپراطوری سلیمان را بد ومملکت (اسرائیل ویهودا) از هم جدا خواهم ساخت. اشعیا، با ب ۶ و ۷، عهدعتیق.

بلی! طوریکه قبلاً تذکر داد یم جناب یهوه خدای اسرائیل ازد ست قوم خود به فغان آمده بود، واومیخواست فرار را برقرار ترجیح دهد، اما منتظر زمان بود. پس از فرصت زمان عیسی مسیح رابحیث فرزند نام نهاد خود بحیث میراث خوار خود اوبا استفاده روی کار می آورد. اما شوربختانه طوریکه عنوان نمودیم همین خدای محافظه کار از صحنه فرار میکند وهمان پسریگا نه خود را با آنکه بنا بر بیان انا جیل نام نهادش که گویا اورا بر روی کف دست خود بر فراز آسمان پائین آورده بود، ولی با آنهاهم همان پسر یگا نه خود را

به طور نا جوان مردا نه به چوبه دار کشاند وآن پسرک بی دفاع بزبان عربی (ایلی! ایلی! لَمَّا سَبَنی! ای خدا ی من! ای خدای من! چرا بدا دم نمی رسی ومرا بر روی صلیب تنها گذاشتی!) فغان بر میداشت. اما آن پدرنا مهربا نش نه تنها بداد پسر خود نمی رسد. بلکه بنا بر اظهارات انجیل پسرش، تا آخرین روزهای فرار خود از کشتار دیگران دست برندا شت وبلاخره به سقوط اورشلیم وخرابی خانه خود ش اقدام نمودو قوم خود را محتاج یک قوم غیریهودی وحتی آتش پرست ساخت. توجه نمائید به بقیه داستان فرار وقرار خدای اسرائیل، از کتاب اشعیا نبی.

(پادشاه آشور، وسیله دست خدا، اسم عجیب وغریب خدا) وهمچنان عناوین بعدی کتاب اشعیا بوده وهدف اساسی از مطالب آن عناوین، تشریف آوری مسیح است که جناب اشعیا اورا نسبت به محافظه کاری خود از عکس العمل های یهود

یان بنام (اعما نوئیل) پیشگویی نموده بود، ولی درموقع مناسب او را مسیح نام کرده و حتی او را بحیث بره قربانی شده در راه گویا نجات مسیحیان غرق در گناه وارد میدان ساخت که ما به آن مطالب از همین کتاب مقدس خواهیم رسید. اما حال طوریکه عنوان نمودیم، از فرار خدای در حال زوال پیام های داریم که او آن پیام های مرگبار خود را در آخرین روزهای حکمروایی خود برای ساکنین سرزمین های (فلسطین، موآب، سوریه، اسرائیل حبشه و مصر و عربستان میفرستد تا آن ممالک را نیز چون اورشلیم خودش به خاک یکسان بسازد. (هله لوئیا) پس آن خدای ناعاقبت اندیش، نه تنها قوم خود را با آن عملکردهای خونین و ننگین خود، خود را بی خانمان ساخت. بلکه اقوام بی گناه را از روی حسادت خود که چون امیدی به حکمروائی آینده نداشت و آن پیاپیهای ننگین و خونین خود را زیر عناوین (نبوت، ورسالت و...) بر آن ممالک فلک زده یکی پس از دیگری می فرستد، و آن سرزمین ها را به خاک یکسان میسازد و بلاخره در باب ۳۲ همین کتاب اشعیای نبی بحیث دستیار آن خدای در حال فرار به وعده ظهور گویا یک پادشاه عادل می پردازد که منظورش مسیح بوده تا این بار او را با لای قوم لجام گسیخته اسرائیل حکم فرما بسازد، تا صلح و آشتی بین اسرائیلی ها تا مین گردد. اما شوربختانه پس از ظهور همان مسیح بود که جنگ های خونین نامقدس دیگری در راه حفاظت از کلیسا و کنیسه، آغاز شد و یک دیوار آهنی را بین (مسیحیت، یهودیت و اسلام) عمار نمود و متأسفانه تا امروز آن جدایی ادامه دارد. پس بنا بر آن ما از با زگو کردن آن جنگهای خونیکه اصلاً برای بدست آوردن قدرت و سلطنت بوده صرف نظر کرده و علاقه مندان می توانند به متن اصلی آن مطالب خونین به بابهای ۱۱ تا ۳۳ کتاب اشعیای مراجعه فرمایند، ولی ناگفته نماند که ما از خون ریزی های نامقدس خدایان روی زمین نیز در آن خون ریزی ها برای رسیدن همان اهداف نامقدس جاه و جلال و حفظ مقام و منزلت شان افشاگری خواهیم نمود. اما حال ادامه این داستان. اشعیای یهودی در ادامه آن پیشگویی های خونین خود مطالبی را زیر عنوان (آینده پر جلال) خدای آینده در باب ۳۳ کتاب اشعیای نوشته ولی ما برخلاف آن خواهیم دانست که چگونه خود خدای پدر فرار را برقرار ترجیح داده و فرزند خود را به چوبه دار می کشاند، و بدان ترتیب ما نیز خود را به ختم این لانه شیطانی ملو از جنگ و خون ریزی که توأم با فرار خدا بوده خواهیم پرداخت، و داستان بالا را خاتمه یا

فته میدانیم.

(اخطار خداوند، و آینده پر جلال خدا، دوعنا وینی اند در باب ۳۳ کتاب اشعیا اند و در عنوان اول آن خدای در حال فرار خطاب به قوم آشوری ها که دشمن قوم اسرائیل اند چنین اعلام میدارد: من خدا از همین حال برمی خیزم و قدرت و توانائی خود را به شما نشان میدهم و هرچه شما تلاش نمائید سودی برای تان نخواهد داشت و تمام شما را خواهم کُشت و سربازان تان را به خاکستر تبدیل خواهم کرد.) پس همانگونه خدای در حال فرار از اینگونه اخطارهای مرگبار خود را دا مه میدهد و بلاخره از آینده پر جلال قوم خود زبان میگشاید، و اما خودش به اصطلاح عام، دوتا کرده و خطاب به جاهلان زمان از روزی سخن میگوید که نه تنها مسیح بحیث پا دشا آینده بر سرزمین اسرائیل حکمرانی خواهد کرد، بلکه او حیث پا دشا آسمان و زمین حکومت خواهد کرد، و در عین حال پسران قوم لگام گسیخته اسرائیل در آن زمان از روزهای ترسناک گذشته خویش فکر خواهند کرد که چگونه مسیح صلح و امنیت را بدان سرزمین خواهد آورد در آن روز هیچ کسی از اسرائیلیها نخواهد گفت که بیمار هستیم و همچنان تمام گناهان سا کنین آن سرزمین بخشیده خواهند شد.) خلاصه شده از باب ۳۳ کتاب اشعیا.

این همان روزیست که از نظر اشعیا یهودی، مسیح ظهور میکند و گناهان مسیحیان غرق در گناه را با صابون می شوید، و اما شوربختانه برخلاف این وعدهای پای در هوا، و خوش باوری های مسیحیان خوش با وردر مورد آینده پر جلال اسرائیل فکرمی کنند. اما شوربختا نه اندکی پس از تشریف آوری آن فرزند گویا نجات دهنده در همان اسرائیل، و فلسطین چنان جنگهای خونین صلیبی روی کار آمد که بلیون ها انسان بنام کلیسای همین پسرک مُصلح، بقتل رسیدند و صدها هزار انسا ن خوش باوریکه منتظر آن روز بودند در کوره های آتش سوزانده شدند، و آن آتش سوزی نامقدس تا حوالی قرن پنجم میلادی ادامه یافت و پس از آن پیروان او به عقل و هوش آمدند، و پس از آن از محبت مسیحائی ظاهری خویش با همان شیوه دام پرورانه خویش سخن میزنند. اما وقتی از کینه و بی باوری این فرزند خواندگان خدا نسبت به غیر از مسیحیانی که چون خود نویسنده همین حقایق تلخ در جریان بوده و سالها برای آنها بدون اینکه گناه وی شُسته شود، خدمت نموده و اما بلاخره به وضاحت دریافت که آن همه حرف های چرب و نرم این مسیحیان ظاهراً ریاکاری

بوده و حتی از چشم دیده‌های خود می‌توان نوشت که این فرزندان خوانندگان مسیح با همین گونه چرب زبان‌های خویش، آنچه می‌گویند بدان عمل نمی‌کنند. پس امید است مؤمنین مسیحی و یهودی و مسلمان دانسته باشند. زیرا اصلاً، دین وسیله رسیدن به قدرت بوده و سیا ست نیز سکه سیاه دیگر این دین ننگین. طوری که متا سفانه آئین خونچکان اخیر بنام اسلام نیز از این گونه تا خت و تازهای قدرت طلبانه تا امروز برگرده تعداد زیادی از چشم بسته‌های غرب و عجم حکمروائی می‌کنند. اما در عین حال، این قران اساطیر الاولین از گذشته‌های ننگین و خونین برگزیدگان یهوه خدای اسرائیل با این جزئیات کدام اطلاعی نداشته و یا از آن کتمان نموده و تنها از نام ابراهیم و اسحق و یعقوب و چندتن یهودیان انگشت شمار دیگر یهودی، توام با داستان مرگ و رستا خیز فرضی مسیح، آنهم با استفاده از اناجیل نام نهاد او توام با ضد و نقیض‌ها به محمد عرب اطلاع داده و همانگونه وعده‌های پای در هوا را به مؤمنین اسلام داده، و بدان دلیل است که توسط خرد مندان زمان اساطیر الاولین نام گرفته طوری که با استفا ده از انجیل یوحنا داستان مرگ و رستا خیز فرضی جناب مسیح را پس از صدها سال از آن بازگونموده و ما برخلاف آن متون اولی خود، صعود مسیح را از چوبه دار به سوی آسمان و نزد الله نامرئی وانمود ساخته است. نه آنکه از نظر انجیل مسیح، و ناشی از وحی همین الله قران بر روی صلیب کشته شده، و بس از سه روز گویا زنده شده باشد. زیرا کا تبن این قرآن کار را مربوط به غیب الله (ج) مید انند که مُرده گان، الله شان تنها در روز با زُپرس، زنده میکند، نه پیش از آن و ما به آن داستان‌های بی بنیاد و خونین و ننگین از انجیل مسیح و قرآن محمد، در بخش دوم این اثر افشاگر خویش خواهیم پردا خت، تا حرفی از این گنجینه‌های اساطیری ناگفته نمانده باشد. اما حال اجازه دهید تا مروری به کتاب بعدی عهد عتیق بنام (ارمیای نبی) داشته باشیم تا به آخرین روزهای فرار خدای اسرائیل برسیم. تا جایی که ما در نظر داریم، اما تا هنوز بدانجا نرسیدیم. زیرا داستان سرایی کتب بعدی کتاب ارمیا نیز در این گنجینه اساطیری، از جمله داستان (یونس و ماهی، داستان اصحاب کهف، داستان دانیال نبی و داستان ذوالقرنین و... که با اضافه گونیه‌های تورات و قرآن توام اند بجای خود باقی اند، و اما خوش بختانه تا کنون نه کتاب یهودیان از افشاگریه‌های مابی گردمانده، نه قرآن مسلمانان. پس از متباقی داستان کتاب ارمیای نبی که متاسفانه قرآن از آن گونه جزئیات متن اولی خود کدام

اطلاعی نداشته، و یا از شرم کتمان نموده، در همین جا از کتاب ارمیا اکتفا نموده و به افشاگری خویش از کتاب بعدی بنام (مراثی ارمیا) پرداخته و بدان ترتیب خود را به آخرین روزهای فرارخدای یهود، و ظهور فرزندش مسیح به آخرین کتاب عهدعتیق بنام کتاب ملاکی رسانده و گلم کتاب مُقدّس را جمع خواهیم نمود، و اما قبل از آن به اضافه گوئی های قرآنِ اسا طیرالاولین خواهیم پرداخت و بلاخره در بخش دوم این اثرا فشاگر خود به بررسی انا جیل چهارگانه ضد و نقیض نام نهاد مسیح خواهیم رسید تا رسالت تاریخی خود را بوجه احسن انجام داده باشیم اما چون این کتاب جناب ارمیا نیز از ویرانی خانه خدایش باردگر تذکره عمل آورده و فرزندان خدا را به مملکت بیگانگان آواره ساخته. پس ما نیز از این کتاب کدام مطلب جالبی، بجزا زویرانگری آن خدای ویرانگر و در حال فرار اسرائیل، که الله مسلما نان نیز بدانگونه تباهی و ویرانی در قرآن محمد با سر بلندی یاد آوری نموده کدام علاقه نداشته و نداریم، صرف نظر کرده و اما تنها از سوگواری خدای زنده اسرائیل در رابطه به ویرانی خانه و کاشانه اش به یکی دو مطلب از همین کتاب دوم آقای ارمیای یهودی خواهیم پرداخت، و پس از آن از داستان سرگین خواری آن پیا میری که خدایش او را در رحم مادر برگزیده خواهیم دانست، و بررسی های بعدی ما از کتب بعدی عهد عتیق به جای خود باقی خواهد بود، تا حرفی از کتاب مقدس یهودیان و قرآن مسلمانان، در مقایسه بدان ناگفته نمانده باشد. زیرا هدف اصلی ماهمان است تا گلم این بلای آسمانی را از روی زمین جمع کنیم.

(خداوند به ارمیای نبی بطور ما یوسانه فرمود: زمانی اورشلیم یک شهر پُر جمعیت و ملکه شهرها بود، ولی اکنون متروک شده و قطراتی از اشک بر رویش می ریزد. مردم آن شهر مُصیبت زده شده به دیار غربت تبعید شده اند. زیرا دشمنانش آن را تصرف کرده و عرصه زندگی را برای ساکنین آن شهر تنگ ساخته اند. پس دگر هیچ کسی به خانه خدا نمی آیند تا در آن عبادت و از خدای ما پرستش کنند. پس ای خدا! ما نه نام و نشان داریم و نه منزلت. اما تو خدا نیز ما را فراموش کردی و دگر ما را به یاد نمی آوری..... بلاخره آقای ارمیا در آخرین جمله آیه ۲۲ خطاب به خدایش میگوید که ای خدا! ما را بسوی خود بازگردان و شکوه دوران گذشته ما را برگردان...! اما چون خود خدای اسرائیل در غم جان خود بوده بناً کدام خدمتی در آن راستا برای بندگانش به جز از ویرانی انجام داده نتوانست.) پس مانیز کتاب

ارمیارابه فراموشی سپرده و دگر نمیخواهیم داد و فغان خدا و ارمیا را به نمایش بگذاریم. پس طوری که وعده نمودیم، شما خواننده گرا می را به داستانهای جالبی از کتاب بعدی بنام حزقیال نبی دعوت نموده، و اما نباید از دست پخت خدای در حال زوال و فراری که برای این پیا مبر بزرگوار خود آماده می سازد استفاده نمائید. زیرا بنابر بیان خود کتاب مقدس، نان مخلوط شده با سرگین گاورا بروی می خوراند و خود این مبارک نیز آن را با افتخار نوش جان می کند، و شکر خدایش را بجا می آورد. توجه نما نمائید.

(روئیا ی حزقیال) عنوان با ب اول کتاب حزقیال است و از آن در آن مورد چنین میخوانیم: روز پنجم ماه چهارم سال ۳۰ ام بود که نا گهان در آسمان بر روی من حزقیال پسر (بوزی) گشوده شد و خداوند این رویا را بمن نشان داد، و من در آن روئیا طوفانی دیدم که از سمت شمال به طرف من می آمد و در پیشا پیش آن طوفانی از ابرو آتش نیز در حرکت بود و به دوران هاله، از نوره نظر میرسید، و اما دور آن یک چیزی مانند فلز می درخشید، و در میان آن هاله چهار موجود عجیبی ظاهر شد ند که هر کدام شبیه انسان بود ند ولی هریک از آنها چهار صورت و ۲ جفت بال داشتند، پایهای آنها نیز مثل پای انسان بود ولی پنجه های پایشان بسّم گوساله شباهت داشت و مانند فلز براق می درخشید، و همچنان زیر هریک از بالهای شان دست هایی را میدیدم مثل انسان، و اما انتهای بالهای آن موجود زنده با همدگر وصل بودند و بطور مستقیم حرکت میکردند، بد و ن آنکه به یکد گرام آسبی برسانند. زیرا در مقابل آن حیوان دارای چهار صورت، یک انسان نیز دیده میشد و به طرف راست آنها یک شیر غرّانی نیز دیدم و همانگونه به طرف چپ آن یک گاونر نیز به نظر میرسید و در پشت آن گاو عقابی قرار داشت و دو جفت بال داشت.... آقای حزقیال آن داستان ترسناک و مرگبار را به جایی میرساند که آن هیولاهای آسمانی را که در آسمان به وی گشوده شده بودمی بی ندکه همه در برابر خدای آسمان به خاک می افتند و آنگاه او با خداهم صحبت میشود.... اما اینکه خدا در آن صحبت خاص، چه نوع خوراک خاصی را به حزقیال نبی هدایت میدهد تا این پیامبرش آن را نوش جان کند و شکر خدا را بجا آورد. کتاب مقدس در آن مورد چنین معلومات میدهد.

(خداوند به حزقیال فرمود: ای انسان خاکی! من خدا ترا در رحم مادرت بحیث پیامبر خود انتخاب نموده ام، تا پیام هلاکت بار خود را توسط توبه دشمنانم برسانم.

پس اگر تو آن را برایشان نرسانی من خودت را به هلاکت میرسانم، و اما اگر این هشدار مرا به آنها برسانی، و اما آنها به گناهان خود ادامه دهند. در آن صورت من نیز ترا خواهم کشت. (این مطلب در قرآن مسلمانان بنام (جبروا کراه) بازتاب یافته طوری که خدای اسرائیل در برابر گناه بنده گانش عا جز آمده و سرگین را بر پیامبر خود میخوراند. (آفرین) بنا بر آن خدای اسرائیل به وی در آن مورد چنین امر میفرماید: ای انسان خاکی (حزقیال) آجر بزرگی (خشت بزرگی) را بردار و بر روی آن تصویری از شهر اورشلیم رانقشه کن، طوری که چهار طرف آن بُرج های بلند بوده باشد و سنگرهای مُستحکم آن شهر توسط اردوی دشمن محاصره شده باشد. اَماتوای حزقیال خود را در آن دیگ دان طوری نشان بده که بین تو و دشمن یک دیواری از آهن قرار داشته باشد تا هیچ قدرتی نتواند که تراسوزاند و یا اذیت کند.)

نقلاً.

هدایات بعدی را که من خدا بتو حزقیال میدهم و هر کدام از آنها تعابیر جداگانه خود را دارند و این هدایات من خدا در حال بیداری ات باید تحقق یابد و همین اکنون آن هدایات مرا دقیق بشنو: در ابتدا به پهلوی راست استراحت کن و به مدت ۳۹۰ روز در همان حالت بمان، زیرا من خدا میخوام تمام گناهان اسرائیل را به دوش تو بگذارم، پس تو در برابر یک سال ناسپاسی اسرائیل نسبت به من خدا، باید در آن ۳۹۰ روز در همان حالت بمانی و زحمت بکشی اما با آنها مجازات دگرت باقی مانده و آن این است که ۴ روز دیگر به پهلوی راست دراز بکش و به آن ترتیب مُتحمّل گناهان اسرائیل خواهی شد. اما در نظر داشته باشی که در آن ۳۹۰ روزی که به پهلوی چپ میخوابی خوراک توازنانی خواهد بود که از چهار نوع آرد (آرد گندم، جو، باقلا، عدس و ارزن) تهیه شده باشد و خمیر آن را با آتشی از مد فوع خشک حیوان پخته کن (شاید هم مدفوع انسان) و تونیز نباید بیشتر از بیست مثقال از آن نان پخته شده بر آتش سرگین راهمراه با یک لیوان آب، آنها روزی یک مرتبه نوش جان کنی، گرچه این کار در نظر مردم زشت بوده و اما تو حزقیال نبی باید آن را در حضور تمام مردم سرزمین های بیگانه نوش جان کنی تا مجازات مناسبی باشد، به تو و به قوم اسرائیل، و ثابت گردد که من خدا نان نجس و حرام را بر بنده گانم خورانده ام. (آفرین خدا جان)... متن اصلی در باب چهارم کتاب حزقیال.

اظهارات بعدی کتاب حزقیال نبی، مُضحک و تروشم آورتر از این سرگین خوری

بوده و آن طوریست که، پس از این کشتار دسته جمعی اقوام مختلفی را آن خدای آشپزماهر اعلام میدارد که ما نسبت به نفرت از آن ظهارات خونین و ننگین خدا در کتاب مقدس صرف نظر کرده و تنها به مطلبی زیر عنوان پیشگوئی برضد (جوج) از باب ۳۸ کتاب حزقیال می پردازیم که آن نیز شوربختانه پس از صدها سال با اندک تفاوت بنام (جوج و ماجوج) در قرآن محمد منحیث وحی الله به آن عرب جاهل بازگوشده، و آن مطلب را در این متن اولی قرآن به طور خلاصه چنین میخوانیم: (جوج یکی از پادشاهان آن زمان بود و خدای اسرائیل به همین حزقیال خاکی و انسان سرگین خوار میفرماید که، به جوج اخطار بدهد که خدا بدهن وی قلاده آهنین خواهد انداخت و او را به هلاکت خواهد رساند و... منظور ما از یادآوری اینگونه اخطارهای مرگبار خدای در حال فرار اسرائیل، این است تا از برداشت های کاتبان قرآن از آنها بدانیم که آن همه را آن رهنان عرب، به شمول این داستان پس از صدها سال از جانب غیب الله (ج) محمد (ص) ابلاغ داشته اند و آن را بنام جنگ علیه قوم جوج و ماجوج و انمود ساخته و به آن مرد عرب بازگونموده اند تا اونیز در جنگهای خونین اسلامی بر دهن دشمنان قدرت و مستند خود قلاده انداخته و از گذشته های آنها پشته بسازد که ساخت. (شرم و ننگ بر کسانیکه بر دهن انسانه چنه می اندازند، و صدای روشنگران را در راستای روشنگری خفه ساخته و می سازند، و همچنان به جهان اسلام توصیه میگردد تا به متن قرآنشان درمقا یسه با متون اولی آن به کتب یهود و نصارا مراجعه فرموده، تا بدانند که چگونه کاتبان آن به طوری شرمانه از آنها برداشت دزدانه نموده و آن همه را بحیث وحی غیب الله (ج) و انمود ساخته اند، ولی ما به افشاگری خود از کتاب بعدی دا نیال یهودی می پردازیم که داستان این مرد یهودی نیز در قاموس اسلام آینده بحیث وحی غیب الله (ج) راه یافته و او را بنام دا نیال نبی یاد نمودند. ولی ما از سوابق تاریخی او از کتاب اسرا نیلیها چنین میخوانیم.

دانیال، نام کتاب بعدی است در عهد عتیق، و او یکی دیگر از فراریان یهودی در بابل است که در زمان لشکرکشی نبوکدنصر اسیر بابلیان گردید و این کتاب بنام او نام گذاری شده و ما از مقدمه آن به طور خلاصه چنین میخوانیم: (دانیال در زمان لشکرکشی با بلیان به سرزمین یهودا یک جوان رشیدی بود که همراه با ۳ تن از دوستانش برای خدمت درباریان نبوکدنصر، پادشاه بابل انتخاب شدند و بلاخره به اثر تعبیر خواب

خود پا دشاه به مقام والا یی رسید.) اما اینکه چگونه آن یهودی معلوم الحال بیوطن را گویا همان نبوکد نصرکه از نظر همین کتاب مقدس بحیث دشمن سرسخت یهودیان شناخته شده، و اورابه آن مقام والا رساند؟ و باز چگونه همان دانیال یهودی را، همان نبوکد نصر به چاه شیران و آتش سوزان انداخت؟ همه این معماها را ما از کتاب مقدس اسرا نیلها خواهیم خواند که اصلاً در آن مبالغات بی بنیاد، قدرت خدای اسرائیل، در رابط به احیای دین روبه زوال یهود به نمایش گذاشته شده است. توجه نمائید.

(در سال سوم سلطنت پادشاه یهودا بود که نبوکد نصر، پا دشاه بابل بر اورشلیم حمله بُرد و آن را محاصره نمود، و اما خداوند به با بلیان اجازه داد تا (یهویا قیم) پادشاه اورشلیم را همراه با دگر یهودیان به اسارت بگیرد و تمام ظروف مقدس معبد خدای اسرائیل را به بابل برده و آن را در معبد بابلین گذاشت. (برخلاف آن چه که مُدعی اقدت خدای اسرائیل اند) اما کتاب مقدس شان چنین ادا مه میدهد: دانیال نبی نیز از آن جمله اسیران بود، و نبوکد نصر وزیر درباری داشت بنام (اشفناز) و از نبوکد نصر پا دشاه بابل درخواست می نماید تا چند تن از اسیران جوان و خوش قیافه یهودی را به شمول دانیال به منظور فراگیری درس و تعلیم با بلی انتخاب نماید تا شایستگی خدمت دربار بابلی ها را پیدا کنند. پادشاه نیز مقرر داشت که آنها را در طول تعلیم ۳ سال شان از خوراک و شرابی که درباریان با بل صرف میدارند به آنان حواله نمایند و در ختم تعلیم شان به حضور پادشاه حاضر گردند. اما دانیال بنا بر بیان مبالغه آمیز کتاب مقدس، از آن خوراک و شراب بابلی ها امتناع ورزید و آن را از نظر شرع یهود حرام دانست و تنها آب خالص و حبوبات را از دربار بلیان درخواست نمود، و پادشاه بابل نیز آن فرمایش دانیال بی وطن را می پذیرد. پس وقتی زمان حضور آنها فرارسید و پادشاه به صحت و سلامت این اسیران یهودی که از حبوبات استفاده کرده بودند نظر انداخت و دید که اینها از همه آن کسانی که از آن شراب دربار صرف کرده اند صحت مند تر و خوش قیافه تر اند. بنا بر آن پادشاه به تمام درباریان خود از حبوباتی که دانیال و همراهانش صرف کرده بودند حواله نمود. اما خدای دانیال (خدای اسرا نیل) در آن مدت، تعبیر خوابها را نیز بوی آموخت.) نقلاً.

روزی نبوکد نصر خواب های شوریده ئی دید و تنها دانیال خواب های او را حسب

دلخواهش تعبیر نمود و بدان سبب دا نیال یهودی وبی وطن را به مقام والای سلطنتی خود (چون یوسف یهودی وبی وطن) گماشت. پس دانیال یهودی نیز چون یوسف، به زندان انداخته میشود، و پس از آن بنا بر بیان بعدی کتاب دانیال به مقام والای میرسد، و اما شور بختانه پس از مدتی برخلاف یوسف یهودی، توسط همان پادشاه بابل به کوره آتش و چاه شیران انداخته میشود، و آن به دلیل آنکه گویا دانیال از سجده به مجسمه خدای با بلیان سرباز زده بود. ما نویسندگان کتاب مقدس راه برون رفتی را به آن دروغ آشکارشان دریافته و نوشته اند که: اما خدای اسرائیل دانیال را در آن کوره آتش زنده نگهداشت و موی از سراو کم نشد و... پس نویسنده حقایق تلخ، بارد یگر در رابطه به آن کپی برداری نویسندگان کتاب مقدس می نویسد که: وقتی خدای یهودی از ویرانی خانه خود حفاظت کرده نتوانست. پس دانیال را چگونه از آن آتش سوزان نجات داده باشد؟ دوم اینکه نشاید چنان مهربانی را نبود نصر گویا به دانیال یهودی روا داشته باشد؟ و یا تنها با تعبیر خواهش او را، آنهم اگر راست بوده باشد بدان مقام والای دولت مقتدر بابل گماشته باشد؟ (و أعلم الله و آ لیهوه) پس ما در برابر این دروغ شاخدار نویسندگان کتاب مقدس که بحیث متن اولی قرآن به شما رفته بوضاحت مینویسیم که: (لعنتُ الشیطانِ علی آلکاذبین) زیرا هدف نویسندگان یهودی کتاب مقدس این بوده که قدرت خدای زنده یهود را به نمایش بگذارند که گویا بنده اش دانیال بدین یهودی خود چنان پابند بوده که حتی از نان و شراب گویا کافران استفاده نکرد. در حالی که نوشیدن شراب نزد یهودیان، به خصوص نزد مسیحیان بحیث عبادت به خدایشان شمرده شده طوریکه مسیحیان عزیز نوشیدن شراب (و این) را بحیث یاد گاری از خون مسیح در عبادتگاه های خویش می نوشیدند، و اما امروز از شرم مردم به جای آن شربت به رنگ شراب را که نمادی از خون مسیح (ع) بوده می نوشند. اما با آنهم نویسندگان کتاب مقدس چنین دروغ شاخدار را در آن راستا نوشته اند. طوری که این شراب نوشی هیچ پایه و اساس تاریخی نداشته است. طوری که نویسندگان کتاب مقدس در آیات خود ساخته بعدی خویش برخلاف آن یهوه پرستی در همین کتاب دانیال نوشته اند. اما با آنهم اسرا نیلیهای یهوه پرست. علیه خود دانیال اتهام بسته که گویا او، و همراهانش نام های بابلی را به طور دا و طلبانه پذیرفته و نام های یهودی خویش را که تا امروز نزد یهودیان و مسلمانان مقدس اند و حتی دانیال رادرقاموس اسلام (دانیال

نبی) می نامند، و بنابر آن، از نوشیدن شراب امتناع ورزیده بودند. اما نام های مقدس یهودی خویش را با اشاره همان نبوکد نصر چنین تعدیل نموده اند. توجه نماید به این ضد و نقیض های کتاب مقدس.

(نبوکد نصر، نام دانیال را (بلطشصر، نام حنایای یهودی را (شدرک، نام میثائیل را (میشک) و نام عزریای یهودی را (عبدنعو) گذاشت و آنها آن نام ها را با افتخار پذیرفتند. اما با آنها نبودند نصر آنها اندکی پس از آن نام گذاری به جرم امتناع از سجده به بت های بابلیان او را به آتش سوزان و چاه شیران انداخت، و اما خدای اسرائیل آن آتش سوزان و شیران غران را گویا رام ساخت تا موی از سری آن یهودیان کم نگردد.) پس ما بار دیگر با این ضد و نقیض های کتاب مقدس یهودیان و متن اولی قرآن مسلمانان، لعنت شیطان را بحیث تحفه دگری با چنین اظهارات نویسندگان کتاب مقدس خواهیم فرستاد. زیرا خود الله (ج) که از نظر قرآن بحیث سربان خدایان بشمار رفته به چنین دروغ گویان لعنت فرستاده است. اما اگر خواننده گرامی در این دروغ آشکار آنها شک و تردیدی داشته باشد، به متن اصلی قرآن مسلمانان، و یا کتاب دانیال یهودی مراجعه فرماید و ما به بررسی های بعدی خود پرداخته تا به آخرین گنجینه اساطیری و مملو از دروغ و قتل، و غارت و ... برسیم و همچنان به افشای برداشت های کاتبان عرب تبار قرآن از این داستان اساطیری نیز طوری که هدف مقدس ماست بدانیم، زیرا قرآن نیز بنوعی از اینگونه داستان های متن اولی خود به محمد اطلاع داده، و اما اینگونه جزئیاتی که ما در مورد دانیال افشا نموده می نمایم کدام اطلاعی نداشته و آن عمده فروشان سلف اسلام، و این پرچون فروشان دین، تنها دنیال یهودی را بنام دانیال نبی در مساجد و تکایا زمزمه کرده و او را برخلاف متن اولی قرآن نشان پیامبر الله ناشناخته در آن زمان تا این زمان و انمود ساخته اند. در حالی که ما اصل و نصب آن مرد یهودی را چون دیگر مردان یهودی و مسیحی از کتب دست نویس یهود و نصارا در این حقایق تلخ خود با چنین استناد افشا نمودیم. بناً این قسمت از بررسی های خود را نیز از کتاب دانیال در همین جا خاتمه یافته تلقی می نمایم و به بررسی کتب بعدی یهودیان پرداخته تا به اصل و نصب خدا پرستان یهودی بطور مستند بدانیم که متا سفانه مسلمانان امروز آنها را مسلمانان پروپا قرص میدانند، و یکی از آن جمله یهودیان معلوم الحال، هوشع است که ما او را از کتاب خودش به شما خواننده خرمدند، معرفی می داریم که چگونه او به

هدایت خدای زنده اش زیر عنوان (محبت خدا) با یک زن فاحشه ازدواج میکند و از آنها فرزندان خدا پرست بدنیا می آیند، و اما قرآن مسلمانان او را یوشع نبی، و یک مسلمان پروپا قرص میداند.

(هوشع) مرد دگر یهودی دگریست و اونیز کتابی بنام (هوشع) دارد و در مقدمه آن آمده که این کتاب از زندگی هوشع، و از محبت خدای اسرائیل نسبت به قوم خود بنی اسرائیل سخن گفته و شامل پیام هایی است که پیش از سقوط اورشلیم از جانب خدا به آن قوم داده شده است.) نقلاً. اما وقتی به عملکرد آن خدای با محبت نظر اندازیم، به راستی چنان حالتی را برای یوشع نبی روا میدارد که حتی پیام های خود را در یک داستان نهایت شرم آوردیگر و زشت تر از آن سرگین خواری ارمیای نبی بوده، زیرا این بار آن خدای مهربان (یوشع علیه السلام) را و دارمی سازد تا بایک زن فاحشه معروفی بنام (جومر) ازدواج کند و از او پسران و دختران تازه به ایمان رسیده، چون همان مجاهدین اسلام بدنیا آورد. اما جالب تر از آن اینکه باردگرا بن خدای زنا زاده گان اسرائیل به هوشع نبی امر میفرماید تا آن همسر فاحشه اش را دوباره طلاق دهد. پس این شما عزیزان با وجدان و با ناموسو! و این هم داستان ازدواج هوشع نبی با آن زن فاحشه به هدایت خود خدا از کتاب مُقَدَّس.

(در آخرین زمان سلطنت پادشاهان بنی اسرائیل، (احاز، و حزقیال) پادشاهان یهودا بودند، ویربعام پسر سلیمان نیز در آن زمان پادشاه اسرائیل بود و خداوند اولین پیام خود را به هوشع نبی فرستاد و به وی امر فرمود که: برو با یک زن فاحشه ازواج کن تا آن زن فاحشه از مردان بیگانه برایت بچه ها بزاید. (هله لوتیا) این امر من خدا بروشنی واضح خواهد ساخت که چگونه قوم اسرائیل به من خدا بیوفایی کرده اند و با پرستش خدایان دیگری بجز از من بطور آشکار پرداخته اند، و مُرتکب گناه و زنا می شوند. پس وقتی هوشع نبی آن امر خدا را بجا آورد و با یک زن فاحشه بنام (جومر، دختر دیلام) ازدواج نمود و آن زن بوی پسری زائید و خدا نام آن پسر زنازاده را (یزرعیل) گذاشت. زیرا خدا تصمیم گرفته بود که دودمان پادشاه یهودا را بدان بهانه بزودی در منطقه بنام (یزعیل) مجازات کند و انتقام خون هایی را که ریخته اند از آنها بگیرد.) نقلاً. (ضمن اینکه نویسنده به خدای حامی زنا کاران آفرین میگوید، در رابطه به نام اسرائیل نیز حدس میزند که یعقوب اسرائیل نیز از جمله همین پسرک زنازاده بوده، که خدای وی نام این زنازاده را از (یزرعیل)

به (اسرائیل) تعدیل فرموده باشد. (وَأَعْلَمَ اللَّهُ وَالْيَهُودَ) اما کتاب مقدس در آن مورد چنین ادامه میدهد: پس طولی نکشید که خانم گومراز مردان بیگانه و نامحرم حامله شد و به آن پیامبر علیه السلام دختر زائید و نام او را (لورا) گذاشت که معنی آن در کتاب مقدس قطع رحمت خدا برای قوم اسرائیل وانمود شده و حتی از زبان خدا در آن گفته شده که هرگز آنها را نخواهد بخشید، ولی خوشبختانه خود همین خدا در آیات بعدی همین کتاب مقدس، برای همان مردم یهود خدمت نموده و خود را حانت قسم ساخته است.) متن اصلی در باب اول کتاب هوشع.

(خیانت اسرائیل، و پیوند مجدد هوشع با همان زن فاحشه اش، داوری خدا بر ضد اسرائیل، و همانگونه عناوین بعدی بابهای ۲ تا ۱۰ کتاب هوشع اند و مطالب آنها حاکی گله گذاری خدا از قوم اسرائیل بوده که ما نسبت به آن انتقام گیری خدا از انسان بی دفاع از آن مطالب صرف نظر کرده و تنها به مطالبی از عنوان باب ۱۱ کتاب هوشع خواهیم پرداخت تا خواننده ما از شکست مُفْتَضِحِ آن خدای در حال فرار بداند که ما از آن پرده بر میداریم و کتاب هوشع را نیز خاتمه میدهیم.

خداوند خطاب به قوم اسرائیل میفرماید که شما من خدا را با دروغ و فریب احاطه کرده اید، در حالیکه من یک خدای مُقَدَّس هستم ولی شما از من سرکشی میکنید. پس حالا زمان زوال شما اسرا ئیلیها رسیده، اما چون وقت کافی برای آن مجازات ندارم. بناً شما را بار دیگر به توبه و زاری به سوی من خدا دعوت نموده تا بمن با زگردید. (این همان جنگ و گریز، و یا ترس و امید است که خدای در حال فرار اسرائیل در آخرین روزهای زوال خود به قوم لگام گسیخته اش پیشنهاد میکند، طوری که عین شیوه را بنیان گذار اسلام از آدرس الله مسلمانان پس از صدها سال بنام (خوف و رجاء، بکار برده و آیه اهدنا الصراط المستقیم) را نیز در پی دارد تا مخالفین اسلام نوبنیاد خود را به آینده گویا پر جلال غیب الله سبحانه و تعالی جلب نظر نمایند... اما چون ما به آنگونه و عده های پای در هوا کدام باور نداریم و همانگونه در آن راستا کدام ترس و بیمی از غیب الله (ج) و خدای اسرائیل نخواهیم داشت. بناً از بازگومودن چنین اظهارات کتاب مقدس نیز صرف نظر کرده و مروری به بلا آفرینی خدای در حال فرار بر قوم اسرائیل از کتاب بعدی بنام یونیل خواهیم داشت که چگونه در آخرین روزهای فرار خود بر بندگانش بلاهای گوناگون می آفریند، و هم چنان الله نیز با استفاده از تجارب خدای زنده اسرائیل پس از صدها سال

بر مسلمانان عین بلاها را به وقت و زمان نازل فرموده و علمای اسلام و مفسرین قرآن از همان آوان تا امروز زبنده گان این غیب الله را از آن بلاها میترسند که گویا امر، وزویا فردا نازل خواهند شد، و اما خود این دوکا نداران دین چون میدانند که این همان به اصطلاح بچه ترسا نک ها بوده و کدام حقیقت ندارد، بناً آن مطاع زهراگین خود را به فروش میرساند و خود از عاید آن زندگی ننگین خویش را بخاطر آرام ادامه میدهند، و هیچ ترسی از آن روز ندارند. پس علاقه مندان به متن اصلی در باب ۱۱ کتاب یوشع مراجعه نماید، و ما از کتاب بعدی بنا م (یوئیل) از روز وحشتناک خدای در حال فرار افشاگری خواهیم نمود که آن بلا آفرینی در قرآن محمد نیز پس از صدها سال بحیث وحی الله به مسلمانان ابلاغ شده.

(یوئیل) نام بیست و نهمین کتاب در عهد است و نویسنده آن خود آقای یوئیل یهودی و انمود شده و ما بمنظور اینکه حرفی از بابیل یهودیان ناگفته نمانده باشد و این را هم دانسته باشیم که چگونه کاتبان عرب تبار قرآن مسلمانان با استفاده از همین این کتاب یهودیان پس از صدها سال استفاده ناروانموده و این بلاهائی را که خدای زنده اسرائیل بر مردم یهودا فرستاده بود، به مسلمانان لگام گسیخته توسط این الله فرستاده اند. پس لازم بنظر میرسد تا آن بلا آفرینی را از باب اول آن زیر عنوان (نا بودی قوم اسرائیل، و ماتم مردم) بدانیم. اما جالب این است که همین خدای ویرانگرو فراری در کلام ننگین بعدی خود آن روز را وحشتناک دانسته، ولی در اظهارات بعدی خود بندگان خود را به توبه و زاری به خود دعوت نموده است. پس ما مروری خواهیم داشت بدان وحشت و محبت خدا، که قرآن آن را بنام (خوف و رجاع) نامیده و اعراب رهزن را ترسانده است.

یوئیل، این کتاب خود را برای مردم یهودا نوشته و در آن طوری پیشگویی نموده که روزی خداوند بلاهای وحشتناکی را بر مردم یهودا خواهد فرستاد. پس بنابراین نه تنها خدای انتقامجو از انسان و حیوان، این بار مردم یهودا را نا بود می سازد، بلکه آن هیولای ویرانگرد نا بودی محصولات قوم اسرائیل توسط ملخ های چون شیران درنده اقدام می ورزد و آن ویرانگری خود را زیر عنوان (نا بودی محصولات اسرائیل) با گردن بلند اعلام میدارد، اما همین خدای ویرانگرد در اظهارات بعدی خود بطور بیشرمانه از محبت خود به بندگانش وعده داده، و بالاخره بنابراین اظهارات بعدی باب دوم، آنها را به توبه دعوت نموده است، ولی ما شما خواننده گرامی

را تنها به افشای آن خوف و رجاع دعوت نموده، نه به توبه و زاری به خدایان جنایتکار. توجه نمائید. (خداوند این پیغام را به یوئیل، پسر فنوئیل فرستاد و بوی امر فرمود تا آن پیام را به تمام ساکنین قوم اسرائیل، بخصوص مردان ساخورده برساند و این پیام مرگباری است که در تمام عمرشان نشنیده اند. زیرا این بار من خدا ملخ هایی را از آسمان خواهم فرستاد و تمام محصولات شما را خواهند بلعید و نا بود خواهند کرد و آن ملخها دارای دندان هایی مانند شیری اند که نه تنها زراعت شما را، بلکه درختان انجیر را با دندانهای شیرگونه خویش خواهند جوید و شما اسرائیلیهای گنهکار نیز مانند دختران جوانی که نامزدش مُرده باشد گریه و زاری خواهید کرد. پس من خدا تاکید میدارم که آن روز هولناکی را که عنقریب فرا خواهند رسید، در نظر داشته باشند.) یوئیل، باب اول. (آفرین خدای چون شیرِ غُرّا ن، اما متأسفانه چون روبا در حال فرار.)

خواننده گرامی! طوری که ما بارها یادآوری نمودیم هدف اصلی ما از این افشاگری در مورد سرقت های یک مُشت افراد عرب تبار و سوسمار خوار است که با استفاده از کتب یهود و نصارا، آیاتی را به زبان عربی ساختند، و آن همه را بحیث یک کتاب ترساننده و مُژده دهنده به جاهلان تازه به اسلام رسیده عرب عرضه نمودند که این بلاهای ترسناک کتاب یوئیل یهودی نیز نمونه آن بلاهای وحشتناک الله بوده تا ثابت کند که اونیز گویا میتواند انسان بی دفاع زمان را توسط ملخ های آسمانی در این جهان بترساند و علاوه بر آن مار و گژدم و آتش سوزان جهان دیگر را نیز از نظر قرآن ترساننده در نظر داشته باشند که به سر وقت مسلمانان لگام گسیخته خواهند رسید. پس کاتبان قرآن ترساننده با استفاده از این بلا آفرینی خدای اسرائیل طوری در قرآنشان وانمود ساخته اند که یگانه راه از آن بلاهای مرگبار این جهانی و آن جهانی، همین توبه نامه خدای اسرائیل بوده تا این بار به الله و محمد عرب توبه نمایند. تا بنیان گذاران دین نو بنیاد اسلام از منافع این جهانی و قدرت و منزلت خویش حفاظت نمایند. در غیر آن همان مارها و گژدم های شاخدار با دندان های فولادین شان در جهنم در انتظار بندگان فلک زده غیب الله خواهند بود. پس کاتبان عرب تبار قرآن ترساننده و مُژده دهنده آیاتی را با استفاده از این بلاهایی چون مَلَخ و شَبِش و دگر خزندگان و اردقرا نشان ساخته اند و حتی بعضی بلاهای ناشناخته را با جملات عربی (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمَ طُوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ) از بلادانی الله مسلما نا،

بر سرزمین مصر فرستاده اند تا گویا به این غیب الله برگردند؟ و مسلمانان این زمان و بنی اسرائیل آن زمان را از این و آن بلاها بترسانند، تا در کوه طور از وی ستایش نمایند. در حالیکه آن همه بلاها، ناشی از همین متن دوم آن بلا آفرینی یهوه از کتاب یوئیل بر آن سرزمین بوده، طوریکه گویا فرعون مصر به موسی و هارون گویا گفته بود که بروید و برای من فرعون و بنده بُنی بنام (آمون) دعا کنید؟ پس این همه برداشت‌های نا‌روای کاتبان قرآن اند که ما تا اینجا در این قرآن روی زمین از آنها افشاگری نمودیم، و تا اینجا بوضاحت دریا فتیم که هیچ‌یک از قرآن مبارک را نمی‌تواند ناشی از وحی جداگانه الله نامرئی به محمد عرب دانست.

بلی! طوریکه ما بارها اشاره نمودیم تا اینجا از داستانهایی ترساننده و مُژده دهند کتب اساطیری تورات و قرآن افشاگری نمودیم، و همین‌گونه در آستانه افشاگری از انجیل ضد و نقیض ناشی از نوشته‌های چهارتن از افراد معلوم الحال آنها هستیم. که نه نحوه نزول آن انجیل واضح بوده، و نه پای جناب جبرئیل و یا میکائیل و اسرافیل و دیگران در آن دخیل بوده است. اما اگر کاتبان رهن قرآن این ادعا را نموده و مینمایند که گویا قرآن رونوشت و خود ساخته‌شان ناشی از وحی الله به موسی و عیسی بوده اند. این همان پخته‌کاریهای آند که آن اعراب رهن با همان جهالت‌شان بتوانند، منبع برداشت خویش را رنگ آسمانی بدهند. در حالیکه آن کتب صدها سال پیش از این قرآن کاپی از آن بحیث ناشی از الهام خدای زنده به موسی و عیسی، و دیگران و انمود شده اند. نه آنکه ناشی از وحی غیب الله به اوشان بوده باشد. اما در مورد ضد و نقیض‌هایی که در بین هر سه کتب بنظر میرسد، باید نوشت که آن همه را اعراب جاهل بگردن یهود و نصارا انداخته اند که گویا آنها کتب خویش را طبق قرآنشان قبل از دریافت محمد دست‌کاری کرده اند. همچنان زمان طولانی بین آن متون اولی این قرآن مطرح بوده که چنین تغییراتی در آنها نسبت به عدم دست‌رسی کاتبان قرآن رخ داده اند. پس مسلمانان عزیز نباید با کلام اول و دومی الله (ج) چنین بازی طفلانه نمایند و چنین تهمت‌ناروایی را بر مئمنین تورات و انجیل وارد سازند، و در نتیجه آن نباید علم لُدُنّی خود را لله سبحانه و تعالی را زیرا سوال خردمندان زمان قرار دهند که گویا او نعوذُ بالله بین بندگان و تفرقه افکنی کرده است. (استغفرالله) در حالیکه اگر چنان کرده باشد، نشاید که او به جای آیه (إِنَّمَا الْمُسْلِمُونَ، آیه) (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) را در کلام عربی خود بازتاب داده

باشد. (وما علينا الا البلاغ).

عاموس مرد یهودی دگریست و اونیز کتابی دار دبنام (عاموس) و در مُقَدِّمه آن آمده که، نویسنده این کتاب خود عاموس بوده و او در جنوب اورشلیم به شغل چوپانی و انجیرچینی اشتغال داشت. اما خداوند او را بحیث رسول خود برگزید، تا پیام او را این مردا نجیرچین بقوم اسرا نیل برساند و آنها را متوجه اشتباهات شان ساخته تا خداوند را چون گذشتگان خویش خشمگین نه سازند. زیرا روز داوری خدا فرار خواهد رسید. (طوری که اخطارهای مرگبار قرآن نیز مانند همین اخطار آقای عاموس یهودی بوده که از همین کتاب عاموس یهودی پس از صدها سال توسط چهار کلاهان عرب، از آدرس الله نامرئی به مسلمانان در آن راه یافته و آیه را در تازی نامه محمد با جملات (والوزنُ یومئذُ الحَقُّ، اولئک اصحاب النّارِ واولئک اصحاب الجنّة) را در آن جابجا ساخته و عرب جاهل را ترسانده و پس از آن توسط شمشیرکشان اسلام بر انسانهای چشم بسته و بی خیر از این واقعیتها تحمیل نموده اند. تا از او امر و نواهی آن تازی نامه محمد عرب در رابطه به حکمروائی این مرد عرب اطاعت نمایند. پس طوری که ما بارها در این حقایق تلخ خود نوشته ایم که به هیچ صورت نمیتوان این تازی نامه را ناشی از وحی خدایی که متاسفانه خود وی در طول هزار و چهار صد سال در غیابت به سر برده، و ما با ید آن همه رادانست.

(عاموس و عوبدیا، دوتن از یهودیان دگریست و آنها نیز تلاش ورزیده اند تا توسط هجوم ملخ های شاخدار، با دندان های آهنین شان قوم لگام گسیخته یهود را به خدای آزرده خاطر بر گردانند، زیرا نه تنها اوشان خدا را فراموش کردند، بلکه خدای زنده و شکست خورده شان نیز آنها را فراموش کرده اند. پس بدان جرمشان این بار خدای انتقام جوبه هجوم ملخ بر آن قوم اکتفا نکرده بلکه تصامیم مرگبار دگری را روی دست گرفته و این بار قوم اسرائیل را از روز و حشتناکی خبر میدهد که گویا در حال فرار سیدن است و داوری آن روز را خود بدوش گرفته، که روزی گویا آفتاب و ماه تاریک شوند و ستاره های آسمان دگر نخواهند درخشید.... و همچنان صدها مصائب دیگر. پس در این مورد نیز نویسنده این قرآن روی زمین به تمام جهان اسلام عزیز را با قلم رسای خود اعلام میدارد که نویسندگان قرآن نیز این اخطارها را از آدرس غیب الله (ج) و از همین کتاب عاموس یهودی به سرقت برده، و به مسلمانان غرق در گناه ابلاغ نموده و به هیچ صورت ناشی از وحی آن غیب الله به محمد جاهل

نبوده و نیست. زیرا جملات عربی (إِ قَتَرَبِ السَّاعَةَ وَ أَنْشَقَ الْقَمَرُوا ن يَزُوءِ آيَةٌ و... در سوره قمر بازتاب آشکاری است از همین اظها رات نویسندگان با بیل یهودیان زمان که پس از صدها سال در آن محمد بازتاب یافته که گویا در روز قیامت و بازپرس الله، توسط آن عرب جاهل، در لباس اسلام عزیز، آفتاب و مهتاب تاریک خواهند شد و در آن روز فرزند به پدر، و پدربه فرزند و مادربه دختر و... کمک کرده نخواهند توانست و آن روز با تاریکی توأم خواهد بود و... اما کاتبان جاهل قرآن و مفسرین آن با نهایت دیده درائی و جهالت شان آن اخطارهای دست دومرا از آدرس غیب الله خویش نوشته اند، که اگر کافران بدان روز قیامت روبروشوند، میگویند که آن جادوی بیش نیست. (در حالی که نه تنها کفار خردمند زمان آن را جادو دانسته اند... بلکه از نظر نویسنده حقایق تلخ نیز جادویی بیش نبوده و اصلاً وقوع چنان یک روز را نخواهند پذیرفت. زیرا اگر چنان یک روز گویا هولناکی در انتظار این جنایتکاران ظاهراً الله پرست و واقعیت عملی و عینی داشته باشد که ندارد. پس خودشان در طول هزار و چهارصد سال از آن روز باید میترسیدند؟ و این جنایتکاران در طی قرن‌ها گوشت انسان هم‌نوع دیگر خویش را نمی بلعیدند. زیرا خود این دلالان دین بدان روز اصلاً باور ندارند. یا اینکه الله سبحانه و تعالی دست به زیرالاشه نشسته تا خود را و اینندگان درنده اش بدرند؟ که خواهند درید؟ پس امید است شمشیرکشان و چماقداران ادیان خونین توحیدی دانسته باشند و لطفاً دست از چنین به اصطلاح بچه ترسانک‌ها بردارند و خود را با علوم پُرا فتخار امروزی آراسته بسازند. و ما علینا الا البلاغ.) از نویسنده.

عالم موسی یهودی نیز در آخرین قسمت از کتاب خود، عین مطلب آیات دگر قرآن را صد ها سال پیش از این در مورد مکافات مسلمانان بیان داشته و آن نیز پس از صدها سال در قرآن محمد بازتاب یافته و آن مطلب در این متن اولی قرآن از کتاب یوئیل طوریست که: روزی از کوه‌های سر به فلک شراب ناب خواهد چکید و از بلندی‌های آن شیرو عسل جاری خواهد شد و سرزمین خُشک اسرائیل از آب و شراب پُر خواهند شد و از خانه خود خدای اسرائیل چشمه‌هایی از آب و شراب جاری خواهند شد و تا درئی بنام (شطیم) جریان خواهند داشت و شما یهودیان این را نیز در نظر داشته باشید که خدای اسرائیل سرزمین مصر را نسبت به ظلمی که به مردم یهودا کرده اند ناپود خواهد ساخت و.. متن اصلی در آیات ۱۴ تا ۲۱ باب سوم کتاب عاموس. پس

ما بنابر این استناد دلمی تحقیقی خویش حتی یک آیه از قرآن رانمی توان ناشی ازوحی یک الله نا مرئی به محمدعرب دانست که نیست.

هدف از نویسنده حقایق تلخ از این افشاگری طوری که بارها یادآوری نموده این است، تا برداشت های دزدانه عرب های رهن قرآن بدانیم، آنهم پس از حکمروائی ۱۴۰۰ ساله آن را به جهان اسلام میرسانیم که نظیر این افشاگری مُستند را تاکنون با این استناد، هیچ یکی از نویسندگان و محققین ادیان توحیدی و یا پژوهشگران تاریخ انجام نداده اند. زیرا این افشاگری نویسنده حقایق تلخ از قرآن محمد، و از متن اولی آن، همان کتب یهود و نصارا صورت گرفته و از آن جمله از همین کتاب عا موس یهودی بوده که قرآن کاپی از آن در مورد جاری شدن شیر و عسل از دره شکیم با جملات عربی (جَنَّا تِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) و یا (إِنَّا فَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَ... را توام با جملات دیگر عربی (يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرُونَ... را در سوره القمر قرآن و سوره های دیگر آن من حیث وحی غیب الله و ناشناخته به محمد بی خبر ابلاغ داشته و شور بختانه آن همه را شمشیر کشان اسلام به زور شیرو چماق بر عجم بی دفاع تحمیل نموده اند. (شرم بر آنها)

(عُوبِدِيَا) نیز از آقای عاموس و دیگران عقب نمانده و کتاب بعدی را بنام (عبیدیا) نوشته و در جمع ۳۹ کتاب مقدس به شمار رفته و او در رابطه به دام گستری خود برای دربند کشیدن یهود تلاش ورزیده، و اما آن همه را بنا بر مهارت شیطنانی خود ناشی از قدرت یهوه خدای اسرائیل و انمود ساخته، طوری که محمد پس از صدها سال از این شیوه دام پروری استفاده نموده، و اما با این تفاوت که این عرب گویا بی سواد، الله را در حال غیابت اش در مسند یهوه قرار داده و آیاتی را بزبان عربی به عرب جاهل عرضه نموده، طوری که یوئیل یهودی خود را چون محمد عرب، بی سواد و انمود ساخته تا آنگونه برده گیری وی بنام دعوت الله (ج) چسپ آسمانی پیدا کند، طوری که عاموس یهودی از این شیوه دام گستری استفاده کرده. زیرا و نیز خود رانه تنها بی سواد، بلکه محمد چوپان خود را در مقدمه کتابش یک انجیر چین معرفی نموده. اما آن هر دو یهودی و مسلمان، بی خبر از این بود ند که روزی یک نویسنده عجمی در حقایق تلخ خود آن همه تقلای یکدیگر را برملا خواهد ساخت، و اما جای افتخار به این عجم دلیبر این است که چون آنها مدعی نبوت و رسالت نشده و نه از قماش عرب جاهل بوده است.

آقای (عوبد یا) درباب اول کتاب خود نیز چون دگرنویسندگان کتب عهد عتیق از انتقام گیری خدای درحال فرارنوشته و از مجازات همسایگان اسرائیل سخن زده و همچنان از مجازات فلسطین، صورو صیدون، ادوم و عمون، موآب و یهودا، یادآوری نموده و بلاخره در باب پنجم کتاب خود که بنام (عبد یا) نام گذاری شده، و در آن ساکنین آن شهرها را نیز به توبه دعوت نموده و آنها را جبراً واداشته تا به خدای زنده اسرائیل توبه نمایند. طوری که محمد در قرآنش اعراب جاهل را بحیث بندگان حلقه بگوش الله با جملات عربی (أ توبُ الی الله توبتاً نصحاً.) امر فرموده است...

خواننده گرامی! ما بلاخره در این بررسی های خود به کتاب یونس یهودی رسیدیم و از داستان کشتی سواری یونس فراری از چنگ خدای اسرائیل و غرق شدن او در دریا و سفر او بسوی دشت سوزان نینوا و... بیان داشته، و ما نیز چون سراسر کتب یهود و نصارا در آن را ستا افشاگری خواهیم نمود و ثابت خواهیم ساخت که این داستان نیز شوربختانه کلمه به کلمه در قرآن محمد، و یا اسا طیرالاولین با زتاب یافته و اما متاسفانه کاتبان رهزن آن همه را چون سراسر برداشتهای دزدانه شان از کتب یهود و نصارا بحیث وحی الله به عرب جاهل و انمود ساخته اند. زیرا ما تا اینجا بوضاحت دریا فیتیم که آن دزدان چراغ بدست حتی از قعدریا و دشت های سوزان نیز به برداشتهای خویش ادامه داده تا قرآنشان را بدین گونه طول و عرض تدوین نمایند و بلاخره آن را یک معجزه این تازینامه محمد و انمود بسازند که گویا او کمال کرده و چنین آیاتی را از چا نته الله با خود آورده است. پس هدف اصلی ما نیز همین افشاگری روشنگرانه بوده تا آن همه را برخ جهان اسلام و مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن شان بطور مستد بکشانیم تا نه تنها جهان اسلام عزیز، بلکه تمام جهان نیان بدانند که سراسر این قرآن اسا طیرالاولین، ناشی از سرقت های آشکاری از کتب یهود و نصارا بوده که چهار کلاهان عرب آن همه را به طوری شرمانه به سرقت برده، و من حیث وحی الله به محمد عرب و انمود ساخته اند. پس این شما خواننده خردمند، و این هم داستان متن اولی قرآن از کتاب یونس یهودی از نظرتورات دست نویس یهودیان.

این بار فراریونس یهودی از چنگ خدای اسرائیل.

(بلی! یونس یهودی نیز لقب نبی را از جانب خدای زنده اسرائیل بخود گرفته و بنا بر آن اورا میتوان رسول و پیا میرنامید و بدان واسطه از جانب خدای اسرائیل (نه الله مسلمانان) مأمور گردید تا به شهر (نینوا) پایتخت آشور برود و مردم آنجا را به سوی خدا (یهوه) هدایت نماید. (زیرا غیب الله (ج) در آن زمان تا این زمان سرودرک نداشت و ندارد.) اما یونس یهودی از آن مأموریت خدای زنده اسرائیل سربازمی زند و توسط کشتی به شهر (ترشوش) فرار میکند. اما خدای زنده اسرائیل اورا دستگیر نموده و اورا به سوی شهر نینوا میفرستند، تا قوم یهود را به راه راست دعوت نماید. (قرآن آن دعوت را هدایت به اهدنا الصراط المستقیم، و از جانب الله) میداند.) اما یونس یهودی بنا بر بیان کتاب یونس در عهد عتیق، نمی خواست تا مردم شهر نینوا که دشمنان اسرائیل بوده اند هدایت شوند، و می خواست مردم آنجا به سبب آن گمراهی خویش مورد مجازات خدای اسرائیل قرار گیرند. (این قسمت از کتاب یونس یهودی نیز پس از صدها سال توسط محمد عرب از جانب غیب الله در آیه ۱۸ سوره هود، با جملات عربی بحیث وحی الله بازتاب یافته که ما پس از این متن اولی قرآن آن را بطور مستند افشا خواهیم نمود، ولی علمای اسلام و مفسرین آن به آن آیات رونوشت از این داستان را از همین حال در نظر در نظر داشته باشند، و شرم کنند، از بازگشت انسان خردمند به غیب الله دگر حرف نزنند. بلکه این را نیز بیدانند که قرآنی ناشی از وحی الله به محمد عرب نبوده و نیست. زیرا خود الله به کفر و انکار بندگانش اراده فرموده و شیوه تفرقه انداز و حکومت کن را در کلام عربی خود اعلام فرموده که: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً** و لایزالون مختلفین... ترجمه: ای محمد! و اگر رب تو (الله) میخواست مردم جهان یک ملت واحد و با یک راه اعتقاد دی بوده باشند. آنکه خواست من الله نبوده و بگذار که همیشه در اختلاف بوده باشند.) از متن و ترجمه سوره هود، ۱۱۸. به هر حال! لازم به نظر میرسد تا به منظور ثبوت اینکه این داستان نیز پس از صدها سال در کلام غیب الله و به زبان عربی در تازی نامه محمد بحیث وحی الله بازتاب یافته نبوده. بنا بر آن ادامه آن دعوت یهوه از قوم یونس یهودی را به سوی خود، از کتاب یهودیان باید خواند. تا ثبوتی باشد به عدم اصالت آسمانی قرآن در آن راستا.) توجه نمائید.

(فراریونس از حضور خدا) عنوان باب اول کتاب یونس است و ما از آن در آن مورد

که چگونه خدای اسرائیل او را به سوی شهر نینوا فرستاد، و اما یونس میخواست به سوی شهر ترشوش فرار نماید، ولی توسط همان خدای اسرائیلی دست گیر شد و او را جبراً به سوی آن شهر مورد نظر فرستاد. پس ماجریات آن فرار و دست گیری، از متن اصلی کتاب یونس و متن اولی قرآن می خوانیم: (خداوند (یهوه خدای اسرائیل) به یونس پسر امتیا، پیغام فرستاد که به شهر بزرگ نینوا برود و به اهالی آنجا بگوید که شرارت شما از نظر من خدا مخفی نبوده و او شما را بزودی نابود خواهد ساخت. اما یونس از آن مأموریت سرباز زد و برخلاف امر خدا توسط کشتی به شهر دیگری بنام (ترشوش) فرار نمود. اما چون او از فرمان خدا سرباز زده بود. پس خدا کشتی حامل او را که شامل ده ها سرنشین بود توسط طوفانی از باد متلاطم ساخت و نه تنها یونس را، بلکه تمام سرنشی نان بی گناه آن را در آن بحریکران میخواست غرق نماید. اما یونس از آن کار خود پشیمان شد و از خدایش التماس نمود که کشتی را غرق نکند و در عین زمان، ملوانان کشتی نیز دریافتند که یونس از امر خدایش سرباز زده. بناً آنها تصمیم گرفتند تا خود او را به دریا به اندازند تا وزن کشتی کم گردد و مسیر خود را به طور منظم طی نماید و چنان هم کردند و یونس را به دریا انداختند. اما همزمان به آن بود که خدای اسرائیل ماهی بزرگی را از بین دریا بسوی یونس فرستاد و ماهی او را بلعید و به مدت ۳ شبانه روز در شکم خود زنده نگه داشت... پس همان بود که یونس از شکم ماهی از خدایش التماس نمود و گفت: ای خدا وند! وقتی مرا از مرگ حتمی در آن کشتی نجات دادی و در شکم ماهی زنده نگهداشتی، پس اکنون لطف فرموده بار دگر به من توجه نما و مرا از شکم ماهی برون آر و مگذار تا طعمه آن شوم، و من نیز وعده میدهم تا برایت قربانی نمایم. زیرا یگانه نجات دهنده من تو خدای اسرائیل هستی! (نه غیب (الله) نقلاً از کتاب یونس یهودی، و متن اولی قرآن مسلمانان.

(یونس در نینوا) عنوان بعدی باب سوم کتاب یونس بوده و آن داستان اساطیری با فعل و انفعالات معجزه آسای زیادی در آن ادامه یافته، اما خلاصه آن طور است که: خدا با ردیگر بیونس امر فرمود که: به شهر نینوا برو و دو هما نظوری که به او مرفرموده مردم آنجا را هشدار دهد که سرنوشت شومی در انتظارشان خواهد بود. پس یونس از آن امر خدایش اطاعت نمود و به شهر نینوا رفت و مردم را به دور خود جمع کرد و آنها را هوشدار داد و به همه اعلام نمود که روزه بگیرند و از خدای اسرائیل التماس نمایند که از آن تصمیم مرگبار خود برگردد. پس آنها ضمن آنکه روزه گرفتند،

از غم آینده خود ماتم گرفتند و لباسهای خویش را دریدند و بر خا کستر نشستند. پس وقتی خود پادشاه از آن پیام مرگبار خدا توسط یونس اطلاع یافت، او نیز لباس شاهانه خود را زتنش برون آورد و پلاس پوشید و روی خاکستر نشست و به تمام قلمرو خود نیز اعلام نمود که از اعمال زشت شان نسبت به خدای اسرائیل دست کشیده تا او نیز از خشم خود برگردد و بر آنها ترحّم نما ید... نقلاً از کتاب یونس یهودی.

(سنگدلی یونس، ورحمت خدای یهود) اظهارات بعدی کتاب یونس یهودی نیز همانگونه ادامه یافت و کاتبان قرآن آن مطلب را نیز پس از صدها سال بحیث وحی الله ناشناخته و نامرئی به محمد عرب، و به حیث یک عمل انجام شده تکرار نموده و آن مطلب در متن اولی این قرآن کاپی از آن طور یست که: یونس از خدای خود لب به شکایت باز نمود و حتی او را یک خدای بی اراده و بی ثبات دانسته، و اما خدا از گل روی گوشت قربانی و التماسهای گرم و نرم یونس به خدای شکم پرست بود، که خدا نیز از ویرانی شهر نینوا دست بر میدارد و حتی یونس بنا بر بیان خود کتاب یهودیان، از روی طعنه بوی گفته بود که: من یونس نیز فکرمی کردم که از تصمیم خود برمی گردی و مردم نینوار اهلاك نمی کنی! زیرا در مورد من هم از تصمیم خود برگشتی و مرا از شکم ماهی برون آوردی. اما خدا این بار او را در گرمای سوزان به دشت نینوا پرتاب نمود و بنده آش، یونس از گرمی آفتاب فغان برداشت.) کاتبان رهن قرآن این قسمت را نیز متأسفانه ناشی از وحی الله به محمد عرب در آن زمان و انمود ساخته، و اما در عین حال با دروغ شاخدارشان نوشته اند که در حرف اول و اخیر الله ما کدام تغییری وجود نداشته. در حالیکه خود آن اعراب جاهل، برخلاف آن ادعای شان همین الله را بجای همان یهوه اسرائیلی قرارداد و متأسفانه این غیب الله شان را یک خدای مختلف المزارج را طور و انمود ساخته اند، که اولحظه به لحظه موضع گیری خود را در مورد یونس تغییر داده، و طوری عمل کرده که خدای اولی یهودیان نیز چنین عمل کرده و ما به آن تغییرات نظر هر دو خدایان مختلف المزاج همین اکنون از متن اولی قرآن، کتاب اسرا نیلیها خواهیم پرداخت. توجه نمائید: خدای اسرائیل در بدل آن وعده قربانی به خدای آزرده خاطر، برای یونس در همان دشت سوزان نینوا و بدون آب، گیاهی را رو یاند تا برگ های بزرگ آن بر روی سایه افکنده و بنده اش را از گزند گرما مصئون نگهدارد و ما باز هم خدا نظر خود را تغییر داده و گرمی را فرستاد تا ساقه آن گیاهی که برگ هایش به یونس

سایه افکنده خشک نماید و به تعیب آن باد سوزانی را فرستاد تا یونس را بیشتر از آن بسوزاند و او را ناراحت تر از گذشته بسازد. اما در آن لحظه چون یونس در حال بدی قرار داشت و غمگین بود، خدا به پیامبرش یونس فرمود: پس وقتی تراز خشک شدن این درختی که اصلاً کدام زحمتی در تربیت آن نه کشیدی ناراحت شدی! پس من خدا چگونه بر ۱۲۰ هزار نفری گناه شهرنینوا و حیواناتی که در آن زندگی میکنند ترحم نکنم! پس من خدا از آن تصمیم مرگبار خود برگشتم و آن شهر را و لوساکنین آن گنه کار هم باشند، آن را ویران نمی کنم.) نقلاً از کتاب یونس.

این بود بازی یک خدای غیور، قادر و توانا، و قایم به ذات و صفاتی که با یک بنده عاجز و ناتوانش انجام داده، و بلاخره از تصمیم مرگبار خود با زمی گردید. پس امید است علمای اسلام و مفسرین قرآن بدین متن اولی قرانشان در مقایسه به قرآن محمد عرب دقت فرمایند، که چگونه آن خدای نا توان تغییر موقوف نموده، و همان گونه کاتبان عرب تبار آن حتی در قعر دریا هم به آن سرقت های بی شرمانه خویش دست یافته اند، ولی خوشبختانه نویسنده حقایق تلخ و از قماش عجم پس از هزار و چهارویک سال تازی توانست آن سرقت های آن رهنان عرب را با همان جزئیات از کتب یهود و نصارا افشا نموده و حتی به اندازه دانه (گندم) از آن ناگفته نمانده، و آن جزئیات در متن اولی قرآن چنین است.

(وقتی یونس در آن دشت سوزان فغان برداشت. پس خدای اسرائیل از گذشت و رحمت خود بر بنده عاجز ش اعلام نمود و او را در همان دشت سوزان زنده نگهداشت، و او نیز از گذشته های معصیت بار خود پشیمان شد، و همچنان خدای اسرائیل از ویرانی شهرنینوا که قبلاً تصمیم گرفته بود در گذشت و به اصطلاح عام، تَفِ خود را دوباره به دهن مبارک خود کرد... پس حال بر علاوه اینکه مدعیان دروغین از قدرت و توانائی خدا یان گویا غیور زنده و مرده شان زبان می گشایند، اندکی فکر کنند، و ما نیز با قلم رسای خود این قرآن اساطیر الاولین) را در آن موارد زیر عنوان ذیل می شکا فیم که متا سفانه چنین داستان هایی چون هزار و یکشب از همین کتب اساطیری یهود و نصارا پس از صدها سال در آن بازتاب یافته و به طوری شرمانه بحیث وحی الله به محمد عرب جاهل عرضه شده است.

داستان از یونسِ یهودی، اما آیات قرآن مسلمانان از آسمان هفتم.

بلی! برداشتهای کاتبان قرآن از کتب اساطیری یهود و نصارا، اما به رنگ آسمانی از آدرس یک الله نامرئی، آنهم از آسمان هفتم ویا لوح محفوظ، و پس از صدها سال از این اساطیر الاولین. بنا بران این داستان را توأم با داستان اساطیری بعدی، موسی و یوشع همراه با ماهی بریان، داستان سفر موسی و خضر بسوی دریای شور و شترین، داستان ذوالقرنین و جوج و ماجوج، و داستانهای دیگری را از آسمان به محمد عرب بیا ن داشته، و ما آن همه را از آدرس زمین افشا میداریم و ثبت خوا هیم سا خت که، چگونه کاتبان جاهل قرآن آن همه را از آسمان ویا لوح محفوظ به اعراب جا هل و انمود سا خته اتند. تا قدرت غیب الله را به نمایش بگذارند و محمد عرب از آن استفاده دنیوی و آخروی نماید. بلی همین گونه است. اما شما خواننده گرامی از چنین فضل فروشی دوری نموده و در آن موارد، دقت و قضاوت نمائید.

بلی! طوری که عنوان نمودیم، کاتبان جاهل و رهن عرب، داستان فوقِ یونسِ یهودی را نیز از گزند خویش مصئون نما نده، و حتی که خود شیطان هم به آن دزدی های اعراب رهن از آن قعدردیا تا کنون دست نیا فته، ا ما اینکه چگونه این اعراب جاهل به آن سیرقت ها از کتب یهود و نصارا در آن قعدردیا و با اندک تفاوت دست یا فته اند. چون دیگر داستان های اساطیری کتب یهود و نصارا را بطور بی شرمانه بحیث وحی یک خدای نا مرئی به یک عرب جاهل در تازی نامه خویش بازتاب داده اند. پس آن همه برداشته های ناروای آن اعراب جاهل از متن خود همین تازی نامه محمد همین اکنون خواهیم دانست. توجه نما ئید.

قرآن محمد، در تبانی کاتبان رهن عرب، ضمن اینکه سوره بنام یونس نام گذاری نموده و سوره های دیگری نیز به نامهای (آل عمران، سوره یوسف، مریم، هود، سوره ابراهیم و... را در متن خود قرآن شان جا داده، طوری که اشاره نمودیم، یونس یهودی را نیز آن رهنان عرب از یاد نبرده و سوره را بنا م (یونس) نیز در این قرآنشان شان نا مگذاری کرده اند، و بدان گونه سوره های این گنچینه اساطیری را به ۱۱۴ آیات آن را بنا برا ظهارات یکی از مفسرین بنام (قرطبی) در احکام القرآن خود به ۶۲۳۶ رسانده اند که ما آن برداشت های آن دزدان را بدون اینکه کدام کینه و عداوتی با آن عرب های رهن و جاهل داشته و نداریم، اکنون برای روشنگری نسلهای آینده بطور مستند، آن همه را افشا خواهیم نمود. زیرا آن جاهلان

عرب علیه یهود و نصارا تهمت ناروا بسته اند که گویا آنها در کلام اول الله، یعنی کتب قبلای دست کاری نموده اند، و یا نعوذُ بالله، خود غیب الله با چنین ضد و نقیضها سخن زده است. (استغفر الله) زیرا نشاید الله سبحانهُ و تعالی با چنین ضد و نقیضها در کلام مبارک خودجا نب داری و یا کتمان ها کرده باشد، و یا برخلاف آن پیامبران خود را علیه یک دیگر به تفرقه افکنی تحریک کرده باشد. در حالی که ما به سر وقت آن دزدانِ سرِ گردنه در ابتدای این گیر و گرفت، ما اشاراتی داشتیم و آنها را چون یونس یهودی دستگیر کرده رده و آن سرقت آشکارشان را از سرِ قرآنتشان افشا نمودیم. اما حال از آغاز این داستان رونوشت آن چهار کلاهان عرب از سوره یونس با حروف مُبهم و بی معنی. (الم) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ... دریا فتیم و آنها را طوری دست گیر نمودیم که حتی به اندازه دانه خردل و یا گندم از آن دزدی آشکار کاتبان قرآن کتمان نخواهیم کرد. زیرا متأسفانه این داستان را آن اعراب جاهل از اینجا آغاز نموده. اما آن را در سوره کاملاً جداگانه دیگری از نظر زمان و مکان دست یابی محمد، بنا م سوره هود به پایان رسانده اند. اما در عین حال بنا بر ادعای بی مورد آن اعراب جاهل، که گویا قرآنتشان با حکمت و دارای معجزات فراوان بوده است. تلاش ورزیده اند تا اِبهامات آن را رفع سازند و آن را یک قرآن گویا ضح و بدون کجی وانمود بسازند. اما با آنها آن اعراب جاهل، بی خبر از روزی بودند که کپی برداران اصلی زمان خود چون، نویسنده حقایق تلخ آن همه کپی های قرآنتشان را خواهد برداشت، و تمامی سوال های نسلهای آینده را در رابطه به گویا اصالت دروغین آسمانی آن طوری رفع خواهد نمود که دیگر به این تا زینامه را اصلاحی بدان باور نخواهند داشت. زیرا خود همین تازی نامه محمد در آیه ۹۷ بعدی همین سوره یونس، از بی اعتمادی خرد مندان زمان نسبت به گویا معجزات قرآن و پیا مبران یهودی و مسلمان پرده برداشته و همزمان به آن با سرا سیمه گی خویش به آفرینش شش روزه کائنات و گردش مه و خودو خورشید، توسط غیب الله نوشته اند و بدان سردرگمی بد استان آقای نوح و شرح حال بهشتیان مُسلمان پردا اند و حتی در آیات بعدی همین سوره یونس به داستان موسی و فرعون پرداخته و آن را نیز بی گزند نمانده اند، و آن اعراب جاهل آن برداشت های ناروای خود را بار دیگر تکرار و تکرار نموده اند، و پس از آن در آیات بعدی همین سوره یونس با همان پراکندگی از فرار سیدن روز قیامت پای در هوا پرداخته و قدرت غیب الله را به نمایش

گذاشته اند، و بلاخره از آیه ۹۶ تا ۹۹ داستان یونس را روی دست گرفته و در همان راستا قدرت ت الله نا شناخته و نا مرئی را با استفاده از آن داستان اساطیری کتاب یونس یهودی به نمایش گذاشته اند، و اما با آنها طوری که اشاره نمودیم، این بار در ابتدای آن آیه از بی اعتمادی خود محمد یا د آوری شده که اونیز نباید در این داستان قرانی ما شک کند. اما اگر شک کنند، از زیان کاران خواهند بود، و پس از آن خودالله (ج) واضحاً اعتراف کرده که بندگان اوبه سخنان روشن وی ایمان نمی آورند، و بلاخره به شک و تردیدهای قوم یونس، باجملات عربی (إِنَّ آآذَیْنَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ یُوءِ مَنُونَ و لَوْ جَا تَتَّهُمْ کُلُّ ۛ یَةِ یَرُونَ العذابَ اَلیمِ)، سخن سرا ئیده و سپس با جلات عربی (فَلَوْلَا کَانَتَ قَرِیَةً اَمْنَتْ فَنَفَعَهَا اِیْمَانُهَا اِلَّا قَوْمَ یُونَسَ لَمَّا اَمَنُوا کَشَفْنَا عَنْهُمْ العذابَ لِخِزْرِی فِی الحِیَاةِ الدُّنْیَا و مَتَاعُ الِ حِیْنِ) آن داستان را تکرار فرموده است. پس این همه سردرگمی و ضد و نقیض های این قرآن گویا روان و بدون کجی را که علمای اسلام و مفسرین آن مدعی آن هستند که ناشی از وحی ویا الهام کدام خدای نعوذ با الله بی اراده و مُختلف المزاج بوده است. طوری که ما از متن او لی همین تازی نامه اندکی پیش نقل نمودیم. و آن این بود که غیب الله که در آن زمان بحیث الله محمد شناخته نشده بود، و اصلاً سرودرک نداشت؟ همچنان نطفه محمد عرب نیز حتی در شیرشتر به نظر نمیرسید. پس لازم به نظر میرسد تا در آن موارد در ترجمه همان جملاتِ تِلْکَ اَیَاتُ اللّٰهِ نَتْلُوهُ... از جانب الله به محمدا کید شده که در کلام من غیب الله (ج) شک کنی! (ای محمد! توازان جمله کسانی نباش که سخنان من الله را تکذیب کردند، و اگر چنان کنی تو نیز از زیان کاران خواهی بود. اما گرچه تازمانی که عذاب من الله به بند گانم آشکار نگردد، به من الله ایمان نمی آورند. این مثال زمان یونس است که به تو محمد بیان میگردد: ترجمه: آیا ندیدی ای محمد! وقتی آن کافران به تبلیغ یونس گوش ندادند و به من الله ایمان نیا وردند و پیام مرا که توسط یونس ارسال شده بود نشنی دند. پس دیدی که چگونه شد عواقب ناگوار آنها! (کجا و چگونه این مرد عرب نا تولد شده آن عواقب ناگوار را دیده است؟ اما با آنها کاتبان قران با دیده درائی خویش، در غیاب الله چنین نوشته اند: اما وقتی آماده شدند که به من الله ایمان آورند، فرصت برای شان مُیسر نشد و توسط من الله به هلاکت رسیدند. اما تعدادی از قوم یونس دعوت وی را پذیرفتند و بمن الله ایمان آوردند. پس من الله نیز عذاب خود را از آنها رفع نمودم و از گل

روی آن تعداد از (گویا) مسلمانان از ویرانی شهر نینوا منصرف شدم و آنها را مُدّتی زنده نگهداشتم. پس تونیزای محمد برای مسلمانان بگو که مُعجزات حیرت انگیزی برای کسانی که در بین آسمان و زمین و در سرزمین سوزان نینوا زندگی دارند در پیش خواهند بود! زیرا آنها به من الله و تومحمد ایمان نیاوردند (توکجا! و محمد در کجا! و آنها کجا بودند؟ ای غیب الله جان!) اما با آنهم مترجمین در آیات بعدی بطور بی شرمانه و خودخواهانه از زبان الله نامرئی چنین نوشته اند: گرچه من الله می خواستم آنها ایمان بیاورند. اما نیاوردند. زیرا من آنها را به اختیار خویش گذاشته ام. پس تومحمد نیز بر کسی در آن مورد جبر نکن که ایمان بیاورند (از متن و ترجمه آیات ۹۶ تا ۹۹ سوره یونس).

گرچه الله (ج) در آیه بعدی یکصد آن اختیار را از بندگانش واپس گرفته و با بی ارادگی خود فرموده که هیچ کسی به غیر از اراده من الله ایمان نخواهند آورد. اما طوری که در ابتدا بدان نکته اشاره نمودیم، از اینگونه ضد و نقیض ها در این گنجینه اساطیر الا ولین زیاد به نظر میرسد. بناً ما نیز کدام اعتنائی به آن نکرده و حتی از بازگنمودن آن آیات باید صرف نظر کرد، ولی ناگزیر هستیم تا، خطاب به شمشیرکشان اسلام و مدافعین دروغین اصالت آسمانی قرآن و مدّاحان و روضه خوانان شیعه و سنّی و بلاخره به تمام جهان اسلام احترامانه عرض میدارم که آیا شما جاهلان بی یال و بی دُم این صلاحیت مسلمان ساختن و کافر ساختن بندگان الله را از کجا بدست آورده نئید؟ که به اوشان کافر و مسلمان خطاب می نمائید؟ پس شما از کدام گروه از آن جاهلان عرب سوسمار خوار و رهن هستید؟ و یا شما شمشیرکشان و چماقداران اسلام خشونت بار از محمد عرب خویش نزد الله سبحانه و تعالی نیز جاهل تربوده و هستید؟ که خودالله بدان عرب شمشیرکش امر فرموده تا مزاحم دیگران در راه بطه بکفروا سلام شان نشود، و تنها به اوشان تبلیغ کند! پس شرم و ننگ بر شما دوکانداران و دلالان دین ننگین و خونین که از آن امر الله سر باز زده و از وی بی اطاعتی میکنید! از توصیه های نویسنده به شمشیرکشان اسلام عزیز.

افشاگری های مُستند بعدی ماکه قرآن محمد به هیچ صورت ناشی از وحی غیب الله (ج) نبوده و همچنان داستان قرآنی فوق نیز برداشت آشکاری از کتاب یونس یهودی بوده که پس از صدها سال به زبان عربی در آیات فوق من حیث وحی الله بازتاب یافته و حال از تفسیر آن آیات بیش تر خواهیم دانست که چگونه از همان شهر نینوا

واز همان سرکشی مردم آن شهروان همان امتناع یهودیان از ایمان آوردن به خدای زنده یهود، و از همان مُهلت سه روزه به قوم یونس، و از جانب همان خدای یهودی، و بلاخره از همان جملاتی که در همان کتاب دست یونس یهودی، صد هاسال پیش از قرآن یاد آوری شده، و اما این قرآن اساطیر الاولین از آن سخن گفته طوریکه ما آن همه را اندکی پیش از متن اولی همین تفسیر قرآن گویاناشی از وحی الله افشا نمودیم، که حتی در تفسیر اضافی همین آیات رونوشت از کتب یهود و نصارا در آن راستا به نظر نمی رسد، ولی برای ثبوت این ادعای ما که قرآن سراپا رونوشت ناقصی، از کتب یهود و نصارا بوده است پس توجه شما خواننده گرامی را بحیث یک شاهد عینی به اظهاراتِ مفسر مسلمان گویا واقع بین قرآن مسلمانان از آن داستان جلب میدارم که اعراب جاهل پس از صدها سال به آن دست یافته اند، و ما آن همه را در حقایق تلخِ خود افشا میداریم، تا ثابت سازیم که آیات نامبارک فوق، کاپی همان جملات کتاب یهودیان بوده که به زبان عربی، بطور ناقص در این تازی نامه محمد تکرار شده و به هیچ صورت ناشی از وحی الله ناشناخته در آن زمان و حتی این زمان نبوده و نیست.

تفسیر: وقتی ساکنین آن شهر (نینوا) به تکذیب انبیاء خویش از جمله (یونس علیه السلام) پرداختند و به سخنان او گوش ندادند و مصروف شرارت خویش شدند. (شرارت، جمع شربوده و جمع آن اشرار این زمان آند که مرتکب هزاران شرفساد و فتنه شده می شوند، که با ید مجازات شوند). طوری که خدای یهودی تبار یونس آن اشرار زمان را مجازات نموده و مستوجب عذاب شدند، و حتی هیچ کسی فرصت نیافتند تا به آن خدای زنده و این غیب الله (ج) ایمان بیاورند و در همان حالت کفرشان از نظرتورات و قرآن نابود شدند. بنابراین مفسرین قرآن نظریه مهارت شیطانی خویش نام یهوه را الله گذاشته و گفته اند که گویا او آن گروه را مفسدین فی الارض نامیده و کفار اند). اما مفسرین قرآن با مهارت شیطانی خویش طوری ترجمه و تفسیر نموده و آن نظر الله را که نشاید شیطان چنان قدرت بالاتر از الله داشته، که گویا آن کفار توسط الله موجب عذاب خدا خواهند شد، حل مشکل نموده اند، و در ادامه به اصل داستان پرداخته اند، و این بار الله نامرئی را در مسند خدای زنده اسرائیل قرار داده و داستان را چنین ادامه داده اند: گویند که یونس علیه السلام از جانب الله (ج) بسوی مردم (نینوا) مبعوث شد و ۷ سال متوالی به نصایحت آنها که بُت پرست بودند

پرداخت ولی آنها بدان پند یونس(ع) توجّه نکردند و به شرارت خود افزودند. پس یونس علیه السلام بستوه آمد و به آنها هشدار داد و در مدت سه روز آنها را مهلت داد تا از اعمال زشت شان برگردند، در غیر آن توسط الله نابود خواهند شد. پس یونس علیه السلام در نیمه شب روز سوم بود که آن شهر را از ترس مرگ خود ترک گفت و بسوی دشت سوزان نینوا فرار نمود و در ختم ۳ روز الله (ج) تاریکی مرگباری را که آثار عذاب بود پدید آورد، آسمان تاریک شد و دود غلیظی از آن تاریکی برون آمد و تمام قوم یونس را فرا گرفت و حتی آن تاریکی وارد خانه های شان شد. پس وقتی مردم شهر نینوا آن علائم مرگبار را مشاهده نمودند و همراه با زنان و کودکان و حتی چهارپا یا نشان به دنبال یونس علیه السلام به حرکت افتادند تا به نصایح او گوش فرادهند. پس وقتی او را دریافتند. همان بود که آنها با گریه و زاری آن نصایح اورا پذیرفتند و به الله سبحان و تعالی ایمان آوردند و هر کدام به زبان عربی گفتند: آمنا بما جاءنا... یعنی آنچه که یونس از پیام مرگبار الله با خود آورده ما یهودیان به آن باور داریم و از کرده بد خود پشیمان هستیم. پس الله سبحان و تعالی نیز از آن تصمیم خود ظاهراً برگشت و از فرود آوردن بلای آسمانی بر شهر نینوا صرف نظر نمود، و اما آن انتقام را از آنها بروز آخرت معطل ساخت. (از تفسیر آیات فوق). پس بنا بر این استدلال ما که خود مفسر قرآن بدان اعتراف نموده، هیچ آیه از قرآنشان به هیچ صورت ناشی از وحی الله نبوده و کاتبان رهن آن بوده اند که نه تنها آن همه آیات را، بلکه سراسر قرآنشان را از کتب یهود و نصارا کاپی نموده و به زبان عربی وارد قرآنشان ساخته اند، که ما پس از دقیقاً هزار و چهارصد و یکسال آن برداشتهای ناروای آنها را به رخ جهان اسلام عزیز کشانده و خواهیم کشاند و خود را موجب ثواب این جهانی خواهیم ساخت. پس در آخرین جمله افشاگرانه و روشنگرانه خود به وضاحت می نویسم که: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) و این نوشته ما متوجه هر آنکه نسبت به الله (ج) دروغ گفته و می گویند، از جمله کافران قرآن که او تعالی را یک خدای بی اراده و انمود ساخته اند، بوده که گویا اوبیا تمام آن قدرت جبروتی خود از تصمیم خود برگشته است. ادامه این داستان یونس و ماهی نیز یکی از داستانهای این قرآن اساطیر الاولین است و کاتبان آن نیز از همان داستان فراری یونس را در کشتی از قعر دریا بسرقت برده و آن را برخلاف متن اولی قرآنشان کتاب یونس در رابطه به قدرت نمائی الله در سوره نامرتب دیگری بنام (انبیا) بازتاب داده اند و ما آن

را در همین قسمت از بررسی های افشاگرانه خودنیز افشا خواهیم نمود تا مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآنشان بدانند که عرب های رهن آن داستان کتاب یونس یهودی را به طور پراکنده نسبت به متن اولی قرآنشان نوشته اند، و ما ان همه را تا آنجا تعقیب نمودیم، و اما متأسفانه همه آن را من حیث وحی الله به عرب جاهل وانمود ساخته اند. توجه نمائید به آن داستان از سوره نامرتب دیگر این قرآن پراکنده، بنام انباء، زیرا سوره انبیا که در ردیف سوره های مکی و قبل از سوره یونس در این قرآن گویا بدون کجی جا بجا شده و اما برخلاف آن، که می باید، داستان یونس و ماهی در همان سوره یونس آغاز می گردید، و در همان سوره و در همان شهر نینوا به پایان میرسید، ولی ما را دنبال آن در این قرآن سردرگم خونین سرگردان ساخته اند. بهر حال! یونس را قرآن وارونه این بار در همان سوره یونس، صاحب ماهی خوانده و با جملات عربی در مورد او چنین داستان سرائی نموده است.

(وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَةٍ تَبْنَاهُ لَهُمْ مِنْ أَصْلَحِينَ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ سَبْحَانَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ...)

در آن سوره ادامه یافته و ترجمه آن همانگونه است که در متن این آیات کاپی از آن بوده، اما با این تفاوت که این بار الله کارگردان و یاکشتی ران آن داستان وانمود شده است. توجه نمائید: ما (من الله) یونس را که از نیکوکاران ما بود داخل رحمت خود ساختم. پس به یا داورای محمد! آن صاحب ماهی را (یونس را!) وقتی او غضب کنان بسوی قوم خود به شهر نینوا رفت و گمان نمود که الله ما او را دستگیر کرده نخواهد توانست. اما الله او را از آن کشتی به دریا انداخت و او را در شکم ماهی جا داد. پس خود ما هی از شکم او، خطاب به الله (ج) صدا زد و گفت: نیست معبود برحق جز توالله، و یونس از جمله ستمکاران است که از امر توالله سرباز زده! (نه از آمریهوه خدای اسرا ئیل) پس الله (ج) دعای او را قبول نمود، و یونس و ما هی را را از بین دریا نیز نجات داد، و اما به یونس فرمود که: من الله چنین نجات میدهم مومنینِ مُسلمان خود را.) از متن و ترجمه آیات ۸۶ تا ۸۸ سوره انبیاء.

خواننده گرامی! طوری که ما تا اینجا دریافتیم، مترجمین و مفسر این آیات کاپی و قرآن جانب دار، و حتی دروغگون نسبت به متن اولی قرآن نشان پنهان کاری نموده اند و آن کلام اولی الله سبحانه و تعالی را بطوردگری تفسیر نموده و بدان سبب ما

آنها را کاذبین دانسته و لعنت الله را نثارشان کردیم. پس اگر دروغگویان یهودی و مسلمان کدام سوالی دارند، لطفاً بگونه نقد بر این اظهارات واضح و دور از دروغ به ما ارائه بدارند، و ما به ادامه از تفسیر آن کاذبین پرداخته تا بدانیم که چگونه پای غیب الله را در آن داستان آن زمان در میان کشیده اند.

(حضرت یونس (ع) را الله (ج) صاحب ماهی خوانده و قصه آن طوری بوده که الله تعالی او را به طرف شهر نینوا مبعوث نمود تا اهالی آنجا را از بُت پرستی منع کند و به سوی (الله) دعوت نماید، اما آنها دعوت یونس (ع) را قبول نکردند و او نیز با قهر و غضب از شهر برون شد، ولی به مردم آنجا گفت که پس از ۳ روز غضب غیب الله (ج) بر شما نازل خواهد شد. (کدام غیب الله در آن زمان؟ لَعْنَتُ اللّٰهِ عَلٰی الْكَافِرِيْنَ) پس مردم باور کردند و همه وحشت زده شدند و به سوی صحرای نینوا فرار نمودند، و در آنجا از الله ما التماس نمودند تا خدا از آن تصمیم خود بازگردد و خود آنها نیز از بت برگشتند و حتی بُت های خویش رشکستا نندند، و به اطاعت از الله (ج) پرداختند، و پس از آن مردم نینوا به جستجوی یونس علیه السلام برآمدند و بلاخره او را دریافتند و... و... از اظهارات مُفسر.

پس بنا بر این تفسیر قرآن، ما نیز بنا بر آن داستان که بدان واسطه اعراب جاهل سوره بنام یونس را در قرآن نشان ینوشته اند، و هم چنان شما خواننده گرانیزدا ستید که الله سبحانه و تعالی از دُم و کمر قبضه کرده و داستان را از سوره هود و سوره یونس، به سوره انبیاء کشانده و حال ما را در این کلام گویا مرتب خود به عقب زده است. زیرا سوره انبیا پس آن دوسوره در قرآن اساطیر الاولین بازتاب یافته و در آن مورد چنین ادامه داده) توجه نمائید: اما وقتی مردم دریافتند که یونس (ع) به کشتی سوار شد و کشتی نزدیک به غرق شدن بود. بناً کارکنان کشتی تصمیم گرفتند تا یکی از راکبین آن رابه دریا اندازند تا کشتی سبک شده و از غرق شدن نجات یابد و بلاخره دریافتند که کدام غلامی از فرمان مولای خود سرباز زده و فرار نموده و به آن سبب در بین سرنشینان کشتی قرعه انداختند تا آن غلام فراری را دریابند و اما قضا را که قرعه بنام یونس برآمد. پس یونس (ع) چون دریافت که قرعه بنام وی برآمده خود را به دریا انداخت، و اما بلا فاصله ماهی رسید و او را بلعید و الله سبحانه و تعالی به ماهی امر فرمود تا او را در شکم خود سه شبانه روز زنده نگهدارد و به وی ضرر نرساند. پس یونس (ع) از شکم ماهی به حضور الله (ج) به زبان عربی (لا

الهِ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) ندا برداشت و به گناه خود اعتراف کرد که من خطا کارم و از مولای خود فرار کرده ام. (نه از الله خود) به متن اصلی در تفسیر آیات فوق سوره انبیا مراجعه شود.

نویسنده حقایق تلخ، که روزی این اثرش بحیث قرآن روی زمین شناخته خواهد شد، در مورد اینگونه اظهارات و برداشتهای آشکار دست اندرکاران قرآن از کتب یهود و نصاران نیز اظهار نظر دارد، و آن اینکه آن اعراب جا هل یونس یهودی رابنده آیین غیب الله و انمود ساخته اند و علیه او تعلق در حال غیبت اش اتهام وارد کرده اند، که گویا او بانه خود پیونس (ع) چنان بازی طفلانه نموده و گاهی او را به دریا رها کرده و گاهی هم در شکم ماهی، و گاهی هم در زیر گرمای سوزان او را تنها گذاشته و در آنجا نیز درختی رویا نده تا یونس یهودی در زیر سایه آن زنده بماند، و هم چنان، یک کفر آشکار دیگری را آن اعراب جا هل مرتب شده و نوشته اند که همین الله قاروتو نا از ویرانی شهر نینوا صرف نظر کرده و از آن تصمیم خود چون خدای شکست خورده اسرائیل برگشته است. (استغفر الله) آنهم از گل روی گویا چند تن از مسلمانان ناشناخته در آن زمان. پس نویسنده حقایق تلخ، این همه دروغ شادار اعراب جاهل را نسبت به الله سبحانه و تعالی نیز از نظر قرآن خود ساخته خودشان یک کفر آشکار دانسته، و مسلماً که بنا بر حکم همین قرآن خود ساخته شان لعنت الله نصیب آنها خواهد شد. پس نویسنده حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین، در اخیراً فیه میدارم که (این است افشاگریهای انسان دوستانه و بدون بازی طفلانه و بدون کجی برای نسلهای آینده).

خواننده گرامی! گرچه کتاب بعدی در عهد عتیق بنام (میکا) بوده و علاوه بر آن چند کتب دیگری نیز بدون گزند ما باقی مانده اند تا به آخرین کتاب از بابیل یهودیان بنام ملاکی برسیم. اما در این قسمت از بحث و بررسی ما از ماهی نام برده شد که چگونه یونس را گویا الله (ج) در شکم آن ماهی در سه شبانه روز نگهداشت و پس از آن به دشت سوزان نینوارها کرد... آیا ماهی دیگری را نیز در این اساطیر اولین سراغ داریم که گویا این ماهی بریان شده و آماده به خوردن بوده ولی از کیسه نان یک پیامبر یهودی دیگری زنده شده و از آنجا بسوی دریا فرار کرده باشد؟! بلی! از داستان تاریخی این ماهی بریان در صفحه ۲۹۴ اثر علمی تاریخی زنده یاد شجاع الدین شفا در تولد دگرش یادآوری شده و اصلاً برداشتی از یک داستان افسانوی یونان باستان

بوده که در آن ازدوتن از شعرای معروف یونان، و شرح حال دوازده خوان هرکول بازتاب یافته و در آن داستان آمده که آقای (هرکول) سه شبانه روز در شکم یک غول دریائی به سربرده و او در آنجا جگر آن غول دریائی را بریان میکند و می خورد. اما آن غول دریائی او را از شدت درد، از شکم خود برون می اندازد و چون همین داستان توراتی و قرآنی در تاریخ اساطیری باقی می ماند. اما متأسفانه خرسواران یهودی و شترچرانان عرب آن داستان اساطیری را وارد و قرآن خویش ساخته و آن را با اندک تفاوت بحیث الهام خدای زنده اسرا ئیل، و یا ناشی از وحی الله مرده با چنین تفصیلات عوام فریبانه بازتاب داده اند، و همچنان، اضافه گوئی های این تازینامه محمد را نسبت به متون اولی اش در رابطه به داستان ذوالقرنین، داستان اصحاب کهف، داستان همبستر شدن محمد (ص) با هم سرفرزند خوانده اش (ذید) و... را که همه اعراب او را بحیث فرزندان اصلی آن مبارک میدانستند نیز در نظر داشته باشید، که افشای آن همه یک امر ضروری بوده و ما بحیث ادای فرض آن را توأم با اضافه گوئی های قرآن افشا می‌داریم، تا بدانیم که چگونه کا تبان قرآن آن همه را در سوره های قرآن خود ساخته شان بطور نا مرتب بازتاب داده اند و قرآنشان را با این داستان سرائی ها به ۱۱۴ سوره و ۶۲۲۳۶ آیه رسانده و دلایان دین آن را یک معجزه خارق العاده این تازینامه وانمود ساخته اند. پس قبل از اینکه ما گلیم عهد عتیق را جمع نموده و در مقایسه به آن آیات عربی این اساطیرالاولین را افشا نمائیم. توجه شما خواننده گرامی را به داستان این ماهی بریان از این قرآن هزار داستان از سوره کهف، و پس از آن به اضافه گوئیهای آن در مورد ارضای جنسی آن حضرت (ص) خواهیم پرداخت. پس در این قسمت از بررسی ماکه چند بار از قرآن اساطیرالاولین نام بردیم، لازم بنظر میرسد که برای قرآن اساطیرالاولین است، و یا ما چون همین قرآن علیه آن اتهام بستیم؟ پس این شما خواننده عزیز، و این هم عنوانی زیر نام قرآن، یا اساطیرالاولین.

قرآن، یا اساطیرالاولین.

بلی! این بار قرآن اساطیرالاولین، ماهی بریان را در ادامه داستان اساطیری دیگری بنام اصحاب کهف از آیه ۶۰ آن سوره آغاز کرده ولی ماتاکنون بدان داستان کوه نشی نان نرسیده ایم. اما طوری که کا تبان قرآن این داستان را از موسی و یک مرد نا شناخته دیگری که تا کنون از او نام نبرده روی دست گرفت و آن را در

ادامه آن داستان اصحاب کهف، تا ماهی بریان رسا نده آند. پس ما نیز به عقب برگشته و پس از آن یوشع را همراه آن دوتن همراه ساخته و آن ماهی بریان را در کیسه نان دسیارش یوشع وانمود ساخته و آن دا ستان را تا آیات بعدی همین سوره کهف ادامه داده و تا آیه یکصد آن رسانده و در آن آیات مبارک چنان اضافه گوئی نموده اند که نه تنها یوشع جنایت کار را که مادا ستان او را از متن اولی این قرآن افشا نمودیم، بحیث پیامبر الله نامرئی و ناشناخته مسلمانان با پسوند علیه السلام دانسته، بلکه علیه یوشع، آن مرد یهودی و ماهی بریان او اتهام وارد ساخته اند که گویا او یک پیامبر فراموش کار بوده و ماهی بریان در کیسه نان اوزنده شده و به دریا فرار کرده. اما آن غافل خداپرست و فراموشکار از آن جریان هیچ ندانسته است. پس ما نیز کاتبان عرب جاهل را دروغگویان و نمود ساخته که یقیناً موجب لعنت الله سبحانه و تعالی قرار خواهند گرفت و علاوه بر آن، آن اعراب جاهل به دان داستان اساطیری پرداخته اند و این بار موسی و آن مرد نا شناخته را بنام (خضر) و پسوند (علیه اسلام) با او آشنا ساخته، و پس از آن پای یک مرد نا شناخته دگری را بنام ذوالقرنین در میان کشیده و بلاخره به داستان (جوج و ما جوج) پرداخته اند، که هیچ کدام با یک دیگر از نظر زمان و مکان، موضوع و معنی با هم ارتباط نداشته اند. اما اعراب جاهل در آخرین آیه از این اساطیر الاولین نوشته اند، که گویا الله به آن قوم کافر جوج و ماجوج توان آن را نداد که از آن دیوار آهنی ئی که آقای ذوالقرنین بین آنها و یک قوم گویا مسلمان دگری اعمار نموده بود عبور نمایند و بدان سبب بود که آن قوم گویا مسلمان نا شناخته در آن زمان به زبان عربی گفته اند: **قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّيَ فَاذْجَاءَ وَعَدُ رَبِّي**. ترجمه: این رحمتی است از جانب غیب الله ما که ما مسلمانان را از گزند این کافران مصئون نگهداشت. در حالیکه در آن زمان نه الله بود و نه آن مسلمانان بد قسمت از ماهی بریان. توجه نمائید به آغاز آن داستان یوشع به همراهی موسی (ع) از ماهی بریان، تا دیوار آهنی بین جوج و ما جوج که از آیه ۶۰ سوره غار آغاز یافته. اما اینکه ما از آن دیوار آهنی عبور کرده میتوانیم و یا خیر! منتظر خواهیم ماند.

(وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَأَرَاكَ تَارِيحًا... أَلْبَلُغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ... تَأْتِيهِ يَكْفُودًا دَابَّةً يَأْتِيهِ، وَتُرْجَمُ أَنْ آيَاتِ الْقُرْآنِ بِطُورِ خَلَاصَةٍ چنين است: به یا داورای محمد! وقتی موسی با همراه جوان خود گفت: من تا جایی که آن دودریاباهم یکجا شده اند سفر خواهم

کرد (آن همان دریا‌هایی اند که در اساطیر بابلی بنام (دریای شور و شرین) یاد شده، و قبل از هزاران سال از این کتب اساطیری تورات و قرآن به آنها اشاره شده، ولی شوربختانه در این قرآن بحیث ناشی از وحی الهی به محمد بیخبر از تاریخ و انمود شده اند، و ما آن برداشتهای دزدانه کاتبان قرآن را از آن اساطیر بابلی، برای رضای نسلهای آینده چنین افشا می‌داریم.

(وقتی موسی و جوان گمنامی که بعداً یوشع نامیده شده در آن سفر خویش بدانجا رسیدند، و جوان گمنام (یوشع) ماهی بریان را در کیسه نان خود برداشت تا در طی آن سفر نوش جان کنند، اما آن ماهی بریان در بین کیسه آن جوان تا کنون گمنام زنده شد و دوباره به دریا فرار نمود، و آن فرار ناشی از فراموشی توسط شیطان به آن جوان بود و آن یک واقعه عجیبی بود. پس از آن موسی (ع) و آن جوانی که (حال مفسر کلام مبهم الله او را (یوشع) میدانند) و آنها در حال گرسنگی به سفر خویش ادامه می‌دهند تا به آن دودریا برسند. اما موسی به یوشع تأکید می‌دارد که مراقب ماهی بریان بوده باشد، و بلاخره چون موسی و یوشع مانده شده بودند، اندکی بالای یک سنگ نشستند و پس از آن به سفر خود ادامه دادند، و اما در جای دیگری خواستند آن ماهی را نوش جان کنند. اما ماهی در بین کیسه نان یوشع (ع) موجود نبود و آنها گمان کردند که در همان توقف گاه قبلی زنده شده بود، و به دریا فرار نموده است. پس هر دو و بسوی آن توقف گاه اولی خود برگشتند و دریا فتند که یوشع در کنار آن سنگ ماهی را فراموش کرد و در آنجا زنده شده و زیر زمین را شکافته و به دریا فرار کرده است... اما مفسر قرآن آن فراموشی را طوری که اشاره نمودیم از جانب شیطان دانسته که بر یوشع مستولی ساخته بود و حتی دیدند که ماهی در کنار آن سنگ تونل زده و بدریا فرار کرده و آنها با شکم گرسنه به سفر خویش ادامه دادند و بلاخره با مرد نا شناخته دیگری روبرو شدند). نقلاً از قرآن اساطیرالاولین.

مفسر آگاه تراز الله این بار آن مرد نا شناخته را بنام خضرمی نامند، و او را با موسی هم سفر ساخته، و پسوند (ع) را بوی قایل شده و آن داستان اساطیری را از آدرس غیب الله چنین ادامه می‌دهد: (حق تعالی او را (خضر را) از علم زیادی برخوردار ساخته بود، و موسی (ع) بوی گفت: پس من از تو پیروی می‌کنم! خضر علیه السلام بوی فرمود: تو در شکیبائی با من نتوانی رقابت کنی، و پس از آن هر دو سوار کشتی شدند، ولی حضرت خضر چون یک پیا مبرکار آزموده بود، بنا بر آن کشتی را سوراخ نمود

و اما سواران آن بفضل الله غرق نشدند، مگر او مورد سوال موسی (ع) قرار گرفت، و اما خضر او را در آن مورد به خاموشی امر نمود و پس از آن به یک قریه رسیدند و از اهالی آن قریه طعام خواستند، زیرا ماهی بریان فرار نموده بود، و اما اهالی قریه به اوشان طعام ندادند و... طوری که قرآن اساطیرالاولین آن داستان را از آیه ۷۹ با توضیحات ویرانگرانه خود در مورد کشتی و قتل ناروا توسط خضر پرداخته و آن داستان را به قوم نا شناخته جوج و مأ جوج رسانده و چنان اضافه گوئی کرده که ما اصلاً به تکرار آن داستان چندان عاقله نداریم. ما موقع آن را نخواهیم داد که مدعیان دروغین اصالت آسمانی این اساطیرالاولین مارابه کتمان کدام مطلب مهمی از آن گنجینه اساطیری متهم ساخته و به کفر و الحاد ما فتوی بدهند. بناً ما به دامه تفسیر آیات بعدی در آن موارد پرداخته تا بدانیم که چگونه این مفسر تازه نفس بامهارت شیطانی خود، از کدام نوع دروغ شاخدار و یا دمدار در این داستان های اساطیری کار گرفته است. بنا بر آن از حدیث پرداز مورد نظر خود نام نبرده و در غیاب آن مرد نا شناخته در این قرآن روان چنین نوشته است: در احادیث آمده که حضرت موسی (ع) با لاترا خود کدام پیا مبری را عالم تر نمی دانست. اما آن نظر خود خواهانه موسی (ع) مورد پسند الله (ج) قرار نگرفت و به وی فرمود: من الله ترا با یکی از دانشمندان زمان بنام خضر (ع) روبرو خواهم ساخت که نسبت به تو علم بیشتر دارد. اما با اینکه بلاخره قرآن آن مرد را دریافته، ولی مفسر قرآن بالاترا از الله در مورد خضر در آن مورد چنین معلومات میدهد. توجه نما ئید: گرچه از مفسرین حضرت خضر را نیز پیا مبری دانند، و بعضی هم نبی، اما به هر حال! آنها به محل اتصال آن دودیای شوروشرین رسیدند که بعضی می گویند: بحیره خلیج فارس است، بعضی گویند که بحیره روم، و بعضی گویند که بحیره آفریقا، ولی الله سبحانه و تعالی که از علم اذلی برخوردار است، و بهتر از موسی و دیگران میدانند. بنا بر آن غیب الله (ج) به موسی (ع) فرمود که: اقامت خضر در جایی است که شما باید یک ماهی بریان را با خود بردارید و به جائی که ماهی بریان از نزد شما (موسی و یوشع) گم شود، پس بدانید که آن مرد جامع الکمالات (حضرت خضر (ع) در آن محل است. پس وقتی موسی و یوشع به سفر خویش بنا بر هدایت الله ادامه دادند، و موسی (ع) زیاد مانده شد و در نزد یکی چشمه آب بخواب رفت و یوشع نیز که ماهی بریان در کیسه او بود، و اما توسط شیطان اغفال شده بود. بنا

بر آن ماهی بریان با استفاده از فرصت در کیسه یوشع (ع) زنده شده وزیرز مین را تونل زد و به سوی آن چشمه آب فرار نموده است. پس از آن هر دو با شکم گرسنه به سفر خویش ادا مه دادند، و بلاخره با حضرت حضر و بر و شد ند. (نقلا از تفسیر قرآن. حال واضح گردید که خدا تاکنون نام آن مرد سوم را نمی دانست، اما مفسر او را (خضر) نامیده و حال با موسی و یوشع سه تن اند. بنا بر آن مسابقات علم جنگی بین موسی و خضر آغاز می گردد، و اما نیز چون این مفسر قرآن، بهتر از الله سبحانه و تعالی میدانند، و داستان را چون از روی گویا چشم دید خود چنین توضیح میدهد. توجه نماید: آنها به اولین بار به قریه می رسند و از مردم آن قریه نان طلب می کنند، ولی ساکنین قریه به اوشان نان نمی دهند، و پس از آن موسی و خضر با دوتن از اطفال یتیم روبرو می شوند که پدرشان گنجی را برای آنها در زیر یک دیوار پنهان نگهداشته بود، و خضر آن دیوار را که در حال اُفتی دن بود با دست خود راست ساخت، و او بار دیگر مورد سوال موسی قرار گرفت، ولی حضرت خضر بوی جواب نداد، بلکه او را از چنین سوالها منع می نماید، پس از آن داخل کشتی میشوند و این بار آن حضرت کشتی را سوراخ می کند تا آن کشتی سوراخ را کدام پادشاه ظالم به خود تصاحب نکند، همچنان دیوار را برای آن راست ساخته بود تا گنجی برای آن دوبرادری که از پدر و مادر مسلمان بد نیا آمده بودند، اما علم خضر بدان بود که یکی از آنها کافر خواهد شد و نباید او به آن گنج دست یابد، و... بلاخره آقای مفسر که گویا خود در آن حضور داشته، و آن داستان پیش از خدا را به جایی دیگری می رساند، و این بار آن آنها را با یک آدم گمنام دیگری بنام (ذوالقرنین) روبرو ساخته که آقای ذوالقرنین برای امنیت یک قوم گمنام دیگری کاملاً جدا از مسلمانان ناشناخته در آن زمان دیوار آهنی را برای رفع گزند بُت پرستان و قوم جوج بین آن گروه مسلمان و قوم جوج اعمار نموده و... تا آنکه بلاخره این قرآن اساطیرالاولین آن داستان را با فعل و انفعالات الله پرستانه تا آخرین آیه ۱۱۰ سوره غار (کهف) می رساند و در آن آیه از جانب غیب الله خطاب به محمد و از قماش عرب جا همل نوشته شده که: تونیز بگو که من بشر هستم و نباید خود را چون موسی که گفته بود من یک آدم دانا و عقل کُل هستم، ادعا نمائی! زیرا تو محمد یک بشر بیش نیستی و چنین اعتراض کن: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا مِن دُونِ اللَّهِ فَلْيَمَّازُوا إِلَهُهُنَّ سَوَاءٌ مَّا يَدْعُونَ بِمِثْلِ اللَّهِ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مِمَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ. ترجمه: بگوای محمد! اگر کسانی از قوم یهود از تو سوال میکنند که: اصحاب کهف کجا بودند؟

ذوالقرنین کی بود؟ و روح چه است؟) تو برای شان بگو که من مثل شما بشر هستم و تنها برایم از جانب الله وحی فرستاده می شود، و او معبود یگانه است و او میداند (پس شما نیز کسی را در عبادت من الله شریک نسازید...) قرآن سوره غار، معروف به سوره کهف.

خواننده گرامی! اجازه دهید تماماً نیز داستان سرائی نموده و چون قرآن وارونه به عقب برگردیم و از همین سوره کهف که بزبان رسای دری سوره غار معنی میدهد. این بار از داستان آن غارنشینان بدانیم که آنها چه کسانی بودند و در این اساطیر الاولین با کدام دلیل در آن غار کوه پناه گزیدند، و حتی سوره بنام غار در قرآن محمد نام گذاری شده که به زبان عربی بنام اصحاب کهف یاد شده اند. پس مانیز داستان فوق را چون یوشع به فراموشی باید سپرد، و قرآن وارونه به عقب برگشته و از آیه ۹ همین سوره کهف از آن داستان پرده برداریم. زیرا کاتبان رهن قرآن نیز چون موسی و یوشع از نیمه راه برگشته اند، و مانیز چون محمد عرب جاهل خود را به غار کوه رسانده و آیاتی را با جملات عربی (أَمْ حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيقِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا إِذْ أَوْيَ آلُ الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا لَمِنَ لُدُنِكَ وَحَمَّةٌ وَهِيَ لَنَا... را تا آیه ۲۷ آن سوره ادامه خواهیم داد، و آن همه را بطور خلاصه ترجمه خواهیم نمود و در اخیر هم به متن اولی این غارنشی نان قرآنی خواهیم پرداخت تا ریشه تاریخی این داستان اصحاب کهف را از غار دیگری دریا ببیم، که چگونه با مهارت شیطانی در این کتب اساطیری بحیث ناشی از الهام ویا وحی خدایان یهودی و مسلمان به نوعی راه یافته، و بلاخره آن را الله نامرئی، به محمد غافل و بی خبر در این اساطیر الاولین وی ابلاغ فرموده است. این همه معما هائی اند که جهان اسلام ویا گویا قرآن کامل باید جواب بدهند. اما شما خواننده عزیز در قدم اول توجه نمائید به دلایل ورود آن داستان قرن پنجم در آن غار را این تازینامه محمد عرب، که مفسرین قرآن آن را (شآن نزول) آن می نامند، و آن به دلیل آنکه گویا از جانب غیب الله به این عرب جاهل از آسمان هفتم ویا لوح محفوظ با جملات عربی (أَمْ حَسِبْتَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيقِ، كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا...) گویا نازل شده است. در حالی که الف بای اصلی این آیات عربی، از جای دیگری گرفته شده، که حتی نطفه خود محمد عرب در آن زمان در شیرشتر هم به نظر نمی رسید. پس شما خواننده گرامی، توجه نمائید که مفسرین قرآن در آن مورد بحیث شآن نزول این تازینامه چه نوشته اند: (دلیل

نزول قصه اصحاب کهف این بوده است که یهودیان به قوم قریش مشورت دادند که از روی امتحان از محمد (ص) سه سوال کنند. اول: روح چیست؟ دوم: قصه اصحاب کهف کی ها بود ند؟ سوم: ذوالقرنین کی بود، و سرگذشت او چگونه بود؟ اما چون قصه اصحاب مهم تر از آن دوقصه بود. بناً الله (ج) لازم دانست و آن را مقدم دانسته و آن قصه را علمای اسلام چنین بیان داشته اند: قصه آنها از نشانه های عجیبی اند و این قصه مشابه قصه حضرت ابوبکر (صدیق) بود که اواز ترس محاصره دشمن به غار کوه پناه بُرد و اما این قصه اصحاب کهف در زمان یهودیان بود که مردم آن زمان از آن حضرت سوال کرده بودند و آن مبارک چنین جواب داده بود. (محمد شما در آن زمان در کجا بود؟)

(گویند که اصحاب کهف چند تن از جوانانی رومی در عهد کدام پا دشا ظالم بودند که بعضی نام اورا (اقیانوس) گفته اند، و او یک پادشاه بت پرست بود. اما در مورد اصحاب کهف گویند که آن جوانان الله بت پرست از خاندان سلطنتی بودند و بت می پرستیدند. پس بدان سبب از ترس آن پا دشا ظالم به غار کوه پناه گزیدند و از الله (ج) کمک خواستند تا او شان را در آنجا پنهان نگهدارد. بعضی گویند اصحاب کهف سه تن بودند و با سگ شان چارم بود، تعدادی گویند چهارتن بودند و سگ شان پنجم، و تعداد دیگری گویند شش تن بودند و سگ شان هفتم بود و اما بعضی گویند شش تن بودند و سگ شان هفتم بود. آنها در آن غار ساکن شدند و دهن آن غار به امر الله (ج) توسط سنگ مسدود گردید و اما سگ شان بحیث دربان برون از آن غار حضور داشت و نمی گذاشت کسی وارد آن شود و آنها در آنجا صدسال زندماندند و بلاخره یکی از آنها برای خرید طعام حلال اسلامی به شهر می رود، و اما در آنجا خود را نا شناخته نزد مردم آن شهر دریافتند، و حتی پول دست داشته آنها نا چل شده بود و پس از آن در همان غار به امر الله (ج) با شکم های گرسنه بحیث مسلمانان واقعی وفات نمودند و پس از آن نسلهای آینده اسلام بر سر قبر آنها مسجد و مسافر خانه اعمار نمودند، و پس از آن الله سبحانه و تعالی خطاب به محمد (ص) به زبان عربی فرمود: نَحْنُ نَقُصُّ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِيهِ... تا آیه ۳۶ ادامه یافته و همانگونه مفسر کار آزموده به ترجمه آیات بعدی که توسط کاتبان آزموده تر این مترجم با جملات عربی: قُلْ أَلَلُّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئُوا لَهُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرُهُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَكَ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ بِشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا... را نوشته و ترجمه این آیات چنین است: تو محمد برای کسانی که

در آن موارد از تو می پُرسند، برای شان بگو که الله من نمی داند که اصحاب کهف چه مدتی در آن غارکوه ماندند، و یا روز قیامت چه زمانی به وقوع خواهد پیوست، و یا روح چیست: زیرا چون جواب آن سوالات نزدالله (ج) بوده که آسمان و زمین را کنترل میکند.... (بنابراین جواب آن سوالات کُفار خردمند را خود الله عرب تبار با این جملات عربی میدهد.)

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ؟ كَانُوا مِنْ آءِ يَتْنَا عَجَبًا إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا ءَ تَنَا مِنْ لُدُنِكَ رَحْمَةً وَهِيَ... ادامه اده ولی آقای دیوبندی، مُفسر معروف از محل دیوبند پاکستان آن کلام الله را بحیث جواب محمد عرب چنین درس داده است: آیا حال پنداشتی ای محمد! که اصحابِ ورقیم کی بودند؟ (رقیم) غارکوه را گویند و در آن قصه نشانه عجیبی است از قدرتِ منِ الله، زیرا وقتی اصحاب کهف در آن غارکوه آرام گرفتند، همزمان بدان با جملات عربی گفتند: رَبَّنَا ءَ مِنْ لُدُنِكَ رَحْمَةً...) پس از آن الله (ج) بدهن آن غازسنگ بزرگی گذاشت و آن رامسدود ساخت، و آنها طوری در طول سالها در انجا به خواب عمیقی رفتند، که گوشهای شان هیچ حرفی را از اخبار جهان نشنیدند. باز الله ما اوشان را پس از صدها سال برا نگیختم تا دریا بند که آیا از سرودیشان آن پادشاه ظالم میداند و یا خیر! اما وقتی آنها دریافتند که صدها سال خفته بودند و نشانی از آن پادشاه نبود، و صد سال از آن زمان گذشته بود. پس آن قصه بین نسلهای آینده آن زمان چنان زمزمه شد، که قدرت که قدرتِ غیبِ الله در آن واضح میگردد... (نقلا از قرآن. اما بلاخره ما آن داستان آن جوانان را توأم با اختلافاتی که علمای اسلام در آن وارد آورده اند، و حتی در مورد سگ های اصحاب کهف نیز با هم توافق نداشته و ندارند، ترجمه نمودیم.) اما شما خواننده عزیز به متن اصلی در قرآن محمد مراجعه نموده، ولی ما به تاریخ اساطیری قبل از تورات و قرآن اساطیر الاولین می پردازیم، تا دریابیم که متن اولی این داستان قرآنی در کدام زمان به وقوع پیوسته، و باز چگونه آن انسان روی زمین به آسمان کشانده شده است؟ اما خوش بختانه دریافتیم که در (تولد دیگر) یکی از اثرارزشمند یک مرد خردمند روی زمین و از قماش فارسیان، بنام شجاع الدین شفاء آن داستان نوشته شده و آن را ما برای روشنگری نسلهای آینده چنین افشا میداریم، تا نسل های آینده ما بدانند، که متن اصلی این داستان قرآنی نیز در آسمان هفتم نبوده بلکه مربوط به قرن هفتم میلادی در جمع داستانهای اساطیری نوشته شده

است. توجه نمائید.

داستان اصحاب کهف (که بحیث وحی الله به محمد بازگوشده) اقتباس آشکاری است از افسانه هفت خفته که در سال ۵۶۰ میلادی و پیش از آئین یهود و اسلام در کتاب (سن گریگوریوس) کشیش معروف مسیحی به تفصیل نقل شده دان متن نیز بازگویی از متن دگری بوده که پیش از آن یک راهب سریانی بنام (سروجی) مربوط به قرن پنجم مسیحی آن را نوشته و آن داستان نیز بازتابی از کتاب (گرگوریوس) بوده و آن هر دو متون طوری بوده که: آن هفت خفته جوان در یک غار کوه و نزدیک شهر به خواب رفته بودند و پس از صد سال بیدار می شوند و به شهر میروند و در آنجا خود را ناشناخته می یابند. همچنان داستان ذوالقرنین و یا جوج ماجوج که آن نیز در قرآن بازتاب یافته در کتاب دگری از همین یعقوب سروجی نقل شده و بخشی از آن داستان به رفتن اسکندر به چشمه آب حیات، و به منظور بر خورداری از عمر ابدی اختصاص یافته است.) نقلاً از ص ۲۹۴ تولد دگر، زنده یاد شجاع الدین شفا.

این بود متن اولی قرآن، و این بود داستان اساطیری ما قبل از اسلام و قرآن، و آن بود آیات خود ساخته چهار کلاهان عرب در رابطه به داستان اصحاب کهف و داستان ذوالقرنین، و جوج و ماجوج. پس نویسنده حقایق تلخ، بار دگر به لات و منات، عزا و نائله و اله سوگند می خورم که، حتی یک آیه از این تازینامه ناشی از وحی غیب الله به محمد عرب نبوده و نیست. به همین دلیل است که ما از این اساطیرالاولین افشاگری نموده تا دروغ های چهار کلاهان عرب را حتی در مورد خانه کعبه کنونی مسلمانان نیز بدانیم که به معنی خانه چها ضلعی بوده و اصلاً مرکز بت پرستی بت پرستان قریش بوده، و خود بنیان گذار اسلام نیز از آن قماش و آن بتخانه و انمود شده و آن خانه از مردی بنام (خزاعه) از خاندان قریش بت پرست بوی میراث مانده است. پس ما آن داستان را با آنکه به گمان اغلب در این حقایق تلخ خود افشا نمودیم، اما با ردیگر آن را افشا میداریم که چگونه کاتبان رهن کلام الله در آن مورد آیه را به زبان منفور عربی (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مَبْرُكًا وَهُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) نوشته اند و حتی قرآن را به آن قوم خاص قریش، نواحی آن قوم رهن اختصاص داده اند، و بعداً آن را به زور شمشیر و چماق بر عجم بید فاع و خارج از آن قبایل اعراب جاهل تحمیل نموده اند، طوریکه بسیاری از پژوهشگران، از جمله جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی خود، در آن مورد نوشته که چگونه قوم قریش بحیث

متولیان خانه کعبه روی کار آمدند و بلاخره از همان قماش، مردی بنام محمد بحیث بنیان گذارا سلام قد برافراشت و آن مطالب نیز در اثر دگرزنده یاد شجاع الدین شفا، زیر عنوان (پس از هزار و چهارصد سال) بازتاب یافته و ما دریا فیتیم که ضرورت آن نیست، و اما حالا می پردا زسم به اضافه گوئی های قران اعراب نسبت به متن اولی ان از کتب یهود و نصارا... سنت حج، سنگ پرا نی بر شیطان، طواف به دور همان مرکزبُت پرستان زمان، ختنه پسران و ترا سیدن موی سر، همه و همه میراث دوران قبل از اسلام اند، که به مسلمانان تازه به ایمان رسیده به میراث مانده اند، و هیچ کدام از آنها چون قربانی پسران ارشد، ابراهیم یهودی که یهودیان و این شمشیرکشان مدعی آن خون ریزی بوده، ناشی از وحی ویا الهام خدا یان یهودی و مسلمان میدانند، ولی متاسفانه بنابریبان قرانشان ناشی از الهام شیطان به ابراهیم وانمود شده و اما برخلاف آن خود قرآن اعتراف کرده که آن فرزند کشتی ابراهیم، ناشی از الهام شیطان بوی بوده، و ما آن همه را در همین حقایق تلخ خود قبلاً افشا نمودیم. پس امید است شمشیرکشان اسلام خونین این زمان ما را زیاده از این درد سر ندهند، تا ما از سوابق ننگین و خونین دین شان بیشتر افشا گری نموده و خود را از نظر آنها به عذاب غیب الله روبرو سازند. پس اگر شمشیرکشان اسلام بنام شرافت و حیثیت چیزی داشته باشند، لطفاً دست از سر نسلهای امروز و فردای ما بردارند و برای ابد خفه شوند.

اضافه گوئی های قرآن، برای ارضای جنسی و آرامش روحی محمد عرب.

بلی! طوریکه ما نیز وعده نمودیم، تا شما خواننده گرامی و دور از فحشای اسلامی، آن مرد عرب اطلاع یابید، ولی شما از چنان فحشای ناروا دوری ورزید، و ما نیز این افشاگری روشنگران خود را در آن راستا، طوریکه عنوان نمود یم از خود قرآن آغاز خواهیم نمود، تا در این قسمت نیز از ثواب این جهانی محروم نمائیم.

خواننده گرامی! آنچه که کاتبان قران از کتب یهود و نصارا برداشت نموده بودند، ما تا جایی آنها را افشا نموده و تا جایی نیز دریافتیم که چگونه آن اعراب رهن آن سرقتهای آشکارا بحیث وحی الله به محمد عیاش وانمود ساخته و بطور بی شرما نه بر چشم بسته تحمیل نموده اند. اما این را نیز شما خواننده گرامی در نظر دارید که ما در لابلای آن افشاگری خویش تذکر دادیم که این افشاگری ما از انجیل دست نویس چند تن از افراد معلوم الحال نیز ادامه خواهد داشت و همچنان این رانیز تذکر داده

بودیم که تعدادی از آیات قابل ملاحظه در این اساطیر الاولین نیز موجود اند که مربوط به زندگی شخصی محمد، بخصوص رضای جنسی آن مبارک در آن بازتاب یافته که آنگونه آیات خاص در متون اولی این قرآن مشکل گشا اصلاً وجود ندارند. پس اکنون ما در همان قسمت از آیات خاص این قرآن مشکل گشا قرار داریم و آن آیات مبارک را ما نیز زیر عنوان بالا همین اکنون افشا خواهیم نمود تا حرفی از آن نا گفته نمانده باشد، و از نظر همین قرآن ترساننده و مُژده هنده موجب عذاب جهنم نشده باشیم. پس توجه شما خواننده عزیز را در این قسمت از افشاگری های خود نیز موجب ثواب دارین گردیده و آن را چنین افشا می‌داریم.

خواننده گرامی! طوری که عنوان نمودیم، مطالب جالبی را در آن راستا برای روشننگری نسلهای آینده جهان اسلام داریم، تا از یکطرف، رضای الله را توأم با خشنودی محمد حاصل نماییم. علاوه بر آن طشت رسوائی برگزیده الله مسلمانان را از بام مکه و مدینه پائین انداخته، و موجب اجر این جهانی کرده باشیم. (الله اکبر) اما نا گفته نباید گذاشت، این افشاگری ما از لابلای آیات کلام الله به زبان نامبارک عربی به آن مرد عیاش عرب ابلاغ شده، تا در قدم اول خود آن مبارک از لذت شهوانی لذت برده و پس از آن مسلمانان عزیز از آن احکام الهی بهره برند و هیچ کدام مما نعت شرعی هم نداشته باشند. پس به منظور اینکه ما نیز از آن فضیلت برخوردار بودیم. بنا بر آن فضایل آیات ۳۷ تا ۴۳ سوره احزاب را زیر بررسی گرفته تا قبل از همه از آن آیات پُر فیض بهره برده باشیم. طوری که خود الله عیاش پرور آن نعمات را تنها به آن مرد عیاش عرب روا داشته، بلکه شور بختانه، امت آن مرد رب را نیز از آن نعمات مُستفید ساخته، و اما متأسفانه صبر و حوصله مندی را به بنده گان عجم خود توصیه فرموده. (کتاب به دیگران، و بما دود می رسد.) پس لازم به نظر می رسد تا در قدم اول بتفسیر آن آیات مشکل گشای قرآن پرداخته که چگونگی نه الله (ج) زنان پسر خوانده و برادر خوانده و همچنان زنان اقارب و خویشاوندان آنحضرت (ص) که حتی میتوان آن زنان را محارم آنحضرت از نظر همین قرآن دوپهلودانست، و اما الله عرب تبار با لطف بی پایان خود آن همه زنان را عملاً در آغوش آن مرد عیاش عرب خوابانده تا شرعاً رضای جنسی نماید. از آن جمله همسر پسر خوانده همین عرب عیاش، که در تمام قلمرو عرب بحیث پسر اصلی آنحضرت (ص) معروف بود، با چنین شرح نزول آن آیات ننگین قرآن بوی حلال

دانسته شده است. توجه نمائید بدان گویا شأن نزول آن آیات مبارک، در مورد رضای جنسی آن مرد عیا ش.

(حضرت زینب (رض) دختر (أمیمه) بنت عبد المطلب، یعنی عمه زاده رسول اکرم (ص) و از خاندان اعلا ی قریش بود، آن حضرت (ص) به اراده الله (ج) خواست، او را با (زید بن حارث) تزویج نماید. (به نکاح بدهد) گرچه زید اصلاً از نژاد اعراب بود، لیکن کدام ظالمی او را در طفولیت اسیر گرفته بود و او را در بازار برده فروشان مکه به حضرت خدیجه (رض) فروخت، و او چند روز بعد، وی را به آنحضرت (ص) بخشید و آنحضرت او را پسر خوانده خود خواند و حتی اکثر اعراب او را بحیث پسر اصلی محمد (ص) میدانستند. اما بلاخره زمانی رسید که حضرت زینب (رض) و عمه زاده خود آن حضرت (ص) که از خاندان اعلا ی قریش نیز بود او را به اراده الله (ج) به همان پسر خوانده خود زید به نکاح بدهد، و آن نکاح مبارک به امر الله (ج) بین زید و زینب و میانجی گری محمد (ص) صورت گرفت. اما زید چون سوابق غلامی و بردگی داشت و همچنان از نظر چهره و قیافه نیز یک سیاه حبشی بود، بنابراین آن در نظر زینب حقیر جلوه نمود و موافقت مزاج بین شان نشد و همواره بین هم جنگ دعوا می کردند. پس بنا بر آن زید به خدمت آن حضرت (ص) آمد و از همسر خود زینب بوی شکایت نمود و گفت که می خواهد او را طلاق بدهد. آنحضرت (ص) مانع آن طلاق شد، و (ظاهراً) به زید گفت: همسرت چون به لحاظ من رسول خدا و حکم الله (ج) برخلاف آرزوی خود با تو ازدواج نمود و ترا بحیث شوهر خود قبول کرد، اکنون اگر او را طلاق بدهی، او در نزد خویشا و ندادن خود شرم سار خواهد شد! پس از الله (ج) بترس و حتی المقدور با او مدارا و معاشرت نموده زندگی خود را با او ادامه بده! اما زید برخلاف آن توصیه حکیمانه آنحضرت عمل کرد و موافقت بین زید و زینب حاصل نشد و حتی مجادله بین آنها بیشتر شد و عملاً موضوع به طلاق زینب انجا مید. گرچه شاید در نتیجه آن طلاق بدل آنحضرت (ص) خطور کرده باشد که اگر زید او را طلاق بدهد شاید سبب آرامش زینب خواهد گر دید و آن از نظر محمد (ص) یک نتیجه خوبی خواهد داد. اما با آنهم آنحضرت (ص) فکر کرد که شاید زید فکر کند که او را خود این پیا مبر به نکاح خود درمی آورد. (بلی هما نگونه بود و همانگونه هم شد. زیرا پس از آن توصیه حکیمانه محمد، از یکطرف دشمنی بین آن زن و همسر زیاد شد، و دلیل آن را خود همین قران

چنین ادامه میدهد و اصلاً نظر نویسنده حقایق تلخ در آن دخیل نبوده و نیست. توجه نمائید: پس محمد (ص) همواره آن فکر را می کرد، و هم چنان مردم نیز همان گونه می کردند که زینب خود محمد به نکاح خواهد گرفت، و چنان هم شد. پس بدان جهت آن مبارک از بدگوئی جاهلان و منافقان عرب نیز اندیشه داشت. زیرا طوری که اشاره نمودیم، آنها شاید بگویند که واه! واه! محمد با همسر پسر خوانده اش ازدواج نمود، و با او همبستر شد. پس الله سبحانه و تعالی آن تشویش پیامبر خود را طوری حل و فصل فرمود که نه تنها تشویش خود آنحضرت (ص) رافع ساخت، بلکه تمام مسلمانان را نیز با هم بستر شدن با زنان پسر خوانده گان نشان از آن تشویش نجات داد. (آفرین) و ما آن راه حل را در متن آیه مبارکه ۳۶ توسط الله مشکل گشا (ج) خواهیم دریافت. توجه نمائید.

(مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جُوفِهِ وَمَا جَعَلَ ازْوَاجَكُمْ أَلْفِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ، آد عَوْهُمْ لِأَبَاءِهِمْ هُوَ قَسْطٌ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنَّ... وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ از آیه ۴ و ۵ سوره احزاب، قرآن مشکل گشا. ترجمه: ای محمد، الله توهیچ مردی را دو قلب نداده، بلکه یک قلب در بدن اوست! پس وقتی بندگان من زنان شان را از روی جهالت بحیث مادران خود بخوانند. هرگز مادرانشان بوده نمی توانند. پس پسر خوانده چه مفهومی خواهد داشت؟ پسر خوانده و پسر خواندگی چه است که تو محمد در فکر آن هستی! آن را که ظاهراً مردم گفته اند، و اما در دل شان به شمول شما محمد چنان نبوده که او پسر خوانده شما باشد! هیچ وقت پسران دگران چون زید که اصلاً پسر کسی دیگری است و پسر تو محمد شده نمی تواند. پس آنچه که من الله بتو میگویم بدان عمل کن و آن حق توست و هر چه زودتر با زینب ازدواج کن و هیچ گناهی بر تو نیست. پسر خواندگان را به پدران شان نسبت بدهید و یا آنها را برادر بخوانید. (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَا يَنْبَغِي لِلَّهِ وَخَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. آیه ۴۰ سوره احزاب. پس تو محمد پدر هیچ کسی شده نمیتوانی، بلکه فرستاده من الله و تصدیق کننده پیامبران گذشته هستی، و تو خود در آن مورد اختیار کامل داری (و حتی با زنان و مادران و خواهران شان می توانی همبستر شوی) این هم کلام من الله در آن مورد به تو محمد است که بر تو ابلاغ میدارم: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ ازْوَاجَ كَآلَاتِكَ الَّتِي آتَيْتَ أَجْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا

أَفَاءَ آ لَلهُ عَلَّيْكَ وَبِنَاتٍ عَمَّكَ وَبِنَاتٍ خَالِكَ، وَبِنَاتٍ خَالَا تِكَ، آ لَّتِي هَا جَرْنَ مَعَكَ وَأَمْرَاءَ مُوءَمِنَةً آ نَّ وَهَبْتَ نَفْسَهَا ... ترجمه: ای محمد! هرآینه زنان توحلال اند برای تو! زیرامهرشان را ادا نموده ئی! کنیزان تونیزبه توحلال اند و لوتعداد شان هر قدر باشند! زیرا مالک آنها تو هستی! همچنان زنانی که الله در اختیار تو محمد قرار دارند همه چون شیرمادر برای توحلال اند، و تو میتوانی با همه آنها همبستر شوی! علاوه بر آن زنان: دختران کاکا، دختران عمه، دختران ماما، دختران خاله، و بلاخره همه آن زنانی که باتوازمکه به مدینه هجرت کرده اند، همه و همه برای توحلال اند که با اوشان همبستر شوی! در مورد زنان مُئمنه که برای تو محمد هیچ اشکالی ندارد. به شرط آنکه نفسهای خویش را به توبخشیده باشند. (کیست که نی بگوید.) متن اصلی درآیه مبارکه ۵۰ سوره احزاب، قرآن.

مطلب بعدی ما که چگونه دست نامرئی الله سبحانه و تعالی در آن زناى آشکارپیا مبرش دخیل بوده درآیه مبارکه ۳۷ همین کلام مبارک به نظر میرسد و در آن مورد به طور آشکارابوی چنین امر فرموده است: (وَ ذَا قَالِ لِلَّذِي آ نَعَمَ آ لَلهُ عَلَيْهِ وَآ نَعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسَكَ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ آ لَلَّهَ وَتُحْفِي نَفْسَكَ مَا آ لَلهُ... ترجمه: بیاد آورای محمد! وقتی آن کسی را گفتی (زید) را که زن خود را نگهدار و از من الله بترس! (بلی! محمد را با زنان دگران چی؟ پس زیر کاسه نیم کاسه بوده که ما آن را بنا بر اعتراف بیشرمانه خود الله چنین برون خواهیم آورد.) توجه نما ئید: گرچه من الله از همان آوان میدانستم که عشق زینب در دل تو جا گرفته، ولی تواز من آن را پنهان میکردی و از مردم نیز شرم داشتی! اما من الله آن را افشا نمودم! زیرا ترس و شرم از من الله باید داشت، نه از مردم! پس وقتی زید زن خود را طلاق داد، همزمان به آن الله (ج) همسر او را در نکاح آن حضرت در آورد، و آن برای این بود که نه تنها آرزوی آن مبارک بر آورده شود، بلکه به مسلمانان آتش نفس آینده نیز در مورد نکاح زنان پسر خواندگان نشان کدام حرجی نبوده باشد.) آفرین الله جا ن!

خواننده گرامی! اجازه دهید تا به افشای یک سلسله آیات مربوط به اضافه گویی های دیگر این قرآن اضافه گو در رابطه به زندگی شخص محمد و معاشرت آن مبارک باگله از زنا نش افشا نمائیم، و آن اینکه حتی از او امر و نواهی آنحضرت با عرب های جاهل که گاه و بیگاه مزاحم آن مبارک در آن معاشرت الله داداش میشد

ند، و سروصداهای بی جا بر میداشتند و...) بنا بران سروصدا ها، ما نیز حق الله و محمد را در این قرآن روی زمین خود (حقایق تلخ) ادا کرده باشیم. طوری که آن قرآن آسمانی اکثر آنگونه ارشادات خود را در مورد جنگ و غنیمت گیری، و حلال بودن آنگونه زنا و گناه به محمد ابلاغ فرموده و حتی سوره را بنام (احزاب) یعنی سوره جنگ در آن جابجا ساخته و همچنان در مورد ارضای جنسی و معاشرت محمد با گله زنان وی نیز بوی مرحمت فرموده است. پس ما با استفاده از فرصت نیز میخواهیم مربوط به آن اوامروناوهای قرآن به اعراب عیاش، در مورد همسران آن مبارک از آیات ۵۳ تا ۵۹ همین سوره احزاب به عربهای عا شق پیشه توصیه شده که آنها نباید زنان محمد را که پس از مرگ خود او، یا پس از طلاق زناش، آنها را به نکاح بگیرند. زیرا این کار نزد الله گناه است. (اما برخلاف آن بنا بر بیان آیه ۵۰ خود محمد می تواند حتی خاله و عمه و دختران آنها و همچنان زنانی که به انواع گوناگون در اختیار آن مرد عیاش قرار گرفته شرعاً همبستر شود و حتی معیار شرعی را که ظاهراً چهار زن در آن آیات با عبارت منفور عربی (ثلاثه و رباع) وانمود شده، ما متأسفاً نه همین قرآن آن را در نظر نگرفته است. زیرا الله سبحانه و تعالی در همین قرآن حامی زنان و لواط کاران، و حتی غارتگران، قوت جنسی چهار صد مرد این جهانی را به محمد (ص) عطا فرموده است. (الله اکبر) و اما برخلاف آن خطاب به زنان بی دفاع آن مبارک گفته شده که: چیزهای خویش را (یعنی فرجهای خود را همراه با بدن های خویش و لوه ر قسمت از آن باشد آشکار نکنید) اما نزد پدرتان (عمر، ابوبکر و علی مهم نسبت که اگر شرمگاه تان نیز برهنه بوده باشد، و آن کدام ضرر اسلامی ندارد... همچنان در آیه بعدی همین قرآن به مسلمانان امر شده که به آنحضرت (ص) سلام و صلوات بفرستید، و اما هر که برخلاف این امر قرآن، او را لعنت کند، الله به ان لعنت کننده درد نیا و آخرت عذاب جهنم و زحمات این جهانی مهیا خواهد ساخت. همانگونه در آیه بعدی خطاب به خود محمد گفته شده که: ای پیامبر! بگو به زنان و دختران خود که چادرهای خویش را بر سرهای شان گذارند، تا شناخته نشوند که زنان تواند، و اعراب زنا کار با آنها زنا نکنند!... متن اصلی در آیات فوق.

مطلب جالبی که ما از آن گذشتیم و نباید از آن گشت، در آیات ۲۸ تا ۳۰ همین سوره احزاب به نظر میرسد و در آن آیات به محمد (ص) طوری خطاب فرموده و حتی

(نعوذُ بالشیطان) زنان او را خود الله سبحانه و تعالی فاحشه خطاب کرده، و واضحاً به آنها فرموده که اگر از امر شوهرشان محمد سرباز بزنند. باید آنحضرت اوشان را طلاق دهد. (استغفرآلشیطان از این اخطارخسونت بارقرآن به زنان بی دفاع آن مرد عیاش، و این بدان معنی است که گفته اند: یامرگ، یا ارضای جنسی با جبر و اکراه) توجه نمائید به متن خود کلام الله در آن مورد.

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا، فَتَعَالَيْنَ... يَسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ تَأْتِي مِنْكَ بِهَا حِشَّةً مُّبِينَةً يُضَعِفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَا لِكِّ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. ترجمه ای پیغمبر! بگوئبه زنان خود که اگر شما زندگانی این دنیا را با لباسهای زیبا و آرایش و فیشن، و همچنان نفقه زیاده از آنچه که الله بمن عطا فرموده از من میخواهید! آنکه امکان ندارد، پس اگر چنان است، بیائید که به شما زنان یک اندازه مطاع اندک بدهم (مطعه) و شما را طلاق دهم! پس اگر شما مرا که رسول خدا هستم و پاداش آخرت را میخواهید، آن را الله من به شما خواهد داد. پس در آن صورت نزد من محمد بمانید، و لودر هر حال لبتیکه با شید! پس ای زنان! اگر از هر کدام شما زنان فاحشه گری و بدکاری ظاهر گردد، عذاب شما در آخرت دو چندان خواهد شد و این برای الله مهربان آسان است.) نقلاً از متن و ترجمه آیات فوق.

مطالب جالب تر از این متن زن سنی قرآن در تفسیر این آیات خسونت بار نسبت به زنان بی دفاع به نظر میرسد، و آن طوری باگردن بلند در این قرآن گویا مدافع حقوق زنان بیان شده که حتی خود محمد رحم بر زنان خود رحم نکرده و آنها را نه تنها فاحشه خطاب فرموده، بلکه آنها را بطور طعنه درمقا یسه با زنان کفار قریش قرارداد داده آند. زیرا زنان خوش قسمت کُفا رزمان زندگی مرفه داشتند و خوراک و پوشاک شان به مراتب بهتر از زنان و مردان مسلمان تازه به اسلام رسیده بود. بناً زنان مظلوم و محروم پیامبر اسلام با زنان آبرومند کفار حسادت کردند و با محمد چنان سخت گرفتند که پیا میراز دست آنها به با مسجد فرار نمود و در آنجا بسر می بُرد. توجه نمائید.

تفسیر: وقتی ازواج آنحضرت (ص) دیدند که همه مردم کفار آسوده هستند و زنا نشان با لباسهای زیبا و نفقه فراوان و عیش و نوش زندگی می کنند، اما اینها در فقر و فاقگی به سر میبرند و حتی لباس و خوراک مناسب ندارند. پس مشکل خویش را با شوهرشان

محمد (ص) در میان گذاشتند، و اما آن حضرت از آن تقاضاهای آنها نا راحت شد و سوگند یاد نمود که تا یک ماه بخانه نخواهد برگشت، و به اصطلاح عام (خِشِم کرد) و در نزد یکی مسجد در یک بالاخانه به طور جدا از زنان خود اقامت گزید. پس ابوبکر، و عمر (رض) عنهما که پدران (عایشه و حفصه) بودند زیاد مضطرب شدند و به فکر افتادند که شاید دخترانشان او را (دامادشان را) رنجانده باشند و آخرت خود را خراب کرده اند. پس آنها دنبال آنحضرت (ص) رفتند و با عذر و زاری او را به خانه برگشتا ندادند. پس یک ماه بعد از آن واقعه آیه مبارکه فوق از جانب الله (ج) به محمد (ص) بوی نازل شد تا بزنان خود بگوید که آنها تنها یک راه را از بین این دوراه انتخاب نمایند، و آن اینکه: یا با چنین زندگی بخور و نمیر زندگی نمایند، و یا این شوهرشان برای آنها یک مقدار مطاع داده، تا به خوشی خویش مرخص شوند و از شما طلاق بگیرند. ما برای آنها بگو: اگر نزد شوهرشان پیا مبرما نند و در خدمت وی باشند در آن صورت از طرف من الله اجر بزرگی خواهند داشت. (از متن و تفسیر آیات فوق سوره احزاب قرآن).

علمای اسلام! مفسرین قرآن! دلایان دین! شمشیرکشان اسلام! عمده فروشان و پرچون فروشان دین! شما چه برداشتی از آیات قرآن خویش دارید؟ آیا خدا نیکه خود را و الله خیر الرّا زقین و نمود ساخته، اما چنان مُمسک و بی غیرت می شود که به پیامبرش معیشت زندگی را فراهم کرده نمی تواند؟ تا آنکه او از منزل فرار نماید و حاضر به طلاق زنان خود شود؟ یا اینکه شما کپی برداران قرآن دلیل می آورید که گویا الله (ج) دوستان خود را چنان فقیر و ناتوان، و حتی (استغفر الله) بی ناموس ساخته است؟ پس اگر چنان باشد، در مورد خود چه نظر دارید که بلیونها دلار امریکائی و درهم عربی و پونداروپائی، و ده ها بلند منزل را همراه با زنان هرزه خویش از خون ملت جنگ زده افغانستان به دست آورده نئید؟ آیا شما بازم سنگ دوستی را با الله حامی بی ناموسان و عیاشان و قاتلان برسینه میزنید؟ و یا اینکه از روی شیطنت و حرام زاده گی خویش جواب مید هید و میگوئید که ما به خاک پای آن عرب عیاش نمیرسیم؟ پس لطفاً به ما جواب بدهید که حق با کیست؟ با نویسنده حقایق تلخ؟ یا شما شمشیرکشان جنایت کار اسلام؟ پس اگر شما به اصطلاح عام (سیال و داری اصل و نصب بوده باشید، باید شرم کنید! ولی گمان نکنم که شما اسلامیست های خود کا مه و بی فرهنگ جوابی داشته باشید تا مورد قناعت ما

ونسلهای خردمند تراز ما بوده باشد؟ پس ما باردگر باید نوشت که، شرم و ننگ برچنین وچنان عیاشان سلف و خلفِ اسلام عیاش، والله پرست) و ما می پردازیم به افشاگری های خود در مورد پیا مبران عیاش اسلام عزیز. تا از عمال و کردار بنیان گذاران اسلام خونین و ننگین شما مسلمانان، و یهودیان از نظر همین قرآن د لخواه آن مردعیاش عرب پرده برداریم و پس از آن به آخرین کتب از متن اولی آن از عهد عتیق، ویا با بیل یهودیان برگردیم و گلیم غم این گنجینه های مملواز جنگ و خون و زناوگناه را جمع خواهیم نمود. توجه نما ئید.

خواننده گرامی! در رابطه به آیات خاصی از سوره احزاب به محمد (ص) و زنان ناراضی از آن مبارک، باردیگر باید نوشت که الله (ج) راه برون رفت آن مشکل رادریافته وحل و فصل نموده، و آن خدمت الله قاتل و حامی زنا کران قابل ستایش است. زیرا همانگونه آیات دیگری از سوره های این قرآن مشکل گشا زیاد به نظر میرسند، که ما نسبت به جلوگیری از ضیاع وقت خود و شما خواننده عزیز خود تنها به چند آیه آن اکتفا نموده تا مدعیان درغین تقوی و عدالت الله پرستانه آن عرب عیاش بدانند که ناشی از خود کا مگی و تن پروری آن مردعرب در برابر رقبایش، و لوزنان آن مبارک هم بوده باشند، بوده و ما از آن آیات پرده بر میداریم. زیرا اوچون یک آدم خود خواه بوده حتی رقیبی برای خود نمی خواست. توجه نما ئید. این قسمت از افشاگری مادران ارتباط موضوع حجاب اسلامی است که تعدادی از مسلمانان زنا کاران امر وز، ظاهرابه آن توجه داشته و حجاب را ظاهراً مانع فحشای زنان خود وبی گانه میدانند. اما برخلاف آن، آن فحشا درزیر نام حجاب اسلامی درجهان اسلام یک امر عادی سنّتی به شمار رفته، بخصوص فحشای اسلامی بنام صیغه مبارکه و آن در مذهب مبارک شیعه زیاده تراز ممالک گویا کفری صورت گرفته ومی گیرد، درحالی که از نظر نویسنده، حقایق تلخ، اصلاً حجاب مردان یک امر ضروری بوده است. زیرا اصلاً این امر حجابِ ظاهری، زمانی در قرآن راه یافت که حتی عرب های عیاش، بر زنان پیا مبرشان رحم نمی کردند و گاه وبی گاه دنبال آنها بودند و از دور برای آنها دم بک می زدند. زیرا آن اعراب جاهل و دشمنان جاه و جلالِ محمد، و حتی زنان او پلان داشتند تا خود ان مردعرب، و زنان او را آذ اروچی و جنسی دهند. (گفته اند: از ما ست که برماست) اما با این تفاوتِ فاحش نسبت به تعدادی از مسلمانان زناکاری که امروز بدان گونه زنا و گناه

پیامبرخویش اصلاً توجه ندارند، و آن امرحجاب زنان محمد این است که، وقتی اعراب زنا کاردرآن کارزشت شان نسبت به زنان محمد افشا می شدند، آنها می گفتند که ما زنان اورانشناخته بودیم. اما این مسلمانان دوآتشه امروزبه طورآگاهانه با زنان وخواهران خود به طورآشکارزنا میفرمایند. پس محمد عیاش تراز آنها برای مصئونیت زنان خود وحفاظت ازسرش آیه ۵۳ سوره احزاب را ساخت تا اعراب جاهل پس ازآن درپشت پرده وازفا صله دوربایدبازنان آن مبارک صحبت نمایند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بِيُوتَ النَّبِيِّ أَنْ يَبُوءَ مِنْ لَكُمْ طَعْمًا غَيْرًا... ترجمه: ای اعراب جاهل! شما درخانه محمد داخل نه شوید، مگرآنکه او به شما اجازه دهد، آنهم برای صرف طعام. پس وقتی طعام صرف نمودید فوراً از منزل پیامبربرون روید وگفت وشنودی با اهل خانه وی نداشته باشید. زیرا آن کار شما اورا می رنجاند.** (احزاب آیه ۵۳). پس محمد بنا براین اظهارات ظاهراً کلام الله واضحاً میدانست که اعراب عیاش، نتازه به اسلام رسده چشم چرانی می کنند. بنابراین، آن مرد عیاش تراز آنها، درموردآن زنا کاران عرب تازه به اسلام رسیده، چنین آیت را از آدرس الله وارد قرآن خود می سازد: ای محمد! به مردان مسلمان نی که به من الله ایمان آورده اند بگوکه وقتی درنواحی منزل پیامبرتان محمد گشت وگذارمی کردید، چشمان شان را پائین انداخته وگشت وگذرنمایند. زیرا الله برآنچه که شما هدف دارید میداند. (بلی! پیامبر شما نیز با تجربه بوده و او میدانست که آنها برای چشم چرانی آمده اند) پس الله خطاب به خود محمد با تجربه در سوره دیگر این قرآن بلا وردار، امر میفرماید که: تو محمد علاوه برآن به زنان مُمننه خود بگو که آنان نیز نگاهشان را پائین آورده و پاک دامن باشند.) سوره نور آیه ۳۱.

مطلب جالبی که مستقیماً به زندگی شخصی محمد و زنان او ارتباط دارد، در مورد ما ریه قبطیه بوده و آن طور بیست که وقتی ماریه در اختیار آن مبارک قرار گرفت و آن مرد عیاش در همان گرم گرم بسم الله گفت و با او هم بستر شد، و در عین عمل مبارک، همسر دیگرش حفصه دختر عمر آنها را بالفعل در بستر خود می بیند، و از آن ناحیه ناراحت می شود. اما محمد حفصه را توصیه می نماید که آن را از همسر دلخواه دیگرش عایشه پنهان نگهدارد. اما حفصه آن راز را به عایشه افشا نمود. پس محمد از حفصه در آن مورد گله دوستا نه نمود. اما حفصه انکار می کند و بلاخره محمد از خود عایشه پرسید که چگونه از آن راز اطلاع یافته است! عایشه جواب میدهد

که الله برایم اطلاع داد. (الله اکبر) به راستی که الله دانا و بینا بوده است. (متن اصلی در آیات ۱ تا ۴ سوره تحریم، ما أحل الله لك... والله غفور الرحيم، قد فرض الله لكم تحلة آيها أنبيئ لِم تُحَرِّم، وهو أعلم الحكيم، وأذ أسراً لنبي الى بعض ازوا جه حد يثاً، فلما نبات...) بازتاب یافته و ترجمه ان چنین است: ای پیامبر! (محمد) چرا حرام میکنی بر خود، آنچه که الله به تو حلال کرده است؟ ولی تو در آن راستا خوشنودی زنان خود را میخواهی؟ چنین مکن والله حسب دلخواه خودت اجازه هم بستر شدن را داده است زیرا او غفور و رحیم است. از جانب دیگر تو محمد مالک آنها هستی! و اوست الله دانا و با حکمت. اما تو محمد راز هم بستر شدن را که کنیزت ماریه به چشم خود دیده بود. اما تو او را واداشتی تا آن را از هم ست عایشه پنهان نگهدارد، و اما حفصه آن راز را که با چشمان خود دیده بود، افشا نمود. اما دیدی که من الله آن را نیز با تو در میان گذاشتم؟ (جاسوس مخفی) اما اگر بعضی از عربهای جاهل نسبت بدان حمایت من از تو اعتراض، و شکایت کنند. (دست شان آزاد). به متن اصلی و تفسیر آیین آیات نامبارک مراجعه فرمایند، و ما به افشاگری های بعدی خود از قرآن خشونت بار ادامه خواهیم داد.

خواننده گرامی! اجازه دهید تا بار دیگر اظهارات دلیرانه قبلی خود را تکرار کرده و به وضاحت بنویسیم که: اگر مدافعین دروغین اصالت آسمانی قرآن و مدافعین گویا حقوق زنان، شهامت، غیرت، وجدان و حتی ایمان داشته باشند که مسلماً ایمان ندارند، و یابه اصطلاح عام، اگر سیال باشند خواهند شرمید، و به تمامی این چراهای ما جواب خواهند داد، ولی ما هم عدالت خواه هستیم و هم انسان دوست، و همچنان یک فرد با ایمان، نسبت به اعتقادات آن دین فروشان و زنا کاران، پس ما نیازی به چنین توصیه های بدون عمل قرآن، آنهم توسط مسلمانان بی عمل نداریم. بنا بر آن دست از سر نسل های امروز و فردا بردارند و دیگر موجب زجر انسان آزاد نگردند. پس ما با این نوشته روشنگرانه خویش از آیات مربوط به آن مرد عیاش عرب تا ایجاد اکتفا نموده و شما خواننده گرامی را بار دیگر به بررسی های خود از متن اولی این قرآن به عهد عتیق، یا با بیبل یهودیان دعوت میدارم که اندکی پیش شما را از آن موقتاً دور ساختیم، و اما آن توقف خالی از اند و خسته های ما در راه روشنگری نبوده و نیست. پس حال بر میگردیم به ادامه از بررسیهای خود، در همان راستای افشاگری

خویش از کتب بعدی (میکا، نا حوم و حبقون) یکی پی دیگری تا کتاب ملاکی، آخرین کتاب از عهدعتق، که اکثر این اظهارات کتب یهودیان نیز به نوعی در قرآن محمد بحیث وحی الله بوی بازتاب یافته اند. اما در ادامه آن طوریکه در نظر داریم، به بررسی های خویش از انا جیل مسیح خواهیم پرداخت.

آخرین اظهارات کتاب یهودیان و آغاز از کتاب مسیحیان

(میکا نیز یکی از یهودیان زمان خود بوده و کتاب خود را بنا بر بیان مُقدمه آن در سال ۷۲۲ قمری و پیش از سقوط اورشلیم، در رابطه به گنه کاران اسرائیلی نوشته و ما آن قسمت را در بررسی های خود زیر عنوان (فرار خدا و پسرش در چوبه دار) عنوان نموده بودیم، و مطالب آن عنوان را توأم با مطالبی مربوط به قرآن محمد و کتاب اسرا نیلیها، تا این جا رسا ندیم، و حال برگشتیم به ادامه از بررسی های خود از همان کتاب اسرا نیلیها، از کتاب. آقای میکای یهودی. آقای میکا نیز در آن راستا بیان میدارد، و قبل از همه از فرار خدای اسرائیل در این پیشگویی های قبلاً عیار شده بین میکا و خدای در حال فرار، که چگونه تخت و تاج خود را توسط میکا در معرض اعلام قرار میدهد، و قرار است آن را به پسرش مسیح، برای نجات نسل های آینده و اگذار نماید. پس ما آن پیشگویی های پلان شده آقای میکارا که ارتباط مُستقیم با پیشگویی های جناب اشعیای یهودی دارد، و ما آن همه را از باب اول کتاب میکا و از زبان خودی بطور خلاصه خواهیم دانست، و بعداً به اظهارات نا حون و حبقون در آن راستا خواهیم پرداخت.

(من میکای نبی اعلام میدارم که خدا تخت فرمان روائی خود را که در آسمان قرار دارد، ترک خواهد کرد و روزی پسرش از فراز کوه ها بر روی زمین پا بین خواهد آمد. (پسر خدای فراری، جناب مسیح) این پسر در حین آمدن آش از آسمان بر روی زمین، از فراز کوه ها می آید و کوه ها زیر پاهاش مثل موم آب می شوند و مانند سیل از آن بلند یها به درّه های خشک اسرائیل سرازیر میشود.) نقلاً از مقدمه کتاب میکا. مجازات سا مره و اورشلیم، گریه و ماتم، سر نوشت ظالمان، وعده بازگشت مسیح (بر روی زمین) آخطار به رهبران اسرائیل، صلح جهانی و بلاخره وعده ظهور مسیح از بیت لحم. همه و همه عناوین بعدی کتاب میکا بوده و مطالب آن همانگونه که ما این بررسی های قبلی خود عنوان نمودیم، در همان را

ستا ا دامه یافته (ولی ما چون تا جائی میدانیم که این همه خدا گردشی بنابراین همان اصل بوده که پدیده نو، جای پدیده کهنه را می‌گیرد. نه آنکه بنا بر اراده و تصمیم خدایان زنده و مرده یهودی و مسلمان پس ما بنا بر آن فرضیه علمی، از بازگونی نمودن داستا نه‌ای اساطیری کتاب مقدس از کتاب میکا صرف نظر کرده و به مروری از کتاب بعدی بنام (نا حوم) می‌پردازیم، تا متهم به کتمان مطالب اساطیری کتاب مقدس نشده باشیم. توجه.

کتاب ناحوم درمقدمه اش از معرفی نویسنده آن شانه خالی کرده و نوشته است که از نویسنده آن کدام اطلاعی در دست نیست. اما او این را می‌داند که ناحوم از منطقه بنام (القوش) بوده و کتاب نام نهاد او گویا سرشار از قدرت و مهربانی خداست. اما اینکه آن قدرت و مهربانی آن خدای در حال فرار و ظهور پسر نجات بخش اش چگونه خواهد بود؟ از خود کتاب آقای نا حوم خواهیم دانست.

(انتقام خدا از نینوا) اولین عنوان باب اول کتاب ناحوم بوده و از غیرت خدای در حال فرار تعریف نموده، ولی آن را در خواب خود دیده که او یک خدای غیور بوده و از بند گانش که اگر با وی مخالفت ورزند انتقام می‌گیرد و با خشم شدید، آنان را مجازات می‌کند.) نقلاً.

گرچه از نظر نویسنده حقایق تلخ، که آن اخطارهای خدای در فرار، یقیناً نمادی از غرور بیجا و سبک سری او است. اما در کتاب ناحوم فرموده است که من خدا روزی خشمگین خواهم شد، ولی گناه بندگانم را هرگز بدو ن مجازات نمی‌گذارم. (کاتبان قرآن این قسمت از کتاب اسرائیلیها را با جملات عربی: ذوالجال و الاکرام، واللّه عزیز ذوالانتقام) از اینجا به سرقت برده اند، و به زبان عربی من حیث وحی الله به محمد عرب بزرگونموده اند. طوری که آقای میکای یهودی در اظهارات بعدی خود چنین نوشته است: قدرت خدا عظیم است و آن عظمت او را می‌توان در یک گردباد و حشت ناک و طوفان مرگبار مشاهده نمود. پس وای بر نینوا! وای بر نینوا! وای بر نینوا! این قسمت از اظهارات وای! وای! میکای یهودی نیز در قرآن محمد پس از صدها سال بحیث وحی الله نامرئی به منظور ایجاد ترس و وحشت بین بندگان چشم بسته او بازتاب یافته، و هدف از آن وای، وای ها، به دست آوردن قدرت و منزلت مرد دیگری بنام محمد بوده و به هیچ صورت نمی‌توان آن قدرت نمائی را ناشی از وحی الله، و حتی قدرت غیب الله (ج) پس نویسنده حقایق تلخ

چون از آن قدرت نمائی، ویرانگری و ماتم سرائی کدام امید دوستی و محبت و امنیت را از این فرزند خدا نیز ندارد. بناً از سراسر این کتاب صرف نظر کرده و همان گونه از مطالب کتاب بعدی کتاب حبّون نیز چون مملو از گلّه و شکوه بین خدا و بندگانش بوده صرف نظر کرده و حتی از کتاب بعدی صفنیای یهودی که آن نیز در جمع کتاب مقدس، خدای گویا با محبت شناخته شده، و اما برخلاف آن از قهر و خشونت حرف زده صرف نظر می کنیم، و به مروری از کتب بعدی بنام حجی و زکریا خواهیم پرداخته تا گلیم غم کتاب خونین و ننگین با بیل مقدس به زودی جمع گردد.

(صفنیای حجی و زکریا) نام های ۳ کتب بعدی در کتاب نام نهادِ مُقدّس اند که ما را به آخرین کتاب ملاکی می رساند و طوری که اشاره نمودیم، گلیم غم کتاب مُقدّس را کتاب ملاکی جمع می نما ید. پس در قدم اول توجه نمائید به اظهارات آقای صفنی که او چنین پیام های مرگباری را از جانب آن خدای در حال فرار اسرائیل به بندگان وی دارد.

(اولین پیام خداوند به صفنیای، در دوران سلطنت یوشیا، پسر آمون، پادشاه یهودا بود که در راه بطنه به روز داوری خدا بر تمام جهان اطلاع میدهد و با خط درشت نوشته است که خدای آینده همه چیز را از روی زمین محو نا بود خواهد ساخت. خدا در آن روئیا به صفنیای اطمینان داده که او همه انسانها و حیوانات را، همراه با پرندگان هوا و ماهیان دریا از بین خواهد بُرد. انسان شرور را که جمع او (اشرار) بوده همراه با همه بُت‌هایی که آنها می پرستند نا بود خواهد ساخت. زیرا خداوند در برابر آن اشراری دین و بی فرهنگ، زیاده از آن حوصله کرده نمی توانست.) از باب سوم کتاب صفنیای.

این اظهارات آقای صفنیای نیز کلمه به کلمه در قرآن محمد، از اینجا به سرقت برده شده و اما به طوری شرمناکه از آدرس غیب لله و ناشی از وحی وی به محمد عرب در آن راه یافته است. پس مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن می توانند به متون این نوشته های آقای صفنیای و برداشت کا تبیان عرب تبار قرآنشان مراجعه نمایند. طوری که اظهارات بعدی کتاب صفنیای نیز چون تمام کتب عهد عتیق، مملو از جنگ و کشتنای بی رحمانه خدای در حال فرار اسرائیل بوده، ولی ما نسبت به آن جنگ های نامقدس خونین از بازگرددن مُکرر آن مطالب صرف نظر نموده و به مروری از کتاب (حجی) و زکریا پرداخته و بلاخره کتاب ملاکی، آخرین کتب عهد عتیق را

زیربررسی خودخواهیم گرفت، و طوری که اشاره نمودیم گلم غم این کتب شیطانی را جمع خواهیم نمود. البته با اشاراتی از برداشت های دزدانه کاتبان عرب تبار قرآن محمّد از این کتب دست نویس یهودیان.

(حجی) نام یک یهودی دیگر است و او نیز این کتاب خود را بنا بر مقدمه آن در حوالی سال ۵۲۰ قمری نوشته که در آن زمان یهودیان از بابل به اورشلیم بازگشته بودند و به بازسازی خانه خدا (بیهوه) پرداخته بودند. طوری که زکریا در مقدمه کتاب خود، حجی را هم عصر خود دانسته و در همان راستای بازسازی خانه خدا و شهر اورشلیم سخن گفته و مردم را بدان امر دعوت نموده تا شکوه آن خانه ویران را به نمایش گذاشته و موجب برکت آن خدای خانه خراب بوده باشد. خدائی که خودش دشمنان خود را به ویرانی آن وا داشته بود... پس ما چون به شکوه و شکوه مندی خدا و خانه وی کدام علاقه نداشته، و خود خدا باید شکوه و عظمت داشت، که بگمان اغلب آن عظمت را نداشته و تنها شکوه و عظمت انسان روی زمین را می خواهیم که همواره متجلی بوده و خواهد بود. بناً از بازگونی مفصل مطالب این کتاب نیز صرف نظر کرده، و اما از ناگزیری خویش مروری از کتاب بعدی زکریا در آن راستا خواهیم داشت، و همانگونه با مروری از آخرین کتاب، بنام ملاکی از این گنجینه اساطیری، چون خدای اسرائیل فرار خواهیم نمود.

(زکریا) نام ۳۸ مین کتاب در عهد عتیق بوده و نویسنده آن خود زکریا و انمود شده و او نیز با تقلید از نوشته آقای (ارمیا) در مورد ظهور مسیح پیشگویی کرده ولی این بار نام (مسیح) را نسبت به وضع بهتر سیاسی و امنیتی بروی گذاشته و او را بطور واضح، مسیح فرزند مریم نامیده و ما از مُقدّمه کتابش در آن رابطه چنین میخوانیم: (کتاب زکریای نبی نیز پیش گویی های زیادی درباره مسیح موعود کرده و از معرفت خاصی در آن راستا برخوردار است. زکریا و حجی همزمان هم بودند و هر دو نقش برجسته در اعمار و بازسازی خانه خدا داشتند و سرانجام آن را پس از ۴۰ سال تکمیل کردند.) از مُقدّمه کتاب زکریا.

(دعوت به سوی خدا) عنوان باب اول کتاب زکریا بوده و آن دعوت از نظر کتاب مقدس در زمان سلطنت داریوش، پادشاه پارس صورت گرفته و خدا به زکریای نبی در عالم رویا گفته بود که به قوم اسرائیل بگوید که او از اجداد آنها زیاده خشمگین بوده ولی با آنها اگر به سوی وی بازگشت نمایند، خدا نیز بسوی آنها باز خواهد

برگشت و... (ولی ما چون به بازگشت خدا کدام نیازی نداریم، و علاوه بر آن داستان قبلاً یاد آوری نمودیم، و اما در ادامه آن انعطاف پذیری خدا نسبت به قوم لجام گسیخته اسرائیل، از رویای اسبها، رویای شاخ ها، رویای چوب اندازه گیری، رویای کاهن اعظم، رویای طومار در حال پرواز و رویای بُشکه، و دگر و نیاهای وحشت ناکه که هر کدام حاکی مجازات و مکافات خدای در حال فرار بوده و توأم با تاج گدای همان یوشع جلا د بوده، که خدا به ذکر یا نشان میدهد و بلاخره در باب ۱۴ از برقراری سلطنت پسر خدا (مسیح) برا و شلیم طوری بیان داشته و همین خدای فراری، در حال فرار خود می فرماید که روزی خانه مُقدّس خود ش(بیت المقدس، توسط دشمنان آن ویران خواهد شد، و زنان اورشلیم را که به شهر داود معروف بوده با مردان بی گانه و زنا کار نیز آشنا خواهند شد. پس ما به منظور معلومات بیشتر از آنگونه مطالب ننگین، تنها به یکی از آن رویاهای زکریای نبی پرداخته و شما خواننده گرامی به الفاظ بی شرمانه و مُزخرف خدای پد ر توجه نمائید که در آخرین روزهای فرار خود در کتاب مقدس به کار برده و پیا م برش ذکر یا آن را با گردن بلند برای دگران بازگو کرده، و اما چون مانسلهای آینده را به روشنگری دعوت نموده، و چنان الفاظ رکیک را به زبان خواهیم آورد، اما زکریای نبی بنا بر گویا چشم دید خود، در مورد بوشکه مملو از کنه، چنین می فر ما ید: با رد یگر فرشته آسمان، به من ذکر یا ظاهر شد و به من گفت: به آسمان نگاه کن زیرا چیزی در حال پرواز است من ذکر یا از فرشته خدا پُرسیدم آن چیست که در آسمان پرواز میکند؟ فرشته به من ذکر یا جواب داد که آن یک بُشکه بزرگ است و آن بُشکه مملو از گنا هانی است که سراسر ائیل را فرا گرفته است. نا گهان سربشکه کنار رفت و در آن زنی را دیدم که در بین آن نشسته و فرشته خدا به من ذکر یا گفت: این همان زنی است که نشانی از فساد و فحشا در آن دیده می شود. سپس دوتن از زنان دیگری را در آن بشکه دیدم که بالهایی چون شبیه بالهای (لک، لک) داشتند و پرواز می کردند. (زنان فا حشه بال دار، اما در بُشکه کوچک خدا! لاجول الشیطان از این فحاشی مُعجزه آسای ذکر یا علیه السلام) پس ما بنا بر این دروغ شاخدار و بال دار زکریای نبی، از بررسی سراسر آن کتاب مملو از دروغ و فحشا صرف نظر کرده و قضاوت را به نسلهای آینده می گذاریم تا آنها در رابطه به چنین داستانهای شرم آور کتاب مُقدّس اظهار نظر داشته باشند، و اما ناگفته نباید گذاشت که عین این

روئیاهای مُفتضح را خواننده گرامی ما درمتون اسلامی اسلامی و به خصوص قرآن مسلمانان نیز در نظر داشته باشند که به فراوانی در آنها موجود بوده که با تلاوت قرآن گویا پاک کننده گناهان مسلمانان جانی وزانی در صبح و شام، گناهان شان گویا بخشیده می شود. پس خالق لایزال، ما و شما خواننده گرامی را از آن درامان داشته باشد. اما تاکید میدارم که لطفاً مدعیان دروغین اصالت آسمانی تورات و قرآن، اعم از شیعه و سنی، وهابی و راهی و فزی و قادیانی و... در منا برومساجد و تکایای خویش چنین دروغ های شاخدارشان را با ناله و فریاد شان تکرار و تکرار نکنند و بگذارند تا انسان چشم بسته زندگی خود را بدون گریه و ناله و توبه سپری نمایند. پس ما نیز همین اکنون از آن ناله و گریه آن مداحان و دلالان دین دوری و رذیده و گلیم آن غم و اندوه را با بررسی آخرین کتاب عهد عتیق جمع می نمائیم. (ملاکی) نام آخرین کتاب است در عهد عتیق است که ماباه عهد جدید (انجیل مسیح) میرساند. این کتاب نیز حاوی نوشته های یک یهودی معلوم الحال بنام ملاکی بوده و پسوند نبی را نیز با خود دارد و او بلاخره در نتیجه ۳۸ کتب قبلی عهد عتیق دریافته است که دگر خدای اسرائیل نمی تواند بر قوم اسرائیل حکمروائی نماید و اکنون زمان آن رسیده تا پسرش جناب مسیح، که اشعیا او را با مشوره پدرش که اوپا به فرار گذاشت، بنام عما نوئیل کا ندید داده بود روی صحنه خواهد آمد. پس بنا بر همان نظر نویسنده حقایق تلخ است که حکم زمان و جبر تاریخ در خدا گردشی نیز یک اصل اساسی بوده و همچنان این اثرش نیز در تاریخ ادیان سامی ابراهیمی بحیث قرآن روی زمین جایگاه خود را حفظ خواهد کرد، اما نه ناشی از وحی کدام خدای زنده و مرده؟ زیرا نویسنده آن نه تنها حکم تاریخ را در نظر گرفته و آن اینکه پدیده نو، جای پدیده کهنه را می گیرد، بلکه آن جبر زمان خدایان جدید را یکی پی دگری به جای خدایان کهنه روی کار می آورد. این است حقیقت دیالکتیک. طوری که پیروان کتب مقدس نیز به نوعی به قدرت آن آفریننده و گرداننده ما اعتراف کرده، ولی به طور بی شرمانه ما را اغفال نموده و بر سر انسان های بی خرد به اصطلاح کلاه گذاشته اند. بناً از آن خالق، ویا آفریننده ئی که جهان را به گردش در آورده انکار کرده اند و برخلاف آن به هیولای زنده و مرده اقتدا نموده اند. پس شما خواننده خردمند زمان در آن راستا که چگونه پدیده نو جای پدیده کهنه را می گیرد، توجه شما را به آخرین جملات کتاب مقدس یهودیان از کتاب ملاکی

جلب میدارم، که بلاخره خود خدا فرار خود را به نوعی توسط ملاکی به بندگان پیروزمند خود اعلام میدارد. توجه نمائید.

(خداوند میفرماید: من همیشه شما یهودیان را دوست داشته ام زیرا ترس از من خدا را دردل دارید، پس آفتاب شفا بخش من عنقریب بر شما طلوع خواهد کرد و شما شاد و سُبُک بال خواهید شد و مثل گوساله هائی که با جِست و خیزبه چراگاه خویش می روند، به چراگاه خویش خواهید رفت. (البته در زیر چتریک آئین جدید، و خدای دگر) پس جناب ملاکی در جملات بعدی خود آن قوم بی خدا را به مدت ۴۰۰ سال در انتظار آمدن مسیح، فرزند خدا نگه میدارد، و اما بطور ناامیدی براتی بنده گانِش اظهار میدارد که در آن مدت ۴۰۰ سال، هیچ پیامی را توسط انبیای خدای پدر نخواهند داشت. اما پس از آن سکوت مرگباری خدائی ۴۰۰ ساله، یحیی نبی ظاهر خواهد شد و او عیسی مسیح را بحیث برّه آماده به قربانی برای آمرزش گناهان مردم جهان معرفی خواهد کرد. پس این است پیام خداوند که بوسیله من ملاکی بقوم اسرائیل داده شد.) از مقدمه کتاب ملاکی.

(مُحبت خدا بر اسرائیل، سرزنش کاهنان، روز داوری خدا، دزدی از خدا، و فرار سیدین روز قیامت) عناوین بعدی کتاب ملاکی بوده و مطالب آن طوری است که آن همه پس از صدها سال در قرآن محمد نیز چون مطالب سراسری عهد عتیق در آن راه یافته و حتی سوره را قرآن کاپی در سوره قیامت بازتاب یافته و آیاتی را چون (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) در متن خود آورده و همه از این برداشت شده و بطور بیشتر مانده بحیث وحی الله به محمد عرب جاهل وانمود شده است. پس نویسنده روشنگر این قرآن روی زمین، که تنها به اعمال نیک خود و خواننده گرامی متکی بوده و خدمت بدگران را پیشه خود ساخته و به آن بچه ترسناک های خدایان زنده و مُرده یهودی، مسیحی و مسلمان کدام باور و اعتنائی نداشته و نخواهد داشت بناً عهد عتیق را که اصلاً ناشی از نوشته های یهودیان بوده خاتم یافته دانسته، و در بخش بعدی، به بررسی های انا جیل ضد و نقیض مسیح، پردا بهخته، قرآن محمد را نیز در مقایسه به آن انا جیل خود ساخته چهارتن از افراد مسیحی و غیر مسیحی زیر بررسی های افشاگرانه و موشکا فانه خود قرار خواهیم داد، تا نه تنها نسل های آینده و یا خلف آن چهار کلاهان مسیحی بدانند، بلکه خلف آن چهار کلاهان عرب جا هل نیز از عدم اصالت آسمان قرآن و آن کتب شیطانیه بطور مُتند بدانند.

بخش دوم، قسمت هفتم. اناجیل مسیح، و اعمال رسولان وی

خوب درخشید، اما زود درگذشت.

این قسمت از بررسی های ما در رابطه به شناخت یک مرد یهودی الاصل دگری بنام عیسی و آیین جدید است که از نظر فزیک در مورد پدر و مادرش کدام اطلاعی در دست نیست، تا بدانیم که چگونه او در نتیجه آلفای جنسی انسان روی زمین به دنیا آمده است؟ اما قرآن و انجیل، ما در راورایک دختر باکره بنام مریم میدانند، و اما قرآن در مورد پدر فزیک او که اورا خدا میدانند، با نظریات انجیل مخالفت دارد. اما نویسندگان اناجیل نام نهاد مسیحی، اورا پسر خدا میدانند. در حالی که از نظر همین قرآن، انجیل مسیح، ناشی از وحی الله، به عیسی مسیح وانمود شده است. اما در عین حال آن نظر انجیل را، متاسفانه مورد تمسخر گرفته و دلیل آورده که نشاید که الله نامرئی پسری داشته باشد و یا اوپسر کسی بوده باشد. (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا حَدٍ) قرآن.

به هر حال! این گونه اختلافات کفرآمیز، در بین کلام الله واحدا از نظر قرآن محمد، زیاد به نظر میرسد و در طول هزاران سال این دعوا بین پیروان هر سه کتب اساطیری حل نشده و نخواهند شد. پس بدان حساب میتوان، دومین بنیان گذار آیین مسیحیت را که از نظر انجیل وی اوپسر خدا بوده، و از نظر تورات و قرآن از نطفه به اصطلاح خاکی و با دی بنام روح القدس وانمود شده، و ما آن همه اختلافات را در این حقایق تلخ خود باید دانست. پس ما بنا بر این سردرگمی در رابطه به اصل و نصب جناب مسیح، از نظر علمی و فزیک باید نوشت که او باید از نطفه یک مرد دوپاهی بدنیا آمده باشد. در غیر آن یک فرزند بی پدر و حتی نعوذ بالله حرامی خوانده خواهد شد. (استغفر الله والیهو) بنابراین ما اکنون در بخش بررسی خود در آستانه ظهور ویا تشریف آوری آن فرزند مشکوک از نظر هر دو کتب مبارک آسمانی قرار داریم که در تاریخ عینی جهان بحیث یک مرد اساطیری شناخته شده و اما باید دریابیم که چگونه و در کدام زمان ظهور کرده و چه اتفاقی در زندگی کوتاه او رخ داد، و چگونه در گذشته است.

گرچه آقای اشعیا ظهور مسیح را بنا بر مشوره خدای پدر، سالها پیش از ظهور این مرد اساطیری بنام عما نوئیل پیشگویی کرده بود و آن را یک مُعجزه بزرگ و انمود ساخته که گویا آن ناشی از قدرت ازلی وابدی خدای پدر بوده، و قرآن نیز به نوعی آن اساطیر را پذیرفته ولی با این تفاوت که او پسر خدا نبوده و تنها از روح اقدس خدا (الله) از مریم با کره به دنیا آمده، و آن را یک معجزه خارق العاده دانسته است. اما نویسنده حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین چون تمام اظهارات کتاب خود را منطقاً مطابق به خواست زمان و جبر تاریخ عینی انجام داده و میدهد. بناً در مورد ظهور مسیح و محمد و دیگران با چنین فرضیه های اساطیری آئین یهودی و مسیحی و مسلمان اعتقاد ندارد و باید که پدر و مادر هر انسان مشخص بوده باشد، و همچنان وقوع هر واقعه را بنا بر خواست زمان باید دانست. اما برخلاف این فرضیه علمی که مورد تائید نظر نویسندگان و پژوهشگران جهان نیز بوده. آقای متای باج گیر، نویسنده انجیل متی با مهارت خود، قبل از ظهور مسیح، داستان ظهور یحیی فرزند زکریای کاهن یهودی را روی دست گرفته و او را به نوعی مطابق به خواست زمان رهگشای مسیح دانسته که تاجائی از نظر علمی و منطقی قابل فهم است. اما با آنهم چون نویسندگان هر چهار انجیل، مسیح را بدون پدر و انمود ساخته اند. بنا بر آن آقای متی برای محکم کاری بیشتر در مودبی پدر بودن مسیح، ما در یحیی را بدون القای جنسی حامله و انمود ساخته و هم چنان مسیح را همانگونه به دنیا آورده و حتی در ابتدای انجیل خود به داستان تولد خو، یحیی پرداخته و بدان گونه این انا جیل ضدونقیض نام نهاد جناب مسیح (ع) یکی پی دیگری نوشته شده اند، و ما آن همه را در مقایسه با قرآن رونوشت از این داستان ها زیر بررسی خویش قرار خواهیم داد، تا حرفی از این گنجینه های اساطیری نیز نا گفته مانده باشند. پس لازم به نظر میرسد، تا قبل از ظهور آن مرد بدون پدر، نیا ز انسان زمان را به ضرور ایجاد دین جدید، از لا بلای تاریخ بدانیم که دین مسیح نیز بنا بر کدام جبر و ستم خدا ظهور کرده، و یا یقیناً بنا بر همان جبر تاریخ و حکم زمان که توأم با عوامل عینی و ذهنی بوده روی کار آمده؟ و پس از آن به داستان حامله شدن خانم دیگری بنام الی ذا بت، مادر یحیی که بحیث رهگشای مسیح و انمود شده خواهیم پرداخت، و پس از آن از داستان مریم، ما در مسیح، خواهیم برگشت. زیرا از نظر انجیل مسی، الی ذابت قبل از مریم توسط خدای پدر حامله شده، تا حرفی از این گنجینه های مملو از مُجزات

اساطیری باقی مانده با شد.

(خدا در بین آنهرین) عنوان برجستنی است در بخش اول کتاب ارزشمندی زیر عنوان (و... خدا انسان را آفرید) و نویسنده آن داکتر الف، ب و نامود شده که شاید هم نسبت به شرایط ناگوار از نام مشخص خود، چون مسیح پسر مریم صرف نظر کرده باشد، که این نیز یک نظر خوبی بود در شرایط دشوار د پروزوا امروز.

آقای داکتر الف، ب در یک بخشی از آن قسمت از اثر ارزشمند خود، دین را در تمدنهای باستانی و خدایان مُرده و فراموش شده زیر بررسی گرفته و مشخص ساخته که چگونه خدا در بین آنهرین و یا یک منطقه کوچکِ خدا خیز ظهور کرد؟ منطقه نیکه به تائید و نظر نویسنده حقایق تلخ بحیث یک منطقه خدا خیز دانسته و در مناطق دیگر جهان پهناور ما نند: چین و جاپان، اروپا و آمریکا و... از آنگونه خدا خیزی و خدا گردشی خبری نیست. اما آقای داکتر الف، ب، در آن راستا زیر عناوین دیگری نیز چون (خدا در مصر، خدایان زنده و مُرده یونانی و رومی و... نیز افشاگری نموده که تا جایی با بحث کنونی ما ارتباط مستقیم داشته، ولی ما مطلب مهم و مورد نظر خویش را که زیر عنوان (دین در دوران های ماقبل تاریخ) به نشر رسیده انتخاب نمودیم و از آن در رابطه به دلیل ظهور دین در زمان های گذشته چنین نقل میداریم، تا دریابیم که اصلاً ضرورت دین چه بوده و دین مسیح و محمد نیز چگونه یکی پی دیگری از خمیرمایه آیین یهود شکل گرفتند. پس بدان ارتباط بود که محمد این دین نو بنیاد خود را بر مبنای دین ابراهیمی بنیان گذاشت و به همان دلیل آن لقب را بخود گرفت. پس شما خواننده گرامی را بدان لانه دین پروری از اثر آقای داکتر الف، ب زیر عنوان (.. انسان چگونه خدا را آفرید) جلب میدارم که چگونه از آن مناطق خدا خیز و دین پرور این ادیان خونین سربرون کرده اند. توجه نمائید.

دین چیست؟

خواننده گرامی! شما در نظر دارید که ما مطالب این عنوان را در ابتدای این اثر تحقیقی خویش تا جایی برجسته ساختیم و آن اینکه همان مصائب ناشی از طبیعت، و عدم درک انسان اولیه از آن مصائب بود که او را واداشت تا نا شناخته ها را بحیث گرداننده و یا خدا دانسته، و یقیناً که ایجاد دین را آن گویا خدا شناسی در پی داشته، اما در این بحث خویش مطلبی داریم از اثر فوق داکتر الف، ب، که زیر عنوان فوق به

نشر رسیده و ما از آن به فرضیه معروفی که (داروین) آن را مطرح خواهیم دانست که چگونه اومیمون را (شادی را) به عنوان جدّ اصلی واولی انسان و انمود ساخته و در اثر منتشر شده در سال ۱۸۵۹ میلادی به دنیا عرضه گردیده و در آن مورد سرو صداهای زیادی در جهان برپا شد، و عده ای از روحا نیون و مُتَعَصِبِین مذهبیه به مخالفت با آن فرضیه داروین برخواسته و گفته اند که هیچ شاخه ای از میمون ها را نمی توان به عنوان ریشه اولی و اصلی انسان دویای امروز دانست و حتی مسلمانان و یهود یان نسبت بدان نظر گویا کفر آمیز داورین بزرگ، (استغفر الله) بزبام آوردند، تا خود شان در آن گویا گناه بزرگ محسوب نشوند. زیرا در تورات موسی و قرآن محمد آمده است که انسان بدست خدا از گِل و شبیه خدا آفریده شده. اما برخلاف آن از طرف دانشمندان زمان نیز تحقیقات دامنه داری در آن رابطه به عمل آمد و ثابت ساختند که انواع و اقسام اسکلت های انسان از دوران تقریباً هفت هزار ساله تورات و قرآن در موزیم های جهان همین امروز به نظر میرسند که نشانی از حیوان شبه انسان بوده و در آن راستا ثابت ساخته اند که نشاید انسان دویای امروز، از آفریدگان خدای زنده یهودیان و یا الله نامرئی مسلماً نان بوده باشد که گویا آنها این انسان دویا را شبه خود ساخته و آن دروغ شا خدار، در تورات موسی و قرآن محمد بیان گردیده. پس بنا بر همین دروغ آشکار این کتب اساطیری بوده که پژوهشگران زیادی قدم های مثبتی در آن راستا برداشته و حتی پژوهشگران عصر حاضر نیز ثابت ساخته اند، که انسان امروز، دارای ریشه حیوانی بوده و در آن ترتکا مل طبیعی و تاریخی به صورت انسان کنونی در آمده و مشابهت های آشکاری از نظر ساختمان بدن چون دست و پا و بینی و پیشانی و... بین انسان امروز و آن حیوانان بنا م (آقای گوریلا و یا شمپانزه) وجود دارند، و برخلاف آنچه که تورات و قرآن مدّعی اند که گویا از آسمان پا بین آمده، بکلی بی اساس و بی بنیاد بوده است.) خلاصه شده از اثر ارزشمند داکتر الف، ب زیر عنوان (... انسان خدا را آفرید) پس وقتی مانیز از اصل و نصب انسان امروز تا جائی دانستیم، که مسیح علیه اسلام نیز از جمع آنها بوده و حتی نیازی به شناخت، پدر و مادر مسیح که موجب اختلافات مرگبار مسیحیان و مسلمانان، و یهود یان گردیده ندا ریم. اما اینکه چگونه آن خدا پروری پیروان این آئین های با هم دشمن گردید، اصلاً بنا بر همان حکم زمان و جبر تاریخ بوده که چنین خدا گردشی را بوجود آورد. اما با آنها این بار این اناحیل دست نویس افراد معلوم الحال این مرد اساطیری را، نه تنها بحیث انسان دویا و انمود ساخته بلکه بحیث انسان شبیه

خدا و بحیث فرزند همان خدائی که فرار ابرقرار ترجیح داد، وانمود ساخته و همچنان دلایل برون رفتی را برای ضرورت دین او که اصلاناشی از همان حکم زمان بوده است. بنابراین نویسندگان اناجیل نام نهاد عیسی آن همه را برخلاف آن حکم زمان و جبر تاریخ، ناشی از اراده خدای پدر دانسته اند. پس ما نیز بنا بر آن اظهارات بی بنیاد اناجیل نام نهاد مسیح، به داستان اساطیری ظهور و تولد آن مرد افسا نوی از انجیل متی باید پرداخت. اما طوریکه اشاره نمودیم، قبل از آن با ید دلیل ایجاد دین جدید اورا بدانیم.

(خدادربین النهرین) عنوان کوچکی در فصل اول همان اثر ارزشمند داکتر الف، ب، بنظرمی رسد و ما از آن بار دگر در آن مورد به طور خلاصه میخوانیم، تا بدانیم که چگونه آن منطقه کوچک راما بحیث منطقه خداخیز و پیامبر خیز نام کردیم. توجه نمائید: بین النهرین، بحیث تمدن خاورمیانه و جایگاه ظهور عقاید و ادیان به شمار رفته و خطوط بسیاری از آن ادیان در مسیر علوم یونانی و رومی در دنیای امروز ما گسترش یافته و دلیل آن این وانمود شده که: چون خاورمیانه، سرزمینی است که بزرگترین ادیان امروز از قبیل دین یهود، دین مسیح و دین اسلام را در امان خود پرورش داده است. پس هر آنچه که مردم آن سرزمین را با هم پیوند میداد، مذهب و باورهای مشترک دینی و اعتقادی آنها بود و حتی قدرت کاهنان آن ادیان نیز از معجزات گویا ادیان و مذاهب قبلی سرچشمه گرفته و از آن جمله عقاید و باورهای بودند که کتله انسان ها را با هم پیوند داده اند. از آن جمله اعتقادات از نظر داکتر الف، ب، دین مسیح است که انسان را در راستای شناخت و معرفی دین داران قرار داده است. پس ما نیز تا جائی دانستیم که دین از بین کتله انسانهای جامعه برخوردار است، و از آن جمله باورهای یهودیان نیز شامل آن کتله ها بوده که پس از آن دین مسیح بحیث ادامه آن به شمار رفته و خود مسیح بدان اعتراف کرده که من آمده ام تا دین یهود را گسترش دهم، و اما خود را بحیث بنیان گذار این دین جدید وانمود ساخته است. طوریکه محمد عرب نیز از عین شیوه کلاه برداری مسیح استفاده کرده و آئین نو بنیاد خود را این عرب زرننگ، بر آنها بنیاد نهاد که ما به جزئیات آن هر سه ادیان توحیدی در مرحله تاریخی در ابتدای این اثر خود توضیحات مفصلی داشتیم، اما در مورد دین مسیح که ما در آستانه آن قرار داریم باید بیشتر دانست. زیرا طوریکه قبلاً اشاره نمودیم، این دین شاخه از دین ابراهیم است که بحیث منبع اولی بنام ادیان سامی به شمار رفته و طوریکه جناب اشعیا با استفاده از تجارب آئین یهود و شکست خدای زنده اسرائیل،

ظهور مسیح را بنا بر خواست زمان بنام عمانوئیل پیشگویی کرده بود، و پس از آن عیسی مسیح از آن شیوه دام پروری استفاده کرد، و بلاخره محمد نیز همانگونه از سر موسی و عیسی کلاه برداشت. زیرا آن کلاه برداری از نظر جبر تاریخ و حکم زمان بوده و بنا بر نیازهای انسان پیشرفته زمان روی کار آمده و در آینده نیز منتظر ظهور ادیان دگری باید بود. نه آنکه گویا بنا بر اراده خدای زنده پدر و پدر بزرگ یهویان و مسیحان، و یا الله نامرئی مسلمانان چنین تحولات روی کار آمده است. پس همان پیشگوئی های جناب اشعیا نیز طوری که بارها اشاره نمودیم بنا بر همان جبر تاریخ و حکم زمان بوده که فرضیه خدا گردشی نیز شامل آن تحول بوده، که حتی دین پس از یکی دیگری نیز جایگزین یکدیگر گردیده و دین مسیح نیز جای دین یهود را گرفت. طوری که محمد عرب با استفاده از همان تحول تاریخی، دین جدید خود را بر بنیاد آئین مسیح بنیان گذاشت، و حتی این مرد عرب از همان گفته های مسیح استفاده برده، که در انجیل متی گفته بود که: اودین خود را برای تکمیل دین موسی بنیاد گذاشته و آن را تکمیل خواهد کرد. و آن بدان منظور بوده که ادیان قبلی جوابگوی خواست انسان زمان نبوده اند. پس بدان دلیل بود که محمد زرنگ و با سواد، دین نوبنیاد اسلام را بر مبنای دین ابراهیم بنیاد نهاد، و ابراهیم را بحیث بنیان گذاران ادیان خونین دانست، و اما محمد زرنگ، برخلاف حکم زمان و جبر تاریخ، دین اسلام را گویا آخر و کامل و انمود ساخته. در حالیکه ادیان اصلاً بنا بر همان حکم زمان و جبر تاریخ بوجود آمده اند، و بنا بر همان جبر تاریخ است که ظهور و ذوال می کنند. پس بدین استناد است که ما نمی توان این دین عربی را نیز دین کامل و آخرین دین دانست. طوری که دین مسیح از خمیرمایه دین موسی بوجود آمده و بنیان گذار آن دولتی را مرکب از کاهنان بوجود آورد که چندین سال بر اسرائیل حکومت کردند. اما بلاخره طوری که از بخش قبلی دریا فتمیم، خدای شان پا به فرار گذاشت و جای او را دین بعدی به رهبری پسرش مسیح گرفت. پس جهانیان نیز منتظر دین بعدی این اسلام عزیز بوده باشند، طوری که همین امروز دین بهائی تا جایی، جای ادیان گذشته را گرفته و این همان حکم زمان و جبر تاریخ است که در همان سرزمین فلک زده بین النهرین، و یا ایران شمشیر زده برقرار گردید و در مناطق دیگری نیز برقرار خواهد شد. اما ناگفته نباید گذاشت که همه ادیان برای رسیدن قدرت بنیان گذاران آنها روی کار آمده، و بدان هدف نامقدس، روی کار خواهند آمد.

خواننده گرامی! ما دنبال همین قسمت از تاریخ یهود می گشتیم تا بدانیم که از ان

بدا نیم که دین چیست و چگونه و برای کدام منظور روی کار آمده می آیند، حتی بنیان گذاران و پیروان آنها جان های خویش را برای بدست آوردن قدرت و سلطنت فدا کرده می کنند. طوری که امروز شمشیرکشان اسلام خود را در بزم های خودکفان برای بدست آوردن قدرت و عمارت فدا می کنند، و اما زیر نام دفاع و حمایت از اسلام خونین و ننگین شان. طوری که گفته اند. (هرکس برای مطلب خود دلبری کند).

خواننده گرامی! طوری که این قسمت از بررسی های ما به شناخت مسیح و ناجیل نام نهاد او اختصاص یافته، بنا بر آن ایجاب میکند تا در مورد داستان مرگ و رستاخیز فرضی مسیح از اناجیل دست نویس چهارکلاهان مسیحی و غیر مسیحی و حتی یهودی بدانیم. از جمله از انجیل دست نویس آقای لوقا که مسیح را در باب ۱۵ انجیل خود تا جایی معرفی داشته که گویا آن پسرک خدا در راه نجات بندگان پدرش خدا خود را فدا کرده... و آن داستان خونین در اناجیل بعدی او، از ظهور و مرگ و رستاخیز فرضی آن مرد آفسا نوی با تفصیلات زیاد بیان شده اما خلاصه آن در مورد مرگ او برای بدست آوردن قدرت و مسند پادشاهی بدانیم چنین است.

(وقتی کاهنان اعظم وریش سفیدان روحانی قوم یهود و تمام شورای عالی دولت روم باهم مشورت کردند و در نتیجه عیسی را دست بسته نزد پیلاتوس فرماندار روم بردند. پیلاتوس از عیسی پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی جواب داد بلی، چنین است که می گویی! آنگاه کاهنان اعظم یهود اتهامات دیگری را علیه او بست و آن اینکه او گفته است که پسر خدا است و... اما عیسی در برابر آن اتهامات سران یهود خاموش ماند، و خود پیلاتوس پادشاه روم در تعجب افتاد. اما در عین حال یک مرد شورشی دیگری بنام (بارابا س) نیز نسبت به جرایم اش قرار بود در آن روز اعدام گردد، پس مردم از پیلاتوس سؤال نمود که بارابا س را اعدام نماید، و یا شخصی که می گوید پادشاه و پسر خداست (مسیح)؟ اما مردم اشاره به مسیح فریاد زدند و گفتند: اعدامش کنید، اعدامش کنید، پس سربازان رومی مسیح را به منطقه ای بنام (جُل جُتا) که معنی آن (کاسه سر) بود بردند و او را اعدام کردند.)

نقلاً از انجیل لوقا.

بلی، منظور اصلی ما روی همین قسمت از بررسی ما است که در ابتدا عنوان نمودیم که خوب درخشید اما زود درگذشت که اصلاً بنا بر حکم زمان و جبر تاریخ روی کار آمد، و همانگونه برای بدست آوردن قدرت به مرگ نا مراد خود محکوم شد. زیرا خود را بحیث فرزند خدا و پادشاه تمام جهانیان و نمود ساخت. پس بنا بر همان هدف

بود که (زود، درگذشت) زیرا مدعیان دگر مقام و منزلت نمی خواستند این دشمن جاه و جلال شان بحیث فرزند خدا و پادشاه جهان روی کار بیاید. اما اشعیا و ارمیای یهودی چون وضع را زیر کنترل خود داشتند، زمان را در نظر گرفته و حتی بنا بر محافظه کاریشان نام او را عمانوئیل گذاشتند، نه مسیح فرزند خدا. (در حالیکه در آن زمان نیز بحیث فرزند مریم بوده) و نباید در حضور قبیان جاه و جلالتش خود را فرزند خدا میدانست و یا مدعی تاج و تخت میشد. پس اکنون ما در یک عمل انجام شده قرار داریم، و دیگر نه مسیح است نه آن یهودیان قدرت طلب، و اما لازم میدانم تا ظهور، و روی کار آمدن این پسر خدا را بدانیم که این مرد اساطیری چگونه روی میدان آمد، و چگونه پس از مدت کوتاهی توسط همان یهودیان به چوبه دار کشانده شد و جان سپرد. اما سؤال اینجاست که این پسرک نازدانه و یگانه پدر در چوبه دار فغان برمی داشت، اما پدرش از سر کوه (سینا) او را نظاره میکرد ولی هیچ کمکی بوی کرده نتوانست و یا نمی خواست به وی کمک کند. پس از همین جاست که ما نباید به قدرت ازلی و ابدی خدایان زنده و مرده باورمند بوده باشیم، و تنها جبر تاریخ و حکم زمان را به ابر (دیالکتیک) در نظر باید داشت که چگونه جهان را توأم با خدا گردشی زیر فرمان خود داشته و خواهد داشت و همواره پدید جدید جایگزین پدیده کهنه شده و بدان گونه دور و تسلسل را برقرار ساخته، و هیچ پدیده ای بطور ابدی و ازلی پا برجا نبوده و نخواهد بود. بجز از خالق لایزال ما که متا سفانه دین داران ادیان توحیدی او را از روی جهالت شان خدا و یا الله میدانند. پس اجازه دهید تا پس از این اظهارات رو شنگرانه نویسنده این حقایق تلخ، در رابطه به ظهور مسیح و آئین جدیدش در آن را ستا برگردیم که چگونه بنا بر حکم زمان روی کار آمد، و پس از آن محمد عرب دست و آستین برزد و آئین جدید خود را با استفاده از تجارب موسی و عیسی روی کار آورد و... پس جهان آینده بنا بر جبر تاریخ و حکم زمان، منتظر ادیان دگری نیز بوده باشند.

مسیح کی بود؟ فرزند خدا؟ و یا فرزند مریم باکره؟

این قسمت از بررسی های افشا گرانه ما از باب اول انجیل متی آغاز میگردد و خود آقای متی در انجیل خود مسیح را از سلسله نصب داوود یهودی و فرزند (یسی بیت لحمی) و انمود سخته ولی در عین حال او را از طرف مادر، فرزند مریم باکره نامیده، و اما همین متی معروف به (باج گیر) در همین انجیل ناشی از الهام خدای

اسرا ئیل، ونا شی از حی الله واحد از نظر قرآن، از پدرا صلی و فیزیکی همین مسیح نمی دانند و او را هردو آیین اساطیری، مسیحیت و اسلام از روح القدس خدایان زنده و مرده یهودی و مسلمان دانسته اند، و اما با انهم مطابق به اصول فرزندی و پدری بین مسیح و خدای پدرچیزی نه فرموده اند، که در نتیجه همبستر شدن عملی مرد بازن چنین فرزندی به دنیا می آورند، نه از چنین نطفه خاکی، و هردو کتب نام نهاد مُقدّس از آن واقعیت علمی انکار کرده اند. طوریکه نویسندگان اناجیل دست نویس بعدی بنام های: انجیل مرقس، لوقا و یوحنا او را فرزند خدای نام نهاد پدردانسته اند. گرچه نویسندگان قرآن نیز این پسر خدا را به نوع دیگری فرزند خدای دیگری بنام الله نامرئی دانسته و حتی این اعراب جاهل از روی گویا چشم دید خویش در قرآن خود ساخته شان نوشته اند که یک مرد جوان و خوش قیافه به شکل فرشته الله در حین غسل جنابت مریم با کره حضور یافت و او را در همان حالت باکره بودن اش حامله ساخته است. (استغفر الله) اما طوریکه اشاره نمودیم، اناجیل مسیح با آنکه از نظر همین قرآن ناشی از وحی همین الله به عیسی وانمود شده به این نظر کفرآمیز خود آباورباور ندارد و آنگونه اظهارات رازنای آشکار آن فرشته مرد و خوش قیافه با مریم باکره به شمار خواهد رفت. در حالیکه برخلاف هردو کتب زنا پرور، نظر نویسندگان حقایق تلخ، درست خواهد بود، و آن اینکه نشاید فرشته مرد، در روز روشن و در بین آب، و یا مرد دیگری بنام روح القدس با مریم زنا کرده باشد. (و اعلم الله و آلیهوه) اما ناگفته نماند که نویسندگان حقایق تلخ، که روزی بحیث قرآن واقعی روی زمین شناخته خواهد شد با چنان حامله سازی بدون القای جنسی مردان با زنان با ورندارد، ولی با انهم هیچ حرفی را از آن کتب اساطیری و بی بنیاد کتمان نمی کند و آنچه در آن راستا نوشته شده افشا میدارد. پس توجه شما خواننده گرامی و منزله از زنا و گناه رابه متون اصلی و اولی قرآن ناشی از الهام خدای پدرا از انجیل متای با جگیر (رهزن) در آن رابطه جلب میدارم، تا بدانیم که مسیح کی بود و چگونه تولد یافت و چگونه به چوبه دار کشانده شد توجه نمایید.

(اجداد مسیح) عنوان باب اول انجیل متی است و ما از آن در آن مورد چنین میخوانیم: دا وودو ابراهیم، هردو جدّ مسیح و پیامبران خدا بوده اند. (یهوه، نه الله) و هردو سلسله مسیح بوده اند: (ابراهیم پدر اسحق بود، اسحق پدر یعقوب بود، یعقوب پدر یهودا، یهودا پدر فارص، فارص پدر حصرون، حصرون پدر رام،

رام پدر عنیات، عنیات پدر نحشون و نحشون پدر سلمون، سلمون، پدر بوعز، بوعز پدر عبید یا و مادرش (روت) نام داشت. (هم ان بوعز که باروت در خرمنگاه زنا نمود و از آنها عبید یا به دنیا آمد، و آقای متی عین سلسله را به مسیح (ع) رسانده و می نویسند که: عبید یا پسر یسی، یسی پدر داوود، و داوود پدر سلیمان و مادر سلیمان بنام بَتَشْبُع، بیوه اوریا ی حتی) بود که ما داستان ننگین آنها را نیز در بخش قبلی افشا نموده ایم که چگونه داوود، پادشاه اسرائیل و پیامبر اسلام آینده با آن زن شوهر دار زنا نمود و شوهرش را توسط دشمنان قوم خدا در جبه جنگ بقتل رساند و همسرش (بَتَشْبُع) را بحیث همسر خود در آورد و از وی سلیمان علیه السلام به دنیا آمد، و خدا اورا بحیث پیا مبر خود پذیرفت، و... و... این همه اشارات تکراری ما برای آگاهی هر چه بیشتر مسیحیان عزیز بوده تا از سلسله نصب نجات دهنده شان عیسی مسیح بطور مستند بدانند که خود انجیل متی اورا از همان سلسله داوود زنا کار و اتل چنین معرفی نموده ست. توجه نما ئید: (سلیمان فرزند، (بتشبع) پدر ایبا بود، ایبا پدر آسا، آسا پدر یهوشافات و یهوشافات پدر یورام، یورام پدر عزیا، عزیا پدر یونام، یونام، پدر احاز، احاز پدر حزقیال، حزقیال پدر منسی، منسی پدر آمون، آمون پدر یوشیا، یوشیا پدر یکننا، یکننا پدر سالتی، سالتی پدر زروبا بل، زروبا بل پدر ابی هود، ابی هود پدر یاقیم، یاقیم پدر عازور، عازور پدر صادق، صادق پدر یاکین، یاکین پدر ایلی، ایلی پدر آزر، آزر پدر متان، متان پدر یعقوب، یعقوب، پدر یوسف بود، و یوسف شوهر مریم، مریم ما در عیسی مسیح بود. (و اونیز از نظر انجیل وی، پسر خدا) نقلاً از انجیل متی.

خواننده گرامی! لطفاً در نظر داشته باشید که انجیل متی یک مرد گمنام را بنام (متان) پدر یعقوب دانسته و یعقوب را پدر یوسف، در حالیکه نه تنها شما خواننده عزیز، بلکه پیروان آئین یهودی و مسیحی و حتی پیروان اسلام نیز بوضاحت میدانند که شخصی بنام (متان) در تاریخ یهود و اسلام کدام سابقه نداشته که بحیث پدر یعقوب بوده باشد. طوری که کاتبان قرآن نیز اشتبهاً آقای (آزر) را بحیث پدر ابراهیم دانسته اند. اما با این هم وقتی به انجیل دگری بنام (لوقا) مراجعه نمائیم که آن نیز ناشی از الهام خدای پرویا وحی الله به محمد و انمود شده، همین یوسف، پسر مریم در آن بحیث فرزند یعقوب، و یعقوب را فرزند مرد نا شناخته دیگری بنام (هالی) میداند. پس ما با این سردرگمی کلام الله همه کاره و عالم الغیب از نظر قرآن چه باید نوشت؟ زیرا جنین

اظهارات ضد و نقیض کلام الله از نظر قرآن، نه تنها اعتبار هرچها رانجیل مسیح را توأم با قرآن محمّد زیر سوال می برد، بلکه آنها را بباد فنا داده ند. پس یگانه راهی که نویسنده حقایق تلخ از این بُن بست خود را نجات دهد این خواهد بود که با کلمه مُشکل گشای عربی (والله اعلم) خود را نجات داده که مشا به (واعلم الیهوه) بوده تا شما خواننده عزیز را نیز از شر این کتب شیطنی و بنیان گذاران چند پدیده و آشتی ناپذیر، د و رداشته باشم. پس بمنظور اینکه چنین ضد و نقیض ها در اناجیل بعدی نیز وجود دارند بتابر آن همین اکنون آن همه را افشا نمود تا متهم به کتمان کدام حرفی از آن نگردیم. پس توجه نمائید به آن ضد و نقیض های دیگری در همان راستا از باب ۴ انجیل لوقا.

(عیسی، تقریباً سی ساله بود که خدمت خود را آغاز کرد. مردم او را پسر یوسف می نامیدند. پدر یوسف هالی بود و پدر هالی (متان) بود و پدر متان لای نام داشت.) نقلاً. در حالیکه آقای متی از هیچ کدام از این افراد گمنام نام نبرده و نه اصلاً این افراد گمنام در تاریخ یهود، مسیحیت و اسلام بنظر میرسند. پس علمای مسیحی و مسلمان چه انتباهی از این ضد و نقیض گویی کتب ناشی از وحی ویا الهام خدایان زنده و مرده خویش خواهند داشت؟ که ما گویا نمی دانیم؟ پس در قدم اول از مسیحیان و مسلمانان عزیز احترامانه تقاضا میدارم تا به متون اصلی این اناجیل ناشی از الهام خدای پدر مرا جعه نموده و جواب علمی و منطقی رابر این اظهارات ضد و نقیض اناجیل مقدس شان ارا یه نموده، ویا لطفاً دست از داستان سرایی های اغواکننده در مورد گناه شوئی توسط مسیح (ع) که توأم با الاغ سازی انسان خردمند زمان ما بوده دست بردارند.

داستان روی کار آمدن مسیح را که پدرش خدای یهود فرار رابر قرآرت رجیح داد، و این پسر یگانه اش را در چوبه دار کشاند. ادا مه بررسی های افشا گرانه ما از اناجیل ضد و نقیض خواهد بود، و تنها برای روشننگری انجام خواهد یافت، نه برای دست یابی به ملکوت خدا در آسمان هفتم. زیرا این همه داستانهای اساطیری اند که اصلاً اعتبار تاریخی و منطقی نداشته و بنیان گذاران آنها صلاحیت گناه شوئی رانیز ندارند. اما ناگزیر هستیم تا آن داستانهای هزارویک شب این اناجیل گویا ناشی از الهام خدای پدر را از جایب آغاز نمائیم که این بار خدای پدر آن همه را گویا برای چهارتن از افراد معلوم الحال یهودی و مسیحی و غیر مسیحی، که حتی یکی از آنها از آسیای مرکزی

مربوط به شوروی سوسیالیستی وقت بوده که انجیل او با انا جیل د گراز نظر متن و محتوی تها آشکار دار، و اما مسیحیان عزیز آن رانسبت به اناجیل دگر مهم میدا نند. پس ما نیز آن داستانهای مربوط به مسیح راز همین انجیل لوقا آغاز خواهیم نمود، تا قبل از تشریف آوری وی ورهگشای اویحیی، فرزند زکریای یهودی را بدانیم که این داستانهها نیز کلمه به کلمه از اینجا بدست کاتبان عرب تبار قرآن افتاده، و اما آنکه چگونه آن رهنزان به کتاب مسیحیان نیز رحم نکرده اند و از آن مطالبی را به سرقت برده و آن را من حیث وحی الله به اعراب جاهل عرضه نموده اند. آن همه راز افشاگریهای بعدی ما خواهیم دانست. تا از یک طرف از تضادهای این کتب ناشی از الهام خدای پدر ویا وحی الله به محمد بدانیم، و از جانبی علت آن تضادها را که به گمان اغلب ناشی از جانب داری انها به نفع غیب الله بوده از آن سرقتهای آشکار آن کاتبان عرب تبار این تازینامه بدانیم، که بدان حساب مرتکب یک جرم آشکار سرقت مطبوعاتی شده اند که باید خلف آنها پس از هزار و چهارصد سال به محاکمه کشانده شوند. توجه نمائید، به متن اولی قرآن در آن رابطه.

(مُژده تولد یحیی تعمید دهنده ورهگشای مسیح) عنوان باب اول انجیل لوقا بوده و ما از آن در آن مورد چنین میخوانیم: کاهن یهودی بنام (زکریا) در زمان سلطنت (هیرودیس) پا دشا یهود زندگی میکرد. او عضود سته از خا دمان خانه خدا (یهوه) بود و همسرش الیزابت نیز خدمه آن خانه و از قبیله کاهنان یهود و از نسل هارون، برادر موسی بود. زکریا و همسرش (الیزابت) در نظر خدای اسرائیل، بندگان درستکار خدا بودند و تمام احکام او را با جان و دل بجا می آوردند. اما با آن هم فرزندی نداشتند و از لطف خدا محروم بود ند. زیرا هر دوزن و شوهر بسیار سالخورده و ناتوان بودند، و توان بارداری و بار پروری را نداشتند اما بلاخره خدا آن خدمت گزاران خود را بیاد آورد و فرشته خود را فرستاد تا مُژده پسر را به زکریا بدهد. پس همان بود که روز بعد فرشته در کنار زکریا که ا و در خانه خدا (کلیسا) مصروف عبادت بود و داوود از آن پیام فرشته خدا لرزان و هراسان گردید. اما آن فرشته خدا بوی اطمینان داد که او از جانب یهوه خدای پدر آمده و از خا مله شدن همسرش (الیزابت) بوی اطمینان میدهد تا پسری داشته باشد بنام (یحیی) اما زکریا به آن پیام خدایش باور نمی کند، که چگونه آن همسر سالخورده و نازا صاحب پسر خواهد شد؟ همانگونه که ابراهیم به پیغام خدای زنده اسرا ئیل در مورد پسر داشتن باور نداشت. پس

فرشته خود را (جبرئیل) معرفی میدارد و به زکریا اطمینان میدهد که من جبرئیل هستم و تو صاحب پسری خواهی شد و همچنان جناب جبرئیل به گونه تهنید آمیزی به وی گفت: پس وقتی توبه سخنان من فرشته خدا با ورننداری! بنا قدرت سخن گفتن را تا زمان تولد آن کودک از دست خواهی داد. پس وقتی زکریا به منزل خود بازگشت و با همسر خود الیزابت سال خورده و نازا هم بستر شد، طولی نکشید که او باردار شد و سرانجام پسری زایید و نام او را (یحیی) گذاشت. لوقا ۱ تا ۲۵...

خواننده گرامی! ادامه این داستان را اندکی بعد خواهیم دانست که چگونه پسرش به دنیا می آید، و چه زمانی زکریا به سخن می گشاید، و باز چگونه کاتبان رهن قرآن از این داستان استفاده ناروا میدارند. اما اجازه دهید تا از داستان حامله شدن مریم با کره، ما در مسیح در همین گرما گرمی بدا نیم که خدای با تجربه به این دختر باکره را چگونه حامله ساخت و پس از آن از انجیل لوقا آن داستان را زیر عنوان (مژده تولد عیسی) را که در آیات بعدی باب اول همین انجیل نوشته شده، خواهیم دانست، و در ادامه آن حامله سازی خدای یهود، بداستان تولد یحیی و سخن گفتن پدرش زکریا خواهیم پرداخت. اما طوریکه اشاره نمودیم، از برداشته های دزدانه کاتبان عرب تبار قرآن از این داستان نهایی اساطیری نیز افشاگری خواهیم نمود. تا بطور مستند و مرتب بدا نیم، که چگونه پس از صدها سال از این داستان اساطیری اسرا ئیلیها، وارد قرآن محمد عرب شده، و آن نیز یکی دیگری از دزدی های آن سوسمار خواران عرب از این داستان نهایی بی بنیاد اند که شور بختانه من حیث وحی الله به آن عرب جاهل وانمود شده. پس این شما خواننده گرامی! و این هم داستان مژده حامله ساختن مریم توسط ساختن مریم، توسط خدای یهود از انجیل دست نویس لوقا.

(در ششمین روز بارداری الیزابت بود که خدا (خدای پدر فرشته خود جبرئیل را به نا صره، یکی از شهر های جلیل فرستاد تا وحی او را بدختری بنا م مریم برساند. (نه الله، اما از نظر نو نویسنده اگر همان گویا جبرئیل قرآن، تا آن زمان زنده مانده باشد.) اما آقای لوقا آن داستان را چنین ادامه میدهد: جبرئیل به مریم سلام کرد و برایش گفت: ای دختری که مورد لطف خدا قرار گرفته ئی و خدا با تو است! مریم از آن گفته فرشته سخت پریشان و متحیر شد زیرا نمی دانست که منظور فرشته از این گفته ها چیست؟ اما فرشته به او گفت: نترس، خداوند به تو لطف فرموده و توبه

زودی باردار خواهی شد. (حامله خواهی شد) وپسری بد نیا خواهی آورد ونامش را(عیسی) خواهی گذاشت، نه (عما نوئیل) اومردبزرگی خواهد بود وپسر خدا نامیده خواهد شد و خدا وند تخت سلطنت جدّش (داوود) رابوی درآسمان واگذار خواهد کرد، تا برای همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت نماید. اما یوسف که نامزدِ مریم بوده وبا اوتا کنون همبستر نشده بود، به حیرت افتاد که چگونه مریم حامله شده وپسری خواهد زائید؟ اما فرشته به یوسف، دربرابر آن شک وتردیدها پیش اطمینان میدهد که، مریم از روح آقدوس حامله شده والیزابت، همسرنازای یحیی را نیزچند ماه پیش حامله ساخت. پس مریم نیزتوسط خدا حامله شده است. بنا یوسف ضمن آنکه آرامش خاطر واطمینان پیدا می کند، که پسرش مسیح پسر خدا ست. (و حرام زاده نبوده (ستغفر الیهوه) بنا برآن یوسف و مریم از خدا یشان اظهار سپاس میکند و مسیح را پس از تولدش بحیث خدمتگزار همان خدای زنده نذر میکنند، و.. متن اصلی با تفصیلات مُعجزه آسای اساطیری درآن حامله سازی، درباب اوّل انجیل لوقا.

داستان شکل گیری مسیح در رحم مادرش مریم وتولدوی را که آقای اشعیادر عهدعتیق اورابنام مُستعار (اعما نوئیل) پیش گویی کرده بود نیز از انجیل لوقا خواهیم داشت. اما قبل از آن توجه نماید به ادا مه داستان تولد زکریا وخفه ساختن پدرش، زکریا را که ما تا آنجا رسیده بودیم. طوری که قرآن محمد، نیز داستان تولد یحیی را برای پخته کاری آن حامله سازی، قبل از تولد مسیح بیان نموده. پس ما نیز داستان تولد هنامی اورا از انجیل لوقا ادا مه خواهیم داد، تا ثبوت بیشتری باشد به برداشت آشکار رهنان عرب از این نوشته های جناب لوقا، که متاسفانه آن سرقت های آشکار اعراب جاهل، از انانجیل دست نویس افرا د معلوم الحالی که نامهای هر کدام برفرق آن انانجیل نوشته شده است بطور مستند بدانیم. بنا بران ما نیز به داستان تولد یحیی، و مسیح یکی پی دیگر از انجیل لوقا پرداخته، و پس از آن به برداشتهای رهنان قرآن را در این حقایق تلخ، ویا قرآن روی زمین خواهید دانست.

(تولد یحییای تعمید دهنده) عنوان آیات بعدی با ب اوّل انجیل لوقا بوده وطوری که وعده سپردیم در آن مرود از آن چنین میخوانیم: سرانجام انتظار الیزابت پایان رسید وپسری بدنیا آورد. (نوه ما ونوه گری) وپس از آن همسایه های الیزابت وزکریا جمع شدند ومحفل نامگذاری وختنه اورا برپا داشتند، واز پدرش زکریا

پرسیدند که نام او را چه بگذارند. اما چون زکریا نسبت به همان بی اعتمادی خود که نسبت بداشتن پسر داشت، خدا او را از سخن گفتن بازداشت. بنا بر آن تخته سیاهی را به اشاره دست خود خواست و نام پسرش را بر روی آن (یحیی) نوشت. اما در همان لحظه بود که زبان او بقدرت خدای زنده بسخن گفتن باز شد و بحالت عادی برگشت.) از انجیل دست نویس لوقا، و متن اولی قرآن محمد.

اظهارات بعدی انجیل لوقا درباره داستان تولد خود مسیح، از مریم با کره بوده و آن رازیر عنوان (تولد مسیح) نوشته که نه ما قبل فرشته خدا و اربابی حیائی خودحامله ساخته بود، و کاتبان قرآن همه این داستانهای اسرار نیلیها را در قرآن رونوشت از آنها بازتاب داده اند، و ما را طوری که وعده نمودیم آن همه را اندکی بعد خواهیم دانست که چگونه با مهارت شیطان خویشتن از اینجا به غارت برده اند و آن را بحیث وحی الله وارد قرآنتان ساخته و بیشرمانه تر از آن اینکه آن همه را شمشیرکشان اسلام بر عجم چشم بسته تحمیل کرده اند. در حالی که متن اولی قرآن محمد در انجیل دست نویس لوقا چنین است.

(زما نیکه (اوگوستون) بحیث امپراطور روم فرمان سرشماری بسرزمینهای زیر سلطه خود را صادر نمود و نماینده خود را بنا م (کرینیوس) بحیث فرمانده سوریه فرستاد، و او از مردم آنجا خواست تا به محل سکونت آبا یی خویشتن برگشته و در آنجا خود را ثبت نام نماید. پس یوسف نیز به بیت لحم برگشت و مریم نیز که در عقد یوسف بود و آخرین روزهای بارداری خود را سپری می نمود، همراه او به بیت لحم رفت. اما در بین راه و نارسیده به بیت لحم زمان وضع حمل مریم فرارسید و نخستین فرزند خود را که مسیح بود بد نیا آورد و او را در قنات ق پی چید و در آنجا خورگوسفندان خواباند. زیرا در مسافرخانه آنجا برایشان جای نبود.) نقلاً از باب دوم انجیل لوقا.

داستان دیدار چوپانان و فرشتگان از آن پسرک نوزاد، مراسم تعمید عیسی توسط یحیی، و همچنان مطالبی در مورد عیسی دوازده ساله بحیث خدمت گزار خانه پدرش خدا... همه عناوین بعدی انجیل لوقا بوده و ما از مطالب آن عنوان در وقت مناسبی خواهیم دانست. اما حال توجه نماید به برداشتهای دزدانه دست اندرکاران قرآن از تمامی این داستانهای اساطیری و خودساخته آقای لوقای یهودی، که ما از آنها پرده برداریم، تا بدانیم که چگونه بحیث وحی الله ناشناخته و نامرئی در آن زمان تا این زمان به عرب جاهل عرضه شده، و گذشته از آن

طوری که بارها اشاره نمودیم، بزور شمشیر و چماق در سرزمینهای دور و نزدیک عرب و عجم، از جمله بر مملکت فلک زده ایران چشم بسته تحمیل شده است. پس این شما خواننده خردمند و این هم آیاتی از قرآن کاپی از انجیل دست نویس آقای لوقا.

قرآن مسلمانان، اما آیاتی بزبان عربی از کتاب مسیحیان.

بلی، خواننده گرامی! منظور ما از این افشاگریهایی کتب خود ساخته یهود و نصارا در مقایسه به قرآن محمد این است تا از برداشتهای رهبرانه کاتبان عرب تباران بدانیم که چگونه با مهارت شیطانیشان از هر آیه آن کتب اساطیری، آیاتی را بزبان عربی ساخته اند، و از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ بر روی زمین وانمود ساخته اند، و آن همه را برنگ سیاه، روی اوراق سفید نوشته اند. در حالیکه آن همه آیات شیطانی از سرزمین اسرائیل، و بیت لحم برخواسته و از آستین محمد عرب از عربستان سوزان سربرون کرده و به آن عرب جاهل عرضه شده اند؟ این همه سوا لهای اند که در این حقایق تلخ ما، یا قرآن روی زمین برای جهانیان افشاگردیده تا مدافعین دروغین اصالت آسمانی آن دقیقاً پس از هزار و چهارصدویکسال بدانند که قرآنشان ناشی از وحی خدای نامرئی بنام الله به محمد عرب نبوده و برخلاف آن تکراری از داده استانیهای خود ساخته و اساطیری روی زمین اند که از کتب خود ساخته آن خرسواران یهود و نصارا اند، که بلاخره توسط کاتبان عرب تبار قرآن زیر نظر خود محمد جمع آوری شده و بطور بی شرمانه به زبان عربی منحیث وحی یک خدای نامرئی به آن اعراب جاهل و انموشده. بلی! این هم یکی دیگر از سیه کاریهای تاریخی بوده، پس اگر شمشیرکشان اسلام این حرف مارانمی پذیرند، و به قرآن رونوشت خویش از کتب یهود و نصارا تا کید دارند. ما نیز به آنها مطابق به امر قرآنشان شان سلام کرده و آیه را با جملات عربی (وَإِذَا خَا طَبَّ هُمُ الْجَاهِلُونَ) ارایه میداریم، اما خردمندان زمان ما قضاوت خواهند کرد که حق با کیست، ولی تا جائیکه ما تا کنون دریا فتنیم، جاهلان امروز نیز تلاش خواهند ورزید، تا نسلهای امروز و فردای ما را در قید ظلمت آن کتب اساطیری، و این تازینا مه خود ساخته و شیطانیه قرار دهند، و این بار حلقه بنده گی یک خدای نامرئی را بگردن انسانان دادند تا با استفاده از آن الاغ سازی انسان بی دفاع و بی خبر از این واقعیت های روی زمین که در این قرآن روی زمین ما افشاشده

الاعجازی می نماید. تاریخ به این اعمال ننگین شان شهادت خواهد داد. اما جا هلان عرب و الاغان عجم بی خبر از آن که روزی چهره سیاه شان پرده برداشته خواهد شد و آنها را به جها نیان معرفی داشته و نسلهای آینده را بروشنگری نسل های بعدی خویش واداشته تا اوشان نیز از قید ظلمت این لانه های شیطان نجات یابند و نه تنها از چهره سیاه دلان دین در آن راستای روشنگری پرده بردارد، بلکه از چهره بنیان گذاران این آئینهای خون آشام و خشونت بار پرده برداشته و از حکمروایی آن خرسواران و شترچرانان سلف و خلف آنها افشاگری نماید و طشت رسوایی آنها را از بام مکه و مدینه و حتی بیت المقدس یهودیان و مسیحیان پایین اندازند. بلی! آن روز بزودی فرا خواهد رسید که نویسنده سربکف این حقایق تلخ آن را چون اشعیا پیش گوئی می کند و رسالت خود را در آن راستا ادا می نماید، تا انسان چشم بسته آینده را از شر این لانه های خونین نجا بدهد. پس توجه نمائید به افشاگری ما در آن راستا.

اولین اقتباس کاتبان عرب تبار قرآن در آن الاعجازی، از انجیل لوقا در مورد مژده فرشته اله با مریم بوده و اما برخلاف متن اول قرآن شان بازتاب یافته، آن که می با ید این قرآن و ارونه مژده تولد یحیی را چون متن اولی خود، کتاب یهودیان بازتاب می یافت، هم چنان داستان مژده تولد مریم ما در مسیح را برای خوش خدمتی به مسیحیان زمان در پیش گرفته و آن را قرآن عربی در آیات ۳۵ تا ۴۴ سوره آل عمران با اضافه گوئی های زیادی نسبت به متن اولی قرآنشان نوشته اند، و در آدما آن از آیه ۴۵ آن سوره به خود مریم مژده پسر میدهد که آن نیز نسبت به اظهارات متن اولی این تازینا مه، بیان گردیده، و ما به این اظهارات پس از صدها سال از این قرآن پیش از پدر اظهارات آسف می کنیم. اما اینکه دیگر چه تفاوت های فاحشی نسبت به کلام اولی همین الله در تورات موسی و انجیل مسیح، آن یهودی و مسیحی در این قرآن اساساً اولین به نظر میرسند، و ما آن همه را در طی همین بررسی موشکافانه خویش خواهیم دریافت. پس لازم بنظر میرسد تا به انا جیل ضد وقیض آن مرد اساطیری، که به حیث متن اصلی این قرآن و ارونه و سر درگم پرداخته، تا ثبوتی باشد به عدم اصالت آسمانی آن در رابطه به بی ثباتی و سردگمی خود الله در کلام خود، در آن راستا. توجه نمائید. (اذ قالت امرئ عمارن رب انی نذرت لک مافی بطنی محرراً فتقبل منی انک

أَنْتَ السَّمِيعُ عَلِيمٌ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوا... ترجمه: وقتی زن عمران بپروردگارش خود (الله) گفت: ای پروردگار من: هر آینه آنچه که از جنس مرد، در رحم من است، من او را بتوالله وقف و نذر خواهم کرد. (جهان اسلام عزیز در نظر داشته باشند که قرآن نتنها نام ما در مریم رانمی داند، بلکه خود الله جنس زن را بحیث نذر خود قبول ندارد. طویکه قربانی حیوان ماده را نیز نمی پذیرد. پس ما در آن مورد با قلم رسای خود با ید نوشت که: ننگ و شرم بر چنین بی عدالتی وزن ستیزی ادیان ننگین توحیدی در آن مورد. در حالی که ظاهراً خود الله در کلام خود به طوری شرمناکه مدعی (اعدا لواءه اقرّب للتعوی) شده که گویا فرق بین زن و مرد باید بجز از تقوای شان مطرح نباشد. اما برخلاف آن این است افشاگریهای حقایق تلخ در آن راستا، و این است استدلال علمی و منطقی در برابری عدالتی قرآن گویا می حقوق زنان، که حتی خدمت گزاران خدا شده نمی توانند..) پس توجه نمائید به ادامه از ترجمه این قرآن خشونت بار در آن مورد: وقتی زن عمران دختر زائید او بسیار متأثر شد. اما پروردگارش (الله) به زن عمران گفت: تشویش مکن او دختر است که از چندین پسر بهتر است و من الله داناهستم به آنچه که انجام میدهم. پس آن زن عمران نام او را (مریم) گذاشت و او را از شریطان رجیم در امان خواست. (اما با آنهم چون کاتبان قرآن از نام الیزابت شرم کرده اند، و او را چون مسلمانان متعصب که همسران خویش را (مادر گل مراد، و خان مرا دو... می نامند. او را نیز زن عمران دانسته، طویکه خود الله (ج) نیز الیزابت را (امرأت عمران) نامیده، و یا اینکه اصلاً نام او را نمی دانست. علاوه بر آن خود عمران را پدر مریم و نمود ساخته در حالیکه در کلام گویا اولی همین الله عالم الغیب اصلاً نام پدر مریم تا کنون واضح نیست. اما با آنهم اندکی بعد واضح خواهیم ساخت که همین قرآن کاپی با استفاده از انجیل لوقا، همان مریم را توسط گویا همین پدرش عمران در معرض قرعه کشی بین کاهنان یهودی گذاشته تا برنده آن قمار آشکاریکه از نظر همین قرآن حرام دانسته شد برنده او را پسرش زکریا دانسته تا او را و لو دختر هم باشد، در خدمت خدا بگمارد. پس این نیز همان بازیهای شیطانی اند که دست اندر کاران قرآن با این گونه بازیهای شیطانی خویش یهود و نصارا را در زیر فرمان یک عرب جاهل بحیث پیاپی مبراسلام قرار داده تا آنها آیین جدید او را قبول نمایند که گویا این مرد عرب، یهود و نصارا

را به نیکی یاد نموده است. پس از علمای اسلام و مفسرین قرآن سوال با یاد کرد که دلیل این بازیهای شیطانی در قرآن شان چه بوده که تا جایی ما در تفسیر آیات فوق این تازیانه افشا نمودیم، که حتی شیطان طین عرب، شیطان بزرگ را در آن بازی شیطانی خویش دخیل دانسته اند، و همچنان دو عمران را مطرح ساخته و یکی را پدر مریم و دیگری را پدر موسی و هارون نامیده اند، و علاوه بر آن با مهارت شیطانی شان نوشته اند که موسی و هارون نیز خواهری داشتند بنام مریم. پس ضمن اینکه امید مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن این معماها را حل نموده و دلیل علمی و منطقی را در آن موارد بما ارایه بدارند، و همچنان از شمبیرکشان اسلام خواهانیم تا به این نقدهای قرآن شکن ما جواب بدهند، و ما می پردازیم به تفسیر آیات فوق که مفسر در آن تفسیر نام ما در مریم را کمال گونه دریافت و پدرش را نیز (فا قوقا) نام نهاده و طوری تفسیر نموده که گویا نعوذ بالله من الشیطان، خود بدان پی نبره بود.

تفسیر: حنه، نام دختر (فا قوقا) منکوحه عمران بود (نه الیزابت) و او مطابق به دستور آن زمان نذر کرده بود که اگر خدا (یهوه) نه الله آنچه در رحم خود دارد پسر باشد او را بنام خدا نذر می کند، تا خدایش او را از تمام مشاغل دنیائی و از ازدواج با زنان دور داشته باشد، و تنهابه خدا (خدای پدر عبادت کند). (پس از نظر نو یسنده این قرآن روی زمین، آنچه که آقای متی در انجیل خود التماس نموده بود، یحیی پسر زکریا بوده نه (مریم) و او را لبا سی از پوست شترپوشانده و خوراک او را ملخ معین ساخته بود و دوری از زنان نیز آروزی الیزابت از یهوه بود و همچنان او را همواره در عبادت خدای زنده آرزو نموده بود.) اما مفسر قرآن برخلاف متن اولی قرآن در مورد (مریم) از الله نا شناخته و نام مرئی چنین ادامه داده است: پس وقتی جنا دختر را نید و نام او را مریم گذاشت و از لمس شیطان او را در امان خواست. زیرا فرزندان آدم (ع) را به اولین بارداری تولد شان شیطان لمس کرده بود و بدان سبب بود که بقتل یکدیگر پرداختند. پس حنه همسر عمران از الله (ج) خواست (نه از یهوه) تا پسرش از لمس شیطان در امان بماند. (و قالت امرأة عمران) اما حنه زن عمران بجای پسر، دختر بد نیا آورد نام او را مریم گذاشت. نقلاً از ترجمه متن قرآن. اما مفسر قرآن جمله مس را که (دست زدن شیطان معنی میدهد طوری چاره جوئی کرده که، نبا بدان لمس شیطان در مورد محمد عرب

تعبیر گردد که گویا هر نوزاد (مسی و محمد) توسط شیطان لمس گردیده اند. اما تنها پسران آدم (ع) توسط شیطان لمس شده بودند که یکی از آنها دگرگشت. گرچه در مورد یک دختر در یک حدیث آمده که آن دختر حضرت محمد (ص) را در شعرهای خود حجو می کرد و حضرت عمر (رض) گفته بود که آن دختر را شیطان در حین تولدش لمس کرده است. اما در مورد تولد مریم از جانب الله ما گفته شده که گرچه او دختر است، اما از بسیاری پسران بهتر خواهد بود، و پدرش عمران او را در معرض قرعه کشی بین کاهنان یهود گذاشت و قرعه بنام زکریا (ع) برآمد و او را زیر تربیت خود گرفت. (لا حول للشیطان!) اما با آنهم مفسر کار از موده چنین ادامه میدهد: مریم همواره در زکریا بود و در هر زمان نیکه زکریا (ع) در حجره او داخل می شد، غذاهای گوناگونی را با میوه های فراوان در کنار مریم می دید و به او می گفت: این غذاها از کجا برایت می آیند؟ مریم می گفت که این غذاهای روحانی اند و از جانب الله (ج) برایم فرستاده می شود. پس در آن زمان بود که مریم از الله ما درخواست نمود که ای رب! برایم یک پسری پاکیزه به بخش! واللہ (ج) بوی مسیح (ع) را بخشید و... متن اصلی در تفسیر آیات ۳۵ تا ۳۷ سوره آل عمران.

خواننده عزیز! ما بارها نوشته ایم که سرودرک این قرآن را کسی نمی داند و بدان دلیل است که مدعیان دروغین اصالت آسمانی آن همواره در آن مورد لیل می آورند که قرآنتشان دارای معجزه های زیادی بوده و هیچ کسی آن را بجز از غیب الله (ج) و محمد عرب نمی دانند. پس ما نیز از آن سردرگمی این تازینا مه در همین مورد نمی داریم. زیرا اولاً این گویا کلام الله الیزا بت را (حَنَه) و دختر (قا قوقا) می خواند، و اما از نام شوهر او نمی دانند، ولی یحی را که از نظر همین قرآن یک شخص نامحرم بوده وارد خوابگاه مریم ساخته تا از زنان و آب او بداند که گویا از جانب غیب الله (ج) بوی میرسید، و علاوه بر آن همان کاتبان رهن از خوراک و پوشاک همان یحی با استفاده از کتاب مسیحیان تذکر میدهند که او ملخ نوش جان می کرد و کمر بند چرمی از پوست شتر داشت، و بلاخره این قرآن گویا معجزه آسای مسلمانان، پس از آن چنین داستان سراپی نموده است. بیگونه مثال: کاتبان جاهل قرآن پیش از داستان زکریا در آیات فوق، از غذاهای گوناگون توسط الله نامرئی با جملات عربی (هُنَا لِكِ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ زَرْيَةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِعُ الدَّعَاءَ وَ.. را آنهم با استفاده آشکار، اما ناقص از انجیل لوقا تا آیه

۴۱ ادا مه داده اند، و اما همان کاتبان جاهل در آن آیات نسبت به متن اولی قرآنشان فرشته الله را نه (فرشته خدای زنده یهود) را به سوی زکریا در مسجد مسلمانان فرستاده و خود آن یهودی معلوم الحال را گویا در حین ادا ی نما زینجاگانه مسلمانان وانمود ساخته (نه در کلیسای یهود یان، در توصیف یهوه) و باز همان جاهلان عرب چنین نوشته اند: وقتی فرشته برایش آن مُژده را داده بود، او در همان زمان توسط فرشته الله دریافت که صاحب پسر خواهد شد و از الله اظهار سپاس نمود و گفت که: پروردگار من شنونده و اجابت کننده است. زیرا الله (ج) در خواست زکریا (ع) را توسط فرشتگان خود در زمانی اجابت فرمود که او مصروف نماز بود و الله ما بوی گفت: هر آینه فرشته من الله ترا به تولد پسر مُژده میدهد، و نام او یحیی، و تصدیق کننده حکم من الله و سردار مرد ما ن خواهد بود، و همچنان بی رغبت به زنان خواهد بود و اوها نگونه از پیامبران نیکوکار من الله خواهد بود. پس زکریا در جواب فرشته گفت: چگونه باشد که من در حال پیری و کلان سالی فرزندی داشته باشم! فرشته در جواب او گفت: الله آنچه میکند آن می شود. پس زکریا به فرشته الله ما گفت: پس نشان در آن مودیده که چگونه صاحب خواه شد؟ فرشته به جواب آن شک و تردید زکریا (ع) بگونه تهدید آمیز گفت: نشان تو این است که تا سه روز پس از تولد پسر ت با مردم سخن نتوانی گفت و تنها الله را در صبح و شام یا دکن و بوی تسبیح بگو و بس). متن اصلی این همه سردرگمی های این گویا قرآن واضح و بدون کجی، در آیات فوق و تفسیر آن آیات رونوشت از کتب یهود و نصارا بوده، اما متاسفانه برخلاف متون اولی خود، کجدا رومریز. پس ما نیز بنا بر همان گونه کج رویهای قرآن گویا کامل و روان به علمای جهان اسلام عزیز، و مفسرین کپی بردار قرآن که بحیث عمده فروشان و پرچون فروشان دین بوده اند، چه پیامی بالا تر از این خواهیم داشت؟ بجز از اینکه بنا بر امر قرآن شان که جاهل خطاب شده اند سلام کنیم. طوری که الله شان نیز

نسبت به شک و تردید بنده نیازمند خود، زبان او را گنگ می سازد و در عین حال برایش بطور بی شرمانه توصیه میدارد که بمن الله در صبح و شام عبادت کن؟ و یا شاید هم منظور الله این بوده باشد که زکریا چون زبان ندارد، در دل خود الله، و الله بگوید؟ پس ما تا جائیکه از قرآن شمشیر کشان اسلام عزیز دریا فتمیم، آنها نیز نظریه کینه و تعصب شان نسبت به تورات موسی و انجیل مسیح در طول زنده گی مرگبا

رخویش به آنها مراجعه نکرده و حتی آنها را از روی کینه خویش بدست نگرفته و حتی بعضی از آن جا هلال اسلام آن کتب را درزبا له دانی می اندازند. بنا بران ازمتون اصلی قرآنشان کدام امیدی نیست. اما از ایشان التماس میداریم که لطفاً از نسخ و یا ابطال متن اولیاً آن، کتب یهود و نصارا دست بردارند و دگر سبب تفرقه اندازی بین بنده گان خالق لایزال نشده و چون زکریا گنگه شوند، ولی ما ناگزیر هستیم با همان پراکنده گی قرآن نشان نسبت به متن اولی آن بدستان حامله شدن مریم به سوره آل عمران برگشته که بگونه وارونه از آیه ۴۲ آغاز یافته و اما واضح نیست که آن داستان نیز تا کجا و بگونه نا تمام ادا می خواهد داشت؟ توجه نمائید.

(وَإِذْ قَالَتِ الْمَلِكَةُ مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَكَ طَهَّرَكَ وَاصْطَفَكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ... وَيُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ... تا آیه ۵۹ با اضافه گوئی های قدرت نمایانه الله بیان داشته که گویا فرشته خدا به مریم بشارت داد که نام پسرش مسیح خواهد بود، او درد دنیا و آخرت آبرومند، و از مقربان الله خواهد بود، او در گهواره بامردم سخن خواهد گفت و همچنان از بنده گان خاص الله خواهد بود. (نه فرزند خدای اسرائیل و یا گویا نجات دهنده مسیحیان غرق در گناه، او (مسیح) او از گل پرنده خواهد ساخت و پرواز خواهند کرد، مسیح کور مادر زاد را نیز بینا خواهند ساخت و... که اکثراً تکراری از انا جیل دست نویس افراد معلوم الحال بوده که نامهای شان بفرق انا جیل بطور واضح نوشته شده، و بلاخره قرآن کاپی ازان، آن معجزات مسیح را در آیه ۵۴ از جانب الله مکاران دانسته و در آیه ۵۹ به محمد بی خبر ازان قدرت نمائی مسیح گفته شده که: این داستان عیسی مثال داستان آفرینش آدم است که آن را به تو محمد میخوانم تا بدانی که چگونه آدم را من الله بدون پدر و مادر از خاک آفریدم و برایش گفتم برخیز و او برخواست و راه رفت. (قُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ) متن اصلی در آیات فوق. اما توجه نمائید به تفسیر آن آیات که مفسر آگاه تراز الله چه معمای ناگشوده را در آن مورد باز میکند. توجه نمائید.

تفسیر: وقتی پسران آدم علیه السلام از بطن مادرشان هوا بیرون آمدند به اولین با ربود که شیطان آنها را لمس نموده (دست زده) و او را ملوس با اعمال

شیطانی خود ملوس بسا زد. پس از الله (ج) التماس نمود تا پسرش را از لمس شیطان مصئون نگهدارد. اما در مورد تولد محمد (ص) آن فرضیه تحقق نیافته، ولی تنها در مورد آزار دادن محمد که توسط گروهی از دختران یهودی آزار و اذیت میشد و در حدیث آمده که آن دختران توسط شیطان ملوس شده بودند و محمد (ص) را حتی در حضورا بوبکر (رض) در اشعار خود تمسخر میکردند. اما وقتی خود آنحضرت (ص) بسر وقت آن دختران میرسید، آنها فرار میکردند و محمد (ص) از شر آنها در امان می ماند. پس بنا بر این مریم پسرش مسیح (ع) را از لمس شیطان دورخواست. اما در مورد زکریا (ع) با ید نوشت که او مجا وربیت المقدّس یهودیان بود نه (کاهن اعظم یهودی) و او در حین ادای نماز بود که الله ما آن مژده تولّد فرزند را که از رحم مادرش دختر برون آمد عطا فرمود و الله ما خوراکیهای گوناگونی را در حُجره (مریم) بوی میفرستاد و زکریا آن غذاها را دریا فت می نمود، پس وقتی زکریا از مریم پرسان میکرد که این غذاها از کجا برایت می آید؟ او جواب میداد که اینها را از الله خود دریافت می کنم و او خیر الرّاقین است و هر چه که من مریم بخوام بمن می فرستد....) بلاخره کاتبان رهن قرآن کاپی، این داستان را از انجیل لوقا در آیه ۳۸ بجای دیگری می کشانند و این با راز جانب زکریا چنین مینویسند: او نیز چون دریا فت که الله مهربان ما زنان نازا را به آسانی حامله ساخت و آنها را (چون ساره همسرا براهیم) بچه دار ساخت. بناً زکریا از الله ما نیز پسرخواست و... پس الله (ج) در آیه ۳۸ سوره آل عمران دران مورد به محمد، عرب چنین ابلاغ فرمود: (هُنَا لِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ، فَنَادَتْهُ الْمَلٰئِكَةُ وَهُوَ قَاعٌ فِي الْمِحْرَابِ أَنْ اللَّهُ يُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ مِّنْ لَّدُنَّا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ قَالَ... نوشته شده و) ترجمه آن چنین است: زکریا چون پسر نداشت و او نیز از الله (ج) درخواست نمود تا بوی یک پسریا کیزه بدهد. اما این بار قرآن محمد برخلاف علاقه مندی آن عرب عیاشی که سوره احزاب قرآنش مُعَرَّفِ عیاشی آن مبارک است، مدعی شده که زکریا بزنان علاقه نداشت و... پس زکریا از پروردگار ما الله درخواست چنان پسر را نمود و الله چون شنوا و دانا است. بناً فرشتگان خود را در حالیکه زکریا مصروف ادای نماز بود فرستاد و بوی آن پیغام راداد. (نه فرشته جناب یهوه در کلیسای مسیحی) و آن فرشته بوی گفت: بلی، الله بتو مژده میدهد به

پسری بنام یحیی، که اوتصدیق کننده ورهگشای مسیح(ع) خواهد بود که او(یحیی) است و بزنان علاقه نخواهد داشت.) نقلاً از تفسیر آیات فوق قرآن.(اما نویسنده حقایق تلخ بارد گردرهمین موقع حساس تا کید میدارد که: زکریا پیا مبرعجیب و غریبی بود که برخلاف محمد(ص) عمل کرده زیرا همین الله به پیا مبرعرب تبارد یگرش اجازهمبسترشدن با تمام زنان مسلمان ویهودی و نصارا عطا فرموده بود وهمه را این مردعیاش عرب به آغوش مبارک خود کشاند، واما شوربختانه هیچ فرزندی از آنها، چون خودش بد نیا نیورد.تنها داوود بود که سلیمان عیاش تراز خود را بدنیا آورد.(الله اکبر) اما طوریکه اشاره نمودیم، جای تعجب است که همین الله گویا قرآن یحیی را با استفاده از متن اولی قرآن یک پیا مبربی علاقه بزنان وانمود ساخته، و در ادامه عین همان شک و تردیدهای زکریا را با استفاده از انجیل لوقا بطوربی شرمانه چنین بیان داشته است: وقتی الله (ج) مژده تولد پسر را بوی داد. زکریا در جواب فرشته الله گفت: چگونه من صاحب پسر خواهم شد؟ در حالی که من به سن پیری رسیده و زرم نیزنازا است (امرئتی عا قر...) پس فرشته الله بوی گفت: پس وقتی تودر آن مورد شک کرد یکه چگونه صاحب پسر خواهی شد. بنا بران الله یک علامتی را بتو نشان خواهد داد که تا سه روز پس از تولد او سخن نتوانی زد. پس الله (ج) ضمن آنکه به تا ئید از سخنان خدای اسرا ئیل، به زکریا اطمینان داده وبوی تا کید فرمود که: پسرت یحیی پیش از مسیح خواهد آمدولبای از پشم شتر و کمر بند چرمی خواهد داشت و خوراکی او ملخ می باشد. پس نشان این وعده الله بتوزکریا آن است که تا سه روز پس از تولد پسرت سخن گفته نخواهی توانست مگر به اشاره، و اکنون در شب و روز به الله عبادت کن و دیگر حرف مزن.) از متن، ترجمه، و تفسیر آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره آل عمران.

مفسر آیات فوق در تفسیر آیات بعدی تا آیه ۵۹ اضافه گوی های زیادی را در این قرآن اساطیر الاولین کرده که اصلاً ما از بازگو کردن آن صرف نظر نموده و پیروان آیین مسیح و مسلمان می توانند به آن اظهارات مضحک کتب مقدس خویش مراجعه نمایند، و ضمناً به تمام جهان اسلام احترامانه تاکید میدارم که این آیات فوق قرآنتان چون سرا سر آن به هیچ صورت ناشی از وحی الله نامرئی به محمد عرب نبوده، و بازگویی از مطالب کتب یهود و نصارا بوده که خود محمد آن همه را به کمک چهار کلاهان عرب بزبان عربی وارد تازینا مه خود ساخته و بنام

قرآن بحیث وحی الله وانمود ساخته، و بیشتر ما نه تراز آن، آنکه آن مرد عرب توسط تازیان عرب آن را بزروشمشیر و چماق بالای عجم تحمیل نموده است. پس برای ثبوت این ادعای نویسنده قرآن شناس، بار دیگر توجه شما خواننده گرامی را به این جملات فارسی در رابطه باستان مریم و یحیی فرزند زکریا از متن اولی این قرآن عربی، از انجیل لوقا جلب میدارم، تا لگامی باشد بر دهن مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآنشان. توجه نمائید.

(در ششمین ماه بارداری الیزابت همسر زکریا بود که فرشته خدا (خدای زنده مسیح بنام خدای پدر) (نه غیب الله) به شهر ناصره فرستاد تا به دختری بنام (مریم) مژده پسر بنام مسیح بدهد. فرشته بمریم سلام کرد و گفت: ای دختریکه مورد لطف پروردگارت قرار گرفتی (نه مورد لطف غیب الله (ج) اما زکریا بدان پیغام اعتنا نکرد، و فرشته بوی گفت: پس وقتی توبه قدرت خدای اسرائیل شک کردی، اما او یک مرد خرد مدی خواهد بود که مرده هارا زنده خواهد ساخت، پرنده هارا از گِل خواهد ساخت و...) نقلاً از قرآن. همچنان ما در رابطه با داستان اساطیری تولد یحیی نیز از همین انجیل لوقا با یاد افشاگری نمود تا جهان اسلام بطور مستند بدانند که آیات فوق قرآنشان کاپی از این جملات آقای لوقا بوده، نه ناشی از وحی الله ناشناخته در آن زمان، تا این زمان توجه نمائید: (سرانجام انتظار ایزابت پایان یافت (خنه) و زمان وضع حمل او فرارسید و پسری بد نیا آورد و پس از هشت روز او را رختنه کردند و همسایگان زکریا قصد داشتند نام او را زکریا بگذارند، اما مادرش الیزابت نپذیرفت و گفت که نام او یحیی خواهد بود. پس از آن از شوهر خود، زکریا پدر نوزاد به اشاره دست پرسید که تود را این مورد چه نظر داری؟ زکریا نیز به اشاره دست تخته چوبی را خواست و نام پسرش را بر روی آن (یحیی) نوشت. زیرا خدا او را تا آن زمان لعل (گنکه) ساخته بود..) نقلاً از باب اول انجیل دست نویس لوقا. پس بنا بر این استدلال علمی و مستند نویسنده حقایق تلخ، مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآنشان با یاد دانسته باشند که این تازیان ما به هیچ صورت ناشی از وحی الله ب محمد عرب نبوده که گویا از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ به محمد عرب پائین آمده باشد، بلکه متن اولی آن از سرزمین اسرائیل و بیت لحم برخاسته و از سرزمین سوزان عرب و از آستین دراز محمد عرب برون آمده است. پس شرم بر آن تازیان عرب که دوپا را در یک موزه کرده و قرآن کاپی خویش را ناشی از وحی یک

خدای نا مرئی به آن مرد عرب وا نمود سا خته اند. پس بدان استناد تاریخی بود که آن چهارکلاهان عرب جاهل عین آن جملات متن اولی قرآنشان را بزبان عربی وبا مها رت شیطانی خویش وارد آن ساخته اند وحتی بجای الله ازکلمه (رب) استفاده نموده اند وآن آیه کاپی رابا جملات عربی: (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً، قَالَ ءَايَتِكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا، وَأَذْكَرَ رَبًّا كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ... را) وارد قرآنشان سا خته و ترجمه آن هما نگونه است: پس وقتی زکریا به آن امر (ربِّ ما) که الله ترجمه شده هر آنچه او بخواهد همان میشود. ما زکریا (ع) بدان قدرت الله (ج) باور نکرد. بناً الله (ج) اورا تا تولد پسرش از سخن گفتن بازداشت. (نقلاً از متن قرآن کا پی از انجیل لوقا. پس ما دران راستا با ید نوشت که: لعنْتُ اللهُ عَلَى الْكَافِرِينَ.) که برالله (ج) تهمت بسته اند که گویا اودر کلام اولی ودومی خود با چنین ضد و نقیضها آن داستان را بیان داشته است. (استغفرالله) پس مدعیان دروغین قرآن لطفاً باردگر بمتن اصلی این مطلب افشا گرانه ما به انجیل لوقا و آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره آل عمران قرآنشان مراجعه نمایند و ما نیز بار د یگر به جهان اسلام با صدای بلند اعلام میداریم که قرآنشان ناشی از وحی غیب الله نبوده و نیست. (وما علینا الا ابلاغ)

حرف دگری که اگر احياناً شم شیرکشان اسلام مدعی اصالت آسمانی قرآن بوده و خواننده گرامی را در زیر سایه سیاه دین و دین فروشان قرار داده اند، و متاسفانه به این افشاگریهای مُستند روشنگرانه ما با ورندارند. آن سیاه اندیشی از صلا حیت خود دین فروشان یهودی و مسلمان بوده و ما کدام د خالتی نداریم، و خود آنها اند که از واقعیت چشم پوشی کرده و نویسنده این اثرا فشا گر کدام دشمنی شخصی با آن دین فروشان نداشته و نخواهد داشت، و نه به آنگونه تاریک اندیشی دلالان دین کدام اعتنائی دارد. طوریکه خدای شان زکریا یهودی را با ان شک و تردید هایش که می باید دران مورد شک و تردید میداشت. اما خود این الله گنگه اورا گنگه ساخت. پس لطفاً شما خواننده گرامی برای اطمینان بیشتر خویش از علمای اسلام و مفسرین قرآن رونوشت از کتب یهود و نصارا با ید سوال نمائید که آنها چه جوابی در برابر این افشاگریهای مُستند ما خواهند داشت؟ اما شک و تردیدهای کاتبان قرآن را در رابطه به عدم اصالت آسمانی قرآن نشان نیز در نظر داشته باشید که حتی خود آنها در آخرین قسمت از آن برداشتهای بیشتر مانه خویش نوشته اند: اِنَّ

فِي ذَالِكَ لآيَةٌ لِّكُم إِن كُنتُمُ الْمُؤْمِنِينَ.) این همه از قدرت های الله ما بوده اگر به آن ایمان داشته باشید. زیرا خود آنها و حتی غیب الله (ج) بدان باور بودند که خردمندان زمان بدین تازینا مه با ورنداشته و نخواهند داشت. طوری که نویسنده حقایق تلخ به این داستانهای این اساطیر اولین با ورندارد. در حالیکه واقعیت امر این بوده و هست که محمد از کتب قبلی این تازینا مه خود بهمکاری چهار کلاهان عرب این تازینامه خود را تدوین نموده و طوری که ه شماره نمودیم، محمد عرب را در مسند موسی و عیسی و حتی با لا ترازانها از نظر خود قراردادده اند. اما اگر این عرب زرننگ بدان کتب گویا اسمانی یهود و نصارا که آنها را اهل کتاب نیز میدانند. ایمان میداشت. اولاً خود او بدان کتب قبل از قرآن خود ایمان میداشت، و پس از آن بطور بی شرمانه آنها را منسوخ اعلام نمیداشت. پس ما آن را عذربد ترازگناه میدانیم. اما برخلاف آن، آن اعراب جاهل در آیات بعدی ۵۲ تا ۵۷ قرآنشان از مسلمان بودن ابراهیم یهودی بطور بی شرمانه نوشته اند که: ابراهیم از قوم بت پرست خود را جدا ساخت و مسلمان شد و الله ما بوی اسحق و یعقوب و... را عطا فرمود. البته با این تفاهوت که آن سوسما ر خواران عرب در اینجا مسیح را بجای ابراهیم قراردادده و چنین دروغ آشکارشان را علیه زکریا و مریم وارد ساخته اند که گویا از غیب الله پسر خواسته اند. همچنان علیه مسیح یهودی تهمت ناروا بسته اند، که گویا او چون یک مسلمان پروپا قرص بود، و قوم یهود او را بدان جرم مُرْتَد دانست، ولی اواز الله ما کمک خواسته تا بوی کمک نماید: (فَلَمَّا أَحْسَنَ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي رَبِّي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْهَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَا مُسْلِمُونَ، وَمَكْرُوهًا وَمَكْرَاللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَا كَرِينِ) ترجمه: وقتی مسیح به حواریون خود گفت: کیست مددکار من در راه الله! حواریون او با صدای بلند گفتند: ما مددکار شما هستیم در آن راه. پس از آن مسیح گفت: براستی الله ما مکارترین مکاران است و از حیل یهودیان بخوبی میداند که علیه مسیح (ع) تهمت بستند و گفتند که گویا او یک مُلحد است. در حالیکه مسیح یک مسلمان واقعی بوده است.) از آیات ۵۲ تا ۵۴ سوره آل عمران.

داستان رفع شک و تردیدهای مریم و یوسف در آن حامله سازی، توسط خدای پدر در انجیل متی اصلاً زیر عنوان (تولد عیسی) چنین آمده است: وقتی یوسف میخواست نا مزدی خود را با مریم برهم بزند او غرق آنگونه افکار خود بود و ب خواب

رفت و فرشته خدا را در خواب دید که بوی گفت: یوسف، پسر داوود از ازدواج خود با مریم نگران نباش کودکی که در رحم اوست از روح القدوس خدای پدراست. او پسری خواهد زائید و تونام او را عیسی (نجات دهنده) قوم یهود نام خواهی گذاشت و او قوم خود را از گناه دور خواهد ساخت. (از انجیل متی).

مطالب دیگری که چون فرامین ده گانه موسی بحیث ستون فقرات قرآن به شمار رفته اند. آن را در موعظه معروف سرکوه مسیح در انجیل متی داریم، و پس از آن به خدمات سه ساله مسیح از انجیل بعدی خواهیم پرداخت که چگونه، بلاخره او را همان خدای پدر توسط همان یهودیان به چوبه دار کشاند و پدرش دست به زیرالاشه نشسته بود. (موعظه سرکوه مسیح در باب پنجم انجیل متی زیر عنوان (راز خوشبختی) نوشته شده و اما زان چنین میخوانیم: روزی که جمیعت انبوهی از مردم گردآمده بودند و عیسی همراه با شاگردان خود بر فراز تپه برآمد و آنگاه به تعلیم شاگردان خود پرداخت و فرمود: خوشحال آنانی که نیاز خود را بخدا ابراز میدارند. زیرا ملکوت آسمان از آن اوست. (هو الله الذی مالک المملک و.. قرآن) خوشحال ماتم زندگان، زیرا روزی تسلی خواهند یافت. (فإن مع العسر یسراً إن مع العسر یسراً) آیه ۶ سوره اشراخ، قرآن کاپی از موعظه سرکوه مسیح. همچنان مسیح (ع) در موعظه بعدی خود فرموده است که: خوشحال فروتنان، زیرا ایشان مالک تمام جهان خواهند شد. معادل این آیه (اولئک اصحاب الجنه هم فیها خالدون) در قرآن آمده. همانگونه مسیح فرموده که: خوشحال گرسنگان و تشنگان زیرا روزی سیر خواهند شد. (والله خیراً لرا زقین). قرآن. همچنان جملات دیگر مسیح در انجیل متی چنین است: خوشحال آنانی که مهربان و با گذشت اند، آیه (فأعفوا و اصلحوا) بوده که در قرآن پس از صدها سال بازتاب یافته، و همانگونه جملات (خوشحال آنانی که برای برقراری در بین مردم صلح را میان می آورند، نیز آیه بزبان عربی (وألصلح خیر). در قرآن محمد کاپی شده. همین گونه احکام بعدی آن موعظه سرکوه مسیح را که آن همه را بحیث ستون فقرات قرآن محمّد نام کردیم و تا اینجا به اثبات هم رسا ندیم، چون گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک توسط عربهای جا هل و رهنز تکرار شده، و آن همه را نیز آن شمشیر کشان عرب به انواع گوناگونی پس از صدها سال بزبان عربی و منحیث وحی الله بازتاب داده و اما بلاخره کاتبان قرآن بمطلب اصلی و هدف مند خویش تماس گرفته، و آن طوری بوده که اصلاً

مسیح خطاب به پیروان گوسفندی خود فرموده بود که: شما نمک جهان هستید و به خوراکیهای گوناگون لذت می بخشید، اما اگر نمک جهان طعم خود را از دست دهد، پس وضع جهان چه خواهد شد؟ در آن صورت شما چون نمک بی مزه بوده و از دهن برون انداخته خواهید شد. (فسادُ العالمِ، فساد العالم) قرآن معا دل آن بوده. پس بنا بر این اظهارات آقای متای یهودی با جگيردرانجيل خود که صدها سال پيش از دستيابی محمد به مسیحیان تازه به ایمان رسیده ا بلاغ شده بود، ناشی از کدام غیب الله بوده اند که خود سرودرک نداشت؟ پس تمام جهان اسلام عزیز و مفسرین قرآن با ید بدا نند که این همه نصایح حکیمانه مسیح در قرآنشان ناشی از وحی جداگانه الله به محمد نبوده و نیست. زیرا صدها سال پيش آن همه در موعظه سرکوه آن مرد اساطیری وی ابلاغ شده بود و او به هیچ صورت مدعی وحی ان از جانب خدای نا شناخته بنام الله بخود نشده است، و اما کاتبان رهزن قرآن آن موعظه مسیح، و این آیات را که ما در آن رابطه افشا نمودیم، متأسفانه ناشی از وحی الله نامرئی به محمد عرب دانسته اند. پس امید است شمشیرکشان و چماقداران، و رهزنان، جا دوگران، رمالان، روضه خوانان، و تعویض نویسان و دعاگویان آنها دست از سر انسان خردمند زمان ما بردارند و دگرازاصالت آسمانی قرآنشان روضه خوانی نکنند. (وما علينا الا البلاغ) آمین.

گرچه نویسنده حقایق تلخ کدام مشکلی با این شمشیرکشان اسلام ندارد و تنها می خواهد نسلهای آینده را از شر این اشرار بی دین و بی فرهنگ نجات دهد. پس در برابر این سوال نویسنده که آیا کدام آیه قرآن نشان را از متن اولی آن، موعظه سرکوه مسیح که در انجيل دست نویس متی بوده کتمان نموده ایم؟ و یا اینکه شمشیرکشان اسلام دوپا را در یک موزه کرده و با بی حیائی و دیده درائی خویش مدعی اند که: بلی! این کلام غیب الله ما است، و اما یهود و نصاری کلام الله ما را از آن بسرقت برده اند؟ و یا آنها کتب خویش را مطابق به قرآن عربی شان گویا دستکاری کرده اند؟ آنهم صدها سال قبل از دست یا بی محمد بدین تا زینا مه او؟ لطفاً بما و نسلهای آینده جواب دهند. زیرا ما علاوه بر افشای این ستون فقرات قرآن این دروغگویان اسلام، بمتن اولی قرآنشان به آیه سوم سوره مائده نیز دست یا فتمیم که با جملات عربی (اليوم اكملت لكم دينكم و اتتممت عليكم... در آن پس از صدها سال از همین موعظه مسیح راه یافته مراجعه نموده و ما این موعظه را نیز بحیث ستون فقرات

قرآنشان دریا فتمیم. تآن دزدان سرگرده از ریشه اصلی هر آیه از قرآن کا پی خویش از ابتدا تا انتها بدا نند. توجه نماید بمتن اولی این فوق از انجیل متی .

احکام تورات، عنوان آیات بعدی همین باب پنجم انجیل متی است و در آن از زبان خود مسیح چنین نوشته شده است: گمان مبرید که من مسیح آمده ام تا تورات موسی و نوشته های سایرانیا را منسوخ نمایم. (طوریکه محمد چنان کلاه برداری نموده است.) من مسیح برای این آمده ام تا احکام تورات موسی را تکمیل نمایم و خدمتی را در راه تعلیم دین موسی انجام دهم و به انجام رسانم. من برآستی میگویم که هرآنچه در تورات موسی آمده باید بدان عمل شود. پس اگر کسی از کوچکترین حکم آن سرپیچی کند، او در ملکوت خدا (نه ملکوت الله) در آسمان از همه کوچکتر خواهد بود. اما هر که از احکام تورات موسی اطاعت کند، در ملکوت خدای پدر آسمانی بزرگ خواهد بود. اما من مسیح این را نیز اضافه میدارم که شما (مسیحیان) خود را بهتر از علما و پیشوایان دین یهود نشمارید، زیرا محال است که شما با این کارتان وارد ملکوت خدای پدر آسمانی گردید.) انجیل متی باب ۵.

طوریکه ما بارها اشاره نمودیم که محمد عرب نیز از چنین شیوه کلاه برداری استفاده نموده و ده ها آیاتی را چون (ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعتی الّتی.... در قرآن خود بازتاب داده، و علاوه بر آن از روی ما ست مالی خود قبله یهود یان را به حیث قبله مسلمانان تعیین نمود، و همچنان آیات گرم و نرم زمان مکی خود را این عرب زرنگ، نسبت به اهل کتاب و ارد قرآن مکی خود ساخت. اما وقتی به اصطلاح عام (پیا زش ریشه گرفت) شمشیر را معیا را صلی گسترش دین نوبنیاد خود در مدینه قرارداد و خونهای همان اهل کتاب را برای رضای الله نامرئی خود ریختند. (الله اکبر) و ما آن همه را از آدرس زمین و بدون اینکه مدعی وحی از کدام مرجع آسمان و زمین بوده باشیم، در همین حقایق تلخ خود افشا نموده و افشا خواهیم نمود. اما قبل از آن لازم به نظر میرسد تا روی این اظهارات انجیل متی در آن موارد بنویسم تا از اهداف اصلی اینگونه اظهارات جناب مسیح بدا نیم، که آیا برآستی این مرد یهودی الاصل احکام تورات موسی را تکمیل کرده، و یا برخلاف آن چنان تغییرات بنیادی را در آن وارد ساخته که گویی هر دو کتب یهود و نصارا، یعنی تورات و انجیل با زتابی از کلام خدا یا نیاند که اصلاً راه آشتی بین آنها دیده نمی شود، و چنان ضد و نقیض های فراوانی در لفظ و معنی

آن اظهارات گویا ناشی از وحی الله واحد از نظر همین قرآن بنظر میرسند که، گویی سه خدا مطرح بوده اند. زیرا نه اعتقادات این خدایان سه گانه در آن راستا با هم یکسان بوده اند، و نه خود مُنأ منین این کتب خود ساخته از یک کلیسا و یا یک مسجد و یا کتیبه واحد حمایت کرده اند. در حالیکه از نظر قرآن کتیبه و مسجد و یا کلیسا با هم تفاوتی ندارند و هر سه کتب شیطانیه از نظر قرآن بحیث منبع اعتقادات الله واحد شناخته شده اند. طوریکه مسیح در آن راستای ظاهراً تکمیل تورات موسی، در مورد قصاص، چنین اظهارات ضد و نقیض ارایه نموده است: در تورات موسی گفته شده که هر کس به قتل برسد قاتل باید بمرگ محکوم شود، که شد. اما این مرد اساطیری در آن موعظه خود میگوید که: اگر کسی با برادر خود نیز خشمگین شود، باید محاکمه نماید. (همان قصاص ص) اما قرآن برخلاف این سخت گیری مسیح در آن راستا، عین همین گونه انتقام گیری از احکام تورات تا نید فرموده، و اما در آن مورد که توسط وارثین مقتول، یک امر تا خیرنا پذیردا نسته شده، اما مسیح برخلاف آن قصاص خونین، جهت جلب و جذب یهودیان بدین جدید خونپرداده، که اگر کسی بروی راست توسلی بزند، توری چپ آت را برایش آماده سلی زند بساز پس جهان یهود و اسلام به متون اصلی به آیات ۲۱ و ۲۲ انجیل متی، تورات موسی، و قرآن محمد مراجعه فرموده تا بدانند که هر دو، روی یک سکه سیاه و زنگ زده اند، و اما در آن راستا نیز به انجیل متی مراجعه نموده که مسیح در مورد پرهیزگاری از تظاهر چه فرموده، تا مآن را بطور مستند، بحیث ستون فقرات قرآن بشماریم. (پرهیز از تظاهر) عنوان باب ۶ انجیل متی بوده و مطالب آن نیز در قرآن محمد پس از صدها سال راه یافته و آن طوری بوده که مسیح از تظاهر پرهیز کرده و به پیروان خود نیز توصیه نمود که اعمال نیک شان را بر رخ دگران نکشند: وقتی شما مسیحیان کارهای نیک خود را در نظر مردم انجام دهید تا شما را تحسین کنند. در آن صورت نزد پدر آسمانی تان کدام اجری خواهید داشت. (نه ندالله) هرگاه به فقیری کمک می کنید، مانند ریاکارانی که در کنیسه و کلیسا و در کوچه و بازار خود تعریف و توصیف نکنید، تا مردم بشما احترام گذازند. زیرا در آن صورت اجر و ثوابی را در جهان دگر از خدای پدر بدست نخواهید آورد. زیرا آن را در این جهان بدست آورده اید. پس وقتی به یک دست خود به مستحق صدقه میدهید، آن را طوری بدهید که حتی دست دگرتان از آن آگاه نشود. زیرا پدر آسمانی از تمام امور نهن و پنهان شما

آگاه بوده است.) انجیل متی باب ششم...

بلی! اینگونه او امر و نواهی از اینجا بال کشیده و در قرآن محمّد پس از صد سال بحیث وحی الله با زتاب یا فته و آیا تی را چون (وَأَمَّا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ، فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) ۲۷۰ سوره بقره تکرار فرموده و همچنان آیات دگر این قرآن کاپی در مورد کمک بدگران نیز وجود دارد که زهزنان عرب جاهل، ان الله رابه محمد جاهل و عرب گرسنه و سوسمار خوار توسط مردنا شناخته بنام جبرئیل، ابلاغ نموده که حتی خود آن مرد عرب دنبال یک دا نه خرما در بدر میگشت. اما آن جا هلان عرب چنین آیات را توأم با آیات زیاده بزبان عربی در قرآن نشان، با استفاده از همین کتب یهود و نصارا نوشته اند، و آن اینکه: اگر مسلمانان گرسنه و در بدر، به اندازه یک دا نه گندم را در راه رضای غیب الله به فقیری کمک کند، از آن دا نه گندم هفت صد خوشه خواهد روئید و در هر خوشه آن هفت خوشه دیگر خواهد بود، و بلاخره در هر خوشه آن هفتصد دا نه گندم خواهد بود، و بدان مقدار شما مسلمانان نزد الله بروز آخرت ثواب خواهید داشت. همانگونه کاتبان رهن قرآن با استفاده از همین توصیه مسیح به مسلمانان تازه به اسلام توصیه فرموده که اگر با دست راست شان صدقه میدهند، دست چپ شان ناپدید آگاه شود، و در آن مورد نیز آیات زیاده با استفاده از کتب یهود و نصارا، در قرآن محمد راه یا فته اند، که ما تعداد آنها را در این قرآن روی زمین خویش افشا نموده و افشا خواهیم نمود. پس اگر شمشیر کشان اسلام از اینگونه برداشتهای رهنانه کلام اولی گویا الله در تازینا مه محمد کدام شک و تردید داشته باشند، و آن را در برابر اظهارات این قرآن ما بگونه نقد ارایه بدارند. در آن صورت آنها طبق هدایت آیات قرآنشان ثواب دریافت خواهند کرد. در غیر این بنا بر امر همین تازی نا مه شان، از جمله ستمکاران خواهند بود و هیچ کسی برای نجات آنها در هر دو جهان دفاع کرده نخواهند توانست. زیرا ما از متن اولی کتب دست نویس یهود و نصارا به آن سلف، و این خلف نا بکاریکه خود شان دا نه درخاشاک می پالند، ارایه داشتیم. پس آنها به هیچ صورت این قرآن روی زمین ما را رد کرده نخواهند توانست. و یا نیز با ورنخواهیم داشت که آنها این تازینا مه شان ناشی از ابلاغ یک الله نا مرئی به محمد جاهل بوده، و یا او با آن زنده گی مرگبار خود به دگران کمک نموده باشد؟ و لوبه اندازه یکدا نه گندم هم بوده باشد؟ زیرا اصلاً چنین برداشتهای نا روای

کاتبان قرآن از آیات ۳۱ و ۳۲ باب ۱۴ انجیل متی در مورد کمک مسیحیان تازه به ایمان رسیده به دگران بوده چنین نوشته اند: کمک شما مسیحیان بای رسیدن بملکوت خدا مانند دانه (خردل) است که در مزعه کشت میشود، ولی وقتی از زمین برون آمد، از آن یکدا نه خردل کوچک، یک درخت میروید و هزاران پرنده در آن درخت لانه میکنند و از دانه های آن درخت میخورند. پس خدای پدر به کسانی که به اندازه دانه خردل کمک میکند، به همان اندازه برای شان در ملکوت خدا ثواب خواهد داد.) نقلاً از انجیل دست نویس متی.

بلی! طوریکه اشاره نمودیم، کاتبان رهن قرآن عین حاتم بخشی را توسط الله در آیات ۲۶۱ و ۲۶۲ سوره گاو، معروف بسوره بقره به اعراب گرسنه و رهن اعلام داشته که گویا آنها چنین سخاوت مندی نمایند. هرگز نی!! توجه توجه نمائید به متن دوم قرآن که اصلاً مسیح توسط دانه خردل به مسیحیان ثواب خریده، و اما کاتبان قرآن آن قیمت را با لا برده و بداند نه گندم تبدیل نموده اند: مَثَلُ آ لَذِيْنَ يُفَقَوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ، كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِى كُلِّ سُنْبُلَةٍ مَّا نَتَتْ حَبَّةٌ ... (ترجمه: کسانیکه مالشان را در راه الله به اندازه دانه گندم خرچ کنند. (نه دانه خردل) از هر خوشه آن هفتصد دانه گندم دگر می رویند، والله به اوشان در روز آخرت هفتصد برابر از آن ثواب میدهد.) متن اصلی از آیات فوق قرآن رونوشت از آن پس شمشیرکشان اسلام، دلالتان دین، قرآن مبارکشان راناشی از کدام خدائی گویا مهربان میدانند که صدها سال پیش از این قرآن شان در انجیل دست نویس متی با جگیر (رهن) عین ثواب فروشی توسط مسیح اعلام شده، و اما جاهلان عرب آن دانه خردل را بداند نه گندم تعدیل نموده، و آن را در کلام الله ناشناخته بزبان عربی در قرآن کاپی از آن به محمد عرب ابلاغ نموده اند؟ پس ما بارد گربا ید نوشت که شرم و ننگ بردزدان و رهنان سلف و خلف کلام اول غیب الله (ج) که با این قیمت فروشی خود سرانه خویش برای مسلمانان گرسنه تراز مسیحیان که ثواب خریده اند. اما با انهم کاتبان رهن کمال کرده چنین آیات را هما نگونه از کوه صهیون اسرا ئیل بکوه عرفات کشانده و آن موعظه را توسط محمد به مسلمانان تازه به اسلام رسیده اعلام نموده اند. زیرا اینها نیز محمد عرب را بکوه عرفات کشانده و آن موعظه مسیح را بنا م چون (حُجَّتِ الْوُدَاعِ) به مسلمانان ایراد فرموده است. (آفرین) پس بنا بر این همه رازهای نا گفته بین بنیانگذاران اد

یا ن توحیدی اند که یکی با استفاده از تجارب دگری، خود رابکوه و صحرا کشانده و اهداف دام پرورانه و خونین خویش را چون همان دانه خردل بین انسا نه‌ای بیدفاع چون زهرکشنده زرع کرده اند، ولی ما نیز توسط این گونه افشاگریهای خود، آن دانه های زهردار را از بین نسلهای آینده جمع کرده و بجای آن درگلیوشان شهد و شکر خواهیم کاشت.

نجات دهنده دگران، اما خود در چوبه دار.

خواننده گرامی! گرچه ماتا اینجا از بسیاری رازهای ناگفته از انجیل متی و لوقا پرده برداشتیم اما با آنهم در نیمه را از انجیل متی قرار داریم و از معجزات اساطیری آن مردافسانوی تا کنون اطلاع نداریم، و آن همه از باب هشتم انجیل متی، تا آخرین قسمت از انجیل یوحنا بیان شده، و ما نیز مروری خواهیم داشت بدان معجز آفرینی مملو از مبالغات کفر آمیز مسیح نسبت به خدای گویا قادر متعال، و یاکویا غفور الرحیم. زیرا از نظر تورات و قران، چنین و چنان جا دوگری کفر آشکار به شمار رفته، و آن همه کارهای خدا بوده اند. نه کار این مرد یهودی الا صل و تازه به مسیحت رسیده. پس ما طوریکه قرار گذاشتیم، می رویم بدان قدرت نمائی آقای مسیح، در مورد شفای یک مرد جزامی، و دیگر معجزت وی از انا جیل بعدی. هم چنان بررسی های خود را از قران محمد، که در آن نیز با استفاده از انا جیل مسیح، قدرت غیب الله به نمایش گزاشته شده، و ما نیز به اثر تلاش خویش بدان دروغهای شاخداری که گویا مسیح تنها بادست کشیدن بر سر چنان یک مریض صعب العلاج صحت یاب شده، خواهیم پرداخت. زیرا طوریکه اشاره نمودیم، متاسفانه در قران اساطیر اولین نیز آن دروغهای شاخدار بازتاب یافته و اعراب جاهل نیز در قران رونوشت خویش از انا جیل نام نهادن نوشته اند که، اودر گهواره گویا با مردم صحبت میکرد، پرنده را از گل ساخت و به آسمان پرواز می کرد، و حتی مُرده ها را زنده میکرد و... طوریکه مسیحیان آن همه را در کلیسا های خود زمزمه می کنند. پس ما آن معجزات اساطیری انجیل و قران را به منظور روشنگری نسلهای آینده در همین حقایق تلخ خود افشا خواهیم نمود، تا انسان خردمند فردای ما فریب چنین داستانهای کفر آمیز را نخورند که گویا آن مرد اساطیری در اموردای خلی خالق لایزال ما چنان مداخله کفر آمیز کرده. در حالی که اصلاً بدن اراده خالق توانا و خدا آفرین ما

چنین وقایعی توسط یک مردی که خود در چوبه دار رفغان بر میداشت صورت نگرفته و نخواهد گرفت. پس توجه نمائید، به ادا مه آن اظهارات کفرآمیز از انجیل متی. (هنگامیکه عیسی موعظه سرکوه خود را به پایان رساند و از کوه پایین آمد و تعداد زیادی از مردم دنبال او برآیدند. اما ناگهان یک مرد جزای خود را به عیسی رساند و در مقابل او به سجده افتاد و از او سؤال نمود و گفت: ای آقا! آیا می توانی مرا شفادهی؟ عیسی دست خود را بر او گذاشت و گفت: البته که می خواهم ترا شفا بدهم! و همزمان به آن، بدون آنکه حتی دست خود را بر سرش گذاشته باشد مرض آن مرد جزای می از بین رفت، وصحت یاب گردید.) نقلاً.

گرچه نویسنده حقایق تلخ به ادیان خرافی و معجزات بنیادگذاران آنها کدام باور ندارد. از جمله چنین معجزات کفرآمیزی که گویا تنها با صدای مسیح یهودی الاصل آن جزای، شفا یافته باشد. اما با آنهم به منظور اینکه مدعیان دروغین اصالت آسمانی این گونه معجزه آفرینی، بر ما کدام آنها می را وارد ساخته نتوانند، که گویا ما کدام حرفی را از آن کتمان نموده ایم. بناً آقای متی رامخاطب قرار داده و هم چنان به دروغگویان دگر نیز با جملات نامبارک عربی می نویسم که. (لعنت الشیطان علی الکاذبین) تا عدالت ما در این اثرا فشا گرانه برقرار گردد، و نسلهای آینده تاریخ نیز بر دروغگویان لعنت شیطان را نثار نمایند. پس بنا بر رسالت تاریخی خویش به معجزات بعدی مسیح، از انجیل دست نویس همین متی می پردازیم تا بدانیم که چگونه آن پسرک پیش از پدر چنان جرات کرده و در امور داخلی پدرش خدامدای خله نموده و این بار دختریک افسر رومی را که خود پدرش خدا، اوراکشت، و اما این پسرک آن دختر را گویا زنده ساخت. همچنان بنا بر ادعای آقای متی، همین عیسی مسیح، دیوانه را هوشیار ساخته، مرد فلج را نیز شفا داده و همچنان افراد زیادی را صحت مند ساخته و بلاخره چنان قدرت نمایی کرده که از نظر قرآن جامع الکمالات، این همه ناشی از وحی تورات و همین انجیل توسط الله با چنین اوصاف کفرآمیز، نسبت به همان الله وانمود شده، و اما این پسرک بدون پدر مرده را گویا زنده ساخته، اما بالاخره خودش در چوبه دار رفغان بر میداشت و جان داد که نه خود کدام معجزه کرده توانست، و نه خدایش او را از آن مرگ حتمی نجات داده توانست. در حالیکه همین الله همه کاره و جامع الکمالات، و آن خدای یهود در کلام عربی و عبری خویش زنده ساختن مرده هارا در اختیار خودشان وانمود ساخته

و هیچ قدرتی ولو پسرانش هم بوده باشند، مرگ و زنده گی را لحظه هم بجز از خود آن هیولای آسمان و زمین تغیر داده نمی توانند، و حتی غیب الله محمد به زبان عربی چنین استدلال کرده است. (إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عِلْمَ السَّاعَةِ فَأَذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ) اما برخلاف آن متی رهن در آن مورد چنین کفر گوئی کرده است. توجه نماید به کلام کفر آمیز همین الله در انجیل مسیح: روزی سرپرست عباد نگاه مسیحی به عیسی مسیح گفت: دخترم همین الان فوت کرد و از شما سندی ندارم تا بیایید و دستان خود را بر جسد او بگذارید تا او دوباره زنده شود. پس عیسی همراه با شاگردانش بسوی خانه او برآید و در عرض سفرشان یک زن دوازده ساله دیدگریم که اونیز از خون ریزی خود رنج میبرد، از او کمک خواست. پس مسیح در حالیکه بسوی زنده ساختن آن دختر میرفت. اما مشکل این زن را طوری حل نمود، و آن اینکه و تنها به او گفت: برخیز! توتوشفایافتی! در همان لحظه خون ریزی اوقف شد و اما عیسی بوی فرمود: دخترم! فکر کردی نکن! (که جا دو کرده باشم) ایمانت باعث شفایت شد. (نقلاً از انجیل متی.)

آقای متی داستان زنده ساختن دختر آن سرپرست کلیسا را که گویا از چشم دید خود او بوده با دروغ آشکار خود چنین بیان نموده است: وقتی مسیح با گروه نوحه خوانها و دگر غم شریکانی که بر جسد آن دختر کنا له و فریاد می زدند روبرو شد، او همه را برون راند و اما خود به آنها گفت: این دختر نمرده و تنها خوابیده است. گرچه آنها به حرف مسیح باور نکردند. اما از سر جسد بیرون رفتند و تنها عیسی داخل اتاق شد و دست آن دختر (ظاهراً) مرده را گرفت و او را بطور زنده و سالم از جا بلند نمود، و او برآید. پس از آن خبر آن معجزه در سرتاسر آن نواحی پیچید که مسیح، دختری را زنده ساخت. (نقلاً از آیات ۱۸ تا ۲۶ باب نهم انجیل متی.)

گرچه نویسنده حقایق تلخ، در مورد مرگ و زنده گی در این جهان عینی نظر علمی دیگری دارد. نه چنین سحروجا دوگری نویسنده گان کتب جادوئی، و آن اینکه نویسنده حقایق تلخ، در موارد داستانها کفر آمیزش اظهار خواهد نمود که به هیچ صورت یک انسانی چون مسیح جان مرده هارا تنها با بلند ساختن از روی تابوت و یا زمین زنده کرده باشد؟ اما بخاطر حفظ احترام به عقاید انساها و لوخرافی هم بوده باشد احترام گذاشته، و در آن رابطه از تبصره اضافی روشنگرانه خود صرف نظر کرده. اما نسلهای امروز و فردای ما در آن موارد، بخصوص مسیحیان

عزیز در مورد زنده ساختن آن دخترک، قضاوت خواهند نمود که آیا برآستی مسیح، که خود در چوبه دار رفغان بر میداشت و جان داد. چنین معجزه آفرینی پیش از پدرش خدا را انجام داده است؟ اما شما خواننده عزیز که مربوط به نسل حاضر هستید را تائید، و یا ابطال آن خود صلاحیت دارند. اما از نظر نویسنده خالق شناس، هرگز چنین داستان‌ها مورد تائید نخواهد بود. زیرا هرگز چنین اتفاقی از نظر علم امروزی، که در پیرو کشف شده چنین اتفاقی نیفتاده و نخواهد افتاد که انسان دوپناه، و در حال مرگ، مُرده دیگری را زنده ساخته باشد و یا برعکس آن، یک الله نامرئی و خود مُرده چنین و چنان کرده بتواند. اما در مورد زنده شدن آن دخترک توسط مسیح (ع) باردیگر این نظر علمی را باید ارایه داشت، و آن اینکه: اگر آن دخترک و یا پسرک به اثر تکلیف قلبی خود چنان آرام شده باشند که گویا مُرده اند. بلی! در آن صورت با چنان عملی ضرورت خواهد داشت که مسیح (ع) او را به سرعت و شدت از زمین برداشت و دوباره بحال آمد، و راه رفته باشد. این عمل تا جائی یک عمل علمی و منطقی به نظر می‌رسد که شاید جناب مسیح آن را انجام داده باشد، نه آنکه ناشی از معجزات کفّری او از نظر خود تورات موسی و قرآن محمد، چنین واقعه مُعجزه آسارُخ داده باشد. زیرا کتاب اعراب جاهل در آن مود چنین استدلال فرموده است: فَأَذا جاءَ أَجلُهُم لا یستأخرون ساعةً ولا یُسْتَقَدّون (قرآن). اما بآنها مُعجزه آفرینی عیسی مسیح در انجیل متی با جگیرورهن همان گونه ادامه یافته، ولی ما چون انانجیل بعدی (مرقس، لوقا و یوحنا) را در مقایسه با قرآن محمد ندّافی خواهیم کرد، تا بدانیم که در آنها چه مطالب کُفرآمیز دیگر از نظر قرآن محمد بازتاب یافته اند. اما در قدم اول در مورد مرگ ورستا خیز مسیح از آنها باید دانست که متأسفانه اصلت هر چهار انجیل را در مقایسه به یک دگرزیر سؤال بُرده، و بلاخره پس از صدها سال از داستانهای اساطیری، کاتبان عرب تبار قرآن نیز خود را بدانگونه برداشت‌های ناقص از آنها رسوا ساخته و کلام فوق‌الله را زیر سؤال خردمندان برده اند. بنا برآن لازم به نظر میرسد تا مطالب بعدی را زیر عنوان (مرگ ورستا خیز مسیح) بر خواهیم گزید تا در آن رابطه از ضد و نقیض‌های این گویا کلام الله که قرآن عربی نیز بنوعی دیگری چنان ضد و نقیض‌ها یا دآوری فرموده بدانیم. اما در مورد تَقَم، و صحت و یا اصلت آن داستانهای اساطیری در این گنجینه‌های مملو از دروغ و تهمت، شما خواننده گرامی صلاحیت

دارید. اما قبل از آن مطالب، مطلب کنونی ما زیر عنوان (عیسی جا نش را برای نجات مردم فدا می کند) و آن مطلب در باب ۲۷ انجیل متی بازتاب یافته و آن طوری بوده که: اصلاً شاگردوفا داروی بنا م (یهودا) در آن قتل استادش مسیح نسبت بخدا نقش برجسته داشته، زیرا او بود که این فرزند خدا را به کاهن اعظم یهود سپرد تا او را اعدام کند. اما پدرش، دست زیرالاشه نشسته و از کوه صهیون نظاره می کرد. اما اینکه همین داستان در انجیل مرقس، انجیل لوقا، و یوحنا، چگونه اند، و بلاخره نظر قرآن اعراب جا هل با آنها چه تفاوت های فاحشی دارند و یا خیر؟ ما آن همرا بر ملا خواهیم ساخت. اما باز هم همان مُعمّایی است که متون اصلی این کتب اساطیری جواب خواهند داد. پس توجه نمائید به اظهارات آقای متی دران مورد که مرگ مسیح چگونه بود.

(صبح روز بود و سخنان مسیح بشاگردانش هنوز پیاپی نیافته بود که یهودا همراه با عده ئی از یهودیان با شمشیر و چماق آمدند و طبق وعده قبلی که یهودا هر کسی را از بین مردم ببُوسد، و او همان مسیح است و باید او را دستگیر نمایند، و بدار آویزند. پس مسیح همزمان با آن بوسه شاگردش یهودا، گرفتار شد و سؤال و جوابهای زیادی بین او، و سران یهود صورت گرفت، و بلاخره کاهنان اعظم و سران یهود، عیسی را در حالیکه شاگرد شمشیر بدست او بنام (پطرس) نیز در آنجا حاضر بود. مسیح را در نتیجه آن جوابهای کفرآمیزش از نظر یهودیان محکوم به مرگ کردند. زیرا او در جواب سران یهود گفته بود که: بلی من پسر خدا هستم و شما مرا روی خواهید دید که درست راست او نشسته ام و بروی ابرهای آسمان بزمین باز خواهم برگشت.) انجیل متی.

داستان مرگ، ورستا خیز مسیح

این داستان مرگ ورستا خیز فرضی مسیح از نظر انجیل متی، و جان دادن آن نجات دهنده دیگر آن بر روی صلیب، مطلب اساسی بحث ما بوده که او چگونه جانش را برای گویانجات مسیحیان غرق در گناه فدا میکند و پس از سه روز دوباره زنده میشود، و... ما آن داستان اساطیری را ما بطور خلاصه از انجیل متی چنین میخوانیم: روز بعد از دستگیری و سؤال و جوابهای کاهنان از مسیح، آنها با یکدیگر مشورت کردند تا او را بدست مقامات رومی بسپارند تا کشته شود. پس همان بود که عیسی

را دست بسته به پیلا طوس، فرمانده روم تحویل دادند. متی باب ۲۷.

آقای متی که اصلاً از نظرتفا و تاریخ، آن صحنه را به چشم خود ندیده، اما در انجیل دست نویس خود برای محکم کاری خود که ما بعداً آن را افشا خواهیم نمود. اما حال در مورپول رشوه به نگه بانان قبر مسیح طور دیگری می نویسند که در حین آن گفت و شنود عیسی با کاهنان یهود، شاگرد مسیح در بدل ۳۰ سکه نقره استاد خود را در اختیار آن کاهنان قرار داده بود، و اما او پس از مرگ استادش که او را بدست کاهنان پسرده بود، از آن کار خود (گویا) پشیمان شد، ولی چون کار از کار گذشته بود. بنا بر آن یهودای خائن تصمیم گرفت تا آن پول رشوه را برای خریداری قطعه زمینی اختصاص بدهد تا مرده های کسانی که در اورشلیم زندگی می کردند دفن شوند، ولی کاهنان اعظم یهودان پیش نهاد او را رد کردند که نباید قبرستان یهودیان بدان پول حرام خریداری گردد. پس کاهنان یهود آن پول رشوه را بخانه خدا (بپوه) ریخت، و آن شاگرد مسیحی را در انظار مردم حلق آویز نمود. اما دیگر یهودیان آن پول را از خانه خدا برداشتند و قطعه زمینی را توسط آن خریداری نمودند تا کوزه گران برای ساختن کوزه های شان از آن استفاده نمایند، و آن را زمین (خون) نامیدند. (نقلاً از انجیل متی).

متی که خودش یک آدم با جگر بوده و با آن نوشته ای خود می خواست از جسد مسیح نیز باج بگیرد، بنا بر اظهارات بعدی خود از توهین و تحقیر مسیح توسط یهودیان پرده برداشته و این مرد باج گیر عملاً به مسیح گستاخی کرده و نوشته است که: وقتی مسیح را کاهنان اعظم یهود مسخره کردند و سپس او را به دار آویختند، و قبل از آن از وی پرسیده بودند که وقتی تو مسیح مدعی هستی که اگر برستی فرزند خدا و پادشاه تمام جهان هستی! پس چرا پدرت ترا از این مرگ حتمی بر روی صلیب نجات نمیدهد؟ اما مسیح جواب داد و بر روی آن صلیب فغان بر میداشت و میگفت: ایلی! ایلی! لَمَّا سَبَقْتِي! ای خدای من! ای خدای من! چرا بدادم نمی رسی! و همانگونه جان سپرد. (نقلاً از انجیل متی).

ورستا خیز فرضی عیسی مسیح، مُعمای دیگر است، و آن در باب ۲۸ انجیل متی، زیر عنوان (عیسی زنده میشود) بازتاب یافته و اغلباً یک داستان خود ساخته آقای متی با جگرپود گران بوده و آن بدان هدف که این با رخود مسیح را بحیث با جگراز پدرش خدا وانمود بسازند، که گویا مسیح را خدایش پس از سه روز زنده

ساخت. اما متا سفا نه در انجیل بعدی که توسط مرقس، لوقا و یوحنا نوشته شده همین رستا خیز فرضی پسر خدا باده ها ضد و نقیض ها نوشته شده که اصالت هر چهارنا جیل را زیر سؤال بُرده و ما آن همه ضد و نقیض های ناشی از آنها م خدای پدر و یا ناشی از وحی الله را که خود را کار آزموده تر از خدای یهودی و مسیحی وانمود ساخته، ود ستیارش محمد عرب را نیز آ خرین پیا مبر و انمود ساخته... و ما آن همه را در همین حقایق تلخ خود افشا خواهیم نمود. اما اکنون بمروری از نا جیل بعدی مرقس و لوقا، و بلاخره انجیل یوحنا یکی پی دیگری خواهیم پرداخت و بعداً از برداشتهای کا تبان رهن کلام الله واحد از این اظهارات چهار کلان مسیحی و غیر مسیحی که نام های شان برفرق هر کدام از نا جیل شان نوشته شده خواهیم پرداخت، تا بطور مُستند بدا نیم که بر استی مسیح از نظر نا جیل نام نها د وی از قبر زنده برخو استه؟ و یا بنا بر ادعای کلام خدای دگری بنام الله در قرآن محمد عرب، اورا با غُلُ و زنجیر از چوبه دار به آسمان کشا نده شده است؟ و یا به روا یتی دیگر از همین انجیل مسیح، جسد اورا شا کردا نش از قبر بر بوده اند؟ و ما آن همه را در همین حقایق تلخ خواهیم دا نست. پس در قدم اول، این شما خواننده گرامی و رموز فهم، و این هم داستان اساطیری و مبالغه آمیز آقای متی که چگونه مسیحیان را علیه یهودیان تحریک نموده و در عین حال مسیح را در نظر مردم مظلوم نشان داده تا بعداً یک مُشت افراد خوش با ور را به آئین جدیدوی جلب نماید. در حالیکه بنا بر شواهد عینی و تاریخی، نشا ید که چنان وقایعی رُخ داده باشد. توجّه نما ئید.

(وقتی مسیح در چوبه دار فغان بر میداشت، در همان لحظه بود که یکی از یهودیان شراب تُرشیده را برسریک چوب آ لوده ساخت و بدهن مسیح بُرد تا او در دریا احساس نکند، اما مسیح چون در حالت مرگ بود و جان سپرد، و اما در آن لحظه بطور نا گهان پرده خا نه خدا که در مقابل آن جای مُقدّس قرار داشت، بدون آنکه مورد ضربه قرار گرفته باشد از سرتا پاه پاره شد، و همزمان به آن چنان زمین لرزئی رُخ داد که سنگها شکافته شدند و سرتما م قبرها باز شد و بسیاری از مُقدّسین خدا که مُرده بودند زنده شدند. پس از آن مسیح را یکی از شاگردانش بنام یوسف، از بیلا طوس، فرما ندارد دولت روم خواست تا جسد اورا از صلیب پا ئین آورده ود فن نماید. پلاطوس جسد را به یکی از مردان ثروتمند، بنام یوسف

واگذارشد، و اوجسد را در کفن سفید پیچید و در قبری که خودیوسف کنده بود دفن نمود و سنگ بزرگی را در حضور مریم (مجد لیه و آن مریم دگر) مریم گمنا می که خدای پدران را نمی داند) با لای قبر گذاشت. پس ازان کا هنان یهود به پیلا طوس گفتند: بیاد دارید که مسیح گفته بود من پس از سه روز از مرگ خود زنده می شود! بنا بران ما سران یهود خواهش می کنیم که قبر آن فریب کار را تا سه روز در نظر دا شته باشید تا شاگردانش نتوانند جسد او را شاگردا نش بد زد ند و سپس ادعا کنند که گویا مسیح زنده شده است. همچنان پیلاطوس نیز ا مر نمود تا محافظین خانه خدا را بر سر آن قبر بگمارد و ازان محافظت نمایند.) از باب ۲۷ انجیل متی.

خواننده گرا می! اصطلاحاً تی که ورد زبان تعدادی از افراد جا معه کنونی ما بوده و آن این است که گویند: دروغ گویا ن حافظه ندارند.) و این مثال را در ا بطه به همین داستان مرگ ورستا خیز فرضی جنا ب مسیح می توان دریا فت و آن در همین چند جمله اخیر گویا ناشی از الهام خدای پدر ویا ناشی از وحی الله نا مرئی محمد به نظر میرسد، و آن اینکه از همان آوان شک و تردید های در ا بطه به زنده شدن مسیح پس از مرگش، نزد آگاهان زمان وجود داشت و حتی سرقت جسد او، طوریکه اشاره نمودیم، مورد سوال بوده و بدان دلیل بود که حتی خود همین انجیل متی و انا جیل بعدی واضحاً بدان دروغ شا خداری که که گویا خود مسیح از زنده شدن پس از سه روز گفته بود... ما دگران در همان زمان شک داشتند که شا گردانش چون همان یهودای خائن جسد او را د ز دیده آند. طوریکه آقای متی به همان شک و تردیدها تماس گرفته و نوشته، و بنوعی اعتراف کرده و چنین چاره جویی نموده است. توجه نماید: اما تعدادی از مردم می گفتند که به بهره داران قبر رشوه داده شده بود که بگویند: ما چون بخواب رفته بودیم و شا گردان مسیح آمد ند و جسد را دزدید ند و پس ازان ادعا نمودند که مسیح زنده شده و به پای خود گویا به اورشلیم رفته است.) متن اصلی در انجیل متی. اما نویسنده رموز فهم حقایق تلخ در آن مورد که وی نیز تا جائی از اراهای نهفته میدانند با دید نوشت که: بلی! موضوع از نظر نویسنده حقایق تلخ نیز همان گونه بوده که پس از ۲۰۲۳ سال آن را چنین افشا میدارد. ما نویسنده انجیل متی با دیده درائی خود در ا دا مه ازان اظها رات خود که اصلاً از نظر تاریخی و سوا بق زنده گی او، نه خود و نه نویسنده گان انا جیل بعدی به چشم خود دیده اند، و نه هم عصر او بوده اند، ولی از قبرتا

ریک مسیح توأم باضدونقیضهای خویش نوشته اند که، گویا استادشان پس از سه روز زنده شده و خود بسوی اورشلیم ویا...براه افتاده است. پس ما بطور خلاصه از آن درغهای شاخدارشان که به خدای پدر کفر ورزیده اند. پس ما از هر چهارانا جیل نام نها دمسیح چنین افشاگری می داریم تا طشت رسوای این گنجینه دروغ پرانی نیز از بام بیت امقدس پائین افتد. توجه نماید. به اظهارات انجیل متی در آن مورد. (عیسی مسیح در شام روز جمعه بخاک سپرده شد و اماروز یکشنبه صبح زود بود که مریم مُجد لیه و آن مریم دیگر (گنما م) بر سر قبر اورفتند و دیدند که ناگهان زمین لرزه شدید رُخ داد و همزمان به ان یکی از فرشتگان خدا ونداز آسمان پابین آمد و سنگ در قبر را برداشت و به کنار انداخت و خود با لای آن سنگ نشست. صورت فرشته می درخشید و لباسش مثل برف سفید بود، و پس از آن سر قبر با زشد و اما زنان با دیدن آن فرشته زیاد ترسیدند و می لرزیدند و همه چون مُرده گان بر روی زمین افتادند. پس از آن دیدند که مسیح داخل قبر نیست، و اما محافظین قبر که پیلاتوس آنها را بحیث نیرومندترین محافظین برگزیده بود آنجا استاده بودند و گفتند که ما لحظه به خواب رفتیم و گمان می رود که جسد مسیح توسط شاگردانش ربوده شده است.) نقلاً. پس ما بار دیگر به یکی دونکات باریک در همین رابطه اشاره خواهیم نمود و آن این است که: قرآن اصلاً کسی دیگری را بنام و نشان مسیح بر روی چوبه دار میداند که گویا او بر صلیب جان داد و خود مسیح (ع) توسط الله (ج) بطور زنده به آسمان کشانده شده و تا کنون در آنجا زیر فرمان الله محمد موریت دارد. طوریکه بین کاتولیک ها و پروتستانهای مسیحی نیز چنین اختلاف وجود دارند و تاکنون هم حل نگردیده است. اما با آنهم آقای متی با نهایت دیده درائی با درغ اشکار خود آن فرشته سفید پوش را بحیث شاهد دروغین خود گرفته، و در انجیل دست نویس خود علیه او چنین اتهام وارد ساخته است. توجه نماید: اما با آنکه آن اتهام بر محافظان قبر مسیح بسته شده بود، ولی فرشته سفید پوش به زانی که بر قبر آمده بود ندا طمینان داد که نترسید! من میدانم که شما دنبال عیسی مصلوب شده میگردید! او اینجا نیست همانطوریکه خود ش گفته بود زنده شده و شما بروید به شاگردان وی اطلاع دهید که او زنده شده و در شهر جلیل با شما دیدار خواهد کرد. (نه در شهر اورشلیم، از نظر انجیل لوقا) به متن اصلی در انجیل متی مراجعه شود، و ما به آخرین قسمت از این داستان خود ساخته آقای با جگرمی پردازیم که اصلاً این

داستانها بنا بر روایات تاریخی پس از تقریباً هفت قرن از مرگ ورستا خیز فرضی این مرد آفسا نوی ساخته و بافته شده که ما به افشای آن از منابع معتبر تاریخ خواهیم پرداخت و اما ادا مه داستان دیدار زنان از قبر مسیح در انجیل متی طور است که: زنان با عجله از اطلاع بدهند و آنها از سر قبر خالی برخوردار می‌شوند و راهی شهر جلیل شدند تا از زنده شدن مسیح به آنها اطلاع بدهند. اما ناگهان آنها در عرض راه با خود مسیح روبرو می‌شوند و مسیح به آنها سلام می‌کند و آنها علیک می‌گویند، و آنها به پاهای مسیح می‌افتند و آنها جریان را از خود مسیح پرسیدند، و او برای شان چنین جواب می‌دهد که: نترسید، و هر چه زود تر بجلیل بروید و در آنجا با من مسیح دیدار مفصلی خواهید داشت پس همان بود که داستان زنده شدن مسیح به گوش یهودیان و سران آنها رسید. پس همان بود که سر بازان بین هم گرد آمدند و به نگاهبانان سر قبر پول رشوه دادند تا برخلاف آنچه که در مورد زنده شدن مسیح توسط آن زنان شنیده بودند، تبلیغ نا درست را بکار انداختند، و آن اینکه شاگردان مسیح جسد او را دزدیده اند. پس همان بود که این خبر در بین یهودیان پخش شد و تا امروز به آن داستان دروغ باورمند اند.) نقلاً (بلی! از نظر نویسنده حقایق تلخ نیز آن دزدی جسد مسیح یک واقعیت بنظر میرسد، زیرا یهودیان و مسلمانان به زنده شدن بعد از مرگ، آنها پیش از روز نام نهادن ورستا خیز (قیامت) باور ندارند و آن را طوریکه ما آمده کی پیش بجزئیات آن رشوه آشکارا راتنای داشتیم، که حتی یهودیان آن پول حرام را از خانه خدای خویش برداشتند و توسط آن زمین خون خریدند. پس بدان دلیل بوده که مسیحیان تازه به ایمان رسیده که خواهی نخواهی به آئین پدرانشان باور داشتند، و اما ظاهراً از ناگزیری به آئین جدید مسیح علاقه گرفته بودند، سرقت جسد او را مورد تأیید قرار دادند، نه زنده شدن او را پس از سه روز. این است واقعیت‌های علمی تاریخی در آن رابطه که نویسنده حقایق تلخ نیز بدانگونه تبلیغات اساطیری مسیحیان در پروژ و امروز با رندارد و نخواهد داد. اما احترامانه به این مورد دلان چنین دلیل علمی ارائه میدارد.

آخرین جملات اساطیری و دور از حقیقت عینی، در آیات بعدی همین باب ۲۸ انجیل متی طور است که: وقتی شاگردان مسیح به جلیل رفتند، عیسی را بالای کوهی دیدند که بالای آن نشسته بود. اما چون خود او دریافت که تعدادی از شاگردان او در مورد زنده شدنش شک داشتند، و حتی باور نمی‌کردند که او خود مسیح بوده

باشد. بنا بر آن خود مسیح لب به سخن باز کرد و به او شان گفت: تمام اختیارات آسمان و زمین بمن مسیح داده شده پس شما بروید و تمام اقوام را شاگردمن بسازید و آنها را بنا م پدروپسر و روح القدس تعمید دهید تا از تمام دستورا تیکه من بشما داده ام از آن پیروی نمایند. پس شما به زنده شدن من شک نکنید و مطمئن باشید بهر جا تیکه شما بروید، و لودورترین نقاط جهان هم باشد من در آنجا همیشه با شما هستم.) متی باب ۲۸.

آقای متی در رابطه به صعود عیسی نیز خا موش نما نده، و اما متا سفا نه طوری نوشته اند که داستان مرگ و زنده شدن مسیح را از همان زمان با اختلافات یهودیان و مسیحیان زمان روبرو ساخته و حتی طوری که تاریخ شاهد آن بوده، آنها بچندین گروه مختلف تقسیم شده اند. طوری که نویسندگان انا جیل بعدی در آن را بطنه باهم اختلاف آشکار دارند. از آن جمله انجیل مرقس، دومین انجیل است و در رابطه به معجزات مسیح نیز داستان سرائی نموده و ما از آن افشاگری خواهیم نمود. اما بلاخره در مورد دیدار زنان، همانگونه با هم چنین اختلاف داشته اند، که ما آن همه را بشمول تاریخ تدوین فرضی انا جیل مسیح در رابطه به زنده گی نویسنده گان آنها، بگونه نقد تاریخی برا ظهارات کتب سا طیری یهود و نصارا همین اکنون افشا خواهیم.

نقدی برداستانهای اساطیری انجیل مسیح.

اولین نقد ما بر اظهارات آقای متی است که در آیات ۶ تا ۱۹ باب ۱۰ انجیل دست نویس او نوشته شده و امید است مسیحیان عزیز جواب بدهند، و آن این است که: وقتی مسیح شا گردان خود را در آن آیات مبارک بحیث گرگ درنده نامیده و آنها را برای بلعیدن گوسفندان بداخل رَمّه واداشته که منظورش جلب و جذب انسان چشم بسته به آیین جدیدش بوده، و در عین حال مسیح (ع) شا گردان خود را چون ما روکبوتر، هوشیا رومی آزاردا نسته است. پس آیا یک مسیحی با خرد قبول خواهد کرد که گرگ درنده بر گوسفند بی آزارترحم نماید؟ و یا انسان درنده چون کبوتری آزار بوده باشد؟ این حقایق اند که نویسندگان حقایق تلخ آن درنده گی ایمان داران مسیحی و یهودی را، طوری که هر انسان در گذر تاریخ آن ادیان به چشم های خویش دیده و هیچ کسی از آن درنده گی این ایمان داران چشم پوشی کرده نمی تواند.

سوال نقد گونه بعدی ما بر تفرقه اندازی خود مسیح (ع) است که حتی در بین خا نواده ها ایجا د فرموده و آن تفرقه افکنی در باب ۹ انجیل متی بطور واضح چنین انعکاس فته است: برا در، برادر دگر خود را، و پدرفرزند خود را تسلیم مرگ خواهند نمود، و فرزندان بر ضد والدین خود خواهند برخاست. پس من مسیح نیز نیامده ام تا صلح و آرامش را به روی زمین برقرار سازم، بلکه بخاطر این آمده ام تا شمشیر را بفرق یک دیگر حکم روا بسازم. طوریکه پسر را از پدر، جدا کنم، و دختر را از مادر، و عروس را از مادر شوهر، بطوریکه دشمنان هر کس از اهل خانه خود خواهند بود. (آفرین مسیح جان!) پس امید است مسیحیان عزیز دانسته باشند که مسیحت نیز کدام گلی را بآب نداده و هرگز نخواهد داد. پس دین داران گرامی از این اظها رات افشا گرانه ما، که حق را از باطل جدا ساخته، چه برداشتی خواهند داشت؟ به خصوص یهودیان و مسلمانانیکه تا گلو قرق گنا هان اند، و اما طوریکه از اعمال و کردار مسلمانان، و یهودیان اسرا ئیلی در این اواخر در فلسطین و اسرا ئیل بر می آید. به هیچ صورت از این گونه اعمال زشت خویش پشیمان نیستند، و خون یک دیگر را می ری زانند. اما نویسنده حقایق لئخ، بواسطت می نویسد که: شرم و ننگ بر هر دو جانب درگیر.

نقد بعدی ما بر اظهارات آقای متی در انجیل دست نویس وی در رابطه به (مریم (مُجد لیه) و آن مریم دیگر است که حتّی خود مسیح مشخصات او را نمی دانند. اما در عین حال جناب متی شاهدان سرقبر مسیح را در انجیل خود توسط چندین تن از زنان گمنام دگروانمود ساخته که ما آن تضاد آشتی نا پذیر را بین انجیل متی، انجیل مرقس، و انجیل یوحنا پس از لحظه کوتاه افشا خواهیم نمود. زیرامتی با جگیر در انجیل خود بر علاوه اینکه آن دو تن زنان نا شناخته را بر سرقبر استادش مسیح فرستاده و همچنان یک مرد نا شناخته را در ابتدای انجیل خود بنام (متان) پدر یعقوب اسرا ئیل دانسته و یوسف، فرزند یعقوب را شوهر مریم، که ما ان افراد نا شناخته را از انجیل متی افشا نمودیم که یکی یوسف، شوهر مریم را فرزند یعقوب اسرا ئیل دانسته، و اما آقای لوقا در انجیل خود ساخته خود همان یوسف را فرزند یک مرد نا شناخته دگری بنام (هالی) میدانند. پس از این اظهارات متی و لوقا که هر دو بحیث نا شی از ا لهام خدای پدر ویا وحی الله محمّد عرب وانمود شده اند، واضحا بر می آید که یوسف دارای سه پدر (متان، هالی، و یعقوب) بوده،

اما اینکه کدام یکی از آنها پدرواقعی یوسف (ع) بوده؟ مسیحیان و مسلمانان جواب خواهند داد.

سؤال نقد گونه دیگرما بر همین کلام ناشی از الهام خدای پدر ویا وحی الله همه کاره است که: آیا براستی مسیح فرزند مریم، مُرده ها را زنده کرده می توانست؟ پس وقتی چنان قدرت و توان را که گویا خدایان زنده و مرده بوی عطا فرموده بود، پس چگونه خودان فرزند خدا پدر، ویا محبوب الله برچوبه دار فغان بر میداشت و میگفت: ای خدای من! چرا مرا تنها گذاشتی؟ پس آیا پدرش (خدا) نتوانست آن پسرک یگانه خود را نجات دهد؟ ویا نخواست که او را از آن مرگ حتمی نجات دهد؟ پس آن نیز مُعمّاهای نا گشوده است که مسیحیان عزیز و مسلمانان جواب خواهند داد. اما مسیحیان مرگ مسیح را ناشی از اراده پدرش وانمود ساخته اند که باید چنان میشد. (درحالی که این را گویند عُزربد تراز گناه)

سؤال نقد گونه بعدی ما برداستان سربازان رومی بوده و طوری که قبلاً در آن همه ورداز متن خود انا جیل ناشی از وحی الله و الهام خدای یهودا نستیم و ما ان را بگونه نقد چنین با زگومیکنیم: پس وقتی محافظین قبر مسیح آن پول رشوه را که از نظر هر سه ادیان توحیدی حرام عنوان شده، پس چگونه کا هنان یهودی آن پول حرام را گرفته بودند تا مورد استفا ده امور شرعی خویش درد فن و کفن مسیحیان ویا یهودیان قرار دادند؟ ویا توسط آن پول حرام زمین خریداری نموده اند تا کوزه گران از خاک آن استفا ده نموده و از آن دیگ وکاسه بسازند؟ طوری که آن پول حرام را حتی قرآن مسلمانان پول کثیف دانسته و خرید و فروش را با آنگونه پول حرام با جملان منفور عربی (الخبیثاتُ لِلْخَبِیْثِیْنِ) دانسته است. پس جواب این معما را کدام بحر العلوم مسیحی و یهودی ویا مسلمان خواهند داد؟ و ما منتظر می مانیم.

گرچه نقدهای بعدی ما بر چنین داستان های ضد و نقیض انا جیل مسیح در رابطه به مرگ ورستا خیز فرضی از انا جیل بعدی در مقایسه به اظهارات دست دوم قرآن در آن راستا نیز بجای خود باقی بوده و منتظران نیز خواهیم بود که چه تضادهای فراوانی دیگری در بین کلام اول و دوم و حتی سوم خدای عرب تبار در آنها به نظر می رسند. اما لطفاً تا اینجا در نظر داشته باشید که آیا کدام یک از اظهارات انجیل متی بر مبنای عقل سلیم استوار خواهد بود؟ یقیناً که هیچ کدام پس اکنون توجه نماید به مروری از تضادهای انا جیل بعدی در رابطه برستا خیز مسیح که ما ان

راضمن سوال نقد گونه خویش در همین عنوان برجسته سا ختیم.

انجیل مرقس، نیز چون انجیل متی، زنان و مردانی را برسرقبر مسیح فرستاده و اما کدام دست آورد عینی و قناعت بخش رابا خود نیا وردند. زیرا با انکه مسیح را در باب اول انجیل خود نجات دهنده دگران و فرزند خدا وانمود سا خته اند. اما اومتاسفانه تنها انکه خودرا نجات داده نتوانست. بلکه سروتن رهگشای خود یحیی را توسط بنده دگر خدای پدربنام (هیروودیس) بر باد داد. اما آقای مرقس در ادامه انجیل خود از معجزات آن گویا نجات دهنده دگران وانمود سا خته، و پس از آن بدستان مرگ یحیی پرداخته که سرش توسط (هیروودیس) پادشاه روم در زندان بریده شد. آنهم برای بدست آوردن بیوه بردارش هیروودیس که (هیروودیا) نام داشت و هیروودیس عاشق او بوده، ولی یحیی مانع آن عشق خدا داد او شده بود) متن اصلی آن داستان خونین در آیات ۱۴ تا ۲۹ باب ۶ انجیل مرقس.

غذا دادن ۵۰۰۰ تن گرسنه گان توسط مسیح، با ۵ قرص نان فتیر، ودو عدد ماهی، راه رفتن عیسی بر روی آب، ایمان آوردن زن کنعانی توسط مسیح، بینا ساختن کوران، وحتى پیشگویی های پیش از پدران مرد اساطیری، بخصوص پیشگویی ظهور قیامت توسط او که حتی پدرش آن روز را به شمول الله محمد پیشگویی کرده نتوانسته اند، و... همه عناوین بعدی انجیل متی بوده، ولی چون ما در رابطه به مرگ ورستا خیز فرضی عیسی مسیح افشاگری میداریم. بنابراین معجزه آفرینی او عجالتاً صرف نظر کرده و آن را از نظر آقای مرقس و نویسنده گان اناجیل بعدی زیر بررسی گرفته تا از تفاهت و تهافت های فاحشی بین آن معجزات کفرآمیز بدانیم که اصالت هر چهار انجیل ناشی از الله واحد را چون سربحیی (ع) بر باد داده اند. پس توجه نمائید به اظهارات آقای مرقس در آن مورد.

این مطلب در باب ۱۶ انجیل متی نیز داریم. اما آقای مرقس برخلاف آقای متی در رابطه بزنده شدن مسیح، چنین نوشته شده است: عصر روز شنبه بود که مریم (مجد لیه) سالومه و مریم ما در یعقوب، داروهای مُعطر را با خود برداشتند تا جسد مسیح را خوش بوبسازند، و پس از آن اوراد فن کنند. (این با رسته تن از زنان شاهدان رستا خیزاند، و یکی از آنها چون نام مشخص ندارد و خدا او را ما در یعقوب وانمود ساخته، و نقد ما نیز بر همین تناقضات انجیل مسیح بوده زیرا آقای مرقس چنین نوشته است: فردای آن روز، که روز یکشنبه بود، همان زنان

برسر قبر مسیح رفتند، اما دیدند که سنگ قبر برون انداخته شده، و آنها داخل قبر شدند، اما دیدند که مسیح در آنجا نیست، و فرشته خدا برای آنها گفت: شما دنبال مسیح مرده می گردید! اوزنده شده و شما بروید به شاگردانش در شهر جلیل اطلاع دهید و در آنجا از مسیح زنده غسل تعمید بگیرید. (نقلاً از انجیل مرقس). انجیل بعدی بنام انجیل لوقا است و نویسنده آن آقای لوقا بوده و او نیز در باب اول انجیل خود از مرده تولد مسیح یا دوری فرموده، و پس از آن به معجزه آفرینی آن مرد اساطیری پرداخت و بلاخره در باب ۲۶ انجیل دست نویس خود، این با رزنان گمنام دیگر را برسر قبر مسیح فرستاده و نسبت به خالق لایزال و توانای ما که تنها اومی تواند مرده هارا زنده ک و زنده ها را به می راند. اما آن زنان گمنام در آن مورد چنین کفرگوئی کرده اند.

(روزیکشنبه، صبح زود بود که زنها (زنان گمنام) داروهای معطر را برداشتند، تا جسد مسیح را در بین قبر معطر سازند (در حالیکه بنا بر بیان انجیل قبلی برسر قبر باز بوده و آن سنگ را فرشته بدان طرف انداخته، و علاوه بر این زنان گمنام نیز توان برداشتن آن سنگ بزرگ را ندارند) این است نقد انجیل شکن (ما) بهر حال: آقای لوقا برای برون رفت از این سوال انجیل شکن ما چنین ادا می دهد: وقتی زنان نزد یک قبر شدند، و دیدند که سنگ قبر برون گذاشته شده و به اسانی داخل قبر شدند. اما دیدند که جسد مسیح در آنجا دیده نمی شود و مات و مبهوت شدند، و شک کردند که جسد اورا کسی ربوده است.) (بلی! تا جایی این یک واقعیت تاریخی بوده) پس فرشته خدا برای زنان گفت: مسیح خودش گفته بود که من بروم زنده خواهم شد، پس بروید با او در شهر اورشلیم دیدار نماید (نه در شهر جلیل) اما پیش از آن که زنان بشهر اورشلیم برسند، خود مسیح را با دوتن از شاگردانش در عرض راه (عمواس) دیدند و نام یکی از آنها (کلویاس) بود، و اما نام دومی را خدای پدر نمی داند) اما آنها با ورنمی کردند که او مسیح بوده باشد، و حتی از جان دادن مسیح بروی صلب آگاهی ندارند. پس خود مسیح به اوشان گفت که عیسی ناصری را که هنان یهود به داراویختند، و او پس از سه روز زنده شد، و گفت که من مسیح هستم...) متن اصلی در انجیل لوقا.

آخرین اظهارات ضد و نقیض در انجیل یوحنا که مسیحان عزیز این انجیل را چون قرآن محمد بحیث کتاب کالتر از انانجیل قبلی دانسته، و آن بدلیل

آنکه یوحنا خدای پدر را (کلمه) دانسته طوریکه قرآن محمد، الله راکلمه الله) وانمود ساخته است. پس ما ازان در مورد آن کلمه، وهم چنان در مورد داستان رستا خیز مسیح بطور خلاصه یکی پی دیگری چنین می خواهیم. توجه نمائید. (در اول، پیش از آنکه چیزی پدید آید، کلمه وجود داشت، و آن کلمه نزد خدا بود، و آن همان خدا است که هر چه به وسیله آن کلمه آفریده شده است. (طوریکه اشاره نمودیم، قرآن این کلمه جناب یوحنا را کلمتُ الله واذلی وابدی نامیده و اما آقای یوحنا در متن اولی قرآن مسلمانان، در مورد آن کلمه صدها سال پیش از این تازینا مه محمد چنین نوشته است: زنده گی جاویدان در اختیار آن کلمه بوده و آن این است که بتمام مردم روی زمین زندگی بخشیده (واللهُ خالقُ کلِّ شیءٍ و هو علی کلِّ شیءٍ قدیر...) جملات قرآن است که با استفاده از این نام گذاری آقای یوحنا در آن راه یافته، نه اینکه ناشی از وحی غیب الله به محمد عرب بوده باشد.

مطالب بعدی در انجیل یوحنا، زیر عناوین (تولد تازه، نجات زن سامری، عیسی افسر نظامی روم، و مرافلیج را شفا میدهد، مقام و منزلت عیسی بر تمام مردم جهان، و همچنان عناوین بعدی انجیل یوحنا بوده و قرآن اضافه گوید مدعی است که الله چنین اختیار را دارد. اما شرا اسلامی در تبار نی قرآن محمد، نسبت به انجیل یوحنا در آن مورد اضافه گوئی شفا بخش نموده و حتی، موافقاً با این مرد عرب را به مسلمانان تشنه و گرسنه و بی خانمان، شفای کامل دانسته و حتی کاتبان عرب نوشته اند که اگر مسلمانان واقعی از آن مواد، نوش جان کنند، در طول زندگی خود دوباره گرسنه نخواهند شد، و همانگونه شیر شتر عربی نیز بنا بر روایات علمای اسلام عزیز، می تواند چندین مرض را دفع نماید، و آن را آن اعراب جا هل و تشنه لب، چون آب زمزم از فرجهای شتر می نوشند. (الله اکبر) پس شما خواننده گرامی به متون اسلامی مراجعه نمائید، و ما می پردازیم به افشاگری روشنگرانه خود از انجیل یوحنا.

آقای یوحنا در باب ۱۱ انجیل خود، به معجزات کفرآمیز مسیح از نظر تورات و قرآن نیز تمسک گرفته، ولی متأسفانه خود همین یوحنا بنا بر روایات علمای مسیحی از آسیای میانه و یا بخشی از دولت کمونیستی شوروی وقت وانمود شده، و اما با انهم در مورد مسیح یهوی نوشته است که، او مرده را زنده ساخته، و بلاخره همان مسیح را توسط شاگردش بنام (یهودا) بدست سران رومی می سپارد، و در نتیجه، همان

پسرک خدارا که دگران را گویا زنده می‌ساخت، بدارمی او یزد، و اقای یوحنا اضافه میدارد که مسیح در حال مرگ، از آینده مسیحیان در مورد مرگ و زندگی شان سخن می‌گفت، ولی از مرگ خود نمی‌دانست و... اما نو نویسنده حقایق تلخ، دنبال مطلبی روی رستاخیزان مرد اساطیری بوده تا بداند که حتی چنین اظهارات این انا جیل مقدس، اصالت تمامی این قدرت نمائی اورابه با د فنا میدهد. پس آن مطلب را از باب ۲۰ انجیل یوحنا نقل میداریم و قضاوت رابه شما خواننده گرامی واگذار خواهیم شد که آیا براستی آقای مسیح، پسر مریم، فرزند خدا بوده و اختیار دار تمام جهان بوده است؟ و یا همه داستانهای وی اساطیر بوده اند که در چهار انجیل نام نهاد مسیح نوشته شده و خود در چوبه دار فغان بر میداشت. این همه را ما در این حقایق تلخ خود افشا خواهیم نمود، تا نسلهای آینده فریب چنین داستانهای افسانه‌نوی را نخورند و نسلهای بعدی را چون الاغان گذشته بدان داستانهای افسانه‌نوی تشویق و ترغیب نکنند، و شما خواننده گرامی، توجه نمائید به آخرین مطلب افشاگرانه ما از انجیل یوحنا.

(عیسی زنده میشود) عنوان همان باب ۲۰ انجیل یوحنا بوده و ما در آن مورد از آن چنین میخوانیم: روزیکشنبه صبح زود و هوا تاریک بود که تنها مریم مجد آیه بر سر قبر مسیح رفت، و دید که سنگ سر قبر کنار رفته و خود به تنهایی داخل قبر شد. (شاهدان دیگری که انا جیل قبلی نام کرده بودند، در این انجیل ناشی از الهام الله واحد و انمود شده اکنون سر و درک ندارند) اما یوحنا نظریه گویا چشم دید خود ادا می‌دهد که: مریم داخل شد و اما جسد مسیح را ندید و با عجله نزد شاگرد دیگر مسیح بنام (پطروس) به عجله شتافت و بوی اطلاع داد که جسد خدای ماراکسی ر بوده اند. (خواننده گرامی توجه داشته باشد، که فرشته خدا به زنان قبلی اطلاع نداده بود، تا دیگران به سوی شهر اورشلیم حرکت کنند و شاهدان دیگری آقای متی بدان شهادت داده، در این جا حضور ندارند. اما آقای یوحنا در این انجیل خود، دوتن دیگری را بناهای پطروس و شمعون شاهد گرفته، و داستان در این گویا کلام خدا، برخلاف انا جیل قبلی چنین ادامه یافته که شاهدیم همین ضد و نقیضها دلیل برتری انجیل یوحنا بوده باشد. توجه نمائید: (پطروس نیز دید که جسد مسیح داخل قبر نیست و تنها کفن سفید به نظرش رسید، و اما بوی معلوم نبود که جسدا آن دزدان به کجا برده‌اند. (گرچه شاهدان از نظر شرع یهود و اسلام باید سه تن بوده باشند. اما آقای یوحنا

ادامه آن داستان خود ساخته را چنین کپی برداری کرده است) توجه نما ئید: پس از آن جریان بود که مریم مجد لیه باردیگر به تنهائی داخل قبر خالی شدوگریه می کرد، در آن زمان بود که فرشته با لباس سفید آمد و از او پرسید: چرا گریه میکنی! مر یم جواب داد که جسد خدای ماراکسی ر بوده، اما نمیدانم کجا گذاشته اند. اما همزمان به آن بود که مریم پُشت سر خود را دید که خود مسیح استاده، و اما مریم اورا نشناخت. (جالب است) نقلاً از انجیل یوحنا.

مطالب بعدی آن داستان ساختگی و اساطیری زیر عنوان (عیسای زنده با شاگردان، در با ب ۲۱ نوشته شده و در آن نیز ضدونقیضهای باطل کننده تمام انجیل مقدس بازتاب یافته ولی ما چون نمی خواهیم شا مل دروغگویان کتاب مقدس بوده باشیم. بنابراین انا جیل خود ساخته آن چهارکلان را خا تمه یافته دا نسته و آما پس از قدرت نما ئی الله مسلما نان در آن را ستا، آنهم پس از صد هاسال از این قدرت نما ئی خدای پدر، ما در آخرین قسمت از افشاگریهای خود از آن گنجینه های اسا طیری خواهیم دانست که این اناجیل در کدام زمان توسط این چهارکلاهان نوشته شده که ا صلاً از نظر تاریخی، نه هم عصر مسیح بوده اند، و نه مسیح را به چشمان خویش دید ند. اما طوریکه اشاره نمودیم، حال توجه نما ئید به برداشتهای چهارکلاهان عرب از این داستا نها در اسا طیرالاولین خویش (قرآن)

قرآن، وقدرت نمائی الله نامرئی در مورد معجزات مسیح.

بلی! کاتبان قرآن برای الاغ سازی اعراب جا هل نیز کمر بسته اند تا این تازینا مه محمد را از آسمان هفتم ویا لوح محفوظ پا ئین آورده تا در رابطه به قدرت نما ئی الله نا توان شان، در اختیار انسان فلک زده عرب و عجم چشم بسته قرار گیرد. زیرا آنها در طول زیاده از هزار و چهارصد سال تا زی، بسیاری را چون خود شان الاغ سا ختند. اما خوش بختا نه بلاخره در اختیار ما این تازینا مه محمد قرار گرفت، و ما برخلاف آن اعراب جا هل، در انسان سازی پردا خته، تا نسلها ی آینده را از قید ظلمت این گنجینه قدرت نما ئی الله نا مرئی که به بنا بر بیان خود همین تازینا مه به غیب الله معروف است. آن قدرت پوشالی اورا بر زمین زده و میخوامیم که حتی خود الله سبحا نه و تعلی را به راه راست دعوت نما ئیم. پس بنا بر همین تصمیم خلل نا پذیر ما ست که نه تنها این قرآن رونوشت از کتب شیطانیه یهود

و نصار را، بلکه خود همین قرآن اسا طیرالا ولین را در این حقایق تلخ خود به مثا به نقدی بر نقد، چنین ندّا فی خواهیم نمود. گرچه ما تا جائی در بلا لا بلای این انا جیل خود ساخته زبردا شتهای چهار کلاهان عرب اشا راتی دا شتیم و بدان اکتفا می نمائیم. اما در رابطه به برداشت اعراب جاهل از عنا وین (تظا هر به دین داری، دستور خدا ی آسمانی به مسیحیان، و همچنان از مطالب عنا وین بعدی که هر کدام را به نوعی پس از صد ها سال وارد قرآن نشان ساخته اند و بلا خره داستان حامله شدن مریم را توسط یک مرد خوش قیافه بنا م فرشته الله، و هما نگونه از داستان تربیت اودر نتیجه یک قمار آ شکار، توأم با داستان فرستان غذا های گونا گونی از آ شپزخانه این غیب الله مسلمانان تا جائی پرده بردا شتیم، و پس از آن از تولد پسر خدای یهود نیز توأم با داستان تولد زکریای یهودی و مرگ و رستاخیز خود عیسی از انا جیل دست نویس آن چهار کلاهان یهودی و غیر یهودی، تا اینجا رسا ندیم، که اکثرأ به زبان عربی در قرآن اسا طیرالا لین بحیث وحی الله نامرئی بازتاب یافته اند، و بلا خره کاتبان عرب تباران، مسیح را بطور زنده به آسمان هفتم کشانده و در آنجا بطور زنده در زیر او مروناهی الله ناشناخته در آن زمان، تا این زمان قرار داده که گویا مسیح جان باخته تا امروز در آنجا ما موریت دارد... پس حال موقع این رسیده تا به افشاگری های روشنگرانه خویش از بردا شتهای کاتبان خود قرآن بگونه نقدهای همیشگی نویسنده حقایق تلخ، از آدرس زمین پردا خته تا گلیم هر سه کتب اسا طیری جمع گردد و نسلهای آینده فریب این گنجینه های افسا نوی مملواز قدرت نمائی خدا یان زنده و مرده شان را نخورند. توجه نمائید. (تظا هر به دین داری عنوان باب ۲۳ انجیل متی بوده و کاتبان دیده پاره در آن رابطه نیز آیاتی را به زبان عربی و با عین مفهوم وارد قرآنشان ساخته اند که مثال آن آیات ۳۸ و ۳۹ سوره نساء (سوره زن) بوده و پس از صد ها سال با جملات عربی (وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ رِئَاءِ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا، فَسَاءَ قَرِينًا) بازتاب یافته و ترجمه آن چنین است: کسانی که از مالهای خویش برای تظا هر خرج می کنند، و نه به منظور رضای الله و سرافرازی در روز قیامت، و آن همه را برای تظا هر به دگران نشان میدهند. آنها کسانی اند که با شیطان دوستی و هم یاری دارند و شیطان نیز با آنها یار و مدد کار است. اما اگر به خدا (الله) و روز آخرت ایمان بیاورند و مالهایشان را که الله ما برای شان عطا فرموده، دور از انظار مردم

به کسی کمک نما یند. الله ما از آن آگاه ودانا است، وبوی هفتصد برا برزیاده از آن میدهد.) از متن وترجمه آیات فوق قرآن کاپی وخود سا خته اعراب جاهل. نویسنه حقایق تلخ، در آن رابطه تبصره اضافی ندا شته وتنها این قدر خواهد نوشت که، چنین توصیه های حکیمانه خدایان زنده ومرده مسیحی ومسلمان از سرزمین اسرائیل وبیت لحم برخواسته، وهیچ یک از ایمان داران آن خدایان مرده وزنده تا کنون کدام کمکی به انسان نیازمند نکرده، ولوازمایش خود آنها بوده با شد. چه رسد به بیگانه ها، وما آن همه را طوریکه درسراسراین اثرافشا گرما افشا گردیده درآینده نیز افشا خواهیم نمود. طوریکه جها نیان ازامسا ک آن اعراب سوسمار،ویهود یا ن مُسبک ترآز آنها اطلاعات کافی دارند، وما نیزآن همه را پس ازصدها سال افشا نموده وخوایم نمود، که درقرآن عربی بازبا زتاب یا فته وبه هیچ صورت ناشی ازوحی الله نامرئی به محمد عرب نیزنبوده ونیست. مطالب نقد گونه بعدی ما برمطالب عنوان بعدی آیات ۳۳ تا ۴۶ باب ۲۲ انجیل متی بوده که زیرعنوان (بز رنگترین دستورخدا) (پهوه) بوده وآن مطالب نیزسالها بعد درسراسرقرآن تکرار شده ومنحیث وحی الله به محمد عرب وانمود گردیده و علمای اسلام ومفسرین قرآن می توانند به متون اولی قرآنشان، کتب یهود و نصا را مراجعه نموده، وبعداً آن همه را با قرآن شان مقایسه نما یند. تا بداند که مطالب این تازینا مه نیز، کاپی کتب قبلی یهود ونصارا بوده وازآسمان هفتم ویا لوح محفوظ به محمد پائین نیامده است. فرارسیدن زمان آخر(که قرآن را روزقیامت می نامد) عنوان دیگر باب ۲۴ انجیل متی است وطوری که اشاره نمودیم، قرآن مسلمانان آن را بگونه وارونه(آخرخرا لزمان) نیزنا میده وحتى سوره را به نام سوره (قیامت) درمتن عربی خود دارد واما مطالب متن اولی این قرآن طوریبست که: وقتی عیسی با شاگردان خود ازاعمارمُستحکم خانه خدا دیدن می نمود، مسیح خطاب به اوشان گفت: روزی اینگونه ساختمان های مُستحکم چنان ویران خواهند شد که حتی یک سنگ ازآنها باقی نخواهد ماند. شاگردانش از او پرسیدند: آیا چه زمانی آن روزقیامت اتفاق رخ خواهد داد؟ وشما چه زمانی ازآسمان برمی گردید؟ مسیح در جواب آنها گفت: آن را پدرم خدا میداند. اما مواظب باشید که کسی شمارا فریب ندهد. زیرا تعداد زیادی ازکسان دگری چون شیطان خواهد گفت که من مسیح هستم، ویا توسط گمراه کننده گان دگر به شما چنین گفته خواهند شد. اما

من مسیح در مورد آن روز قیامت چیزی نمیدانم، و آن را خدا میداند، ولی همین قدر می گویم که جنگ های ویرانگر بین افراد جامعه در آن روز صورت خواهند گرفت و آنجا شما مسیحیان را شکنجه خواهند داد و خواهند کشت، و همچنان تمام دنیا در زمان اخیر از شما متنفر خواهند شد، زیرا چون شما پیرومن مسیح می باشید، اما این را نیز بدانید که بسیاری از کسان در خود را نبی و یا فرستاده خدا معرفی خواهند نمود، و آنها عده زیادی را گمراه خواهند کرد. (نقلاً از باب ۲۴ انجیل متی). خواننده گرامی! ما مطالب بالا را بدین منظور نقل نمودیم که شما بهت های انا جیل دست نویس افراد معلوم الحال را در مقایسه با قرآن گویا ناشی از وحی الله ناشناخته بدانیم، که چگونه آن اظهارات یهودیان و مسیحیان را کاتبان قرآن از آنجا به سرقت برده اند، و آن همه را در قرآن محمد بازتاب داده اند، آنهم پس از صدها سال، و انسان خردمند زمان ما نمی تواند آن را ناشی از وحی یک خدای ناشناخته و ناشناخته بداند. زیرا نحوه نزول و یا دریافت متن اولی این قرآن، از جمله اظهارات اساطیری متی یهودی و دیگران واضح نیست. طوریکه محمد با مهارت و تجارب خود از گذشته ها، جناب جبرئیل را بحیث شاهد در آن خود سازی قرآنش و نمود ساخته است. پس امید است شمشیر کشان اسلام عزیز ما را به اصالت دروغین آسمانی چنین داستانهای رونوشت از کتب دست نویس یهود و نصارا دعوت نکنند، و خود این مبلغین دست دار و چلتار دار عربی و عجمی در جستجوی دریافت حقیقت بوده باشند. نقد بعدی ما در رابطه به افشای راز شیطانی کاتبان رهن قرآن از روز قیامت این است که چگونه آن اعراب جاهل با استفاده از عین این روش مسیح، محمد عرب را در زیر فرمان الله قدرت طلب و نمود ساخته تا برد یگرا اعراب جاهل حکمروائی کرده بتواند، و در عین حال هرد و گروه مسلمان و مسیحی می خواستند انسان آزاد روی زمین را که اصلاً چنان داستانها بوقوع نخواهد پیوست، که گویا آفتاب تاریک خواهد و مرده ها از قبر زنده خواهند شد و... اغفل نمایند. بطوریکه زیاده از دوهزار و بیست و سه سال از آن وعده های گذشته سپری میگردد، اما تا کنون سرودرک آن روز قیامت معلوم نیست و در آینده هم چنان روزی به سراغ انسان دلیر نخواهد آمد. بنا بر آن بود که کاتبان قرآن عین آن جملات باب ۲۴ انجیل متی را که زیر عنوان (زمان آخر) در آن نوشته شده، و آن همه را آن اعراب رهن، در آیات ۳۳ و ۳۴ سوره لقمان کاپی نموده و با جملات عربی (یا ایها الناس!

التقوا ربكم واخلشوا، يوماً لا تجزى نفس ولا تشخو نفساً... وارد قرآن خود ساخته شان ساخته وچنین ترجمه شده اند: ای مسلمانان ساکن درجزیره العرب! ازرب خود(ازغیب الله) بترسید که درآن روزهیچ کسی، به کسی دگری کمک کرده نخواهند توانست، وشما مسلمانان تا زه به اسلام رسیده ازان روزبترسید. (ازقرآن. اما جالب این است که مترجمین کارآموده قرآن درآن آیه بجای الله نام (رب) را که اصلاً نام همان فرمانده (شوش) است بکاربرده وآن را پروردگارترجمه نموده ولی با زهم همان گونه ترجمه شده که مسیح پیروان خود را ازروزوحتشناک این گویا قیامت، صدها سال پیش ازاین قرآن ترساننده ترساننده، وهمان گونه این قرآن کاپی، پدرراد نبال پسروراد نبال فرزند، در آن روزنا معلوم سرگردان ساخته. اما کاتبان رهن قرآن درآخیرآن آیه خود ساخته، ترس وهراس از آن روزرا با عین آن جمله خود مسیح، نوشته اند. البته بااین تفاوت که الله رادرمسند خدای پدرقرارداده و ازجانب محمد نوشته اند که: وقوع دقیق ان روزرا الله من میداند. اما آن روزآمدنی است. طوریکه ازنزل باران آنچه دررحم ما دراست کسی بجز از الله نمی داند.) به متن وترجمه آیات سوره لقمان مراجعه نماید، وما نیز به جواب نویسنده گان آن سوره درآن موارد می نویسیم که: خوش بختانه انسان دو پاه امروزازفیض علم و دانش امروزی خویش که برخلاف آیات فوق قرآن نشان بوده، هم ازنزل باران را میداند وهم ازرحم مادر میداند که درآن پسر است ویا دختر، وانسان فردا نیز از وقوع روز قیامت پیش گوئی کرده خواهد توانست، حتی از آن روز جلوگیری می توان کرد. (اکبر العلم) پس مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن چه دلیلی براین دارند که گویا آیات خود ساخته آن چهارکلاهان عرب ناشی ازوحی خدائی اند، که گویا انسان خردمند امروز از آن روزاطلاع ندارد؟ درحالیکه اصلاً خود این قرآن برداشت آشکاری ازکتب یهود و نصارا بوده وهمان اعراب رهن بودند که با اندک تفاوت و با اضافه گویی ها و کتمان ها وارد این قرآنشان ساخته و بطوربیشترمانه بحث ناشی ازوحی الله نامرئی به محمدعرب وانمود ساخته اند. البته بجز از چند آیه تیکه مربوط به زندگی شخصی خود بنیان گزار اسلام اند، و آن آیات رانیز کاتبان قرآن با مشوره خود آن مردعرب عیاش وارد این تا زینا مه وی ساخته اند که ما آن آیات را ازسوره احزاب وسوره های دیگران افشا نمودیم، واما در این بحث، آیات زیادی نداننا جیل نام نهاد مسیح که

همان اعراب رهن آن همه را به سرقت برده، و ما در این قسمت از افشاگری های خود بدان آیت خواهم رسید. از آن جمله داستان بعدی انجیل متی که در رابطه به آمادگی مسیحان بدان روز قیامت که در باب ۲۵ آن زیر عنوان (آماده و هوشیار باشید) انعکاس یافته و این داستان نیز در قرآن محمد بحیث و حی الله با زگوشده است. پس توجه نمائید به اظهارات ضد و نقیض متی در انجیل خودش. متی با ج گیری در این داستان خود ساخته خود، چند تن از دختران ناعاقبت اندیش را نماندی از آمادگی مسیحیان به روز قیامت وانمود ساخته که آنها در روز عروسی به شمع های افروخته خویش توجه نداشتند، و روغن کافی در شمع های خویش نگذاشته بودند، و در نتیجه آن بی تفاوتی شان در نیمه شب و پیش از حضور عروس و داماد روغن شمع های آنها تمام شد، و فرصت مناسبی یافتند تا شمع های خویش را پر از روغن بسازند. اما وقتی عروس و داماد حضور یافتند، همانگونه در تاریکی ماندند و نتوانستند که عروس و داماد را در روشنی دیدار نمایند...)

مان اصلی در انجیل متی. همچنان متباقی آن داستان کتاب مسیحیان در آیات بعدی این قرآن رونوشت از آن با تفصیلات هوشدارگونه به مسلمانان پس از صد سال از این داستان بازتاب یافته است. اما منظور نویسنده حقایق تلخ از این داستانهای هوشداردهنده آقای متی این بوده و آن این است که چگونه آن اعراب رهن با مهارت شیطان خویش آن داستان را نیز پس از صد سال در قرآنشان بازتاب داده، که یقیناً در آن زمان ساخت و بافت قرآنشان، نه آن عروس زنده مانده بود و نه داماد، و نه هم این کاتبان رهن کلام الله! و نه هم آن دختران غافل... اما آن رهنان عرب آن مطلب را به زبان عربی در سوره زُخْرُف قرآنشان با دیده درائی خویش نوشته اند. البته با این تفاوت که در اینجا شیطان را دران غفلت آن دختران غافل دخیل ساخته اند، که گویا شیطان آن غفلت را بر آنها مستولی ساخته، و بنا بران گان الله (نه آن دختران) در روز قیامت و حساب اعمال نیک و بدشان راه روشن رانیز خواهند یافت و چون کوران این طرف و آن طرف سرگردان خواهند بود...

همچنان داستان دیگری زیر عنوان (روزداری) که در آیات ۳۱ تا ۴۶ همین باب ۲۵ انجیل متی به نظر می رسد، آن نیز سالها بعد، در آیات ۸ تا ۱۲ سوره الواقعة قرآن بازتاب یافته و من حیث و حی الله به عرب جاهل وانمود شده، و همانگونه آن کاتبان رهن مطالبی زیادی را از انجیل متی و مرقس و انجیل دیگر،

در را بطه با مرگ ورستا خیز فرضی مسیح برداشت نموده اند. اما برخلاف متن اولی قرآن شان مسیح را از چوبه دار به طور زنده به آسمان کشانده که ما آن سرقت آشکار آنها را تاجائی افشا نموده، و نقدی علمی و منطقی را نیز بر آن اظهارات بی بنیا دهر دو کتب آسمانی، از آدرس روی زمین داشتیم. حال در این قسمت از افشا گریهای خود بد استان قرآن اسا طیرالالین، در رابطه آسمان کشاندن مسیح از چوبه داریهود یان زمان برمی گردیم، که درانجا گویا زیر فرمان الله مسلمانان ما موریت دارد و روزی بر روی زمین خواهد آمد و پس از آن آن مرد اسا طیری و بد و ن پدر، از نظر قرآن و بدون پدر، با شیطان درگیر خواهد شد، که این داستان نیز برداشتی از همان انا جیل دست نویس بوده و ما آن همه را ما در این حقایق تلخ خود از آسمان پائین آورده تا از انحصار دلالات دین برون آمده و به دست رس همه ساکنین روی زمین قرار گیرند. توجه کاتبان عرب تبار قرآن این قسمت از برداشتهای دزدانه خویش را از انا جیل دست نویس چهار کلاهان مسیحی و یهودی، و حتی غیر مسیحی، برای پخته کاری خویش از جائی آغاز کرده اند که اولاً قدرت غیب الله را به نمایش گذاشته، تا به محمد اطمینان داه باشند که این آیات قرآن از آسمان به تو آمده و نباید بر آنها شک و یا انکار نمائی، بلکه این را نیز باید بدانی ای محمد، که عیسی نیز مانند آدم از خاک بوده اند. اما با آنهم آن کاتبان جاهل، برخلاف آن پخته کاری های خویش به تائید از قدرت خدای پدر مسیح، در آیه ۲۵۳ سوره بقره پرداخته و پسرش مسیح را از روح القدوس دانسته و یک کُفر آشکاری دگری رانسبت به الله (ج) به نوع دیگری مرتکب شده اند، که گویا نعوذُ بالله الله (ج) با مریم هم بستر شده است. (استغفر الله) به هر حال، از این گونه اظهارات کُفر آمیز تورات و قرآن که عامل آنها، همان خرسواران و شترچرانان اسرا ئیلی و اعراب جاهل بوده اند. زیاد به نظر میرسند. پس شما خواننده عزیز را نویسنده این قرآن روی زمین، مورد مرتکب گناه نخواهد ساخت. اما لازم میداند تا توجه شما را به یک دروغ شادخارن سوسمار خوار عرب جلب نموده که آن آیات را در سوره آل عمران نوشته اند، و آن طور بیست که: گویا همان مسیح روحانی، از پدربزرگ خود گویا روگشتانند و به غیب الله نامرئی و اسلام ناشناخته در آن زمان ایمان آوردند، و بدان جهت آن مرد یهودی الاصل مورد خشم یهودیان قرار گرفت و آنها او را بدار آویختند. در حاکم

لیکہ این نظرقرآن نا قص و خود ساخته آنها چنین نبوده واللہ مکا، وجبار اور ابہ طور زنده نزد خود بہ آسمان کشا ند و تا کنون در آنجا زیر فرمان اللہ ما موریت دارد. پس بہ منظور اینکه کا تبان قرآن چگونه با مہارت شیطانہی شان آن داستان را از انجیل دست نویس یک مرد رهن و با جگیر بنام متی یہودی و دگران بہ سیرقت بُردہ و آن را با شک و تردیدہای فاحشی بین مرگ و زندگی مسیح بیان دا شتہ اند، ہمین اکنون از سورہ آل عمران افشا خواہیم نمود. توجہ نما ئید.

(إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، فَلَمَّا أَحْسَنَ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ، قَالَ لِمَنْ آمَنَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَاللَّهُ يَشَاءُ الْمُؤْمِنِينَ) (ع) ترجمہ: وقتی عیسی (ع) بزبان عربی خطاب بشا گردان خود گفت: ہر آیینہ اللہ پروردگار ما ست، او را پرستش کنید و....

من ۛ منہ بللہ و آشہدُ بآ نآ مُسْلِموُنَ رَبَّنآ ۛ منآ... را بہ زبان عربی در جواب مسیح (ع) فرمود: اذ قال اللہ یعیسیٰ انی متوفیک ورا فِعک الی... ترجمہ: بلی من اللہ نیز ترا برگزیدہ ام و تورا بسوی خود بہ آسمان می کشا نم تا از آن کافران دور باشی، و اما آنها را عذاب می کنم کہ آنها از من اللہ و روز قیامت انکار کردہ اند. (قیامت) قیامتی کہ خدای پدر آن را بہ اللہ معرفی نمودہ بود اللہ نیز تا بید فرمودہ کہ من اللہ ہم دوست ندارم ستمکاران را کہ در کشتن تو مسیح کا میا ب گردند. اما اگر کسی از بین شما مسیحیان بہ من ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، من اللہ نیز حق آنها را پورہ میدہم. پس این آیات محکم را (مُحکَمَات) را من اللہ بتو محمد میخوانم تا از سوابق پیا مبران من اللہ بدانی، زیرا عیسی را نیز چون آدم از خاک آفریدہ ام (نہ از روح القدّوس) و تو محمد نیز در ایما نت نسبت بہ من اللہ لرزان و ہراسان نباشی و هیچ شک و تردیدی در مورد من، و این آیات عربی ندا شتہ باشی.)

(بلی! اللہ عربی میدانست) از متن و ترجمہ آیات ۵۱ تا ۵۹ آل عمران، قرآن. ادامه این داستان گویا نجات دہندہ دیگران (مسیح) کہ پدرش او را نجات دادہ نتوانست. اما غیب اللہ نا مرئی محمد عرب در کلام عربی خود بنام سورہ آل عمران او را تضمین نمودہ و آن مرد اساطیر را بطور زنده گویا بہ آسمان کشا ندہ است؟ پس ما آن دروغ آشکار قرآن را در سورہ دیگر بنام (نساء)

داریم وا الله (ج) دران نیزد ست به سینه زده که گویا اوآن پسرخدای یهودی را ازچوبه داربه آسمان هفتم نزد خود بطورزنده کشا نده، وکا تبان عرب تبا رقرآن آن قدرت نمایی الله پس ازصدها سال ازآن به نمایش گذا شته آند، ومان را ازکلام مبالغه امیزخودالله (ج) اندکی بعد افشا خواهیم نمود. اما اجازه دهید تا قبل ازآن مروری به ترجمه وتفسیرآیات فوق داشته باشیم، که مفسرکا رآزموده ترازالله، باستفاده ازانا جیل مسیح، درآن مورد چگونه چاره سازی شده است. تفسیر: پادشاه (پیلایطوس) به سران یهود فرمان صادر نمودتا مسیح را گرفتار، وپس ازما کمه اورا صادر نموده وبه مصلیب بکشا نند، وآن همه بدان منظوربود که یهود یان مسلمان نشوند. زیرا گویا اَمْنَا با الله گفته بود. (درحالی که اصلاً آیین مسیحیت مطرح بود، وآن نیزبه مراتب ازاسلام خشونت با ر عرب بهتر بود.) اما با آنهم مفسر بطوربی شرمانه علیه الله (ج) درغیاب وی چنین تهمت بسته اند، که این خود یک کفر آشکا راست نسبت به غیب الله. توجه نمائید: اَمَّا الله (ج) مسیح (ع) را درآن مورد مطمئن ساخت وبه وی فرمود که من الله اراده نا پاک یهود یان را بخاک یکسان خواهم کرد وترا ازچوبه دارنزد خود به آسمان خواهم کشا ند. (یهودیا نیکه گویا به کتاب تورات همین الله، عمل نکردند، وپس ازصدها سال همین الله آنها را بدان جرم عذاب نموده وبنده مسلمان خودرا نزد خود به آسمان کشاند؟). متن اصلی در متن و تفسیر آیات فو سوره آل عمران. پس ما نیزبه منظورا ینکه ازسردرگمی وتکرار مکررهای کُفر امیز قرآن وارونه نیزنیز دانسته باشیم. بنا بران می پردازیم به افشاگری خود درآن مورد ازسوره کا ملاً جدا گانه دگری از نظر زمان ومکان درابطه به دست یابی محمد بدان آیات. کا تبان قرآن ادا مه داستان را درآیه ۱۵۳ سوره نساء نیزبا مهارت شیطان ی شان موسی یهودی را قاتل هفتا ر هزار انسان گوساله پرست وانمود ساخته وپس ازآن اورا به سوختا ندن جسدآن گوساله متهم ساخته واضافه ازآن، موسی (ع) توسط خاکسترآن گوساله چشمان ساکنین سرزمین کنعان را کور کرده، وپس ازآن در همان آیه کور قرآن، قدرت غیب الله را که کورتر از همه آنها ست، به نمایش گزارا شته، ونوشته اند که اوگویا آن کوران گوساله پرست اسرا ئیلها را سجده کنان به غصب سرزمینهای کنعا نیها فرستاد و در ادا مه آن درآیه ۱۵۴ نوشته اند که الله ما از بنی اسرا ئیل تعهد گرفت که در روز (ثبت) شنبه ماهی نه گیرند، و.... هم چنان

کاتبان جاهل و قاتل درآیه بعدی ۵۵ بنی اسرائیل را به قتل پیا پیا مبرانشان متهم ساخته، و درآیه بعدی ۱۵۶ نیز این قرآن کور، یهودیان را متهم به تهمت علیه مریم مادر مسیح ساخته که گویا آنها گفته بودند که فرزندش زنا زاده بوده (استغفرالله) و پس از آن بنا بر بیان آیات بعدی قرآن، قدرت همان الله نا توان را به نمایش گزاشته شده، و این بار مدعی شده که غیب الله خود عیسی مسیح (ع) را به آسمان کشانده اند... در حالیکه شور بختانه، طوریکه اشاره نمودیم، خود او از نظر همین قرآن یک الله نامرئی، و غایب از صحنه، دور از ن گونه، قدرت نمائی بوده، و از نظر علمی و منطقی نیز نمی تواند چنین و چنان کند. پس لازم به نظر میرسد تا خرد مندان زمان به متن اصلی آن آیات کاپی، اما جانب دارانه بین قرآن اساطیر الا ولین، از کتاب یهودیان و مسیحیان در مقایسه با آیات فوق از سوره نساء پرداخته تا از یکطرف نسلهای آینده ما از برداشت کاتبان قرآن از انا جیل نام نهاد مسیح بدانند، و از جانبی ما از پراکندگی این قرآن وارونه و سردرگم، اطلاع درست حاصل نمائیم. توجه نمائید.

(وَأَتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُّبِينًا وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سَجْدًا وُقُلْنَا لَهُمْ لَا... بِمَا نَفَضْتَهُمْ مِيقَتَهُمْ وَكُفِرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيًا حَقًّا... إِلَّا قَلِيلًا وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَا كُنْ شَبَهُ لَهُمْ... وَإِنَّ الَّذِينَ ائْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي... وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. تا آیه ۱۵۸ ترجمه: ما موسی را تورات دادیم و او را به کوه سینا بلند کردیم و اما در حین بازگشت خودگوساله را که قوم او بحیث خدا گرفته بود، ما کشتیم و در آتش افکندیم.) قرآن. (این همان گوساله طلایی است که ما داستان آن را از متن اولی این قرآن افشا نمودیم. اما جهان اسلام بدانند که موسی آن گوساله را از نظر همین قرآنشان نکشته بلکه خاک زیر پای آقای جبرئیل را بسوی آن پرتاب نموده بود...)

اما کاتبان قرآن با دروغ شاخدا نشان ورود بنی اسرائیل را نیز با استفاده از کتاب اسرائیلیها به اشغال سرزمین کنعان بطور سجده کنان فرستاده اند، و علاوه بر آن بطور بی شرمانه علیه یهودیان تهمت بسته اند که گویا آنها گفته اند که مریم زناکار است.) متن اصلی در قرآن ضد و نقیض.

کاتبان قرآن این بار غیب الله شاهد گرفته اند، و ادعای دیگری را این جاهلان عرب، علیه یهود بسته، و در آن اتهام غیب الله را شاهد گرفته و از بان گنگ او نوشته اند که: گویا آنها بنی اسرائیل زمان گفته بودند. توجه نمائید: ما (من الله) عیسی

مسیح را که گویا او پیا مبر اسلام بود، و به الله مسلمانان آینده ایمان آورویزبان عربی (مَنْ آمَنَهُ بِاللَّهِ) گفته بود. اما کافران اورا بدان جرم کشتند. اما در حقیقت اورا نکشته اند و نه بدا رویخته اند، بلکه برای سران یهودا شتاب رخ داد و اصلاً شخص دگری را به دار آویخته شده بود، و اورا مسیح فکر کردند (همان با رابا س را گوالله به دار کشیده بود) اما تعدادی از آن یهودیان خود مسیح را مصلوب شده فکر کردند. در حالیکه اصلاً الله (ج) مسیح را بطور زنده بسوی خود به آسمان کشاند و تا قیامت در آنجا بطور زنده به سر می برد. زیرا الله ما حکیم توانا بوده و هست.) نساء ۱۵۳ تا ۱۵۸.

نکات جالبی که افشای آن ثواب بیشتر از متن داشته در اظهارات بعدی یک مفسر کار از موده تراز این مفسر قرآن داریم، و او یک مرد دیگر عجمی و از اهل دیوهای درنده بنام محمد حسن (دیوبندی) است که چگونه این مرد دیوبندی به رازهای شیطانی کتب یهود و نصارا دست یافته، و اما شوربختانه آن را چون روبای مکار به نفع آئین نو بنیاد اسلام تفسیر نموده است. پس شما خواننده گرامی و از اهل انسا نه را به تفسیر آیه ۱۵۸ سوره نساء جلب میدارم. تفسیر: خدای متعال (الله) در جواب آن اتها م یهودان که علیه مریم وارد ساخته بود ند، و همچنان در مورد بدار آویختن مسیح (ع) و جان دادن وی دروغ گفته بود ند. فرمود: نخیر! آنها نه مسیح را کشته اند، و نه بدار آویخته اند، و او از مریم نیز از روح القدس الله مابدنیا آمده پس بدان سبب الله ما اورا نزد خود به آسمان کشاند. گرچه در آن مورد اختلافات زیادی نیز وجود دارد. اما حقیقت آن امر این است که الله (ج) اورا به آسمان برداشت. زیرا الله ما به هر چیز توانا است.) (بلی! غیب الله سبحانه و تعالی از نظر شما دیوبندی، دارای چنان توانائی بوده، اما در حال غیابت اش.)

اما با آنهم آقای دیوپرور از روی معلومات آسمانی خود بالا تراز الله نامرئی در آن مورد، آنهم با استفاده از همان داستان (پارباس) از انجیل نام نهاد مسیح چنین ادامه میدهد: واقعه چنان بود که وقتی یهودیان بقتل مسیح عزم نمودند. اندکی قبل از آن یک مردی از میان آنها در خانه مسیح (ع) داخل شده بود و او نیز باید در همان روز اعدام میشد. پس الله (ج) مسیح (ع) را که قرار بود توسط کافران بدار کشیده شود. (نه یهودیان) به آسمان کشاند و بجای وی آن مردی را که با عین چهره مسیح بود گرفتار نمودند و حلق آویز کردند و کشتند. پس وقتی یهودیان آن صحنه را دیدند. گمان کردند که مسیح کشته شد، و پس از آن اورا دفن کردند. اما

تعدادی از آنها مُشْتَبِه شدند، و تا جایی هم دریا فتند که او مسیح نبوده بلکه او همان مرددگری بوده که به چهره مسیح بدا رأویخته شده است. پس بین مردم اختلاف واقع شد و گفتند که اگر این جسد مسیح بوده باشد؟ پس جسد آن مردد یگر (باراباس) کجا ست؟ و اما اگر این آن مردد دیگر بوده باشد، پس خود مسیح کجا ست؟ پس بنا بر آن اختلاف نظربین آنها ایجا دشد، گروهی بنام (پروتستانت) و گروه دیگری بنام (کاتولیکها) از هم جدا شدند. اما مسیح (ع) در حقیقت مصلوب نشده و او را الله (ج) بطور زنده به آسمان کشاند. اما با آنهم تعدادی از یهودیان نیز گفتند که مسیح مصلوب نشده و آنها همین گروه (پروتستانت) اند و آن گروه دیگر یک به مصلوب شدن و مرگ مسیح با وردا شدند به گروه (کاتولیک) نام گذاری شدند و تا امروز هم بدان نامها یاد می شوند. (از تفسیر آیه فوق، از نظردی بندی. آقای دیوبندی کمال کرده و این اظهارات خود را طوری که اشاره نمودیم از باب ۲۷ انجیل متی بدست آورده، و در ادامه این برداشت وی آمده که: پیلاطوس فرمان داروم زیاد تلاش ورزید که باراباس اعدام شود، ولی جای رانگرفت و سران یهود با صدای بلند اشاره به مسیح گفتند. (اعدامش کنید! اعدامش کنید!) نقلاً. پس بنا بر این استدلال علمی و مستند ما، امید است، علمای اسلام دانسته باشند که این متن و تفسیر قرآن کاپی و ناقص از انجیل متی رهن بوده و اصلاً اصلت آسمانی ندارد که گویا از جانب غیب الله (ج) به محمد عرب از آسمان هفتم و بالوح محفوظ با چنین ضدونقیضها گویا نازل شده باشد. (وما علینا الا البلاغ) مطلب بعدی ما که کاتبان جاهل آن را نیز پس از صدها سال از آن وعده خدای پدر که به مریم داده بود، در آیه ۴۵ سوره آل عمران با زتاب داده اند، و ما به منظور ثبوت اینکه حتی یک آیه از آن ناشی از وحی جداگانه الله به محمد نبوده و عربهای جاهل و رهن آن همه را با استفاده آشکار از کتب یهود و نصارا بطور بی شرمانه برداشت نموده اند. از آن جمله همین مُژده خدای پدر است که از انا جیل خود ساخته و نام نهاد مسیح به سرقت برده شده، و با جملات عربی وارد قرآن نشان ساخته اند. توجّه نمائید: (إِذْ قَالَ لَيْلَى الْمَلِكَةُ يُمَرِّمُ إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ). ترجمه: وقتی فرشتگان الله ما بمریم با کره مُژده دادند که هر آینه الله بتوبشارت میدهد که تو صاحب پسری بنام مسیح بن مریم خواهی شد. او یک مرد آبرومند و از مقربان الله ما در دنیا

وآخرت خواهد بود. مریم به فکر افتاد که چگونه من صاحب پسر شوم! زیرا تا کنون هیچ مردی با من هم بستر نشده است. ما الله بوی اطمینان داکه اوزروح من الله خواهد بود). متن اصلی در آیه ۴۵ سوره آل عمران. مهارت شیطانی کاتبان قرآن در این اقتباس آشکارشان این بوده که از همان (کلمه) از باب اول انجیل یوحنا استفاده برده و آن کلمه در این متن اولی قرآنشان طوری بوده که مسیح را یوحنا در انجیل خود کلمه دانسته (کلمه) نامیده و آن کلمه را یوحنا از بکستان نی خدا وانمود ساخته که گویا در اذ آن کلمه وجود داشته داشت و آن خدا بود. (نقلاً). پس بنا بر آن بود که کاتبان قرآن عین آن کلمه را در جمله (بِكَلِمَةٍ إِسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ) استفاده کرده اند، و آن آیه را چون سراسر قرآنشان ناشی از وحی الله نامرئی به جاهلان عرب وانمود ساخته اند. اما آن جاهلان عرب این را فراموش کرده بودند که آقای یوحنا آن کلمه را صدها سال پیش از این اعراب جاهل نزد خدا می پدید آورده بود. (نه نزد الله ناشناخته و نامرئی) پس کاتبان قرآن برای محکم کاری شان آیه را با جملات عربی (الْأُولُ وَالْأَخْرُؤُا لظَاهِرُوَالْبَاطِنِ) در قرآنشان وارد ساخته اند. پس کسانی که بدین استناد ما شک دارند، به متن اولی قرآنشان به انجیل دست نویس یوحنا مراجعه فرمایند. کاتبان رهن کلام الله، انجیل مرقس را نیز بی گزند نمانده اند، و اولین مطبی را از باب اول آن که زیر عنوان (ظهور نجات دهنده) ارائه شده، این اعراب رهن از آنجا به سرقت برده اند. ما آن چهار کلاهان و جاهلان عرب آن را با جزئیات آن متن اولی قرآنشان نمی دانستند، و تنها در راه بطه به ظهور مسیح نوشته اند که: الله سبحانه وتعالى مریم را بدان منظور حاکمه ساخته و آن داستان را پس از صدها سال بنوعی وارد قرآنشان ساخته اند. پس ما با دیدن در قدم اول به نقل از متن اولی قرآنشان از انجیل مرقس با دید پرداخت تا ثبوتی باشد از برداشت ناقص آن رهنان عرب از این داستان خرسوران اسرائیلی. (خدا، یعنی پدر مسیح بزبان اشعیای نبی صدها سال پیش خبر داده بود که مسیح را به این جهان خواهد فرستاد. اما شخصی را پیش از وی بنام (یحیی) فرستاد تا مردم جهان را برای آمدن مسیح آماده سازد. اشعیای نبی این را نیز پیشگویی نموده بود که یحیی در بیابان سوزان زندگی خواهد کرد و مردم را بسوی خدا می پدید خواهد نمود، تا برای آمدن مسیح پسر خداوند آماده باشند. مردم آن زمان از یحیی توسط

آب غسل تعمید می گرفتند. اولبا سی ازیشم شتر، کمربندی ازچرم داشت، خوراک اوملخ بود ومردم را به آمدن مسیح آماده می ساخت.) انجیل مرقس، باب اول. چهارکلاها ن عرب این مطلب بالا درآیه ۳۹ سوره آل عمران با عین جملات خدای پدرپس ازهزرا و چهارصدوسه سال تکرارنموده واما مژده زکریا را برخلاف متن اولی قرآنشآن ازجانب غیب الله محمد، به یحیی یهودی درحین گویا ادای نمازمسلمانان ناشناخته درمسجد مسلمان آینده وانمود ساخته اند که گویا اوصاحب پسری بنام یحیی خواهد شد، و اوسردارپیا مبران بوده وبه زنان بی رغبت خواهد بود... (اما کاتبان قرآن همان صحرا گرد وملخ خواررا که یهوه درمورد اوفرموده بود. اورابه حیث گویا یک مسلمان پروپاه قرص وانمود ساخته اند. پس بدین استناد هیچ آیه این تازینا مه محمد عرب ناشی ازوحی الله ناشناخته ونامرئی نبوده ونیست. علاوه برآن هیچ آیه ان بدون مبالغه درمورد قدرت نمائی غیب الله نشان نبوده ونیست. پس امیداست جهان اسلام ومدافعین دروغین اصالت آسمانی قرآن بدانند وبه اصطلاح خودشان به (اهدنا الصراط المستقیم برگردند، وما نیزمنتظر جواب آنها خواهیم بود، ودر ادامه این افشاگری ی خویش، لازم میدانیم تا درآخرین قسمت ازبررسی های موشکافانه خود، به نقد کوتاهی برهرکدام ازانا جیل نام نهاد مسیح چند سطر از نظر تاریخ تدوین آنها بنویسیم که بالاخره به عدم اصالت آسمانی هرچهار انجیل نام نهاد مسیح، وحتى به نبودآشنا نی نویسنده گان آنها با مسیح می انجامد. پس توجه نماید بدین افشاگری علمی تاریخی ما از اثر نهایت ارزشمند زنده یا دشجاع الدین شفا، زیر عنوان (تولد دگر) که آخرین چاپ آن در سال ۲۰۰۲ میلادی در نشریه فرزاد بچاپ رسیده، تا گلیم این گنجینه های اساطیری چون کتاب مقدس یهودیان نیز جمع گردد. (نظیر آنچه که درباره تورات، وعهد عتیق گفته شده، در مورد انجیل مسیح زیر نام (عهد جدید) تذکر یافته است. زیرا انجیل مسیح نیز برخلاف اعتقادات سنتی یهودیان، که گویا نویسنده گان آن مدعی اند که، توسط خدای پدر در اختیار عیسی از آسمان وانمود شده، نه یک کتاب، بلکه چهار کتاب جداگانه بوده که جمع آنها آنا جیل چهارگانه مسیح نامیده شده اند. اما از نظر تاریخی بین مرگ ورستاخیز فرضی مسیح، ونویسنده گان این انجیل، هیچ کدام از اینها توسط آنها نوشته نشده، ونه خود مسیح مدعی دریافت آنها بصورت وحی ویا الهام پدرش بخود شده، بلکه هرچهار انجیل

کنونی توسط حواریون عیسی، یعنی آنانیکه از نزد یک شاهد زنده گی و مرگ وی بوده اند نوشته نشده اند. البته با تفاوت از سال ۷۰ تا سال ۱۱۰ بعد از میلاد مسیح، و شاید هم د پتر از آن نوشته شده اند. اما با آنکه تاریخ دقیق تألیف هیچ کدام از این اناجیل روشن نیست، عقیده اکثر انجیل شناسان بر این است که: انجیل مرقس، در دهه ۷۰ میلادی، انجیل های متی، و لوقا در دهه ۸۰ تا ۹۰ میلادی نوشته شده اند، و انجیل یوحنا در حدود سال ۱۱۰ میلادی، یا بعد از آن تألیف شده شده اند. انجیل شناسان زمان بدین اعتقاد اند که: از این چهار نفر، مرقس یونانی زبان مسیحی و غیر یهودی، انجیل خود را به زبان یونانی در روم تألیف کرده، متی یهودی ساکن اورشلیم و عبری زبان انجیل خود را در آورشلیم به زبان عبری نوشته، لوقا، ادیب و روشنفکر غیر یهودی انجیل خود را در آسیای صغیر، یا احتمالاً در روم بزبان لاتینی نوشته، و سرانجام، یوحنا روحانی یهود و وابسته بکلیسای مسیحیت انجیل خود را که از نظر محتوای خود با سه انجیل دیگر تفاوت آشکار دارد بزبان (آرمی) در (آفسیس) نوشته. اما انجیل های نا تألیف شده در سالهای بعد از مرگ عیسی منحصر بجه همین چهار انجیل نا مبرده نیستند، بلکه انجیل های متعدد دیگری نیز بنام (انجیل ناصریان، انجیل عبرانیان، انجیل مصریان، انجیل پردیسیان، انجیل مرقیون، انجیل برنا با، و انجیل توماس و... نیز نوشته شده اند که هیچ کدام از آنها را کلیسای وقت، بجز از این چهار انجیل به رسمیت نشناخته اند. طوریکه انجیل توماس که توسط قدیس مسیحی بنام (سن تاس) تألیف شده و از معروف ترین آنهاست و درست به اندازه قرآن ۱۱۴ سوره و یا با ب دارد، اما توسط کلیسا به رسمیت نشناخته نشد....

زنده یا دشفا در آن موارد با استناد از دایرة المعارف مسیحی نیز دامه داده و چنین نوشته است: در دایرة المعارف بین المللی که در سال ۱۹۷۲ در پاریس منتشر شده آمده که پس از مرگ ورستا خیز فرضی مسیح بطور دسته جمعی بیش از یکصد کارشناس مذهبی کا تولید و پروتستاند، واضحاً نوشته اند که تا سال ۱۴۰ پس از میلاد مسیح، اصولاً هیچ گونه مدرکی حاکی از آنکه این مجموعه از نوشته های انا جیل فعلی در دسترس مسیحیان قرار ندارد، و تنها در سال ۱۵۰ میلادی بود که (سن ژوستن) قدیس فرانسوی برای نخستین بار از این چهار انجیل کنونی بحیث خاطرات حواریون (نه انا جیل مسیح) نام برده و عنوان انجیل، یا انا جیل، تنها در سالهای دهه ۱۷۰ تا ۱۸۰ میلادی توسط شخصی بنام (ایرنه) اسقف شهر لیون فرانسه به این انا جیل چهارگانه داده شد، و نوشته است که این کلمه از کلمه یونان قدیم گرفته شده و معنی خبر خوش، (مژده) را دارد. نقلاً از صفحه ۱۹۸ تولد دیگر.

اعمال رسولان، یا بخش دوم انجیل مسیح.

پولس یهودی، یا عمر مسلمانان.

این قسمت از بحیث و بررسی ما از بخش دوم انجیل مسیح است و کتاب مقدس آن را بنام اعمال رسولان مسیح نام کرده اند، و ادا مه از آن چهارا ناجیل وی بوده. اما وقتی وارد این بخش میشویم، بوضاحت در می یابیم که پولس یهودی الا صل و تازه به ایمان رسیده به مسیح، و یا به عبارت دیگر از دین برگشته یهودی به مسیحیت، مشا بت کامل با مسلمان شدن عمر مسلمانان دارد که گویا او از دین یهودیه اسلام محمد برگشته بود. پس بنا بر آن است که ما این قسمت از انجیل مسیح را زیر عنوان (پولس یهودی، یا عمر مسلمانان) مشخص ساختیم، طوریکه آن مرد شمشیرکش عرب نیز از دین اجداد خود برگشت و به اسلام نوبنیاد محمد رو آورد، و همچنان گزشته های آن عمر بت پرست و تازه به اسلام رسیده کشتارهای خونینی بود که او در زمان یهودیت اش مرتکب شده بود. طوریکه این پولس یهودی نیز در همان راستا از کشته های مسیحیان پشته ها ساخت، و در نتیجه آن خون ریزی شهره گسترش آئین جدید مسیح گردید. پس ما در این قسمت از بخش یهودی انجیل مسیح خواهیم دانست، که نه تنها برگشت پولس یهودی برای کشتار بی رحمانه انسانها بوده، بلکه از اعمال و کردار مسیحیان تازه به ایمان رسیده نیز در آن شمشیرکشی و کشتار انسان گویا بی دین، از همین نظر انجیل مسیح خواهیم دانست. پس بنا بر همین دلیل است که ما، دین و سیاست را دو وسیله اساسی رسیدن به قدرت و مسند دانسته و چنان هم اند. اما ناگفته نماند که اغلباً اندیشه های پولس یهودی در این قسمت انعکاس یافته و اکثراً برخلاف اندیشه گرم و نرم مسیح در این بخش دوم بوده، طوریکه اندیشه ها و عملکردهای عمر بن خطاب، همان گونه مملوء از خشونت علیه دشمنان جاه و جلال محمد و اسلام نوبنیاد وی بوده، که نه آن مرد شمشیرکش در آن زمان کفریت خود شمشیر خود را علیه مسلمانان، بخصوص علیه خود محمد عرب غلاف کرده بود، و نه در زمانیکه تازه به اسلام محمد پیوست، چماق و شمشیر خونین خود را علیه گویا دشمنان اسلام نوبنیاد غلاف کرد. (الله اکبر) پس ما چون در این قسمت از بررسی های افشاگرانه خویش از بخش دوم انجیل مسیح بنام اعمال رسولان قراردادیم. این بخش، شامل ۲۲ قسمت بوده و از اولین نامه پولس یهودی

به دوست مسیحی خود مروری خواهیم داشت و با مکاشفه آخرین مرد یهودی بنام (یوحنا) زیرعنوان (خدای هزارچهره در روئییای یوحنا) در این آثار افشاگرانه خواهیم داد، که منظور ما همین خدای تازه به قدرت رسیده، جناب مسیح بوده که حتی او نیز جان خود را در برابر دست آوردن مسند، فدا نمود. اما آن فداکاری را با مهارت خدا پرستانه خود، که حتی خود را فرزند خدا وانمود ساخت. (ولی طوریکه صائب نظران زمان گفته اند: (عاقبت گرگ زاده، گرگ شود = گرچه با آدمی بزرگ شود). پس ما نیز بنا بر گرایش خود به افشاگری افتخار داریم، نه به ظاهر سازی گویا محبت آمیزی که مسیح علیه السلام مدعی آن شده است. بنا بر این برای ثبوت آن شعربا لارا در آن را ستا نوشتیم، تا از اعمال و کردار مسیحیان عزیز بدانیم. آنچه که متاسفانه خود مسیح، آن را پیشه خود ساخته، و به شاگرد خود چنین گفته بود: ما در، با دختر، پدر با پسر، و برادر با برادر، دشمن هم در نخواهند بود، و همه بین هم بر سر من مسیح دشمن خانه خویش خواهند بود. اما شما مسیحیان مرا قب گوسفندان من باشید. تا در کدام دام شیطانی گیر نمانید.) پس بنا بر این شما خواننده گرامی را به اولین نامه پولس یهودی در آن راستا جلب میدارم که در مورد زندگی و تعالیم مسیحی بدوست خود نوشته. اما طوریکه قبلاً اشاره نمودیم نوشته های آقای پولس با نوشته های آن چهارتن از نویسندگان بخش اول این گنجینه معجزات اساطیری مربوط به مسیح، تفاوت فاحشی دارند. طوریکه قرآن مکی محمد با قرآن مدنی و تها و تهی فاحشی در آن راستا دارند، تا حدی که شوربختانه اصالت آسمانی قرآن را زیر سوال برده، طوریکه الله محمد آن عمل را نیز داری خوف و رجا دانسته زیر سوال برده، و حتی در یک قسمت از کلام خود قرآن نسبت به دشمنان اسلام زمان ما ست مالی کرده، و اما در قسمت دیگری از کلام مدنی خود که آن نیز بحیث بخش دوم قرآن با دید طبع و نشر میشد، زیرا در آن بخش مدنی قرآنش، شمشیر را در برابر دشمنان جاه و جلال آتش برقرار ساخته که ما آن تفاوت هارا در مقایسه با آیات مکی قرآن دوپهلوی وی تا جائی افشا نمودیم، و اما خواننده عزیز نیز بدین قرآن دوپهلومرا جعه فرموده تا بداند، که چگونه یک الله واحد از روی زمانه چهره بدل کرده است. پس اکنون توجه نمائید به متن اولی ان، از بخش دوم انجیل، که پولس یهودی به دوست خود بنا م (تئوفیلوس) در آن راستای دام گتری نامه ارسال نموده.

(دوست عزیزم (تئوفیلوس) من پولس از شرح زنده گی و تعالیم عیسی تا جائی اطلاع دارم که او چگونه پس از آنکه احکام خود را توسط روح القدس دریافت و خود را بحضور رسولان خود رساند و سپس به صلیب کشا نده شد، و پس از سه روز از مرگ خود زنده شد و چهل با ربطور زنده به شاگردان خود ظاهر گردید، و پس از آن به آسمان بالا رفت. زیرا او ثابت ساخت که واقعاً زنده شده و از این بعد از ملکوت خدا با ایشان سخن میگوید، و حتی در یکی از آن دیدارها بود که عیسی به آنها گفت: از شهر اورشلیم بیرون نه روید و منتظر روح القدس باشید، و آن هدیه نیست که پدرم وعده آن را بمن داده که من فرزندش هستم و از آسمان با شما سخن میگویم، و روزی پائین خواهم آمد، و شما قدرت از دست رفته اسرائیل را باردار یگرید ست خواهید آورد.) نقلاً از بخش دوم انجیل باب اول. (اما ناگفته نماند جمله نیکه پولس یهودی از زبان مسیح نوشته که گویا او گفته است که: من فرزند خدا هستم، با این صراحت در هیچ یکی از آنجا جیل مربوط بوی گفته نشده است.)

پولس یهودی در ادا مه این اضافه گوئی خود از وعده بازگشت قدرت طلبانه مسیح از ملکوت آسمانی پدرش بشاگردان او که توأم با داستان تعمید عیسی توسط یحیی بوده پرداخته و آن مطالب را با استفاده از انجیل متی به مسیحیان تازه به ایمان رسیده با چنین جملات بازگنموده است. توجه نماید: یحیی نبی مسیحیان تازه به ایما ایمان رسیده را با آب تعمید میداد. اما من مسیح شمارا به روح اقدس تعمید میدهم... (اما طوریکه ما در مورد به قدرت رسیدن مسیح اشاره نمودیم که اونیز میخواست قدرت از دست رفته اسرائیل را بازگرداند.) پس بنا بر همین قدرت طلبی مسیح (ع) بوده که ما بارها آن را تکرار نموده ایم، نوشته و بلاخره دریا فتمیم که: (دین و سیاست) دوروی یکه سکه سیاه اند و هر دو وسیله رسیدن به قدرت استعماری بوده و هیچ کدام تقدسی ندارند.) پس پولس یهودی نیز این نظر ما را بنوعی تأیید نموده و در آن مورد چنین نوشته است. توجه نماید: (هنگامی که شاگردان مسیح از وی پرسیدند و خطاب بوی گفتند: خداوند! آیا شما در همین زمان قدرت از دست رفته اسرائیل را باردار گر برقرار خواهید ساخت؟ مسیح جواب میدهد: این زمانها را پدرم خدا تعیین می کند و دانستن آن کار من و شما نیست. اما آنچه که لازم است بدانید این است که وقتی روح القدس بر شما نازل شود، خواهید دانست و آن زمانی است که نه تنها یهود

یان، بلکه درورترین مردم از نقطه دنیا درباره من مسیح شها دت دهند، و آن انیکه براستی قدرت تمام جهان به من مسیح، پسر خدا تعلق دارد.) اعمال باب اول. پس از اینجا ست که نویسنده حقایق تلخ به این اعتقاد راسخ بوده وهست که: دین وسیاست، وسیله برای رسیدن به قدرت وسلطنت بوده که قدرتهای شیطانی از آنها استفاده برده ومی برند. طوریکه پولس یهودی از زبان مسیح، آن الگوی ظاهراً گذشت ومحبت، جان خود را در آن راه فدا کرد، واما در انجیل خود عبور انسان مال دار وقدرتمند را مشکل تر از عبور شتر همراه با بارش از سوراخ سوزن وانمود ساخته. در حالیکه برخلاف آن اظهارات ظاهراً محبت آمیز وترک مال ومنال، دریا فتیم که در زمان حکمرانی دین گویا مملو از گذشت ومحبت اوچه اتفاق خونین برای رسیدن به قدرت وحفظ کلیسای اوروخ داد.

مطلب بعدی ماطوریکه در انجیل متی بازتاب یافته، موعظه (پطرس) است که بحیث رسول مسیح شناخته شده وآن موعظه در آیات ۱۴ تا ۴۷ همان باب دوم با زتاب یافته وما اشاراتی از آن مطلب داشتیم که پولس نه پذیرفت که شاگردان مسیح (ع) مست شراب بوده باشند، واما شرح آن داستان را در موعظه بعدی خود با زتاب داده وخطاب به اهالی اورشلیم در آن مورد بنوع دیگری چنین اعتراض بی شرمانه نموده وما نیز از آن نیز دریا فتیم که برای مستی شراب بود ند. زیرا خود پولس زمان نوشیدن شراب را معین ساخته است. توجه نما ید.

(ای اهالی اورشلیم، شما شاید فکر کنید که مامؤمنین مسیحی مست شراب هستیم وبا چنین زبا نهی نا شناخته صحبت میداریم، ما مست نیستیم واکنون که وقت شراب خواری مانیست بلکه قرنها پیش (یونیل نبی) پیشگویی کرده بود که روزی تمام مردم از روح القدوس پُرخواهند شد تا بر پسران ودختران شما نبوت کند.) (مستا نه نبوت کنند) (نبوت با چنان مستی و بیوانگی وسروصدهای وحشتناک با ید بوده باشد؟) به اثر آن نبوت ما، جوانان شما در آن روز خوابهای وحشتناکی خواهند دید وپیروان آنها نیز از روح القدوس پُرخواهند شد، وآن سروصدهای وحشتناک تاروز قیامت ادا مه خواهند داشت.) متن اصلی در آیات فوق.

سؤال نقد گونه نویسنده افشاگر از این اظهارات پولس یهودی این است که آیا بجا خواهد بود که نسلهای آینده با چنین مستی وخوابهای وحشت از روح القدوس پُرشوند؟ وبرملت های چشم بسته نبوت کنند؟ و آنها نیز نسلهای دیگری را چون

خودشان مست و دیوانه بسازند؟ و بلاخره در نتیجه آن مستی دیوانگی بخلف نابکارشان به میراث بمانند؟ و نسلهای آینده را با چنین یک آئین رویائی و دیوانگی روبرو سازند؟ به هیچ صورت چنان واقعه رخ نخواهد داد، تا نسلهای آینده چنین دیوانگی نمایند، و چون شاگردان مسیح خود را رسوای عالم بسازند.

شفای لنگ مادرزاد، رسولان مسیح با جرأت سخن میگویند، دعای ایمان داران مسیحی و... عناوین بعدی با بهای سوّم تا پنجم اعمال رسولان مسیحی بوده و تکراری از آنجا که قبلی خود مسیح به نظر میرسد و عموماً از پُرشدن روح القدس آن رسولان دریا نوش شرابی در هنگام شما مگا و صبحگاهان سخن گفته اند. گرچه از نظر پولس، در آن صبحگاهان وقت شراب نوشی نیست، و باید طبق سنت اسلام در صبحگاهان به خدا عبادت کنند تا زمان میگزاری در صبحگاهان منتظر دیدار خدا بمانند. بطوریکه عین این اظهارات دیوانه و ارشادگردان مسیح (ع) در آن صبحگاهان، سالها بعد به انواع گوناگونی در قرآن محمد راه یافته که تعداد زیادی از مومنین آن همین امروز، همانگونه هیاهویی را در معا بد و مساجد و تکایا و حتی در خانه های شان در صبحگاهان و شامگاهان برپا داشته و یکدگر در عشق خدای دیگری بنام الله (ج) با مشقت و لگدمالی کوبند و قدرت این غیب الله را بدانگونه دیوانگی به نمایش میگذارند، و یکی از اینها از همین قسمت از مستی و دیوانگی شاگردان مسیح، به مسلمانان دیوانه تر از آنها به میراث مانده و حتی خود الله سبحانه و تعالی را در جملات دیوانه و ار خود در آیه ۳۰ سوره انفال بزبان عربی (و مکروا و مکرره الله و الله خیر الما کرین) دانسته و بی شرمانه تر از آن بحیث وحی الله مکاربه عرب جاهل عرضه شده و بر عجم چشم بسته بزور چماق و چماق تحمیل شده است. زیرا متن اولی قرآن از اینجا برخاسته که مثال آن را در آخرین قسمت از همین بخش دوم انجیل مسیح زیر عنوان (مکاشفه یوحنا) افشا خواهیم نمود که پس از صد سال از سرزمین عرب و از استنین دراز محمد (ص) سربرون کرده و بجای مسیح (ع) الله سبحانه و تعالی را در هزار چهره به اعراب جاهل بنمایش گذاشته اند. اما شما خواننده گرامی منتظر این خدای هزار چهره در همین حقایق تلخ مانده باشید، که از مکاشفه یوحنا نقل شده است..

انتخاب هفت نفر از رسولان مسیح، برای خدمت بخدای زنده که نامهایشان در آیه ۵

و باب ۶ اعمال رسولان ذکر شده و به موعظه پطروس گوش میدهند و در آن موعظه از موضع گیری تعدادی از یهودیان سخن رفته که آنها در بدل پول علیه مسیح اقا مه دعوا نموده اند که گویا او بطورد یوانه وار گفته است که خانه خدا را ویران می نماید و آن را در ظرف سه روز دوباره اعمار کرده می تواند، و همچنان علیه مسیح نیز برخلاف آن چه که در انجیل متی نوشته شده، در اینجا آمده که گویا او گفته است که من احکام تورات را باطل خواهم کرد و... این همه مطالبی اند که پولس یهودی بنا بر همان خصوصیات یهودی خود در اعمال رسولان و یا بخش یهودی خود بازتاب داده است. در حالی که آقای متی برخلاف این اظهارات پولس یهودی، در باب ۵ انجیل خود که بحیث نا شی از اندیشه های خود مسیح وانمود شده و در آن گفته شده که او تورات موسی را تکمیل خواهد نمود و هیچ کسی را اجازه نخواهد داد که حرفی را از آن کم و زیاده نماید. (انجیل متی). پس این همه ضد و نقیضهای اند، که اظهارات سرسرا انجیل مسیح را بباد فنا داده، طوریکه قرآن محمّد به دو قسمت از قرآن مکی و مدنی با چنین ضد و نقیضها تدوین شده و اصلاً با زتابی از خدایان یهود و نصارا بوده است. طوریکه الله واحد در بخش اول قرآن عربی، به نرمش و انعطاف پذیری نسبت به اهل کتاب بیان داشته، و اما در بخش مدنی آن همین الله نرم بر رومسکه تراش، شمشیر و چماق را فریضه دینی مسلمانان، علیه همان اهل کتاب رنّادانسته که ما در آن موارد تا جایی در بررسی های مربوط به آن تازینا مه دوپهلوتا جائی افشاگری نموده ایم. اما طوریکه بارها تذکر دادیم، منظور ما از این زره پالی افشاگرانه خویش این است که نه انا جیل دست نویس افراد معلوم الحال رابی گزند مانده و نه تورات دست نویس موسی را و نه هم قرآن کاپی از ان کتب یهود و نصارا را بی گزند خواهد ماند، و این تلاش خستگی ناپذیر ما که زیاده از بیست سال را در برگرفته تنها برای روشنگری نسلهای آینده بوده تا آنها را از شر این لانه های شیطانی و گزندت شمشیرکشان و چماقداران آنها نجات دهیم. نه اینکه ما چون دین فروشان برای بدست آوردن مکافات دنیوی و اخروی پای در هوای آخرت، و یا برای بدست آوردن زن و زیورچنین وقت تلفی کرده باشیم. بلکه تنها و تنها دین و کفن دین و شمشیرکشان این ادیان خونین توحیدی در نظر بوده و امید است مؤمنین راستین این دین آینده ساز ما که ما و نسل های آینده راهرگز بنام خدا یان زنده و مرده آن ادیان خونین توحیدی با نعره الله اکبر و یا هله لوثیا به خاک و خون

آغشته نخواهند ساخت. پس نسلهای امروز و آینده در این راه روشنگرانه با ما همکاری نمایند. پس بنا بر این اهدا ف مقدس خویش، هیچ نوع دشمنی شخصی با دین فروشان و خدا یان این ادیان خونین نداشته و نداریم. بلکه دشمنی ما با بنیان گزاران این آئین های توحیدی بوده که جای ادیان بی آزار اساطیری را گرفتند، و تاریخ جهان را برنگ خون انسان و حیوان نوشتند. پس باید که نسلهای امروز و آینده در دفن و کفن این ادیان ننگین و شمشیرکشان این لانه های شیطانی سهم فعال گرفته و رسالت خویش را در برابر تاریخ انجام دهند. آمین.

خواننده گرامی جواب عنوان با لارا که پولس یهودی؟ یا عمر مسلمانان؟ خود انجیل مسیح داده و نقش نویسنده حقایق تلخ در آن دخیل نبوده و نیست. زیرا نقش پولس یهودی در تبلیغ آیین جدید مسیح نیز، طوری بوده که نقش عمر بن خطاب در گسترش اسلام نوبنیاد برجسته بوده است و آن عرب تازه به ایمان رسیده نیز در راه تعمیم این دین نوبنیاد محمد از گذشته ها پشته ساخت تا آن دین خونین را آن یتیم بچه بر عرب و عجم تحمیل نمود، و حتی طوری که قبلاً اشاره نمودیم، داستان مسلمان شدن عمر با داستان پولس یهودی نیز مشابهاً همان مسلمان شدن عمر بت پرست بوده، که تا ریخ اسلام بدان آشنائی دارد. اما اکنون در مورد برگشت پولس از دین اجدادش یهودیت به مسیحیت، از اعمال رسولان با پیدانست که یقیناً بهمان عمر تازه به اسلام رسیده شباهت دارد، و یا خیر؟ زیرا او نیز دنبال قتل محمد بنیان گذار اسلام برآمده بود و اما کلمه لا اله الا الله را بزبان آورد. طوری که پولس بنا یهودی بنا بر سوابق تاریخی اش از مرگ مسیح برگشت و بحیث شاگرد وفا دارش درآمد. توجه نماید بدین متن اولی قرآن در آن داستان زیر عنوان ذیل.

پولس یهودی چگونه به مسیحیت بازگشت؟

(پولس دشمن مسیح، پیرو مسیح می شود) عنوان برجسته نیست در باب ۹ اعمال رسولان و مازان در آن مورد بطور خلاصه چنین میخوانیم: زمانی بود که پولس از تهدید و کشتار پسران و دختران مسیحی دریغ نمی کرد و دنبال هر کدام از آنها می گشت تا اوشان را به قتل برساند. تا اینکه بلاخره نزد کاهن اعظم اورشلیم رفت و از او خواست تا معرفی نامه را به کلیساها و عبادتگاه های دمشق، پایتخت

سوریه بوی بدهد تا اوبه کمک یهود یان آنجا پیروان مسیح را دست گیر نما یند، وحتی اگر بتواند خود مسیح را دست بسته به اورشلیم بیاورد بکشند.) نقلاً
 ادامه این داستان گیر و گرفت مسیح بجایی میرسد که وقتی پولس رهسپار دمشق میشود در نزدیکی آن شهر بطور ناگهانی یک نور خیره کننده از آسمان پائین می آید و بر پولس می تابد و او بر زمین می افتد، و او در همان حالت صدای بلندی می شنود و خطاب بوی گفت: پولس، پولس، چرا این قدر مرا زجر میدهی؟ پولس از آن صدا می پرسد: شما کی هستید؟ صدا جواب میدهد که من عیسی مسیح هستم، ولی آن صدای وحشت ناک پولس، او را نقش بر زمین ساخت، و پولس بی هوش شد. پس در همان لحظه بود که صدای دیگری به گوش پولس رسید و گفت: من عیسی مسیح هستم همان کسی که توبه او از ارمی رسانی، پس برخیز و به شهر دمشق برو، در آنجا منتظر دستور من مسیح باش. پس همراهان پولس از آن واقعه مات و مبهوت ماندند، چون آنها صدا را می شنیدند و اما کسی را در آنجا نمی دیدند، پس وقتی پولس به هوش آمد و از زمین برخاست و متوجه شد که از دو چشم کور شده و هیچ چیزی را نمی بیند، و همراهانش دست وی را گرفتند و او را با چشمان کورش طوری بردند که در طول سه شبانه روز نا بینا ماند و در آن مدت هیچ چیزی نخورد و نه نوشید، وقتی پولس به شهر دمشق رسید و در آنجا شخص مسیحی بنام (حنا نیا) زنده گی میکرد، و خداوند در رویا به حنا نیا فرمود که همین اکنون برخیز و به کوچه ئی که مردی بنام (یهودا) در آن زنده گی می کند برو! و پولس با چشمان کورش که تازه در آن کوچه زنده گی اختیار کرده و همین الان مشغول دعای صحت خود است، و من مسیح برایش در عالم روئیا نیز گفته ام که مردی بنام (حنا نیا) نزدت می آید و دست بر سر تو می گزارد و توبا ر دیگر بینا میگردد. اما پس از آن برایش بگوئی که باید از یهودیت دست برداری و بپرستش مسیح بپردازی.) (بده و بستان)

ادامه این داستان اساطیری در همین باب نهم اعمال رسولان طور یست که: حنانیا این گفت و شنود روئیا ئی مسیح را نیز با پولس یهودی بگوش خود بحیث گویا یک شاهد می شنود و خود نیز با صدای بلند علیه پولس قرار می گیرد و خطاب به خدایش می گوید: ای خداوند، من حنا نیا نیز شنیده ام که پولس یهودی به ایمان داران مسیحی ضرر می رساند پس چگونه تو خدا او را دوباره بینا می سازی! اما همزمان،

به آن صدای دیگری از جانب خود خدا وندم یسئودودر جواب حنا نیا میفرماید: من خدا آنچه که میگویم انجام میدهم! من خدا پولس را انتخاب کرده ام تا بینا گردد و پیام پسر مسیح را به تمام اقوام و پادشاهان اسرائیل برساند، و من خدا بتوثابت خواهم ساخت که پولس چه زحماتی را در آینده باید کشید. (اعمال: باب نهم. خواننده گرامی! شما نیز در نظر داشته باشید که پیام خدا میان زنده تنها به قوم یهودی و مسیحی تنها به سرزمین اسرائیل بوده، نه چون غیب الله (ج) که شمیرکشان اسلام صدای او را به تمام جهان نیا و انمود ساخته که از نظر قرآن با دیدن آن صدای خاموش، همراه با صدای شرنگه، شرنگ شمشر توسط شمشرکشان اسلام به تمام جهان رسانده شود. در حالی که برخلاف آن در آیه هفتم سوره الشورای قرآن محمد، همچنین صدای شمشر، بالای عرب های جاهل اعلام شده و در آن ضحاً نوشته شده که: وَكذٰلِكَ اٰوْحٰیۤنَاۤ اِلَیْكَ قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا لِتُنْذِرَ رَاۤمَ الْقُرٰی وَمَنْ حَوْلَهَا... ترجمه: ما (من الله) این قرآن عربی را بتو محمد وحی کرده ام تا اهل مکه و نواحی آن را زاروز آخرت و عواقب ناگوار آن روز بترسانی... نقلاً از متن و ترجمه آیه فوق.

این اظهارات ما در رابطه به عدم اصالت جهانی بودن قرآن بوده و علاوه بر این آیه، در جای دیگر این قرآن اساطیر اولین، گفته شده که، الله هر پیا مبر را برای هر قوم خاص و به زبان خاص آن قوم فرستاده و یکی دو مثال آن در آیه ۲۳ سوره سجد و آیه ۴۶ سوره مائده با زتاب یافته و خود الله بدان اعتراف کرده که من پیامبران را به اقوام خاصی فرستاده ام، موسی را با تورات آش به قوم یهود، عیسی بن مریم را با انجیل اش برای روشنی و هدایت برای قوم خودش، و قرآن را بزبان عربی توسط محمد عرب برای آن قوم جاهل فرستاده ام و زنا نی را نیز از همان قوم در اختیار هر کدام از پیا مبرانم قرار داده ام (الله اکبر) هم چنان قرآن محمد این پیا مبرگزینی را در غیاب الله (ج) در سوره هود نیز اعلام داشته، در حالیکه آن کزینش ها، توسط الله به اقوام خاص در سرزمین های خدا خیزوپیا مبرخیز اسرائیل، بیت لحم و عربستان ریگزار صورت گرفته، نه به جهان پنهاری که علم و خردش اعراب جاهل را از شترسواری به مو ترهای مودل جهان امروزشواری میدهد و آنها را آدم ساخته اند. اما کاتبان قرآن با دیده درائی و بی حیائی شان در قرآن خود ساخته خویش که می باید الله به مما لکی چون: چین جاپان، شوروی، امریکا، آسترلیا و آفریقا و... توجه خاصی مبذول میداشتند، که

ندا شتند. اما برخلاف آن، قرآن نشان را که تنها بر اعراب جاهل ابلاغ شده بطور بی شرمانه یک کتاب جهانی وانمود ساخته اند. طوریکه در نتیجه آن گویا جهانی بودن همین قرآن، تعدادی از ممالک اسلام زده را در جهالت نگهداشت، که این خود الاغ سازی بیش نبوده و نیست.

داستان الاغ سازی تورات وانجیل، که سالها بعد از آنجا در قرآن محمد، در رابطه به مسلمان شدن عمر بن خطاب با زتاب یافته که ما نیز طوریکه این قسمت از افشاگریهای خود را در مورد پولس یهودی عنوان نمودیم، همین گونه بنا بر روایات تاریخی اسلام، روزی عمر بن خطاب دشمن محمد به قصد کشتن او میرفت، اما وقتی در نزد یکی منزل محمد میرسد و در آن هنگام قرآن را به همسر خود که خواهر عمر بود، تلاوت می کرد، و عمر شمشیر کش و بُت پرست به حیرت می افتد که چگونه خواهرش (حفصه) مسلمان شده و به آموزش قرآن پرداخته و به محمد ایمان آورده است. پس بنا بر اظهارات خود ساخته اسلام، نه تنها اینکه آن کافر بُت پرست از کفر خود برگشت و گویا به اسلام نوبنیا محمد ایمان آورد، بلکه به قصد قتل خود رفته بود نیز مُنصرف گردید و بعداً عمر بت پرست، در راه تعمیم دین خونین اسلام برآمد، و از کشته های گویا کافران پُشته ها ساخت و شهره جهان اسلام خونین گردید. بنا بر آن داستان مسیحی شدن پولس یهودی، در قرآن راه یافت و اما تنها عمر در جای پولس یهودی قرار گرفته و هم چنان جلب و جذب خدای دگری بنام الله نامرئی را به نمایش گذاشته، و بلاخره توسط شمشیر کشان اسلام بطور بی شرمانه بحیث وحی الله به عرب جاهل وانمود گردیده، و شما خواننده عزیز می توانید به متون صلی این داستان در باب نهم اعمال رسولان مسیح، و قرآن روی نوشتن از این داستان کتاب اسرا ئیلی ها مراجعه نموده تا بدانید که چه دام گستری ها و الاغ پروری در این کتب شیطانی نهفته است...

خواننده گرامی و خردمند! ناگفته نماند که گزارشات خود ساخته پولس در این بخش دوم از انجیل مسیح، یکی از شاهکارهای وی به شمار رفته و مسیحیان عزیز بدان می نازند و در راه تعمیم آن الاغ سازی انسان از آن استفاده عظیمی برده و می برند، و از پولس تازه به مسیحیت رسیده سخن می زنند و حتی از زنده ساختن مُرده ها توسط آن یهودی معلوم الحال و از دین برگشته سروصدا پریا کرده اند، که گویا اونیز شخصی را بنام (پطرس) زنده ساخته و او چون خود مسیح مریضان

صَعْبُ الْعِلَاجِ رَاشِفَا مِيدَادُ وَبَلَا خَرَهُ چنين داستان های اغفال کننده را در این قسمت از انجیل مسیح به جای می‌ریسند که: پولس یهودی تعداد زیادی از یهودیان را به شمول افسر رومی بنام (کرنیلوس) به مسیحیت کشانده و همچنان انسان آزاد را به بندگی مسیح، واداشته و حتی سیر ساختن بندگان او را با خوردن حیوانات روی زمین و لُوحلال باشد و یا حرام تشویق نموده... و... در حالیکه آیین اجدادش یهودیان، و یا پیروان اسلام نوبنیاد، حلال بودن حیوان پرنده را مربوطه به ذبح آن حیوانات دانسته‌اند، و آیه (آن تذبحوا با سم الله، و هله لوثیا) را در قرآن و توراتشان دارند. اما طوریکه ما زبرگشت پولس از دین اجدادش اشاره نمودیم. همین پولس تازه به مسیحیت رسیده با پیروی از مسیح، اصلاً حلال و حرام از نظر او مطرح نبوده و تنها کلام ناسزای می‌تواند انسان را حرام بسازد. اما این یهودی در ادامه از نوشته‌هایش با استفاده از همان اندوخته‌های یهودی، خود در مورد خوردنی‌های حلال و حرام چنین نوشته، که عین این حلال خواری در اسلام به میراث مانده است. در حالیکه اعراب جاهل از خوردن ما روسومارو... حتی شاش شتر دریغ نمی‌کردند، و همین امروز آن همه را چون آب زمزم می‌نوشند و می‌خورند. پس حال توجه نماید به متن اصلی و اولی آن حلال خواری کتاب یهودیان، در قرآن محمد عرب در آن مورد که چگونه ذبح حیوانات از اینجا در آن راه یافته و به مسلمانان گویا حلال خوار به میراث مانده است.

(در شهر قیصر) یک افسر رومی بنام (کرنیلوس) زندگی میکرد و او همیشه به فقرای یهودی کمک می‌نمود و همواره به درگاه خدا (یهوه) دعا می‌کرد. روزی ساعت سه بعد از ظهر بود که فرشته خدا نزد وی آمد و بوی گفت: کرنیلوس! کرنیلوس با وحشت بسوی فرشته خیره شد و از او پرسید: آقا چه فرمایشی دارید؟ فرشته جواب داد: دعاها و التماسهای شما از نظر خدا پنهان نبوده و نیست. اکنون چند نفر را دنبال پولس که در کوچه فلان چرم‌گری و در نزد یکی منزل شمعون زندگی میکند بفرست تا او بدارتویباید. پس کرنیلوس همراه با یک سرباز دیگر نزد پولس رفت و بدان محل رسید، و دید که خود پولس در حال گرسنگی دست به دعا نزد خدا مصروف است. اما در همان لحظه در آسمان باز شد و سفره بزرگی که از چهار گوشه آن آویزان بود و همه حشرات پرنده در آن به نظر میرسید، همه بسوی زمین پائین آمدند. اما پولس با آنکه زیاد گرسنه شده بود از آن سفره حرام از نظر یهودیان به

لب نزد. سپس صدای بلندی بگوش وی رسید و خطاب به وی گفت: برخیز و هر کدام از آن حشرات و پرنده گان را اولادُ بح کن و پس از آن نوش جان کن. (آن تذ بحوبا سم الله و الیهوه) در قرآن. اما پولس در جواب شمعون گفت: من هرگز گوشت حرام را نخورده ام. اما با ردیگر فرشته خدای پدریوی دستور داد و گفت: امر خدایت را رد مکن! وقتی خدا چیزی را حلال دانست، تو آن را حرام مه خوان. (از اعمال رسولان باب دهم).

طوری که یا دهانی نمودیم، این مطب گویا حلال خواری پس از صدها سال در قرآن محمد طوری بازتاب یافته که همان دستوریهوه را در مورد خوردنی های حلال و حرام به مسلمان امر فرموده. اما با این تفاوت که قرآن محمد غیب الله (ج) را بجای خدای زنده اسرائیل قرار داده و حیوان و پرنده را با عین شیوه بالا، به مسلمانان حلال ساخته، و اما جملات عربی: (آن ربک هوا لعنم بمالا، فکلو ممّا ذُ کِرَاسُمُ اللّهِ عَلَیْهِ اِنکُتُمُ بآ یته مؤمنین.) راد آیات ۱۷ و ۱۸ سوره انعام بران اضافه نموده است. اما متاسفانه پیروان اسلام آن حیوانات را در کثیف ترین محل از کوجه های پاکستان و افغانستان و... انجام میدهند و گوشت آن حیوانات را با فضل انسان و حیوان یکجا نوش جان میفرمایند... اما نکته باریک و قابل تذکره در رابطه به این آیات رونوشت قرآن از بخش دوم انجیل این است که برداشت پولس یهودی از آن مطلب این بوده که نمیخواست بنا بر همان خصلت یهودی خود، آن حشره و پرنده را بدون تذبح بنام (یهوه) علیه رحمه نوش جان کند. اما مسیح در انجیل متی آن بن بست را حل نموده و خوردن تمام اشیا روی زمین را بجز از (تانک و طیاره) به مسیحیان عزیز حلال دانسته، زیرا از نظر مسیح (ع) آنچه که به روح انسان صدمه میزند نجس شناخته شده، نه آنچه ولو حرام باشند، و یا گویا حلال... توجه نماید به متن اصلی در آن مورد از نظر مسیح.

(روزی عیسی به شاگردان خود فرمود: شما بعضی مسایل را درک نمیکنید و آنچه که میخورید به روحتان هرگز صدمه نمی‌رساند و آن را نجس نمی‌کند، حتی اگر آن خوراکی‌ها حلال باشند و یا حرام. زیرا هر چه باشد از معدهتان خارج می‌شود و بیرون می‌رود. اما آنچه که انسان را نجس می‌سازد، افکار نادرستی است که موجب اعمال زشت انسان میشود، مانند دزدی، آدم‌کشی، زنا کاری و دیگر اعمال زشت. (انجیل مسیح). پس برداشت قرآن در مورد خوراکی‌های حلال و حرام،

برخلاف نظر خود مسیح، ناشی از همین اندیشه پولس یهودی لا صل بوده که از یهودیت برای میراث مانده، و پس از صدها سال به حیث وحی الله به مسلمانان تازه به اسلام ریده و سوسمار خوار، ابلاغ شده است. طوریکه ما بعضی از مطالب را از خود اناجیل مسیح افشا نمودیم، اما با این بخش دوم آن تفاوت فاحشی در لفظ و معنی داشته، زیرا نظریات خود مسیح توسط انجیل نوی سان معلوم الحال در آنها بازتاب یافته، و اما این قسمت ناشی از اندیشه پولس یهودی بوده و طوریکه اشاره نمودیم، چنین نظریات یهودی، مشا به قران مسلمانان به انواع گوناگونی بازتاب یافته و تا حد زیادی با هم همگونی داشته و دارند. بنا بر آن بود که پولس یهودی در سراسر اعمال رسولان به گرایش های یهودی تکیه داشته و نام های گوناگونی را به مسیحیان تازه به ایمان رسیده فرستاده و بلاخره توسط یهودیان دستگیری می گردد. اما باز هم پولس یهودی با مهارت های خاص خود، باردیگر به نام نویسی خود به ساکنین یهودی نشین پرداخته ولی بلاخره باردیگر توسط یهودیان در اورشلیم دستگیر میگردد، و چون خود استادش مسیح، به نوع دیگر محکوم به مرگ می شود. پس ما نیز از نام نویسی های پولس به مسیحان تازه به ایمان رسیده صرف نظر نموده و به داستان دستگیری پولس پرداخته، که به مرگ وی می انجامد، و پس از آن به معرفی خدای هزار چهره در رویای مردد گری بنام یوحنا خواهیم پرداخت تا حرفی از این قسمت از داستانهای اساطیری انجیل نیز نا گفته نماند.

(دستگیری پولس در اورشلیم، عنوان باب ۲۱ اعمال رسولان مسیح بوده و ما در آن مورد بطور خلاصه از آن چنین میخوانیم: وقتی پولس تصمیم گرفت تا سوار کشتی شده و به اورشلیم برود و در آنجا تبلیغات خود را بنفع آئین مسیح ادامه دهد. اما وقتی به بندرسوریه رسید و از کشتی پائین آمد و در آنجا با چند تن از ایمان داران مسیحی روبرو شد و آنها به پولس هشدار دادند که به اورشلیم نروند. اما خود پولس به سفر خود ادامه داد و در آنجا با مردد گری بنام (آغا یوس) که یک نبی مسیحی بود روبرو شد و او کمربند پولس را گرفت و با آن دست و پای خود را بست و پس از آن خطاب به پولس گفت: روح القَدّوس میفرماید که یهودیان اورشلیم، صاحب این کمربند را که منظورش خود پولس بود به همین ترتیب خواهند بست و او را بدست رومی ها خواهند سپرد. پس از آن همه ایمان داران قیصریه از پولس التماس

نمودند که به اورشلیم نرود. اما پولس گفت: شما دلِ مرا نشکنید من نه تنها از زندانی شدن و مرگ خود نمی ترسم، بلکه حاضر هستم بخاطر عیسی خداوند جانم را فدا نمایم.) اعمال ۲۱.

خواننده گرامی! منظور ما از این داستان سرائی از این گنجینه های اساطیری این است که اولاً آزارهای شیطان در این کتب شیطانیه بدانیم که چگونه آن همه را به نفع بنیان گزاران ادیان نام نهاد توحیدی نوشته اند، و گاهی با استفاده از روح القدس، و گاهی هم بنام روح الله و گاهی هم بنام انبیای سابقه آئین گویا نجات بخش خویش آن همه را به نمایش گذاشته اند، و یکی از آن دام گسترده ها، همین معجزات اساطیری جناب مسیح است که برای انسان چشم برای الاغ سازی نوشته شده تا این با راز این طریق انسان آزاد را در قید بندگی آن هیولای سه گانه قرارداد و از آنها پرستش نماید. اما بلاخره خود آن مبلغین مسیحی چون خود وی در ناامیدی به مرگ محکوم می شود و هیچ یکی از آنان اورابه شمول خدای پدر، و نه الله مسلمانان و هم چنان نه یهوه خدای یهود نجات داده توانست. طوریکه مسیح پسر خدا، نه خود را از چوبه دار نجات داده توانست، و نه گوسفندان خود را از زیر چماش دشمنان دینش نجات داده توانست. در حالی که او خود را بحیث چوپان و نجات دهنده آنها خود را وانمود ساخته است. پس هدف اصلی این داستان سرائی ما از کتب آسمانی که بناهای (تورات، انجیل و قرآن و زبور) نام گذاری شده اند، افشای همین الاغ سازی بنده گان آنهاست که چنان قدرت نمایی نموده اند، و چنین نابود شده اند. طوریکه بنا بر بیان بعدی باب ۲۱ اعمال رسولان، پولس نیز توسط یهودیان در آن سفر دستگیر می گردد و اما بنا بر اظهارات خودش سربزه سلامت برده و پس از آن چندین نام را که اکثر آنها همان الاغ سازی را در پی داشته به (رومیان، قرننیان اول و دوم، غلاتیان، افسیسیان، فلیپیان، و اقوام دیگر میفرستند و آن نامها با عناوین مربوط به آن مناطق در اعمال رسولان موجود بوده ولی ما نسبت به جلوگیری از ضیاع وقت از با زگونمودن آن نامها دام پرورانه پولس به آئین مسیح صرف نظر نموده و تنها از آخرین بخش اعمال رسولان که زیر عنوان مکاشفه یوحنا با زتاب یافته بطور خلاصه از آن نقل خواهیم نمود تا با چهره اصلی خدای هزار چهره آینده قوم یهود آشنا شویم که خود را بحیث بره قربانی شده به پیران خود و بنده گان پدرش معرفی میدارد. تا جایی که نیان نیز بدانند که مسیحیان

عزیز با چنین خدای هزار چهره و ترسناک اقتدانمده اند که هیچ نشانی از محبت و عطوفت در آن با این چهره وحشنا کش دیده نخواهد شد. اما نویسنده حقایق تلخ، با حفظ احترام به اعتقادات ایمان داران خدای پدر و الله محمداحترام گذاشته و از آنها تقاضا می‌دارم تا لطفاً دگران را با چنین خدای وحشت ناک آشنا نسا زند و آنها را در انتخاب دین و آئین شان که هیچ هد فی به گناه شوئی خویش ندارند، تنها بگذارند. اما اینکه چهره اصلی آن خدای آینده یهود یان تازه به مسیحیت رسیده در این قسمت چگونه بوده، زیر عنوان ذیل خواهیم دانست.

خدای هزار چهره، د رویای یوحنا مسیحی.

رویدا دهی آخر الزمان، عنوان باب اول مکا شفه یوحنا در اعمال رسولان است و ما روی مطالب آن مرو رگذ رانی خواهیم داشت، تا بدانیم که چگونه بلاخره به ظهوران خدای آینده که اغلباً به مسیح علیه اسلام می‌انجا مد و او در هزار چهره حیوان و انسان و فرشته در روئیای یوحنا ظاهر میشود و اما متاسفانه در قافا موس مسیحیان عزیز، بحیث خدا و یا فرزند خدا شناخته شده و داستان او را ما از کوه صهیون، تا فرار او به آسمان، و بلاخره ظهور وی به سرزمین اسرائیل ازدست رفته تا جائی دانستیم که چگونه آن خدای نجات دهنده دهنده بحیث بره قربانی جان داد. اما پدر مهربان نش، دست به زیرالاشه نشست بود، ولی با آنهم مسیحیان عزیز منتظر تشریف آوری او را از آسمان بروی زمین اند. حال توجه نماید به قسمت اول این داستان زیر عنوان کوچکی با جملات (رویدادهای آینده) که گویا این بار فرزند آن خدای فراری به زدوی خواهد آمد. اما طوریکه اشاره نمودیم، نه تنها این مسیحیان عزیز، بلکه جهان ادیان توحیدی منتظر آن روزاند ولی تا کنون ۲۰۲۴ سال میلادی از آن انتظار سپری شده، ولی متاسفانه تا کنون، نه ان وقایع رخ داده، و نه ان نجات دهنده هزار چهره ظهور کرده است. اما جناب یوحنا دران مورد چنین پیشگوئی نموده است.

(روزی من یوحنا مصروف عبادت خدا بودم که روح وی مرا فرو گرفت و ناگهان از پشت سر خود صدای بلندی چون صدای شیپور شنیدم که میگفت: من الف و یا هستم، من ابتدا و انتها هستم و هر چه تو یوحنا در این رویا می بینی آن را در نامه های جداگانه برای هفت کلیسا به نامهای (کلیسای آفسیس، کلیسای آز میر، کلیسای

پرغاله، کلیسای طیّا تیرا، کلیسای سا رد، کلیسای فیلا دوکیه و کلیسای داکیه) بنویس. پس وقتی من یوحنا در آن رویای خود به پهلو برگشتم تا کسی را که با من سخن میگفت به چشم خود ببینم. اما هیچ کسی را جز هفت شمع دان طلا ندیدم. در میان آن شمع دان ها مردی را دیدم که شبیه انسان بود، لباس درازی برتن داشت و کمربند طلایی نیز به کمر او بسته بود، موی سر او چون برف سفید بود، ولی چشمانش چون شعله آتش می درخشید، پاهاش مانند مسی که در آتش صیقل گداخته شده باشد نیز می درخشید و صدایش مثل شیپور بود و در دست راست وی هفت ستاره آسمان بود به من فرمود که: این پیا مهی مرا به به کلیساهای مورد نظر بفرست. (نقلاً)

نام نویسی یوحنا در حالت روئیایش معماً های دیگر است که اصلاً بازگونموند آنها خنده می آفریند، ما ناگذاذ یرهستیم تا تنها مروری بدان نامها ی تهدید آمیز و مرگبار مسیح به کشیشان آن کلیساها داشته باشیم. آنها برای این منظور که این بارتوسط شمشیر کشان مسیحی مورد کد م تهمت نا رواقرا نگیریم که گویا ما از آن نامها ی مرگبار پنهان کاری نموده ایم. پس توجه نماید به خلاصه از اولین نام مسیح به کلیسای بنا م کلیسای (افسیس)

اولین پیام مسیح به کلیسای بنا م افسیس است و او در آن از اعمال نیک کشیشان آن کلیسا رضایت نشان داده، اما این را نیز میداند که او از گناهان مردم چشم پوشی میکند، و حتی کشیشان آن کلیسا به مسیح احترام نمیگذارد و او را مثل گذشته دوست ندارد. پس مسیح برای او پیغام میفرستد که توبه کند و بجای اول خود برگردد، وگرنه خواهد آمد و شمع دان او را از میان کلیساهای خود برداشت و آن طرف پرتاب خواهد نمود. (نقلاً)

نامه نویسی یوحنا به کلیساهای دیگر نیز همانگونه ادا می یافته و هر کدام از کشیشان آن کلیساها را یکی پی دیگری چون کلیسای (ازمیر) بنام کلیسای زحمتکش و... و... نام کرده و یوحنا آن پیام را از آدرس مسیح به رهبران کلیسا چنین نوشته است: این پیغام خدای اول و آخر است (اومسیح) مُرده بود و بار دیگر زنده شده و او میداند که رهبران کلیسای تنگ دست و فقیر هست، اما از ثروت آسمانی برخوردار خواهد بود... اما تو یوحنا با دیدن ترسید و تا پای جان به من وفا دارمان و... پس هما نگونه تهدیدهای مرگبار مسیح علیه السلام از باب اول مکاشفه یوحنا بر رهبران

کلیساها بنا مه‌ای (کلیسای آفسیس، از میر، طیا تیرا، سارد، فیلا دوکیه، لادوکیه، و کلیسای از میر) تا باب ۱۵۱۵ که یافته و بلاخره جناب یوحنا در روئیا آسمانی آسمانی خود به آسمان پرواز می‌کند و در آنجا چها رحیوان درنده و شا خدار را به شکل (شیر، گاو، انسا نی به شکل حیوان، و عقاب در حال پرواز مشاهده می‌کند و هر چهار آنها بطورد سته جمعی در ۲۴ شبانه روز (یا قُدوس، یا قُدوس، یا قُدوس، یا قُدوس) می‌گویند، و ترجمه آن هما نگونه است که در قرآن محمد با جملات عربی (والله قارُ علی شیئی قَدیر... یا قُدوس السلام، المَهِیْمُنُ العَزیزُ والجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ... ویا به عبارات فارسی: (خداوند، خدای قارُ در بوده، وهست، اوبه زودی می‌آید و...) آمده و من حیث وحی الله به اعراب جا هل عرضه شده اند. پس از آن یوحنا ی مسیحی به نوشتن طوما روقایع آینده می‌پردازد. اما با آنهم آن روئیا های وی پانیا فته بود که بره قربانی شده در راه پدرش خدارانیز ادرآن روئیای خود می‌بی‌ند، و اخطارهای مرگ باری را بوی می‌دهد. منت اصلی درمکا شفه یوحنا. پس ما نیز مطلبی را از لای این اخطارهای مرگبار خدای در حال فرار دریا فتمیم که او خود را اول و آخر، ظاهر و باطن و نمود ساخته و تمام اختیارات هر دو جهان را به دست خود گرفته که گویا اومی تواند بنده گان خود را دسته، دسته به جهنم بفرستد. (طوری که قبلاً اشاره نمودیم، الله محمد با استفاده از این قدرت نمائی بره قربانی شده، آیت را در سوره زُمر قرآن پس از صد ها سال بازتاب داده و همانگونه این غیب الله مدعی شده که اونیز بنده گان سرکش خود را دسته، دسته به جهنم خواهد فرستاد. اما یهوه خدای پدر در اینجا به بنده گان کار خود وعده داده که پسرش مسیح در روز آخرت از آنها شفاعت خواهد نمود، و این جمله نیز متاسفانه در قرآن بازتاب یافته که گویا محمد عرب نیز، گویا از مسلمانان غرق در گناه در آن روز شفاعت خواهد کرد؟) متن اصلی درمکا شفه روئیا ی یوحنا و قرآن رونوشت از آن.

یا داوری نویسنده حقایق تلخ از این روئیا ی یوحنا ی مسیحی این بوده که چگونه آن هیولای آسمانی را به چهار شکل حیوان و انسان درنده معرفی داشته و جالب تر از آن اینکه همین گونه مرد دیگری بنام محمد، در بی‌داری خود وعده های پای در هوا را در آیات ۵۳ و ۵۴ سوره زُمر به مسلمانان داده که گویا روزی الله ناشناخته و نامرئی وی بنده گان کار عرب تبارش را با شفاعت این مرد عرب خواهد

بخشید، و اما دشمنان دین اسلام راد سته، دسته به آتش جهنم خواهند کشاند. تا به عذاب درد ناک آن کوره آتش گرفتار شوند. همچنان آیات ۱۷ تا ۲۸ سوره طور، و آیات ۸ تا ۵۶ سوره واقعه و سوره های دگر قرآن از اینگونه مجازات و مکافات بنده گان الله و شفاعت دست یارش محمد عرب جاهل به فروانی به نظر میرسند. طوریکه ما در آیه ۴۱ سوره (زُمر) عین آن جملات آیات ۳۱ تا ۴۶ با ب ۲۵ انجیل متای رهزن را مشخص ساختیم و همانگونه در قرآن کاپی از اینگونه آیات خود ساخته و کاپی به فراوانی به نظرمی رسند، که روزی گویا محمد، پیروان خود را چون مسیح بطرف راست و چپ خود ایستاده خواهند کرد و نیکوکاران و بدکاران را از هم جدا خواهند ساخت، و هر کدام را بر حسب اعمال نیک و بدشان مکافات و مجازات خواهد کرد. نیکوکاران را بطرف راست خود، و گنهکاران را بطرف چپ خود استاده خواهند کرد....) متن اصلی آیات فوق انجیل متی، و مکافات شفیه روئیائی یوحنا مسیح.

سوال نقدگونه دیگر ما بر چنین جملات عبری و عربی مربوط به مناطق خدا خیز شرق میانه و یا مناطق عرب نشین این است که: آیا جملاتی بدون (یا قدوس یا قدوس، و یا جملات دیگری چون لا اله الا هو علی کل شیء قدیر، بزبان فارسی و یا انگلیسی و فرانسوی و... نبود که در این کتب یهودیان و مسیحیان و یا مسلمانان از آنها استفاده شده اند؟ پس از اینجاست که ما همان مناطق فلک زده را مناطق خدا نیز نام کرده، و اما متاسفانه در مناطق پُرافتخارد یگرجهان از چنان خدا یان زنده و مرده خبری نبوده و نیست؟ طوریکه دست اندر کاران عرب تبار قرآن با مهارت شیطانی خویش پای غیب الله را در آن داستای اساطیری در میان گذاشته و جملات عربی را در ارتباط با بنده گان راست و چپ مسیح، (فأصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة، واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة) را در آیات ۷ و ۸ سوره الواقع قرآنی نشان کاپی نموده و آن را من حیث وحی الله به محمد عرب و انمود ساخته اند. پس ما بنا بر همین استدلال علمی و مستند خویش که، نه تنها این آیات کاپی و خود ساخته قرآن را، بلکه سراسر آن را اساطیر الا ولین نام کرده و هیچ آیه از آن را ناشی از وحی غیب الله (ج) نمی توان دانست. (و علم الشیطان) پس بنا بر همین استدلال علمی و مستند خویش به افشای پیاپی مهای مرگبار خدای هزار چهره می پردازیم که چگونه این پسرک خدای ظاهراً با محبت، پیام های مرگباری را روی

طومارهای شیطان نوشته و بنده گان پدش را مُنتظر ظهور خود از کوه صهیون و عموره، و از همان مناطق عرب نشین ساخته است.

بلی! طوریکه اشاره نمود یم، اظهارات بعدی درباب چهارم مکاشفه یوحنا نیز هما نگونه ادا مه داشته و آقای یوحنا در حال رویای خود چنین اظهار میدارد: من یوحنا هما نگونه در حال رویا بودم که در آسمان برویم گشوده شد و صدای چون شیپور بگوشم رسید و به من میگفت: بالا بیا تا من وقایع آینده را بتونشان بدهم! آه!!! که چه آسمان باشکوهی بود و من یوحنا تختی را در آسمان دیدم که کسی بر آن نشسته بود و چون سنگ های قیمتی عقیق و مرجان میدرخشید، دورا دور آن تخت رنگین کمان تا بانی چون زمره در قرار داشت و همچنان بد و ران تخت تا بان، بیست و چهار تخت کوچکی نیز گذاشته شده بود و بیست و چهارتن از افراد روحانی بر آن تخت ها نشسته بودند و همه لبا سهای سفید برتن و تاج طلایی بر سر داشتند و از آن تخت طلایی رعد و برق میدرخشید و در مقابل آن هفت چراغ نیز روشن شده بود که نمادی از روح هفت گانه خدا بودند، و در مقابل هر کدام از آنها دریایی از بلور درخشان نیز دیده میشد، و علاوه بر آن چهار موجود زنده نیز در چهار گوشه آن تخت و چراغ ایستاده بودند، و همه در جلو و پشت سر خویش چشم داشتند. از مکاشفه یوحنا خواننده گرامی! اجازه دهید تا به منظور استناد بیشتر خویش در رابطه به اقتباسات کاتبان رهزن قرآن از این روئیای یوحنا یهودی، مرور گذرانی زیر عنوان ذیل داشته باشیم، تا بدانیم که این اعراب رهزن از آن داستانهای روئیائی یهود و نصارا چگونه استفاده ناروا برده و آن همه را به زبان عربی از اینجا وارد قرآن خویش ساخته است.

روئیای یوحنا ی مسیحی، اما آیاتی در قرآن مُسلمانان.

منظور ما از این زره پالی در این داستان سرائی از کتب گویا آسمانی و ناشی از وحی ویا الهام خدایان هزار چهره، در رابطه به حیوان شناسی و فرشته شناسی، روح القدس شناسی، الله شناسی و حتی شیطان شناسی و... این بوده که در نتیجه این زحمات خویش نه تنها با ان هیولای آسمانی آشنا شویم. بلکه از آیات شیطانیه این گنجینه های اساطیری نیز اطلاع یا بیم که یکی از اینها توسط خردمندان زمان بنام اساطیرالاولین یاد شده ولی شورشانه بحیث وحی الله و از آسمان هفتم ویا

لوح محفوظ به محمد عرب وانمود شده وگزشته از آن به زورچماق وشمشیر بر عجم چشم بسته تحمیل شده است. درحالی که دست اندرکاران عرب تبار آن آیات زیادى را از همین قسمت از رویای خیالى یوحناى مسیحى وارد قرآن شان ساخته اند. از آن جمله با استفاده از کلمات (قَدَّوْسٌ، قَدَّوْسُ) که در ترکیب جملات عربى (قَدَّوْسُ السَّلامِ اَلْمُهَيْمُنُ العَزِيْزُ الجَبَّارُ لِمُتَكَبِّرِ) را وارد قرآن خود ساخته خویش ساخته اند و جمله (سبِحَا نُهَ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ) را نیز بر آن علاوه ساخته اند که منظورشان غیب الله بوده، درحالی که خود او غایب و لادریک بوده و هست و هیچ سرو دركى در آسمان و زمین بطور عینى، نداشته و نداند. پس ما نیز تا اینجا این رازها را از مکاشفه آقاي حنا در مکاشفه رویایی وی دریافتیم که مسیح رابحیث تخت نشین آسمانى معرفى داشته ولی متاسفانه کوهای بلند را در زیرپا شنه های آهنین اش آب ساخته و ده ها شاخ و دم و... را نیز بوی لازم دانسته و همچنان او را بشکل شیر، گاو، انسان و عقاب به نمایش گذاشته اند. پس بنا بر این هیچ دلیلى بخدا بودن چنان یک هیولای کره الَمَنْظَر نخواستیم داشت. زیرا برخلاف آنچه که بنده گان چشم بسته اش او را آحسن الخالقین و یا خدائی در چهره انسان با محبت وانمود ساخته اند، به نمایش گذاشته اند. اما با آنها، نه تنها آقاي یوحنا، بلکه چهار رکلاهان عرب که بحیث کاتبان قرآن خود را وانمود ساخته اند، با استفاده از همین اظهارات روئیای یوحناى مسیحى، که در مکاشفه اش بحیث خدا وانمود ساخته و ۲۴ رهبر مسیحى و فرشتگان آسمان را توأم با آن حیوانات کره الَمَنْظَر واداشته تا بدان هیولای آسمانى سجده نمایند، و محمد عرب نیز در تازیانه خود این اظهارات اساطیری و روئیایی یوحناى مسیحى را نما دی از سجده آدم خاکی به غیب الله دانسته و آیاتى را با جملات عربى (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا، اِلَّا ابْلِيسَ اِبًّا وَاسْتَكْبَرَ) و (وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِيْنَ) را در آیه ۳۲ سوره گاو، معروف به سوره بقره جا بجا ساخته اند که معنی همان گاورا دارد که در مکاشفه یوحنا ظاهر شده. اما شوربختانه نه شیطان نیرومند، از سجده به آدم خاکی سربا زرد، و افتخار تاریخی را بخود گرفت. در حالیکه متن اولی و اصلی این تازیانه در مکاشفه یوحنا چنین بوده است: هنگامیکه آن موجودات زنده به آن کسی که بر تخت نشسته بود و تا ابد زنده، از آن خدای تخت نشین سپاسگزارى نمودند و همزمان به آن ۲۴ هزار رهبر روحانى بدان بره تخت نشین (مسیح) سجده نمودند، و تاجهای خویش را بر زمین گذاشتند.

نقلاً از مکاشفه روئیای یوحنا.) اما کاتبان قرآن با استفاده از همان جملات آقای یوحنا که بزبان فارسی ترجمه شده، آیه را بزبان عربی (فَسَجِدْ وَالْمَلَائِكَةَ...) را توأم با جملات عربی (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَهُوَ الْقَيُّومُ، وَيَا خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) وارد قرآن نشان ساخته اند. پس بنا بر این استدلال علمی و مستند، نویسنده و محقق افشاگر از مدعیان دروغین اصالت آسمانی قرآن با رد یگر احتراماً نه سؤال دارم که آیا کدام یکی از خدا یا نمرده زنده یهودی و یا مسیحی و یا مسلمان آفریننده تمام هستی این جهان ملیارد ساله بوده اند که والله خالقِ کُلِّ شَيْءٍ و هو علی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ نَمِیدِه شده، واما نویسنده گان هر چهار کتب اساطیری مدعی اند که همین خدا یان سه گانه شان این جهان پهناور و با سابقه بلیونها صد ساله را درشش روز کاری خویش آفرینده اند. یا اینکه اصلاً خدای دیگری بنا م خالق لازیزال آفریننده این جهان بوده که انسان دوپاه زمان امروزد پروز را به شمول نویسنده این حقایق تلخ آفریده است. پس از جهان یهودی و مسیحی مسلمان یک جواب میخواهیم و آن اینکه کدام یک از خدایان نشان که دوتای آنها زنده و سومی مُرده و غائب بوده و به کلی باهم متفاوت اند و حتی زمان حکمرانی آنها با هم تفاوت آشکاری دارند، و آن اینکه آفریننده این جهان صد هزار بیلون ساله بوده اند. زیرا اصلاً همان خالق لایزال ما این خدایان مُرده و شکم پرست را آفریده اند. (از نویسنده خالق شناس) گرچه ما در لابلای بررسی های خویش از برداشتهای دزدانه دست اندرکاران قرآن تاجائی پرده برداشتیم، اما لازم به نظر میرسد تا افشاگریهای دیگر را در آن راستا داشته باشیم تا مدعیان دروغین اصالت آسمانی آن بدانند، و کلام اساطیری جناب یهوه خدای زنده اسرائیل را که به حیث متن اولی قرآ نشان ثابت شده، پس از این مسخره نکنند. پس این شماخوا ننده گرامی و این هم اقتباسات کاتبان قرآن که چگونه با مهارت شیطانیه شان همانگونه بطور مرتب از مکاشفه این رویای یوحنا ی مسیحی با اندک تفاوت وارد قرآن شان ساخته اند. بطوریکه اولین آیه قرآن در مورد جلال و عظمت و قدرت الله مُسلمانان را، با استفاده از همین روئیای یوحنا است فرموده که او گفته بود: پس به کسی که جهان را آفریده ... و آن همه را کاتبان عرب تبار قرآن در سوره فاتحه انعکاس داده اند و در آن آمده که حَمْدٌ وَثَنًا وَوَسْتَانًا بِرِاللَّهِ بَادٌ كَ آفریننده و پرورش دهنده تمام کائنات بوده و هست. پس بنا بر این اقتباس آشکار عربهای رهن، اما کارآموده،

هیچ انسان خردمند امروز و فردا نمی تواند قبول کند. زیرا یک آیه این قرآن عربی ناشی از وحی الله نامرئی و مُرده به محمد عرب جا هل نبوده و نیست.

اقتباس بعدی کا تَبان قرآن از همین مکاشفه روئیائی یوحنا در آیه ۱۳ سوره نامُرتب انعام پس از صدها سال بازتاب یافته و در آن عین ستایش از غیب الله (ج) صورت گرفته، البته با این تفاوت که این بار الله نامرئی را در مسند مسیح و یا خدای پدر قرار داده اند، و حتی آن نویسنده گان جا هل عرب، غیب الله را پروردگاری نیاز و دارای رحمت و مغفرت خوانده اند. در حالیکه این غیب الله با همین غیابت خود، با آنکه خود را قهار و جبار نامیده ولی به هیچ صورت خالق بی نیاز نبوده و نه دارای رحمت و مغفرت خواهد بود. زیرا همین مبارک از همان آوانی که گویا رحمتٌ للعالمین وانمود شده بود، تا امروز خون بنده گانش را توسط بنده گان جنایتکار دگر خود بر روی زمین ریخته و می ریزاند. اما متأسفانه کا تَبان رهزن کلام الله او را در آیه ۲۵ سوره احزاب طوری وانمود ساخته اند که این غیب الله نامرئی را نسبت به خدای زنده مسیح قوی و توانا دانسته و حتی در جنگهای اسلامی او را بحیث یک خدای جنگجو و چماقدار معرفی داشته اند. اما در عین حال او را چنان ناتوان وانمود ساخته اند که حتی توان فیرهای آسمانی خود را بنا بر بیان آیه فوق از دست داده و در حال فرار خود از آن جنگ آسمانی به رهبری شیطان نیرومند، بر چشم دشمنان اسلام خاک پاشیده. پس بدان منوال آیات زیادی در قرآن مسلمانان از کتب قبلی یهود و نصاری وجود دارند که قدرت غیب الله را به نمایش گذاشته اند، و نمونه آن آیه ۷ سوره المنا فقون است که در آن او را کلید تمام خزائن آسمان و زمین وانمود ساخته و هیچ خدای دیگری آن خزائن را از وی گرفته نمی تواند، و اما متأسفانه همان اعراب جاهل آن خزائن را مخزن علوم طهارت و استتاج، و یا مخزن علوم خزائن مادی اعم از دست یا بی بز و زیوردا نسته اند. پس بنا بر این زره پالی و تحقیقات علمی و مُستند ما که حتی از کلوخ استنجای مسلمانان عزیز یادآوری شده. پس هیچ آیی از قرآن را نمی توان ناشی از وحی جداگانه الله به محمد دانست. اما تفاوتهای آن با متون اولی آن تنها مناسبات عقب مانده عربهای جاهل با تمدنهای یهودیان و مسیحیان بوده که تضادهای آشفتگی ناشی از پدیر فراوانی در آنها به نظر میرسد، و همچنان ناشی از برداشتهای ناقص آن اعراب جاهل از آن متن اولی قرآشان برون آمده که نسبت بطول زمان چنین

تفاوت‌های آشکاری بین آیات قرآن و متون اولی این قرآنشان وجود دارند. پس امید است خواننده گرامی و جهان اسلام عزیز دانسته باشند و از این افشاگریهایی که ما آورده نشوند، و تنها واقعیت‌های عینی و مستند را در نظر داشته باشند که ما آن‌ها را از بلائی این گنجینه‌های گناه و زنا، قتل و غارت بر ملا ساخته و خواهیم ساخت. اما با آن‌ها ناگزیر هستیم تا شاخ و آم خدایان زنده و مُرده یهودی و مسیحی و مُسلمان را که شاخ‌پسته‌حال و احوال آن بزرگواران نبوده و نیست قطع نموده و بحیث خدایان بدون شاخ و دم آن‌ها را به جهان‌نیا معرفی بداریم، که این نیز یکی از خدومات ما به این خدایان شاخ‌دار و دم‌دار و هزارچهره خواهد بود، نه دشمنی با آن‌ها. پس ضمن اینکه به شما عزیزان خواننده حوصله‌مندی بیشتری در این راستا آرزو دارم، برمیگردیم به افشاگری خود از داستان‌های وحشتناک بعدی از مکاشفه یوحنا، البته در مقایسه آن، از برداشتن کتاب قرآن از این خواب‌های وحشتناک آقای یوحنا، تا حرفی از این کتب ترساننده و مُژده‌دهنده باقی نماند.

افشاگریهایی نقدگونه بعدی ما از مطالبی زیر عنوان (طوماروقایع آینده) خواهد بود که در روئیای یوحنا در مکاشفه وی بازتاب یافته و آن‌ها چگونه انسان خردمند زمان را با خدای هزارچهره معرفی میدارد و جنگ و تباهی را از روی زمین به آسمان کشانده و جام‌های مرگ و خون را بر روی زمین میفرستد، طوری که اشاره نمودیم که مسلمانان عزیز عین زهرپاشی و بلاپاشی را از آسمان بر سر انسان بیدفاع انجام داده و اظهارات قرآن‌خونین‌شان در آن جنایات مرگبار خدا یان مسیحی و مسلمان است.

(طوماروقایع آینده، عنوان باب پنجم مکاشفه است. و آقای یوحنا آن وقایع را بطور مفصل بیان داشته و اما خلاصه آن طوریست که: او این بار کسی را بر تخت دیگری در آسمان دیده که آن موجود ناشناخته طوماری در دست دارد و در هر دو طرف آن نوشته شده و با هفت مُهر لاک شده بود. فرشته با صدای بلند خطاب به یوحنا میگوید که: آیا لیاقت خواندن و بازکردن این نامه‌ها را کسی خواهد داشت؟ اما هیچ‌کسی در آسمان و زمین و از بین زنده‌گان و مُرده‌گان پیدا نشد که لیاقت بازکردن آن طومار را داشته باشد. پس یوحنا از روی ناامیدی میگریست. زیرا هیچ‌کسی پیدا نشد که لیاقت گشودن و خواندن آن طومار هفت‌مُهر را داشته باشد. اما در همان لحظه بود که یکی از آن بیست و چهار رهبر روحا

ی بوی گفت: گریه نکن! زیرا شیری از قبیله یهودا و از نسل داوود پیروز شده تا آن طومار را بگشا ید. (شیری از قبیله یهودا، همان مسیح، فرزند خوانده خدا، و فرزند اصلی مریم بود که آقای یوحنا در اظهارات رویای بعدی خود ا و رابحیث یک برّه قربانی شده در راه نجات مسیحیان معرفی میدارد و داستان را چنین ادامه میدهد. توجه نمایند به آخرین هدف از اینگونه داستان سرائی کتب مقدس.)

(وقتی من یوحنا در آن حالت رویایی خود متوجه شدم، بجای شیری از قبیله یهودا، برّه را در مقابل آن تخت و موجوات زنده (شیر، گاو، انسان و عقاب در حال پرواز) دیدم و آن بیست و چهار هزار رهبر روحانی نیز به پاه خواستند و به با ز نمودن آن طومار پرداختند و اما از بین آنها تنها شیر قبیله یهودا گفت که منم که آن طومار را باز می کنم! کسیکه زخمهای بدنم باعث مرگ من به روی صلیب شده است پس من یوحنا وقتی شیر قبیله یهودا رابحیث برّه قربانی شده با زخم های بدنش دیدم، آن بره هفت شاخ و هفت چشم داشت که نمادی از همان روح هفتگانه خدا بودند که به تمام جهان فرستاده می شود. پس برّه نزدیک آمد و طومار را از دست راست آنکه بر تخت نشسته بود گرفت و آن را باز نمود، و در آن لحظه بود که آن چهار رهبر روحانی در برابر آن کسی که بر تخت نشسته بود سجده نمودند و سپس هر یک از آن رهبران روحانی یک کاسه طلا و پُر از تبرکات را که دعای ایمان داران کاسه طلایی نوشته شده بود. با دستهای خویش گرفتند و خطاب به برّه گفتند: بلی! تو لیاقت این را داری که طومار را بگشایی و بخوانی زیرا توجانت را قربانی کردی و مردم را نسبت به گناهان نشان از عذاب جهنم نجات دادی و آنها را در خدمت به خدا خریداری کردی، تو آنها را برای ما کاهن ساختی تا بر مردمان روی زمین سلطنت نمایند.) مکاشفه باب پنجم...

این اظهارات روئیایی یوحنا نیز بحیث متن اولی قرآن رونوشت از آن، پس از صد ها سال بزبان عربی در آیات ۱۱۱ سوره توبه همین قرآن به نظر میرسد، که بازتابی از آن سرفقت آشکار کاتبان زمان از آن داستان خریداری گناهان مسیحیان توسط خون بره قربانی بوده که متاسفانه بحیث وحی الله به محمد عرب در آیه فوق وانمود شده است. اما کاتبان جاهل و بی خبر از این روز بودند که روزی یک نویسنده عجمی در حقایق تلخ خود آن دست بُرد رهنان عرب را دقیقاً پس از هزار و چهارصد و یک سال تازی افشا خواهد نمود، و در این قرآن روی زمین خود طبع و نشر خواهد

شد، که خوش بختانه چنین هم شد. پس شما خواننده گرامی، توجه نمائید که چگونه آن خریداری گنا هان مسیحیان، پس از صدها سال در قرآن محمد راه یافته است. (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاتِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ. ترجمه: بدون شک، الله نفس و مال شما مؤمنین اسلام را در بدل بهشت موعود خریداری نموده و این همان معامله نیست که در تورات و انجیل به شما مسلمانان وعده داده شده، که الله (ج) خریدار، و شما فروشنده نفس و مال خویش در بدل بهشت موعود هستید.) نقلاً از متن و ترجمه آیه ۱۱۱ سوره توبه، قرآن. بلی! در بدل همان نفس مسیح. اما با ریکی ها بی نقد گونه نویسنده حقایق تلخ، و یا این قرآن روی زمین این است که از همان زمان تا امروز در این اظهارات قرآن، و آن اظهارات یوحنا تا کنون نهفته مانده و ما آن را پس از هزار و چهارصد و یک سال آشکارا خستیم، که چگونه خدای پدر فرزندش را برای حفظ نام و نشان خود، به چوبه دار می کشاند، و باز چگونه این عرب جا هل برای بدست آوردن یک حکومت سرکوب گرد برابر حریفان جاه و جلال خود، در مدینه بنیان گذاشت، و جان و مال مسلمانان تا زه به اسلام رسیده را در بدل بهشت موعود و پای در هوا در معرض لیلام قرار داد. اما با آنهم اعراب جاهل در این قرآن سازی خویش دقت نکرده اند که روزی این خرید و فروش از نظر خود قرآن و شرع اسلامی شان باطل اعلام خواهد شد، و حتی آن را یک معامله ناقص بین الله و بنده گانش ثابت خواهد ساخت. زیرا طوری که قبلاً تذکر دادیم، مبیعه که همان بهشت موعود و پای در هوا است، سرودرک ندارد. اما الله مکار، نفس و مال مسلمانان خوش باور را نقداً از آن بی خردان بم کفان گرفته است. پس بنا بر آن این معامله ناقص است و به هیچ صورت عقد نمی گردد. پس به دزدان چراغ بدست عرب با یدلعنت گفت که الله سبحانه و تعالی را یک خدای ناقص العقل و ظالم و انمود ساخته، و همچنان طشت رسوایی کا تبان رهن قرآن نیز با این گونه افشاگریهای ما از بام مکه و مدینه پابین می افتد، و بلاخره موجب رضای نسل های امروز و آینده ما میگردد.

خواننده عزیز! نظاره روئیائی آقای یوحنا به سوی آسمان ادامه داشته، ولی ما در بیداری خویش خواهیم دریافت که او چه نوع صدای مرگباردیگری از آنجا شنیده، و آن طوری بوده که او صدای تمام موجودات آسمان و زمین و دریاها را می

شنود، که گویا می گفتند: ستایش و حرمت و جلال از آن اوبا شد که بر تخت سلطنت نشسته است. همزمان به آن، آن چهار موجود زنده گفتند: آمین! آمین! می گفتند، و سپس آن چهارر هبرروحانی به آن تخت نشین سجده نمودند و او را پرستش کرد (ند). نقلاً از آیات ۱ تا ۱۴ باب پنجم. مکاشفه. اما باز هم متاسفانه آن آمین و آمین، که توأم است بارکوع و سجده به آن بره. توسط کاتبان قرآن آن روئیا را از اینجا به غارت برده شده و در سراسر قرآن خویش با کلمات عربی چون (وارکعوا و سجدوا، و عبدوا... و وارد ساخته و آن را بحیث وحی یک خدای نامرئی به اعراب جاهل تراز خویش وانمود ساخته اند، و حتی غیب الله (ج) را در حال غیابتش (علیهم بذا ت الصدور) خوانده و همانگونه محمد عرب را در کنار تخت آسمانی همراه با گویا روحا نیون تازه به اسلام رسیده عرب قرار داده اند. پس ما پس از هزار و چهارصد و یکسال این همه سرقت های دزدان چراغ بدست عرب را از آیات ۱۶۲ و ۱۶۳ سوره بنام آل عمران دریا فتمیم، و مادر این افشاگری مستند خویش مکتب هیچ گونه گناهی بجز ازد فاع از الله سبحانه و تعالی نشده ایم؟ زیرا نخواستیم در کلام گویا اولی او کسی مداخله نماید و تصرفات و تناقضاتی را در آن بیاورند و بلاخره موجب اختلال فکری الله جا مع الکلمات شوند. فقط همین استدلال انسان پرستانه ما کافی است. زیرا خلف آن دزدان چراغ بدست از اینگونه الاغ سازی انسان دوپای ممالک اسلامی با ید بداند که قرآن رونوشتی از کتب یهود و نصاری بوده، نه آنکه الله چنین بازی طفلانه را (نعوذ بالله) با بنده گانش روی دست گرفته باشد...

وما علینا الا البلاغ.

اعلام پیروزی در آسمان، عنوان دگریست در باب ۱۲ مکاشفه رویای یوحنا و در آن نیز از قدرت نمایی بره قربانی شده در راه از بین بردن گناهان مسیحیان غرق در گناه حکایت شده، طوریکه قرآن محمدعین گناه شوئی را پس از صدها سال، آنهم با استفاده از همین صابون کالاشوئی خدای مسیحیان، درآیه فوق بازگونموده که گویا الله نامرئی نیز گناهان شمشیرکشان اسلام را خواهد بخشید. اما قدرت نمایی بره در اینجا چون پسر خدا در حال نمایش است، بنا بر آن یوحنا در حال خوابش برای کسانی که آنها نیز خواب های وحشتناک می بینند، اعلام میدارد که اکنون زمان قدرت و سلطنت خدا و حکومت برحق مسیح فرارسیده است. زیرا کسانی که روز و شب علیه برادران مسیحی ما تهمت می بستند سقوط کردند و برادران ما

آنها را با خون برّه و بیان حقیقت سر کوب کرد ند. پس ای ساکنان آسمان! شادی کنید و برای ساکنین زمین بگوئید که وای بر شما اهالی روی زمین! زیر اشیطان با خشم خود بسراغ شما خواهد آمد و او میداند که شما فرصت زیادی ندارید، و در بند شیطان اسیر خواهید شد.) مکاشفه باب ۱۲، آیات ۱۰ تا ۱۲.

گرچه عناوین بعدی باب ۱۳ تا باب ۲۲ مکاشفه رویای یوحنا از جا نوران دریا و زمین، و از برّه و آزاد شده گان و هفت بلای آخر که در جام های سیمین جابجا شده و مملو از مرگ و خون بوده و از آسمان فرو می ریزند و فضا را کثیف می سازند، و همچنان از رویای زن فاحشه نیکه از خرابی نهایی با بل خبر می دهد نیز از اظهارات شرم آور آقای یوحنا در روئیا پیش بوده، مگر نویسنده حقایق تلخ از آنگونه اظهارات بی شرمانه و مملو از مرگ و خون و فحاشی متنفر بوده از با زگونموندن آنها صرف نظر کرده و تنها مروری به نکات اساسی و قدرتی طلبانه جناب برّه خواهد پرداخت، و در ادامه آن از مطلب جالبی زیر عنوان (کلمه خدا سوا بر اسپ، و نا بودی شیطان) افشاگری خواهیم نمود که برّه از کوه صهیون به سوی اورشلیم تشریف می آورد و مسیحیان عزیز در طول دوهزار و بیست و چهار سال منتظر او هستند. پس این قسمت از بررسی ما بره را از آسمان بروی زمین پائین خواهد آورد، اما زمان آن طوریکه خود مسیح و محمد آن روز را نمی دانند، نویسنده این قرآن روی زمین نیز شما خواننده گرامی را منتظر مانده، اما این را می داند که (دین وسیله رسیدن به قدرت بوده، و سیاست هم روی دیگر این سکه ننگین) که حتی بنیان گذاران از سرکوها سوار بر اسپ می آیند و در حفظ دین و سیاست خود را به صلیب می کشانند. زیرا جناب برّه می خواهد خود را بر مسند حکمرانی برساند، و پدرش را از صحنه بیرون کند. پس ما با این مطالب ا خیر خویش از مکاشفه یوحنا، گلیم این قدرت نمای برّه قربانی شده را از آسمان و زمین جمع نموده و مسیحیان عزیز میتوانند منتظر تشریف آوری آن بره مبارک بوده باشند، که چه زمانی به روی زمین خواهد آمد، و آن روز را ما برای شان مبارک باد خواهیم گفت، به شرط آنکه، اگر ما و آنها تا آن زمان زنده بودیم. اما شما خواننده گرامی در آخرین قسمت از داستان خدای هزار چهره را که توأم با افشاگریهای از متن آیات قرآن کاپی بود، بار دیگر در نظر داشته باشید تا از جزئیات سرعت آشکارا تبیان رهن کلام الله نیز بداند. حال توجه نماید به متن اولی آن تازینا مه محمد عرب، از همان کلمه سوار بر اسپ جناب یوحنا ی مسیحی.

(کلمه خدا سوا بر اسپ) عنوان باب ۱۹ مکاشفه یوحنا ی مسیحی است، و از آیه ۱ تا آیه ۱۶ کلمه مبارک از آن اسپ سواری خود سخن گفته، و در ادا مه آن از صفر مرد گان و جنگ در آسمان یاد هانی نموده و پس از آن در باب ۲۰ از اسارت شیطان و نابودی نهائی شیطان قدرت نمائی کرده، و پس از آن در باب ۲۱ همه روی زمین را که بره ویران کرده آن دوبا ره اعمار میدارد، و پس از آن بنا بر بیان ۲۲ از آب حیات سخن گفته، و بلاخره تشریف آوری بره را اعلام میدارد، و ما به آن همه اظها رات روئیائی جناب یوحنا در مکاشفه اش مروری خواهیم داشت. اما طوری که همواره از برداشتهای کاتبان قرآن از چنین داستانهای افسانه نوی پرده برداشته ایم، رهنان عرب را نیز از آن برداشت دزدانه شان بی گزند نخواهیم ماند، و آن همه را پس از صدها سال در قرآن خود ساخته شان به حیث افشاگری های روشنگرانه خود به جهان افشا خواهیم نمود. پس توجه نمائید به متن اولی آن تازینا مه محمد، از مکاشفه یوحنا ی مسیحی در آن موارد.

طوری که ما از (کلمه خدا و سوار بر اسپ) سخن می رانیم، آقای حنا نیز در دامه آن رویای خود سواران زیادی را بالای آن اسپ دیده و ما ان را بنا بر اظهارات او چنین افشا میداریم: سواران زیادی نیز در نبال آن سوارکارا اول به نظر میرسید. اما از دهن آن سوارکارا اولی شمشیر تیزی برون آمد تا توسط آن قومهای بی ایمان و غیر مسیحی رانا بود کند و همواره از آن کلمه خدا خون جاری بود. (لطفاً شما خواننده گرامی به این اظهارات انجیل مقدس دقت فرمائید که ادیان خونین توحیدی و بنیانگذاران آنها چه خون ریزیهای را توسط آن کلمه خدا انجام داده و میدهند.) (الله اکبر) و مُمینان آنها آن همه را در وصف خدا یا نشان با خون ریزی های خویش با گردن بلند اعلام میدارند. طوری که مسلمانان در حین آن اعمال ننگین و خونین شان کلمه (الله اکبر) را با صدای بلند ادا می دارند، اما مسیحیان عزیز در ختم آن اعمال زشت شان آمین، و آمین میگویند.) (از نویسنده.)

آقای یوحنا در مورد صفره مُردگان، اسارت و نابودی نهائی شیطان و دیگر عناوین نیز طوری یا دهانی نموده و در آن مکاشفه خود نوشته است که: تخت نشین پس از فرار از شیطان بر تخت خود نشست. اما زمین و آسمان از ترس این تخت نشین پا به فرار گذاشتند. زیرا تمام مُرده گان زنده شدند و در برابر خدای بره قربانی شده ایستا دند، و همزمان به آن بود که دفتر اعمال بنده گان آن بره گشوده شد و هر کدام از آنها

طبق اعمال نیک و بدشان مجازات و مکافات گردیدند. (طوری که کاتبان قرآن کاپی از این داستان با جملات عربی (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) ویا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون، اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون) را در قرآنشون نوشته اند. همانگونه که اعراب رهن در رابطه به فرار زمین و آسمان نیز از ترس بره، و آفرینش آسمان و زمین جدید نیز در قرآن رونوشت از آن نوشته اند، وحتی آن رهنمان در قرآن شان نوشته اند که، زمین و آسمان باهم آمیخته بودند و نمی خواستند از هم جدا گردند، اما الله ما آنها را بزور بازوی خود از هم جدا ساخت. همچنان در رابطه بزننده شدن مرده گان نیز دردها جای این قرآن کاپی و اساطیر الاولین یا داور شده، و اما از نظر علم و منطق انسانی هیچ کدام از این اظهارات بی بنیاد، مورد قبول انسان خردمند زمان نبوده، و نه هم چنین اظهارات بی پایه ناشی از وحی جداگانه الله به محمد بوده است. پس اجازه دهید تا از آخرین دیداریوحنا از شهرزیبای اورشلیم در آن روئیای وی پرده برداریم که چون عروس زیبا میدرخشید و یوحنا آن را در عالم روئیای بی بی ند، و در آن مورد در آنجیل نام نهاد مسیح چنین نوشته است: من یوحنا در آن رویای خود شهر اورشلیم را دیدم که با زیبایی خاص خود چون عروس آماده همبستر شدن با داماد (مسیح) بوده و آن شهرزیبا، مملو از شیر و شکر نیز بود. (آنچه که در قرآن محمد از باغ عدن توصیف نموده که ما آن را در داستان آدم و حوا، رب، که فرمانده شهر (شوش) واقع در سرزمین ایران بوده و ابلیس و آدم و هوا نیز که در تورات و قرآن از آنها بحیث پدر بزرگ و مادر بزرگ انسان د و پناه بلیونها صد ساله نام برده شده، در آن سرزمین فارسین موقعیت داشته که ما از اثر آقای وزین خون آن رازنهفته را به منظور عدم اصالت قرآن افشا نمودیم که زیر عنوان از میترا تا محمد) به نشر رسیده. البته با جزئیات اضافی ئی قرآن آن باغ عدن را در رای هفت نهر مملوء از سنگ های قیمتی زمرد و مرجان و عقیق نامیده و به مسلمان تشنه لب آن را وعده داده که روزی در آن حضور خواهند داشت و از میوه های آن باغ نوش جان خواهند کرد، و همچنان از زنان انا رپستان نیز در آنجا استفاده حلال خواهند نمود. (البته به جز از میوه درمت ممنوع از جانب خدا بیان مرده و زنده شان) اما چون از نظر نویسندگان حقایق تلخ هیچ کدام واقعیت عینی و علمی نداشته اند. بناً از تبصره اضافی بر آن وعده های پای در هوای خدا بیان زنده و مرده مسیحیان و مسلمانان

نان صرف نظر نموده و این بار به داستان تشریف آوری جناب مسیح بدان شهر زیبای اورشلیم خواهیم پرداخت که باب ۲۲ و آخرین قسمت از مکاشفه یوحنا آن زیر عنوان (عیسی بزودی می آید) بازتاب یافته و اما متأسفانه مسیحیان عزیز در طول زیاده ۲۰۲۳ سال منتظر او هستند، و سالهای سال نیز منتظر خواهند بود، تا آن مرداسا طیری از فراز کوههای صهیون و عموره بدان شهر تشریف بیاورد. پس شما خواننده عزیز از زیاده از این نیز منتظرمانده و با همین قسمت از بررسی های افشاگرانه خود، گلیم غم آن خدای در حال فرار را جمع نموده و منتظر تشریف آوری فرزند آن خدای هزارچهره خواهیم بود، و اما شما عزیزان خواننده، افشای گریه های ما را از برداشتهای دزدانه دست اندرکاران عرب تبار قرآن از این داستانهای روئیایی نیز طوریکه وعده نمودیم در نظر داشته باشید. تا آخرین حرفی از این گنجینه های اساطیری ناگفته و پوشیده مانده باشد بنا بر آن برمیگردیم به تشریف آوری عیسی مسیح، از روئیای یوحنا، که متأسفانه خود او تا کنون مسیح را در بیداری ندیده و تنها در عالم رویا و زبانه مسیح در عالم روئیا چنین نوشته است.

(مسیح می فرماید که: گوش کنید! من به زودی می آیم، خوشحال کسانی که آنچه در این (انجیل) پیشگویی شده با ورمی کنند. پس من یوحنا تمام این چیزها را در روئیای خود یدم (گاو، شیر، اسب های رنگا رنگ و موجودات عجیب و غریب و... را که فرشته در عالم رویا به من نشان داد همه را دیدم، و من نیز تصمیم گرفتم تا عیسی مسیح را پرستش کنم. بنا بر آن فرشته به من یوحنا گفت: من نیز مانند تو یک خدمت گزار برای برادران مسیحی و تمام انبیا و خدمت گزاران فرزند خدای پدر هستم و تازه به اوشان ایمان آورده ام. پس تو یوحنا نیز بره را پرستش کن! همچنان فرشته به من یوحنا گفت: پیشگوییهای این کتاب رابه همه جهان برسان و برای شان بگو که همه اینها به زودی بوقوع خواهند پیوست و چشم براه آن بره (مسیح) باشید، و او خود گفته است که من به زودی می آیم و برای هر کس مطابق به اعمالشان پاداش خواهم داد. زیرا من (الف) و (ی) هستم آغا زواج، و اول و آخر هستم. پس خوشحال کسانی که لبای سهای خویش را می شویند و می پوشند، و من تنها به کسانی که اجازه ورود به شهر اورشلیم را خواهم داد که آنها مرا پذیرفته اند، و آنها می توانند از میوه درخت حیات من مسیح بخورند. نه دیگران. پس من مسیح فرشته خود را نزد شما مسیحیان

می فرستم تا این همه وقایع آینده را در کلیساها با شما در میان بگذارند، که من مسیح از نسل و نصب داوود پادشاه هستم و من ستاره درخشانم که همیشه می تا بم... آمین آمین) به متن اصلی بدون تغییر، در آیات ۷ تا ۱۵ باب ۲۲ مکاشفه خواننده گرامی! ما بارها نوشته ایم که هدف ما از این بررسی های موشکافانه و افشاگرانه از زلابلای کتب اساطیری و خود ساخته یهود و نصارا و مسلمانان، حقایق ناگفته و تلخ است به ما منین آنها، و بلاخره دریا فتمیم که این گنجینه های اساطیری و مملو از جنگ و خون و کینه و عداوت، اما توأم با امید روزنا معلوم بوده، که خرسواران، و شترچرانان یهودی، مسیحی و مسیحی و مسلمانان عرب تباران همه را با استفاده از آنها بحیث اساطیر الاولین و اساطیر آخرین سروده اند و آن همه را بحیث الهام و یا وحی خدا بیان زنده و مرده خویش، و حتی یکی از آنها، تا زینا مه خود را بطور خود خواها نه بحیث آخرین و کامل ترین کتاب آسمانی به اعراب جاهل و انمود ساخته است پس ما نیز از آخرین اظهارات خود را در مقایسه به قرآن رو نوشت از همین اظهارات روئیائی یوحنا خواهیم داشت که، چگونه آن چهار کلاهان عرب حتی بدان کتب یهود و نصارا دست یافته اند. اما نیز رسالت خویش را تا جائی در راه روشنگری نسلهای امروز و آینده ادا نمودیم، و از ریشه اصلی ادیان یهودی، مسیحی، و اسلام نیز دانستیم که آن همه ناشی از تلاش های مرگبار و تاریخ زده همان شترچرانان و خرسواران اعراب جاهل و اسرائیلی بوده که آنها با مهارت شیطنانی شان چنین آیاتی را به زبان عبری و عبری در آن راستا جای گزین کتب خود ساخته خویش ساخته اند، و آن همه را بطور بی شرمانه بحیث وحی الله، به محمد عرب، و موسای و همانگونه به مسیح یهودی الاصل، و انمود ساخته اند. پس اگر قرار باشد که افشاگری ما بطور مستند بوده باشد و کدام تنها جمعی توسط شمشیر کشان اسلام بر ما وارد شده نتواند، توجه شما خواننده عزیز را بحیث یک قضاوت کننده عادل، اما نه بی طرف بالای هر جمله و هر کلمه مکاشفه روئیائی یوحنا ی مسیحی، در مقایسه با قرآن محمد جلب میدارم که مستقیماً توسط رهنان عرب از سرزمین اسرائیل و یهودا، آنها از روئیای یک خرسوار، و در حال خواب یک مسیحی تازه به ایمان رسیده به سرقت برده شده، و پس از صد ها سال از سرزمین عرب و از آستین محمد عرب، آنها از آدرس غیب الله از آسمان هفتم و یا لوح محفوظ، بحیث وحی اوتعلی از همین جملات باب پنجم مکاشفه روئیائی وی

با جملات عربی سربرون کرده است. توجه نماید به جملات اولی قرآن از مکاشفه یوحنا ی مسیحی.

(وقتی من یوحنا در رویای آسمانی خود دیدم که تختی از عقیق و مرجان در آنجا قرار داد و بالای آن تخت رنگین کمان کسی نشسته بود. (شخص گمنام) و اما چون سنگهای عقیق و مرجان می درخشید، و همچنان ۲۴ تخت دگری بدوران تخت رنگین کمان قرار داشت و ۳۴ رهبر روحانی بر آن نشسته بودند و در برابر آن تخت هفت چراغ روشن گذاشته شده که نمادی از روح هفتگانه خدا بود ند. (البته روح خدای زنده مسیح) هم زم همزمان به آن چهار موجود زنده را دیدم که در چهار گوشه آن تخت استاندند، و موجود اولی به شکل شیر بود، دومی شبیه گاو، سومی به شکل انسان، و موجود چهارمی به شکل عقاب در حال پرواز بود، و هر کدام از آن موجودات زنده شش بال داشتند و میان بالهای شان پُرازشم بود و بدون وقفه در هر شبانه روز نام خدای زنده مسیح را به زبان می آوردند و می گفتند: قدّوس، قدّوس، قدّوس، یعنی خداوند، خدای قادر و توانا است. او بود و هست و خواهد بود و به زودی خواهد آمد.) نقلاً اما کاتبان بی دار قرآن این ستایش تخت نشینان بره خواب برده را با جملات عربی (تبارک الذی بده الملک و هو علی کلّ شیء قدير، الذی خلق السبع السموات و... قدّوس السلام المؤمن المهيمن الجبار المتبكر و...) در سوره بنام تبارک تکرار نموده و همچنان آن چکه در رابطه به جنگ در آسمان در آن مکاشفه یوحنا بازتاب یافته و مسیح در آن جنگ با شیطان دست و پنجه نرم کرده بود. آن را نیز در آیات ۱۳ تا ۱۷ سوره انفال قرآن بازتاب داده اند، و حتی آن رهران کلام الله (ج) آن سوره را، سوره انفال، یا غنیمت گیری، بحیث وحی همین الله ناشناخته و نامرئی به محمد عرب ابلاغ داشته و در آن آیات کاپی خطاب به محمد از جانب الله و در غیاب او نوشته اند که: این اعلام جنگ و کشتار از اجانب نب من الله برای این بود که دشمنان اسلام با من الله و تو محمد مخالفت کردند و دین اسلام ما را نه پذیرفتند. پس من الله نیز مؤمنین اسلام را وارد میدان جنگ ساختم تا دشمنان اسلام را نابود سازند، و علاوه بر آن من الله جای دشمنان اسلام را در جنهم خواهم ساخت پس بدان سبب من الله نیز در آن جنگ اشتراک نمودم و دشمنان اسلام را توسط قهرهای آسمانی بنام شهاب الثاقب کُشتم، و بر چشم های متباقی آنها که زنده مانده بودند خاک پاشیدم، و آنها را کور ساختم تا راه گریز خود را

نیا بند، و مسلمانان با استفاده از آن فرصت همه راهد ف قرارداد ند، و کشتند. (آفرین غیب الله جان) متن اصلی این اظها رات دست دوم، در سوره انفال، قرآن مسلمانان. یوحنا ی مسیحی داستا ن گریه خود را در باب هفتم مکاشفه روئیائی اش بازتاب داده و دران مورد نوشته است که: من، برّه قربانی شده را برآن تخت یا قوت و مرجان د یدم که فرشتگان آسمان همراه با آن چهار موجود زنده (شیر، گاو، انسان و عقاب) در پیشگاه آن تختی که برّه بر آن نشسته بود. (مسیح) د یدم و تعداد بی شماری از فرشتگان بوی سجده نمودند و او را با جملات ناشناخته عربی (وقدّوس، قدّس، و س، ستایش کردند و دگران، آمین! آمین، و آمین، و حمد و سپاس برآن برّه می گفتند، و بره را تا ابد زنده و پرحلال با د، تمنا داشتند. علاوه بران اعراب جا هل با دروغ شا خدارشان جملات روئیائی یوحنا ی مسیحی را نیز از اینجا در قرآن اساطیر الاوّلین با جملات عربی (الحمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ، اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مٰلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ، اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ، وِیَا ذَا الْجَلٰلِ وَاَلْاَكْرَامِ، حَکِیْمِ عَلِیْمِ، قَدِّیْرٍ، قَدُّوْسُ السَّلَامِ اَلْمُهَیْمُوْنَ اَلْعَزِیْزُ الْجَبَّارُ ...) را پس از صدها سال د رتازینا مه محمد عرب بازتاب داده اند و بطور بی شرمانه مدّعی شده اند که این جملات عربی، ناشی از وحی الله به محمد عرب بوده اند. در حالیکه آن دزدان چراغ بدست این جملات را از همین مکاشفه روئیایی آن مرد خواب برده مسیحی برداشت نموده و تنها غیب الله را در جای برّه قرار داده اند و بس. پس ما نا گزیر هستیم بد فاع از غیب الله (ج) پرداخته و بطور آشکارا باید نوشت که: لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَکَادِیْبِیْنَ وَاَلْسَارِقِیْنَ) پس بنا بر این افشاگری های ما ست که نویسنده آن در حقایق تلخ خود بارد گرتأکید میدارم که هیچ آیه از این قرآنیکه با چنین بی احترا می نسبت به الله (ج) نوشته شده و او تعلق را (نعوذُ بالله) در جمع آن حیوانات قرارداد ده و او را قُدّس السّلان به یک یتیم بچه سرگردان عرب معرفی داشته اند. پس ما باید چنین لعنت ها را از نظر قرآن نثار آن رهران نما ئیم و افتخار هم داریم. زیرا درد فاع از الله سبحانهُ و تعلق دست و آستین بر زده ئیم.

خواننده خردمند! تا جایی شما تا اینجا دریافتید که حتّی یک کلمه از قرآن محمد ناشی از وحی غیب الله (ج) به محمد عرب نبوده و امّا اینکه آدم کُشان اسلام اجازه نمی دادند تا اینگونه حقایق را به رُخ این شیاطین کشیده، آن حرف جدا بوده و گذشت. امّا پس از این اظها رحقایق نویسنده افشا گروتا بوشکن سربکف در آن

راستا با چنین استناد روشنگرانه اش در رابطه به عدم اصالت قرآن و حتی متون اولی آن، یعنی تورات موسی و انجیل مسیح، به نسل های آینده اطمینان میدهد، که شمشیرکشان این ادیان خونین و ننگین، نخواهند توانست علیه خالق لایزال ماها چنین تهمت به بندند، و یا در برابر خرد مندندان زمان آینده ما استاده گی نمایند. زیرا ما بنا بر مقدمه این حقایق تلخ، بازی با آتش جنهم را آغاز کرده و توسط همان خاک، که الله به چشم دشمنانش پاشیده، تا کورشوند و دیگر راه خویش را در آدم کشی نیا بند، و تا ابد خواه موش با شدند، طوریکه خدای شان شیاطین و پیروان آنها را کور کرده بود. البته با این تفاوت که ما برای آزادی انسان آینده از قید این لانه های شیطانی و ظلمت بار، این گونه خاک پاشی میداریم تا رسالت پیامبرانه خود را که هرگز مدعی وحی هوائی از آسمان اول و یا هفتم نشده انجام داده باشیم. پس شما خواننده گرامی و نسل های آینده نیز تلاش ورزید تا این کابوس وحشت ناک و یا هیولای آسمانی را به خاک بسپارید، و دیگران را نیز نجات دهید. طوریکه مسیح به مسیحیان فرموده که: آنها ما نند گوساله ها جست و خیز خواهند زد) پس به تائید از نظر خود مسیح، شما و نسل های آینده ما نیز، پس از امروز، چون شیران غران در میدان مبارزه علیه خرافات جست و خیز خواهید زد. آمین! آمین! و آمین.... پس ما نیز اکنون بدان امید، می پردازیم به افشای اعمال ننگین قدرت مندان روی زمین، در بخش سوم این حقایق تلخ، یا قرآن روی زمین خویش.

بخش سوم

اعمال خونین قدرتهای روی زمین، درتبانی خدایان آسمانی

خوآننده گرامی! ما تا اینجا در رابطه به عملکردهای خونین و ننگین خدا یان زنده و مُرده روی زمین، و هم چنان الله آسمانی مسلما نان دانستیم که آنها چه اعمال زشتی رادرتبانی خدای شان برای حفظ قدرت و قای خویش انجام داده و میدهند، تا نه تنها برمال و جان انسان بی دفاع تسلط یا بند، بلکه برمغزود ماغ انسان خوش با وروبی خبرروی زمین حکمرائی نمایند، واما همین بنده گان چشم بسته آن خدا یان جبّا روقّهّار اند که قدرت های جبّا روقهارروی زمین را سایه خدا و صا حبان اوامرونواهی خویش میدانند، واین باربه نوع دیگری ازاینها ستایش نموده و همواره به این هیولای روی زمین، چون همان هیولای آسمانی، قدّوس، و غفور و رحیم و کریم خطاب کرده و حتی جمله السطانُ ظلُّ للهِ رادروصف این جنایتکاران اضافه نموده تا ازیکطرف موجب رضای این شیاطین روی زمین گردید، و علاوه بران موجب رضای همان هیولای آسمانی گردند که گویا درحقیقت از آنها ستایش کرده اند. زیرا طوریکه استناد نمودیم، این یهولای روی زمین نیز متاسفانه بحیث سایه آن خدایان آسمانی وانمود شده اند، و آیت را چون (أَطِيعِ اللَّهَ واطيعِ الرَّسُولِ وَاُولِ الْأَمْرِ مِنْكُمْ). را درمورد این زورمندان روی زمین بزبان منفور عربی درقران محمد آورده ند. پس ما دراین قسمت ازبررسی های افشا گرانه خویش به جای رسیده ایم، تا از عمل کردهای ننگین و خونین این سایه های خدا بدانیم، اما برای رضای مخلوق خالقِ خویش چنین روشنگری میداریم. تا به نسلهای بی خدا و بدون سایه خدا خدمت انسانی و روشنگرانه نموده باشیم. بنا برآن طوریکه عنوان نمودیم، این نیروهای هژمونستی را نیز باید بشناسیم. گرچه متاسفانه همان هیولای آسمانی اینها را طوریکه اشاره نمودیم بحیث سایه های خویش دانسته و این دلالات آنها چنان آیات ننگین و خونین را در رابطه به اطاعت از همین هیولای روی زمین ازقران رونوشت سران یهود و نصارا بزبان می اورند. زیرا وقتی انسان دلیرزمان کدام ترسی ازخود آن هیولای آسمانی نداشته و نخواهند داشت، پس بنا بران ازسایه های شان هرگز کدام هراسی پس ازاین نخواهند داشت. پس ما نیز با استفاده از این فرصت لازم، و در همین مقطع

زمانی و به نفع نسلهای آینده، به افشای این سایه های آن هیولای آسمانی پرداخته تا از چهره اصلی این دولت مردان روی زمین، ویا سایه های خدا پرده برداریم، که درتبا نی آن هیولای آسمانی چه جنایات ننگین و خونین رانسبت به انسان بید فاع انجام داده و میدهند. طوریکه خدا یا نشان درچهره حیوان و حیوان بالای بنده گان بید فاع روی زمین مُسلط شده وچنان ترس و هراسی بین انسان زمان ایجاد کرده اند، که ما آن همه را دربخش بالا، ازخود کتب ترساننده، اما برنگ آسمانی افشا نمودیم. پس اکنون اجازه دهید تا این افشاگری خود را ازخدا یان روی زمین آغازنمائیم. پس قبل از همه درآن را بطه از ایجاد دین و دولت بدانیم، وپس از آن از عملکردهای ننگین این حکمروایان دینداران روی زمین خواهیم دانست.

دین و دولت

واژنی دین و دولت، مترادف همدیگراند وارتباط مستقیمی به آنچه که ما درآن راستا زیربررسی قرارخواهیم داد، وآن اینکه این باراز اعمال ننگین و خونین حکمروایان روی زمین، که بحیث نماینده خدای آسمانها وانمود شده اند، پرده برمیداریم. طوریکه تا جائی دربحث های قبلی خویش درهمین حقایق تلخ دانستیم که (دین زاده دولت بوده، و دولت هم نوع دیگری از منبع درآمد و حمایت قدرت های حاکم.) تا به استعمارگری واستثما رگریشان مشرعیّت دینی داده، و با استفاده از آن مشرعیّت نام نهاد دینی بالای انسان بید فاع حکمروائی نمایند، و خود این دولت داران برای خواسته های مربوط به زنده گی ننگین خویش ادا مه دهند و هیچ مسئولیت و تشویشی را بدوش نداشته باشند، که ندارند. اما قابل یادآوری است که این زورمندان بی دین نیز باید بدانند که روزی زحمتکشان واستثمارشونده گان بطور آگاهانه بپا خواهند برخاست و بارفع تمام آن اشتباهات گذشته خویش در مبارزه روشنگرانه خویش، علیه ستمگران زمان ادا مه خواهند داد. طوریکه چنین یک تحول بنیادی زمانی روی کار آمد که انسان اولیه زمان، نعمات مادی و محصول دست رنج خود را به همراهی هم نوعان دلیر خود از حلقوم استعمارگران زمان برون آورد، و آن همه مواد خوراکی و رهایشی خویش را که از مناطق مربوط به خویش بدست آورده بودند، در اختیار همه قرار دادند. اما زمانی رسید که به اثر زحمات شبانه روزی خویش محصولات اضافی

بدست آوردند و در آن زمان ایجاب می نمود تا یکی از همان افراد زحمتکش را بحیث ننگه بان آن محصولات اضافی به حیث محافظ بگمارد تا آن محصول اضافی مورد ستبُرید گران و یا طعمه حیوانات نگردد. پس حرص و آز همان آقای نگیان و از جمع همان انسانهای اولیه و تولید کننده آن نعمات مادی بدان چه که در اختیار داشت، دست یافت، و آن همه را که اصلاً محصول زحمات همه گانی بوده به تصرف خود درآورد، و آن عده مفت خواران زمان با استفاده از قدرت، اما توأم درتبانی خدا میان مُشترک المنافع خویش آن همه ذخایر را بخود اختصاص دادند و دیگران را از آن محصول دست رنج همه گانی محروم ساختند. پس همان بود که آن حاکم اولی نه تنها به آن اضافه تولید قناعت نکرد، بلکه به حکم گویا آنچه بنا بر احکام آیات و احادیث جعلی توسط دلالان دین برایش ابلاغ شده بود، که گویا این همه داد خدا برای اوست، بناً به جمع آوری ذخایر اضافی پرداخت و مسلماً که در آن حالت ایجاب می نمود تا به کمک یک تعداد افراد انگشت شمار مفتخوار و استعمارگرد یگر، دولتی را در ترکیب گویا قانون دینی، در دفاع و امنیت ازان ذخایر اضافی تشکیل دادند که از خصوصیات یک دولت، استعمارگری در چوکات مالکیت خصوصی، و در حمایت دین ننگین و خونین برخوردار بوده و تا امروز هم هست، و آن اینکه گویا آن همه تولیدات اضافی و محصول کار اجتماعی زحمت کشان، داد خدا به این دزد زمین خوار بوده و به مرور زمان آن تشکّل ابتدائی بیک دولت قدرتمند استسما ری و سرکوبگرد درآمد که متأسفانه همین امروز آنگونه دولتها را جوامع امروزی، البته به شکل بیش رفته و دارای سه قوه (اجرائیه، قضائیه، و مقننه) در قلم روخویش ایجاد نمودند، و برگزیده ملت‌های زحمتکش حکم روائی نموده و می نمایند.

دین، نیز طوری که بارها بدان اشاره نمودیم، روی دیگر آن سکه ننگین دولتهای استثماری و استعماری بوده و این پدیده خونین نیز همانگونه حق مالکیت ناجائز را بزورمندان قایل شده و عملاً خون انسان مظلوم را برای رضای خدا بیان شان در آن راستا ریخته و می ریزند. پس هدف اصلی این پدیده خونین نیز به قدر رساندن همان هواخواهان جاه و جلال بوده و همواره و در طول تاریخ حافظ منافق زورمندان بوده و ظاهراً از دفاع مظلوم، آیات و احادیث خود ساخته دلالان دین را در پی داشته است. زیرا طوری که اشاره نمودیم، همین دین است که وقتی انسان

زحمتکش و تولید کننده اصلی نعمات مادی خواست داران حق تولید خویش می شوند که آن را خود بدست آورده است. اما دین ودلالان دین در تبنانی خدایا نشان مانع آنها شده و آیه های خود ساخته شان را توأم با احادیث جعلی از آدرس خدا ارایه میدارند که، درحقیقت آمر، توسط همان بنیانگذاران دین، و دولت ساخته و بافته شده اند تا آن همه سرقتهای شرکای مُشترک المنافع خویش را ناشی از عطای خدا بیان زنده و مُرده به ان گروه انگشت شمارد زده، و رهن استعماری و نمود ساخته که گویا آن هیولای آسمانی برای شان داده و حتی یکی از بنیانگذاران دین اسلام در تازیانه خود قرآن اضافه نموده که الله هر که را بخواهد میدهد و هر که را نخواهد نمی دهد، و سرکشی از آن تقسیمات شیرگونه خدا کُفر اشکار است، و حتی خاموشی در برابر زورمندان را موجب رضای آن هیولای استفاده جو نمود ساخته و می سازند، و آن حق طلبی را نسبت به زورمندان روی زمین نیز یک کُفر آشکار، بدان خدای حامی غارتگران میدانند. پس شمشیرکشان خلف اسلام نیز همانگونه احکام مرگبار را از تورات موسی و تازیانه محمد صادر کرده و صادر می نمایند. طوری که همان متن اولی قرآن اینگونه او را مروناهی را که توأم با مجازات و مکافات آن خدای زنده، این الله نامرئی بوده صادر نموده است. پس قبل از بررسی ما در مورد دین اسلام، که ادا می از دین ابراهیم یهودی بوده، به اظهارات همان متن اولی این دین عربی یعنی، تورات پرداخته تا ریشه این ادیان خونین و منفعت جورابدا نیم. توجه نماید.

(خداوند (یهوه) به ابراهیم فرمود: من ترا پدرا مت بزرگی میگردانم (پدر یهودیان) و ترا برکت میدهم و نامت را بلند می سازم و تو باید موجب برکت و فراوانی نعمات زیا دی برای بازمانده گان خود باشی. اما آنا نیکه بتو ابراهیم نیکی می کنند نیز برکت خواهم داد، مگر کسائی که در برابر توبدی کنند لعنت میکنم.) پیدا یش باب ۱۲ بخشی از تورات موسی.

طوری که قبلاً اشاره نمودیم، عین تقسیمات را الله نامرئی به محمد و مسلمانان ارایه داشته و آن را نیز به حیث متن دوم این اظهارات خدای اسرائیل به شمار رفته و بطور بی شرمانه بحیث وحی الله در این تا زینا می و نامود شده، و هم اعراب جاهل نیز آیاتی را چون آیه ۲۶ سوره آل عمران وارد قرآنشان ساخته اند که در آن اصلاً خدای زنده ابراهیم آن را بوی عطا فرموده بود، و اما این رهزان

عرب آن را بحیث کلام الله در این تا زینا مه وانمود سا خته وتنها(محمد) را درمسند ابراهیم، موسی، و عیسی قرار داده و پس از صد ها سال از آن پیام یهوه، این الله عرب تبار، گویا خطاب به محمّد عرب جاهل چنین تلقین نموده است: (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ نَتَوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). ترجمه: بگو برای کسانی که در داد و گرفت من شک دارند. من الله اختیار دارم که مقام و منزلت و سلطنت را برای کسانی که می خواهم میدهم و برای کسانی که نمی خواهم نمیدهم. پس من الله همه کاره آن و این داد و گرفت هستم، و هر که را بخوام عزت و منزلت میدهم و هر که را نخواهم آنها را خوار و ذلیل می سازم. پس من الله قادر و توانا هستم.) نقلاً از متن و ترجمه آیات رونوشت قرآن از کتاب یهود یان. خواننده عزیز! بحث ما روی دین و دولت بوده، و توأم است با داد و گرفت خدایان زنده و مرده یهودی و مسیحی و مسلمان به بننده گان نشان. بنا بر آن ما از اظهارات انجیل مسیح در آن را بطه یا دآوری نمودیم که در آن نیز عین آن بده و بستان قرآن بین خدای دیگری بنا م خدای پدر و گو سفندا نش با زتاب یا فته و چون تورات موسی بحیث متن اولی همین قرآن به شما رفته که ما تا اینجا در همین حقایق تلخ خود آن همه را ثابت ساختیم. اما لازم بنظر میرسد تا بارد یگرازا انجیل عیسی مسیح در آن را ستا چند سطر در مقایسه با قرآن داشته باشیم که مسیح برخلاف آن تلاشهای دین داران و دین پروران در مورد زنده گی این جهانی چنین نظر داشته و زنده گی آن جهانی را گویا پشت پا زده است. توجه نماید.

(عیسی مسیح به مسیحیان گفته بود که: درباره خوراک و پوشاک غصه نخورید، چون شما مسیحیان به ملکوت خدا دل بسته نید، نه به خوراک و پوشاک و مال و منال. پس خدای خدای پدر آن همه نیازهای شما را برآورده خواهد ساخت. بنابراین غصه فردای تا آن را نخورید! زیرا من مسیح نیز در فکر فردای شما در این جهان هستم و نان روزانه تا آن را می رسانم و لازم نیست که غم فردا تا آن را بخورید.) انجیل متی باب ششم، آیات ۳۱ تا ۳۴.

در را بطه به رساندن نان، لباس، و خانه، که دولت داران این جهانی مدعی آن اند، طوریکه از وعده های پای در هوای آن شیران درنده آسمانی تا جائی دانستیم که چگونه گوسفندان روی زمین را به عقب نشینی در برابر زورمندان و غاصبان

تشویق نموده اند. بلی! همین گونه بوده و انسان نیازمند به امید نا ن لباس و خانه منتظران اند. زیر اطوریکه بارها نوشته ایم، دین وسیله رسیدن به قدرت بوده و سیاست هم روی دیگر این سکه ننگین دین، طوریکه دولت را بحیث مرجع حکمروائی برآسمان و زمین شناخته و دولت داران را سایه خدا پس دگرچه سوالی باقی خواهند ماند که عطای (نان، لباس و خانه را) کمونیست های گویا روزی رسان به مردم گرسنه ورنج کشیده افغانسان نیزچنان وعده داده بودند. اما بنا برزرا ندوزی آن گرگان درنده درلباس شیر، با شعار (هورا، وهورا) تاریخ زده شدند، و حال دست و دامن الله نامرئی را گرفته با کلاه های سفید و چین های درازشان، ختم های قران می کنند، و نمازهای پنگانه مسلمانان قسم خورده را ادا می نمایند. (شرم برا ینها).

ازاینکه از بحیث دین و دولت دورنرویم، بنا بران برمیگردیم به انواع دولت و دولت داری، و اما قبل از آن باید شکل دولت را دانست که چگونه و با کدام مهارت و با چندین سیستم شیطانیه برگرده انسان حکمروائی می کنند. پس ماعجالتاً روی دونوع دولتها صحبت داریم که: یکی دولت امپریالیستی، و دیگری دولت سوسیالیستی بوده، و در قدم اول از شکل دولت امپریالیستی و عملکردهای آنها باید بدانیم که عامل اصلی تمام بدبختی های جهان کنونی بشمار رفته و انسان خردمند از این حقیقتی که ما بر ملا ساختیم، انکار هم کرده نمی تواند. به خصوص از عمل کرد های امپریالیزم جهانی امریکا که بحیث سردمدار دولتهای استعماری در افغانستان جنگ زده تجربه شد. پس نویسنده حقایق تلخ، بحیث یک شاهد عینی، و با استفاده از نوشته های پژو و هشگران با تجارب در آن راستای اشغال و اشغالیگری و نفع برداری از ذخایر زیرزمینی ممالک زده و جنگ زده و روبه انکشاف. مروری خواهیم داشت، که چگونه هر دو قدرتهای شرق و غرب در آن سرزمین، سلاح های مرگبار خویش را از ما پیش نمودند. طوریکه امپریالیزم امریکا پس از چهل سال دولت شاهی افغانستان، که بحیث میراث از سلطنت امان الله خان، و از همان خاندان شاهی بود که توسط گماشتگان انگلیس، بنا م روحانیون اسلام پا به فرار نهاد. اما امریکا در آزمایش بعدی پای خود را در آن لحاف بی مارد آن سزمین جنگ و دراز کرد، و اما طوریکه تاریخ شاهد آن است. چهل سال سلطنت میراثی طول کشید، و سلاطین آن بنا مهی نا درخان، و ظاهرخان

بر آن ملت ستم دیده افغانستان سلطنت کرد ند، و اما متا سفا نه، ملت رنج کشیده آن سرزمین نه بشکم سیر بودند و نه تن شان از گزند سرما و گرما مصئون بود ند. تا اینکه آخرین سردم دارآن خاندان در ۲۲ سرطان سال ۱۳۵۲ بنا م محمد دا وود پسر کا کای ظاهر، با آنکه او نام نظام جمهوری را بر نظام سلطنتی خود نهاده بود. اما او نیز توسط تربیت شده گان غول قطبی شوری سوسیا لیستی وقت سرنگون شد و بجای او کود تا چیان سال ۱۳۵۷ روی کا رآمد ند، و آنها تعدا دی از انگشت شمارا اعضای حزب خلق و پرچم بود ند که در تبارنی شوری ک، ژ، ب وقت که بدان هدف قبلا عیار شده روی کار آمد ند، این دوره نیز با آنکه ظاهراً از همان روند گویا سوسیا لیستی شوری پیروی میکرد ند و برای مردم نان، لباس، و خانه و عده میدا دند، چندان طولی نکشید و تنها تا سال ۱۳۶۱ برابر با سال ۱۳۵۷ تا زی بسر کرده گی نور محمد (ترکی) و ببرک (کارمل) و حفیظ الله (امین) در تبارنی هم قطاران شان در زیر چتر ظاهراً حزب واحد دیموکرا تیک خلق، به مدت کوتاهی ادا مه یافت و او آن نظام سرکوبگر برای بدست آوردن قدرت منحصر به فرد توسط حفیظ الله (امین) که جایگاه خود را با سا زوبرگ اردوی نظامی حفظ کرده بود، به همکاری نظام میان طرفدار خود، رهبر خلاق آن حزب را بنا م نور محمد (تره کی) و رئیس نظام دولتی و سیاسی افغانستان را برای ابد خفه ساخت، و خود حفیظ الله امین بر سر قدرت تکیه زد، و ببرک کارمل، حریف سیاسی حفیظ الله امین همراه با چند تن به اصطلاح از زیر د رگ ریخته های معلوم الحال بسوی شوروی وقت پا به فرار گذاشت و پادشاه گردشی و یا رهبر گردشی بین آن حزب ظاهراً واحد، تا سال ۱۳۵۹ در حال نیمه جان ادا مه یافت، و اما طوریکه آن مرحله نیز توسط قتل و دسیسه بین اعضای آن حزب حکم فرما بود، بنا بران این با توسط همان ببرک فراری و همراهانش، در تبارنی میزبان اغشالگیشان شوری، در ۲۲ سرطان همان سال بر سر تانک های غول پیکر همان شوروی وقت، با افسران نظامی آن کشور اشغا لگر، از بکستان با سا زوبرگ نظامی از پل ظاهراً دوستی، بین افغانستان و تاشکند، از سمت شمال افغانستان وارد کابل شد، و این بار صدای (هورا) گروه جناح پرچم و به سر کرده گی همان ببرک (فراری) از دست همان امین، که توسط این گروه تازه وارد بنام (امین فاشست) نامیده شد در افغانستان جنگ زده طنین انداخت و دوره انتقام گیری و خون ریزی بین اعضای حزب منفور خلق و پرچم

آغاز شد. زیرا این بارشوروی وقت با سازوبرگ نظا می وارد خاک افغانستان جنگ زده شده بود. اما متا سفا نه چون امپریا لیزم امریکا، منتظرچنین روزی بود که پای شوروی وارد افغانستان گردد، تا انتقام شکست خود وانگلیس رازملت بی د فاع افغانستان بگیرد، که گرفت. زیراطوریکه تاریخ شاهد آن مرگ ومیردرافغانستان بوده، این غول بیا با نی، ود رتبا نی گویا مجاهدین اسلام خونین، آن نظام گویا نان آورتازه به قدرت رسیده کارمل را سقوط داد و بجای آن همین مجاهدین اسلام، که اصلاً اشرار بیش نبودند، ومرکب از چهارده گروه مختلف بنا م های اسلام جدا گانه برسر قدرت رسیدند، وان گویا حکومت اسلامی تا امر وز برای بقایای همان اشرار بی دین، اما این با ربنا م طالب برسرملت بی د فاع وحتى به مراتب بی دین تر نسبت بدان اشرار حکمروائی می کند، و آخرین گروه آنها همین طالبان اند که از قماش همان اشرار بوده، و اما زیر عمارت اسلامی برگرده ملت افغانستان، حکمروائی میکنند. اما اینکه تا کدام زمان، تاریخ آینده جواب خواهد داد. خواننده گرامی! طوریکه ما از دونوع نظام های مهم وتعیین کننده که گویا سرنوشت انسان را معین می سازند، نام بردیم و در مورد نظام سوسیا لیستی نیز تا جائی دانستیم که ملت نیازمند منتظردریافت نان، خانه، ولباس رایگان بودند. اما بدست نیا وردند، و علاوه برآن از همان تا امروز در گرسنگی و بی خانگی وآواره گی و... به سر میبرند. مگر این با رشمشیرکشان اسلام عزیز در تبا نی الله نامرئی وشمشیرکشان اسلام، بدان ملت گرسنه وعده ما ئده آسمانی رامیدهند، وحتى سران طالبان فرموده اند که الله ما خیرالرا زقین بوده و اومسئول خوراک وپوک بنده گان خود است. پس بنا براین وعده پای در هوا با ید دانست که اینگونه نظامهای از کجا سرچشمه گرفته و به کجا خواهند رسید؟ گرچه جهان سوم که نه به امپریا لیزم وابسته گی کامل دارد، ونه به سوسیا لیزم. طوریکه شما خواننده عزیز تا جائی سروکلمه چنین نظامها را میدانید، بخصوص درد ملت زجرکشیده تاریخ گزشته افغانستان قابل درک است، و ما نیز مثال آن همه زجر و زحمت آن ملت بیدفاع را پیش از نظام سوسیا لیستی شوروی تا جائی برجسته ساختیم، که چگونه این امپریا لیزم جهان خوار از اسلام میست های افغانستان که بحیث دشمن سرسخت اعتقاد کلیسای مسیح، وکنیسه یهودیان بوده وهستند. اما برخلاف آن بخاطر حفظ وگسترش منافع مورد نظر خود، اشرار بی دین را با صدای الله اکبر در تبا نی ممالک

اسلامی چون پاکستان و عربستان و ایران و... تمویل و تجهیز نمود. پس ما در مورد شناخت نظامی امپریالیستی و یا نظام سرمایرداری، که بحیث رقیب سرسخت نظام سوسیالیستی و حتی شیطان بزرگ بشما رفته انده اند کی مکث نموده و از جایی با ید آغاز نما ئیم که سروکلمه این جنگ ها و خونین، و آواره گیهای ملت افغا فلک زده افغانستان را از ابتدای آن بدانیم که از همان آوان تا امروز آن ملت جنگ زده و زجر کشیده در زیر پاشنه های دوغول ابر قدرت شرق و غرب، خورد و خمیر شده و حتی همین امروز نیز زیر شلاق و چماق طالب مسلمان تراز همه آن اشرا قبلی جان میدهند. (مسلمان بدین منظور که چنین اعمال ننگین خصوصیت آن دین خونین است و طالبان مسلمان آن را انجام میدهند. (از نویسنده اسلام شنا س.)) پس ما کافران این جریان را زیر عنوان مورد نظر خویش، زیررسی های تاریخی خویش در آن ر راستا قرار خواهیم داد. اما کنون توجه شما خواننده گرامی را در همان راستا که (دین وسیله رسیدن به قدرت بوده، و سیاست هم سکه ننگین دگردین) به طور کُل جلب میدارم، که منظور ما بطور عموم، ادیان ننگین و خونین توحیدی اند که جای ادیان بی آزار اساطیری را گرفته و ما در آن موارد بررسی های قابل ملاحظه داشتیم، و آن کافی به نظر میرسد. اما باری یادآوری می نمائیم که هدف هردو گروه، به اصطلاح نوانور، اما در حقیقت گروه جنگ آورو تفرقه افکن اند که گفته اند. (هیچ گریبی به رضای خدا موش نگرفته است) و یا هر کس برای مطلب خود دلبری کند. پس بنا بر همین دو اهداف ننگین و شیطانی غولهای شرق و غرب است، که با ید در این حقایق تلخ افشا گردند.

خواننده عزیز! اجازه دهید تا قبل از همه در آن راستا باید نوشت که: ما و شما و دیگرها نیان منتظر وقایع بعدی در افغانستان جنگ زده هستیم که آیا پس از این عملکردهای امپریالیزم امریکا، و گروه شلاق بزن طالبان در آن سرزمین بلا کشیده چه خواهند گذشت. زیرا بررسی های ما که از سالها قبل از امروز آغا ز شده و تا اینجا رسیده، ولی خود نویسنده حقایق تلخ از وقوع وقایع بعدی، با آنکه از قماش افغانیان بوده کدام اطلاعی ندارد. اما تا جایی میدانند که حکم روائی مُطلق العنان و خود کاهم هیچ نیروی زمین و آسمان برگرداند ملت های بی دفاع ادا نم خواهند یافت و چنین قدرت های خدا یان آسمان و زمین روبه زوال اند. طوریکه بارها اشاره نمودیم، دین روبرو زوال بوده و لوا گرگویا از آسمان پائین آمده باشد، و همچنان زمان

حکمرایان مطلق العنان این ادیان خونین توحیدی نیز که متاسفانه به رنگ آسمان و زمین بالای انسان روی زمین بزور شمشیر و چماق تحمیل شده دوام نخواهند داشت. پس افشاگری‌های کنونی ما نیز در همان راستای دین و دولت بوده که با دولت مردان و کشورگشایان جهان و آمریکا بطو مستقیم ارتباط دارد، و آن اینکه چگونه آنها برای اهداف نامقدس خویش با ممالک روبرو انکشاف چنین دل‌بری می‌کنند، و حتی ایمان داران دین اینها را بحیث مدافعین اسلام خونین و سایر یها‌های خدا یان زنده و مرده یهودی و مسلمان میداند. و ما مثال آن بیضه داری امریکای خون‌خوار در تبار نی خدا یان آسمانی بنام مجاهدین اسلام خونین که چگونه آنها را اجیر گرفته اند، که اصلاً اشرار و بقیای طالبان امروز بوده و هستند. اما جالب تر از آن مطالبی در آن رستا از اثر یکی از بیضه داران اسلام بنام خواجه بشیر احمد (انصاری) داریم که در سال ۱۳۸۲ میلادی زیر عنوان (افغانستان در آتش نفت) در مطبوعه بنام (میوند) در کابل پای تخت افغانستان به چاپ رسیده و اما تا جایی که نویسنده حقایق در جریان بررسیهای خود از آن بوده این اثر جناب خواجه صاحب، برداشت آشکاری از اثر معروفی بنام (حقیقت ممنوع) بوده که توسط آقای (ژان شارل) نوشته شده و توسط آقای داکتر حامد (فولادون) ترجمه شده و در چاپخانه (حیدری) تهران در همان سال تا زی به چاپ رسیده و بلاخره ما دریا فتمیم که اکثر مطالب آن در این اثر آقای انصاری بازتاب یافته، اما نویسنده حقایق تلخ افتخار دارد که از منبع اولی این اثر آقای انصاری نیز استفاده نموده و چنین اطلاعاتی را در مورد آمریکا از آن برون آورده است. توجه نماید.

(ما و آمریکا) اولین عنوان این اثر آقای خواجه احمد (انصاری) است و مطالب زیادی را با استفاده از مرجع اولی آن، در رابطه به مدخلات آمریکا در افغانستان نوشته، و ما از آن بطور خلاصه چنین میخوانیم: با وجود آنکه فاصله جغرافیایی بین افغانستان و ایالات متحده آمریکا وجود دارد اما دولت مردان افغانستان وقت از همان آغاز استقلال خود از انگلیس، روابط خود را در راستای سیاسی و اجتماعی با آمریکا برقرار نمود. پس ما بنا بر آن تا ریخ ننگین روابط افغانستان با این امریکای مطلب آشنا و جهان‌خوار را از همین منابع دست دوم، که اغلباً برداشتی از اثر (ژان شارل) بوده و سالها پیش از این اثر آقای انصاری زیر عنوان (حقیقت ممنوع) در سال ۱۳۸۱ تا زی در چاپخانه (عطائی) در تهران بچاپ رسیده، و توسط

دا کترحا مد (فولا دین) ترجمه شده، ولی ما طوریکه اشاره نمودیم از هر کدام از آن اثار ارزشمند، استفا ده خواهیم کرد، ولی ما چون در آستانه افشای امپریا لیزم امریکا قرار داریم، بنا بر آن مطالب مورد نظر خود را که تا جائی بجا خواهد بود زیر عنوان (دوستی نا میمون) افشا می‌داریم.

دوستی نا میمون، و عواقب نا گوار آن.

آقای انصاری در ابتدای اثر خود (افغانستان در آتش نفت) مطلبی را زیر عنوان (ما و امریکا) به نشر رسانده و منظور او از (ما) مردم افغانستان بود ند که با امریکا برای اولین بار آن دوستی نا میمون را آغاز نمود و آن آغاز را بواسطه تماس تلفونی یکی از سران افغانستان بنام محمد ولی خان (دروازی) با رئیس جمهور وقت امریکا بنام (هارد نگ) از تا شکند و انمود شده و در آن راستا با تفصیلات زیادی نوشته، و اما خلاصه آن تماس تلفونی و نا میمون را چنین افشا نموده است: ولیخان در سال ۱۹۲۲ میلادی در آن تماس تلفونی خود از رئیس جمهور وقت امریکا خواهان همکاری و برقراری روابط با افغانستان شد. پس از آن در جولای همان سال بود که عبدالولیکان (دروازی) بنا بر درخواست رئیس جمهور امریکا، عملاً عازم امریکا شد و با همان رئیس جمهور آن زمان در آن مورد ملاقات نمود و نام امیرامان الله خان، پادشاه افغانستان را نیز برای وی تسلیم داد.

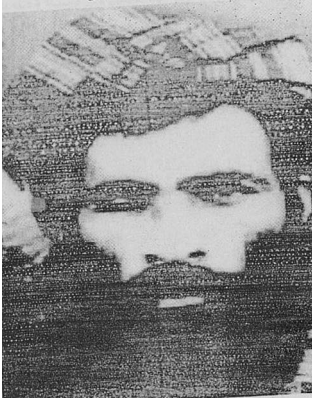
آقای انصاری در ادامه از یادداشت‌هایش از سفر تا جران افغان به امریکا یادآوری نموده و آن را زمینه‌سازی برای گروهی از تا جران امریکایی با تا جران افغان، و عکس آن و انمود ساخته و اضافه نموده که، در طی آن سفر تا جران امریکایی بود که قرارداد فروش وسایل نقلیه را به قیمت یکصد و بیست هزار دلار امریکا بی به افغانستان فراهم آورد. اما انگلیسها با آن قرارداد مخالفت کردند و مانع انتقال آن وسایل شد ند که می‌بایست از طریق بحر هند به افغانستان انتقال می‌گردید. زبرد در آن زمان انگلیس بر قلمرو هند تسلط داشت و به آن سبب هند بریتانوی نام گرفته بود و انگلیس می‌خواست موقعیت هند برتانی را با آن قدرت نمایی در منطقه برجسته بسازد. پس بنا بر همان رقابت‌های قدرتهای جهان بود که بالاخره

افغانستان از همان آوان میدان جنگ ابرقد رتهای جهان وحتی منطقه قرارگرفت، و تا کنون آن رقابت ها در آن سرزمین فلک زده جریان دا رد که آخرین زورآزمای نی آن هیولای روی زمین، که ما آنها را بحیث خدا بیان روی زمین عنوان کردیم، بجای رسید که امریکا در آن آزمون اول به زا نودرآمد و برخلاف آن انگلیس، با قدخمیده بپای خودا ستاد و تا کنون نیزبا امریکا در آن راستا سروکله می زند. پس بنا بر همان رقابت های مرگبار آن قدرتهای استعماری و استعماری بوده و هست که ما رابه نوشتن چنین یک اثر کفرآمیز و افشا گروا داشت تا ریشه آن همه جنا یا ت دینداران بی دین، ودولت مردان جنایتکار را دریا بیم.

نویسنده افغانستان در آتش نفت، به یک مطلب دیگری توضیحات داده و در آن مورد روی اولین دیدارویا اولین معاملات تجار تی افغانستان با امریکا و انگلیس اشاره نموده و آن طوری بود که، بعداً آن روا بط ظاهراً دوستانه در عرصه تجارت وزراعت و... به زخم نا سورتیدیل گردید، و آن به اصطلاح عام، حُسن روابط اقتصادی با انگلیس، و امریکا، توسط یکی از سران دولت وقت، بنا م محمود خان (اچکزی) در دسمبر ۱۹۵۴ همان سال در عرصه نظامی با امریکا برقرار گردید، و اما شاه محمود خان در همان زمان آن کمک نظامی رایک خطر برای امنیت کشورش افغانستان دانست، و طوری که آن کمک نظامی امریکا سبب پیوستن پاکستان به پیمان (سینتو) انجامید که از طرف فوستردا لس) وزیر خارجه آن کشور تأسیس شده بود. (این مرد یکی از فرزندان کشیش معروف است که مسیحیان عزیز اورا بحیث برادر خوانده مسیح می نامند و تصویر اورا همراه با تصویر برادرش (آلن دالس) در جای مناسبی در همین حقایق تلخ به چاپ خواهند رسید، که چگونه آن برادران مسیح با مجاهدین اسلام در آن اشغال خونین و جنایت علیه ملت زجر کشیده افغانستان دست داشته اند.

موضع گیریهای استثماری و استعماری آن قوچ های شاخدار و دم دار، یعنی امپریالیزم امریکا و انگلیس مگارتا امروز با همان رقابت های قدرت طلبانه و در همکاری پاکستان انگیس زاده تا امرزا دامه داشته و حتی شیطنت های رئیس جمهور کنونی امریکا آقای جو بایدن نیز یکی از ان حرام زاده های قدرت مندان روی زمین بوده که پیش از وی، آقای ترامپ و بارک اوباما و دیگران در آن بازی شیطانیه با طالبان دخیل بودند، تا بلاخره آنها را برای آخرین بار در آغوش

گرفتند و تمام سهولیت هایی را در راستای کشتارد سته جمعی ملت جنگ زده افغانستان، آنهم برای بقای آن اشراخون آشمام مساعد ساختند، و در پی آن انتخابات نا میمون بود که، طالبان آدمکش را عملاً در سال ۲۰۲۱ میلادی برگزیده ملت جنگ زده ورنج کشیده افغان مسلط ساختند که جو (با یدن) بحیث میزبان آنها بود، و اما خود امریکای فرصت طلب، با سا زوبرگ نظا می خود از افغانستان فرار نمود و مستحق پاداش ننگین شرم تا ریخی گردید، و آن و شرم تا ریخی را بخود و ملت امریکا نیز بجا گذاشت. اما اینکه متاسفانه ملت بلا کشیده افغانستان در آن راستا تا کدام اندازه هزینه مالی و فزیکتی پرداخت، با آنهم این پیرمرد امریکائی و در حال مرگ، (جو با یدن) در آخرین روز فرار خود به طور بی شرمانه، نان و آب ملت مظلوم افغانستان را به سرقت برد و پولهای هنگفت آن ملت را در تصرف نا روای خود قرارداد، و آن یک عمل ننگین دگری بود که به مرگ تدریجی ملت زجر کشیده، افغانستان افزوده شد. اما در زیر پرده با همان طالبان در معامله و همگرایی برای اهداف شوم دیگرش عمل میکرد، و به قرا معلوم به همه گان، هفته چهل میلیون دلار امریکا را در اختیار همان طانی تا امروز برگزیده ملت بی دفاع افغانستان حکمروائی می کنند، و ما لیزم منتظر افشای عملکردهای ننگین بیشتر آن مسیح پرستان و این الله پرستان خواهیم بود که این سران امپریا جهانی در آن راستای (تفرقه انداز و حکومت کن) چه پلانهای خونین و شیطانی دگری را تا جاییکه ما میدا نیم در پیش دارند. بلی! همین امپریا لیزم جها نخوار امریکا بود که جهان را با خاک و خون کشانده و می کشاند، طوریکه ماعلاً مشاهده می کنیم که آن جنایتکاران کلسیا و مسجد، خون انسا نهارا چون شراب ناب، و آب زمزم، مینوشند و برای ارضای جنسی بیشتر خویش رقا صه های سیاسی خود را برقص می آورند. تا میدان جنگ و خونریزی و رقص و آواز امپریا لیزم جهانی امریکادر تمام جهان گرم بوده باشد که متاسفانه همانگونه گرم و داغ بوده و هست خواننده گرامی! هدف ما از این گونه افشاگری در مورد مداخلات این شیطان بزرگ بر قلم رو افغانستان آزاد و مستقل این است که ما در آن راستا رسالت تاریخی داریم و باید ادا گرد. تابلاً خره در نتیجه آن ما و جها نیان بدانیم که چگونه این غولهای راست و چپ و حتی میانه با مهارت شیطانی خویش خون صدها هزار انسان بی دفاع افغان، و جهان را در میدان بازی بُرد با ختشان گرم نگهداشته و نگه



ملا عمر



لیلا هلمز

میدارند. پس بنا بران این قسمت از افشاگری خود را دران راستا از منبع معتبردی یگری زیر عنوان (حقیقت ممنو) یا متن اولی افغانستان در آتش نفت آغاز میدارم. توجه نماید.

(حقیقت ممنوع) عنوان اثر ارزشمندی است بنا م (ژان شال) وتوسط داکتر حامد (فولادون) ترجمه شده ود رچاپ خانه بنام حیدری در تهران به چاپ رسیده است. این اثر افشا گرازمدات خلات قدرتهای استعماری واستثمار ی وبه خصوص امپریا لیزم آمریکا پرده برداشته که چگونه این غول قصر سفید بخا طربدست آوردن نفت وگاز از منابع سرشار نفت سرزمینهای عرب وعجم توسط لوله های سیاه زیرزمین، چون موش بهره برده ومی برند واز آن ماده حیاتی اما سیاه چون خون آن ملت های سیاه بخت وبی دست وپا، بهره می بررند. پس ما در آن راستا از بخشی اثر ارزشمند مند آقای انصاری، در آن را بطه که زیر عنوان (لیلا هلمز) بحیث بنیان گذار وحامی سرسپرده گروه فساد (اشرار) بازتاب یافته وما بطور خلاصه از آن چنین میخوانیم.

(لیلی، هلمز، برادرزاده ریچارد هلمز، رئیس سابق سازمان (سیاه) وسفیر سابق آمریکا درایران است. این خانم آمریکا یی افغان تبار در آمریکا بزرگ شده وبلاخره در دهه ۱۹۸۰ از اشرا رافغانستان، که بنام مجاهدین اسلام نام گذاری شده بود، عملاً پشتیبانی وسرپرستی نمود ودرتبان آن فساد پیشه گان علیه مهاجمین شوروی به مخالفت برخواست، وآن اقدام لیلی برای دفاع از اسلام

خونین آن اسلام پرستان قا بل درک بود که برای جهاد نام نهاد اسلامی علیه گویا کفر طرح ریزی شده بود. پس بنا بر آن آقای (انصاری) که خود نیز یک مجاهد افغان بود وهست. نظریات اودر اثر خود (افغانستان در آتش نفت) و بازتاب آشکاری از همان حقیقت ممنوع به نظر میرسد، و خانم لیلا را در آن اثر چنین معرفی داشته است.

(لیلا نام آن خانم و لقب اش (هلمز) و این لقب از برادرزاده اش ریچارد (هلمز) بوی به میراث مانده که اوبحیث رئیس اسبق (سی، آی، ای) ایالات متحده آمریکا ایفای وظیفه می نمود و بحیث شوهر لیلی درآمد و با همان رابطه لیلی تخلص خود را (هلمز) گذاشت. لیلا اصلاً دختر حبیب (زکریا) و نواده فیض محمد خان زکریا است و از جانب مادر، نواده فاروق خان عثمان، و برادرزاده بشیر خان زکریا است. حبیب زکریا پدر لیلا هلمز، فارغ التحصیل بخش قانن گذاری دانشگاه (سوربون) فرانسه بوده که در زمان سلطنت (امان الله خان، تانادرشاه و ظاهرخان) در پست های مهمی چون وزارت خارجه، و وزارت معارف افغانستان اجرای وظیفه نمود. اما ریچارد هلمز، کاکا خسر لیلی یکی از چهره های معروف استخباراتی و سیاسی امریکا بود که در اثنای جنگ ویتنام، در دهه ۶۰ قرن ۲۰ میلادی، ریاست سفیر سازمان (سیاه) را به عهده داشت، و هم چنان اودر زمان ریاست جمهوری (فورد) بحیث سفیر امریکا در ایران ایفای وظیفه می نمود و تا سیس دستگاه جهنمی (ساواک) یکی از اتبکارات ریچارد هلمز در زمان سلطنت رضا شاه بود.) نقلاً از صفحه ۷۳ اثر فوق.

این بود اصل و نصب یک زن مرد آزما ی افغان، که از کجا نطفه گرفت، در کجا رشد نموده و بلاخره در خدمت چگونه یک دولت جهنمی قرار گرفت و ملت دین دار افغانستان را در تبا نی اشرار بی دین و بی فرهنگ افغان با سلاح های مرگبار امپریا لیزم امریکا و بد فاع از اسلام آمریکائی بخاک و خون کشاند. زیرا ارتباط خونین و نا روا را که ما آن را دوستی نامیمون نام کردیم همین هلمز بود که حتی ارتباط خود را با ملا عمر برقرار نموده بود، و در آن رویا روئی مخفی، این زن برهنه و مرد آزما، با آن مرد نامحترم از نظر شرع خود همین اسلام ننگین اصلاً مطرح نبود. قسمت بعدی افشاگریهای خود را ما در رابطه به مدخلات امپریا لیزم امریکا در مورد اخلی دولت های روبرو انکشاف اختصاص دادیم و آن را از همان حقیقت

ممنوع و متن اولی افغانستان در آتش نفت خواهیم داشت تا از آن به طور مستند بدا نیم که چگونه این زن مرد آزما (هلمز) با چنین کارنا مه های ننگین و خونین دست یافته است. بلی! لیلی هلمز جوان و زیبا بود که در سال ۱۹۸۶ میلادی زمینه سفر را به سید محمد گیلانی فراهم ساخت و گیلانی نیز بتاريخ ۲۱ مارچ همان سال با معاون رئیس جمهور وقت آمریکا در واشنگتن در آن راستا مذاکره نمود و در نتیجه آن سفر که توأم بود با مذاکره مخفی و پُربرکت، و درارتباط مداوم بین سران اشرف افغان و سایر شمشیرکشان اسلام خونین قایم گردید، و پس از آن دولت مردان امریکایی آن خانم جوان و زیبایی افغان تبار را الگوی آرمانهای مبارزات



فضل الرحمان



بن لادن

اسلام دوستانه با آن اشرف معلوم الحال دانست و حتی آن زن مسلمان نما را بحیث نیروی فشا ربرمجاهدین اسلام، که اشرفی بیش نبودند و انمود ساخت، تا بلاخره همان هلمزگویا مسلمان زاده را در سال ۱۹۹۵ بحیث یکی از نماینده خاص طالبان گماشت و مورد تأیید و پشتیبانی مالی عربستان سعودی و مهد اسلام امریکائی قرار گرفت و ظاهراً آن بیضه دار اسلام، به مخالف علیه حضور دولت و سیاست شوروی وقت در افغانستان برخاست، و اما در باطن، همان هم پیمانان اعتقادات دینی اش را موردتأیید قرار میداد و بلاخره ثابت شد که همان شوروی وقت، اما این بار در حمایت از همان اشرفی که علیه همان شوروی کمونیستی وقت قرار گرفته بود، و از افغانستان شد، و طالبان را همان شوروی بحیث حامیان اسلام ناب محمدی شناخت، و آن بدان دلیل که گویا امریکا این اشرف مسلمان نما را نسبت

به سربازکشی ازخوش خدمتی بخود، زیرسوال برده و بجای آنها ازطالب واقعاً مسلمان دفاع مینماید. (طالبان از نظر نویسنده اسلام شناس، یک گروه مسلمان واقعی بوده که سلف نا بکار اینها در راه تعمیم آن، از کشته های انسان گویا نامسلمان پُشته ها ساختند، و اینها نیز تا امروز چنان جنایت اسلام پرستانه می کنند.)

بهر حال: داستان مها کردن انسانهای روی زمین توسط روس و امریکا، با همان جنگ و خون توأم بود که اصلاً از صد اسلام ننگین آغاز گردیده بود، و اما در نیمه راه آن خون ریزی را که ما آغاز آن را دو دوستی نا میمون عنوان کردیم، بلاخره همان لیلی هلمز بود که چنین دوستی نا میمونی را طی آن موریت طولانی خود، بین طالبان و سازمان ملل تنظیم نمود و حتی پس از سال ۱۹۹۷ هنگامی که طالبان بین لادن راکه اوبه انفجارهای سفارتخانه های امریکا در (نا یروبی و دارآل اسلام) مُتهم شده بود و به افغانستان پناه برد، و همین خانم افغان تبار بود که در ماه فبروری ۱۹۹۹ در آن مورد فلم مُستندی را در مورد ویرانگریهای بن لادن در اخبار (بی، بی، سی) به نمایش گذاشت و قصر سفید امریکا، و قصر سیاه لندن بدان ابتکار این زن مرد آزما افتخار نمودند. اما زمانی رسید که همین خانم هلمز، همان بن لادن را همراه با اشرار افغانستان جنگ زده در آغوش گرم خود و امریکا قرارداد.....

مطالب بعدی ما در حقیقت ممنوع نیز از مدار خلات امریکا و گماشته گانش افشاگری نموده و ما از آن مدار خلات امریکا، چون یک عمل انجام شده است صرف نظر میداریم، و تنها از عملکردهای اشرار افغانستان پرده بر میداریم که چگونه همین امریکای حامی اسلام، همان اشرار را که مجاهدین اسلام ننگین و خونین نام گرفته بودند، و طالبان جنایتکاران نیز بقایای آنها بودند. اما با آنهم شوربتخانه زمان دیگری به سرعت فرارسید که وزارت خارجه امریکا بحیث پدروخوانده طالبان قرار گرفت، و حتی آقای (جان کولمن) نویسنده حقیقت ممنوع آن را یک عمل مرتعانه امریکا دانست و متحدین آن را در اثر خود افشا نموده و همچنان در زمان بعد از هدف اساسی آن پدرخواندگی و فرزند خوانگی امریکا و طالبان در مورد تمویل لوله گاز شرکت یونیکال از آن یا دهانی نموده و آن اینکه این بار ما لکین آن لوله سیاه، طالبان را بحیث حامیان آن لوله در برابر جان و خون افغان از قلم روسرحدات شمالی آن سرزمین بلاد یده و بلا کشیده افغانستان دانست، تا آن لوله سیاه از آسیای میانه تا بحر هند، تمویل یا بد، و طالبان خون آشام را در همان زمان

بدین ماموریتی که امروز روی دست است انتخاب نمود. پس آقای جان در حقیقت ممنوع خود، امپریا لیزم امریکای جهان خوار را نه تنها یک اشغالگر سرزمین های مورد نظر و نمود ساخته، بلکه این غول بیا بانی را بحیث یک نفت خوار معرفی نموده که همراه با متحدین مشترک المنافع خود به بهره گیری از نفت و گامالک فلک زده نفت خیز کمربسته و چهره اصلی این نفت خوار خون آشام جهان را به رُخ جهان نیان کشیده است. اما چون ما وقت کافی ندا ریم تا آن را زیاده از آن بی حجاب بسازیم، مگر تا ریخ جهان این امپریا لیزم خون آشام و نفت آشام را بی حجاب ساخته و خواهد ساخت. همچنان دیگران را در آن راستا فرصت داده، وقت خود و شما خواننده عزیز را در نظر گرفته همین قدر کافی میدانیم، و به افشای مطلب مهم دیگری خواهیم پرداخت، و آن اینکه چگونه دین و دینداران مسیحی در خدمت همان امپریا لیزم جهان را امریکا از همان آوان قرار گرفتند و افغانستان عزیز را بخاک و خون مسیح (ع) کشاندند. تا جهان نیان بدانند که کشیشان مسیحی چه وظایف ننگین و خونین خویش را برخلاف آرمانهای ظاهراً محبت آمیز مسیح انجام داده اند. البته این مطالب را از اثر آقای بشیر احمد (انصاری) داریم که زیر عنوان (افغانستان در آتش نفت) به نشر رسیده و خود او نیز یک مجاهد و حامی اسلام خونین بوده، ولی مورد نظر ما در این افشاگری خود که زیر عنوان (پیروان مسیح در خدمت امپریالیزم امریکا) همین مسیحیان عزیزاند که زیر نام محبت مسیحی چنین اعمال ننگین، و نابخشودی را مرتکب شده اند، که حتی خود مسیح نمی تواند آن جنایات را به بخشد.

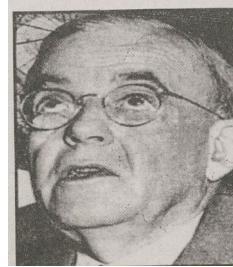
پیروان مسیح، اما در خدمت امپریا لیزم امریکا

بلی، مسیحیت، و یا مسیحیان در خدمت امپریالیزم امریکا! این عمل را علمای اسلام و مسیحیان علامت قیامت خواهند دانست که گویا ایمان داران دین مسیح چگونه چنین جفا را در حق جناب مسیح مرتکب شده و آرمان آن الگوی محبت و مهربانی را با غصب نفت و گاز سرزمین های بی گانه مبدل ساخته، و چگونه آن لوله سیاه را از یک مملکتی از پاکستان فقیر، به سرقت برده، و آن را از گلولی خشک ملت افغانستان، عبور داده و به پاکستان و یا ممالک مورد نظر خود که بتواند، بجای این نفت و گاز، خونشان را برای حفظ منافع بعدی خود بریزد. بلی! این

همان امریکای نفت آشام، وکشی شان مسیح اند، که به اصطلاح عام، روغن دردامن به منزل می رسا نند. طوریکه آن را ازیک مملکت غریب برداشت ودرآمن امریکا و دشمن بشریت ریختند. بلی! اینها همان ایمان داران پریا قُرس اند که چنین اعمال زشتی را انجام داده اند که حتی فرزند خدای شان مسیح، از آن شرم دارد. پس آن شرمساری را ازاعمال و کرداران این کشیشان مسیحی از اثر آقایی (انصاری) ومجا هدا سلام واللہ پرست خواهیم دانست. توجه نمائید.



فوستر دالس (وزیر خارجه)



الن دالس (رئیس سیا)

(پس ازآنکه (ایزن هاور) یکی از افسران نامدار جنگ دوم جهانی را بحیث رئیس جمهور امریکا انتخاب نمود، و در اوا خرنوری سال ۱۹۵۳ وارد قصر سفید شد. اولین کاریکه این افسر نامدار انجام داد، دوتن از فرزندان یک کشیش کاتولیک را در حساس ترین پوست های دولتی تعیین نمود و یکی از آنها راکه (الن دالس) نام داشت بحیث رئیس سی، آی، ای تعیین نمود، و برادر دیگرش را که (فوستردا لس) نام داشت بحیث وزیر خارجه آمریکا گماشت (هله لوئیا) جناب انصاری از فعالیت های سیاسی واستخباراتی این دو برادر مسیحی پرده برداشته ومالز آن برای خشنودی عیسی مسیح، به مراتب، بیشتر از آن افشاگری خواهیم نمود.

این دو برادر که از سیاست مداران کارگشته وبحیث مُمین آیین مسیح، در تاریخ آمریکا شناخته شده بودند وهمواره می گفتند که: دین، هویت شرقی را تشکیل میدهد.) پس بنا برآن آن، با استفاد از همان قدرت سیاسی واستخباراتی وقدرت مسیحایی خویش در تبا نی روح القدس، شیپور جنگ را نواختند و ایالات متحده آمریکا را با طرح های استراتژیک اشغال گرانه درس مسیحی داده واو را

وارد میدان جنگ و خون ریزی ساختند و عملاً با نواختن شیپور، طبل جنگ را آغاز کردند و آن اعمال زشت آنها نمای از جای گزینی محبت و همزیستی مسیحی بود که ما در آن مورد از اثر مجاهد اسلام زیر عنوان (افغانستان در آتش نفت) بیشتر خواهیم دانست، که چگونه امپریا لیزم امریکا در تبار نی روح القدس که توأم با دعای آن مسیحیان عزیز بود، و به سرقت نف از سرزمین های مسلمانان فلک زده چنین اقدام نمودند پس شما خواننده گرامی، اغلباً دور از دین و دین داری. توجه نماید به مطلب اول در آن راستا.

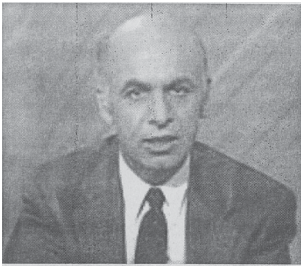
(وقتی طبل جنگ سرد آغاز شد و سرزمین شرق شاهد آن پیکار خونین و درگرم ترین صحنه های آن جنگ خانمان سوز بود که (ایزن هاور) رئیس جمهور امریکا، خاورمیان را بحیث یک منطقه نفت خیزی که عموماً سرزمین پهناور مسلمانان بوده، میدان مقابله با شورویها برگزید. زیرا امریکا میدانست که بزرگترین مساحت جغرافیایی نفت خیز را مالک اسلامی در اختیار داشته و از آن با پدا استفاده اعظمی کرد. طوری که نویسنده حقیقت ممنوع نیز در آن مورد اضافه داشته که محمد هیکل، ژورنالیست مشهور مصری بنا بر چشم دید خود نیز در آن راستا چنین نوشته است: در اوایل خرسال ۱۹۵۳ میلادی بود که من به امریکا رفتم تا جریان انتخابات ریاست جمهوری آن کشور را از نزدیک تعقیب نموده و در طی آن سفر در پنتاگون، با یکی از جنرالانی بنام (ولیم ستید) مسئول کمک های نظامی امریکا ملاقات نمودم و جنرال مذکور برایم گفت: خطرات اصلی از ناحیه اسرائیل به امریکا و منطقه نبوده، بلکه خطرات اصلی از جانب شوروی متوجه این مناطق نفت خیز است. زیرا هر دو غول شرقی و غربی بر سر منبع پُردرآمد نفت و گاز با هم درگیر اند.) نقلاً پس اظهارات آقای هیکل مشا به همین جملات نویسنده حقایق تلخ بوده و مورد دیگران نیز قرار خواهد گرفت که (دین و سیاست را) دیدیده منفور دانسته که طرفداران نشان را با استفاده از آنها خود را به مسند قدرت و منزلت می رسانند. پس ما بدان دلیل افشاگریهای آقای کولمن را با نظریات آن ژورنالیست و آن جنرال امریکایی در آن راستا هم ننگون افشا خواهیم ساخت، و آن طوریست که، بنا بر همان هدف بود که امریکای جهان خوار و نفت خوار از آن منطقه نفت خیز و دین پرور عملاً به نفع خود استفاده نمود، و تا امروز استفاده می دارد.) متن اصلی در صفحات ۳۹ و ۴۰ افغانستان در آتش نفت.

گرچه لازم به نظر میرسد تا افشاگریهای ما از لابلای تاریخ گذشته جهان استعمار و استثمای در همین راستای (مسیحت در خدمت امپریالیزم) ویا (دین وسیله رسیدن بقدرت) ادا می‌یابد. اما چون از یکطرف خواننده خردمند ما بدان با ریکی میداند، وازجا بنی با نظرداشت وقت نویسنده از تفصیلات زیاد در آن موارد صرف نظر نموده، ولی این با برمی گردیم به اثر ارزشمند دگری از آقای (جان کولمن) که زیر عنوان کمیته ۳۰۰ به نشر رسیده و خود را یکی از افراد کلیدی ایالات متحده امریکا در بخش استخبارات وانمود ساخته، و ما از یکی دومتطلب را از آن اثر افشا خواهیم نمود، که خودنویسنده آن یک جاسوس معلوم الحال امریکا بوده که شوربختانه بحیث ما راستین علیه خود امریکا سربیزون کرده و در مقدمه کتاب خود، در مورد همان کمیته استخباراتی ۳۰۰ که حتی امریکای نفت خواروانگلیس جهان خوار را کنترل میکند چنین نوشته است.

من (جان کولمن) به عنوان یک مأمور اطلاعاتی حرفه‌ئی بودم، واز آن طریق به مدارک محرمانه استخباراتی در زمان خدمت آمد دست یافتم. زیرا در دوران انجام وظیفه خود به حیث یک افسر فعال علوم سیاسی در انگولوا فریقای غربی برای دریافت این اسناد محرمانه تلاش می‌کردم، و بلاخره دریافتم که گروه‌های پنهانی در آن راستا آنچه لازم است افشا نشده اند. بنا بر آن بود که مرا آن وقایع ناگشوده نیز واداشت تا در آن راستا افشاگری نمایم و حال به این باور هستم که آن نیروهای پنهانی را که حتی دولتهای بریتانیا و ایالات متحده امریکا را اداره و حمایت میکنند. پس من با جوامع مخفی کاملاً شناخته شده‌ئی مانند (مؤسسه موربین المللی شورای روابط خارجی، صهیونیستها و بلشویک‌ها و با سایر افسران این مراکز پنهانی آشنا شدم و به عنوان یک دانشجوی جوان به اثر تلاش‌هایم دریافتم که امریکا و بریتانیا در زیرچتر همان مراکز پنهانی با هم آشنایی و شناخت کامل دارند و با هم روابط مستحکم دارند.) از مقدمه.

آقای جان، نمونه از آن افشایهای خود را در رابطه به کمیته ۳۰۰ در اولین مقاله خود که در ۳۰ اپریل سال ۱۹۸۱ نوشته و در آن مقاله خود دلایل مستندی را به رشته تحریر درآورده است. زیرا در آن مقاله به افشای اعضای آن کمیته و هویت اصلی با شگاه روم پرداخته که چگونه یک مرد گمنامی را آن کمیته بنام (فلپ) در اسپانیا به قدرت رساند و زمینه بقدرت رسیدن کسی دگری را نیز بنام

(میتزن) فراهم نمود و او را در فرانسه بکارگماشت، و آنها بود که در نتیجه آن انتخاب نامیمون کمیته ۳۰۰ سقوط (هلموت) را درحین با زگشت قدرت اشرافی اورادرسویدن مهیا کردند، و اهمیت آن اقدام ناخوش آیند در آن بود که بلاخره مرد دیگری بنام (اولاف پالمه) بحیث عضو کمیته ۳۰۰ درآمد و آن انتخاب سبب عقیم شدن پلان کمیته پلان (ریگن) در آمریکا شد که اومیخواست صنایع فولاد سازی را برخلاف نظر کمیته ۳۰۰ ایجاد نماید. پس از نظر آقای جان کولمن، آن اقدام با شگاه روم چنان موءثر تمام شد که حتی مانع انتقال تکنولوژی امریکا در مورد فولاد سازی



اشرف غنی
انژوپولوژی در خدمت قبیله و قبیله
در خدمت نفت



من نکوم که کنون با که نشن و چه بنوش
که تو خود دان اگر زیرک و عاقل باشی
(حافظ)

به اتحاد جماهیر شوروی وقت گردید که قبلاً درلست ممنوع المعامله قرار گرفته بود. (طوریکه نظرنویسنده حقایق تلخ نیز در آن مورد چنان بوده، و آن اینکه کشمکش های نفت خوارشوق و غرب، ناشی از شیطنت های همان کمیته ۳۰۰ بود که از همان آوان آغاز شده بود و بعداً این غولهای قطبی و بیابانی جهان در حال رشد را در تباری یک دگر بخت و خون کشا ندند....) پس با آنکه نویسنده حقایق تلخ، بدان اتحاد نامقدس آن پلانهای شیطنی کدام علاقه خاصی ندارد، و نه با نامهای بعضی افراد کلیدی آن چون (پالمه و...) کدام را بطه استخباراتی داشته و یا خیر؟ اما افشاگری آن لانه شیطنی را بر اساس تجارب جان کولمن یک وظیفه روشنگرانه میداند و رسالت خود را در آن راستا جایی ادا خواهد نمود. طوریکه آقای جان در ادامه افشاگریها پیش در آن موارد چنین نوشته است.

(مشارکت حکومت پنهان جهانی در یک توطئه دیگر کاملاً آشکار خود علیه خدا و بشریت، در مورد آزار و قتل عام اکثر مردمان روی زمین بوده و بدان عمل خود جنگ راهداف اصلی خود قرارداد، که به هیچ کسی پوشیده نیست.) اما با آنها آقای

جان کولمن با استفاده از فراز فرصت به یکی از نمونه های آن توطئه های حکومت پنهان اشاره نموده و چنین نوشته است: در سال ۱۹۳۸ هنگامیکه آلمان قصد پنهان نگهداشتن جنگنده جدید خود بنام (مسرشمیت) دریا ریس داشت. هم زمان بدان بود که جا سوسان حرفه ئی و عنا صرمخفی اطلاعاتی را در اختیار حکومت پنهان قرار داد، تا در پشت دیوارهای بلند ی در کمین ان بوده باشند تا کدام اتفاق افشاگرانه ازان هوا پیمارخ ندهد.) آقای جان کولمن و نویسنده کمیته ۳۰۰ در رابطه به عملکرد عملکردهای توطئه گرانه حکومت پنهان، که ایالات متحده آمریکا در آن نیز دست باز داشته و در آن موارد افشاگری های زیادی کرده، ولی ما نسبت به جلوگیری از وقت شما خواننده گرامی چندان رسیدگی لازم کرده نخواهیم توانست. اما مروری به شیطنهای امپریا لیزم جهانی خواهیم داشت تا رسالت تاریخی خود را تا حدی انجام داده باشیم. بناً به افشاگریهای جان کولمن، آن جا سوس د لیرونو یسنده کمیته ۳۰۰ پرداخته که حتی او هیچ ترحمی بر امپریالیزم آمریکا که خود نمک خوار آن بوده نکرده و طوریکه اشاره نمودیم بحیث ما راستین این نفتخوار خون آشام سربرون کرده و عملکردهای ننگین آن نهادهای که بحیث نیروی مها رازان استفاده شده افشاگری نموده، زیرا جان میدا نست که آن نیروی مهارچگونه مواد مخدر را بحیث غذای مرگبار انسان تبدیل نموده و آن را برگلوی ملت های مظلوم و بی دفاع میریخت و با استفاده از حُما رویی حالی آنها برگرده آن خفته گان چون اصحاب کهف حکمروایی نمایند، و حکمروائی هم نمودند پس بلاخره آقای جان در آخرین فصل پنجم اثر خود از حساب داران کمیته ۳۰۰ یادآوری نموده که بحیث اعضای فعال آن سازمان مرگبار جهنمی فعالیت می نمودند، و ما نیز با استفاده از نوشته های دلیرانه وی از آن شیطنت های شرق و غرب و متحدین جنایتکار آنها دریا فتمیم که این هیولای آدم خوار و نفت آشام عصر حاضر حتی به مرگ زودرس انسانهای خفته دریغ نمی کنند. پس شما خواننده گرامی را به شیطنت های مرگبار آن مرکز ضد انسانی و بشری کمیته ۳۰۰ توجه نموده، و ما در آخرین بررسی های افشاگرانه خود به حرف اخیر نویسنده این حقایق تلخ خواهیم پرداخت، و آن این خواهد بود که نسلهای امروز و فردای ما چه مسئولیتی در قبال همدگردارند؟ زیرا نباید نسلهای امروز و آینده در برابر آن هیولای آسمان، و این هیولای روی زمین بی تفاوت بمانند، و با دید رسالت خویش را در رابطه به راهائی از قید دین و

ولت اد انما یند. پس این شما خواننده رسالت مند، و این هم مروری به اظهارات جان کولمن در رابطه به جنایات کمیته ۳۰۰.

آقای جان کولمن در فصل اول آن اثر ارزشمند خود در رابطه به جنگ عراق بطور مفصل نوشته، و ما از آن چنین خلاصه میداریم: اگر به ایجاد وحشت سربازان عراقی توسط حکومت پنهان (کمیته ۳۰۰ نظر اندازی نمائیم، بوضاحت در خواهیم یافت که چگونه نمایندگان هواپیمای پاریس، با مشارکت تمام شرکت‌های هوایی تشکیل یافت و همه در طی فرمان حکومت پنهان آمریکا و به دستور بوش پدر به کشتار بی رحمانه انسان‌های بی دفاع عراق پرداختند و در نتیجه آن کشتار بی رحمانه بود که، شرکت‌های هوایی در اولین اقدام خونین خویش یکصد و پنجاه هزار نفر از سربازان عراقی را که طبق مقررات کمیسیون بین‌المللی با پرچم‌های سفیدشان از جبهه جنگ برگشته بودند و به سوی کشورشان می‌رفتند اما توسط آن لانه شیطانی و جاسوسی مشترک المنافع کمیته ۳۰۰ بحیث اسیران جنگی نامیده میشدند و بطور ناگهانی توسط قوای هوایی آمریکا مورد حمله مرگبار قرار می‌گرفتند و همه نامردمی شدند، و فرمان آن کشتار دسته‌جمعی توسط بوش پدر صادر می‌شد، و همانگونه در قسمت دیگری از جبهه مقدم جنگ یکصد و بیست هزار سربازان عراقی را که مشغول جنگ بودند، توسط همین کمیته جهنمی بطور زنده در خاک دفن شدند. پس بنا بر آن اظهارات مستند جان کولمن، یک روش مرگبار اعضای آن کمیته وحشت‌آفرین بود که قصر سفید آمریکا و قصر سیاه بریتانیا آن را با افتخار و سربلندی براه انداخته بودند.) از آدرس بالا.

آقای جان کولمن در مورد آن جنایات بوش پدر ادا می‌دهد که: آیا بوش پدر فرمان آن چنان اقدام خونین و وحشت‌بار خود را از کجا دریافته بود؟ مسلماً که از موسسه سلطنتی اموری بین‌المللی امریکای جهان‌خواهی که زیر فرمان کمیته ۳۰۰ قرار داشت و به درنده‌عجیب الخلقه معروف بوده و هست. جان در ادامه افشاگری‌های خود به نقل قول‌های عیسی مسیح اشاره نموده که شاید هم از درسهای مسیحانی آن برادران مسیحی بوده باشد که ما در آستانه افشای چهره‌های آنها چنین استناد می‌نمائیم، و آن اینکه بنا بر اظهارات نویسنده کمیته ۳۰۰ خود مسیح گفته است که: *امّت من بعلت فقدان آگاهی به هلاکت میرسد.* اما نویسنده کمیته ۳۰۰ از بی‌خردی قصر سفید نوشته نکرده که چگونه مسیح را ظاهراً دارای محبت

وبخشش میدانست، وحتی او را اناجیل نام نهادش درای چنان معجزاتی وانمود ساخته که گویا اومیتوانست مُرده ها را زنده کند، برروی آب راه برود وهمچنان آب را به شراب ناب تبدیل نماید... اما پیروان او زنده هارا میکشند و صدها جنایات دیگری را برای رضای پدرمسیح انجام میدهند. گرچه از نظر نویسنده حقایق تلخ، با آنکه بچنان مُعجزه آفرینی ان مرد اساطیری کدام اعتقادین ندارد اما بوی وپیروانش اختر م میگزارد، ولی چون نویسنده دلیر کمیته ۳۰۰ بوضاحت می نویسد که آن همه جز نظریات نمایشی آقای مسیح، در لابلای داستانهای اساطیری وی چیزدگری نبوده. اما جای تا سف این است که همانگونه اعتادات خرافی سبب کشتار دسته جمعی انسان بیدفاع، توسط انسان دگرگردیده ومیگردند، که از آدرس خدا یان زنده ومرد وگویا مهربان صادر گردیده، وحتی به امر آنها چنین خون ریزی ها در کتب شیطانیت توحیدی با گردن بلند به نمایش گذاشته شده وحتی افراد شُعبده بازارا شبیه خدا وانمود ساخته اند. زیرا اگر به تفکر آقا یون: ریگن، بوش ودگرما منین آیین مسیح نظر اندازی دقیق شود، درمی یابیم که آن همه خود را منصوب باندیشه های مسیح میداند و در عین حال سنگ مسیحیت را برسینه میکوبند، وحتی ریگن خود را بنا برروایاتی بحیث نماینده مسیح وانمود ساخته بود که گویا او برایش الهام نموده که عدالت ومساوات ودیموکراسی را در قلمرو خود وممالک فلک زده دگر برقرار نماید. اما برخلاف آن اظهارات عوام فریبانه آن همه فرزندان ناآهل مسیح (ع) تا ریخ امریکا وجهان شاهده چنین وچنان عملکردهای ننگین ریگن وهم قطاران اواند که دستهای مسیح را این شمشیرکشان قرون وسطائی از پشت بسته وبوش تازه به ایمان رسیده سرباندا نهاست. زیرا بوش وهم قطاران شب باندیشه خرافی مسیحائی خویش به این اعتقاد بوده اند که گویا مسیح تمام جنایات پیروان خود را با خون خود پاک ساخته ودر آن موارد هیچ تشویشی نداشته باشند، که ندارند. زیرا همه آن جنایات را به اصطلاح عام، خود آن کوسه (مسیح) به گردن گرفته وایشان را حتی از مجازات اخروی معاف ساخت است. طوری که مؤمنین اسلام تمام جنایات شان را به گردن غیب الله شان می اندازند و او را غفور الرحیم وانمود ساخته وخود بزندگی جنایت بارشان با گردن بلند ادامه داده وهیچ تشویشی از روزبا زپرس آن غیب الله خان در این آدم کشی ندارند. پس نویسنده حقایق تلخ با حفظ احترام به هر کدام

از آن ایمان داران مسیحی، یهودی و مسلمان، با رد یگربوضاحت مینویسد که: دین وسیله رسیدن بقدرت بوده و سیاست هم روی دیگر این سکه ننگین پس شرم و ننگ به معتقدین بی عمل هر دو آئین خونین در آن راستا.

خواننده خردمند! اجازه دهید تا افشاگریهای بعدی را از فصل دوم همان کمیته ۳۰۰ آغاز نمایم که نویسنده دلیران آقای (جان کولمن) آن نهادها نیکه بحیث اهرمهای مهارکننده دانسته و همچنان اواز جنایات نهاد دگری بنام (موسسه سلطنتی امور بین المللی) پرده برداشته که در سال ۱۹۲۲ در انگستان ایجاد شد، و در آن موارد چنین نوشته است: هر کدام از آن نهادها دست بدست هم دادند، و در قدم اول برای شست و شوی مغزی در جنگهای روانی بریتانیا به سرکردگی شخصی بنام (ریز) فعالیت خویش را آغاز نمود و اولین اقدام آن موسسه جهنمی در سال ۱۹۷۰ آغاز شد که بنا بر اظهارات جان کولمن، هشتاد هزار نفر از سربازان اسیر را خود انگلستان در جنگهای مستعمراتی به عنوان خوکهای آزما ییشگاهی بطور زنده در آزما ییشگاههای گوناگونی شکنجه شدند، و آنها را چون نفت ذوب کردند. پس از آن آمریکای جهان خوار پای خود را بجنگ جهانی دوم کشا ندوسازمانی را بنام (او، اس، آی) در زیر نظر شخصی بنام (داکتور کورت لوئین) بنیان گذاشت که بعداً بحیث پدر سازمان (سی، آی، آی) شناخته شد، و همان سازمان جهنمی بود که طرحی را برای بمباران کارخانجات آلمان ریخت و آنها را نیز ذوب نمود. این اظهارات در صفحه ۵۵ کمیته ۳۰۰ بازتاب یافته و شکان می توانند بدان مطالب خونین مراجعه نمایند.

گرچه این گونه بمباران هوایی و کشتار رزنجیره ای توسط قوای اتلافی آمریکا بنام (آی، اس، آف) نیز در افغانستان صورت گرفت که از نظر نویسنده حقایق تلخ، بخاطر ذوب شدن انسانهای بی گناه افغانستان توسط بمباران طیارهای بی پیلوپ و با پیلوپ آمریکا در عروسیها و محافل عزاداری مسلمانان انجام یافت، که تعدادشان به مراتب بیشتر از آن کارگران آلمان بوده که امپریا لیزم آمریکا و متحدین آن ظاهراً علیه طالبان در افغانستان انجام دادند، و اما در زیر پرده و بطور بی شرمانه با همان طالبان گویا دشمن آمریکا کمک مالی و تجهیزات نظامی نمود و حتی گماشتگان همین آمریکا ی جهان خوار بنام های حامد کرزی و آشرف غنی برگردان ملت شریف افغانستان توسط همین امپریا لیزم آمریکا مسلط شدند،

و همین نماینده گان و دلایان امپریا لیزم امریکا بودند که همان طالبان را برادران دینی خود میدانستند.

خواننده گرامی! تا جائیکه تاریخ و ملت شریف افغانستان شاهدند که در همین دوران این دلایان امریکائی، با آنکه صد ها هزار میلیون دلار امریکائی در افغانستان سرازیر شد، اما متأسفانه روز به روز تعداد زیادی از همان قماش از دلایان چین و روسیه دار صاحب سرمایه فراوان شدند و برخلاف آن، اکثریت قاطبه ملت به سوی فقر و بیچارگی می رفتند، و حتی توسط دلایل اول بنا م حامد کرزی خطاب به دزدان چراغ بد ست مال و منال، و حتی ناموس آن ملت زجر کشیده را بطور بیشتر مانع معرض اعلام قرارداد و دزدان و چپا و لگران به وضاحت گفت که: (سرمایه ملت را هر قدر می توانید، بدزدید، اما بخارج از افغانستان با خود نبرید و در اینجا عیش و نوش نمائید.) از اظهارات بشرمانه حامد (پای لُج) در رسانهای داخل مرزی و بیرون مرزی پس امید است منتقدین با وجدان افغانستان اگر وجدان داشته باشند، لطفاً در برابر این اظهارات واقع بینانه جواب بدهند، و خودشان نیز در برابر چنین سرقت های آشکار آن دزدان چراغ بد ست به پناه استاده و افتخار کمائی کنند. در غیر این منتظر بمانند که پس از این دوره سیاه طالبان چگونه در آن آتش نفت خواهند سوخت. طوریکه تا سالهای نشر این اثر افشاگر در این آتش می سوزند، زوب می شود، و حتی افراد ملکی آن سرزمین توسط قوای امریکایی، استرالیایی، انگلیسی و اروپایی و دیگر متحدین جنایتکارشان نه تنها به غل و زنجیر کشانده شدند، بلکه برجسدهای بی نفسشان توسط آن اشغالگران، در احوال گرفتارند که از نظر نه تنها ملت مسلمان افغانستان، بلکه از نظر جهانیان قابل پذیرش نبوده و حتی در رسانه های اطلاعات جمعی آن عمل زشتشان به نمایش گذاشته شد. پس آن همه برای چی؟ جواب همان است که برای بدست آوردن زخایر نفت و گاز، قدرت و مستعمری یک مُشت گدای مسجد و کلیسا در تبار نی امپریا لیزم جهانی امریکا و متحدین آن که ما و شما خواننده گرامی از آن گونه اعمال زشت این قدرتمندان روی زمین و یاسایهای خدا و وارثین دین ننگین شرم داریم. افشاگریهای ما در این قسمت از نمایش تصویر آن برادران مسیحی، و نمایش تصویر برادران طالبان افغانستان به نامها حامد کرزی، و آشرف غنی می انجامد که حتی کارنامه های این سران ننگین دولت افغانستان، به مرگ دسته جمعی

وگرسنگی مرگبار مردم آن سرزمین انجا مید که تا امروز آن ملت بدان مواجه اند. اما چون ما در آستانه افشاگریهای خویش از اثر آقای جان کولمن قرارداد ریم، لازم به نظر میرسد تا در موارد جنگ و خون ریزی وبی احترا می برا دارن وخواهران مسیحی، در تبا نی آمریکای جها نخوا چیزی بنویسیم. پس برمیگردیم به اند وخته های آقان کولمن در آن راستا که چگونه این با راز نقش خانم (مارگریت) در آن را بطه افشاگری کرده ودرموردان خواهر مسیح چنین نوشته است: وقتی خانم مارگریت با جمعیت آلمان وژا پا نیها در جنگ جهانی که در زیرم باران هوایی قرار گرفتند. همزمان به آن شیطنت ها و آتش افروزیهای خانم مارگریت و قصر سفید آغا زشد و در هر گوشه از جهان، جنگ و خون می آفرید، و بنا بر آن جنایات این خانم آمریکائی در حمایت از قصر سفید بود که توأم با حمایت خدا یان آسمان و زمین، این با ر خود ریگن نیز طوریکه قبلاً اشاره نمودیم، خود را نما ینده مسیح بر روی زمین و نمود ساخت و با اتفاق هم برگرده ملت اعراب جا هل و فلسطین، لشکر کشی نمودند و آن جنگ خونین بر سر نرفت در آن سرزمین های سیابخت تا امروز ادا مه دارد. طوریکه محمد در زمان حکمرانی خود یک حکومت سرکوبگر را مخالفین خود برای بدست آوردن قدرت و خلافت در مدینه ایجاد نمود و شمشیر را بجای آن همزیستی گویا مسالمت امیز زمان مکی خود، در آنجا حکم فرما ساخت. طوریکه این حکمران یا ن مسیحی تبا رویهودی تبا را که ما در آستانه افشای آنها قرار داریم، توسط بم های مرگبار شان انسان روی زمین را برای بدست آوردن نفت سیاه و معدن سرزمین های فلک زده مورد نظرنا بود کرده می کنند. البته با این تفاهت که اینها بنام آزادی و دیموکراسی چنین میکنند، و اما ایمان داران خدا یان زنده و مرده بنام حفاظت از دین و عدالت اسلامی، با نعره الله اکبر و هله لوثیا اسنان می کشند. انسانی را که خود خدای شان آفریده اند خون را بنام همان خدای خون آشام می ریزانند. پس بنا بر این و آن سوابق ننگین و خونین قدرت مندان آسمان و زمین است که انسان خرد مند امروز و فردا مسئولیت انسان دوستانه را در دفاع از انسان بید فاع در گ روی زمین درک نمایند و بدان ترتیب، رسالت خویش را در برابر تاریخی بشریت انجام داده و این خدا یان آسمان و زمین را بجای خویش بنشانند. زیرا اینها و آنها دیگر قابل ستایش و نوازش نبوده و نخواهند بود. پس نسلهای امروز و آینده ما باید جرئت کرده تا خود و هم نوعان خویش را از قید بنده

گی و قید و ظلمت این و آن هیولای آسمان و زمین نجات بدهند. بلی! ... راه دیگری بجز از ترک این مخد رات کُشنده، که یکی دین و دیگری دولت بوده، راه سومی وجود نخواهد داشت. پس تصمیم نهایی از همین اکنون بدست شما نسل‌های امروز و فردا از این دوگزیده نه خواهد بود، و ما برمیگردیم به شناخت دلالان دین اسلام در خدمت امپریا لیزم امریکا.

این بار الاغان افغان در خدمت امپریا لیزم امریکا.

خواننده گرامی و آینه ساز! اجازه دهید تا در این قسمت بار دیگر به وضع نظامی و سیاسی افغانستان در زمان کنونی برگردیم که چگونه همان امپریا لیزم امریکا این بار با شیطنت‌های خود علیه حریف سیاسی و استراتژیست خود اتحاد جماهیر شوروی وقت قرار گرفت که گویا از داعیه اسلام خونین و ننگین مسلمانان افغانستان در برابر آن غول قطبی دفاع میکند، و این غول قطبی، عملاً بدان بها نه بر سرزمین فلک زده افغانستان لشکرکشی نمود و آن سرزمین جنگ زده را به خاک یکسان ساخت، و در نتیجه افراد آن را به شمول زنان و مردان، و کودکان نشان از خانه و کاشانه شان به سوی ممالک جنوبی و غربی، چون پاکستان و ایران فرار داد، و تعداد بی شماری از آن فلک زده‌ها در سرزمین خودشان افغانستان جنگ زده و آواره بی‌خانمان شدند. طوریکه در ابتدای این پلان شیطنانی خود مردم افغانستان را (انما المؤمنون اخوة) خطاب میکرد، و در دفاع گویا دین، و سرزمینشان در برابر شوروی چماق و تفنگ برداشتند، و در این بازی خونین، هزاران انسان بی‌دفاع افغان را بخاک و خون کشاند، و اما قاصر سفید این دوالاغان بالا را با پالان امریکائی بحیث‌روئه‌سای جمهوریکی پی‌دیگری گماشتند، و یک کره الاغ دیگری را نیز بنام عبدالله با ایشان بحیث‌دایه‌شان همراه ساخت.

الاغان فوق، آقای پای‌لج، حامد کرزی، و اشرف غنی فراری، خدمت‌گزاران زیا دی از قماش تا جیک و پشتون و هزاره درارگ‌کابل‌داشتند، و همه با آنکه از نظر طبقاتی در یک ترکیب نامانوس بر سر یک‌آخور جمع شده بودند. اما در یک صف واحد که گویی از یک پرویک‌مادراند، برگرده ملت رنج‌کشیده افغانستان تقریباً بیست سال حکم‌روائی کردند، و در آن دوران حمروائی‌شان با تاج و تخت خویش، با بلیونها هزار دلار امریکائی و پوند انگلیسی که بدان سرزمین سرآزیرشد،

اما متاسفانه به اصطلاح عام، سنگ بالای سنگ گزا شته نشد و همان ملت گرسنه با همان الاغان افغان با پالان های زرین و قَلَاد های رنگین در ارگ شاه ای افغانستان عیش و نوش میکردند. اما آنکه تا کدام زمان اهداف اصلی امپریالیزم امریکا در تبتانی هم پیمانان خود در آن سرزمین ادا می خواهد یافت. آن را تا جایی نویسنده حقایق تلخ و جهان خرد و دانش که از عملکردهای سران امریکائی و افغانی میدانند. تا زمانی ادامه خواهد یافت که آن لوله نفت امرسیاه از ذخایر آسیای مرکزی به مناطق مورد نظر قصرنشینان امریکائی نفت خوار و خون آشام جهان عملاً تمدید گردد. تا آن ماده سیاه به امریکا سرزای گردد، و هم چنان خوراک (جوی) الاغان بدست شان آید. اما ملت گرسنه افغانستان در مرگ و زنده گی تاروما رشد ند، و کابل، پایتخت افغانستان به خاک و خون یکسان گردید، و اکثر مناطق سایر افغانستان نیز به دهکده های بدون در و یوار، به یک صحرای مرگبار مبدل شد، و هم چنان برادر دشمن برادر، پدر دشمن پسر، و مادر دشمن دختر گردید، که پسر خدای شان مسیحی آن را پیش گوئی کرده بود عملاً تحقق یافت. طوریکه، خانه به خانه دشمنی و خون ریزی ایجاد گردید. این همان اظهارات مسیح علیه السلام بود که صد سال پیش چنین پیش گوئی کرده بود، و همچنان الله مسلمانان نیز بنده گان خود را بنا بر بیان واضح قرآن محمد، طوری پراکنده و سرگردان ساخته که نه تنها در افغانستان، بلکه در اکثر ممالک یهودی نشین و مسیحی نشین آن دشمنی نیز تحقق یافت. (هله لوتیا، ویا الله اکبر) و اما برخلاف آن سران قصر سفید امریکا، و اشرار انگشت شمار بی دین و بی مسلک به جمع آوری مال و منال و زن و زیربخود برداختند و هیچ خدمتی را نه، به اسلام خونین خویش کردند، و نه به آن بیضه داران امریکائی و پاکستانی و... و... پس امریکای نفت آشام، اما تا کنون نامراد، که می باید آن لوله سیاه به حیث گاوشیری شیر می داد. اما طوریکه اشاره نمودیم بدان آرمان خود نرسید. پس بنا بر همان عقده گشائی این بیضه داران اسلام، یعنی امپریالیزم جهانی و نفت خوار امریکا بود که این بار پالان الاغان خود را بدل کرد و به جای آن اشرار نمک حرام، طالبان را روی کار آورد تا آنها بر علاوه حفظ منافع این غول نفت آشام در مناطقی از آن لوله حفاظت نمایند، که اصلاً جنگ بر سر همان لوله سیاه بوده که ما آن را (گلیم ملانصرالدین) نام کردیم. اما شوربختانه امپریالیزم امریکا و نفت خوران دیگری چون، شرکت های

نفتی، شل، شفران و... از آن انتخاب نامیمون خویش، از حضور طالبان نیز کدام منفعت نگرفتند و برخلاف آن علیه خود امریکا و کشتا رنیروهای اشغالگر امریکائی و متحدین او قرار گرفتند، تا اینکه بلاخره همین دوست دیرین افغانستان، که قبلاً خانم (هلمز) و خانم تا چررا برای روز آینده خود در آغوش طالبان قرار داده بود، آنها نیز برای بدست آوردن آرمان دیرین امریکا و متحدین اش، آن آرمان سیاه امریکارا را برآورده ساخته و به جای آن بیضه داری امپریا لیزم نفت خوار، طالبان حامی آن لوله سیاه را روی کار آوردند. گرچه این پروسه زمان دراز را دربرگفت. اما بلاخره چون آن اهداف نفت خواری و طوما رشیطانی نیز تاجائی کاری افتاد. پس خود امرامریکا علیه الاغان خود قرار گرفت و این بار از بین همان الاغان افغان تبار، طوریکه اشاره نمودیم، گروه طالب را از ولایت قندهار افغانستان برسر قدرت رساند، و اما با زهم در آن الاغ پروری کدام منفعت بدست نیارود، تا بلاخره علیه طالبان تهمت بستند، که گویا اینها بر مرکز تجارتنی امریکا درواشنگتن بمباران کرده اند، و بدان بهانه برای بار دوم آن اشارا قسم خورده را برسر قدرت آوردند. (این همان واقعه ۱۱ سپتمبر ۲۰۲۰ میلادی است که هم الاغانیکه با پالان کهنه دین بنام القاعده در تبا نی همین بیضه دارا ولی (امریکا) از سمت شمال وارد مرکز افغانستان شده بودند. از صحنه کارزار بیرون راند و همان امپریا لیزم خون خوار و نفت خوار توسط همان اشرار بی دین و نمک حرام را باردگروری کار آوردند. اما این آزمایش در یک مرحله کوتاه توسط امریکا روی دست گرفته شده بود، و پس از ۱۱ سپتمبر آن اشرار بی فرهنگ، دوباره آزمایش شدند، که چگونه با سرمایه های فراوانی که از دارائی مردم امریکا و افغانستان چوروچپا ول کردند، و بلاخره فرازدست همان طالبان رانده شده، آن اشرار چپا ول گر، فرار را برقرار ترجیح داده و به کولاب افغانستان کوه نشین شدند، و در آن زمان بود که آقای بارک اوباما که بحیثیت یک مسلمان زاده افریقائی در قصر سفید برملت امریکا حکم روائی میکرد، و بیضه داران اشرار نیز بود، و آن دوره قرار اشرا تا سال حکم روائی آقای دونالد ترامپ) اما همان وقت که از آن مرحله نیز مرور گزارا ئی خواهیم داشت. اما در این مرحله دوم ظهور طالبان یک سلسله توضیحات بیشتری ضرورت است. زیرا جزئیات آن سبب شرمساری این امپریا لیزم جهانی امریکا شد، که چگونه پس از بیست سال از آن جان کندن اش در حال نیمه جان از افغان

نستان، سربلند و پیروزمند، با سازوبرگ نظا می، اما با سرافکندگی فرار نمود... پس ما با ید چند سطری در آن رابطه نوشت. اما اینکه امریکای خون خوارچه پلانهای شیطانی دگریرا درپیش خواهد گرفت و درتلا فی آن شرمساری خود خواهد برآمد؟ سوالی است که زمان جواب خواهد داد. زیرا بر علاوه خود این غول شکست خورده، اکثرجهان نیان نیزاز آن شرم ساری بیست ساله امریکای جهان خواروا شغالگرتاجائی آگاهی دارند. بناً ما نیزآن سوال را فعلاً بدون جواب گذاشته، و اما به مطلب مورد نظر خویش که این با رطال لب چگونه از همان قماش اشرابی دین، توسط همین امریکا در زمان دونالد ترامپ نفس تازه پیدا کردند، و اما ده به عمارت سازی شدند، و بلاخره پس از یک موقت نامہ ننگین بین نماینده افغان تبار امریکائی بنام زلمی خلیل زاد، و طالبان در دوهه، مرکز عمارات متحده عرب در سال ۲۰۲۰ به امضا رسید، و اما ورود عملی طالبان در سال ۲۰۲۲ میلادی در زمان حکومت مردی دگری بنام (جوبا یدن) صورت گرفت. این دوره سیاه در تاریخ افغانستان، و امریکا، مرگبارترین دوره بوده که صدها طابوت افسران جوان امریکائی از افغانستان، به آیالات مختلف امریکا ارسال گردید، و همچنان صدها جسد طالبان، بدون کفن زیر خاک شدند. از آن جمله رهبرانها بنام ملا محمد عمر، دریک مخروبه از ولایت هلمند، یکی از ولایات مربوط بخود اودرافغانستان دفن گردید، و همانگونه در همان گیرودار بین اشرار، و سران آنها بناهای (مولوی ربانی، گلبدین حکمت یار، سیاف، فهیم قسیم، علی مزاری و دگران) در بین خود برای بدست آوردن قدرت خورد و خمیر شدند، و اما برخلاف ملا عمر، تعداد این سران اشرار در مناطقی مثل پایتخت و ولایات دفن شدند. اما اینکه تا کدام زمان در آن آرمگاههای بلند بالا و مجلل باقی خواهند ماند؟ سوال دگریست که تاریخ آینده جواب خواهد داد. اما طوریکه وعده سپردیم، مرورگر را نی خواهیم داشت بدان زمان آن پالان تبدیلی امریکا، بر پشت همان اشرار افغان تباری که گاهی آن پالان را بر پشت اشرار می گذاشت و گاهی بر پشت طالبان. اما بار آن پالان را امریکای نفت آشام بر پشت همان کفن کشان قبلی، یعنی طالبان گذاشت، و عملاً آن پالان گزارای امریکا که در ۱۱ سپتمبر ۲۰۲۰ میلادی آغاز شد، و تا کدام زمان ادامه خواهد یافت، و یا با همان پالان کفن و دفن خواهند شد؟ سوالیست که تا جای تاریخ گذشته جواب آن را دارد، که متأسفانه در آن پالان

تبدیلی، هزاران انسان بی دفاع به خاک و خون یک سان شدند. اما در مورد د فن و کفن این پالان داران جدید، تاریخ آینده نیز جواب خواهد داد، که بلاخره ترامپ آن پالان جدید را بر پشت طالبان آماده ساخت، و آقای جوبا پدن آن را عملاً بر پشت این جیران تازه نفس گذاشت. اما نویسنده حقایق تلخ بوضاحت مینویسند که پس از آن پالان گزاری، این پیروی خرد و شکست خورده از گذشته های ناعاقبت اندیش خود فغان برمیداشت، و آن اینکه الاغان افغان تبارش را چون اشرف غنی و دیگران، سوار با طیارات غول پیکر خود، همراه با خدمت گذاران وطن فروش و ناموس فروش افغان تبار، از میدان های هوایی و مراکز نظامی خویش از افغانستان در ۱۱۵ گست سال ۲۰۲۱ میلادی فرار دادند. اما شوربختانه طوریکه اشاره نمودیم، آن تحول بنیادین ما شرم آور در افغانستان جنگ زده بجای رسید که طالبان در تبار نی همین امریکای جها نخوار با چماق و شمشیر و بم های خود کفان وارد کا بل شدند و تمام آن اشرار بی دین و اجیران امریکائی همراه با صندوق های دال امریکائی بسوی امریکا و ممالک دلخواه خویش چون ازبکستان، تاجیکستان، دُبی، و عمارات عربی، ترکیه و... پناه به فرار گذاشتند و آخرین رئیس جمهور گماشته شده افغان تبار امریکائی بنام اشرف غنی سر لشکر آن فراری ها بود، همراه با خانم سوریه تبار مسیحی خود که نام کاذب اسلامی (ببی گل) بالا پیش گذاشته شده بود، بطور بی شرمانه بسوی لانه شیطان دگری بنام عماد اسلام با پای های برهنه فرار نمودند.

مطلب بعدی ما که خواننده گرامی را به حرف اخیر نویسنده این حقایق تلخ نزد یک می سازد، از اثر دیوید (جان کولمن) داریم که زیر عنوان (سیاست پردازی و نیرنگ) به نشر رسیده و از اثبات رنهایت چالش برانگیز برای قدرتهای استعاری دانسته شده است. زیرا (جان کولمن) نویسنده در مقدمه از کتاب سیاست پردازی و نیرنگ خود از زمانی که خود بحیثیت یک مأمور استخباراتی کارآموده ایالات متحده آمریکا بوده و او بنا بر شیطنت های آن نفت خوار جهان معلومات کافی داشته و در مورد انگیزه و حشیانه آن غول بیابانی چنین یک اثر افشاگرانه نوشته که شمار زیادی از خواننده گان اثر اولی وی، کمیته ۳۰۰ او را واداشت تا از چگونگی آن مهارتهای شیطانی کمیته جهنمی در رابطه به عملیات پنهانی امریکا نیز بداند، که چگونه این با دردتباری انگلستان آن کمیته را به عنوان فاسدترین حکومت

های جهان دانسته که آن یک واقعیت تاریخی بوده است. پس شما خواننده گرامی نیز خواهید در یافت که اجرای آن طرحهای شیطانی امریکای جهان خوار، بدون همکاری همین گروه نام نهاد کمیته ۳۰۰ و همچنان همان الاغان دین پرور امکان پذیر نبوده و یکی از اعضای آن همین کمیته ۳۰۰ است که در طرح تک حکومتی آقای بوش پدرو رئیس جمهوری شین آمریکا نهفته بود که بطور بی شرمانه، و اما ظاهراً با گردن بلند خود را بحیث خادم آن کمیته دانسته است. توجه نمائید.

(تهدید سازمان ملل، عنوان بخش اول سیاست پردازی ونیرنگ آقای جان کولمن بوده و او در مورد چگونگی آن سازمان شیطانی نوشته و ما نیز بطور خلاصه از آن خواهیم دانست که چگونه آن حکومت پنهان تلاش ورزیده تا یک جهان تک حکومتی را برقرار سازد و بر ملت‌های خوش باوریکه گویا آن سازمان جهنمی از منافع ملت‌های فقیر، و یا دیموکراسی و... از آنها گویا دفاع می‌کند. اما برخلاف آن از همان آوان از آن کمیته شیطانی تا امروز برگردان ملت‌های فلک زده حکمروایی میکند. زیرا بنا بر اظهارات افشاگرانه جان کولمن، همان سازمان جاسوسی بود که در طی کنفرانس نام نهاد صلح پاریس ۱۸ جنوری ۱۹۱۹ که ۷۰ گروهی از بانک داران بین المللی در آن شرکت داشتند و توسط ۲۷ کشور فاتح در جنگ‌های مغلوبه برگزار گردیده بود، تا پایان جنگ جهانی در زیر نفوذ همان سازمان ملل علیه آن ملت‌های سیاه روزه خوش باور عمل می‌کردند.

آقای جان در ادامه از افشاگری‌هایش در مورد آن نهاد های بهره گیرنده بنا نام سازمان نام نهاد صلح پاریس اشاراتی داشته و در آن موارد چنین نوشته است: سازمان بین المللی به منظور تحت فشار قرار دادن آلمان، تا حد نا بودی آن کشور مبلغ گزافی به نفع بانک دارانی که در دوران پنج ساله جنگ‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ عمل کردند، و هیچ گونه زیانی از آن جنگ‌های ویرانگر ندیدند، و برخلاف آن از امتیازات و بهره های کلانی برخوردار گردیدند. طوریکه آن بانک نهاد بریتانیا را ایجاد نمود و در طی پنج سال، ملیون ها کشته و زخمی از افراد بیدفاع بجا گذاشت، این بانک نیز در آن جنگ خانمان سوز مبلغ صد ها هزار دلار را، تنها از بابت فرستادن هرسرباز، به میدان جنگ بهره می بردند و اما هیچ توجهی به حیات آنها در آن مرگ حتمی نکردند، تا آنکه جسدشان در صندوق‌های مرمی بحیث تا بوت به منازل شان برگشتند.) از صفات ۱۰ و ۱۱ سیاست پردازی ونیرنگ.

جنگ وحشیا نه وغیرقا نونی خلیج فارس، عنوان بخش دوّم سیا ست پردازی ونیرنگ جان ا ست واوآن جنگ را مربوط به سازمان جا سوسی بیرون مرزی بریتانیا دانسته وآن را بحیث وحشیا نه ترین دیپلوماسی ونیرنگ شیطانای بریتانیا وانمود ساخته که از نظر نویسندۀ حقایق تلخ نیز چنان بوده است. زیرا جنگ خلیج فارس، یکی از جنگ های مُنحصربه حکومت پنهان و استراتژی همان کمیته ۳۰۰ بوده که برای کشورهای تولیدکننده گان نفت وگاز آن منطقه خاورمیانه روی دست گرفته شده بود. تا آن مواد سیاه به پوشک های سیاه آن حکومت های نفت خوار بریزد. پس دانستن این حقیقت آشکاری که چگونه بریتانیا درتبانای پسرعموی خود ایالات متحده آمریکا درسال ۱۸۰۰ میلادی اجرای طرح آن جنگ غیرقانونی، را برای تسلط بر نفت خاورمیانه آغاز کردند و تا امروز هم ادامه داشته که ناشی از همان شیطننت های قورسفید آمریکا، وقورسیاه لندن بوده است.) از صفحه ۳۹.

جالب ترین مطلب را آقای جان کولمن، بنا بر نظریه جامعۀ شناس دگری بنام (اچ جی ولز) در صفحه ۱۶ اثر خود برملا ساخته که ما به آن مطلب تا جائی قبلاً مرور گذرایی داشتیم وآن این بود که چگونه این گروه نابکار به نظام تک حکومتی تکیه داشته و هرگز از آن عقب نشینی نمی کرد. زیرا از نظر آقای جان در کمیته ۳۰۰ خود به نظام تک حکومتی اشاره نموده و تا کید نموده که در تاریخ تک حکومتی بطور مرتب نوشته است، و بنا بر آن بود که ایالات متحده تشویش آن را داشت که چنین تک حکومتی به سوسیالیزم خواهد برگشت. (طوری که نویسندۀ حقایق تلخ: تضاد طبقاتی را موجب ایجاد سوسیالیزم میداند) زیرا زمانی که نظم اقتصادی بالای اکثر افراد نیازمند دریک جامعۀ عقب مانده برقرار شود، و آزادی بیان و عمل علیه تهنیستان فراهم گردد، هم زمان به آن نظم سیاسی واجتماعی نیز بر جهان در حال رُشد و حکم فرما خواهد شد و هر انسان مظلوم حق خواهد داشت تا به پا خواسته و از منافع خود دفاع نموده و آن را بدست آورد. پس بنا بر آن بود که نظر و موضع گیری سیاستمداران جهان تک حکومتی، و از جمله آمریکا لیزم آمریکا پای خود را در آن راستا محکم ساخت، و آقای کولمن آن را سیاست پردازی ونیرنگ نامیده است. پس در ادامه افشاگری های پیش از جنگ وحشیا نه وغیرقانونی خلیج فارس پرده برداشته و رسالت تاریخی خود را درقبال انسان مظلوم انجام داده که

ما نظربه درک خواننده خود از آن گونه نظام های استسماری، که تا جایی میداند که جنگ استعمارگران بر سر نفت و ذخایر مربوطه ممالک شرق میانه بوده که صد ها سال ادا می داشته و ادا می خواهد داشت، صرف نظر کرده، و تنها مرورگذرایی به آن جنگ طولانی خواهیم داشت تا فرصتی برای افشاگریهای خود از قسمت های بعدی آن اثر ارزشمند داشته باشیم.

امپریا لیزم جهانی آمریکا و متحدین آن با عملکردهای شیطانی خویش، طرح های مهارکننده و تسلط بر نفت خلیج فارس را در حوالی سال ۱۸۰۰ در تبتانی بریتانیا ریختند، و بوش پدری یکی از اکتیویست های بلند پایه خود (جیمز بیکر) را برای تعدیل در قانون اساسی آمریکا در میان گذاشتند که او با یاد قانون تجار و زرا بر حریم دیگران به نفع آمریکا تعدیل نماید، و اما جیمز آن کار را نه خالی کرد و برخلاف آن از تهدیدهایی که توسط بوش علیه عراق وضع شده بود، عمل کرد و با آن قانون مخالفت نمود و حتی نظر همسر دوّم خود جیمز (ملکه الیزابت) را در آن پلان شیطانی، که تا جایی با بوش همخوان بود بدست آورد. اما با آنهم آن مرد کارگشته و مگاریکه بوش پدر نام گرفت، و همان روش نادرست خود را حفظ نمود و جهان تک حکومتی را مورد تأیید خود قرار داد و در تبتانی قصر سفید، و اما مخالف ملت آمریکا آن پلان شیطانی خود را بر عراق تحمیل نمود. پس امپریا لیزم جهان خوار آمریکا، که در آن زمان بوش پدر بحیث یک سردار، آن را به عهده داشت، و او بود که بنا بر این اظهارات جان کولمن، سر بازان خود را برای مهار ساختن منطقه نفت خیز به صحرای سینا ارسال نمود و لقب (لوریس عراق) را به جنرال خود داد و همچنان روابط خود را با عربستان سعودی در آن راستا برقرار ساخت و.....

سرقت بزرگ، عنوان بحث افشاگرانه بعدی در سیاست پردازی و نیرنگ است و ما به تائید از نوشته های مستند آقای جان کولمن نیز خواهیم دریافت که چگونه این بار حکومت پنهان (کمیت ۳۰۰) در تبتانی حکومت های آشکار شیطانی بر قلم روی دولتهای بی دفاع و در حال رشد لشکرکشی نمود و می نمایند. پس نویسنده حقایق تلخ، با استفاده از سیاست پردازی و نیرنگ، این قسمت را از جایی آغاز میدارد که این نفت خوار جهان چگونه، و از کجا آن تجاوز آشکار را روی دست گرفت و این بار شرکت نفت مکزیکی را در میان گذاشت و توسط آن سرقت

آشکار خود، کشورهای دگری را غارت نمود و سفارت های خود را از تاریخ ۱۶ اگست سال ۱۹۱۹ در کشورهای نفت خیزد گرایجاد نمود، و آقای جان کولمن دران موردچنین نوشته است: دولتهای منفعت طلب برای دستیا بی وانجام عملیات خویش برای دستیا بی به نفت در مناطق نفت خیز ابتکارات زیاده نموده اند تا برای دستیا بی بدان، اقدامات جدی نمایند و در آن راستا از التماس بوش از دلایان وزارت خارجه خود اوز عملکرد آقای (چارلز ریوا نر) پرده برداشته که بحیث یکی از هیئت زیرانام (حفاظت از نفت) این بار آلمان فدرال را گویا در سیاست های وزارت خارجه امریکا مبنی بر سیاست های شرکت نفتی در خاور میانه حمایت می کند. پس بنا بران شیطنت بود که این بار آمریکای نفت خوار، استخراج نفت مکزیکی را برای حفظ منافع خود روی دست گرفت و آن را به شرکت نفتی بریتانیایی که بنا م (رویلداچ) یا شرکت (شل) معروف گردید و اگذار شد و همچنان به سرقت های دگری نیز در آن راستا پرداخت. (از صفحه ۷۶ خلاصه شده...)

راکفل، نابغه شیطنانی، عنوان بعدی سیاست پردازی و نیرنگ است و ما تا جائی در ابتدای این بحث و بررسی خود بدان اشاراتی داشتیم، اما بطور واضح از آن چنین میخوانیم: هیچ صنعتی، در رابطه به توان و پویایی صنعت نفت، تا این حد به فساد آلوده نبوده و هیچ صنعتی را نمی توان با چنین القاب نا هنجاری برای علاقه مندان نفت دریافت. زیرا وقتی که سرخ پوستان امریکایی یک کشیش مسیحی را بنام (جوزف دالیون) برای هدف دستیا بی به ذخایر نفت، بسوی غرب ایالت (پنسیلوانیا) فرانسه راهنمایی نمودند. جوزف در آن زمان کدام وحشتی از تصویر نفت سیاه داشت، و برخلاف آن وحشت از دولت امریکا داشت و آن را در ذهن خود می پروراند. این اشارات نویسنده حقایق تلخ، روی تلاش بعدی امریکا در آن راستا بوده که با نام خانم (راکفل) بستگی دارد و با آنکه اقدامات اولی وی به کندی مواجه شد. اما پس از آن بود که آن زن نفت کش یک شرکت نفت (نیوجرسی) را با مهارت های شیطنانی خود بنیان گذاشت که نام وی تا امروز با نفت و قدرت نظامی گره خورده و حتی لقب نابغه شیطنانی را در آن را ستاکسب کرده و آن شرکت نفت بود که، در تاریخ ایالات متحده بحیث یک راه پنهانی را بدگرشکرکتهای نفتی امریکا باز نمود و بسوی مناطق نفت خیز به حرکت افتادند و بلاخره چهره آلوده به نفت آن شرکت و شرکت دگری بنام (جان را

کفل) را در سال ۱۹۰۰ بر ملا ساخت که نا مه‌ای هر کدام از آن شرکتها برای همیشه در ذهن جهانیان باقی خواهند ماند. ما خوش بختانه آن نفت خواران آمریکائی احساسات ملت های نفت خیز را علیه آن غارت گریهای خویش برانگیخت که از آن جمله احساسات ملی ملت ایران بود که توسط مردم ملی و دیری بنام (داکتر مصدق) آن سرقتهای آشکار امپریالیزم نفت آشام را بر ملا ساخت، و اما متأسفانه به راثربیی خردی تعدادی از قدرت مندان بلند پایه و بنیاد گریان اسلام شیعه، که ما آن قماش را در این قسمت از افشاگریهای خود، الاغان نام کردیم و آنها بودند که قدرت و منزلت آن مردمی راندا نستند و به رضا شاه آمریکا ئی مشرب اقتدا نمودند، و زنده یاد داکتر مصدق علیه الرحمه را بطور زنده راهی زندان ساختند، و از آن طرف، جسد او را آن شاه پرستان از زندان برون آوردند. (درود ما نثار آن مرد وطن پرست، زنده یاد داکتر مصدق باد.)

خواننده خرد مند! از اینکه به سرزمین هم جوار ایران، یعنی افغانستان سربلند، جائی که نویسنده حقایق تلخ در آن بد نیامده نزدیک شدیم، اجازه دهید تا از آنگونه دست درازی های نفت این خوار جهانی امریکا در آن راستا باردگر پرده بردارم، که چگونه طالبان امروز که بنا بر توافق نامه سال ۱۹۹۰ بین کنگره تروریستی امریکا و طالبان آن زمان از مرز جنوب غرب پاکستان و بطور مشخص از ایالت کوئته پاکستان و سرحد ایالت قندهار افغانستان سربرون کردند، و بلاخره در سال ۲۰۲۱ به کابل رسیدند. نویسنده حقایق تلخ آن جریان را چون امروز بیاد دارد که پاکستان آن اردوی نظامی را در لباس طالبان اسلام بگونه آشکارا پالان و تربیت نمود و آنها را بنا بر اظهارات نویسنده افغانستان در آتش نفت، به رهنمائی گلبدین حکمت یار، سر باند حزب اسلامی افغانستان برای درهم کوبی دن حریفان اسلام گرای گلبدین بودند به کابل دعوت نمود، و همچنان به کمک مستقیم بی نظیر بوتو و صدراعظم وقت و نصرالله با بروز پیدا خاله آن لانه شیطانیه از راه چمن، سرحد پاکستان و افغانستان و اردکارزار جنگ شدند، و برای تمديد همان لوله سیاه ف که بنام (تاپی) یاد شده، و ما آن را الحاف ملا نصرالدین نام کردیم داخل افغانستان شدند، که در آن زمان جهاد نام نهاد اسلامی آنها، تا جائی که به پایان رسیده بود، و تنها جهاد نامقدس بین سران اشرا ربود که برای بدست آورد قدرت با هم درگیر شدند که به نامهای منفور (حزب جمیت، اسلامی به رهبری غلام ربانی شهید

د ستار، اتحاد اسلامي، به رهبري سيا پسرچاول، حزب وحدت اسلامي به رهبري محمد علي مزاري و... معروف بود ند، وبلاخره همين محمد علي مزاري بود که توسط طالبان دريک ديدار ظاهراً دوستانه دربين طياره کشته شدوجسد اوازهمان فضاي بلند برزمين پرتاب گرديد، وبعداً ازسرحدا ت جنوبي افغانستان؛ به ولايت شمالي مزارکشا نده شد ودرانجا توسط طرفدارانش د فن شد، واما وقتي طالبان بنا برپلانهاي شيطاني امريکا عليه آن احزاب شيطاني به باراول روی کارآمدند، ودرنتيجه با استفاده ازهمان فرضيه (تفرقه اندا زوحکومت کن) به بهانه خدمت و دفاع ازاسلام خونين افغانهاي تشنه به اسلام ناب محمدی، اين بارطاپاي طالبان را که آنها نيزآغشته به خون هزاران انسان زمان بود درآن لحاف بي ماروخونين دراز ساخت، وبدان ترتيب روی سکه دگران نيرنگ هاي خدايان روی زمين را که اصلاً مسئله برسرهمان لحاف ملا نصرين (لوله سياه) بود، نه د فاع زدين خونين اسلام تاجايي دانستيم. اما متاسفانه اين باردربدل خون پاک زنده ياداكثرنجيب الله، وآخرين رئيس جمهورافغانستان، بازي دگرشيطاني امريکاي نفت خواروجهان خواردرافغانستان آغا زشد. اما شوربختانه ملت چشم بسته واسلام پرست افغان درآن زمان پي نبرده بود که هدف اصلي ازاین تروريسم، استفاده ازنام اسلام خونين بوده واما بلاخره ثابت گرديد که شرکت (يونیکال) آن همه شيطنت هاي اسلام دوستانه امپريا ليزم جهاني امريکا درآن بازي سياه وغرق درخونين نهفته بوده است. زيرا بنا برآن نويسنده حقايق تلخ که بوضاحت ميدانست که: دین وسيله رسيدن به قدرت بوده، وسياست هم سکه سياه، ونگين دین.

خرف اخيرازنويسنده، وتصميم ازخواننده عزيز.

بلي حرف اخيرنويسنده حقايق تلخ، اما نه فرمان است ونه جبرواکراه! بلکه نظرروشنگرانه است به نسل هاي امروزآينده ما وشما خواننده عزيز! طوریکه درلابلاي اظهارات افشاگرانه خود ازابتدا تاکنون، ازوا مرونواهي اديان خونين توحيدى وحکم روايان روی زمين دراين اثرافشا گر خود ازچهارکتب نام نهاد آسماني (تورات موسی، اجيل مسيح، زبورداوود، وقران محمد) بطورمستند نوشته است که: دین وسيله رسيدن به قدرت بوده، وسياست نيزسکه دگردين. (ويقيناً دريافتيم که چنان بوده اند، ودرعين حال جزاسا طيربيش ولانه هاي شيطاني نبود

ند، که تا جائی عقل شما نیز بدین حقیقت قد میدهد و با ما همراه بوده نید. اما با انهم صلاحیت رد و قبول آن از صلاحیت شما عزیزان است. اما حرف مهم و اخیر نویسنده این حقایق تلخ در آن راستا این است که آن کتب خود ساخته و مملو از جنگ و خون ریزی انسان و حیوان و حتی خزنده و پرنده بوده که آن همه راهمان دلالان دین و یا لاغ پروران، بنام جهاد نامقدس شرعی روی دست گرفتند، و فرضیه نامقدس عربی (أ قتلوا الموزی، قبل الا یذاء) یعنی بکشید ضرر رسان خود را پیش از آنکه به شما کدام اسبیبی برسانند، و لو انسان باشد و یا حیوان و یا خزنده و پرنده) بکار گرفتند. پس ما نیز بنا بر حکم همین این دین خونین اسلام، علیه مجرمین و ظالمین عمل خواهیم کرد. تا اینکه خلف آن قاتلان ظاهراً خدا پرست بدان جنایات شان پس از این دست نیا بند، و این یک حقیقت مسلم است که حتی امروز به چشم های خویش مشاهده می کنیم که همین انسان بی آزار امروز، شیروپلنگ و... را دوست صمیمی خود ساخته، ولی شوربختانه در برابر استعمارگران و دلالان دین، که بحیث حاضران میان مقام و منزلت امپریالیسم آمریکا شناخته شده اند، طوری که لازم بوده خاموش نشسته اند. زیرا طوری که اشاره نمودیم همین دلالان دین اند که از منافع جهان سرمایه دفاع می کنند، و حتی آیاتی از تازی نامحمد با عبارات منفور (وَتَعَزُّ مِنْ تَشَاءٍ وَتُذَلُّ مِنْ تَشَاءٍ بِيَدِكَ الْخَيْرِ) در رابطه به حفظ آن گویا عزت آن غارتگران نثار آنها ساخته اند.

نکته دیگری که ما آن را قابل تذکره میدانیم این است که: آن همه دست درازی انسان قاتل و ضرر سانی که دلال گویا شرعی را برای حفظ منافع، غارت، و کشتن انسان بی دفاع توسط زورمندان آورده اند، و ما نیز از همین کتب شیطانیه آن همه قتل و غارت را دریا فتم، که همه برای رضای خدایان زنده و مرده آن قاتلان خدا پرست بوده، که همین کتب ننگین و خونین به اوشان برای شان آموخته اند. پس توصیه دوستانه نویسنده حقایق تلخ، بحیث حرف اخیرش، به شما خواننده گرامی این است که: نباید به کفر و ایمان کسی کارداشت، و تنها خدمت به انسان و حیوان و پرنده و خزنده و... را در نظر باید داشت، که دین خونین آنها را گویا ضرر رسان و نمود ساخته و قتل آنها را چون شیر مادر حلال دانسته اند. دروری و رزندی بنابران شما نسل های امروز و فردا نیز خلف خود را به انسانیّت و همزیستی باهم دعوت نموده، نه آنکه چون این کتب شیطانیه چنین کشتار بی رحمانه را امر خدا پرستانه

وناشی از وحی و یا لهام خدا یان جنایت کارشان وانمود ساخته اند و شمارا به قتل انسان و حیوان برای رضای همین خدا یان خون آشام دعوت می نمایند. درحالیکه اگر خدا یان شان عادل و مهربان بوده باشند، چنین احکام خونین و ننگین را نباید در کلام گویا آسمانی و مقدس خود به آدم کشان ابلاغ میفرمودند. پس نویسنده این قران واقعی روی زمین (حقایق تلخ) که برخلاف آن کتب شیطانی و نام نهاد توحیدی که بطور بی شرمانه به انسان چشم بسته عرضه شده اند، به نسلهای آینده توصیه میدارد که دگر بین لانه های شیطانی دل نه بندند. زیرا اصلاً این ابلاغ خونین این کتب شیطانی، طوریکه بارها اشاره نمودیم، برای رسیدن به قدرت و مستند دلالان دین، به زن و زیوربوه و هستند. پس از همین جهت نه تنها تا زینامه محمد، بلکه آن هرچهار کتب شیطانی را نویسنده این حقایق تلخ، کتب شیطانی و باج بگیر نام کرده که اهداف آن همه رساندن بنیان گذاران و پیروان آنها به مسند قدرت و ده است.

حرف دیگر نویسنده این حقایق تلخ، یا قران روی زمین این است که وی به هیچ صورت مُدّوحی و یا الهام از جانب خدا یان زنده و مرده یهوی، مسیحی و مسلمان نشده و نخواهد شد. هم چنان حرف دیگری که این نیز برخلاف آن تازینا مه محمد در این حقایق تلخ ابلاغ می نماید این است که، این اثرش نسبت به زمان خود کامل نبوده و اکمال آن به دوش نسلهای آینده خواهد بود. پس نویسنده و محقق این اثر بنا بر حکم زمان و جبر تاریخ، نه تنها اینکه در رابطه، به قبول و ردّ آن هیچ جبر و اکراهی را چون خدا یان مطلق العنان آسمان و زمین به خواننده گرامی روا نداشته و نخواهد داشت. بلکه از نسل های امروز التماس دارد، تا بنا بر همان حکم زمان و جبر تاریخ، با استفاده از این نوشته های نا چیز نویسنده حقایق تلخ، درس روشنگری را به نسلهای آینده دهند، تا وهمزیستی مسالمت آمیزی را بحیث آیین مقدس خویش روی دست گیرند. زیرا آن همه مربوط به نسل های آینده ما خواهد بود، و هم چنان رد و قبول ارشادات این نویسنده، مربوط به تصمیم خود آنها خواهد بود، که آیا به این اظهارات مُستند ما در این قران روی زمین ما با ورمی کنند، و یا خیر؟ و آن نیز از صلاحیت خود خواننده است. زیرا زمان موقف نسلهای آینده را تعیین میکند. اما نویسنده در این زمان این مشوره را بر شما نسل های امروز و فردا خواهد داد که: در این شرایط امروزی افشای چهره شیطانی دین و دین داران این

لانه های شیطانی به اوشان یک امر ضروری خواهد بود؟ یقیناً که رسالت نسل های امروز و فردا آن رسالت را بجا خواهند آورد، تا هرچه زود از قید ظلمت آنها برون آیند و زنده گی بدون بنده گی را در پیش گیرند. زیرا در لابلای این اثر نویسنده بی دین، نیز بوضاحت دانستیم، و چندین بارتکرا نمودیم که، دین وسیله رسیدن به قدرت و سلطنت بوده، و سیاست هم سگه سیاه دیگر این پدیده ظلمت باردین. بنا بران است که نویسنده نباید انسان خردمند امروزاً پنده را بدین گونه ادیان خونین، چون نفت سیاه آلوده سازد. همچنان طوریکه بارها اشاره نمودیم که ما از لابلای این ادیان خونین این حقایق را دریافتیم که اصلاً بازتابی از داستان های اساطیری کتب قبلی یهود و نصارا بوده و هیچ بنیاد علمی و منطقی آسمانی نداشته اند که گویا خدایان مرده و رنده، این کتب شیطانی آن همه را از آسمان هفتم به عمده فروشان دین فرستاده باشند، و یا این کا جهان پهنا و ربلیونها ساله را این خدايان مرده و زنده در شش روزاً فریده باشند، و بروز ششم انسان دوپاه را، آنهم از خاک و گل بوه گین ساخته باشند، و پس از آن بدان کال بدگلی نفس زنده گی داده باشند؟ و باز همان خدایان گرسنه تر از بنده گان نشان این انسان گلی و نسل های آینده او را نان و لباس و خانه داده باشند؟ و... پس از نظر علم و دانش انسان امروز و فردا همین انسان دوپاه خواهد بود که از چنین داستانهای اساطیری صرف نظر کرده و به علم و دانش امروزی رو بربند، تا موجب سعادت این جهانی شان گردد. زیرا نباید به امید آخرت پای در هوا منتظر شیر و شکر ویا زنان انارپستان دریک جهان نامعلوم بوده باشند. طوریکه متاسفانه این آئین های خود ساخته و عده آن فحشای دینی را، به خصوص فحشای اسلامی به ایمان داران در آنجا داده اند.

منابع موخذ در این اثر.

- ۱- تورات موسی و یا بابیل چاپ سوّم، انجمن بین الملّی، کتاب مقدّس
- ۲- انجیل مسیح و اعمال رسولان، چاپ ۱۹۹۹ میلادی
- ۳- زبور داوود، چاپ سوّم، انجمن بین الملّی کتاب مقدّس
- ۴- قرآن محمّد، چاپ کابل، مطبعه دولتی، افغانستان
- ۵- از لابلای تاریخ یهود و اسلام، از منابع معتبر
- ۶- تولّد دیگر، از شجاع الدین شفا، چاپ فرزاد، ۲۰۰۲ میلادی
لاس آنجلس
- ۷- پس از هزار و چهارصد سال، شجاع الدین شفا - چاپ اول، ۲۰۰۷
میلادی در امریکا
- ۸- ۲۳ سال رسالت، علی دشتی، انتشارات مراد در تهران
- ۹- تاریخ گفته نشده اسلام، سیامک ستوده، چاپ اوّل، امریکا ۲۰۰۷
میلادی
- ۱۰- تاریخ تحولات اجتماعی، مرتضی آریایی راوندی، چاپ تهران،
سال ۱۳۵۸ تازی
- ۱۱- توضیح المسائل، شجاع الدین شفا، نشر فرزاد، تهران، سال ۲۰۰۰
میلادی
- ۱۲- از میترا تا محمّد، حسن عباسی، انتشارات هما، سال ۷۰۱۶
آریایی میتراپی
- ۱۳- انسان خدا را آفرید، داکتر الف، ب، چاپ گمنام
- ۱۴- شیعه گری و امام زمان، داکتر مسعود انصاری لاس آنجلس
- ۱۵- حقیقت ممنوع، ژان شارل، ترجمه داکتر حامد فولادوند - چاپخانه
حیدری، تهران سال ۱۳۸۱ تازی
- ۱۶- افغانستان در آتش نفت خواجه احمد انصاری، انتشارات میوند،
کابل، افغانستان
- ۱۷- کمیته ۳۰۰ جان کولمن، ترجمه داکتر یحیی شمس، انتشارات
فیروزه، تهران، سال ۱۳۸۱ تازی
- ۱۸- سیاست پردازی و نیرنگ، جان کولمن، ترجمه یحیی شمس،

انتشارات فیروزه، تهران، ۱۳۸۱ تازی

۱۹- نظام آل سعود ، نورالدین شیرزاد، چاپ زیبا تهران
۲۰- مُصدق و ایران معاصر فضل الله روحانی، چاپ روزنامه خاوران،

۱۹۹۲

۲۱- معمای ادیان ، شجاع الدین شفا ، ۲۰۱۰ میلادی ، لاس آنجلس

۲۲- تروریسم اسلامی ، سیامک ستوده، چاپ سوّم ۲۰۰۵ میلادی،
کالیفورنیا

۲۳- مذهب علیه مذهب ، داکتر علی شریعتی ، چاپ دوّم

۲۴- اخبار روز، از لابلای نشریات ملی و بین المللی و سایر نشریات



یک نام، یک هدف



بلی! تو بسنده این اثر تحقیقی و پرمآجر، امان (کیوان) است که نه لقب دکتر را دارد، و نه لقب قلبی حجت الاسلام و تقی الاسلام را، و نه طوریکه در متن اثر خود یادآوری نموده آخرین فردی است که چنین اثر روشنگرانه را به نسل های آینده به میراث گذاشته، و بیا این اثر وی آخرین کتاب بوده باشد. اما طوریکه متأسفانه کسانی بودند، از جمله محمد عرب که خود را آخرین پیامبر یک الله نامرئی به اعراب جاهل و اتمود ساخته و کتاب خود را نیز قرآن کامل نامیده و آیه منفور عربی (الیوم اکملت لکم دینکم... را در پی داشته است.

امان (کیوان) متولد سال ۱۳۳۳ تازی و مطابق به سال

۱۹۵۳ میلادی، در یک خانواده زراعت پیشه، اماروحانی در ولایت پروان افغانستان دنیا آمده و تحصیلات ابتدائی خود را از الف، ب، در مسجد مربوط به محل زیست خود آغاز کرد و در سال ۱۳۳۴ تازی از آن ولایت به کابل، پایتخت افغانستان نقل مکان نمود و به حفظ قرآن در دار الحفاظ کابل پرداخت. اما قبل از ختم آن تازینامه، در سال ۳۵۲ (به دارالعلوم عربی کابل شامل گردید) به تحصیل علوم حقوق اسلامی پرداخت، تا اگر بحیث قاضی، در پرتوی (گویا عدالت اسلامی) در خدمت انسان بوده باشد، ولی خوشبختانه پس از یک سال به اثر فعالیت های سیاسی خود، برضد دین فروشان زمان، از جمله: گلبدین حکمتیار، رسول سیاف، غلام ربانی، و دیگری که بعداً تعدادشان به گرو و جنایتکار طالب پیوستند، از آن گهواره شیطانی (دارالعلوم عربی کابل) بحیث کافر و یک شخص ضد دین اسلام اخراج گردید، و خوشبختانه تا امروز دوباره بدان دین ننگین برنگشت، و در زیر ساطور آن شمشیر کشتان اسلام، تا سال ۳۵۶ در داخل افغانستان بسر برد تا آنکه از نا گزیری به ایران فرار نمود تا یک معبری باش...

دیگر...

کیوان در سال ۳۵۷ تازی از ایران به افغانستان برگشت، و ضمن آنکه تحصیلات خود را در همان دارالعلوم عربی کابل به پایان رساند، سپس از آن به اساس روابط قبلی خود با حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، بحیث معاون تدریسی مدرسه (ابوحنیفه) گماشته شد، و همزمان به آن بحیث معاون تدریسی دارالعلوم عربی گماشته شد. جالبیکه قبلاً از آنجا بحث کافر اخراج شده بود، گماشته شد، و اندکی پس از آن به اثر مخالفت های وی در عمل و نظر علیه آن گروه نابکار خلق و پرچم، تعذیراً به حیث استناد علوم دینی در چوکت وزارت معارف وقت ایفای وظیفه نمود، و تا زمان زوال آن اشزار و حضور دوره اول طالبان، و بعداً در زمان تصرف دوباره کابل توسط آن اسلام گر ایان اشزار، به پاکستان نقل مکان نمود، و بلاخره پس از هفت سال زندگی مرگبار خود در پاکستان، در سال ۱۹۹۹ میلادی از آنجا همراه با فامیل رنج کشیده خود، آن گهواره شیطانی و بنیادگر ایان اسلامی را بنا بر دعوت دولت انسان دوستانه کانادا، از آنجا به شهر ونکوور اقامت گزید، و تا امروز در آنجا بسر میبرد و بلاخره در طی زندگی اخیر خود این اثر روشنگرانه را زیر عنوان (حقایق تلخ) در سال ۲۰۲۲ میلادی به چاپ رساند و چاپ دوم آن را در سال ۲۰۲۴ نیز به اتمام رساند. این کتاب همچنان در تسلیت مولف، به جهانیان عرضه خواهد شد. اما در آخر از زبان شاعر و روشنگر زمان، مولی معنوی چنین باید نوشت:

کم بیان کن نزد او اسرار دوش

چون حقیقت پیش او فرج و گلوست

مولوی

ISBN 978-0-618-26030-0



9 780618 260300